

در کشتن ستم الکوس و فرمایان سبک دنیا | در بزرگوار شبرد



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله  
هنر و مردم لطفاً در تهران به ناط زسر  
مراجعه فرمائید :

دفتر مجله هنر و مردم

شعبه‌های کتابخانه امر کمر

کتابفروشی ابن سنا  
میدان ۲۵ شهر نور

کتابخانه سنائی (شماره ۱)  
خیابان شاه آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)  
خیابان آذربایجان روبروی دادگستری

انشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

خانه کتاب

روبروی دانشگاه بهار

کتابفروشی دهخدا

روبروی دانشگاه بهار

کتابفروشی طه‌پوری

روبروی دانشگاه بهار

کتابفروشی سپهر

روبروی دانشگاه بهار

کتابفروشی پیام

روبروی دانشگاه بهار

انشارات نبوت

روبروی دانشگاه بهار

کتابهای حسی

روبروی دبیرخانه دانشگاه بهار



نمونه‌ای از سازه‌ها - چار اولیا سنج  
(نسخه ۱۳۷۳ ق)  
در کتابخانه مرکزی - دبیرستان  
۱۷ این شماره

# روزنوسال در گیلان

دکتر عبدالکریم گلشی  
اساد دانشگاه پهلوی شیراز

«نوروزی» یا «نوروزی جوانی» در گیلان بحسب باز در نگه‌دویم به بحسب سال سن به سبب  
شاید خونسکو Alexander Choudzko اثر اساسی روسی گردآوری شده است  
خوتسکو که مدت بارده سال در ایران و ارجینا در ایالات شمالی ایران اقامت داشت،  
المان ارزیده‌بی در زمینه‌ی ریاضیاتی ایران و محمودی گوسهای گیلکی، طالبی و هاریدرانی  
نام داد. حاصل این تحقیقات کتابی است به رجحان بحث عنوان

## Specimens of the Popular Poetry of Persia

سال ۱۸۴۲ میلادی در لندن قطع رسید. این کتاب شامل اطلاعات کلی درباره‌ی صحاح  
مالی ایران و مردم آن مرز و بوم و حوزی، واح گیلکی و صاحب عدومی، سرامون لهجه‌های  
احل جنوبی در بای حرز و من اشعار محلی و داستانهای بدای گوسهای  
تصنیف‌های گیلکی از صفحه ۵۲۵ تا ۵۵۵ (همراه با فهرست واژه‌ها و معنی لغات)،  
انه‌های طالبی از صفحه ۵۵۶ تا ۵۶۷ (منی براند تا بومسحاب لغوی) و اشعار هاریدرانی از  
صفحه ۵۶۸ تا ۵۸۱ (منی اشعار با ملاحظات و بومسحابی از لهجه‌ی هاریدرانی) کتاب درج  
ده است.<sup>۱</sup>

یکی از تصنیف‌های «نوروزی» کتاب خوسکو را آقای نجمی دکا در سال ۱۳۳۷ شمسی  
در مجله موسیقی آورده است.<sup>۲</sup> کتاب خوسکو بعداً مورد استفاده ابراساسان، بخصوص یکی از  
مواطنان زبانشناس وی بنام Berisme<sup>۳</sup>، اساد دانشگاه عازان، قرار گرفت. برزن  
رفاصله سالهای ۴۵ - ۱۸۴۲، به مدت سه سال، در ایران اقامت داشت و درباره‌ی لهجه‌های سواحل  
جنوبی خزر شخصاً مطالعه و تحقیق نمود. وی بحسب کسی است که برای «گیلکی» دستور  
قواعد زبان نوشته است.<sup>۴</sup> کتاب برزن در سه بخش در عنوان  
Persan ۱۸۵۳ میلادی در شهر غازان انتشار یافت.

مؤلف در بخش دوم کتاب، چند ترانه محلی طالبی (ص ۳۸ تا ۴۶) و تعدادی ترجمه‌ی  
صنیف گیلکی (ص ۴۷ تا ۵۷) را هم به نقل از کتاب خوتسکو آورده است.<sup>۵</sup>  
با وجود نحولات اجتماعی این عصر و تأثیر تکنولوژی در زندگی مردم شهر و روستا  
خوشبختانه هنوز هم در گوشه و کنار گیلان زمین «نوروزی» خوان‌ها با نغمه‌ها و تصنیف‌های دلنشین



خود چند هفته قبل از موسم بهار مژده طلیمه‌ی نوروز، این جشن کهن و ملی، را به «گیلمردان» می‌دهند. این ترانه‌ها معمولاً توسط دو یا چند تن از جوانان در کوچه‌ها و محلات شهر و پادشاه‌نشینان خانه‌های روستائی اجرا می‌شود. الکساندر خونسکو، در کتاب خود، به این موضوع اشاره می‌کند که: «در ایران کنونی بچه‌ها آواز «نوروزبه» را در جلو درختانها برای تبریک سال نو می‌خوانند».<sup>۵</sup>

برای مطالعه و بررسی این نوروزی‌ها توجه به نکات زیر شاید ضرورت داشته باشد:

- ۱- اشعار «نوروز و نوسال» در گیلان اکثراً بطور ملمع فارسی - گیلکی گفته شده‌اند.
- ۲- دستور کلمات و واژه‌ها و حتی درجعه‌های نوروزی به فارسی است.
- ۳- این نغمه‌ها که با آهنگ خاص نوروزی<sup>۶</sup>، گاهی به شکل فزانه و گاه به صورت گوشه‌هایی از آواز نایسگاه موسیقی<sup>۷</sup> اجرا می‌شوند، در مراسم خطه‌ی گیلان نفیساً بکواخت و هم‌آهنگ نظر می‌رسد.
- ۴- نوعی از عناصر مقدس ملی و باستانی ایران مانند نور، مهر، حاک، رمس، ناد، مظاهر طبع و غیره با ناره‌نی از مسائل اعتقادی شعبه مانند بوجه امامان، آمختگی خاص پیدا کرده‌اند.
- ۵- آداب و سننی که در گذشته رواج داشت و اکنون کمتر به چشم می‌خورد بابکلی از بن رفته است مانند عددی دادن باریج ناشکوفه‌ی (بهار) باریج در مراسم نوروز<sup>۸</sup>.
- ۶- با توجه به تأخیر نفوذ مذهبی سیاسی تاربان در سرزمین گیلان و قبول اسلام مردم این ناحیه بدعوت داعیان علوی، اندیشه و فکر حاکم از نصبت مذهبی گیلانی را می‌توان در این اشعار ملاحظه نمود.
- ۷- بر طبق باریه‌ی از اخبار و روایات شعبه، «نوروز» عجم مقارن با حدوث بعضی وقایع مبارک اسلامی و امام معصوم مذهب است که بعدها جز، اعیان دینی شعبان شمار آمدند.

1 - W. Geiger, "Die Kaspischen Dialekte," *Grundriss der Iranischen Philologie*, hrsg. von W. Geiger und E. Kuhn, Bd. 1. Abt. 2 Strassburg 1898-1901, s. 345

۲- بحی دكاه «يك نصف صدى سب سالى گيلكى»، *مجله موسيقى*، دوره سوم (خرداد ماه ۱۳۳۷)، شماره ۲۲، ص ۶۸

۳- محسن ابوالعاسمی، «ربان گیلکی» (بعد کتاب Gilyanskij Yazyk از چند مؤلف روسی، زیر نظر و س. راسازگوبوا، مسکو ۱۹۷۱)، سخن، دوره سب و یکم (دی ماه ۱۳۵۰)، شماره ۶، ص ۶۷۱.

4 - W. Geiger, *ibid*

5 - A. Chodzko, *Specimens of the Popular Poetry of Persia*, (London, 1842), p. 867.

(بقل ارکنا مطالعاتی درباره‌ی ساسانیان، تألیف کسسا سین ابوسرانسف، ترجمه‌ی کاظم کاظم‌زاده، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، صفحه ۱۹۳).

۶- ابوسرانسف، همانجا، ص ۱۱۶

۷- عزیز شعلانی، *اصول نظری موسیقی ایران* (شعنائی موسیقی ایران، جلد سوم) شیراز، ۱۳۵۲، ص ۷۸.

8 - A. Chodzko, *ibid.*, 469, note.

(بقل از مطالعاتی درباره‌ی ساسانیان، همو، ص ۱۸۷) در متن «نوروزی» خونسکو، مندرج در *مجله موسیقی مذکور*، این مطلب کاملاً چشم می‌خورد.





تقارن نوروز (النیروز) با مبعث پیامبر اسلام (ص)<sup>۹</sup> و واقعه غدیر خم در سال نهم هجری.<sup>۱۰</sup> و، که مجال بحث بیشتر در اینجا جایز نیست، شیعه به نوروز جنبه‌ی تقدس می‌دهد و حتی ائمه (ع) اخباری در بزرگداشت نوروز و انجام اعمال مخصوص این روز روایت شده است.<sup>۱۱</sup> بنظر نگارنده جمع‌آوری و بررسی این «نوروزی»ها از جهات مختلف ملی، مذهبی، عی و غیره نه تنها فرهنگ فولکلوریک گیلان را عی بر خواهد ساخت بلکه در روش‌نویس از ویژگیهای جامعه‌ی گیلک در دوره‌های پیش سر، مؤثر خواهد بود. برای احاطه مقصود نمیتوان از همکاری مستمر افراد مطلع و علاقمند گیلان و همجنس مؤسسات علمی ط به مطالعات فرهنگی و اجتماعی کسور بی‌نیاز بود

در خاتمه چند بیت از یک «نوروزی» را که نا همن چند سال پیش در روستاهای بین رشت چمفهان (جمفر آباد، علی سرا، شکار سرا، گوراب سرا، مشاودان، حوناچاه، فشکه چاه، اده، دافچاه و...) خوانده میشد در اسحا نقل میکنم.<sup>۱۲</sup>

بیا خانه خدا با عر و شوک	در افسال باشد مال و دولت
کنی قمر رسا را بو زار	سوی مکه شوی با اسطاع

سلام از من، سلامت از خداوند

ز عباس و ز اکبر ناد ما کن	بساد ام لیلی شاد ما کن
بیا ای ام لیلی در سر من	برن شانه به زلف اکبر من

سلام از من، سلامت از خداوند

۹- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار... باب «يوم النور و عید» (چاپ جدید).

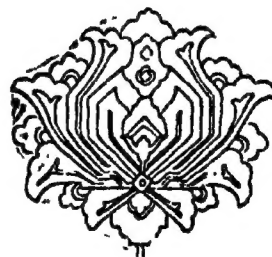
۵۹، ص ۱۲۰.

۱۰- محمد باقر مجلسی، همانجا، ص ۱۱۹ (حلال الدین همانی، تاریخ ادبیات ایران،

۲، ص ۳۷۲: «مطابق ماخذ معتبر این عید بهی اساس است»

۱۱- محمد باقر مجلسی، همانجا، ص ۱۱۶ و ۱۲۰-۱۱۹

۱۲- راوی شعر بانو فکوری ۴۸ ساله اهل روستای جمفر آباد رشت



# چهلستون های پر شکوه بنا

شایسته راز مهر و جوی آغاز دوران صفویه در آذربایجان

بررسی و نوشته: دکتر پرویز ورجاوند

استاد دانشگاه تهران و مشاور سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران

صفحه در اصطلاح، معنی «چهل ستون» و «عالی فاو» بشمار  
میرود

در اساطیر دین آنکه به نحره و تحلیل امر پردازیم جا  
دارد یادآور سویم که ششای چهل ستون مانند بنات آثاری  
هستند که در دسال چهل ستونهای با عظمت مسجدهای معروف  
مراغه چون «مسجد معزالدین» و «مسجد ملا رستم» بنا  
شده اند

آنکه با توجه آنچه که بیان گردید در زیر به معرفی  
و توصیف دو مسجد معشر «مهر آباد» و «مسجد میدان» بنات  
میر داریم .

## مسجد مهر آباد بنات

اسکه چرا این مسجد را مهر آباد نامیده اند هر کسی روشن  
بست ولی جا دارد که درباره آن بررسی شود و چونی و چرائی  
این نامگذاری مشخص شود . همانقدر که در نخستین برخورد  
ساید سن این محل و ایزد مهر پیوندی استوار قائل شد ،  
همانطور نیز نباید نسبت آن بیاعتنا بود و برایش مفهومی  
حستجو نکرد . در این باره بهمن ناچیز بسنده میکنیم چرا که  
فصد ما در این نیست نادراین نوشته ارتباط میان این محل  
و واژه «مهر» را مورد گفتگو قرار دهیم .  
مسجد مهر آباد در کنار مبدانی بهمن نام بنا شده است .

بنات که در فاصله سائزده کیلومتری مراغه و در مسیر  
اده سیر - مراغه قرار دارد ، در و نیم سهرک حالی است  
به ارحله ویرگهای جسم گرس منوان ارمحسه نحرک  
گورجن آن یاد کرد که در وسط میدان اصلی شهر قرار دارد  
طر هر تازه واردی را بحد حلت مسارد . بر آکه کمربندی  
می معمول انتظار دیدن حسن ابری را در آنجا دارد . این  
حسمه نه گوید ای خاص اسان را موجه آن مسارد ، که در یک  
طقه کشاورزی با باغهای موه واکستانهای سرسرا قرار  
ارد

ار بنات در تاریخ صحبت زبانی شده است شاد که دلیل  
ن بردگی و بنوسگی اس با مراغه بوده است مراغه شهری  
سر در آذربایجان با نیمه بنات شهری است که از گذشته  
ن سرزمین سانهائی در خود محفوظ دارد مهمترین این  
ماندها عبارتند از «مسجد میدان» و «مسجد مهر آباد» بنات ،  
ناری مربوط به آغاز دوران صفویه .

اس دو مسجد بنا به آ آنچه که به حدود شش سده پیش  
ملی دارند دارای ارزش و اعتبار میباشد ، بلکه دلیل کاری  
به بر روی آنها شده و هری که در خلقتشان بکار رفته ، دارای  
همب هستند و در میان آثار معماری چونی ایران جابگاهی  
بد دارند و جادارد که در حفظ و نگهداری آنها صببانه  
لوشش شود . درباره ارزش اس دو اثر جا دارد یادآور شویم  
که چهل ستونهای چونی آنها با تزیینات ارزنده و شکوهمندشان  
بر نخستین سرمشقهای ستاوندهای چونی مشهور دوران



مطره‌ای از فضای داخلی ششای پرشکوه مسجد مهرآباد ناب «عکس از نگارنده».

وارد میشویم . صحن مزبور ناحوض آب میان آن وباعچه‌های اطرافش صفا وحلوه‌ای خاص دارد . تمامی ضلع جنوبی صحن را دیوار ششبان اصلی مسجد فراگرفته که برای ورود بآن باید ازچند پلکان بالا رفت .

#### ششبان مسجد :

ششبان وسیع ستوندار مسجد دارای طرحی است نزدیک بهچهار گوش . در دو جانب شرقی وغربی ششبان دو بالکون سراسری برای استفاده بانوان بناکرده‌اند . سقف ششبان برروی ۲۰ ستون فضای میانی وده ستون متعلق بهبالکون‌ها استوار

پیدانی که درمان آن وزدیک ورودی مسجد يك درخت ساور بارون قرار دارد ، درختی که انبوهی شاحه‌های سرسبز آن نگاه را بسوی خود میکشد .

نمای خارجی مسجد درکنار مبداء از شمال به جنوب عبارتست از يك سر در متوسط و ساده ورودی باقوس سزه دار يك مناره باروكنشی از نزه كاشی وبالاخره پنج پنجره نورگیر در بالا و پنج در كوتاه ورودی در زیر آنها .

تمامی ششبان مسجد مهرآباد برروی سكوئی بارنفاع حدود ۱/۴۰ متر بنا شده است . امری که درمسجد «گراوشت» نیز شاهد آن هستیم . بنابراین ورودیهای كم ارتفاع پنج گانه كه در زیر پنجره‌ها قرار دارند از كف میدان بالاتر واقع شده‌اند . باعبور از ورودی مسجد به صحن شاد وباصفای مسجد

بهررسی‌ها و گمانه‌زنی‌های آینده در کف شستان.

### مسجد میدان بناب

در کنار میدان نزهت‌بار فروشی شهر بناب که به میدان «گراوشت» معروف است مسجدی قرار دارد که اهالی آنرا بنام «مسجد میدان» می‌خوانند. در نمای خارجی این مسجد جز چشم‌گیری وجود ندارد و دیوارهای کاهگلی آن کشش خاصی ندره رسیده عادی برای دیدن آن ایجاد نمی‌کند. همین دلیل در حدود سال ۱۲۵۱ شمسی) شهردار شهر برای امتداد حیابانی که است از کنار مسجد می‌گذرد قصد داشت با آنرا ویران سازد. آخر ماه‌های کهن هر چه باشد قدیمی است و آثار قدیم به نظر برخی باعمران و آبادانی شهرها منافات دارد و حاکم دارد که ویران سازند!

مسجد میدان گذشته از اندازه‌های حالت طول و عرض و محوطه‌ای که فرا گرفته است، از نظر ارتفاع و بلندی نیز شاید چشم‌گیرترین بنای مرکز بناب باشد. در نمای شرقی وجود تعدادی دکان در زیر مسجد تا آن حالت یک بنای دو طبقه را تحسینده و به نظر می‌رسد که در شستان مسجد نایب خالی باشد. ولی چنین نیست و مسجد در فراز پشته‌ای ساخته شده است. از اینرو برای ورود به شستان مسافت از هفت دهه بالا رفت و پا بدرون گذارد.

درباره این پشته و اینکه بصورت طبیعی بوده یا چگونه ساخته‌ای ساخته شده در هیچ‌جا مطلبی بیان شده است و کسی بدان اشاره‌ای نکرده است ولی باستان‌شناسان (۱۳۵۴) وقتی سرگرم بررسی بنای مسجد بودند با نکته‌حالی برخورد کردند که چگونگی امر را روشن ساخت. چنانکه در بالا گفته شد از حاشیه ضلع شمال مسجد خیابانی می‌گذرد که پلکان ورودی شستان مسجد نیز در کنار آن قرار دارد. در طرف دیگر خیابان قطعه‌زمینی است که در آن برای ایجاد بنا در چند محل گودهای چهار گوش به طول و عرض حدود یک متر کنده بودند. شکل کلی این گودها می‌شاهد به گمانه‌زنی‌های باستان‌شناسی نیست. در برخورد با این گودها حس کنج‌کاوی ما را بر آن داشت تا به خاکهای بیرون آورده‌شده از داخل این گودها توجه کنیم. در اولین واریسی با سفالهایی برخورد کردیم که به دوران اسلامی و حدود قرن هفتم و قبل از آن تعلق داشتند. وضع گمانه‌ها نشان می‌داد که هنوز به خاک بکر نرسیده‌اند. بدست آمدن این قطعه سفالها از یکسو و اختلاف سطح کف پیاده‌رو نسبت به کف خیابان از سوی دیگر همه و همه معرف آنست که مسجد بر روی تپه‌ای بنا شده که دامنه آن تا آنسوی پیاده‌رو نیز امتداد دارد. برای روشن شدن پیشینه واقعی این پشته ایجاد

شده است. در دیوار جنوبی شستان در وسط مهرابی به نسبت ساده و در دو سوی آن دو پنجره بزرگ قرار دارد. در دیوارهای شرقی و غربی در قسمت بالکونهای زمانه هر طرف پنج پنجره و در زیر آنها درپائین پنج در ورودی قرار دارد. در جاذب عربی شستان فضای زیر بالکون به پستوهای کوچک و گاه راهروهای کم عرض و کم ارتفاع تقسیم گردیده که از یکسو بوسط درهای ورودی زیر بالکون نامحوظه اصل شستان در ارساط هستند و از سوی دیگر بوسط درهای مقابل این ورودیها به فضای آزاد واقع در غرب شستان راه می‌یابند.

ستونهای ۲۰ گانه بلند محوطه شستان همگی بر روی پایه‌های ساده سنگی اسوار شده‌اند و سرسویسهاشان شنه سرسویسهای مسجد ملازمین مراغه و مسجد گراوشت بناب ناکجاک فاساری مفرس مانند بگونه‌ای بلند و کشیده ساخته‌اند. سرسویسهای مربوط به بالکونهای دو طرف در ناهمس شده ساخته شده‌اند و این تفاوت که ارتفاع آنها کمتر است و بصورت یک مکعب کامل در آمده‌اند و از یکسوی سرسویسهای مقابل در آنها سازه‌ای بیست و اس تا آن دلیل است که از کف بالکون تا سقف شستان فاصله کم است و به همین جهت اجازه نمیداده است تا همانا شود و بنا کار گردد.

شده پوشش تیرهای حمال و نحوه تیرریزی و چوبکاری در سقف همان گونه است که در توضیح مسجد گراوشت بناب خواهد آمد. در مورد نقاشیهای روی سرسویسها، صدوفه روی سرهای حمال و «پردو»های در سقف ناند گفت که دفع و جلوه کاری که در این محل با آن برخورد می‌گردد چشم‌گیر است و آنست که در مسجد گراوشت شاهد آنست و طرحهایی که در اینجا می‌بینیم عبارتند از: نگاره‌های گاهی برنزی و طرحهای حالت تریخ مانند که بارنگ‌هایی چون: قرمز - زرد - سر - آبی و نارنجی اجرا شده‌اند.

مسجد مهر آباد بناب از یک نظر در شستان مسجدی منطقه دارای اهمیت خاص و اساسی می‌باشد و آن مربوط است به وجود کنیه تاریخی دار آن که در دیوار شمال نصب شده است. سنگ کنیه قرمز است و محیط ثلث نوشته شده است.

من کنیه چنین است: «بنی هذا المسجد المبارك فی امام الدوله السلطان العادل والمرشد الکامل، السلطان بن السلطان، امی المظفر شاه طهماسب الصفوی الحسبی بهادر خان ناشاره العالمه بیبی خان خاتمه بنت منصور بیگ فی شهر سنه احدی و خمس و تسعمائه».

بر طبق این کنیه هر بنه بنای مسجد توسط بی بی جان خانم دختر منصور بیگ پرداخت و مسجد در سال ۹۵۱ ه. ق در زمان سلطنت شاه طهماسب بنا شده است. کنیه روشن نمی‌سازد که آیا در اینجا از قبل نیز مسجدی بوده یا خیر و اینکه بنای مسجد در چه محلی صورت گرفته است. این همه مربوط می‌شود



تصویر یکی از فرش‌اندازه‌های شش‌مسجد مهرآباد نشان در قسمت راست تصویر نالکون خاص خانگاه نابوان قرار دارد. چنانکه مشاهده می‌شود بر سوبهای مقابل نالکون نا دنگر بر سوبهای شش‌مسجد از نظر حجم و شکل تناوب دارند.

سقف آن بر روی دوازده ستون در سه ردیف چهارپایه حمل مسود. ورودی شش‌مسجد در وسط ضلع شمالی و در امتداد خیابان قرار دارد. چنانکه گفته شد کف شش‌مسجد حدود ۲ متر از خیابان بلندتر است و هشت پله این سطح را بهم مربوط می‌سازد. در تمامی ضلع شمالی مسجد بالکونی بعرض سه متر ایجاد کرده‌اند تا زنها

می‌کنند تا در کف شش‌مسجد که بر روی مرکز پشته قرار دارد گمانه‌ای زده شود و نتایج حاصل مورد بررسی قرار گیرد.

#### شرح طرح شش‌مسجد :

شش‌مسجد عمارت است از یک تالار مستطیل شکل که



نمایی از سقف چوبی و جگونی سرریزی و کارهای نحاری چهل ستون مسجد مهرآباد شب «عکس از نگارنده»

راندن محل ماطر مراسمی فاسد که در موقع عزاداری تا دیگر آئین‌های مذهبی در داخل شستان برگزار می‌شود کف بالکون یا سرریزی و طوقال کوبی ساخته شده و بر روی سون حوبی اسوار شده است. در امتداد سونهای مربوط به سون حوبی و سونهای مرتبی بار بر سقف شستان بالا می‌داند. در فاصله سونهای سوم و چهارم و در واقع روی حور و رودی، سون ترمینی دیگر قرار دارد که در زیر پایه نگهدارنده ندارد.

ارتفاع شستان حدود پنج متر است و از سرخه‌هایی که در دو دیوار شرقی و غربی جاگذاری شده‌اند نور می‌گیرد. آنچه که در این شستان بیش از همه چشم‌گیر و حالت طر می‌رسد عبارتست از سونها و سونهای چوبی و ترمینی هم‌چنین صندوقه روی سونهای حمال و پوشش زیبای سقف نایت چوبی آن.

سونهای چوبی همگی هشت ضلعی هستند که عرض ربع ده سانتی‌متر می‌باشد. سونها تمامی بر روی يك پایه کوتاه و ساده سنگی بصورت هشت ضلعی و با دایره‌های اسوار می‌داند. سونها با ارتفاع ۳/۵ متری ساده هستند و از آنجا بالا به گونه‌ای هر مبدانه در نه‌دهم تخته‌کوبی شده و سرستون شیده‌ای که از پائین به بالا بر حش افروخته شده بوجود آمده در مجموع چهار سطح ترمینی شبه مقرنس‌بندی را در چهار طرف عرضه می‌دارد. بر روی سرستونها در جهت عرض شستان يك نر حمال سراسری قرار دارد. این تیرهای حمال که کون در زیر صندوقه ترمینی مخفی هستند با احتمال هر يك

از چند قطعه بسکلی شده و حائ که سونها بر آنها قرار می‌گیرند سونهای حمال که بگونه «فارسی» بریده شده‌اند با هم فعل و ست شده‌اند. قطر سونهای حمال در حدود ۳۰ سانتی‌متر است. در مرحله پوشاندن بر سقف و ایجاد سقف کاذب هر يك از این سونهای حمال را با قرار دادن سه قطعه بخته در زیر و دو طرف آن داخل صندوقه‌ای سراسری قرار داده‌اند و در نتیجه روی سونهای حمال را مسطح بر حشای عرض حدود نیم متر و ارتفاع ۲۰ سانتی‌متر پوشانده است. فاصله بین سونهای حمال در جهت طول با استفاده از سونهای متوسط درخت سرریزی شده و پس با طوقال کوبی یکم چوبهای خراطی شده که آنها را «بر دو» گویند تمامی سطح زیر سقف با چوب پوشش شده است. نکته حالب در این بنا چون دیگر بناهای هم سبك آن نقش‌های زیبای گهگاهی و برج‌هایی است که تمامی سطح صندوقه‌های روی سونهای حمال، بخته‌کوبی‌های سرستونها و طوقال کوبی زیر سقف را پوشانده است. با آنکه بدلیل گذشت زمان نقاشی‌های مزبور جلوه نخستین خود را از دست داده‌اند اما اشغال نقاشی‌های زیر سقف و روی سرستونها با همه کهنگی و غباری که بر رویشان نشسته، چشم‌نواز است و فضائی پراحساس را عرضه می‌دارد.

در مسجد میدان بناب با هیچ‌گونه تاریخ و کتیبه‌ای برخورد نمی‌شود و ساربان باید تاریخ مای آنرا در مقاسه با مسجدی که از هر نظر با آن شباهت دارد یعنی مسجد مهرآباد بناب مشخص ساخت. بر این اساس باید آنرا نیز مسجدی مربوط به اواسط قرن دهم هجری قمری دانست.

# شرق در ادبیات قرون هجدهم و نهم فرانسه

## پروش درباره شرق آغاز شرق شناسی

(۶)

پیر مارتنو

در حمد و تاجیص از حلال ستاری

شرق و دانشمندان ، تحقیقات درباره شرق منبع واقعی اطلاعات ، بحسب کارهایی عامه نرسد و در حد عامه مردم انجام می گردد ، توسعه و بسط یافتن انگونه کارها ؛  
- تحقیقات تاریخی و جغرافیایی درباره شرق ، که بحسب فقط به ترکیه منحصر و محدود است ،  
تحقیقات عظیم قرن هجدهم درباره چین و ژاپن ، تاریخ آسیا در قرن هجدهم به خوبی ساخته است ؛  
- شرق شناسی به معنای اخلاقی ، شرق ادبا و فلاسفه ؛  
- تحقیقات شرق شناسی در قرن هجدهم ؛  
- مهمترین بحث : بر حتمه منوی شرقی ، به چندان منوی ادبی که خاصه مؤلفان مربوط به اخلاق ،  
هوانسن ، حکیم الهی ؛ از شرق شناسی علم تاریخ ادیان ررست ، گنفوسوس و محمد (ص)  
راده می شود ؛ بدانش بهشت واقعی شرق شناسی در حدود ۱۷۷۰ تا آنکسل دوپرون .

اهل تحقیق نباید عادت دهی دین . همان روسی را که بحسب در بررسی آثار قدما به کار برده بودند - و آن عبارت بود از مقایسه منوی ناکدینگر ، شرح و تفسیر آنها ، استخراج از کتب مختلف برای بدوین کبابی اللفاطی و غیره و این شوه برد آنان به صورت کاری عربی در آمده بود - در بررسی کتب تازه ای که در باب شرق توسعه مسد به کار مسد سایرین بساز طبعی و نه حای می نمود که امروز حان و دانشمندان حواسه سود نامحوری فانی اعتماد و روشن ارابران باچین رقم رنند و عرضه ندارند . اما این اندیشه بنده کی حطور نکرد که این روش امزاعی در تحقیق که برای شایع دوران داستان ضروری بود ، چون در آن رسته بها روس تحقیق ممکن به نظر می رسد ، برای شناخت احوال ملل امروزی و اقوام زنده و نمندن های معاصر به هیچوجه کافی و رسا نیست و این نکته در مورد دانشمندی که پیش از شرق شناسان در قرون هجده و هجده باشهامت و جسارت بسار برای کشف و فهم خطوط پر ممای شرقی کوشیدند و نا آجا که می توانستند نوری علمی بر انبوه مشوش اساطیر و سنن شرقی تاباندند و در واقع پیش کسوان شرق شناسان بشمارند ، صادق است .

اما این تحقیقات و تألیفات نخست وطنی مدت زمانی مدید ، بهمانند آثار میشل بودیه Michel Baudier (۱۶۲۰) کارهایی متوسط و درخور فهم عوام و بدوین دقت علمی بود . به عنوان

مدل در حدود نیمه قرن هجدهم کتی محققانه بر که در واقع نمی‌توان آنها را تألیفاتی عامه‌پسند داشت، چاپ و نشر شدند. با انهمه نقشی که این آثار از شرق به دست می‌دادند، به غایت ساده و کلی بود و چندان با واقع و حقیقت انطباق نداشت. در نتیجه تصویری از شرق که به سبب گذشتن از مراحل و منازل مختلف و دست به دست گشتن، تغییر شکل داده و دیگر مطابق اصل خود نبود لکن به علت سادگی و کلیت کاملاً قابل فهم و دریافت بود؛ درمسترس همگان قرار گرفت البته کاری عامه‌پسند نمی‌تواند دقیق باشد و ناگزیر حقیقت را برای آنکه درخور فهم عموم شود اندکی ساده و خلاصه می‌کند و در نتیجه دیگرگون می‌سازد.

با انهمه تحقیقات تاریخی و جغرافیایی به‌نمام و کمال عالمانه دربارهٔ شرق حلی زود آمد و طبعاً تحمیفات تاریخی بحسب درمورد هر که احاطه ناپ. در نتیجه تاریخ هر که بحسب تاریخ بود که ارس کار تحمیفی دقیق بود و دست کم می‌توان گفت که بحسب کتب و بهرین آنها دربارهٔ هر که تألیف شد در آثار قرن هجدهم تحمیفات تاریخی و جغرافیایی بسیار دربارهٔ دیگر ملل شرقی به حاف رسید که بهرین آنها آثاری مسند، معتبر و تألیفات و ارمایع عمدتاً شرق‌شناسی به‌شمار می‌روند. با آن زمان تاریخ‌نگاران کمتر به دیگر ملل آسیای بر داجد بودند و کسی که دربارهٔ ایران (به عنوان مثال کتاب : *Histoire des rois de Perse* نوشتهٔ L'Exeire، سال ۱۶۸۱، ترجمه از اسامول) و هندوچین اسرار داده بود. آثاری بود که معمولاً سطح به‌شمار فراموش آمده بود. اما از آن پس همانکه گفتم تألیفات بسیار دربارهٔ تاریخ و جغرافیای همهٔ ممالک شرقی اسرار یافت که از آنجمله است کتی در ظهور پادشاه و سر کتب ریر :

*Histoire de Perse, 1740*

*Histoire de Perse, 1750*

و بار در همس دوره تألیف عظیم ریر .

*Histoire moderne des Chinois, Japonais, Indiens, Persans, Turcs, etc*

در سی مجلد مسر شد (چاپ دوم این کتاب نیز از ۱۷۵۵ تا ۱۷۷۶ در سی مجلد انتشار یافت). در حدود ۱۷۶۰ دربارهٔ تاریخ شرقی که مدنی دراز باشاخنه مانده بود، گنجینه‌ای اسرار و سر ساز اطلاعات و معلومات که قدر آن شایحه و داسه بود و دیگر بحثی ضروری و بیکنک ناپدر از فرهنگ عقلی زمانه به‌شمار می‌رفت فراموش آمده بود. فلاسفه به‌زودی ارس گنج شایگان سودهای شایان خواهند برد.

اما همزمان با اسان بهادن تاریخ شرقی، مطالعهٔ رانهای شرقی نیز آغاز شد.

ریان‌های شرقی، و دست کم عربی، برای مردم فرون وسطی کاملاً ناشایحه بود و آنان طبعاً ناآموختن عربی و سرمانی که برای شایح صحیح بوراب لازم بود، نه فراگرفتن ریان عربی کسبده شده بودند و بعدادی معدود از دانشمندان فواسه بودند آنرا از چند فن یونانی که اسلام آورده بودند و یا مسلمانانی که به‌مذهب نصارا گرویده بودند سامورید. اما در ابیدوره هنوز میوز عربی واقعاً به‌زبان‌های اروپایی ترجمه نشده و لغت‌نامه‌های عربی و کتب دستور زبان عربی تألیف نیافته بود.

از قرن شانزدهم به‌بعد کرسی تدریس زبان عربی در مهمترین دانشگاه‌های اروپایی و نیز اکثر دوفرانس تأسیس شد و استادان این درس شاگردانی یافتند. از میان نخستین نسل‌های قرن هجدهم دانشمندی برحاستند که بواسطهٔ هموار ساختن راهی را که تا آن زمان سبک‌لح و پیوشده ارجاز بود و بدس علت وسعت و عظمت آن به چشم نمی‌آمد، آغاز کنند. در فرون هجدهم در فراسه دانشمندی که شرق‌شناسان کوشنده و پرکاری بودند پیاپی ظهور کردند: دوریر (Du Ryer) نخستین مترجم قرآن، تونو (Thévenot) کتابدار کتابخانهٔ سلطنتی، واتیه (Vattier) استاد

۱۶۲



ریان عربی کلژ دو فرانس، دریلو (D'Herbelot) صاحب La Bibliothèque Orientale (۱۶۹۷) و نیز مترجمان، علمای صرف و نحو و لغت‌شناسی. در این دوره خاصه برای فراهم آوردن «وسایل و امرار کار» کوشش بعمل آمد تا بعدها به کمک آن وسایل بتوان به تحقیق و بسط در گنجینه سرشار ادبیات شرقی پرداخت. از همین رو کتابهایی در دستور زبان و لغت‌شناسی تألیف شد. منجمه مک دستور زبان فارسی در ۱۶۴۹ • مک لغتنامه فارسی در ۱۶۸۴ به علاوه در همان دوران مئون شرقی در فرانسه به چاپ رسید. برای این کار شکل حروف یرسج و خم عربی را حکاکی کردند و قالب‌های لازم را فراهم آوردند و آنها را به چاپخانه سرزدند. بدینگونه در عصر لویی سیزدهم چندین متن به چاپ رسید و در اواخر قرن هفدهم چاپخانه سلطنتی ناخانیهای ریانس به کمک و بموجب این کوشش که انگاری شخصی بود آمد.

برجسته‌های لائسی و بافرانسوی مردم را در عین حال از وجود دانشمندان سر و ساسان. ادب و آگاهی آگاه صاحب و آنان حقایق رود سعتی، مدیای (Pilpay)، کیموسوس، فران و چندین کتاب فلسفه حسن را شایسته این بخش سر و ساسان ارحمات و کمک‌های ساسان بر حو دار بودند و در این مورد سر از کلبر (Colbert) یاد باید کرد که به کشف و ساسایی سر و غلامندی سناز داشت و به دانشمندان سر و ساسان کمک‌های مالی می‌کرد. کلبر کسی‌های سر و ساسی در کلبر دو فرانس تأسیس کرد. سازهان سلطنتی «مستشاران میرحم زبانهای شرقی» (Secrétaires interprètes du roi aux langues orientales) را ساسان نهاد مطالعه گراف، ای حریفه‌ها و اسباب، س فی حریفه‌ها و کاتبان سلطنتی کم کم به صورت گنجینه‌ای بر سار از دیموس‌های شرقی در آمد.

دریلو در ۱۶۹۷ حریفه به La Bibliothèque Orientale ندوس کرد که حریفه شخصی بی زا که دانشمندان فرانسه و اروپائی به مدت بیست و یک سال انجام دادند در بر دارد. بر عنوان کتاب دریلو این عبارت نوشته آمده است:

Dictionnaire universel contenant généralement tout ce qui regarde la connaissance des peuples de l'Orient

بخش دوره مطالعات خاور ساسی در زبانان قرن هفدهم با سار کتاب دریلو حریفه می‌یابد و دومین دوره آن با کالان و دولا که را آغاز و به آنکس در دیون حتم می‌شود. خاور شناسان بخش دوره که در زبان لائسی می‌نویسند، چون سوعیدون و بعدها فلاسفه به دنده بخش و احاطت در سر و وحیده حتم می‌یگر بسند. آنان بوجه سجن منابع مذهبی دربان ماندازن‌ها و ادبیات حتم را نهاد داشت و این سر و ساسان سگم انگیر را که امپراطور س خود محقق علامه بود و در آن همه امتحازات و مقامات و صاحب دولتی و سر همه کوبه دبل و مکب به مردان علم و ادب تعلق می‌یاد و س، می‌سودید و سفتگی و حط و بخش آنان خاصه ارسو و حد و اداره نداشت که با ساسان ماندازن‌ها، همکاران به ساسان دور افاده‌سان، عاقل از س اندیشه سودید که در بر رفیع شأن و دیز و حسم خود می‌کوشید.

اما این همه حسن طل و عصمت در حق شرق موجب دیگری سر داشت. بطور کلی با وجود آنکه آنان طاهرأ به کلیسا حرم می‌نهادند، در حقیقت احساسات مهر آمیزی بسبب به آن که فری بسر اسلاف و سر و اسان را شکسته کرده و آزار داده بود و هنوز حصانه مراف و مواظب کارها و با لافاسان بود، نداشتند و در نتیجه بوجه نافتد که این سر و سوده سوعیدون را می‌توان به فرمی علیه مذهب مسیح بر افراست و مثلاً آنچه را که پروای اظهارش در باره عسی مسیح نبود در حق محمد (ص) گفتند و حکم کردند که کیموسوس باز عات دسوزاب اخلاقی منافی با فرامین اخلاقی رم به شایستگی عمل کرده است.

بی‌گمان این دبد و ببش از شرقی آرمایی و چسی فیلوس مشرب، خوش‌آند و موافق طبع مردمان قرن هفدهم بود. در سراسر قرن اصحاب دائرة المعارف، بازها نقش و تصویر



حکایات اخلاقی افسانه‌پردازان آسیایی بودند که نویسندگان فروع وسطی و لافتن افسانه‌های اخلاقی خود را از آن‌ها نظیر افسانه‌های بیدپای و لقمان اقتباس کرده بودند؛ و از جمله این ترجمه‌ها *Contes Persans* که در ۱۷۶۹ به چاپ رسید. اما نویسندگان فرانسوی آنقدر اس‌مانده و ماده‌شرفی را که اندکی خنک بود به حمامه و پیرانه‌های عربی آراسته و با رنگ‌ونگار حیوانات زمانه و در نتیجه حدید عرصه داشته بودند که ترجمه‌های آنان کاملاً شرفی و معرف شرق نمی‌نمود. برعکس ترجمه‌های هزار و یک شب، هزار و یک روز، داستان همسر سلطان اترامی و وزیران (گالان و پی‌دولاکروا) با افسانه‌های شگرف و روبرو شد. در مقدمه بخشش خالد هزار و یک شب (ترجمه گالان) آمده است: «عرف و آداب شرقیان و مراسم مذهبی آنان در هزار و یک شب بهر ارآنچه در آلبان مربوط به همس‌موضوعها (نگاشته اروپائیان) و بنا بر سفرنامه‌ها آمده، وصف شده است. همه اقوام شرقی اترامیان، مردم تاتار (Tartares)، و همدان، در آن از یکدیگر می‌مانند و از شاه ناس‌نرس مردم، همانگونه که همدان بدیدار می‌شوند».

بر دیدی بس که مردم طالب و حریزدار اینگونه داستان‌ها بودند، اما نویسندگان به‌خای ترجمه میون شرقی، ترجمه‌هایی دروغ‌س که در نگارش آن‌ها سبک نویسندگان شرقی تقلید شده بود به‌خود نشان می‌دادند. معهد کتابخانه سلطنتی پراگ نسخه خطی شرقی بود و حتی گالان و پی‌دولاکروا ترجمه‌هایی چاپ‌سیده باقی گذاشته بودند که *Le Sage* مأمور چاپ و نشر آنها شد. لکن در این مورد اقدامی نکرد و بدینگونه کسب و خطی واقعی آثار ادبی آسیا یک قرن بدأخر افتاد.

میرحمان از فروع همدان بعد حامد کتب مربوط به تاریخ، فقه و الهیات ممالک شرقی را ترجمه و همسر کردند، از فصل کتب تاریخی مربوط به اعراب، ترکان، و اترامیان، مثلاً ترجمه طغرنامه در سال ۱۷۲۲، تاریخ نادرشاه (*Histoire de Nadir Shah*) در ۱۷۷۰، کتب مقدس و آسمانی مسلمانان و اترامیان ناسان، نظیر ترجمه‌های قرآن، بخش‌هایی از زید اوسا (*Zanda Avastar*) در ۱۶۶۷، زرتشت (*Zoroastre*) در ۱۷۵۱، زید اوسا در ۱۷۷۱، عبری، مخطوطات در باره مسلمانان و ممالک داخلی در گیلستان (*Gulistan ou l'Empire*) در ۱۶۳۴ و ترجمه‌های جدید آن در سال‌های ۱۷۰۴ و ۱۷۸۹ و ...

چرا فراسویان با چنین کج‌کاوی شدید به‌شاحب مذاهب شرقی علاقه‌مندی داشتند؟ طاهر آفراسویان به‌سابقه گرایش‌های فکری مشرک به‌این‌مسأله کسیده شده بودند، به‌بنایی دیگر مشغله‌دهی بیشتر آنان علت این بدل‌توجه و الهام بود. در قرن هفده فراسویان نظام‌های حکمت الهی کشورهای آسیایی را بدین‌مطلوبه بررسی و مطالعه می‌کردند که در این میان بهانه و دست‌آویزی برای مدح و ستایش مسیحیت بناید و در فروع همدان، محمد (ص) و کفوسوس و زرتشت را در جهاد عظیم با «زوساه بیگن» (عسی مسیح) به‌مدب می‌طلبیدند. به‌هر حال فکر مذهبی، چه حامداری از آن وجه حمله به‌آن مطمح‌نظر باشد، در مشغله‌های ذهنی مردانی چون پاسکال و باولتر و به‌نوع آنان در ذهن همه معاصران، حا و مقامی خاص داشته است. مطالعات شرق‌شناسی با آشکار ساختن مذهبی هر مذهب، برسان و اساطیر دوران ناسان، ناگهان دایره‌ای بسب و گم‌گو را گسترش داد و به‌نوع و برکب اینگونه مطالعات، اندک اندک مفدمات و امکانات پی‌رری دینی نوین به‌نام تاریخ ادیان فراهم آمد.

دبانت اسلام و کبش زرتشت و حکمت کفوسوس به نظام زرتشتی است که شرق شناسی نوخاسته در قرون هفده و هجده آشکار و مشکوف ساخت. زرتشت تا سال ۱۷۷۰ (ترجمه رند اوسا توسط آکنیل دوپرون) ناشاحبه بود و مردم درباره او و آئین مزدیسنا، عقاید و نظراتی مفلوط و افسانه‌آمیز و بی‌سر و پای داشتند. اما تا آن تاریخ کتب و نوشته‌های رر انتشار یافته بود: — *Histoire de la religion des anciens Persans, 1667,*

- Relation nouvelle du Levant (détails sur la religion des Perses), 1671,
- Hyde, Historia religionis Veterum Persarum, 1700, rééd. 1760,
- Zoroastre, traduit du chaldéen, 1751,
- Abbé Foucher, Traité historique de la religion des Perses, 1762,
- Zoroastre, de Cahusac et Ramcau, (5 décembre, 1749), Paris, 1756

اما در واقع دانش تاریخ ادیان ناشایخ و معرفی محمد (ص) و قرآن کریم زاده و ناه گدازی سد و این کار به قطع و پهن گرانها برین خدمتی است که مطالعات شرق شناسی در آن روزگار به فلسفه تاریخ کرده است در نخستین سالهای قرن هفدهم هنوز بهرمان همان تصور متهمی که ترو و وسطی اردن محمدی ساخته و پرداخته بود، کم و بس رواج و قوت داشت در سال ۱۵۸۵ مذهب اسلام مذهبی ناپسند معرفی می شد و قرآن محمدی که خواندش بهرمان حسین است عقیده و بطور عموم و طبیعی است که نویسندگان مذهبی دراز برای مطالعه و بررسی اصول عقایدی حسین عجب تردید کرده باشند تا اینکه سرانجام زمانی فرا رسید که مطالعه خود قرآن آغاز شد گرچه این کار با ترس و لرز بسیار و با تمهید مقدمات و احتیاط کاری و داین دشامها و اسرارهای فراوان و خواندن دعاها و رفع احبه و شیطانی و ارواح خبیثه انجام گرفت، اما بهر حال انجام گرفت و منابع و عواقب دوز و دزاری نیز بافت کتاب مبسوط بوده Michel Baudier به نام : Histoire générale de la religion des Turcs (1625) بحسب کتابی است در فراسویان با مطالعه آن و اسسند اطلاعاتی الهیه تحت عرض آلود و نادرست در باب اسلام بدست آورد، الهیه مناسبتی که بوده برای نوشتن کتاب خود در آن روزگار در اختیار داشت و می توانست آن فردا به سنت مخالفان اسلام بود محمدی کتابی در باب اسلام به نام André Maure (مسلمانی مرتد و گرویده به مذهب نصاری) به نام Confusion de la secta mahometana منتشر شده در سال ۱۵۳۷ بوده بدون بعد و بررسی و اسفندی کامل و کجکاوی دقیق و رعایت جانب حرم و احتیاط تمام آنچه را که مغرضان گفته و نوشته بودند در کتاب خود آورد! بدستگوه اردول از تارکینار کنایش، قرن هفدهم به نظر و عقیده دزست درباره اسلام دست یافت و همه تحقیقات عده درباره حضرت محمد (ص) و دین اسلام باز و حدهای حتمانه و تفهید رد و ابطال و انکار تعلیم بهرمانی رسالت او انجام گرفت بهرمان فایده این نعمت مذهبی، اگر بتوان آنرا فایده نامید، این بود که سبک را برای رد بهر دین محمدی، خواستند آنرا سبک و ناگر بر به خواندن قرآن، کویس برای دریافت معنای آن شدند بوده حاحه کوسیده بود با مطالب کفر آلود و الحاد آمیز قرآن را به گمان خود سان دهد و بافت کند چگونه نوران را در آن «صانع و ساء» کرده اند! در سال ۱۶۴۷ ترجمه ناندرست و معلوط دورر Du Ryer از قرآن اسرار ناف که خواستار آن و خوانندگان ساز پیدا کرد و بارها به چاپ رسید این ترجمه آفندر آشعه و باصواب بود که به لیر قرآن را «کلامی پرسیان» بداشت. مسئول این شهرت نامیمون، دورر و ترجمه ناندرست او است و هم اردول او است که بك فن از روحانیون ایتالیا به نام Marracci در ۱۶۹۶ دنی برقرآن نوشت در همان زمان، سال ۱۶۹۹، ترجمه کتاب نویسنده ای انگلیسی، نامش Prideaux، با عنوان La vie de l'impoteur Mahomet به زبان فرانسه ترجمه شد. این کتاب نیز ردی دیگر بر قرآن بود

3 - Les Mille et une Nuits, contes arabes traduits du turc (par Galland), t. I 1704, Histoire de la sultane de Perse et des visirs (par P. de la Croix), 1707, Les Mille et un jours, contes persans (par P. de la Croix)

۴ - درباره سر آسامی عربیان با ررشت و آئین مزدیسنا رجوع شود به

Jean Varenne, Zoroastre, Paris, 1975, p. 9 - 13

(ادبالت از مرجم)

از آن پس ورق برگشت و شناخت قدر و مقام محمد (ص) رفته رفته آغاز شد و نخست متالیهین پرستان به تمام و کمال از او مجلیل کردند. کاتولیک‌ها محمد (ص)، ولوترو کالون را که از دیدگان آنان همه زندیق بودند، نابکدیگر برابر می‌دانستند. ابن عمل عافیت خشم پرستان مذهب را برانگیخت و آنان سخت راغب شدند که ثابت کنند «طرفداران پاپ درایکجه پرستان مذهب را با امت محمد قیاس می‌کنند، در اشهاد». از ایزرو مطالعه و معرفی اسلام را آغاز کردند و به آموختن زبان و خواندن قرآن پرداختند. این مطالعات طبیعتاً به معرفی مذهب اسلام «به صورتی ناک متفاوت با چهره‌ای که نه آن داده بودند» انجامید. محمد (ص) با «بی‌طرفی واقعی» شناسانده شد و به اثبات رسید که مذهب او «بوسط دشمنان به نادرستی شرح و وصف شده و در معرض تحقیر و اهانت همگان قرار گرفته است».

فلاسفه که گوش به زنگ بودند بی‌درنگ محمد (ص) را به خود احصار دادند و از او فلسوفی ساختند. بدینگونه پیامبر اسلام پس از رد ورفض ملحدان و پیکار با دربار روم — اکنون برای حمله به پایه و ستان مذهبی آسمانی مورد استعاده و اسناد قرار می‌گرفت. بر این اساس محمد (ص) با گهان مردی نابعه، شازعی بررگ و عهده‌دار تبلیغ و ترویج افکار آزادی و سامع در عرسان قرن هفتم و فرانسه قرن هجدهم شد. بدعنوان مال خاصه به‌الغالب Cloute de Boulainvillier به نام‌های Vie de Mahomet (۱۷۳۰) و Histoire des Arabes (۱۷۳۱) رجوع می‌توان کرد. فلاسفه به کمانه از حضرت عیسی مسیح سخن به میان می‌آورد. بی‌آنکه ظاهراً به روی خود می‌آوردند که او ناد می‌کند، و سپس خاطر نشان می‌ساختند که حضرت محمد هرگز بحواسه بود که او را به‌خدایی بردارند. فلاسفه دایره المعارف بدینگونه از راه باطن فکر و الاء اندیشه و فهماندن عقاید و نظرات خویش به برمی و تدریجاً به طرق مساند دیگر، به خود می‌بالیدند که رسوای بی‌آبرو (این‌الله) را از با در افکنده در هم شکستند. ولتر که نخست در ترازوی موسوم به Le Fanatisme (۱۷۲۲) از محمد (ص) به‌رشی سخن گفت و چندی بعد اعتراف کرد که به خطا رفته است، پیامبر اسلام را ناکرومول (Gromwel) برابر دانست و او را مردی بررگ یعنی «کشورگسا، فابون‌گذار، ساعطان و پیشوای مذهبی، مردی که بررگترین نقش ممکن در روی زمین را بر عهده داشت» جلوه داد. ولتر مودبانان مسیحیت را با اسلام قیاس می‌کند: «این حصص تاریخی را همیشه در نظر داشته باشیم سازع مسلمانان که مردی بر و ممد و برهبت بود اصول عقاید خود را به هرکت دلاوری خوش و بی‌روی شمسیر سربازانش رواج داد و پی افکند، و با انهمه مذهب او مذهبی بخشانیده، رحم و مدارا آمر شد. نشان‌گذار الهی مسیحیت در حاکماری و افتادگی و صلح و صفای رست و بخشایش اهانت و باسرا را موعظه کرد و با این وجود مذهب مقدس و ملایم او به سبب سحرگری و شدت عمل ما بی‌تاب‌ترین و بی‌رحم‌ترین مذاهب روی زمین گردید». دبدرو نیز مانند ولتر، اما با سناشی معدل‌تر، محمد (ص) را شازعی ماهر و پسوایی با بقوی و فصلت فلمداد کرد. بدینگونه محمدی دیگر رح نمود و لازم بود که رحمه ماره‌ای از قرآن نیز در دسترس فرانسویان قرار گیرد و این کار را ساوازی (Savary) در ۱۷۸۳ به انجام رسانید، با «خوانندگان خود نتواند عافانه درباره شازع عربستان فصاوب و اظهار نظر کند».

۵ — رای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به «اسلام از نظر ولتر»، دکتر حواد حدیدی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۳ (مترجم).

۶ — «این رسوایی را ارمیان ببرید»: "Ecrasez l'infâme" گفته ولتر، با به ترجمه دکتر عباس رریاب خوئی (مترجم).



سر لوحه چاپ بیرز در ۱۲۷۵ ق

(۳۴)

حواها (محمود) در فیه خانه ها  
در روز خانه ها و محاسن خاص ساهامه خوانی  
ریه های اندس اسامی و هر گرانسک  
و حاودانی ساعر و فوف بافته و از معانی  
و دقائق آن لذتها برده و از گنجی چنین  
کم ماسد و سس بها فوائد ابد و حه اند

\*\*\*

#### شاهنامه خط فردوسی

هیچ نمی دانم سجدای ارشاهنامه که  
علی الظاهر در دله ناژ از آدابهای طوس  
بهیه شد و به غزنین فرستاده شد و در آنجا  
به پیشگاه سلطان محمود غزنوی تقدیم شد  
بچه صورت بود . به خط فردوسی بود و یا  
به خط کاتبی خوشنویس . مزین بود یا نبود .  
به چه اندازه ای بود . در هر صفحه اش چند  
سور شعر نوشته شده بود . بالاخره جلش  
از چه نوع بود

به نفل مجتبی مینوی از روایات  
قدیم ، چون کتاب بسیار مفصل و بزرگ  
بود به ناچار آنرا در چندین مجلد ، مثلاً

## شاهنامه، از خطی تا چاپ

به نام خداوند جان و خرد  
کز سر مفر اندیشه برنگردد

#### ایرج افشار

سال گذشته است، این حماسه افوام ایرانی  
به اشکال و صور گوناگون در دسترس قرار  
گرفته است . ملت ایران و دوستداران  
راستین زبان فارسی در جهان ، در مدت ده  
قرن تمام ، به وسيله خواندن متن و شنیدن  
آن از دهان قصه خوانها و شاهنامه

اسرار شاهنامه فردوسی در اکتاف  
جهان سرگذشتی شدنی دارد . چه ،  
اروقی که سروین این مظلومه بلند و پایدار  
آغاز شد و تخریر آن در سال ۳۸۴ هجری  
به پایان رسید و در سال ۴۰۰ هجری نهائی  
آن آماده شد تاکنون که اندکی از هزار





نام شاه ایران

شاهی میرانش ملک آباد	سرافت در پستی	مسال توده سرست	دات تک پست
کین که از زهره خوشی	کرده شک طبعی	رنگ به کسره	رنگ به کسره
کودم کردی است تو کور	نوش این پشته	نوش این پشته	نوش این پشته
یکه شاهی شاه	کرده روی طبعی	کرده روی طبعی	کرده روی طبعی
عشق از پیشین نام	عشق از پیشین نام	عشق از پیشین نام	عشق از پیشین نام
رژا شاهی کرمان	کرمان از پیشین نام	کرمان از پیشین نام	کرمان از پیشین نام
هوا بسوزد پیش کو	هوا بسوزد پیش کو	هوا بسوزد پیش کو	هوا بسوزد پیش کو
پیش از زنده اندیش	پیش از زنده اندیش	پیش از زنده اندیش	پیش از زنده اندیش
پیش از زنده اندیش	پیش از زنده اندیش	پیش از زنده اندیش	پیش از زنده اندیش
زگره کن کردی سر	زگره کن کردی سر	زگره کن کردی سر	زگره کن کردی سر
کوتاه شک و شاد	کوتاه شک و شاد	کوتاه شک و شاد	کوتاه شک و شاد
دیر کشت اسیر	دیر کشت اسیر	دیر کشت اسیر	دیر کشت اسیر
خانی بر دانا	خانی بر دانا	خانی بر دانا	خانی بر دانا
شاهی پشته	شاهی پشته	شاهی پشته	شاهی پشته
دانا از پشته	دانا از پشته	دانا از پشته	دانا از پشته







نخل بنو ۱۰۶۰ زید دل

زمن کو یک فردا کشته ن ایش

از مجالس چاپ مشهور به امیر بهادری

(۳۳)

نصور دارد باخلد مینار سوج طاپوش  
اربرون و معرق اردرون و اوراق سرلوحه  
و برین دار مرصع در آغار و خداول مذهب  
مراي حراة عاب الدین باسمر نواده نیمور.  
این سجه ارشاهامه دارای مقدمه ای  
است به سرکه بعدها به مقدمه ناسنری  
شهرت نایب. در آن گفته شده است که اگر  
چه سح متعدد از شاهنامه در کتابخانه  
همانوی موجود بود در سال ۸۲۹ اراده  
امیرزاده بر آن قرار گرفت که نسخه ای  
«از چند کتاب یکی را مصحح ساجنه مکمل  
گردانند».

کار و خلدسار) در نمودن دوق هر آفرین  
و دست هر روز سان بود. فتحه سان معمولاً  
آن بود که پرداخته هری خود را به درگاه  
برزگی به هدیه می رسید

شاهنامه ناسنری

یکی از عالی ترین نمونه ها، شاهنامه  
معروف به ناسنری است از کارهای هنری  
مکتب هرات و مربوط به سال ۸۳۳ هجری.  
این سجه به خط نستعلیق خطاط مشهور  
جعفر ناسنری است. دست و دومجلس

سنگهای مرصوم در بنوسر ساری  
مد، اعم از سجدهای خطی و چایی،  
ارمنی و بناسنهای فیه و خانه ای  
حجام دست بحد و یونانی که  
در سرورده ابرایی در پرده های  
مذ حاب برو حیم به وجود آورد  
در حدود او دفی ماند، اگر چه شاید  
بهراد و بعضی دیگر در کار خود  
ی. د. و سوه دروس شده اند  
شاهنامه فردوسی، همیشه مدانی  
و وساز مناسب برای هر میدان  
ارحوشویس و صورنگر و بندهب



[illegible][illegible][illegible]

بخت سوزان کن آن سخن  
 بدو گشت سنجیدگار  
 در آن مصریست بخت  
 کان نبرد و شیراز  
 فرساده و فرسوده  
 آهن برام مانع  
 جان نهدی بخت  
 بخت سوزان کن آن سخن  
 بدو گشت سنجیدگار  
 در آن مصریست بخت  
 کان نبرد و شیراز  
 فرساده و فرسوده  
 آهن برام مانع  
 جان نهدی بخت

کمال کارگاه حسن مستند  
چنان بر این بزم برزخ  
نست ثار دلم چو گل اسباب  
شده آن مراجه در کف  
کسا و در دلم هستی سینه  
بر کف آن که در آن کمر  
نزد نزدیک کرد

چو این سیم آل را بگردم  
دگر چه در مصطفی شد  
نشان خنجر در زینت  
نزدیک سینه که در

[illegible]

این نسخه که در کتابخانه سلطنتی ن نگاهداری می شود از حیث کاغذ ثابت و سربلوطه و شمشه و جدول و تذهیب صبیح و جلد و شیرازه بندی و محالستیر از نسخ کم مانندی است که هنرمندان ر تیموری ایجاد کرده اند و نظایر هم در آن اعمار درختان هری چندین بد به وجود نامده است .

#### شاهنامه های تیموری

ساری از شاهنامه هایی که در عهد بوری نوشته و آراسته می شد، چون برای داه به پادشاهان دکان هر دوسم سموری حکام و امرای عصر و سر ارسال بدربار مانی بود شاهانه بود بعضی مزین و هری د. افسوس که عده کسری آراها از دست به است . مثلاً شرف الدین علی فردی رح و وزیر عصر شاه رح سموری انسانی رد درآمده تاریخ حلد و طبله (علاف) خدای مصور ارشاهنامه که برای امر س الدین محمد مرک فردی حلال الدین مرجعهای شامی در مدت سه سال ار ۸۳۹ ۸۴۱ تهه شده بود . نیک معلوم است ، اگر نسخه و حلد و علاف آن نسخه اهمیت ری نداشت و ارباعش به شمار نمی رف به تاریخ درباب آن گفته شده بود دی می گوید :

ار چند هم چو خرم بهار  
منو قابع از من به نفس و نگار  
ساقا دمی از دم فندبم  
که رضوان فردوس فردوسم  
بودر مظلومه هشتادسی، در مدح شاهزاده  
راهم میرزا گفته است  
به صوای اس نسخه نامدار  
حدیثی است فرسوده رورگار  
و این نسخه اینجا به جای دل است

گریم که دل روح را هر لاس  
و از این قبل است شاهنامه های  
وجود به خط منعم الدین اوحدی شرازی،  
رشد کسانب شرازی و دهها کتاب  
خوشویس دیگر که اغلب آنها در فهراس  
تایفانه ها مورد معرفی قرار گرفته است  
به گرات عکس مجالس آن نسخ در کتب

#### اروپائی به چاپ رسیده است در عصر صفوی و قاجاری

از شاهنامه های عصر صفوی شاسد  
مهمترین نسخه آن است که به نام شاهنامه  
طهماسبی مشهور است و اکنون به مصوره  
مروبولتن سو بورك نطق دارد چون  
آرور هو نوون A Houghton آن را به آتجا  
اهد ا کرد در معالان و کتب به «شاهنامه  
هوبون» معروف شده است . اهمیت اس  
سحه بشر به مناسب مسابورهای آن  
است که از حب اسنادی در محاسباری ،  
استعمال و قدرت رنگ آمیری ، زرگی  
محلسها و صور بها نکی ارنموده های عالی  
بار مانده اردوران صفوی است در نکی  
ار مسابورها تاریخ ۹۳۴ هجری دسده  
مسود و در نکی دیگر نام نکی ارباعشان  
اثر به نام میر محبور سحه به خط سعلیق  
است در تربس و عظیم هری آن عده ای  
ار مدحشان و صور دیگران مسارک داشته اند  
اس سحه منعلقه در بار سلاطین عثمانی بوده  
و ارسال ۱۹۰۳ در مجموعه نارون ادموند  
نورنچیلد Baron E. de Rothchild  
دیده شده است

شاند آخرین سحه مناری که ار  
شاهنامه در اوائل قرن چهاردهم بهته شده  
و به صورت خطی باقی مانده است سحه  
کتاب محمد داوری شاعر فرید و مثال  
شراری ناسد اس سحه دارای نجاه  
محلس است که عده ای آراها کار شاعر  
و کتاب سحه و عده ای کار لطفعلی مشهور  
به صورتیگر شراری است اس سحه  
اکنون به مجموعه احتصاصی علنا حصرت  
فرح پهلوی شهناوی ایران منعلق است  
در طول مدت ده قرن که از نصف  
شاهنامه می گذرد ، بشر رسائی سحه های  
آن مورد نظر بود . به تنها عموم مردم ،  
بلکه اهل سواد هم بوجهی به صحت من  
چنانکه باند نداشتد و چون کاسان هم  
رعایت امانت و دقت نمی کرده اند و اصول  
مقابل سح درین نوع مون چنانکه نابد  
رابع نمود بساری از نسخ شاهنامه اگر  
عادی و معمولی ناسد فقط دارای ارزی

#### هنری است . اولین چاپ

پس از اینکه مطالعه در ادببان ملل  
شرق مورد توجه و دف اروپائیان فرار  
گرفت و محققان خاورشناسی حنه علمی  
تلف رسدگی در متون ، و ارحله شاهنامه  
هم ، برای تخمین باز توسط آنان آغاز  
شد . البته دکر فردوسی و شاهنامه بشر از  
آن که توسط ساحانی ارفیل شاردن بطور  
حسبه گریحه و احتمالی و گاهی مملو  
اشباه ارفون ناردهم به بعد در سفرنامه ها  
آمده است همجنس کسانی که کتابهای  
آمورس زبان فارسی می نوشد گاه گاه  
همجنس محتاج نظمی خود انسانی ار  
شاهنامه را در آن کتب می گنجاندند

قدیمی ترین قسمی ار شاهنامه که  
بطور مستقل در اروپا به طبع رسیده محتاجی  
است که به خط هاگن E. G. Hagemann  
در سی و دو صفحه به سال ۱۸۰۱ میلادی  
در کوسنگی طبع شد با اینکه مانو  
لمسدن M. Lunsden ار معالسن انگلسی  
زبان های عربی و فارسی مدرسه فور و بلپام  
کلکده در سال ۱۸۱۱ بخش حلد شاهنامه  
را به حروف سربی درشت و به خط سعلیق  
در ۷۲۲ صفحه رحلی نامقدمه سروح  
انگلسی به چاپ رساند اشاره ای که  
به سعلیق بودن حروف سربی من شد  
ارن باب است که اس نوع حروف فقط  
مدت کوناها مورد علاقه در چاپ متون  
عربی و فارسی واقع شد و کتابهای معدودی  
در کلکده و اسانول و فاهره ناس نوع  
حروف سربی به چاپ رسد .

لمسدن در صفحه عنوان کتاب نادآور  
شده شاهنامه را در هسب مجلد به طبع  
خواهد رساند . ولی بحر حلد اول بوفیق  
انتشار مجلدات دیگر آن را نذا ف . از  
نامرگبهای که در عنوان انگلسی چاپ  
لمسدن دنده مسود آن است که حرف U  
نحای حرک فتحه بمعنی «ا» استعمال  
شده است چندانکه خواننده تصور میکند  
که نام کتاب «شاه نامو» ناسنه شده است .  
کار لمسدن که از حیث پیشگامی در

<p>د جید بن یحیی هم سببان          که سالار ارکان چو تخت          به پیش صف انداختی          ز مردان جنگی فروزانه          بدو نیز اکو سبب دود          به نیزه کردار شیر دهم</p>	<p>بر سرید کاکوس جلی بابا          با کوس شد گنجی زین سخن          با دوازده که جنگی منسم          بدو زلف با دوازده سر          ز دوده پندار به جنگی          ز دوده براد بجنت با دهم</p>	<p>یکی با دود را از جل بر بستید          که شد کزن آتش دوا دوا          بر شاه توران پیوسته          بجفتش ز سران بر کزن          چو شد از گرد و خورشید دوا          چو کشتن رستم اکو سبب دود</p>	<p>که کرد از اسباب ان بد          همیشه ز پاران بدی با دوا          با دودان تا جنت سبب          چو شد از دود شاه توران          چو آمد نزدیک ایران سبب          چو کشتن رستم اکو سبب دود</p>	<p>که کردند شمشیر از جرح          هر دهم با رستم از آتش          چون شمشیر بیکان جنگ          به شادوم من بدین کار          چو آمد و هر روز شادان          بدست از کفر نیرم سبب</p>	<p>بشدند جندان نوران سبب          سنی همی کرد از آتش          به جنت اکو سبب دود          چو ز دود هر سر سبب          به باسان بر افشان          کاز چان بدو کز سبب</p>
---	--	---	---	---	---







نشر نخستین شاهنامه چاپی، درخور حسین است به اشاره و نظر کمپانی هند رقی آغاز شد و چند منشی و مولوی به اصطلاح هندوستان درین خدمت با او مکار بودند. به نحوی که گفته اند آنها سب و همت نسخه در اختیار داشتند و جای ای در صط من ار آنها به تفاریق استفاده رده اند، ولی چون نحوه استفاده آنها نحی سب منحصا و سجه هام معین سب. احتمالا اگر آنها بی اعتبار بوده سب طبع لمس از نظر علمی مقام والا ای اوب.

#### سیم و سهراب

سه سال بعد از نشر این قسمت از شاهنامه داستان رستم و سهراب توسط نکیسون Atkinson، که او هم از باورسانان معین هند بود در سال ۱۸۱۴ کلکته در ۲۶۷ صفحه و ۲۵ صفحه نامه انگلیسی به همان حروف سری خط معلی و ترجمه انگلیسی من به چاپ سد. از احصایات این چاپ آن بود که مور بود و بعضیهای مندرج در آن ترکیبی د ازشوه مرسوم محاس شاهنامه های طی ناصر فانی فرنگی.

#### باب ماکان

طبع دوره کامل شاهنامه بر اساس جدهای معسر و رعایب نسبی اصول جده شاسی، نخستین بار به توسط لک صاحب حب نظامی انگلیسی موسوم به نریمان ماکان به در خدمت می کرد انجام شد. او ود در صفحه عنوان فارسی کتاب به سیاق توان گذاری مرسوم نزد شرفان نوشت کتاب شاهنامه ابوالقاسم طوس متخلص فردوسی که به سعی و اهتمام کمترین دکان آن بی تان و لامکان کینان ترنر کان باسخ معسر قدیم و معتبر مقابله تصحیح نافه مع فرهنگ الفاظ نادر اصطلاحات عرب و احوال آن سخن مع فصیح و ادب به دار الحکومه کلکته قالب طبع در آمده.

و در ذیل صفحه عنوان دو بیت در مع فردوسی آمده است که نفل آن خالی از

نفتن نیست.

سکه ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند تا نپنداری که کس از جمله انسی نشاند اول اربالای کرسی بر زمین آمد سخن او به بالا برد و بازش بر سر کرسی نشاند شاهنامه نریمان ماکان که در چهار مجلد به سال ۱۸۲۹ انتشار یافت و اولین چاپ کامل و معتبری بوده که در منسرس فرار می گرفت بعدها منع و مرجع چاپهای معسر هند و ایران شد. ماکان بجز متی، در انبهای آن داستانها و روایتهای الحافی را که از آن شاهنامه نیست به چاپ رسانید و لغنامه ای هم بدان ضم کرد. من اختناری ماکان در جلد اول همان طبع لمس است، ولی بقیه اسبیه و نظم و مقابله شده خود اوست ماکان از کسای است که مدتی از عمر را در زمان فارسی زبانان هندوستان گذرانید و بدین زبان آشنایی نامی نافه بود

#### چاپ موهل

پیش از هفت سال از انتشار طبع ماکان بگذشت که چاپ مهم و مشهور دیگری به توسط دانشمندی اروپائی موسوم به ژول موهل J. Mohl به قطع بزرگ سلطاسی و در هفت مجلد ضخیم و با کاغذ عالی و چاپی ممتاز میان سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۷۸ در نارس نشر شد. بعضی چهل سال مدت گرفت.

موهل بحوی که خود در مقدمه مفصل می نویسد از نسخه های متعدد استفاده کرده است که هشت تائی آنها متعلق به کتابخانه پادشاهی پاریس (یعنی کتابخانه ملی امروز) بود. او سزده نسخه هم در کتابخانه کمپانی هند شرقی در لندن دیده بود. بجز آنها دو نسخه هم از سر جان ملکم به امانت گرفته بود که یکی نسخه اساس چاپ کلکته بود و یکی از آن کتابخانه ناصر شاه. همچنین چندین نسخه دیگر که مالکین همرا در مقدمه معرفی کرده است. خدمت مهل بجز نشر متن از جهت دیگری هم اهمیت یافت و آن همراه کردن ترجمه فرانسه اثر با متن فارسی است،

بدین نحو که يك صفحه از ترجمه را مقابل يك صفحه از متن قرار داد. این کار بزرگ و جادوانی که موهل به فرمان شاه فرانسه انجام داد و در چاپخانه پادشاهی به عنوان مجموعه شرقی نسخه های چاپ شده کتابخانه پادشاهی به چاپ رسید از حیث هنر و زیبایی چاپ و حروف درشت از کتابهای ممتاز است. طبع موهل دوبار در سال ۱۳۴۴ و ۱۳۵۳ به صورت عکسی (ولی کوچک شده آن در قطع حبی) به سرمایه سازمان کتابهای حبی در نهران انتشار یافته است.

موهل که به شاهنامه عشق می ورزید و اکثر دوران حیات علمی خود را بر آن موقوف کرد پیش از انتشار متن کامل قطعای اسخایی از شاهنامه را که مرتبط به مذهب برداشت می شد در سال ۱۸۲۹ انتشار داده بود.

#### چاپ فولرس

چهارمین طبع مهم که به وسیله خارجیان از شاهنامه نشر شد و آن به نسبت باید عالمانه در دانست آن است که توسط دانشمندی اتریشی و محقق در رشته لغت و زبان فارسی موسوم به یوهان فولرس J. Vullers، میان سالهای ۱۸۷۷ و ۱۸۸۴ با همکاری لندوئر Landauer در شهر لیدن در سه مجلد به طبع رسید. ولی با این همه، با داستان کشته شدن دارا بیشتر چاپ سد. فولرس آلمانی بود و استاد زبان فارسی در دانشگاه گبسن. هموست که فرهنگ مهم و عظیم فارسی لائینی را تهیه و نشر کرده است. فولرس پیش از اهتمامی که در نشر دوره شاهنامه کرده بود منتخباتی هم از شاهنامه به سال ۱۸۳۳ طبع رسانیده بود. سه طبع ماکان و مهل و فولرس، سالهای دراز در تحقیقات و تنبغات اروپائیان مرجع و مأخذ مراجعه بود. فریتز ولف F. Wolff هم که فرهنگ لغات شاهنامه را تهیه و تدوین کرد و اساس کار خود را بر این چاپها گذاشت در جدول تطبیقی ضمیمه آن محل وجود شواهد را در هر یک از آن سه چاپ نشان داده است. ولف که آلمانی بود مدتی دراز از عمر (به روایتی نزدیک



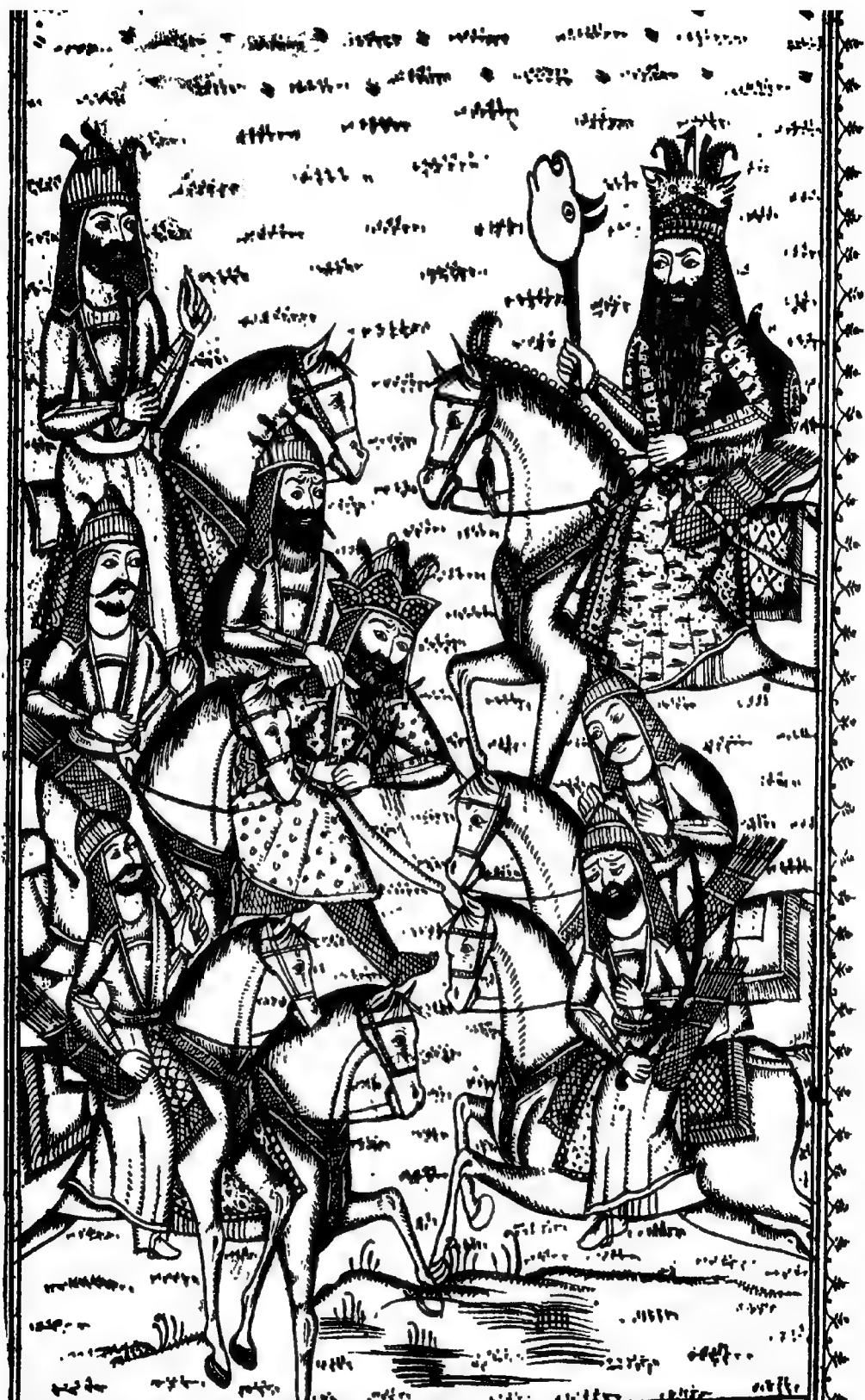




خودم را برین ملامت برآورد از من کس نکند چنین بود که پیش سینه سپهران بکشد اگر شربابی که بملوک سرشک روی برنج دیده بشناسد بدست	بهردی مگر تنم بکند که چندان بر شمشیر نمی توان بنده پیش ز فرزند و خون بر خستین مرغ رود چو داد بدید خنود با دزد من سر بر سر	هرش هر چه در دست بر پستان جبره کمر بر پیشگاه دل گرفت در دم گفتی بکاک لاکند بر آتش دشت بکاک بهر دود و کار خنود	بر خست فرجام جگر نمود کشت از من کس همان ز فرزند و پیش ز بکی جدا نهاد من بیکو خست بکاک سکندر ز دیو بکاک چنین بود که پیش	خست تنم از تنم دود دارنده بکاک اگر نایب است و خست بمکاح ایوان جود امیدم بر درگاه کتابت و کشت راش بر سر جود	بمن مگر زود بکشد به دینک هر دو زین بانه چرخه و سپاه جوان من بر خست بکاک خوشان کی نیست فرار بزرگ بر فرجام کمر در کشت مگر کی نیست
---	---	---	--	--	---



سکندر بخت زمان برآید	بگوئی سخن تو ای که جهان	زبان خبر دار بر کشت	همی که در سر نهانند	من چرخ کشتای نام	بر شل جهان در کار
----------------------	-------------------------	---------------------	---------------------	------------------	-------------------



بر آن کشیدند و کین برآوردند	نشس انجو بر کمر و بجا	هر لشکر بپاد ز دست	تسان بر خون سران	بجفتند گمان	چنان دادند که بر شمشیر
اربد و شمشیر را بگوشت	مقش انجون فرودید	بر سران کربست	ز خون پادشاه کربست	نگوشتند سران را	همی کند سوی کربست



یکی دیگر از سرلوحه‌های چاپ ۱۲۷۵ ق. در تبریز

(۳۵۱)

به سی سال) را در بطن لعل شاهنامه معرف کرده بود و کارش به کوری هم کشید در سرآغاز نامه خود این دست شاهنامه را حسب حال خوش دانسته است.

من این نامه فرخ گروم به فال  
همی ربح مردم به سار سال  
چاپهای ایران

شاهنامه در ایران، اول بار در محرم سال ۱۲۶۷ قمری یعنی قریب به یکصد و سی سال پیش در تهران به خط سسعلیق و چاپ سنگی و قطع رخای در ۵۹۵ ورق چاپ شد. این چاپ «حسب الفرمایش حاجی محمد حسن ناجر طهرانی علی بد مصطفی قلی بن مرحوم محمد هادی سلطان کجوری بلدهای... در چاپخانه مارکة صنعت دستگاهی اسنادالاسناد سرکار با اقتدار فی فن الشرف اشرف الحاج والمعتدین حاجی عبدالمحمد رازی» تهیه شده است. چون در آن نام کتاب فروشان

نصاعی نباشند و سرکت مهم به سرمایه بحار معسر انجام می شد سناری از شاهنامه‌های چاپی ایران و هندی به بعد و سفارش ناجر به طبع رسیده است شاهنامه حاجی عبدالمحمد رازی محور و بعضی ارمغان آن داری رفیع میرزا علیقلی حوی از مورگران مجلس سار آن فرس است

#### چاپهای هند

معارن همس دوران بعضی از ناجر ایرانی به چاپ شاهنامه در هند اهتمام کرده اند. فی الملل در سال ۱۸۵۹ میلادی شاهنامه‌ای به خط سسعلیق و مصور به اهتمام آقا محمد باقر صاحب ناجر شیرازی در بمبئی طبع شد. پنج سال پس از آن شاهنامه معروف به خط آقا بابا در بمبئی انتشار یافت. يك سال پس از آن شاهنامه سار معروف خط اولیا سمیع (یعنی محمد ابراهیم شیرازی مشهور به آقا) در همان

سهر و در کارخانه عبدالعمور به طبع رسید و در سال ۱۲۷۵ ق. در تبریز و در طبع رحلی در گنگ است طبق نوشته‌ای که حاوی رفیع کتاب است «حسب الفرمایش عمده لا غلط ولا غش» آقا محمد باقر صاحب ناجر شیرازی به خط و دفع اول حیوانه محمد ابراهیم السهر، آقا حاتم مرحمت و عفران بهاد محمد حسن خان اولیا سمیع شیرازی در بندر معموره بمبئی و در کارخانه اسنادالمطبعین والمیرسمس عبدالعمور مشهور به داد و میان این محمد بن عبدالله دهانلی در حمادی الباسه ۱۲۷۲ به انجام رسیده است. کتاب در دادان مطبوعه‌ای از خود در دست کتابت سجده آورده است و در آنجا می گوید: بوبسنده این همانون کتاب چس می سراند پس از اکتساب نگما چو تاریخ او خوانند به شهنامه عالم بیاراستند



نویسنده ای از محال چاپ تبریز ۱۳۱۶ و .

به چاپ رسیده است .

\*\*\*

نارهم چاپهای ایران

ما را گردیم بر سرچاپهای ایران -  
دومین شاهنامه ایران که به چاپ زیبای  
سنگی است به خط سعلیق خوشنویس  
مهور عسکر اردوبادی است . این چاپ  
ارچانهای کارخانه مهدی حاجی آقا است  
و در سال ۱۲۷۵ در تبریز طبع شده است .  
ناشرش بوشه است که آنرا از روی چاپ  
بربرماکان و مقابله ناشن سحه دیگر  
بوسانیده و طبع کرده است . این شاهنامه  
مصور و شش ستونی و با جدول بندی است  
و مخصوصاً از حیث هر نقاشی قابل توجه .  
سومین شاهنامه چاپ ایران نیز کار  
کاتبان و استادان دارالطباعه ای است در  
تبریز . این شاهنامه به خط محمد علی  
دلخون فرزند محمد جواد تبریزی است  
و به سعی حاجی علی آقا به سال ۱۳۱۶ هجری

س ایران در سال ۱۲۷۶ شاهنامه  
فرمان آقا میرزا محمد نافر بن حاجی  
میرزا کوچک ناصر سراسری به خط میرزا  
محمد رضا بن آقا میرزا محمد حسن  
خوشنویس سراسری در کارخانه حاج  
میرزای مدکوز موسوم به مطبع محمدی  
در بمبئی منسوخ شد

شاهنامه در شهرهای مختلف هند از  
فصل کانبور و لکهنو تا آنجا که سجده های  
آنها شناخته شده است سامنده باز به چاپ  
رسیده و اغلب آنهاست که نافر هیک لغات  
است و از روی چاپ تبریز ماکان یکی از  
حاجانهای معروف آن است که به تصحیح آقا  
میرزا فریدالدوله منخلص به فرصت در  
۱۳۱۵ در بمبئی سر شده است یکی هم  
«آینه حورشد با شاهنامه» است

آخرین طبع هند ظاهراً آن است که  
بوسیله آموزنده شرمرد ایرانی در سال  
۱۹۲۴ در بمبئی از روی طبع اولبا سميع

رهم بنویس . هدی خوش نفس این چاپ  
جوش که یکی از نسخه ها داده می شود  
تیس است . این چاپ و اهتمام مصویر  
بمبئی بد اول لسانه بند محمد بن مرحوم  
منور سراسری کاطم الحسینی السراسری  
و ۱۲۷۲ س سشارس دهنده و بوسنده  
نقاس این شاهنامه ، همه سراسری بوده اند  
حد چاپ دیگر هم هست که از یادگارهای

سراسران به شعر طوسی است  
چاپ دیگری که از شاهنامه مشهور  
است که با جمع شده چاپ سال ۱۲۷۶ شمسی  
است کاتب قطعه شعری در ناان آن نوشته  
است که حد سس خواندنی است  
براسد بوسنده این کتاب  
چس با دلی گشته از عم کتاب  
یکی از بررگان ناقر و جود  
ر ناربع شهنامه پرسش نمود  
مدو گفت آن کش بوسنده بد  
کنا ناره شهنامه مطبوع شد

ری دربار الطباعه استاعلی به چاپ رسیده  
ت و مثل اغلب شاهنامه‌هایی که تا آن  
زگار مطلوب بود که به قطع رحلی باشد  
تنتارش در یک جلد میسر باشد بدان  
لع بزرگ است.  
امیر بهادر

چهارمین شاهنامه چاپ ایران که  
ر زمان انتشار از شهرتی خاص نصیب بر  
ن است که به دستور حسن دشا خان امیر  
بهادر جنگ بهبه و چاپ شد بهبه این  
شاهنامه که به قطع سلطانی یعنی به اندازه  
فریبی روزنامه‌های کنونی بود چهار سال  
پایان سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶ قمری مدت  
گرفت. به همین جهت به عکس مطهر الدس  
ماه و محمد علی شاه مجبورست و در اینهای  
ن تصویر امیر بهادر آمده است. مقدمه  
کتاب نوشته شاعر معروف محمد صادق  
میری فرامی مکتب بهاد الممالک است  
سخنه بخط حوسوس معروف مرحوم  
عماد الکتاب است و سن سوبی و در میان  
عزیزی دارد در معرفی کسانی که در  
انجام دادن این شاهنامه مشهور است  
داشته اند. در قسمتی از آن عبارت، که  
به تأثر ادب الممالک و مؤید سد نام به ادب  
ساختگی، معروف شده آمده است که «به  
کوشش و عات کثرتی (کذا) زده را می‌مدان  
سخن، بدست ساز زار کهن، لاد افکی  
بخردی، پیمان مؤید پارسی را، سم  
عبدالمعلی مدلل، در یافتن آفاق  
مرصعی به دستماری آقا میرزا عباس (و در  
حاشیه گفته شده است که عباس از سر بازار  
قدیم گارد بصر است) به فرجی احامد  
به کلک من شده محمد حسن عماد الکتاب  
به ساله آنکه به دست و ششم شهر معروف  
المطهر در سال نکهراز و سعد و دست  
و دو».

شاهنامه امیر بهادر جنگ، هم از  
حیث زبانی که در مقدمه و توضیحات آن  
به کرا رفته و هم از حیث تصاویر و اشکالی  
که برای سلاطین کنانی کشیده شده است  
و در تحت تأثیر نفوذ نخت حمید است  
کاملاً نشان دهنده روحه‌ای است که

ایرانیان در نوحه به گذشته خود در زمان  
نهب و انتشار این اثر پیدا کرده بودند.  
جز اینها، تصویری که در مقدمه همین  
کتاب از «هازونه» (یعنی بانی در مسهد که  
اکنون در دست معمرست و به مقبره عرالی  
مسوت شده است) به چاپ رسیده و مقبره  
فردوسی دانسته شده است کوبای بوحهی  
است که مردم به شاعر ملی و حماسی خود  
داشتند و می‌خواستند که مرز او معلوم  
و مشخص و نایی ناشکوه و فهم باشد  
از روی منی که برای چاپ امیر  
بهادر بهبه سد چاپهای سری و سنگی.  
حدیدینار در بهران طبع شده است. ولی  
هیچ‌گاه بدان قطع و هر و زمانی و مدامی  
است

✽

### چاپهای جدید

سال ۱۳۱۳، به نمایندگی سالگرد  
هراره ن سال تولد فردوسی موجب  
فعالتهای متعددی در زیر آست فردوسی  
و معرفی شاهنامه شد. نامه این فعالیت  
ایران فرانسه، و به کشورهای اروپائی  
و استانی گسترده شد و تعدادی را بهائی  
دیگر تا ایران همراهی که دیدند، از چند  
کارهایی که سد آن بودند، درس از چند  
شاهنامه کامل و منبج در آن است

باف

به حسن چاپ سری، در قطع که چاپ  
که به اسلوب جدید چاپ کرد در ایران  
بدان آمد آن است که به شرح چند  
به تصحیح و مقابله بهبه محمد رضا  
صاحب کلاله خاور از سال ۱۳۱۲ شمسی  
به چاپ رسید و مقارن حسن هراره فردوسی  
میسر شد. این چاپ دارای مقدمه‌ای  
کوازه به قلم علامه‌ما رشد نامی بود

حر آن چاپ سری دیگری از این  
حماسه بزرگ به قطع رحلی به توسط سف  
آزاد مدبر روزنامه ایران باستان در دسترس  
فرار گرفت عبدالرحمن سف آزاد این  
چاپ را به تصاویر متعددی از پادشاهان  
بسنادی مرین کرد و در توضیحات خود  
گفت که در چاپ خود از شاهنامه حان اولیا،

سمیع و شاهنامه تصحیح فرصت شبراری  
و شاهنامه چاپ مؤسسه خاور و چند نسخه  
دیگر استفاده کرده است.

بالاخره در همین سال چاپ کامل  
شاهنامه دیگری که تاکنون بهرین چاپ  
مسور اعماد ایران دانسته شده است  
به سرماند کتابفروشی بروخیم شروع شد  
و چاپ دوره ده جلدی آن در سال ۱۳۱۵  
خاتمه یافت. این چاپ اساساً از روی چاپ  
فولرس «ساز مقابله باسج خطی دیگر  
و ترجمه حوایی لایسی آن تدفاری» و در  
مجادات آخری تا نوحه به چاپهای دیگر  
ماکان و رول موهل بهبه شد. جلد اول  
آن به تصحیح محبت منوی و جلدهای ۲ تا  
۵ به تصحیح عباس اقبال و جلد ششم به تصحیح  
مستسان حسینی و بالاخره بهبه آن به تصحیح  
محمد تقی است. در چاپ بروخیم تکمیل  
در در ارسنهای قلم دروس در ورده ایران  
که بهر مدتی ارسنی بود به چاپ رسید. این  
تصاویر قدیمی به حد امیر در معمر احسن  
شاهنامه بوده با محاسبی که تا آن زور کار  
در شاهنامه‌ها دیده شده بود. تصویرها  
و در کتاب به تصحیحها تا آنجا در دست  
شما. بچای قلم و حادای شاهنامه طبع  
می‌شد. می‌شد و به عیده داشت  
فروخی و شاهنامه

و در سال ۱۳۱۳ که بهبه در سال  
چاپ منبج به شاهنامه در دسترس ولی  
همراهی کار ارسن محمد علی فردوسی  
(دکالو، ۱) است و به عوده به احاطه  
شاهنامه فردوسی، فردوسی که به شول خود  
«شاهنامه عاشق و فردوسی را ارادست  
صادق» بود و در زیر با کردن مقبره فردوسی  
اهمامی کم مانند مدول کرد و مقالات  
و خطاهای متعدد در باب فردوسی دارد  
(که مجموعه‌ای از آنها به توسط حبس  
بعثانی به چاپ رسیده است) در خلاصه خود  
سعی کرد که ضمن به کار بردن دوق و سلبه،  
من هم با حدود امکان از حبس تحت قابل  
اعتماد باشد چنانکه خود نوشته است در  
کار محتنی منوی با او همکاری داشت  
فروخی همچنین موفق یافت که هشت سال



صورت کوتاه برشده‌ای از شاهنامه را از یک حسب نمایی به نام «منتخب نامه برای دبیرستانها» منتشر کند.

خان فروسی

فروسی از رمایی که بدعنوان رئیس بی آزار ملی در سال ۱۳۰۴ هجری قمری «اسمجدان احمدی» از آساز داد و آران مرمیاً حطالانها ایراد کرد و معالای س د گران را هم به سرک درس م و وطنه ملی برمی انگشت از میرزا محمد خان فروسی را که در پامسم بود به اهتمام در سر بحضرات مربوط بود و وی دعوت کرده بود صانکه سد حسن بهی راده هم معراند بهی را بدین همکاری بسجع می کرد. بدعوانی که فروسی بهی راده درین نوع بوسه است گواهی است صادق

فروسی در یکی از نامه‌های خود می‌نویسد: «اما غلب اینکه بنواستم، به این است که کاری دیگر داشتم، باین موضوع برای من دلکس بود. حیرت‌انگیز و آفای دکان، الملك مرفوعه سرکار عالی و آقای دکان، الملك در خصوص این خواهش به دست نهاده رسید به جمع کارهایی را که به دست داشتم يك فلم کنار گذاشتم و با خود عهد والنزام کردم که باین موضوع جری بنوسم به هیچ کار دیگری معسول سوم زیرا که هر اثری در هر طبعه و درجه‌ای که باشد سب به حال خود، مقدار عظیمی از ملیت خود را بدین فردوسی است این از بدیهات اولیه است و تکلف و حدایی هر اثری است که از هر راهی و به هر وسیله‌ای که می‌باشد لساناً و قلمیاً یا مالاً و مجاهده»

این سخن را بهی راده دیگر کمکی برای احمدی مرفوعه فروسی و اعلا، ذکر او

و نشر مناقب و محامد او تخیل نام متبرک او به نامد.

گرچه فروسی در آن وقت نتوانست که دعوت فروغی و تقی زاده را اجابت کند و دریاب شاهنامه مطلبی عرضه کند مقدمه قدم شاهنامه‌ای را که او از چند سال پیش بطور عالمانه تصحیح کرده بود عباس اقبال آشتیانی ضمن جلد دوم بیست مقاله فروسی در سال ۱۳۱۳ به یادگار جشن هزاره فروسی به چاپ رسانید.

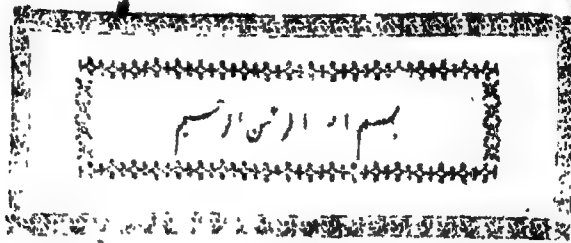
تنوعات دیگران

اینک که یادی از تنوعات مهم مربوط به احوال فردوسی بهمان آمد باید گفت که اسرار عده‌ای از این تنوعات عالمانه که گوناوی اشکالات من موجود بود و تحقیقات علمی که گوناوی اشکالات من رابج و موجود بود و المال موجب بوجه اصحاب ادب بهی راده من انصادی شاهنامه شد



نمونه‌ای از مجالی چاپ تریز ۱۳۱۶ و





\* نام خداوند جان و خسر \* \* کزین برتر اندیشه بر گذر \*  
 \* خداوند نام و خداوند جای \* \* خداوند ازین و دوری می \*  
 \* خداوند گویان و گردان سپهر \* \* فروز و نماند و مسیبت \*  
 \* نام و نشان و کان و برزست \* \* نگارنده و سره و کوه و سرست \*  
 \* خداوند کون و آفریننده و را \* \* می و نماند و در بسو و را \*  
 \* باید و برتر اندیشه را \* \* که او برتر از نام و از بنای کار \*  
 \* نمی هر چه زمین و کوهستان کند و \* \* باید و در او جان و خسر \*  
 \* خسر و داد جان و اتی و شنبه او \* \* در اندیشه و سمع و کی نگه و \*  
 \* نمودن اندکسب او را است \* \* میان سدی و ایست \*  
 \* خسر و کزین برتر اندیشه می \* \* همان را که برتر از کسب می \*  
 \* خسر و کزین برتر اندیشه می \* \* است و آفریننده و را کی توان \*

صفحه اول متن شاهنامه چاپ سال ۱۸۱۱

# SHAH NAMU,

BEING A SERIES OF

## HEROIC POEMS,

ON THE ANCIENT

## HISTORY OF PERSIA,

FROM THE EARLIEST TIMES DOWN TO THE SUBJUGATION

OF THE PERSIAN EMPIRE BY ITS

## MOHUMMUDAN CONQUERORS,

UNDER THE REIGN OF

## KING FIZDJIR.

---

BY THE CELEBRATED

ABOOL KAUSIM I FIRDOUSEE,

OF TOOS.

---

IN EIGHT VOLUMES.

---

VOLUME FIRST.

---

CALCUTTA:

PRINTED AT THE HONORABLE COMPANY'S PRESS.

BY THOMAS WATLEY.

1811.

منحة اول نحسین شامنامه چاپی در ۱۸۱۱

۱۵۱

فرستاد بر هر دری ۱ لشکری      نگهبان هر کشورگی ۱ مهتری  
 بهر جای بر باره شد ۲ دیدمان      نگهبان بروز ۱ و شب پاسبان  
 رد و موندش بود بر دست راست      نویسنده نامه را پیش خواست ۱۰۷۰

### نامه افراسیاب نزدیک فغفور چین

یکی نامه سوی فغفور چین      نوشتند ما صد هزار آفرین  
 چنین گفت کز گردش روزگار      نیامد مرا بهره جز کارزار  
 پروردم او را ۱۰ که مایست کشت      کنون گشت از ورزگارم درشت  
 چو فغفور چین گر بیاید رواست      که بر دوستیش ۱ روانم گواست  
 و گر خود بیاید فرستد سپاه      کزین سو حرامد سویی کینه خواه ۱۰۷۵  
 فرستاده از پیش افراسیاب      چنین اندر آمد به گام حواب  
 سر افراز فغفور بخواختش      یکی خرم ایوان پرداختش  
 وز اسیر بگشک ۷ اندر افراسیاب      برآمد ز آرام و ر خورد و حواب ۸  
 بدیوار عراده بر پای کرد      سرچ اندرون درم را جای کرد  
 بفرمود نا سنگهای گران      کشیدند بر باره افسوسگران ۱۰۸۰  
 بسی کاردانان رومی بخواند      سپاهی بدیوار دژ بر نشاند  
 بر آورد بیدار دل جائلق      ران باره عراده و مسجدی  
 کمانهای چرخ و سپر های گرگ      همه رجها بر زخفتان و ترگ  
 گروهی ز آهنگران رجه کرد      ر پولاد بر هر سویی بجه کرد  
 بستند بر نیزه های دراز      که هر کس که رفتی بر دژ فراز ۰۸۵  
 بدان چنگ تیز اندر آویختی      و گر نه ر دژ زود بگریختی

۱ - P: سوی (مافی وزی). P-۲: لشکری ۲ - P: پیاده بر آن باره بر .

۳ - P: روز ۵ - P: آرا ۴ - P: که بر مهر او بر ۷ - P: وری

۸ - P: نه آرام بودش ۹ خورد و حواب

3) *ziyān\** wild, grimmig, wütend

- 1) 2 35- 5 147- 6 1819 7 797 (mury) 12 767  
12b 373 [V 12d 908, aM] 13b 360 13c 891  
13f 718, 2190 14 463 15 581 43 311  
2) *pīl i z\** 5 488 7 815 (V *pīl*) [V 1065, M  
ohne z\*], 1075, 1841 10 51, 83, 117- (V + *šer*)  
12 357 12b 45 (V + *gdr*), 631 (V z\* Druckf.)  
12c 523 12d 2515 12e 113 13 792 13b 1453

\* M 12b 169 und 12d 1985 Druckf. f. *ziyān*

(V + *šer*), 1468 (=), 1568 [V 13c 67, aM]  
158 (V *damān*), 336 (V ohne z\*) [V 561-  
M + *šer*], 1191, 1280, 1338 13f 701 14 461  
(*pīl*) 15 1606, 2582, 2807- (V + *šer*), 4-79  
20 160 21 78 41 1196, 1209 — (vgl. 6 1010).

3) *šer i z\**: s *šer* Nr. 10).

4) *gdr i z\** 2 35- 7 9-5 [V 12b 15, M + *pīl*] 13c  
519 15 503 (z\* g\*, V ohne z\*) 21 161 (aC)  
35b 321 42 1432

5) *hizabr i z\** 6 720, 796 8 701 12 153 13c 858  
13f 952 (*hizabrē*), 635 13g 7-0\* 15 1104,  
2161 29 55 (C *damān*) 50 32-\*

\* M Druckf. *hizabr*

س

• *sāj* (indische) Eiche (?) eichen (?) (jeden-  
falls ein hoher Baum mit schwarzem  
Holz)

- 7 385, 525 12c 778 12e 521 13 912, 1086 [C  
13b 150, aM] [C 1257, fM] [V 13f 291, aM],  
2191 [V 13g 1698, aM] 14 597 15 3589,  
4305 20 831 29 93, 496 (aC) 34 370 35  
858, 876 41 1771, 2238 (aC), 2698, 2729,  
2759, 2799, 3412

12. *sāxtan* A machen, zurechtmachen,  
bereiten, rüsten

- 1) E 13 (\**xtē*), 47 (=, aV besser), 108 (\**xtē*),  
1-9 1 9, 19 (\**z*) 4 35, 19, 123 (ba-*\*zam*),  
148, 160 (\**zād*), 181, 192 (\**xtē*) 5 15 (\**xt-i*),  
29, 283 (\**zand*) 6 5, 106 (ba-*\*zād*), 206,  
221, 215 (na-*\*zād*, aV), 366 (\**xt-astim*), 373,  
515, 746 (\**xtē*), 787, 835 (\**xtē*), 921, 925  
(ba-*\*zam*), 1008 7 311, 311 (\**xtē*), 757 (=),  
950, 1133, 1143, 1171, 1392 (ba-*\*zam*), 1396,  
1429 (\**zi*), 1472 (=), 1515, 1631, 1797 (ba-*\*zam*),  
1819 (\**z*), 1862, 1928 (\**xtē*), 1998  
8 58, 141 (h-*\*zād*), 155 (=), 237, 370 (\**xtē*),  
384 [V 528 \**zād*, Imper, aM], 512, 581 9 11  
10 19 (aV), 31 (ba-*\*zim*), 15, 48 (\**zam*), 51 (\**z*),  
11 55 12 51, 62 (ba-*\*zim*), 169, 309, 381  
(*zi*), 417 (\**xtē*), 482 (\**zam*), 765 (=), 809  
12b 19, 36, 131, 162, 199, 215 (\**zim*), 303  
(\**xtē*), 361 (=), 429, 477 (\**zād*) 12c 157 (=),  
317 (ba-*\*zim*), 412 (\**zim*), 629 (ba-*\*zim*),  
788 (\**zi*), \**xt-ast*), 1042 (na-*\*z*, M na-  
Druckf.), 1046 (\**zād*), 1272 (ba-*\*zim*, V na-  
), 1286 (\**zand*, aV), 1306 (\**zād*) [V 1331 (=),  
aM], 1340 (\**zi*), 1453 (na-*\*z*) 12d 21 (V  
+ *bar*), 86, 318 (\**zād*), 315 (ba-*\*zam*), 423  
(\**z*), 539, 566 (\**xti*) [V 574 \**zi*, aM], 575,  
576 (\**zam*), 593, 611 (\**zād*), 623 (\**zam*),  
631, 819, 1031 (ba-*\*zand*), 1051 (ba-*\*zād*),  
1056 (ba-*\*z*), 1087, 1122 (\**z*), 1168, 1193  
(\**zād*) [V 1234 ba-*\*zam*, aM], 1270 (h-*\*zam*),  
1332 (ba-*\*zam*) [V 1392, aM schlecht], 1441,  
1492 (ba-*\*zim*), 1554 (\**z*, V richtig ba-*\*z*),  
1572 (=), 1618 (ba-*\*z*), 1638, 1687 (ba-*\*zam*),  
1695 (\**zam*), 1740 (\**xtē*), 1748, 1751, 1762,  
1833, 1840 (\**xtē*), 1907 (\**z*), 2051, 2193,  
2221 (na-*\*z*) [V 2248 \**zi*, aM], 2265 (\**zi*),  
2292, 2570, 2592 (\**z*, V + *h*), 2693 (ba-*\*z*),  
2698 (ba-*\*zam*), 2642 (\**zi*) 12e 224 (\**xtē*),  
2658 (na-*\*zād*), 380 (\**zim*), 386, 389a (\**xtē*),  
389b (Inf. = Nom.), 427, 784 (\**zād*, Imp.), 837,

981 (\**zād*, aV), 1271 (\**zam*, V ba-), 13 47  
484 (\**zim*), 144 (ba-*\*zim*, fV), 171, 1-3, 57,  
(ma-*\*zād*), 199 (\**zam*, M + *h*), 215 (na-*\*zam*),  
801 (ba-*\*zand*), 811 (ba-*\*zim*), 914, 1-1  
(\**zād*) [V 1-32, aM schlecht], 1577 (na-*\*z*,  
1631 (\**zam*), 1631 (ba-*\*zād*) 13b 1-3  
108, 1-3 \**xtē*, 1-3 aV, 189 (ba-*\*zam*), 191  
113 \**zand*, aM], 1-3 \**zand*, V \**zād*, Imp  
[V 181 \**zim*, aM], 167, 591 (h-*\*xtim*),  
(\**xtē*, 753, 753 (\**zim*), 1050 (na-*\*zam*), 1-3  
(\**zam*), 1097 (=), 1118 (=), 12-1, 1518 (na-  
\**zād*, Imp., 13c 41 (ba-*\*zim*), 103 (na-*\*zam*,  
aV), 291 (\**zād*), 1001 (\**xtim*), 123, 151 (aV),  
351 (\**xtē*, 781 (ba-*\*zim*, aV), 842 (\**zād*) [V  
918, fM], 911, 988 (\**zim*), 1070, 1146 (\**zād*,  
13d 103 (ba-*\*zam*, aV) [V 10-7 \**z*, fM], 11  
13c 22, 41 (aV), 45 (na-*\*zād*), 1-3, 1-1  
(\**zam*), 218 (h-*\*zam*, 271, 262, \**xtē*, aV  
[V 320 \**zād*, aM], 329 (ba-*\*z*, aV), 419 (\**z*,  
903, 558, \**zim*), 598, 607 (\**z*), 600 (ba-*\*zim*,  
753, 770 (fV), 789 (\**xtē*), 811, 902 (ba-*\*zim*,  
[V 1145 \**xtē*, aM] [V 1168 ba-*\*zim*, aM], 1119  
(\**zād*, M + *h*), 1397 (na-*\*zād*, aV) [V 1338  
\**zād*, fM], 1342 (\**zād*, aV) [V 1338 (ba-*\*zād*,  
aM)], 33 (ba-*\*zim*), 30, 51 (\**z*) [V 87, aM]  
111 (\**z*), 82, 251 (\**zam*, V \**zi* h-), 88, 1-1  
481 (na-*\*zād*), 578 (na-*\*zim*, 599 (\**zād*, aV),  
564 (\**xtē*), 624, 731 (\**xtē*), 741 (aV), 916  
959, 977, 1033 (\**xtē*), 1088, 1183 (na-*\*zim*,  
1208, 1287, 1321 (\**zim*), 1351 (\**zād* h-), aV)  
1379, 1684 (\**zand*), 1818, 1842 (\**xtē*, [V  
1957 (=), aM], 2142 (\**zim*), 2164 (na-*\*zi*,  
2359 13g 128 (\**xtē*), 209 (=), 211, 246, 282  
[V 342, aM], 670 (ba-*\*zim*) [V 630 ba-*\*zād*,  
aM], 743, 923 (ba-*\*z*, fV), 949 (\**xtē*), 95  
(na-*\*zād*), 959 (=, fV), 1023, 1319, 151  
(aV), 1330 (\**xt*, V \**xtē*), 1552, 1627 (\**zād*,  
1691, 1704, 1711 [V 1732 ba-*\*zād*, aM]  
1819, 1898 (ba-*\*zim*, aV), 1966 (\**zād*, Imp.)  
2008 (\**xt-i*), 2012, 2035, 2109 (\**xtē*), 216  
(\**z*), 2227, 2260\* [V 2281 \**xtē*, aM], 232  
(\**zād*), 2350 (\**xtē*), 2401, 2562 (ba-*\*zād*,  
Imp.), 2598, 2670, 2781, 2782 (na-*\*zand*,  
2817 (ba-*\*zād*, Imp.), 2818 (=), 2850, 311  
(fV) 14 12 (ba-*\*zād*, Imp.), 21, 37 (na-*\*zād*,  
488, 690 (ba-*\*zim*), 708 (na-*\*z*, aV), 818  
840 (ba-*\*zim*) 15 459 (ba-*\*z*), 628 (ba-*\*zim*,  
h, aV), 1304, 1312 (\**zam*), 1677, 1682 (\**xtē*),  
1736 (=, aV), 1921, 3043 (ba-*\*zād*) [V 2017  
M + *bar*], 2056, 2108 (\**zam*), 2112 (\**xt*,  
astan, V \**xtam*), 2139, 2340 (\**zand*) [V 2663  
aM], 2861 (h-*\*zād*), 3002 (na-*\*z*), 315  
(ba-*\*zam*), 8131, 3166, 3557 (\**zi*), 3565 (ba-

61\*

۱۳۵۱ ایجاد شد و مجتبی مینوی  
بریت علمی آن انتخاب شد. اسك  
ی باشا زده همکار خود به جمع آوری  
دهای مختلف پرداخته و بر طبق اصول  
بیج اسفادی متن بدیهه من اعار  
است و در سال ۱۳۵۲ برای سان داین  
کاری که انجام می دهد داسان رسم  
راب را نمونه وار مسر کردید و چون  
کار در نهایت اهمیت و بوجه بود مورد  
فی و بجه عده ای ارفقا قرار گرفت \*  
پس با این کوششی که به وسیله عده ای  
نلای کنونی بر اساس ایجاد رونمایی  
ن میشود باید امید داشت که خاتمه  
ل اعتمادی ارشاده با جدی دیگر  
مر شود و افکار عالی و ادب بلند  
وسی نش از پس رواج یابد

\*\*\*

## باب دیگر

همانطور که گفت شد شاهنامه به از  
وین، به واسطه خواندن و ... و ...  
ن محاسن آن در سر در حیات و در واره  
نچ ناف و به دستور محتاج مسر شد  
نر چاپهای دوره کامل آن که با جهل  
می رسد محتاج آزر بنده های ...  
ن، خواه بطور مبدل و خواه در کتابهای  
می و مجموعه ها، خواه در ایران و خواه  
کشورهای دیگر، به چاپ رسیده است  
ناید گفت که بهر روایت مهور  
نامه و آثاری دیگر بر اساس حیات ما  
انتکارات معاصران نیست و اما بر  
ن امر نوحه داشته اند کما اسک و کل  
ن فرزند تولک در سال ۱۰۶۳ آن را  
م «ناریج دلگسای شمس حانی» بصورت  
و در آورد و «شاهنامه و حنا و رخی» هم  
نهای است از تلخیص شاهنامه به توسط  
نر علی فرزند اللهوردی خان عالمگر  
می در قرن نازدهم هجری. از همین  
عهاست کاری که «ابوالفضل یوسف ن  
مستوفی به نام «خرده نامه» عرضه  
ده و عبدالعلی ادب برومند آنرا

به چاپ رسانده است.

\*\*\*

## ترجمه ها

مردم غیر فارسی زبان جهان  
نسیان عده ای از حاورسانان حماسه  
قومی و ملی ما را از راه ترجمه هایی که  
از این شاهکار سعری شده است شناخته اند.  
ایاره فردوسی از شهر طوس با کوششهای  
دانی که شاهنامه را طی حدود هشتاد  
زبانهای دیگر نقل کرده اند، به ترجمه های  
اسانی و کشورهای اروپائی و امریکائی  
نرسیده شد در مدت هشتاد سال از پی  
افکندن کاج شاهنامه می گذرد. این امر  
به نسبت و شن زبان مهم جهان ترجمه شده  
است بعضی از این ترجمه های کامل یا  
نقص یافته ترجمه شده از زبان اصلی شاهنامه  
در زبان دیگر آمده و بعضی از روی زبانی  
دیگر میل نقل ساع الله مانع آن یابد.  
زبانهای که ترجمه های از شاهنامه را  
در اختیار دارند عبارت است از: انگلیسی،  
اردو، ارمنی، آنگلیسی، آریکی،  
اوکرائنی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی،  
ترکی، حبش، دانمارکی، روسی، رومانیایی،  
سربی، سوئدی، عبری، یونانی، و استونی،

صفحه عنوان جاب ۱۲۷۵ نسبی

صفحه عنوان قصه ساوین در جاب زبان آلمانی

صفحه آخر جاب ۱۲۷۶

صفحه عنوان شاهنامه جاب موهل

صفحه عنوان جاب سرور ناکان

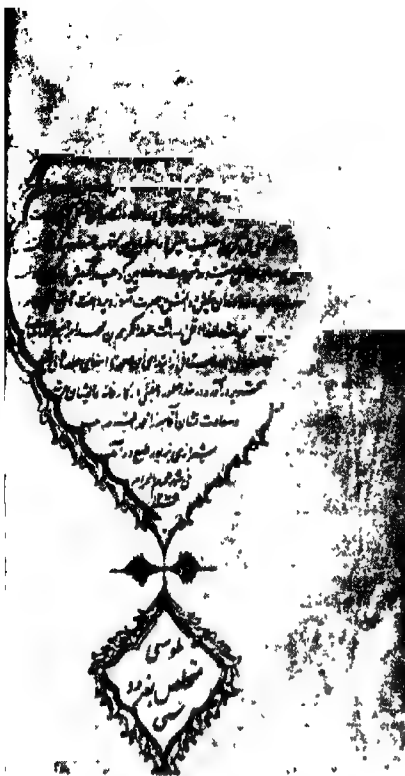
صفحه عنوان شاهنامه چاپ مولرس.

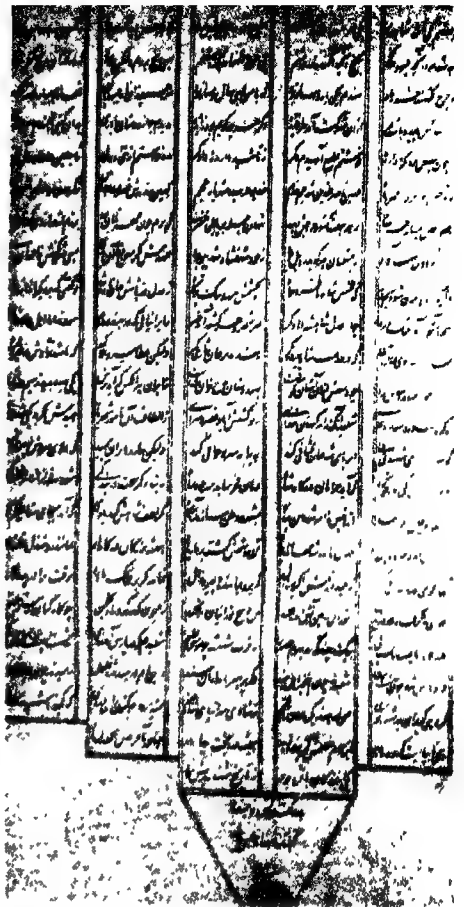
\* در قلم سحابی هم ارمجسی مینوی

در باب نحوه تصحیح شاهنامه آمده است.

محاری، همدی.

74





# کتاب شاهنامه

تصنیف

القلم طوسی متخلص بفردوسی

همی و اهتمام کنونی بنگار نوی نشان و لامکان

## کیتان تورنوسکان

و قدیم و معتبر مقابل و تصحیح یافته مع ترجمه الفانگ نامور

احادیث قریب و احوال آری معنی سطح تصحیح و تالیف

و مدار التکریمت کتبه بقالب طبع در آید

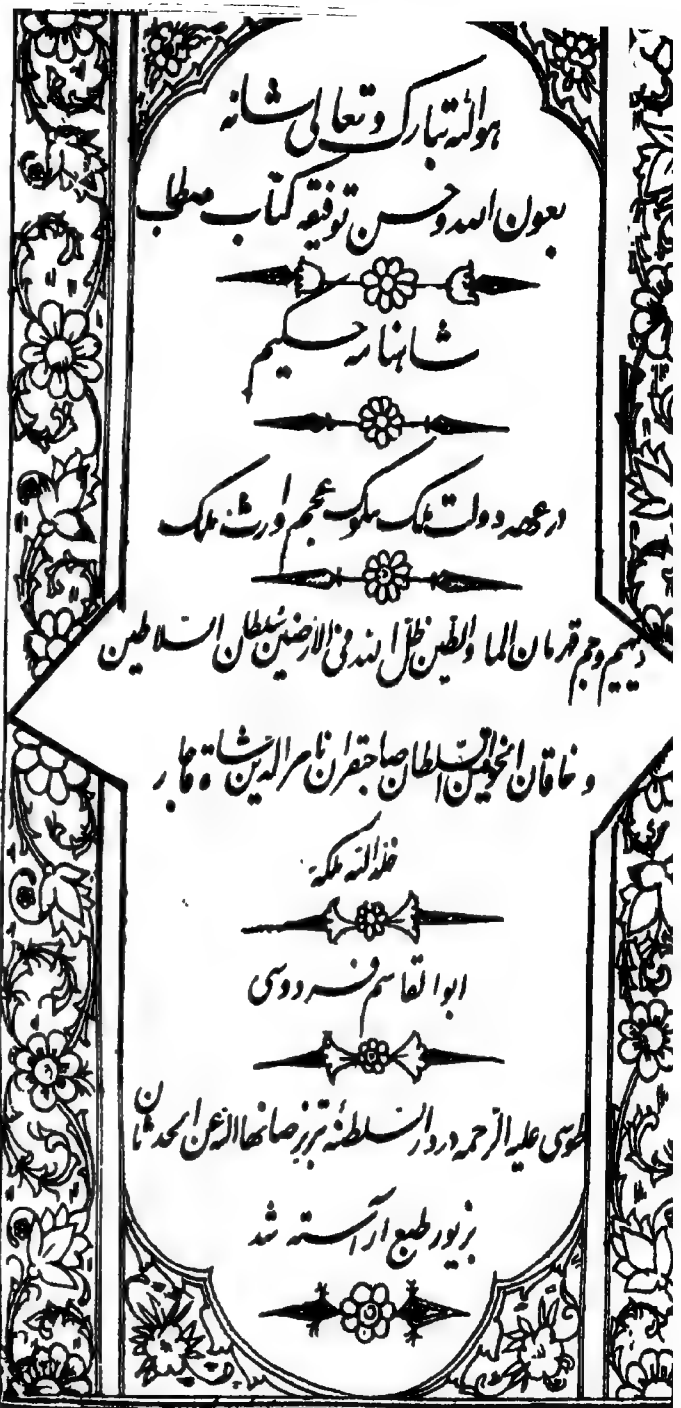


کردی ، گجراتی ، لاتینی ، لهستانی ،  
مجارى ، هندی .

تا آنجا که اطلاع داریم اولین  
ترجمه‌ای که از شاهنامه شد حدود دوست  
سال پس از تألیف آن کتاب بود و آن به زبان  
عربی است این ترجمه محاص ، اکوئ  
و خودست و جاب هم سده است . مترجم  
آن فتح علی سادری است او میان  
سالهای ۶۲۰ و ۶۲۴ هجری حسن خدمت  
اررشمند و گرانسگی را در باب شاهنامه  
ایجاد داد و حماسه‌های ارمان را به اعراف  
شاساید دومین ترجمه از حبس قدم ،  
ترجمه ترکی است . ترجمه‌های شاهنامه در  
زبانهای اروپائی سش از ترجمه‌هایی است  
که در زبانهای آسیائی بسیار نافه است .

★

استار چاپها و ترجمه‌های متعدد از  
شاهنامه و سر کسی که در توصف و تحلیل  
آن نوشته شده و تألفانی که در احوال  
فردوسی به وجود آمد ، است و همچنین  
کنگره‌ای که به مناسبت هزارمین سال  
ولادت شاعر الشرائک عده‌ای از مسررس  
مشهور در سال ۱۳۱۳ در بهران و طوس  
سکین شد و در همان هنگام هم ساختمان  
مقبره او از طرف رضا شاه کسر افساح  
شد ( به همدان و سبب سبب و مراسم  
در بهران و سبب سبب و سبب سبب )  
و بالاخره جلسات سحرانی و بحث درباره  
شاهنامه فردوسی که از چند سال پیش  
به اهتمام وزارت فرهنگ و هنر در بهران  
و به نام «هفته فردوسی» توسط دانشگاه  
فردوسی در مشهد سکین مسود و نیز  
مجلس شاهنامه فردوسی در «هفته ایران  
ناسان» که توسط انجمن ایران ناسان در  
سال ۱۳۴۸ منعقد شد ، و مخطوطه‌هایی که  
عده‌ای از شاعران معاصر در تحلیل فردوسی  
سرودماد و تجدید نای مقبره فردوسی  
به اهتمام انجمن آثار ملی که شاهنشاه آریا-  
مهر در سال ۱۳۴۷ افتتاح فرمودند و تأسیس  
بنیاد شاهنامه فردوسی برای تنقیح و تهی-



صفحه اول چاپ تبریز در ۱۳۱۶ ق.

(۲۷)


صفحه آخر نسخه مورخ ۶۷۵ .

**IL LIBRO DEL**

**FUOCO PIZZI**

L'ARTE DI CUCINARE IL FUOCO  
PER PIÙ SOSTANZA E TENDERE MIGLIORE

VOLUME SECONDO



TORINO  
GRUPPO TIPOGRAFICO EDITRICE PIEMONTESE  
VIA DELL'INDUSTRIA, 10 - 10129 TORINO  
TEL. 011/551011 - FAX 011/551012

[illegible]

\* در فیلم سخنانی ارمحتبی میبوی درباب نحوه صحیح شاهنامه هست که این متن فاقد آن است.



# زندگی نامه کارنامه دبّی طالب آملی شاعر نثر مندی که شایسته این فراموشی نیست

شرحی پیرامون خواهر طالب آملی ، مسی النساء ، نابوی ایرانی که جزو رنای دانشور  
و نام آور دربار هند شد

(۵)

دکتر فرامرز گودرزی

## طالب ملک الشعرا

طالب همانطور که گفته شد توسط اعتمادالدوله بدربار جهانگیر راه باف و در سال ۱۰۲۸ به ملک الشعرائی رسید جهانگیر در بن باده در بوزک خود می‌نویسد «دربن نازیح (یعنی روز دهم دی ماه سال چهاردهم سلطنت جهانگیر مطابق با سال ۱۰۲۸ هجری قمری) طالب آملی به خطای ملک الشعرائی خلعت اعزاز پوشیده امیل او از آمل است نکند با اعتمادالدوله میبود ، چون رسته سخن از همگان در دست درسلک شعرائی باسبب مبطلم کسب»  
جهانگیر ، نورالدین محمد سر اکبر شاه امیراطور بزرگ هند بود ، در دوران ولائعهدهی پادشاهزاده سلیم معروف بود و بدستجهت او را سلطان سلیم سر می‌نامیدند مثلاً درس دب شعر از جهانگیر نامه طالب آملی

چهل سلطان سلیمی چه اکبرشهی

سران سه را چو شد آگهی

مطلوب سلطان سلیم همان جهانگیر ساه است

جهانگیر از سال ۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷ هجری قمری در هند سلطنت کرد . دوره سلطنت او در هند معادف با پادشاهی شاهعباس کبیر در ایران بود . اوسو ادبا و هنرمندان ایرانی بود ادیبان و شعر باری و هنر ایرانی در هند در دوره سلطنت او به اوج اعلای خود رسید و دوران پادشاهی او در حاکمیت ادوار سک هندی است . از لحاظ کثرت شعرا و سبوق آنان و روح شعر و شاعری دربار او را می توان با نازگاه سلطان محمود غزنوی مقایسه نمود . جهانگیر اشعار رنایا میسرود و در این زمینه چنانکه مشهور است شاکرد یعنی ملک الشعرائی اکبر شاه بود اسباب زبر حاصل طبع شاعرانه جهانگیر است

اگر بسیارست می بسیار میباید کشید

ساعری می بر سر گلزار میباید کشید

\*\*\*

از من مناب رخ که نیم بی تو یک نفس يك دل شکستن توبه صد خون برابر است  
جهانگیر خاطرات دوره زندگی خود را با نثری زیبا در قسمت اول کتاب توزک جهانگیری بررسی نموده است . این کتاب مجموعه مستندی از تاریخ هند در دوره اوست



جہانگیر و پورجہاں ملکہ ایرانی وی ، اثر «نوار دہان»

و از مطالعه آن میزان به افکار و عادات و وضع اجتماعی دوران زندگی او پی برد  
 جهانگیر مردی ادب و عاشقپیشه بود و به همسرش مہر النساء عاشقانہ مہر می ورزید.  
 سسر او ب او نہ شرکت در ترمہای درباری و مجالس ادبی و شکار میگذشت وی ہمانطور کہ دیدیم  
 طبع ساعرانہای داشت و مسمدی توانا بود. در تفرک خود ہر جا بہ نام شاعری میرسد اسانی از او را

گلچین می‌نماید بطوری که اگر دیوان آن شاعر را بررسی کنیم شعری بهتر از اشعار گلچین شده توسط جهانگیر در آن بعنوان نافت . خود او چنانکه گفته شد اشعار زمائی مسرود و والہ داغستانی رباعی زیر را از او مبداند :

هر کس به صمیر خود صفا خواهد داد      آئینه خویش را جلا خواهد داد  
هر جا که شکسته‌ای بود دستش گیر      بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

در نوزک ، خود درباره مناسبت سرودن رباعی زیر می‌نویسد : «درین ولایت عادلخان معینر خدمات شایسته گسب و نه خطاب والای فرزندی - رف احصای نافت او را به سرداری و سری تمام دکن بلندمرتبه ساحم و نه جهت سینه این رباعی بخط خاص مرقوم گسب ای سوی سو دایم نظر رحمت ما      آسوده نشین به سانه دولت ما  
سوی تو شمه خویش کردیم روان      با معنی ما بیی از صورت ما

\*\*\*

طالب از سال ۱۰۲۸ تا سال ۱۰۳۶ که سال وفات اوست ملک الشعراء جهانگیر بود . در این زمان در مجمع ادبی دربار او را داشت . وی در این مقام علاوه بر سرک در مراسم رسمی و سرودن قصاید به مناسبت اعیاد مذهبی و جشنهای درباری و طبعه انتخاب و معرفی شعری تازه وارد ، شاه را سر به عهده داشت . وی در رکاب جهانگیر به مسافرت در اطراف واکاف هند پرداخت . دلس مسافرت او در مقام ملک الشعراء غیر کسمیر است که در سال ۱۰۲۹ صورت گرفت . مطالب این سفر با خاطره‌ای خوش بارگشت و در اسفا خود این سفر خوبی یاد می‌کند اینها زیر اثر علی در وصف کسمیر انتخاب شده است :

با که مجمع حویان دل را اینحاسب      کرشمه‌ها همه اینجا و بازها اینحاسب  
قدم ر خطه کسمیر بر بندارم      مفیم مرکز عیسیم و جای ما اینحاسب  
مده به عارت بنگاه کسور دل خوش      که نرکناز نگه‌های آشنا اینجاسب  
کجا بهست و کجا برم ناده‌ای ، زاهد      نودل بجای دگر بسنه‌ای و جا اینحاسب  
حواس شو از بسم همس مروت بچس      اگر به کسب هوا میروی هوا اینجاسب  
سو فاضلی نظر از فله افاصل حو      باد فصل جهانگیر بادشا اینحاسب

\*\*\*

عزل زیر را سر در مدح جهانگیر و وصف کسمیر سروده است :

فبص پاله بحد آب و هوای کسمیر      ار حنت حم بهادید گوئی سای کسمیر  
چون خاک عشق‌بازان هر لحظه بر مشام      بوی محب آمد از کوچه‌های کسمیر  
جان بردودست گرم مانند عدرخواهان      وانگاه برفشانم کابین رونمای کسمیر  
ساهشه جهانگیر چید از هوای او گل      خوش منجانب گردید آخردعای کسمیر  
وصف بهشت جاوید از عاشقان آن پرس      مارا زبان نگردد حر در نای کسمیر  
هر صبح بر مشام از راه آشنائی      پیغام حب آمد صاد صای کسمیر

هر کس بی تماشا کردید حشوش فصائی  
رضوان فضای حب طالب صای کسمیر

عزل زیر را هنگام عزیمت موکب شاهانه به کسمیر سروده است :

دولت به سیر گلشن کسمیر میرود      وانکه چو باد صبح به شبگیر میرود  
شاداب گلشنی که به سبر هوای او      شاهنشهی چو شاه جهانگیر میرود  
دل‌های خلوق را همه دور از رکاب خویش      ویران شنید و از پی تعمیر میرود  
او میرود به گلشن کسمیر و از پیش      مرغ دعا به گلشن تأثیر میرود

باد صبا به توسن عزمش چسان رسد      کان زود میخرامد و این دبر میرود  
 نارس مبارک این سفر میمنت اثر      کز شاهراه دانش و تدبیر میرود  
 طالب چرا به حمله بیچند عنان چرخ  
 کاسد رگاب شاه جهانگیر میرود

فصلده ربر را ببر در این مسافرت سروده است .

عوی مرغ طرب این بود نگاه ضمیر  
 رعد اگر چه گل و باد نافعد و مصد  
 مرا که محورت ناع بهشت در نظر است  
 چو و صف گلشن کشمیر میکم فرض است  
 ای بی رویه حبس بحواب بند حور  
 ای بی ناک محل و صدهزار ثمر  
 غدا گل هوا خانی در بهار و خزان  
 ای من ای هوا نشی مرد که پرده گوش  
 ای سال هوا در فصای او بود  
 ای زلف آگاس کشمیر بر زبان گذرد  
 ای مژده و همه را عدال هوا  
 ای جلوه کنان عیحه های نیمه شکفت  
 ای زلف بان عمر نایم با چار  
 عوی مداح شهسار در سرب مرا

و پس نامهای نادر میکند و از این سرودن این فصلده ارساء بنمال او را صله مطلقه  
 در مفرح نافوشی که ساحه ام      هم تجا بره گوهرسان و لعل بندر  
 شده خود صله این فصلده بخش مرا      اگر چه نیست ترا چون خدا شنه و نظیر

فصلده فوق در حدود محدوده شب شعر دارد که برای کوپاه بدن سخن امان ذکر شده  
 این را این را این را      طالب در باره سفر به کشمیر و سوار بهای راه و رسانهای آن فصلده  
 گوی مجاور ارمیده سروده که انانی را آنرا اصحاب نموده ام

شد آسان طی ره دشوار کشمیر  
 قدم بر بخت کوهی گشت گساح  
 رهی کردم طی کر پیچ و باش  
 رهی ناریکتر از سر مژگان  
 رهی خاسوز بر برق خنجر  
 بهر منزل غلط گفتم بهر گام  
 چرا خون عمر اژدرها در اراست  
 . . . . .  
 ظهور میوه و گل با شکوفه  
 بهر سو صد مجنوسی بسته  
 ر نکو قمر بان در باله زار  
 . . . . .  
 مدام از لاله و گل تا بود نام  
 بهر جا صید مقصود است در دهر  
 گل کشمیر و نوروز دلا فروز

به اقبال شهنشاه جهانگیر  
 که بروی نگذرد بوسه بحیر  
 بدندان لب گرد مار شکن گبر  
 بر او چسبیده رهرو چون پر سر  
 رهی ناریکتر از بونک شمشیر  
 هزاران طفل نابالغ شدی پسر  
 که کوته باد عمر راه کشمیر  
 . . . . .  
 یک موسم در او چون باغ تصویر  
 بیا پیچیده آبی همچو زنجیر  
 ز یکسو بلبلان در نغمه زبیر  
 . . . . .  
 بگلزار بهشت و باغ کشمیر  
 کمند پادشه را باد فخر  
 مبارک باد بر شاه جهانگیر

ز شادابی بروید پنجه سرو  
ز برف کوهسارش صیحه را  
تو گوئی حقه‌های ناف آهو  
رباحین بر رمن پرنکارش

گلی در خواب دیدم دوش گفتم  
طالع نازکن کاین خواب خوش را  
جهانداری که در کشورسانی  
سرم را دست شد در آسین سنگ

به خاکش گربکاری ناخن شر  
افق در کوزه اندازد تباشر  
نیمش کرده ازهرسو سرازیر  
چو بر دیبای رنگارنگ تصویر

که تعمیرس چه باشد، گفت دغدیر  
زمین‌بوس شه‌شاه‌ب تعمیر  
نخستین ملک دلها کرده مسخر  
حو نوشروان عدلش سب ربحر

ایمان ریز از فعیده‌ای که ظاهر اقبال رسیدن به شاه ملک‌السلطنه سروده شده  
چون گردیده است

آمد آن رشک مهر و عبرت ما  
کرده قسمت به آهوان حس  
همه اسباب حلوه طبع بسند  
چون چس دیدمش زحما حسم  
گفتم ای تو گل از چه سبام  
لحیم ای ساه حس کو سب  
لحیم ای ماه از کجائی تو  
سد جهانگیر آنکه با عدل  
آنکه عدلش حو رنه ندارد  
دستبرد بریدن از نگهش  
کامکارا بسج و راده  
هرم بس و ماند مار  
نادر آمد چه من ساگوئی

نموده ز را در میان جهانگیر  
بدر سوخته است

ای دماک حیده داده چس حس  
سکه چو گل مانای بچهره حدان  
حالا بخود نالد از جراه تو آری  
و ده حد ملاسگندل بی ک نگوسه  
رلف تو گر با صا بهد درمان را  
تو بفرایم بوسد رد ما مار  
بسی آمد گشودنی همان  
دعده صاحب مسود الحو  
بشر اقبال پادشاه جهانگیر  
برورق دل ز عدل او سوان کرد

گردون دارد چراغ مهر و بوداری  
شه بوجودش سکندرست که درین  
هیچکس از خسروان بحواب ندیده‌ست  
شخص عدالت بوئی نو سک شاسی

داده حم طره حو دیم مسک ساه  
گوشت جسم او رکوه نگاه  
همه احرای حسن خاطر خواه  
به نما گرفتمش بر راه  
گفت از بوسان صغاله  
لحیم ای ساه رساز و عمره ساه  
گفت از آسان شاه‌ساه  
دست‌داری کند به سعاده گیاه  
نور گردد بروی آئینه آه  
رنگ مرغس بر رخ بدخواه  
بس بقرا عدل آرم حاه  
با در آرم از در حد ماه  
همجو مار سید و شر ساه

دیده من این بدی از اعدا الاولاد که ده و

سید بحو سکر لب نمک  
نوسد دین درد اروان بوحس را  
نای تو بر تر فلک رسانده زمین را  
راه ابر بست نالدهای حرن  
ناف سجده ر سرم ناف چس را  
نکدو گرامی نگاه دست‌گیرش را  
را بروی من وام کرده رلف بوحس را  
میرسد، رانکه بده‌ای سد دین را  
کز گهرش حلت است در بمن را  
فرق رهم شکل مهر و صورت کس را

شمع خرد اعتماد دولت و دین را  
روح ارسطوست این ورور منین را  
عمر جهانگیر شد وزیر چنین را  
مرنبه اس وزیر عدل قرین را

اسات ربر از قصیده دیگری در مدح جهانگیر گلچین شده است .

رسیده‌زده که انك جهان‌جاء رسیده	طراز کشور و آرایش سپاه رسد
آسان جلالش ز شوق گردون را	نخست دیده رسیده آنکهی نگاه رسد
روای سیم چمن آستین معطر ساز	که شعله‌ای عرف افشان ز گرد راه رسد
همای اوج سعادت به آشان آمد	تذرو گلشن رفت بجلوه گاه رسد
نگهم از حه شسنان هند شد پرنور	زمانه گفت به بن پرنو اله رسد
رسیدند وجود ای سم دوا سه گر بر	که صبت عدل جهانگیر پادشاه رسد
حسش علمی ارساء مغفرش	سی شکست که بر لشکر گناه رسد
به نفع عدل میرد دست حادثه‌اس	اگر ز کاهربا شدنی نه گاه رسد

نات ربر از قصیده دیگری است که در مدح جهانگیر سروده است

حکیم به هم به فرق خرد افسریان	از مدح شه افاده زید بر سر ریان
آدم و ریان ادب منگرم ز سرم	کاین وصف بیست در حور حافان حم‌سار
نیک چون در سر و بر سر اس خطاب روف	شاید که عذر من بدبرد حدایگان
حسن عقل جهانگیر پادشاه	کافال با سواره او راد نوآمان
فهرس چون حلقه بر در گلشن رید، رسم	گل در شکم طره سبیل شود بهان
حون وادخامه سرورده افند با حصه	رسمت بعس از محرك شود بیان
مرع بریده نال بدوران حفظ او	شاح شکسته حوس کند از بهر آسان
جنت ز سرم عطر فروشان خلق او	صد فقل بی کلید رید بر در دکان
نای بدو روح فرو ماند از حیرام	طاووس حاوه اش بچمن چون سود چمان
در بر میگد دمی که نه تکلف شست او	سوفار بر بوسه زید برره کمان
چشمه زره بدستگر رسم رشو و رحم	حسك رید بحاف نیکان او بهان
ای حلوه دعای تو خلخال نای دل	وی سانه نای تو ناح سر ریان
فردی مدد تو همه حاك هند ر	در سر مه‌دان کسید عروسان اجنهان
نور جسم ناس وای آمد وی عقل	وی روس ارفروغ تو نه نرم آسمان
نفع ماه شعله کسید در زمان نای	با نفع مهر لعله رند در جهان بیان

نات از صحت از قصیده رسائی است در مدح جهانگیر که در آن ساعر 'اند' .  
وجه - در داحه و ناردنکر از انابت طوایف دیملان سکوه می کند سپس بعد از  
مقام - با ناس ساد می‌رود

آمنه نرو نفس چون کشم آهی	در حرم گردون نگذارم پر کاهی
رحاک کریان من آشوب دلم پرس	دعوی جنور را نه از بس سب گواهی
حسب محبت که بدل تعبیه دارد	هر برگ گاش خاص مهر گاهی
رسعل عدم فرصت خاریدن سرمست	حاشا که به ماهی شکم طرف کلاهی
احشدا آن طبع که از روی تراکت	بر گل نهادی مژده پای نگاهی
اخرج سکا بیکم چون نکر بوی اس	از هم چومنی شکوه پس آنگاه زدای
دارم دلی ارمالش سر پیچه ابام	از آب رخ افاده چو پژمرده گاهی
هر شب سوی عمخانه ام آرد بششجون	اندوه صفی، عم حسری، غصه سپاهی
بد اجب فرو بست دل غرقه به خونم	هر لختی از آن در شکن طره ماهی
ملان بدمل شد در من مهره عجب نیست	گر مهره ز ششدر نبرد بیرون راهی
من دم نرم لبك بر احوال نهانم	هر بیت بود زن عزل نازه گواهی

سپس بعد از مطلع کرده و نه سانس جهانگیر می‌رود

یوسف نیم اما ز چه می جرم و گناهی  
چاهی چه ، یکی گلخن پر حسرت دودی  
جز دود دلم هم نفسی نیست که با او  
چون گریه محوشد که مرا بردل می تاب  
بر گوش فلک ناله رازم رسد از صمغ  
ای منکر سوز دل و آشوب دماغم  
طالب چه ربونست ربان گله در سد  
از حادثه آخر چه هراسی بو که داری  
آن شاه جهانگیر که در گاسن بحس  
سربچه رید با مدد بشر ، آتش  
مادی خورد از کف خودس که با آن باد  
خورشد و مهر دست رد فرو سپهرید  
ایمان گواهست که از سل سلاطین  
گردون که سراپای نش دیده مناسب  
چون صفحه تکف حاکم مبدان کند آهنگ  
آرد سوی پیکاش بدرتوره مرگان  
دشمن زدم خنجر الماس گذارش  
هر گام که گردد ر گراناری او باز  
شاهای بوئی امروز که بر ذاب بو حنم اسب  
شمشیر بو چون شیر شکاری دم هجا  
با ماه فلک سر بهر شامگه از بار

بختم سرپائی زده افکنده بچاهی  
نی نی غلطم دوزخ بی آب و گیاهی  
گاهی گله ای سرکنم از سخت ساهی  
هر دم رسد از غیب غم حوصله کاهی  
مانند طنین مگسی از تنه چاهی  
بک ره به غلط حاکم این خسته نگاهی  
پس ختم عزل کن بدعاگوئی شاهی  
حس سانه اقبال شهساز ساهی  
هر سره که روید بود اقبال گاهی  
هر سانه بخورسیدی و هر هاله بپاهی  
آمد بهر گام بگردد سر راهی  
شاسه آن سر تکف آرد کلاهی  
نشسته حو او شاهی بر مسند خاهی  
کم دیده جو حاک در او ناصبه گاهی  
کر ناوک تران شکند قلب ساهی  
هر داع دل دشمن او چشم سیاهی  
حس بهر هرست کند اندیشه راهی  
افتد زشان قدم خوش به حاهی  
چون شرزین بک ننه بر قلب ساهی  
بر مینه گاهی زده بر مسره گاهی  
مستانه به سر بر شکند طرف کلاهی

هر گوشت نعل هم بکشان بر نادا  
چرخ سوار کا ، آغوش ماهی

ایمان بر ارفصیده ای گلخن سده که در بر صمغ عند بور . و ساس جهانگیر  
سروده است .

شکفته طرب افشانند بر جهان بورور  
مسا رساید شارب که هم عیان بهار  
رس سباط فراوان وعش افرو کرد  
همیشه گرچه تائس وزب بود این ناز  
چمن که بود رلحاوس ارجهان شده بر  
جووصف برمشه شید دردمساح  
دواسه ناخ ربک ساله ره که رود رسد  
بهر زمان که ر انام عدل او گردد  
بود حمال بو بوروز ما که در معنی  
زمان زمان تو باد از عش بوروری  
همیشه تا که ز دیدار گل کند ماع  
چهار فصل جهان باد با بود انام

شکفته صاحب چهارا چو گاسان بورور  
رسد با سرود سار کلفشان بورور  
شکست روی سارار رعمران بورور  
برویتی دگر آراسه دکان بورور  
بوسفانه دمی ساحس حوا بورور  
قدم رچم و بدعجل شد روا بورور  
سرم عبش فریدون حم سان نوزور  
دوعمد باد در اطراف و در میان بورور  
بو عبد اهل دلی عبد کودکان بورور  
که صد بهار طراوت برد از آن بورور  
به نغمه طرب انگیز بلبلان بورور  
بدشمناب محترم بدوسان بورور

غزلی با همین وزن وردیف در دیوان طالب وجود دارد که اغلب ابیات آن ارفصیده  
فوق گرفته شده است . بظن میرسد پس از سرودن قصیده مزبور شاعر منبخی از ابیات آنرا  
برگریده و بصورت غزل زیر درآورده است .

به نغمه‌های خوش‌آیند بلبان نوروز  
 که صدبهار طراوت برد از آن نوروز  
 بدشمنانت محترم بدوستان نوروز  
 دو عید باد دراطراف و در میان نوروز  
 بود بهار زمان نو و خزان نوروز  
 که در زمان تو دندی زمان زمان نوروز  
 تو عید اهل دلی عید کودکان نوروز  
 بلی مصیبت گرگ است بر شبان نوروز

همیشه ناکه ردیدار گلستان نوروز  
 رمان رمان نوبادا ز عبش نوروزی  
 چهار فصل جهان‌نادر ملالت و عبش  
 نهر رمان که ر امام دولقت گذرد  
 حو نا رمان نو نوروز خوبشرا سنجد  
 در ربع کاشی فریدون درس زمان بودی  
 چون خیال تو نوروز ما که در معنی  
 ناکه بیتی مرگ دشمن عید است

طالب هم‌طور که فیلاً گنجه سد در مسافرنهای جهانگیر به شهرهای نجب فرمانروائیش  
 از عیب و بی بود و در مدین ماک السعرائی خود از سبتر شهرهای بزرگ و تباط حالت  
 دیدن کرد قطعه زبر را هنگامی که ناقص ساه از کابل دندن میکرد در بوصف  
 که آن شهر بر ما شده بود سروده است

که هر لب نذر او دارد دعائی  
 همانون منزلی عالی سائی  
 ولی زاسوی باغ دلگشائی  
 نموده خنده دندان نمائی  
 باشد حور هوای او دوائی  
 سمش گر ورد بر کهربائی  
 بعد مرون مسکن هوائی  
 شسه بلبل دسان سرائی  
 بو گوئی دسب سسه مسگسائی  
 عسرافشان سسم حافظائی  
 رنگارنگ لب نازک ادائی  
 حروشان فموی صوفی بوائی  
 رساننده بوائی آشنائی  
 مها گنشد خوش دلکش سائی  
 به زسان قلعه در آفاق حائی  
 بودست و ناسد پادشائی

حکیم سادبورالدین جهانگیر  
 به عیب‌آباد کابل نافت نعمر  
 ارسو قلعه بولاد سبی  
 دعبان کنگره بر قعر افلاک  
 دای باغی که سماران عم را  
 و دس سارکاری لعل کردند  
 به محسب سحبه دسب تراک  
 به دهر ساج بر هر برگ ستری  
 رسالت دحو گنجه خوشبوی  
 به جاک لباس عجب نرمان  
 حورینکی بکنه مورو که زرد  
 سمش دیده بر هر شاج سروی  
 گوس حرفه بوس دل بعد دکر  
 سجن کوبه در این شهر طرب حیر  
 به حور کابل به عالم هست سهری  
 مبارک بر جهان‌داری که ملس

طالب در جهانگیر نامه خود که (در شرح وفاسع دوران سلطنت جهانگیر و مرون  
 شاهان) درباره مسافرت خود به کابل و حسی که جهانگیر در باغ مرون مرتب داده  
 چسبیده است

که نوروز حمسبد را کرد داع  
 ربوشد یکی خرخ اطلس عیان  
 چمن خنده بر مال طاوس کرد  
 گل اندر گلی طرح شد چون بهار  
 طرب عش را سنگ در برگرفت  
 وزان نخب شاهنشهی ساختند  
 بعد کامرانی زهی بخت گل  
 چو فوح ریاحین صف آراستند  
 گهی چشم در گردش و گاه جام

به کابل بر آراست حسنی باغ  
 به سطح هوا را اطلس سامان  
 رس فرس رنگین زمین بوس کرد  
 زمین پر گل و فرسها برنگار  
 جهان روز زمائی از سر گرفت  
 یکی خرمن گل برافراختند  
 جهاندار شست بر بخت گل  
 امران لشکر بها خاستند  
 خرامنده شد ساقی خوش خرام



می آمد بمجلس چورنگین بهار  
می دوستکامی به ساغرپرست

وزو چهره بزم شد لاله زار  
که از دست دادی که از چشم مست

طالب در جهانگیرنامه هر جا که نام جهانگیر مرسد از جان و دل به ستایش<sup>۱</sup>  
میبردازد. بعضی از قسمتهای جهانگیرنامه بقدری شیوا و حال سروده شده که خواننده بی اختیار  
شعرو شاعری نظامی و اسکندرنامه او را بخاطر می آورد. ابیات زیر نمونه از اشعار کتاب مزبور  
در ستایش جهانگیر است :

جهاندار عادل جهانگیر شاه  
ز رحمت نشانی بعدل آنی  
به قصر فلك منزلت قیصری  
فدح نوشی از جام توفیق مست  
ز فرقی عیان دولت سمردی  
قضا نند شری به زحیر او  
فروزیده اختر مردمی  
بدیده به چشم جواهر گرین  
در ابام آن عادل دادرس  
نگارند اگر نام او احیران  
نگین سب بنند و نامش بلند  
دریحا گوئی بحای مدح شاه بوصف معسوم پرداخته است :

که چترش کله گوشه ساید بهما  
به خلق از خدا لطف بی غایتی  
به آئینه خاطر اسکندری  
دلش حق پرست و لش می مرست  
ز پشانش قره ابرزدی  
پر سر تقدیر بر سر او  
شناسنده حوهر آدمی  
نگین خانه بخت منلش نگین  
ر نوشیروان مانده نامی و بس  
به فیروزه هفتمین آسمان  
در آئینه کار اگر سگرند

.....  
بنی بسد نور از رختی تا بهما  
دو ابرو پسان دوشکین هلال  
دروس ، درویش و شاه ، شاه  
به اطفال چون غنچه بارک دلی  
نگین از نگین خانه آید زبر  
ناو داد انگشتری نادگار  
بحامی ز میراث حمصد شاد  
که هر برگ او احتری روس است  
و گر خود دوطاق دوا بروی اوس  
زر خوش را سکتد بر نام او  
درحای دیگر در جهانگیرنامه به بوصف عاشقانه ای از شاه میبردازد :

.....  
حشش چو آئینه صحرگاه  
نمایان بر آن روی فرحده فال  
بهر مشرب او را جسمی نگاه  
چو گل ما نزرگان بهشی گاهی  
چو سند سزاوارش بر سر بر  
سلیمان کرین کوچکه بست نار  
بناحی خوش از حشمت کمناد  
جها از وجودش یکی گلشن است  
اگر قله باشد یکی روی اوس  
زید غنچه گل در اسام او  
شهنشه در آن بزم دریا نمود  
زبان کرد چون کف حواهر سار  
ز شادی قنا برش گشت تنگ  
اتاقه به سر سرفرازی کنان  
عبان تاب می ز آن رخ پر ز نور  
بگردن بسی عقد رخشان چو آب  
بگوشش یکی قطره زاشک سحاب  
به سیرابی لعل رنگین مل  
تو گوئی زبان چون گهر جوش کرد

یکی ابر شد ریخت باران خود  
زهی گوهرین ابر باقوت بار  
گل می رویش برون داد رنگ  
کله گوشه ما ابر بازی کنان  
چو آتش که ظاهر شود از بلور  
هم از لعل و در و زیاقوت ناب  
که نادیده دریا خیالش بخواب  
به غلطانی قطره بر روی گل  
یکی نکته خویش در گوش کرد

طالب در چندین غزل از غزلیات خود نیز به مدح جهانگیر پرداخته برای نمونه غزل ها  
زیرا بدون حذف حتی يك بیت ذکر می کنم :

مازم رخ از پیاله چمن در چمن شکفت  
 بر هرزمین که سروقد من قدم نهاد  
 بر زلف و عارضش نظر از بسکه دوختم  
 بر لب از تسم او رفت نکته‌ای  
 در آتش ز عشق تو خندان و تازه روی  
 صبح از نسیم کوی تو هر موی برتم  
 چون نخم لاله‌ای که بروید بهر بهار  
 و رقمی میان بوی تو و بوی غنچه بست  
 گل را چمن مقام شکفتن بود ولی  
 د. بهار عدل جهانگیر پادشاه

هر موی من گلی شد و بر روی من شکفت  
 زان خاک دمت دمه گلی و با من شکفت  
 سنبلی ز دیده‌ام بدید و من شکفت  
 ناگه مرا چو غنچه زبان در دهن شکفت  
 همچون گل چراغ که در سوختن شکفت  
 همچون دل غریب زبوی وطن شکفت  
 پس داغ تازه‌ای که ز داغ کهن شکفت  
 گوئی که غنچه باتوبک پیرهن شکفت  
 رخسار او گلست که در انجمن شکفت  
 گلزار طبع طالب رنگین سخن شکفت

\*\*\*

شکار که خوش و صحرا خوشست و راه خوشست  
 شکسته روئی دهر از نشاط صحت اوست  
 به عکس دور زمان دور او خوشست مدام  
 حبس لاله بی مدح می مگر دامن دوست  
 اثر همیشه به صاحب اثر بود مانند  
 دمدم صبح سعادت نبوش داده عیش  
 سرمه راه بو خوشتر بود که چشم براه  
 بشو خدا نفسی ز آستان او طالب

هوا چو عهد جهانگیر پادشاه خوشست  
 جهان چرا نبود خوش جهان پناه خوشست  
 چه گاه دور زمان ناخوشست و گاه خوشست  
 کنونکه سره خوس و گوشه کلاه خوشست  
 عزال را که بود چشم خوش نگاه خوشست  
 بلی نشاط صبحی به صبحگاه خوشست  
 نرا گمان که مگر چشم من براه خوشست  
 که قله نورفشانست و قله گاه خوشست

در مجموعه رباعیات طالب که متجاوز از ۷۵۰ رباعی است نیز چندین رباعی در ستایش جهانگیر وجود دارد. رباعی زیر از آن حمله است :

حسین شاه جهانگیر شه بیک صفات  
 بنمود عیان چشمه نور از ظلمات  
 خنجر بکار حسمه خون دند نگفت  
 حا کرده سکندر بلب آب حیات  
 رباعی زیر را بمناسبت توزین جهانگیر با حوهران و اشای گرانها سروده است این مراسم از قدیم برای تحلیل از فرمانروایان و بشوایان مذهبی از هندوستان مرسوم بوده است و همواره بر او بعضی از مذاهب از جمله اسماعیلیه معمول است :

امروز که روز وزن شاهشاهست  
 برخود بالد هر آنکه دولتخواهست  
 دلوس سرازوی و شیشه بوسف  
 لیک آن یوسف که دشمنش در چاهست  
 رباعی زیر را نیز درباره انتخاب خود به ملک الشعرائی علیرغم شعرای بزرگ مضمون درباره جهانگیر سروده است :

شاهان ادب چرخ معابد کردی  
 خون در دل یک طایفه حاسد کردی  
 امروز که من در خط فرمان بوام  
 انگار که تسخیر عطار کردی  
 با مرگ اعتمادالدوله در سال ۱۰۳۱ طالب یکی از بهترین دوستان و حامیان خود را از دست داد طالب چنانکه میدانیم در این موقع ملک الشعرا بود و در درباره جزو امرای طراز اول بود شمار موقوف بنابر این فقدان صدراعظم بزرگ امپراطوری از نظر موقعیت شغلی تغییری در وضع او نداد ولی از نظر روحی این واقعه برای او ضربه سنگینی بود، از اشعار غم‌انگیز زیر به اندوه عظیم طالب درین هنگام پی میبریم :

بی روی توام زاشک ماتم  
 بی لعل تو آب گوهر دل  
 گیرد گل آفتاب شبنم  
 آمیخته‌ام به آتش غم  
 کارم همه ناله پیایی  
 شظم همه گریه ندام

دور از تو بگلشن دلم نیست	يك نرگس چشم داغ بی نم
با پشت دوتا نمایم از ضعف	برابروی خود نیابت خم
هجر تو چو مردمك سیه ساخت	در چشم ترم فضای عالم
دور از تو مباد چشم زخمم	آلوده تنونای مرهم
من بی تو چو برگ در خزانم	ای جنت را بهار خرم
حقا که گر آیدم اجل پیش	مر جبهه گره برابروان خم
جانم نهد از دریاچه لب	سر در قدمش که خیر مقدم
رفتی تو به جنت و زدنال	می آیم عنقریب منم

طالب ماهنگام مرگ خود یعنی سال ۱۰۳۶ هجری باسب ملک السعرائی انعام وظیفه میکرد. عده ای از تذکره نویسان عقیده دارند که او در اواخر عمر خود دچار حوص و احتلا حواس شده و مدتها از شعر و شاعری دست برداشته است. صاحب تذکره نصرآبادی می نویسد «سودائی بهم رساند و مدعی خاموس بود چنانکه میگوید

صد زبان به خموشی چوشانه ساختم  
دماغ و فم ندارم بهانه ساختم

\*\*\*

مارا زبان شکوه رساند خرج بسب  
از ما خطی بمهر خموشی گرفتند

اگر دیوان طالب را بدو مطالعه کنیم جداست شعر می نامیم که در آن شاعر در خاموشی خود اشاره کرده است ولی همین اشعار متعدد خود ساند مادی بربرگوئی و عا سکوت او می باشد. نصرآبادی و تذکره نویسان همانند او با استفاده از اسباب مسجعی از دیوان طالب بطور سطحی و ناصحیح درباره او داوری نموده اند مثلاً درباره مهربداری او مطلقاً بود که «قبل از سیدماعی پادشاه اراده نمود او را مهربدار کند» در همین يك سطر تذکره نویس مرید دواشتناه فاحش شده است: ۱ - ناساه اراده نمود که او را مهربدار کند بلکه صدراعظم طالب را به مهربداری برگزید ۲ - طالب مدهای مدید سم مهربداری را به عهده داشت بلافاصله پس از اسماعیل از مهربداری صدراعظم به سب ملک السعرائی ناساه که سعای سب مهمربود برگزیده شد و با سب مرید چگونه می توانست سیدماع باشد.

اطهار بطر درباره اینکه طالب مدعی خاموس بود بر ماسد گنجد نصرآبادی درباره مهربداری او پانه و اساسی ندارد و تذکره نویسان فقط با توجه به محمول معدودی از اسباب برگزیده طالب در سمورد اطهار عقیده نموده اند. همانطور که گفتند سب طالب در دیوان بارها به خاموشی خود اشاره نموده است. اگر به قطعه زیر توجه کنیم علب اسب خاموشی و سگاه او را سکوت در برابر فرومایگان و شاعر نمایان و مسعدان بی مانه ای می بینیم که در دوره ای خار راه اربابان فرهنگ و هر بوده اند:

به طعنه های خموشی دلم چه مكاوی	همسۀ بوده سخندان و سکه فن خاموس
وگر بدین متسه بمشوی از جهل	بعذر کی کمب همچو خوبشن خاموش
خموشم همه از نطق حاسد سب بلی	زبانگ زاع بود لیل چمن خاموس

نکنه قابل توجه درین قیل اشعار که در آن به سکوت و خاموشی شاعر اشاره است. آنستکه طالب در ضمن آنکه ادعای برهمن از گفتار میکند بسر اوقات دیگر برگوئی کر و سخن را بدرزا میکشاند. به قصیده زیر توجه کنید:

ای مرغ صد زبان زچه خاموش چون منی	گویا تو هم یکی ز غرسان گلشی
ای تن زبا فدای ناآزار سرکشی	وی بخب پیر گشتی بگذر ز توسی
از ما کناره حوی چو عشق از هوس که ما	آلوده دامنیم و تو پاکبزه دامنی

من چون چراغ نبوه ز نردنگ بیره ام      نو چوں ستاره سحر از دور روشنی  
 يك لحظه بی حال مرشح نه‌ای نگوی      چشم منی نو با مژه ابر بهمنی  
 و س از سرودن نردنگ به بچاه بست شعر دریاهاں می‌گوید :

حاجا که بر بو طعن بعلو روا بود      کازاده بر ر طایفه سرو و سوسی  
 طالب دهر بست شناسای گوهر ب      راں چون خرف فباده بهر کوی و برزی  
 جوهر شناس داند و می کاندربن ساط      با گوهر سخن بو چه قباض معدنی  
 ادا چراغ خاطرات انجم فسان که هست      این نرم را به شمع وجود نو روشنی

ملاحظه می‌شود که فاضله با ادعای حاموسی شروع و س از سرودن بچاه بست شعر  
 در این سخن برداری هرچه بسیر و تعریف ارفدرب ساعری سرانیده خابمه می‌یابد معلوم  
 می‌گردد که اگر شاعر دل آروده ما قصد سکوت نداشت درارای سخن نکجا می‌انجامد . از  
 این طالب حسن بر می‌آید که او در اواخر عمر مسیلا به بیماری مزمنی شده و مدتها در  
 بستر می‌نخوابد و اینجاست که اینکاه دست نگریان بوده است

در فضاں هواهای محبت نکند      مرض کسند سم را بدوی در سیر  
 بخت بخت حسر آورد بر سواد سم      چنانکه شعله کسند بر دبار حس لیسگر  
 فضاں رکیرت بس دماغ صاحب مرا      رشام با سحر دنده بار حوون غیر  
 دتی ز سور جگر سینه مساک من      هزار طعن بروفت به سینه محمر  
 نهی که ابر ششحوں ردی براندام      رمس برلرله کندی سهر را محور  
 سهر از مددی منکی کون وف است      که طافم شده از برگ لاله نازکیر  
 داند فدرت سمار حسم رن بس      برحمی که سدم نفس نالش و سیر

طالب در سال ۱۰۳۶ هجری (یکسال قبل از مرگ جهانگیر) در اوج شعر و شاعری  
 حوون وفات یافت مرگ نا بهنگام او که در حدود سن چهل و پنج سالگی اتفاق افتاد عوغائی در  
 مدتی شعر و ادب آنورورگار بر نای کرد . ملاشندا رباعی رنر را درسوگ طالب سروده و ابری  
 در مرگ او در جهان فرهنگ و سحر آنورورگار داشته اربن رباعی بحونی معلوم می‌سود  
 دد ای فلک از مردن طالب هان داد      امروز بنای نظم از بای افاد  
 تاریخ وفاس ز حرد حسم گفت      حنرس به علی بن ابی طالب داد  
 صائب بربری نامدار برن ساعر سیک هندی با آنکه درهنگام مرگ طالب در ابران  
 و ده بزمی ... و ده وار مرگ نا بهنگام او باله‌ها سر داده است

در سار مردمی دتار در عالم نماد      آشاروئی به حر دیوار در عالم نماد  
 صائب آمل گذشت وطمها امسره شد      از چه رو آن آتش گفار در عالم نماد  
 حکم رکنا بر در ربای او رباعی اندوهناک بر ردا سروده است :

فرید عرب و طالب حوسم رف      زنی و افعه نا چه بر دل رسم رف  
 من بودم و آن عرب در عالم حاک      حاکم بر سر که آنهم از پشتم رف

در مورد سال مرگ طالب مذکره موسان ما هم اختلاف نظر دارند . در طبعات شاهجهانی  
 و مآثر الامرا سال فوت او را ۱۰۵۰ هجری قمری ثبت نموده‌اند و از همین رهگذر بعضی از  
 نویسندگان بعدی طالب آملی را ملک الشعرا دربار شاهجهان نیز دانسته‌اند . ملاشندا در رباعی  
 ذکر سده بالا سال فوت طالب را «حنرس به علی بن ابی طالب» مبداند که از آن سال ۱۰۳۵  
 هجری قمری بدست می‌آید که آنهم اشیاء است .

در نورک جهانگیری درباره تاریخ درگذشت طالب از فول جهانگیر چنین نوشته‌اند  
 «در ماه اردیبهشت سال ۱۰۳۶ خبر درگذشت طالب آملی به سمع ما رسید» که با توجه به نظر

اکثر معاصران طالب سال صحیح درگذشت او می‌باشد. متأسفانه به علت بی‌توجهی معاصران طالب از محل بخاک سپردن او اطلاعی در دست نیست زیرا در هر دورهای رسم چنان بوده که در تاریخ‌نویسی به بدیهیات اشاره‌ای نمی‌نموده‌اند.

و از این راه اخبار نفیس و اطلاعات ذی‌قیمتی را با خود در سینه خاکها مدفون ساخته‌اند. بعضی‌ها مقبره طالب را در کشمیر میدانند ولی در مزارات کشمیر نامی آراو برده نشده است. درجائی خواندم که مدفن طالب در فاذپوراست ولی بطور یقین کسی اطلاع صحیحی از محل دفن او ندارد و از آنجا که طالب ملک‌الشعراى بزرگوار امپراطورى هند و مردی ثروتمند و معروف بوده و بارمندگان او بعضی خواهرش ستمی‌الساء بنگم و پسرخاله‌اش حکیم رکنا و دوداه. بعدش یعنی عاقل‌خان و رحم‌خان در دستگاه امپراطوری صاحب مقام بوده‌اند حسن بعد مرسدکه حسد طالب را بعدها به عیاب غالبان فرساده‌اند زیرا او بارها در اشعارش علاه خود را به خاندان نموب و رسالت شدیداً ابراز داشته است.

بر همه سوگند که طالب صفت      خاک در هشت و چهارم کنبد  
حلقه انبی عسری رآب جسم      زب سر لوح مزارم کسب

طالب در مقام ملک‌الشعراى و طبعه داس با نا شعرا و ادبانی که خواهان نموب بدربار ساهی بودند معاجد کند و اعاب این دسه از شعرا ، آورا که ملک‌الشعراى نامند. امپراطوری هند بود و در دربار ساهی زبند امیری داس سیاس می‌کردند و اسعاری در مد او مدبر بودند و در محوری که مورد قبول وی واقع می‌شدند بدربار ساهی راه می‌یافتند و الا بومسه او به بارگاه بر ران هند عبت می‌مودند طالب بدو آنکه در فکر اندوختن مال با پادشاهی کلایی را که از شاه و بر ران می‌گرفت باس دسه از شعرا و هم میدان و انرا بیان ده اروطی میرداخت.

خاندان طالب . از افراد نامدار خانواده طالب کدسه از سرخاله‌ها س کد س محمدر احوالان فلان ذکر شد خواهر او ستمی‌الساء بنگم سحسبی صاحب نام بوده است ستمی‌الساء مانند طالب به اعاب داسهای رمانه محموباً طب و ادیان و هره‌های برتبی آ. بوده بهمین جهت مورد توجه بانوان دربار هند قرار گرفت . وی بسکار ملکه مبارمده همسر شاهجهان بود و سمب آمورتاری شاهزاده حادثه‌های هندی از حمله جهان‌آراستگم در شاهجهان را داس . وی س امرگ ملکه مبار محل دسور سادجهان بنظم آموز داخلی در و سرپرسی شاهزادگان کوحک و ساهزاده‌های هندی را به عهده گرفت و بهمین جهت شاهجهان باو لبب مدرالساء را داد او اگرچه با طالب از طرف مادر جدا بود ولی علاه مفرطی بن آندو وجود داس بطوریکه دسب از خاندان خود نسب و عرم دندار برادر به ه رف . فلان قطع شعری را که طالب در هنگام ورود او به آکره سرود ذکر نمودیم و از سب علاه و مهر و محبت شدت به خواهر بررگش کاملاً بیان است طالب در همد نا دج شیخ‌حاجم که بگفته سرخوش آرام ای جهانگیر و مردی صاحب‌کمال بود ازدواج کرد . طالب زن زیبای خود را عاشقانه می‌پرسید و اشعاری در وصف او سروده که از آن به صفا و صمیمیت عشق او به همسرش بخوبی مسوان پی برد .

زنی دارم از دودمانی اصل      بانسدام نازک ، بصورت جمیل  
پری‌پسکری رشک حور بهست      خمیر وجودش ملانک سرشت  
نگاری زسر تا قدم رنگ و بوی      بحسن گل و سنبلش روی و موی  
ندرو همافره و سمرع پر      بر حسن او ماده طاووس نر  
نقاب رخس طره خم به خم      شب و روز از خویش نزد هم  
چو بر فرش مخمل نماید گذار      پیایش خلد خواب مخمل چو خار  
چو لب را بوصفش کنم رهنمون      پری ریزم از شیشه دل برون

طالب از همسر محبوب خود صاحب دودختر شد که پس از مرگ او زیر نظر سنی‌النساء راه با شاهزاده خانمهای هندی در دربار پرورش یافتند. دختر بزرگ او همسر عاقل‌خان امرای شاهجهان شد و دختر کوچک او که مورد محبت خاص سنی‌النساء خانم بود بهم‌سری کم صبا، الدین رحمت‌خان درآمد. رحمت‌خان پسر حکیم قطبای کاشانی خاله‌زاده سنی‌النساء، درزاده شوهر او بود. دختر کوچک طالب در سال ۱۰۵۶ هنگام وضع حمل درگذشت. جهان برای تسلیت سنی‌النساء به مجلس سوگواری او رفت و ویرا با خود به دربار باز داد ولی سنی‌النساء ناب از دست دادن برادرزاده عزیز خود را نیاورده و در همان روز پس از گشت اردر بار درگذشت و بدین ترتیب طومار عمر یکی از دانشورترین زنان ایران درهم چید. منصور شاهجهان برای سنی‌النساء خانم آرامگاه و بژهای درآگره منصل به بای سمجیل ساجسد

یکی از یوسدگانی که درباره طالب آملی فلم‌فرسائی کرده عقیده دارد که طالب با، خانواده می‌چمر روستائی برخاسته و بدون آنکه به سند یا منبع معتبری اشاره کند فقط اسناد به آنکه طالب درچندین سب از اشعار خود از حمله اشعار زیر:

بو طرف حرمیان شهری نداری      برو گوشه روستائی طلب کن

\*\*\*

الب 'ر شعر توشهر و روستا در غلغلهست      چون توشهری شاعری از روستائی برنخواست

\*\*\*

به من زین دبارم تعجب من گسر      ملاطونسی از روستائی مرآید

اطهار نظر نموده که خانواده او از روستائیان بنوا بوده‌اند، اگر به سنت خاندان طالب حکم نظام‌الدین علی کاشانی توحه کنیم (۱) - زوجه حکم نظام‌الدین علی و همسر پدر طالب و حواهر بودید ۲ - حواهر طالب عروس حکم نظام‌الدین علی بود.

با توجه به اینکه حکیم نظام‌الدین علی از اطبای نامدار و رجال معتبر وابسته به دربار شاه طهماسب و حاسنان او بود، این عقیده را برخلاف عقل سلیم می‌بایم. احاطه طالب و سنی‌النساء خانم بر علوم زمانه خود نیز حکایت از ممتاز بودن سطح طبقاتی خانواده آنان می‌کند. خود مکانی وسیع بسام طالب حیه سر Taleb Khané Sar (بایمانده خانه طالب) در شهر آمل و اشعار مننوی محلی طالب و زهره که از ثروت بیکران خانواده طالب سخن می‌گوید، سر فراشی است که اگر به نکات ذکر شده فوق اضافه شود شاهد خوبی برای ادعای ما و ثروت و مکتب و ممتاز بودن خانواده طالب خواهد بود. در زمان زندگی طالب و پس از او مددای از شعرای نوحه‌دیده در ایران و هند برای خودنمایی و بالا بردن اعتبار خود ادعای قوم و حوسی با ویرا نموده‌اند. از جمله این شاعران ملا محمد شریف آملی است که بنوشته نصرآبادی احسان‌الدین بر خود سببی با طالبای آملی دارد، چون ذکر از محمد شریف آملی به میان آمد سب زسای زبر را که نموده‌ای از طبع سخن آفرین اوست ذکر می‌کنیم:

سرشار بود بسکه ز می چشم هست یار      مژگاه بهر دو دست گرفت این پیاله را

۱ - در قمیدهای که در مدح میرزا غازی سروده و قبلاً ابیاتی از آن ذکر شد نیز از نامدن درملتان نکرده‌ها دارد:

ز مکت ملتان نزدیک شد بدانکه مرا      بدل شود لقب آملی به ملتانی  
در این مضیق ملامت چهارماه بدم      سان مهره به ششدر تمام حیرانی



دارار وکیل .

# بازار وکیل

فخری بهاری

اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران

ملاحظه بازار قدیمی لاز (از آثار زمان شاه عباس کبیر) طرح آرا در شیراز رجه است تمام کارهای بازگانی، حر و فروش کالاهای داخلی و خارجی و مبادلات پانای، مدیریت دریا و حوالجات و صرافیها همگی در حیره های این بازار انجام میگرفته و در واقع بازار وکیل مانند قلب واقعی شیراز بوده و تمام امور بازرگانی در آنجا به جریان می افتاده است

کمر شهری در ایران وجود دارد که تاری نداشته باشد. اصولاً کلمه باز آره که واژه ای فارسی است از این زبان بر باهای دیگر رفته و به همین مفهوم سز به کار مرده می شود .

بازار طویل خوش طرحی که از هنر بن آثار کریم خان زند است و هنوز تقریباً سالم و پامر حای در شیراز باقی مانده، نام «بازار وکیل» مشهور است و تصور مبرود شهر بار زند پس از

بازار وکیل شکلائی داشته که بازرگانان میتوانند اطمنان کامل کالاهای خود را در آن به امانت سپارند و در موقع ابرار آن استفاده نمایند.

این بازار از نزدیک دروازه اصفهان با مدخل بارهای دیم امید دارد و مشتمل بر حجره‌هایی ناسکوی بهن در طرفین ۷۴ دهانه طاقهای بلند و خوش‌سازب بوده است و چهارسوی اندکی در میان آن قرار داشته که بازارهای غربی و شرقی آنرا قطع نموده است.

مجموع ساختمانی این بازارها گچ و آجر و آهک بوده که روی بناهای اریحه سنگ‌های تراشیده قرار گرفته است. معماران و کاشیکاران که از چهار طرف آن چهار بازار مسجید مسود مسجید و اسك ساختمانی دلیسندی ساخته شده است.

قسمتهای مختلف این بازارها، بنا بر اساس کارهای صنعتی که آن انجام می‌گرفته بناهای مخصوصی خواسته می‌شود. در بازار مرکزی که انواع کالاهای در آن یافت می‌شود. بازار پشمی، بازار نمور و پشمی، بازار حنابل، بازار کلاه‌دوزها، بازار آینه‌ها، بازار شمشیرگرها.

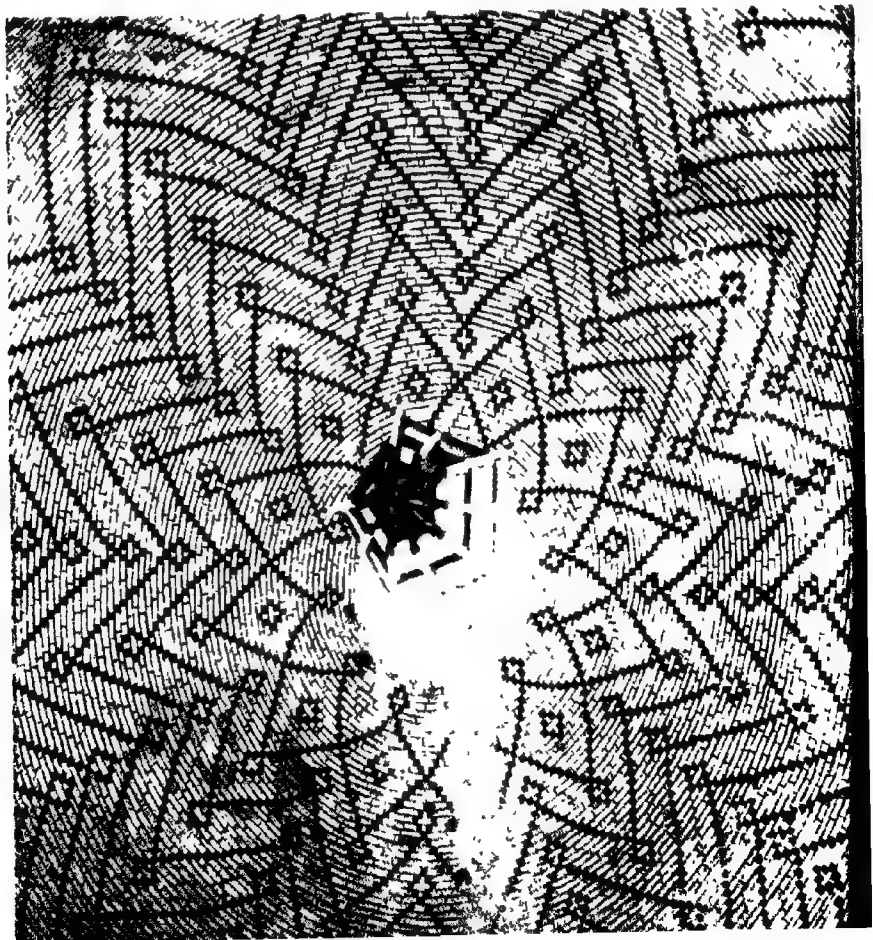
بازار وکیل نزدیک بازار تاریخی کبود به شماره ۹۳۰ پست است و در آن کال حنابل بازار باستانی ایران در حنابل آن کوشا می‌باشد. در قسمت‌های دیگر سبزی در آن بازار.

چنین می‌نویسد:

... بازار وکیل یکی از بازارهای مرحوم کریم خان وکیل است. قریب به مسجد وکیل چهار بازار از آجر و گچ ساخته شالوده‌های آن از سنگ‌های کلان قرار داده و در وسط چهار بازار چهارسویی است که سقفش بسیار بلند و طرازش دلپسند است. کمتر بازاری در ایران بدین اسلوب و بنیان دیده می‌شود. يك بازار بزرگ تارسد به چهارسوی مذکور چهل و يك طاق است، آنرا بازار نازان گویند از هر گونه اقبسه و امنه دارد. سمار و بلور فروش و خباط و غیر ذلک نیز در آن هست. بازار دیگر چهل و شش طاق است آنرا بازار کلاه‌دوزان نامند از کلاه‌دوز و اصناف دیگر دارد مع بسیاری از صرافان. بازار دیگر ده طاق است در آن تمام سراج و ترکش دوزان در وسط بازار اول که بازار نازان باشد نیز بازاری است نازده طاق در آن جماعت سمسارگر است. در این بازار منتهی می‌شود در نزد مسجد وکیل.

\*\*\*

بازار وکیل مناسبتی در هنگام آمدن حبابان زندان طرف شهرداری شکافته شده بطوریکه امروز حبابان زند عمود بر آن وارد يك چهارسوی بازار می‌گردند.



سقف چهارسوی بازار وکیل.



# موسیقی نامه

(آخرین قسم)

محمدعلی دانش‌نور

## چند کتاب چاپ سده دربارہ موسیقی

۱ - نوربک قلیسوف مورکه سی وه نوسنگ تاریخی ار عبدالروف قطرب (فردت) چاپ سمرفند وناشکند در ۱۹۲۷، آقای اسحاق رحب‌زاده در شهر تاشکند نام این کتاب را به من گفت: برای من بوش، او در کتاب خود «مقام لرمساله‌سی که دائر» (ص ۶) هم از آن با عبارت Uzbek classik muzikasi یاد کرده است.

۲ - «مقام لرمساله‌سی که دائر» Makamlar masalasiga daer از اسحاق رحب‌زاده (رحف) چاپ ۱۹۶۳ تاشکند به زبان ترکی به خط روسی در ۳۰۲ ص

در آن از هنامها بحث خوبی شده و میان موسیقی تازه و کهنه سرزنش‌ها انسان‌سجی شده است. مآخذ آن گذشته از آثار قطب سراری و آملی ورن (عابدین حسینی و حامی و جنگی حافایی آهنگها و سرودهای شهرهای آن سامان است. در پایان آن فهرستی است از اصطلاحات موسیقی که به سببش فارسی است.

۳ - انضاح لی سوگرافی موسیقی لعی از افراسیاب بدلیلی موسیقی‌دان شهر تاشکند چاپ ۱۹۶۹ در همین شهر در ۲۴۸ ص به ترکی آذربایجانی به خط روسی. به سبب آن فرهنگ اصطلاحات موسیقی است و کمی هم از تاریخ موسیقی در آن سامان در آن دیده مسود و نام تازه‌ای از کتابهای فارسی در آن هست. من مؤلف را در شهر لسگراد دیدم که دنبال منابع می‌گشت و می‌خواستند است که در تاریخ و فرهنگ موسیقی حاوری کتابی بنویسد. از اسکه نام چند کتاب موسیقی که در ایران نشر شده است و چند مقاله فارسی را برای او یاد کرده‌ام بسیار شاد شده بود. مآخذ او در این کتاب به سبب یاد آثار عربی تازه بغداد و ترکی تازه اسبابولی باشد و او از کتاب ایران کارن و معنوی هم آگاه بود و به من گفت و من آن را دربارت باقیام و خوانده‌ام.

۴ - Iran Nelly Canon, D. Salvate به زبان فرانسه چاپ ۱۹۶۶ در ۲۴۶ ص در آن از آهنگهای کنونی ایران و از تاریخ برخی از موسیقی‌دانهای ایرانی به ویژه

سده‌های سیزدهم و چهاردهم و از انواع موسیقی ملی ایرانی بحث شده است .  
 ۵ - کتاب سمفونی به روسی که گردیده است از تحفه السورور چنگی خاقانی که پیش از آن یاد کرده ام .

۶ - صدیق الله رشتین دانشمند پشنوزبان کابل کتابی در تاریخ موسیقی و افرای آن به همس زبان نام «دژوید سندره» در ۱۳۳۸ در کابل به چاپ رسانده است . من آن را در کتابخانه هاروارد کیمبرج بستی خوانده ام . در آن از صفاء الاوفات فی علم النعمان درویش محمد حریری چاپ قاهره در ۱۹۱۰ یاد شده است (ص ۴۸) این کتاب در ۱۹۰۰ (۱۳۲۶) در ۱۰۴ ص و در ۱۳۲۸ (۱۹۰۶) در ۱۱۱ ص هم شرگردیده است (مجموع المطبوعات - فهرست علوجی ۸۹)

۷ - احمد نمبوراشا در «الموسیقی والغناء عند العرب» (چاپ ۱۳۶۳) نام افرایها و مقامات را که نسبت به فارسی است آورده و در آن از درامان سمارها با آهنگها و مقامات و بیوسنگی هنامها با نکتدبگر و نکته‌های دیگر درباره آنها یاد کرده است (ص ۱۲۵ - ۱۳۰) او از «الدرر المختص المصوره» حسن مآورد که «اس کر» همه سرودهای کتاب الاعانی را میخوانده است و سهاب الدین احمد بن فصل الله عمری که با او آموزش داشته است می گفته است که من خود دیدم که او با موسیقی هم می خواند و هم می گریاند ، درست مانند فارابی که از او این گونه هر ها یاد کرده اند مگر آنکه من آنرا از «اس کر» خود چشم سر دیده ام به گفته مترنزی اء حر حوش با آهنگ و دف و اتباع دیگران به رقص در میآوردند است .  
 نیز در آن از المقامات الحلالیه الصغریه یاد شده (ص ۱۲۳ - ۱۳۱) و رساله ای در موسیقی به نظم و سر عربی که به درخواست نامریس رهام ساحه سده است که نام آهنگها در آن به فارسی است

در ۱۵۰ - ۱۵۱ آن رساله است در موسیقی به عربی از روی نسخه حراثه سموریه دارای این سدها .

- ۱ - «الباب الاول فی ماهیه و موضوعه و اشغای اسم و فضله و برهانه» .
- ۲ - «فصل فی اصل من وضع الموسیقی و من ولع» .
- ۳ - «فصل فیما ذکره اهل الفلسفه من اهل هده» .
- در اینجا از سوسگی آهنگها و رنگها یاد شده است همانکه در موسیقی کندی آمده است .
- ۴ - «فصل فی شرح الدائر»
- ۵ - «فصل فی المان مرداب الی هی فی روع الاصول الاربعه» .
- ۶ - «فصل فی السب آوارا»
- ۷ - «فصل فی احراء السعه بحور»
- ۸ - «فی ذکر السوادا»
- ۹ - «قاعده» که سراسر عنوان جدول کوچکی است و سجه به انجام میرسد .  
 چس است آغارس «الحمد لله الذی سرف الانسان سطق اللسان . . . اما بعد فلما کان علم الموسیقی من اسرف العلوم الرماصه . . . فارتب ان اوضح لهم هذا الطريق» .  
 در این رساله آمده است (ص ۱۴۳) : (حدنی آخرین من اعبان بغداد حضروا سنان الصاحب محمد الدین ابی الاثریر به ابی حربم من بواخی بغداد فی حدمه الشیخ العلامة فرید عصره شمس الدین السهروردی ضرب بالعود مثال غص و من ادبهم ساقه فجاء بلبل واصفی» .  
 در این رساله هم اصطلاحات فارسی است
- در ص ۱۵۲ - ۱۶۲ این کتاب از جزوه است از شیخ عبدالرحمن حباک عودی به عربی در موسیقی که در آن نیز اصطلاحات فارسی است و چنین است فصول آن : اصول ،

۱ - درالموسیقی الکبیر فارابی خوانده ام که موسیقی را چنین اثرها هست .

رع ، آوازاٲ ، بحور ، اولالاصولالاربعة ، ابعاد ، ساثرالفروع ، شرحالآوازاٲ السٲه ، برالنغمات ، ٲحرير رموز حضرت (كه شرح رمزاها و رقماها و نٲهاى مؤلف اسٲ) .  
چنين اسٲ آغاز آن :

الحمدلله ولى المعمة	من جادلى مٲه تعلم النعمة
و بعد حمدلله والعملاء	قد جاء بى خٲل من الثقات *
يسالنى فى نظم دىالرساله	و شرحها فلم ادع مناله
اجٲته سمعاله و طاعنه	ثم نظمت هذه الراعه
و هذه كفته الادوار	قد وصعت و رست للعارى
رموزها شبه نجوم زاهره	قد تثرى على سطور ماهره
مختلفات اللون والاعداد	مبعونه فى السرح بالاعداد
والحمدلله على الانعام	والشكرلله على الدوام

٨ - حبلل مردمك قصدهاى به فافه ها، به عربى در ١١٧ سٲ سروده اسٲ الصباص  
دمزه سيد عبدالرحمن دمٲ (١٠٤٨ - ١٠٨١) فافه اسٲ كه او آن را با سرح در حميره  
لمفٲن (چاپ ١٩٥٩) به حاب رساٲده اسٲ در اسٲ قصده از معيان و دوساران عاء در  
رنهاى نخستن اسلامى و ازجد شهر ناده اسٲ درهمين كتاب سرگذسٲ مولى هم آمده  
؛ گفته شد كه كتاب سطرٲح اورا دو سجه اسٲ بحسن و دوى و نكى از حلقاى عباس  
سٲرنج بازى اورا از بهٲر ن لذنبا به شمار آورده اسٲ (ج ٢١٠)  
٩ - در فهرسٲ كٲٲ حابه آصفه (٣ ٤٩٢ و ٤٩٤ و ٧٢٣ و ٧٣٨) از اسٲ كٲٲها  
ناد مىگردد :

١ - اصول معاب اصمى از صابر على بن محمد نابه كه در ١٢٠٧ ساحة اسٲ (س ٣٢٢  
نٲز س ٦١٩ ج ٤ ص ٤٩٤ و بٲام علامرحا صابر على) همان س ٤٣ مقاله من در ده و مردم  
ومجله موسيقى و جز ش ٨٥ .  
٢ - بارحانك در علم موسيقى از ميرزا روسممر (س ٤١٨) همان س ٧٥ :الذمن  
٣ - رساله موسيقى مير صدرالدين محمد كه بام «نواب سكندر شاه بهادر» ساحة  
اسٲ ، سٲخه نوشته ١٢٤٢ (ش ٣٩٣) همان ش ٣٧ معاله من .  
٤ - ناجور در فن موسيقى از سلطان عالم و احل على شاه رنده در ١٣٠٥ كه در  
١٢٨٥ ساخٲه اسٲ به فارسى وارد و (نسخه چاپى ش ٣٦٧)  
٥ - رساله فى علمالموسيقى ابن سببا به عربى (ش ٤١/٣١)  
٦ - رساله اصولالسماع با ترجمه فارسى از مولانا فخرالدين زراى حلقه حصر  
نظامالدين اولباء به عربى و فارسى (ش ٤٩/٥) .  
٧ - اباحهالفناء از عيسى بن عبدالرحيم به عربى (ش ٤٩/١٠) .  
٨ - رساله در بحث سماع (ش ١٠٥/٤ جلد ٤ ص ٧٠٢) .  
٩ - رساله مانكنوهل از فقيرالله گوالنارى ترجمه شده در ١٠٧٣ (ش ٥٧٥ ج  
٤ : ٤٩٤) همان شماره ٤١ مقاله نگارنده .  
١٠ - در فهرسٲ رامپور (١ : ٣٣٦) مجموعه اسٲ از رسالههاى موسيقى كه يكى از آنها  
«المنتخب من المدخل» اسٲ در ٧ ص (ش ٦٤ فهرسٲ ٤١٨/٨) و شاد ابن يكى گرنده از  
موسيقى فارابى باشد .

(از يادداشتهاى آفاى دكٲر محسن مهدي عراقى)

١١ - در كتابخانه بايزيد ولى الدين (ش ٢٣٢٩ دربرگهاى ٦٩ پ تا ٧٧ ر مجموعه

مورخ ۱۳ - ۱۱۱۲) «فی علم الموسیقی» است از احمد بن لطف الله المولوی

(از همان یادداشتها)

۱۲ - فهرست رامپور را در کتابخانه شهر لیدن خوانده‌ام ، در دیباچه آن نام کارکنان کتابخانه آمده است ، در آن به این کتابها برخوردیم :

- ۱ - شرح الاشارات ابن کمونه ننام شرح الاصول والجمل من مهمات العلم والعمل ، با رساله فی الوضع ، سجع عمادالدین محمد عارف (ص ۳۹۴ ش ۹۱) .
- ۲ - شرح اشارات از گمنام (ص ۳۹۵ ش ۹۴) .
- ۳ - شرح التلویحات ابن کمونه در ۴۴۰ ص (ش ۹۵ همانجا) .
- ۴ - شرح حکمه الاسراق شرازی (ش ۵۶۲ همانجا) .
- ۵ - شرح رساله المس لارسطا طاليس للفارابی ، به نسخ (ص ۳۹۵ ش ، ج ۷۳) .
- ۶ - شرح رساله ربیع کسر در مجموعه ۱۵۰ و ۱۵۱ که هر یک ۱۵ رساله است به سعلیق و اس دو سحه مجموعه فارابی است (ص ۳۹۵ و ۴۰۳) .
- ۷ - شرح الهماکل دوانی نوشته در ۱۱۰۲ (ص ۳۹۶) .
- ۸ - شرح الهماکل دشتکی نوشته ۱۸۹۸ (ص ۳۹۶) .
- ۹ - مرآه الحقائق ومحلی الدقائق دشتکی (ص ۴۰۴) .
- ۱۰ - الامصاص سند داماد (دونا) (ص ۴۰۴) .
- ۱۱ - الاقی المس سند داماد (دونا بکی نسخ و دیگری نستعلیق) (ص ۳۷۹) .
- ۱۲ - النقديسات سند داماد (دونا) (ص ۳۸۰ و ۳۸۱) .
- ۱۳ - رساله فی صناعه الموسیقی ابن سینا (س ۷۶ مج در ص ۷۱۲ و ۸۲ مج در ص ۳۹۱)

- ۱۴ - رساله فی السماع والغناء (ش ۶۸ مج ص ۷۰۶) .
- ۱۵ - رساله فی علم الموسیقی . بحی بن علی بن علی مجم .
- ۱۶ - رساله فی علم الموسیقی
- ۱۷ - رساله فی علم التألیف

(همه آنها در ص ۲۱۴ س ۶۴ مج)

- ۱۸ - السرفه فی السب التألیفه . ارموی ، سعلیق با دوائر وجداول (ص ۴۱۶) .
- ۱۹ - الکافی فی الموسیقی : ابوالمصور الحسن بن محمد المهندس ، سعلیق (ص ۴۱۷ س ۶۴ مج موسیقی) .
- ۲۰ - امسح من کتاب المدخل للفارابی ، سعلیق (مج ۶۴ ص ۴۱۸) .

۱۳ - در فهرست نسخه‌های اسلامی مدراس به انگلیسی (۱ : ۲۵۹ - ۵۳۱) یاد شده است از :

- ۱ - نفقه النعمات محمد روح الله بن شاه وحه الله که برای نواب والاحاء در دویخش موسیقی ایرانی و هندی ساخته است (ش ۵۱۴) .
- ۲ - راگ در پن از خوش حال خان (۵۱۵) .
- ۳ - راگ مالا از محمد حسن علی (ش ۵۱۶) .
- ۴ - رساله موسیقی هندی که فصل پنجم است (ش ۵۱۷)
- ۱۴ - در «فهرست مخطوطات مسجد الاحمدی بطنطا» تألیف علی سامی شارو عبده الراححی و جلال ابوالفتوح به عربی چاپ اسکندریه در ۱۹۶ ص ۱۴۳ یاد شده است از :  
۱ - رساله فی علم الموسیقی از محمد سنار که باب نخستین آن «فی معرفة اصول الانغام» است وجدولهایی درباره «ضروب الايقاع» دارد (به نسخ در ۲۸ ص ۲۲×۱۳ شماره خصوصی

و عمومی (۱۱۳۶) .

۲ - رساله فی علم الموسیقی از ناشناخته (۱۸ ص ۱۸۷۸ شماره ح ۴۸ و ع ۷۸۰)

۱۵ - در فهرست توصیفی نسخه‌های عربی و فارسی Descriptive catalog of arabic and persian monuscrits مجموعه ویدیا سبهه Vidia Sahha گجرات تألف وتوبهای رانجهوجی نایک Chhotubhai Ranchhodji Naik به انگلیسی چاپ احمدآباد ۱۹۶۴ در شماره ۸۷ آن از مجموعه‌ای وصف شده است که شماره‌های ۶ و ۷ آن در رساله موسیقی است و این دو رو به هم به اندازه ۱۹/۵×۱۹/۵ و دارای ۱۹ برگ ۱۵ سطری بک دارای ۷۰ حرف . بدنگونه .

۱ - رساله موسیقی دارای مقدمه و دوازده مقام و یک حاشیه بحسب درباره اهمیت میقی دومی درباره معنای آن سس از رسته و طبع آن وار الحان و آهنگها در آن گفتگو است . گویا مانند رساله کوکی (س ۲۷ مقاله من)

۲ - رساله دیگر در موسیقی با یک مقدمه و بازده بخش که در آن از دوازده مقام و گفته شده که نیروی شنوایی بهر از نیروی سمایی است و در آن از سس مقام و آهنگها آوازهای گوناگون و فوائد آنها سخن به میان آمده است .

فهرست‌نگار آغاز واحام اس دو را بگفت و نشانه‌ی سمیری داده و در حاشیه مجلد دوم اینکه از شماره‌های دیگر این مجموعه بار سخن گفته است اراش دو دیگر نادی نکرده است

۱۶ - فارمر II G Farmer در رساله خود نام An Old Moorish Late Tutor بک عودنوار کهن (حزری) چهار رساله عربی را به حاشیه رسانده و درباره آنها بررسی کرده است (چاپ ۱۹۳۳ گلاسکو)

۱ - المجموع فی علم الموسیقی والطبوع از عبدالرحمن فاسی (عکس نسخه در لسن شماره ۵۱۶ لندرنک شماره ۵۵۳۱ فهرست اهلورب مورخ ۱۶۵۰ م به نسخ معرّف) که به نظم برمی است در ۲۳ بیت دواز و کوبه دارای مدخل (س ۱) و انداع (۲ - ۵) و لحن (۵) : کیمیا (۶) و انعاد (۷ - ۱۳) و احاس (۱۴ - ۱۵) و نعم طبوع و طبعه (۱۶ - ۲۳) در آن واژه‌های فارسی «ریل» ماه ، ربر ، اصمهان» دیده مسود

۲ - معرفة المقامات الثمان (نسخه شماره ۳۳۴/۲ مادرید) دارای واژه‌های دبل ، ماه ، ربر ، اصمهان ، روریکد ، امل ، حسن ، ریدان ، مرموم ، محبت ، رصد ، اسهلال ، حجارکسر ، حجار مشرفی ، عشاق ، حصار ، حمدان

۳ - فی الطبائع والطبوع والاصول ارسا من الحطبت سلیمانی (شماره ۳۳۴ مادرید) دارای واژه‌های دبل ، عراق ، رمل ، رصد ، ریدان ، آسمانه ، عساق ، ماه ، حسن ، محرر ، اسهلال ، مشرفی ، عراق عجم ، حمدان ، مرموم

۴ - الطبوع (شماره م ۳۳۴/۳ مادرید) دارای واژه‌های روریکد ، حصار ، حمدان ، ریدان ، محبت الدبل ، از طبوع ۳۶۶ گانه . مراسم ، دوکد ، سکه ، چارکد ، سحکه ، حسن ، عراق ، کردانه با ماهور ،

بیز : ابوسلنق ، ربرکفند (ربرفکند) ، محسی ، رکب ، بنانی ، مبرر ، شهناز ، رهاوی ، اوح سکه ، اوح عراق ، زنگه ، عسرا العجم .

۱۷ - فارمر رساله‌ای دارد بنام

Turkish instruments of music in the seventeenth century

که در کلاسکو به سال ۱۹۳۷ نشر کرده است و این یکی نصیحت و تجدید مقاله اوست در مرحله انجمن آسیائی همایونی لندن سال ۱۹۳۶ ، او میگوید که لازقی از هشت افزار وحاجی خلیفه از به افزار موسیقی یاد کرده‌اند ولی اولیا چلبی (۱۶۱۱ - ۱۶۶۹) در سیاست‌نامه خود (چاپ

۸ - ۱۳۱۴ فسطاطيه از هفتاد و شش افزار ياد نموده است در چهار دسته : آوازدار ، ضربی ، نادی ، زه دار .

سس او درباره هريك از اينها سخن ميگويد و از همه آنها بررسی ميکند ، نام آنها حس اس

دسته ۱ : چاك نا چكرق ۲ - فلجان سار (از همان فحان ياپنگان فارسی) ۳ - زل ۴ - حننه نا جهان ۵ - حال پره نا چال پاره رقاص يا چاره چي رقاص ۶ - اغز طنبورسي نا اغبر ۷ - شاه .

دسته دوم : ۸ - دف ۹ - دائره با دف مربع ۱۰ - كوس ۱۱ - قدوم ۱۲ - نيره نا نيره با ناره ۱۳ - طبل باز ۱۴ - چو ملك دنه لگی ۱۵ - جام دنه لگی ۱۶ - يمين دنه لگی ۱۷ - معين دنه لگی ۱۸ - انوب دنه لگی ۱۹ - داول ، طاول ، طبل ، دهل .

دسته سوم : ۲۰ - فوال ۲۱ - بي ، ناي ۲۲ - فادورك (همان بونيك تركماني نا طوطك فارسی) ۲۳ - عربي دودك ۲۴ - محار دودگی ۲۵ - چاغر ننه دودك ۲۶ - دايكنو دودلی ۲۷ - دلی دودك ۲۸ - مزمار دودگی ۲۹ - موسقال ۳۰ - صفر ۳۱ - رورنا سورا ۳۲ - فارورنا ۳۳ - جودی رورنا ۳۴ - شهای زورنا نا شهری رورنا ۳۵ - عربي رورنا ۳۶ - عجمي رورنا ۳۷ - بالان كه در شرار نخستين بار ساخته اند و مراعي هم از بلان ياد کرده است ۳۸ - فرناطه ۳۹ - فامش مرمار ۴۰ - طلوم دودگی ۴۱ - ارغنون ۴۲ - دروس بوروسي ۴۳ - انوب بوروسي ۴۴ - افراساب بوروسي ۴۵ - بريح بورو ۴۶ - شسه بوروسي ناشكي نصر ۴۷ - نصر ۴۸ - نوزمه بوروسي ۴۹ - انگلز بوروسي ۵۰ - لوطورنا نا لوطور بان بوروسي ۵۱ - ارغنون بوروسي ۵۲ - كره ناي .

دسته چهارم ۵۳۰ - جنگ ۵۴ - فانو ۵۵ - سبور ۵۶ - شش خانه ۵۷ - طنبور تركي ۵۸ - طبور سروسا ۵۹ - بل طنبور ۶۰ - فبور نا فونور ۶۱ - فره دوزن ۶۲ - بونفار ۶۳ - نيمه ۶۴ - حار باز ۶۵ - شرفي ۶۶ - حنده ۶۷ - اچوگور ۶۸ - سوبدر ۶۹ - روزه نا رود ، رودحاي ، شاهرود ۷۰ - ريط ۷۱ - عود ۷۲ - شسا ۷۳ - معي ۷۴ - رباب ۷۵ - كمانچه ۷۶ - افلق .

مي بسيم كه ساري از اس نامها نا ريشه آنها به فارسي برمبگردد . برخی از آنها هم ميرساند كه موسيقي اروپايي در موسيقي تركي ناشر كرده است .  
اس نكه را هم بگويم كه حنا كه ديدم در كنز الخف از يارده افزار و در تفاوت الادوار ارجل بونك افزار موسيقي ياد شده است .

۱۸ - دو رساله عربي كه حمس روبس James Robson در لندن بسال ۱۹۳۸ بنام Tract on music نا ترجمه و مقدمه انگليسي چاپ كرده است .

اين دو رساله كه برصد هم ساخته شده و خواننده را سرگردان مسارد بكي بنام دم الملاهي از انوبكر عبدالله بن محمد بن عبيد ان ابوالدبا فرسي بغدادی (۲۰۸ - ۲۸۱) است كه در آن عا و موسيقي و رقص و شطرنج و مرد و هرگونه بازی مي هوده و مريابري را بك نازه بحرم ميكند و حديث حديث دريكوهش از آنها مياورد و هر خواننده اي كه آن را بسند در بارواي آنها در اسلام شكي به خود راه نميدهد . دومي بوارق الالماع في الرد على من بحرم السماع است از نجم الدين ابوالمنوح احمد غزالي كه درست به عكس او غنا و موسيقي و رقص را روا ميندارد و باروش اجتهادي شگفتي اين مسأله را طرح و حل ميكند . او ميگويد كه اگر ما سماع را حرام بدانيم بايد بگويم كه پيامبر اسلام خداي ناكرده كار ناروايي كرده كه دستور خواندن سرود و زدن دف را داده است . گفتار او امر است و امر مفيد و خوب ، او چدين حر در اين زمينه مياورد و به آنها در تحليل سماع و رقص تمسك ميكند (اما فقهای شيعی و حنبلي خواهند گفت كه «ثب العرش ثم انفس» اين خرها درست نيست) او فرد را

، و بازی را حرام میدانند ولی رقص را لعب و بازی ناروا نمی‌پندارد و برای حواز آن حدیث وارد . او دلایل عقلی و عرفانی هم می‌آورد و میگوید در آهنگها و نغمه‌های مناسب و سازگار ی‌های ذوقی است و حقایق توحید و هر عصوی ناید به نوعی از آن بهره‌گیرند ، سر وی شنوایی آن سازش‌ها و هم آهنگی‌های لطیف و شیرین می‌باید و چشم از آن جنبش‌ها و حرکات مناسب (قص) می‌بیند و دل از آن معنی‌های لطیف و خرد از آن ناسب و سازگاری می‌باید او می‌گوید که سماع و موسیقی را زمانی نابد و مکان و جایگاهی . زمان آن هنگامی است که دل پاک باشد و اندرون روده و جایگاه آن زاویه‌ها و خانه‌ها اسب ولی مسجدها راست چه آن جای پرستش اسب و عبادت پس سماع و سبب آوای خوش واجب اسب و اگر بی سماع و دفن‌زین (نه افرادهای دیگر که نارواست) را ناروا نندارد ارسب سربار رده ت و کسی که آن را حرام نداند کافر و کسی که از آن روی گرداند فاسق اسب (۱۴) ولی ، در فهرست برلین و صحنی از رساله ابن حجر دندهام و گونا هم در هید حاب سده اسب که مت در این مورد به خلاف رده و سخنان عراقی و دیگران را زد کرده اسب از سوی دیگر ماله ابن حجر از رهگذر بی بردن به تاریخ موسیقی و تطبیح و برد در حاور زمین سبب زنده است .

۱۹ - درمجله Ethnomusicologie (سال ۱۹۵۹ س ۳ ص ۱۸ - ۲۲) فهرست کتابها و مقاله‌ها و مجله‌های مربوط به موسیقی مردم آسیای مرکزی آمده اسب (اسدکس سامیکوس) .

۲۰ - درمجله المصنوع السعد (شماره ۹ سال ۳ تاریخ ژوئن ۱۹۶۹ ص ۱۳) مقاله‌ای خواندم از دکتر محمود احمد حصی به عنوان «الموسیقی والاغانی بحبر» که در آن ارموسیقی و سنی خلای فاطمی ماسد معروظاظر و حافظ و طاهر که سجدهای از اعانی امتنهای سامی رشته‌اند و هور هم هسب و همجنس ارحمد مطرب دربار مبالک بحری نادر شده اسب در آن آمده که شیکس حنندر فرمانروای قاهره در شعبان ۸۸۶ حدیث رحابیه اکه در میان بوده مردم خواندگی میکرده اسب به حرم اسکه میان آنان فساد و ساهی رواج اده اسب گرفته و ۵۰ چوب زده وار او عرامت گرفته اسب و او در این اسب آزار سبب شده و کمی زسنه و سه‌سال شده در گذشته اسب

همجنس جانش او هفاه را که رئیس خوانندگان سلطان غوری بوده اسب در ۹۱۸ گرفتند و به ریدان انداختند و شکجه دادند و غرامی کلان از او گرفتند و او ماه و جنس هه مالهانش بواسط این عرامت را نبرد

۲۱ - عسی اسکندر معلوف مقاله‌ای دارد در مجله مجمع‌العلمی العربی دمشق (۸۰ ص ۲۲۵ تا ۲۳۰ و ۱۱ ص ۳۳۷ تا ۳۴۴ و ۳۶۰ تا ۳۶۶) درباره سجدهای گرانهای خزانة بسموره در قاهره و در آن نادر شده اسب از

۱ - کتاب الموسیقی فارابی که در آن از عود و طنبور بعدادی و حراسانی و مرامر بحث شده اسب

۲ - الرساله الشرفیه . ارموی .

۳ - الادوار والابفاع همو که سخته کهنه اسب .

۴ - رساله الموسیقی شیخ محمد سار در دیوان

اصول النغم ، ضروب النغم

این مقاله برای فهرست‌نگاران بسیار سودمند اسب .

معلوف در آن از مقاله کارادوو (Carra de Vaux) که در مجله آسیائی

Journal asiatique (دوره هشتم مجلد ۲۸ ص ۲۷۹ - ۳۵۵ سال ۱۸۹۱) چاپ شده باد کرده اسب .

من این مقاله را که معلوف نشانی از آن نداده بود با رجعی پیسنده کرده و خوانند  
دندم بسیار خوب است. او در آن به بحث گران در دیباچه، مجلد یکم الاغانی اشاره میکند  
تا گریه آن هم نگرسم دندم با اندامی تحقیق کرده و کارادوو از آن بهره برده است. او  
در این مجله سدهایی 'الرساله السرفه' را برگزیده و به فرانسه درآورده و سپس همین مقاله  
را در 'Traité des rapport musicaux' سال ۱۸۹۱ گذارده است.

خوب است آشنایان زبانهای لانس و فراسوی این بحثها را بخاری دریاورد و در  
مجله موسیقی چاپ کند چه با اینکه کهنه است باز برای گروهی تاریکی دارد و در ضمن به اشباهاتی  
که حایر سامان داشته اند بی برده مسود

۲۲ - در اتحاد العلوم (حاج بهوینال هند در ۱۲۹۶ سن ۶۵۷) بندی از الفتنه لازونی  
آمده و گفته شده که آن همان عبارات نشانی این سنا است با افزودن يك كلمه سپس عبارتهای  
فارسی و مدینه العلوم و همه آنها درباره موسیقی است. او یاد میکند از کتاب موسیقی فارانی  
و میگوید که امور برین و بهرین کتابها است و سر از موسیقی سفا و محضر لطف صفی الدین  
ع دالمه من ارموی و نگارس سودمد تابین قره و «المحضر النافع فی فی الانتاع» ابوالوفاء  
بهرحانی سپس تاریخ موسیقی را افسانه وار مآورد و آنگاه یاد میکند از ارموی و السرفه او  
و از حواجه عبدالقادر بن عینی حافظ مراعی آنگاه سخن که این جلدون درباره عناء دارد نقل میکند.

۲۳ - در مجله انجمن حاوری امریکا Journal of the American Oriental Society  
(سال ۱ سن ۱۷۱ تا ۲۱۷ جاب ۱۸۴۹ سن) مقاله است در چهار فصل که در آن برگزیده ای  
از رجال و معانی مختلفه مسافه (گونا به نظم) و پاره های از کتاب موسیقی فارانی که  
کبر تاریخی و مقدمه محمدر حسین الاغانی آورده است و کتابی که تمام در موسیقی که در ۶۶۶  
نگارشی درآمده و بر دیک ۲۰۰ برگ بوده است از عربی بروس آزاد به انگلیسی درآمده  
است اصطلاحات بهرین فارسی است و در ترجمه نمودار است

این کتاب تمام گونا سرفه ارموی با ادواز اوست و می توان از سبب رحمة  
انگلیسی با این دو من در ناف که کدام است.

۲۴ - در مجله سهال برکمی که چهار مجلد آن را در کتابخانه مرکزی دانشگاه  
تهران دیده ام در شماره های ۴۹ تا ۵۱ آن مطالبی است با عنوان «موسیقی» و در شماره های  
۵۲ تا ۹۳ دنباله همین مقاله است با عنوانهای «سری موسیقی سی» با «موسیقی» و در آنها  
کتاب علم الموسیقی علی وجه الحروفات» با «کتاب علم الموسیقی» است از «فانسمر اوغلی»  
و این یکی رساله عمده نگاری و سبب موسیقی سرفی است بر دیک به نسخه های ادوار سلطانی.

۲۵ - در بهانه الارث یونانی از سن ۱۳۳۳ تا پایان مجلد ۴ تاریخ موسیقی است و بحثی  
خوبی در آن از موسیقی از رهگذر دینی و عرفانی شده است. در سن ۲۳۹ آن آمده است  
«والعناء قديم فی الفرس والروم ولم یکن للعرب قبل ذلك الا «الحذاء والسند» و كانوا سموه  
«الركابیه» و اول من نقل المعنی الی العربی من اهل مکه سعید بن مسیح و من اهل المدینه  
سائب حابر و اول من سجع الهرح طوبس».

۲۶ - شماره ۵۴۰۸ ب حاوی سانی سهر ناکو ادواز ارموی است به سح محمدقلی بن  
حسن فرابانی در ۱۵ ج ۱۲۷/۲ (= ۱۲۰۷) دراصفهان (در مجموعه ای دارای شرح مقامات  
حرری و همین رساله و سربیع الافلاک عاملی).

آغاز سمله حمدله ... اما بعد وقد امرنی من بحس علی امینال اوامر و التیمین  
بالسعی فی مسائلک مراعی حواطره ان اصبع له محضرا فی معرفه العلم و سبب ابعادها و ادوارها.  
انجام: ولیکنف بهذا المقدر فی هذا الفن و بحممن الکتاب و الحمد لله علی سیدنا و  
سنا محمد و اله الطاهرین و لعنه الله علی معاندینهم اجمعین.

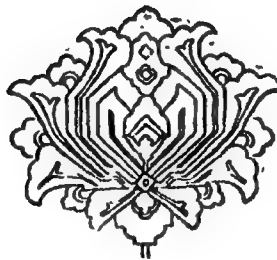
۲۷ - حب عکسی که دکتر حسن علی محفوظ در بغداد در ۱۹۶۱ از آن کرده است در  
کتابخانه هاروارد دیده ام مقدمه ای از او دارد و او آن را از روی مجموعه ای که گویا از آن



او بوده است نشر نموده است. در این مجموعه شرح الشمسیة فی الحساب ابواسحاق کرمانی بقار ریاضی‌دان است که در ساری در ۸۵۷ ساخته و در ۸۷۳ آن را پالکونوس کرده است. رفیة صفي‌الدین ارموی که در ۸۶۳ آن را همین کرمانی نوشته و در ۸۸۱ دوباره آن را نده و حواشی و تعلیق زده است سومی این مجموعه همین الادوار است که او در شعبان باید نوشته باشد چه در صفحه آخر آن (۲۰ر) نام آهنگهاست به فارسی با رموز آنها. سیزده دور که یکی از هنرمندان موسیقی آن را از هشتاد و چهار دور کتاب «استاد الدین عبدالمؤمن رحمه الله» سرون کشیده است و در بابین آن این تاریخ آمده است ب در ۱ - ۲۰ ر است (۲۰ س) به نسبت به روشن و او این مجموعه را به سلطان ابراهیم بن کبر در محرم ۸۸۲ بخشیده است.

عنوان در این نسخه (۱ ر) چنین است «کتاب الادوار فی معرفة النغم و الادوار مما صنعه کیم اصحابه زمانه و نادره او انه منی المله والدین عبدالمؤمن القنطادی قدس الله روحه». از این ابواسحاق کرمانی چندین رساله ما در دانشگاه داریم (۶۰۹ - ۱۰۵۴) در فهرست س (۹: ۵۹۳ تا ۵۹۵ و ۳۱۷۰ ۱۹ و ۳۱۸ و ۵۶۹) هم نام او هست او ریاضی‌دان و محاسبی پرکاری بود که در دربار فرمانروایان طبرستان مرسته است.

(پایان)



# شید زندگی افسانه‌ای

نکته‌هایی درباره حام جم نا جام جهان‌سا (کاشف اسرار)

حمسد نناگذار نورور بود :

حس حس فرخ ارآن روزگار  
مانده از آن خروان نادگار

## برون برزین

ماسکریب دیده می‌شود که اگر بظاهر ناحدی معابر هسند ولی دراصلت حمشید معنی‌المولید .  
در اوستا حمشید پسر ویونگهوب (Vivangahvat) خوانده شده ابوریحان سروی اورا و یحها و حمزه اصفهانی و یوحها که مهر و یونگها است ضبط کرده‌اند .

نام پدر حمسد در ساسکریب بصورت ویوسوت دیده می‌شود . اردوران طموب وی اطلاعی در دست نیست و کلبه مآخذ مربوط از این حب گنگ و ساکنند . قلمرو حکومت حمسد طبق اسناد موجود وسیع و مرکب از چندین اقلیم بوده است چنانکه در بخشهای ۳۱ تا ۳۸ زامیادشت اینطور می‌خوانیم «فرمذت زمانی از آن حمشید بود کسی در روی ۷ کشور سلطنت داشت به دیوها و مردمان حاویدان و پریها و کاوها و کرپانها مسلط بود» اگرچه مشاهده می‌کنیم حمشید در ۷ کشور حاکم بوده ولی هیچ اطلاعی درباره جنگها و نحوه تسخیر این ممالک نیست نداریم و معلوم نیست که آیا این اقالیم از اجداد او برای بارث مانده یا آنکه آنها را ماقشون کشی و جنگ بدست آورده است . تنها موردی که مشاهده می‌کنیم اشاره‌ایست که طبری

در یکی از سلاطین ساسانی اسرار است و سراسر افسانه‌ها به مناسبت چنانکه در بخش (۲) با آخر ساسانی هم اسطور آمده است .

شب ۱ هوم<sup>۱</sup> برسد که برادرمان مردمان، نحس جهان مادی بتسرد و چه نادانی بحسب آن کسی به ترواسج گشت . نحس سوری که مرا دراز جهان رن و یونگها است در پاداش سوری میل حمسد که خوب و درمان مردمان دارای بلندترین ربه است رسد در حضان است او داده شد .

بد در اوستا با دو صفت هووتوو (Hovatva) آمده است که اولی در نفس بهلولی معنی دارنده گاه و رمد خوب و دومی به معنی زبا - حمد شده

انها بکنار از حمسد ذکر می‌شود و نام<sup>۲</sup> خوانده شده است بعدها در تقه قسمت‌های اوستا می‌خسشت (Xasheta) به آن افزوده شده است .  
سی با آنکه درباره این سلطان چون بسیاری از سلاطین حضا بمیان آورده ولی درباره آغاز زندگی حمشید نم است .

زرد اسلاف وی و بخصوص پدرش نکاتی در اوستا زریحان بیرونی و حمزه اصفهانی و همچنین در ادبیات

۱ - هوم - فشرده گیاهی است که در محافل مذهبی آشامیده می‌شد .

۲ - یم ویمی نخستین مخلوق نر و ماده نوع بشر در نزد برهمنان.



همی کرده اند و مینویسند که جمشید پس از شکست یافتن از  
هنگ بر اولسان گریخت و دختر پادشاه آنجا را بزنی گرفت  
و صاحب سری شد.

بنا بر مطالب شاهنامه فردوسی جمشید اولین کسی است که  
آهن ساخت و مینگر استفاده از سلاح در سرد می باشد  
د. در جلد اول شاهنامه تحت عنوان پادشاهی جمشید  
... سال بود گوید:

جست آلب جنگ را دست برد  
در سام حسن پگردان سرد  
هرمی همی نرم کرد آهن  
چو خود وزره کرد و چون جوشا  
چو حسان و چون درغ و بر گسوان  
همه کرد سدا بر وس روان

ای یوحد وی فقط مامور جنگی بوده بلکه تومع  
اجتماعی مردم یوحد حامی داس به امر وی نافر  
هی از سهمی بر سر کرده دستور داد تا مردم حمامه های  
به سند چنانکه فردوسی گوید

سجده اندسه حمامه کرد  
که پوشد هنگام سرم و سرد  
کین و انرم و موی و فر  
فص کرد بر ماه دسا و خر  
م و حسان رسن و نافر  
ساز اندرون بود را نافر

را خاکه مشاهده میکرد عده ای از مردم بیاکنزگی  
را با آید حمامهای عمومی ساخت وی ساخته شد. ایجاد  
م و به و همچنین خانه های بزرگ متعدد از جمله کارهایی  
که جمشید بسبب میدهند.

تا کردن جشن نوروز یکی دیگر از ابتکارات جمشید  
فردوسی در این باره گوید:

س سال نو هرمز فرودین  
بر آسوده از رنج تن دل زکین  
نوروز نو شاه گیتی فروز  
بر آن نخت بنشت فروز روز  
سز زگان بشادی بیاراستند  
می ورود و رامشگران خواستند  
جس حش فرخ از آن روزگار  
بماند از آن خسروان یادگار

در همین جشن های بزرگ بود که بنوصیه جمشید در  
تالارهای بزرگ عود سوزانده میشد و مشک و کافور بکار  
مرفت. فردوسی گوید:

دگر بویهای خوش آورد باز  
که دارند مردم بویش بیاز  
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب  
چو عود و چو عنبر چو روشن گلان

توجه این پادشاه ملت و مردم و سلامت ایشان و برا بر آن  
داشت ناعده ای طیب در دوران حیات وی تربیت شده مردم را  
مداوا نمایند.  
در روایات ملی آمده که جمشید کاشف می بوده است  
فردوسی جمشید را نخستین کسی نام مبرد که ناده گساری  
میکرده.

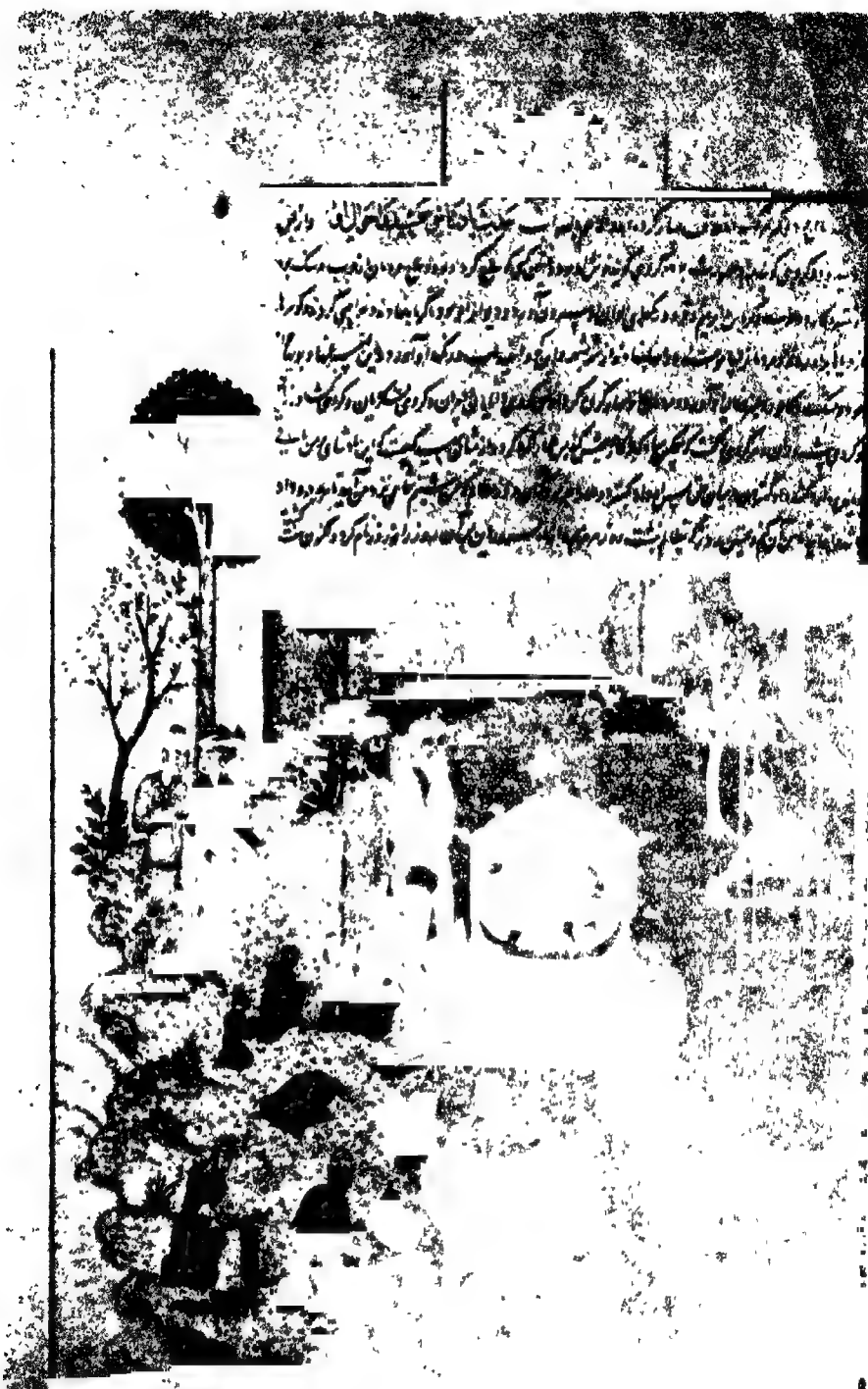
نشته بر آن نص جمشید کی  
چنگ اندرون خسروی جام می

و سر

حم اندسه از دل فراموش کرد  
سه جام می از پیش بان بوس کرد  
ر دادار بس باد کردن گرفت  
به آهننگی رای حورین گرفت

در باب الفی فی عراس العون تألیف محمد بن آملی  
داستانی درباره پنداش می آمده که خلاصه آن چنین است:

عضدالدوله از صاحب بن عباد میبرد اول کسی که شراب  
سروان آورد که بود او جواب داد که جمشید جمعی را بر آن  
داشت تا سادات و درختان گوناگون را بکارند و ثمرات آن را  
تجربه نمایند چون میوه رز چشیدند در او لذتی هر چه تمامتر  
یافتند و چون خزان شد در میوه رز استحاله ای پدید آمد جمشید  
دستور داد تا آب آن را بگیرند و در خمره کنند پس از آنکه مدتی  
در خمره آن بعبیر حاصل شد و از ایشان غلیان خلوت او  
بمرارت پیدا شد جمشید در آن خمره را مهر کرد و دستور داد  
که هیچکس از آن ننوشد زیرا میپنداشت که زهر است. جمشید  
را کنیزک زبانی بود که مدت ها بدرد شنبه مبلانگنه و هیچیک  
از اطباء نتوانستند او را معالجه کنند تا خود گفت مصلحت من  
در آنست که قدری از آن زهر بیاشامم و از زحمت وجود راحت  
شوم قنچی پر کرد و اندک اندک از آن آشامید چون قنچ تمام  
شد اهترازی در او پدید آمد قنچی دیگر بخورد خواب بر او  
غلبه کرد خوابید و یکشنبه روز در خواب بود همه پنداشتند که



جمشید به پیشوران تعلیم مینهد صفحه‌ای از تاریخ طبری مکتب هراب مورخ ۱۴۶۹ میلادی (۷۸۴ هجری).

دادند چون یکی دو دور بگردید همه در اهتزاز درآمدند و  
میکردند و آنرا شاهدارو نام نهادند و در آن راه مبالغه می  
و در خوردن افراط میکردند.

منوچهری در قصیده‌ای شراب را دختر جمشید

ار او بآخر رسید چون از خواب برخاست از درد شقیقه اثری  
ناخت. جمشید سبب خواب و زوال بیماری پرسید کنیزك حال  
ا بازگفت جمشید کلیه حکما را جمع کرد و جثنی برپا نمود  
خود قلعی بیاشامید و بفرمود تا بهر يك از آن جمع قلعی

ل آرا خانه گرگان دانسته ، مطلع قصیده اینست :

حنن خواندم امروز در دفتری

که زنده‌ست جمشید را دختری

حمام در یوزنامه کشف می را یکی از منسوبان جمشید  
سه شمران نسبت داده است . کشف می بکسان دیگر نیز  
، داده شده است . چنانکه در راحته‌الصدور کشف می  
در اسناد داده شده است .

در ادبیات فارسی حمام جم و جام جهان‌نما هردو یکی  
، جمعی حمام کاشف اسرار میباشند

بدان حماما همه زمان جمشید سبب میدهد و آرا  
جم جمی جمشید گفته‌اند در بسیاری از اشعار فارسی معصوم  
، جم همان حمام داده می‌باشد چنانچه حافظ گوید

ای بار ساده و با محتسب نگو

انکارها مکن که حنین‌جام‌جم داشت

رود مجلس جمشید گفته‌اند این بود

که حمام داده ماور که جم بجو اهد ماید

★ ★ ★

ندد د نرد شاهان ز من گدا سامی

که نیکوی مبر و شان دوهزار جم بحامی

در ادبیات فارسی بیشتر اوقات مقصود از حمام جم همان  
جهنم است و اغلب اینکه حمام جهان‌نما را حمام جم خوانده‌اند  
.. دگر معنی سایر قانون نداعی معانی است چون ساختن  
جمشید سبب داده شده پس حمام جهان‌نما را هم بنام حمام  
، خوانند

سایر روایات کتاب‌های دینی زرتشتی جمشید اولین کسی  
شد که جهان جهان و نگهداری دین زرتشت به او سرده شده،  
که در هر گرد دوم و بدیداد اینطور آمده است .

.. سبب از اهورامزدا پرسید ای خود پاک و مقدسی ای  
جهان در میان نوع بشر بعد از من گو تا که نخستین بار  
مردی و دین اهورائی زرتشت را بکه سپیدی آنگاه  
که دگم ای زرتشت پاک من در میان نوع بشر بفر از تو  
.. باز دهم زبنا و دارنده ربه خوب مکالمه نموده و دین  
ی زرتشت را بدو سرده و گفتم ای جم زبنا من آئین خوش

بتو برگذار میکنم . گرچه او این وظیفه سنگین را بهمه  
نمیگردد ولی کیتی را سببار افراش و گشایش بخشیده و پاسبان  
جهان میشود .

احداث باغ و رَ (Vara) بنا بدیسور اهورامزدا بدست  
جمشید بوده است باین معنی که اهورامزدا پیش‌بینی طوفانی را  
باسم مهر کوشا نموده و جمشید دستور میدهد تا باغی بسازد که  
از هر چهار طرف بیلندی بکامبدان اسب باشد و همچنین طوبله‌ای  
که از هر طرف بلندی هزار گام که در موقع بروز طوفان عده‌ای  
از مردم و چارپایان که در آنجا سکی دارند از این تلا در امان  
باشند .

جمشید باغ مروار را بهمان طور که خواسته اهورامزدا  
بود حاضر نموده زیاده‌ترین زبان و مردان و اصل‌ترین چارپایان  
و خوش‌ترین گاهان و لذیذترین عذاها را به آن محل منتقل  
منماید . طوفان مدت سه سال ادامه پیدا میکند همه‌جای ویران  
شده و مخلوقات سز تا بود میگردید آنوقت ساکنین باغ سرون  
آمده و زمین را از نو آباد میکنند .

جمشید در اواخر زندگی بواسطه عرور و خودستایی‌های  
هراوان و همچنین آموختن استعمال گوشت حیوانات به مردم  
جهت نفذه مورد خشم و غضب الهی قرار گرفت .

در این مورد فردوسی میگوید که او در اواخر سلطنت  
مای بدرفزاری گذارده و حتی از فرمان زندان سرپیچید و خود  
را خالق نامید و در این راه چنان علو کرد که گفت من بدیع‌الذات  
نسکی‌ها هستم ولی مورد خشم الهی فرار گرفتم و مردم نیز از  
وی روی گردان شدند . در سبای ۳۲ قطعه ۸ زرتشت او را از  
محرمن نامیده میگوید «از همین گناهکاران است جم که از  
برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن به آنان آموخت  
در آینده تو ای مردا ماند میان من و او قضاوت کنی» .

جمشید پس از شکست از ضحاک مدت صد سال متواری بود  
تا آنکه بدست برادر خود باره بدو نیمه شد چنانچه فردوسی  
گوید :

جو صد سالش اندر جهان کسی ندید

ز چشم همه مردمان ناپدید

صد سال روزی بدر بای چنین

پدید آمد آن شاه ناپاک دین

جو ضحاک آورد تا که بچنگ

یکایک ندانش زمانی درنگ

باره مر او را بدو نیم کرد

جهان را از او پاک و بی‌بیم کرد

# سم عروسی در شیراز

## انوالقاسم فتنری

از پژوهشهای فرهنگ عامه اداره کل فرهنگ و هنر فارس

### ۱ - مراسم عروسی در شیراز

مراسم عروسی در شیراز سببه خود حالت و سببندی است معمولاً جوانی که از دواج رسیده و قصد ازدواج داشته باشد، موضوع را با خانواده خود در میان میهد. در ازدواج خانواده داماد با دختر معینی را در نظر دارد که کارشان با ایدارای ساده است. در عراسه کفش و کلاه میکنند باین خانه و آن خانه به «دلالتی» که همان خواستگاری باشد میروند. بعضی اوقات هم دلالت رنهای این کار را میکنند.

### «دلالتی»

مادر و خواهر داماد و چند نفر از نزدیکان بخانه آنکه دختر دارند میروند. خانم دختر در صورتیکه موافق باشد علاوه بر چای و شرب هم برای آنها میآورند. در میان خانواده دختر آنها به چای اکها کردند و سرب میآورند، این سابه آنسکه باین و صاحب بیست. موضوع مینفی شده، این عده بلند شده به خانه دیگری میروند. بد بیست بدانند که در قدم مراسمی انجام میدهد که اکون درمیان فراموش شد. از آنجمله مادر داماد سببی بزرگی پرار سری را جلو دختر گذاشته و از او میخواست که... را پاک کند و چنین عقیده داشتند که اگر دختر تمام سری را پاک کرد سرو و حوصله شوهر را دارد، و گرنه او را شایسته شوهر داری نمیدانستند دیگر آنکه بطرفی او را بحرف و امید تا ببیند درست حرف میزند یا نه؟ و همچنین او را میپرسیدند تا بفهمند دهش بو میدهد. این مراسم که برایمان اکون غریبه میماید در زمان خود امری بسیار جدی بود. میآمده است. بهر حال در صورت موافقت هر دو خانواده، طی جلسه دیگری باز هم خانواده داماد میآیند که عروس را ببینند و بیکری از همین دیدارهاست که داماد را هم میآورند که عروس خانم را ببیند. خانواده عروس حتماً درباره داماد و خانواده اس تحقیق میکنند همچنین...

ده عروس سر زده بخانه داماد میروند که دم و دستگاه داماد را ببینند. بدینال آن مراسم انجام می‌شود.

روز

عده‌ای از بررگرهای دوخانواده درمیرل عروس دورهم جمع شده درباره مهریه - لباس و سایر چیزهای ضروری صحبت میکنند و اگر طرفین شرابطی داشته باشند مجلس مطرح میکنند تا سرانجام طرفین به توافق برسند. بعد یکی آنچه درمجلس بوی کاغذ می‌آورد که در اصطلاح میگویند رفعداس را بوسه‌اند. سپس روزی را بدین اتفاق عروس به بازار وکیل رفد و نازندهای مورد لزوم را می‌خرد.

روز

در مجلس ربهای بازار عروس و داماد شرکت دارند که بدایها «سوری» میگویند و ربهای داماد خیاطی را همراه می‌آورند که اندازه عروس را بگیرد و نازندهائی را بدو دهد. هم‌المجلس سرد بدترائی از مدعوین عهده مادر عروس است. ضمناً مادر و نازندهای همراهی زنل و هدیه‌ای که در اصطلاح محل بدان گئل «نه ضم اول» خود می‌آورد. در این مجلس ربهای دانه می‌رسند و واسونک میخوانند.

عروس روی تخت در مجلس گل ریخت  
همه‌یون گویند مبارک فتحی بر رخس رسید

بسمه حامی دومی‌یل محمل می‌خرد  
این معازد رو عیله حب روم می‌برد

در محمل سر میخه من خودم مندورم  
هر که سه زن گاکام میل ال می‌بوسم

تاکام روسرم بود با کنار باغ نو  
باغ بو بر عیله بود زن گاکام عیله بود

کنون

در عروسی د بام فارس ساعت خوب میکنند «یعنی ساعتی را انتخاب میکنند و آنرا قدیم بعد باشد» در سراسر هم حسن است. دویوب عتد میگیرند یکی عتد محفی و آنها عده‌ای از بردنکان عروس و داماد شرکت دارند. که معمولاً خطبه عتد هم در حال خوانده مسود و دیگری مجلس عتد که همه دوست و آسانان دوخانواده در آن میکنند. روز عتد خانواده داماد همه چیز بخانه عروس می‌برد غیر از دعال و ساگو. که ساگو بلخی همراه دارد و دعال ساهی.

هار روز عتد بعیله پدر عروس است ولی شب عتدکنان مادر داماد موظف است شام بدو بدهد برای عروس بترسد که در اصطلاح محل بدان سام بس عتد میگویند. حالا کمی هم از معتمدان مردم شرار درباره عتد میخوانند.

در موقع عتدکنان باید دخترها از اطافی که خطبه عتد در آن خوانده مسود بزدند که بخسان سه شود.

لاله ربهائی هستند که با گرفتن مبلنی دختر یا جوانی را به خانوادهای معرفی میکنند. سوم شده است که این دسته از آنها تعدادی عکس از دختر و جوانهای مورد نظر همراه دارند و به آن می‌دهند بدیعی است که این عده بد طولانی بدترتف و تمجید از عروس و دامادهای

واسونک - ربهای ویژه‌ایست که در مجالس عروسی میخوانند.

روز - روز دود - فرزند



۲ - اطاقی که عروس را در آن عقد می‌کنند باید زیرش پر باشد «یعنی زیرش  
زبرش نباشد».

۳ - در موقع عقد درهاوی عنبر بورا کوسیده و میگویند عروس عنبر بو - دو مادگ  
۴ - هنگام عقد چون عروس را از سر خانماز بلند کردند باید سری حای او را  
با عروس شکم اول پسر نزاید.

۵ - خانماز عروس را باید زنی که بحسب عادت معروف باشد بهی کد دهد  
سائبین فند زوی سر عروس را. ضمناً از همس فند مادر عروس دواي آزاد و روغن درسک  
بعد از عروسی بخانه دامادس می‌فرستد

۶ - نان و پسر و سنزی و گردوئی را که در هنگام عقد به نازان عروس و  
می‌دهند باید عروس دسش را روی آن بگذارد تا هر کس از آن بخورد دندان درد نگذرد

۷ - در موقع عقد چراغی که با عسل و روغن مسوزد تهیه کرده و آنرا به  
با عروس و داماد چون عسل و روغن درهم بخوشد

۸ - در موقع عقد مانت و ترب در دست می‌کنند چون عروس بله گفت تا  
کوچکش از آن منحورده پس بوقت به داماد و سایر می‌فرستد که ارمات و ترب بخورد  
۹ - بدی که از آنرا به بهی داده موقع عقد نگردن عروس هماندا  
عروس همسید سربحت باشد

#### دست نوسون

معمول است که داماد نانکی دونه اربرد نکاس بخانه مادران میرسد و دست  
می‌بوسد، مادران هم روی او را همحس مادران موظف است هدیه‌ای به دامادس بدهد  
عروسی

دور قبل از عروسی حجات می‌بندد و در سج ناز می‌کنند. که این ها با ناشادی  
و خواندن واسونك همراه است

این درجهای چهل می و چهل و جا آس میا

عروس ما چه ساله است حواس میا

چه خوشه فعل بهار و چه خوشه عسل برار درادر

چه خوشه نال چه با سدم حجات

آمدیم حجات سدم نامدی میل کنیم

آس نذار سر سماع تا حاهی میل کنیم

برای آوردن عروس عده‌ای بخانه عروس می‌روند در آن مجلس با شرب و با

سوربها بدرائی مشور رس است که نازان داماد حبری را می‌دردد، اس خبر دردی شد  
است لیوان، قاشق، تا استکان باشد

معتمدند این کار سب خواهد شد که داماد رود در موقع بانجام و طبقه مخد

کردد. چون خواستند عروس را سرید بدر عروس ما قاله عروس را از نازان داماد  
احازه بردن عروس را نمی‌دهد  
در همین مجلس می‌خوانند

ای خدا وای الله جعفر واسیم سرپا

ادبی از آفاش نگیرین ما بریم دست خدا

اومدیم و اومدیم میگوئید در اومدند

گل بدست دسما بدست و شاد و خرم اومدیم

این واسونک را هم ناران عروس میخوانند :

نك اطاق خالی كسد و فرش گلکاری كنبد

گل مناد حونه شما مت گل نگهدارس كنبد.

بعد عروس را خواهران داماد میگیرند و آینه سنگی بزرگی جلو رویش گرفته  
و داماد راه میافزند اهالی محل روی سر آنها گلان می‌باشد. برسد به خانه داماد ،  
سوار عروس می‌آید و عروس را با خود بخانه می‌برد. در حمله ، بزرگتر خانواده دست  
دادن بهم میدهد ، ناند دست داماد روی دست عروس فرار نگردد ، تا برای همیشه  
در دست مسلط باشد. خانواده عروس هم همس را میخواهند چه سا مانین دو خانواده  
در این موضوع حیر و مرافقه میشود. در حمله انگسهای کوچک عروس و داماد را  
می‌بوسند و عروس و داماد سکه‌هایی را که قبلاً در دست گرفته‌اند در ظرفی که زیر  
واید می‌اندازند ، این گلان را معمولاً نانی درخت سبزی می‌برند

و آن در حمله هدیه‌ای به «روگسا» به عروس میدهد. در حمله سر عروس و داماد  
را براند.

بعد عروسی چون داماد موفق شده باشد دعوت عروسی ربه‌ها کل میرسد. آنگاه داماد  
را می‌برود ضمن بوسیدن دست او مادر عروس را با خود به خانه‌اش می‌آورد  
و آنجا را که برای عروس و داماد می‌آید صبح عروسی به هم می‌نهند در  
آن «کال» سکه‌ها و همچنین چهار عروسی که باید حتماً همه بنشیند

بعد از هدیه‌ها سر از دربار عروس

عروس به داینگ دعوت شده است. بعد عروسی باز می‌آید

بعد عروس در دست عروسی رفعتان را بر می‌آورد

بعد عروس نسکند عروسی به دست خواهد شد

در عروسی وائی است مخصوص که مادر عروس دست کرده چند روز بعد از عروسی بخانه

می‌آید که داماد و عروس را بزرگترین بزرگواران و برای دیدن آنها می‌رسند  
و می‌نشیند است

بعد از آن که سه نك دسه کلد مقداری بوجوس «اسفند» ریخته و سپس مجموعه‌ای روی سر  
حمله بزرگی روی آن بهم می‌کنند سپس بزرگتر خانواده که معمولاً بی‌جهادند می‌باشد ،  
و بی‌جهاد ریخته و چهار و «عروسی» آب حله عروس را هم برای آلودگی می‌دهند  
و بعد روی عروس می‌نهند

تذکره

عروسی بی‌سر و صدا را نمی‌پسندید ارایجهت اکثراً می‌کنند که حتماً در عروسی هاشان  
بجای حوینی، داشته باشند از معروفترین دسه‌های شراری و آن از دسه رحیم قابویی -  
دسه سید محمود دسه آقابالا - دسه داوود دسه اصغر مایکی شکر و منوچهر را نام  
این دسه‌ها یکی دو دسه اکنون بیشتر ماقی نیست  
و بعضی از طایفه‌ها می‌گویند که تعدادی معتقدند بولدادن یا آتش زدن از حمله براند هاشان که  
بسیار هم این رایج است

دسه حوینی بول «باشد»

اشاءالا

» دسه بولا بولا

» عروس خوش بول

» دسه اول پسر باشد

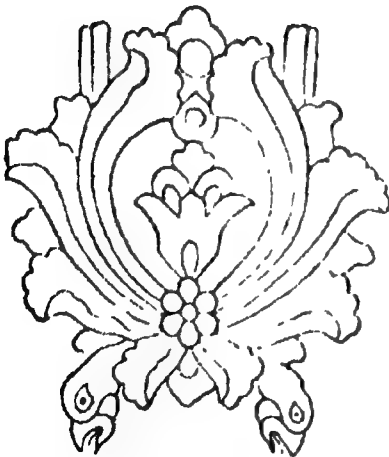
» دسه دوم دختر باشد

لا اشاءالا

اگر عروس را عقد کنند ولی عروسی نکنند معتقدند که یکی از اقوام عروس ،  
 میبیرد در اصطلاح میگوید شکار کرده است .  
 در موقعیکه دو نفر تازه عروسی کرده باشند و یکی از اقوام آنها بمرد میگوید  
 بدفتم بوده است . صحیح عروسی آب جله عروس را میزند<sup>۵</sup>

### پاگشا

همه ای بعد از عروسی در شرازم رسم است که پدر عروس داماد و نازاس را به  
 ماهاری دعوت میکند که بدین مراسم پاگشا میگویند بعد از پدر عروس بوب نه ده  
 میرسد . در نایان بدنسب این مکنه را هم بخواند چون جوانی دختر را نامرد کرد رسم  
 از آن بعد در هر عندی مخصوصاً عند فرمان و عند نوروز برای نامردس می ناسنی عندی  
 که عندی ها را در خواجه گذاشته بخانه عروس می دیند . در مقابل هنگامیکه دختر بخانه  
 رفت مادر عروس باید همس کار را انجام دهد مخصوصاً در عند قطر در ماه رمضان هم نان  
 عروس نان افطاری کامل که بدان روز والون میگویند برای دامادش بفرستند .



# هنرمردم

HONAR VA MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ هنر

اداره کل روابط فرهنگی

شماره یکصد و شصت و سه

مهر ماه ۱۳۴۵



ن شماره :

ن در سوره

دکتر محمدجواد مشکور /

۲ حسن غروی اصفهانی

۶ لطف‌الله هنرفر

بها در دوره جانشینان نیمور

ن در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم

۱۹ پرماتینو / جلال ستاری

فراسه (۷)

نکارهای معماری و سنگتراشی پیامهائی

۲۳ دکتر محمدحسن رضوانیان

ار عظمت گذشته

۲۸ دکتر فرامرز گودرزی

آملی (۶)

فی دهکده باستانی «حسنلو» و کاوش

۳۳ غلامرضا معصومی

درتبه باستانی «حسنلو»

مدیر: دکتر ا. خداپنده‌لو

خی. شاعر غنائی یا شاعر حماسی؟

۵۴ محمد ترابی

سر دبیر: بیژن سنند

سدهای تاریخی امثال و حکم

۵۹ مهدی پرتوی

اسدگان و ما

۶۱ -

طرح و تنظیم: ف. کازرونی

رماه

- کاظم رجوی

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3  
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,  
TEHRAN, IRAN.  
Annual Subscription: \$5

Foreign subscribers are requested to send their orders  
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran  
Safatshak Branch Tehran - IRAN

ی اداره: چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان  
د پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر  
ن ۶۴۰۴۳۱

شماره ۱۰ ریال

برای سالانه ۱۰۰ ریال

رئی دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر: نیم بها  
بره اشراك باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران  
حساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه  
(تهران) حواله و رسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

# ویان در سوریه

دکتر محمدجواد مشکور استاد دانشگاه و زاینی فرهنگی ایران در سه  
حسن غروی اصفهانی معاون زاینی فرهنگی

نام علویان یا سروان علی بن ابی طالب (ع) همواره نام نصریه را بدهی میباید. اینک باید دید (نصریه) چه کسانی بودند و نام علویان چه گونه به وجود آمد. در میان بزرگواران و در زمان امام حسن عسکری (ع) و در قرن سوم هجری شخصی بنام محمد بن نصریه میزیست، وی نصرانی در مذهب امامیه دین آورد و مدعی ناست آن حضرت شد و وجه را پسر و خود ساخت، بازار او در تاریخ به نصریه معروف گشت و از علاقه شعله سمار زد.

## محمد بن نصر در کتب رجال شعله

محمد بن نصر بصری را شیخ طوسی در رجال خود از بازار امام محمد بنی و در عصب وی را از بازار ابو محمد حسن عسکری شمرده است، و چون امام عسکری در دعوی ناست و مقام محمد بن عثمان را که از ابواب اربعه و از اصحاب امام زمان بود، که ابو جعفر محمد بن عثمان او را لقب نمود و از وی بصری حسب علامه حلی در قسمت دوم از خود گوید: که محمد بن نصر از بزرگان نصریه بود و مردی داسمند سمار میرفت و در روایت او را ضعیف شمرده است. کسی نیز در رجال خود همین مقابل را آورده است. نصریه بنیاد دارد که خدای تعالی بعضی اوقات در حسد علی حلول میکرد و گوید زمان که حضرت علی در سمار سنگس حس را از جای بر کند به قدرت ربانی بود و در خداوند در او حلول کرده بود، شهر سانی بر در کتاب الملل والنحل، محمد بن نصر را به حلول خداوند در پیامبر و علی و دیگر اشخاص دانسته است، این حرم اندلسی در کتب خود می نویسد در زمان ما شیعیان بصری در اردن و شام و شهر طبریه فراوانند.

## وجه تسمیه نصریه از نظر علویان

علویان در وجه تسمیه خود به نصریه گویند. دهنگام فتح حمص و بعلبک لشکریان اسلام ابو عبیده جراح برای پیشرفت لشکر خود درخواست کمک کرد و ولید از عراق و عمرو پسر عاص از مصر و جماعتی از شیعیان علی که در بیعت غدیر خم حاضر داشتند و بیش از چهار صد و پنجاه تن میباشند ساری ابو عبیده شافتند، و موجب پیشرفت

و پس در نواحی کوهستانی شام مسکن گزیدند . این نیروی کمکی کوچک را « نصیره »  
 « نصره » بمعنی پیروزی خواندند و از آن پس این نام بر علویان جبال لبنان و سوریه  
 گزید .

### دین قدیم علویان یا نصیره

نصیره که اسامی را اصابه و علویه می گویند منسوب به محمد بن نصر هستند و در  
 این نام جبال نصیره در شمال غربی سوریه جای گرفتند اصول کلام مذهب نصیره  
 حسین بن حمدان حمصی (در گذشته به سال ۳۵۸ هجری) نهاده شد ، وی به عراق رفت  
 ابن محمد حبشانی که از دعاه علویان بود ، معارف دین را فرا گرفت و حلته و  
 رتبه و از بغداد به حلب آمد و در آنجا بمرد ، فروری در شمال حلب واقع و مرار  
 و بنام مقام سبح نفرو معروف است از کتب وی هدایه الکبری ، الاحیاء و المائده  
 و امیر حبش عالمی اسماعیلیه فرار گرفت . عالمی وی عازم بود از القاطع عامر سعه  
 و معتدات مردم پس از اسلام . معتدده اسامی خدا ذات نگاه است مرکب از سه اصل  
 « نهایه » « معنی » و « اسم » و « ذات » این بنسبت به نبوت در وجود اسما مجسم و منجلی  
 حیرت عظیم با ظهور اسلام مصادف شد و آن ذات نگاه در بنسبت لاسحرانی و در وجود  
 در سامان فارسی مجسم یافت بدین نسبت بنسبت مریوز را با حرف « عوس » معرفی  
 اشاره به حرف اول نامهای علی و محمد و سامان فارسی است

در این معتدده به بنسبت و به ده دین حسنی و روحانی در سیم مسوید یکی عامه  
 خاصه را می خود کتب معتدده در ده و معنوی آنها را باوایل میکنند ولی  
 بنسبت بنسبت ، مراسم مذهبی روحانیان اسامی بر بلندبها در تاعی که فیه  
 در تراز میکنند فیهها معمولاً بر متابر اولیا ، فرار دارند نصیره در بزرگداشت  
 میکنند و حواریون وعدهای از شهدای مسیح را احرام می بپوشند و به نمید  
 هیچ در خود دارند . بعضی از دانشمندان ، فرو غلبه الهی و نصیره را یکی دانسته اند  
 و بنسبت نسبت در آنها چیزی که اهل حق ، علی اللهان ، و نصیره را متحد مسارد  
 و الوهیت غایب است که وجه مسرک همه علاه شعبه است ولی در دیگر عقاید و  
 و بنسبت بنسبت و با نیکدگر نیکان بنسبت . در یک رساله خطی آمده است که نصیره  
 و محمد را و محمد سامان را و سلمان مزار را خلق کرد

### دین علویان امروز

چند ائمه سد معروف به نصیره است که برخی علویان را اراسان دانستند اما  
 بنسبت بنسبت نظرات را درباره حوسین درست نمی دانند و اعتقاد دارند که ابن قسبل  
 و در دین دشمنان اسامی است . اسامی مؤسس مذهب خود را حوسین بنسبت اسامی عسری  
 بنسبت بنسبت علم الاسلام میداند و محمد بن نصر را باب امام نازدهم می پندارند  
 که بنسبت بنسبت بنسبت فرمود : « انا مدسه العلم و علی نایها » منم شهر دانش علی ام  
 و ذات و لایب علی را سرخ بر بر می شمارند :

اسامی فارسی باب علی ، قیس بن ورفه باب حوس مجنبی ، رشید هجری باب حسین .  
 باب باب بن العادین ، حوس بن معمر باب محمد باقر ، حابر بن برید جعفری باب جعفر  
 محمد بن ابی زینب کاهلی باب موسی بن جعفر ، مفضل بن عمرو باب علی الرضا ، محمد بن  
 باب محمد بنی ، عمر بن قرات باب علی الهادی ، و ابو شعب محمد بن نصر مبرری باب  
 مسکری

استان را عقیده است که ایمان کامل را مسلمانانی دارند که پیش از فداکاری حضرت

امیرالمؤمنین و خواییدن در بستر رسول خدا ، بجای او ، برای حفظ جان محمد ایمان آورد باشند و برای اثبات نظر خود به آیات چندی استناد می‌جویند از جمله :

(ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین اوو ونصرو اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین لم یهاجروا مالکم من ولائهم من شی) اینان عنوان امام ر و بزرگ ائمه دوازده گانه شیعه و ایشان را معصوم و دانا به علوم اولین و آخرین میدانند .

علم باطن : علویان در باب علم باطن می‌گویند در قرآن دو گونه آیه وجود دارد محکم و متشابه ، تشابه نیز یا از نظر لفظ است و یا به لحاظ معنی ، علم باطن عبارت است از تفهیم متشابهات معنوی قرآن آنهم از طرف یکی از ائمه اثنی عشر به عبارت روشنتر تفسیر آیات کلامی ؛ مجید و حتی احادیث نبوی با سنی از طریق عترت باشد نه سب .

### علویان در دوره عثمانیها :

به هنگام تسلط عثمانیها بر سوریه با تمامی مردم آن و از جمله علویان بر طبق فقه ابوحنیفه رفتار می‌شد . در همین دوره علویان مورد نعتب و تحقیر و شکنجه‌های سنگین قرار گرفتند . امر سلطان سلیم عثمانی در یک روز شصت هزار تن را به کوه‌های قیجیه به قتل رساندند . با آنکه علویان در کوهسایها و قلاع خود پنهان می‌گشتند معهدا آنانکه از اسان به دست عثمانی می‌افزادند چنان بلائی بر سرشان می‌آوردید که مسلمان سعود کافر بسند . ناری با نسیه فراسویان بر سوریه و بیرون راندن عثمانیها به سال ۱۹۲۰ کوهسایهای «بصره» «سرزمینهای مسقط علویان» نامیدند ، و در سال ۱۹۲۲ قاضی القضاة از خودشان برای اسیر برگزیدند و قاضیان بر طبق موازین مذهب حنفی به داوری می‌پرداختند و علویان پس از چهارصدسال بواسطه ستم آزادی را استنمام گشت . اراش تاریخ است که بصره به نام خود علویه خوانده شد .

از سال ۱۹۴۶ به بعد جمعی از علوفه‌مدان به علوم دینی به تحف اشرف رسیدند که بر اراششان به علمی تحصیلات خود را تمام گذارده بازگشتند و جمعی به تحصیلات خود در شهر مهندس ادامه دادند .

ارهمین تاریخ و برابر نوحه مراجع تقلید نجف و قم چون آسایش حاجی آقاخان بروجرودی و آسایش محسن حکیم جمعیه‌های حریه اسلامی در مناطق علویان تأیید شد و مساجیدی برای اقامت نماز برپاگردید .

### جمعیت و محل سکونت علویان :

علویان در شمال سوریه و در شهرهای ساحلی و بیسر در لادیه و اناس و طرطوس حمص و حما و کوههای بصره مسکن دارند و جمعیت اسان در این مناطق در حدود یک میلیون نفر است و بسیاری نیز در لبنان به ویژه در طرابلس و حیله‌اند ، خود آنان برآند که بالغ دو میلیون تن در کشور ترکیه بخصوص در ادنا و اسکندرون و طاکه ، مرسن ، طرس و کلیکیه وجود دارند .

توده مردم را بستر دهقانان و چوپانان تشکیل می‌دهد که از نظر اقتصادی با چندان فتودال و مالک ارتباط پیدا می‌کند . عده‌ای از جوانان این طبقه که تحصیلات عالی در دستگاه دولت مشاغل گرفته و ماصبی پیدا کرده‌اند . در سال ۱۹۳۷ یکی از علویان سلیمان مرشد که از طرف دولت فرانسه حمایت می‌شد از میان ایشان برخاست و مانند مرشد حلول دعوی الوهیت کرد و گروهی از دهقانان و کشاورزان علوی را به دور خود گرد آورد و فتنه‌ای برپا کرد و بر دولت بشورید . خود وی نخست یکی از ده نماینده علوی در مجلس بود چون تمایلات فرانسوی داشت ، دولت فرانسه از وی پشتیبانی می‌کرد ، بعد از خرد

فراسویان از سوریه و به دوران ریاست جمهوری شکری قوتلی دولت سوریه سلیمان مرشد را بگیرد و محاکمه و محکوم به خیانت کرد و به سال ۱۹۴۶ او را درمیدان مرجع دمشق در آویخت .

مساجد علویان : گفتیم که علویان فعلی اعتقادات مذهبی خود را تابع امام جعفر صادق می دانند و برای خود هیچگونه اختلافی باشعه اثنی عشری قائل نیستند ، جمع بین صلاتین باشد و در کلمه فرائض از آئین حعفری پیروی می نمایند . آنان مسأله انسابشان را به غلازه کشی میگرد و بر طبق موازین شعه از مراجع بزرگ جهان تشیع تقلید می کنند ، خمس و ده می دهند حج می گذارند و نولا و تبرا دارند . و در روزه از فجر صادق تا مغرب شرعی بر طرأب امساك می کنند و شبه استفاده از معارف شعه هستند ، از انرو ما كمك مردم اندیس مساجد بزرگ و باشکوهی در مناطق خود بنا داشته اند که از حمله مساجد زبر را می توان نام برد :

مسجد حضرت امیرالمؤمنین علی در طرطوس ، مسجد حضرت امام حسن و مسجد زهرا در بانیاس ، مسجد حضرت رحما در حبله ، مسجد حضرت امام جعفر صادق در حمص ، مسجد حضرت زهرا علیها سلام در همس شهر . شانه رور از گلدسته های این مسجد در سه باب بایگ ادان سر می دهند و صدای اشهد ان علما ولی الله طنس می افکند . باری سادفه مذهبی هر چه میخواهد باشد ولی اکنون عتباد اسان مطابق با اعتقادات شعه حعفری است .

مراجع :

- ۱ - رجال کشی
  - ۲ - رجال علامه حلی
  - ۳ - رجال شیخ طوسی
  - ۴ - ملل و نحل شهرستانی
  - ۵ - الاعلام زرکلی
  - ۶ - تاریخ العلوسن محمد امین غالب الطویل
  - ۷ - العلویون فدائو الشعه المجهولون - علی عز نزالعلوی
  - ۸ - برحمه فرو الشعه بویحی - دکتر محمد حواد مشکور (طبع سباد فرهنگ ایران)
- 9 - Stephan and Nandy Ronart, concise encyclopaedia of Arabic civilization, the Arab east.



# سان دوره جانشیان تیمور

دکتر لطف‌الله شبر  
اسناد دانشگاه اصفهان

ماریندران و اسیرآباد را بر صمیمه معبرفات خود نمود.  
در سی سه ساله امیر تیمور از سال ۷۸۸ آغاز مس:  
و در این نوبت ساهیان او خراسان و ماریندران و آذربایجان  
را تسخیر کردند و در آخر تابستان سال ۷۸۸ از میناس  
بناست و سروان و شهرهای ماریند و ارزیه و ارزجان  
بمحرف وی درآمد.

در سال ۷۸۶ شاه شجاع از سلسله آل مظفر که بر  
خود را سردنک میدید و از فوجات تیمور هراسان -  
بود فریدان خود سلطان عمادالدین احمد و سلطان مجاهدالد  
دین العابدین را که هر کدام طرفدارانی داشتند و به  
مصرف که سی ارشاه شجاع بجان نکند بگریه میبرد -  
حواس و هردو را به حفظ اتفاق و اتحاد نصحت نمود -  
نمود آنگاه ولایت عهد را به سلطان دین العابدین داد و او  
را به سلطان ابوبکر برادر خردسال خود واگذاشت و -  
احمد را نامرد کرمان کرد و دومرا سله یکی به امیر  
گورکان و دیگری به سلطان احمد خلایق در نگاهدار  
پسران خود نوشت و اندکی بعد در تاریخ یکشنبه ۲۲ -  
سال ۷۸۶ در گذشت.

در ابتدای نوبت سه ساله امیر تیمور بموحد و -  
شاه شجاع در سپردن اولاد خود باو مراسله ای -  
زین العابدین پسر و جانشین شاه شجاع نوشت و او را -  
خواست . سلطان زین العابدین اعنائی باین دعوت نکند -  
بفرستاده تیمور هم اجازه بارگشت نداد . امیر تیمور

تیمور فرزند امیر مرعای است که تاریخ سعاد  
هجری یعنی حدود پنج ماه بعد از فوت سلطان ابوسعید  
غان (۷۱۶ - ۷۳۶) در یکی از فراه شهر کس (س)  
و بلخ که آنرا شهر سبز سر میگویند) مولود شده و  
در سالی را در میان طایفه برلاس که خود را پادشاهان  
دند بر پرده است و پس از آنشائی با آداب شکار و  
و نیز اندازی در راه حاه طلبی و حمله به کشورهای  
گام برداشته است ، اوایل زندگی او درست معلوم نیست  
از حدود ۷۶۱ هجری و فایع تاریخی زمان او است و  
شده است .

چنانکه نوشته شده لقب گورکان بمعنی (داماد) از  
بنام او اضافه شده که خواهر یکی از امرای بزرگ  
الانهر بنام امیر حسن قزغنی را به زوجه بگرفته و با  
که جمعی دیگر گفته اند چون تیمور دختر بعلی تیمور  
اه کاشغر را بمقد خود در آورده گورکان لقب گرفته

تیمور از ۷۷۳ تا ۷۸۱ خطه خوارزم را منقسمه منصرفات  
نمود و از ۷۷۶ تا ۷۷۹ در مغولستان و دشت قیچاق و ناحیه  
و تمام ناحیه بین رود سیحون و دریاچه آرال و دریای  
را را بتصرف خود در آورد و از ۷۸۲ تا ۷۸۵ هجری در  
اسان تاخت و تاز نمود و آل کرت و سلسله سرداران را  
نذاخت و در سال ۷۸۵ در هرات کشتاری هولناک نمود  
زسرهای مقتولین کله مناره ها بر پا کرد و ناسال ۷۸۷

در غضب رفت و بفسد تنبیه سلطان زین العابدین اراده و گلیایگان خود را باصفهان رسانید. علمای اصفهان بمرامان خواستند و تمهید کردند که مالی باین عنوان بسمور کنند. سمور پذیرفت و جمعی از امرای خود را گرفتن آن مال بداخله شهر فرستاد. این حماعت در آن مال به مردم اصفهان تعدی سبار کردند و از تعرض باموس اهالی نیز خودداری نمودند. مردم سر برداسند و محصلان و گماشتگان بسموری را بدربین کسند و عوغای عظیمی در اصفهان برپا شد. سمور عرب اقباب باصفهان حمله برد و با فردای آنروز ما بستند و چون سهر وارد شد حکم فل و عام آنها را داد و امر کرد که ۷۰۰۰۰ هزار سر از کسنگان جمع و بجهت دهند. مأمورین نیز حسن کردند و بامر حمایوار از آنها در سهر کله ماره ها ساختند. نصف کتاب طبرنامه در ماره این بورس و کنساز که ۷۸۹ هجری بوقوع پیوست چس پیوسته است.

حین ظاهر شهر اصفهان محل برول گب سیدمطر حاکم سلطان زین العابدین و حاکم اصفهان از قبل او حد رکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء و اکابر و جمیع اسمان از سهر بیرون آمدند و عساکر، حوالت سهر را فرو گرفتند. بسمور شهر درآمده بعد طرک<sup>۱</sup> و گرفتن آنچه است و اسلحه در شهر بود. اکابر شهر به اردو آمده مبتل مال امان و بیون سدید و براهل شهر قسمت کردند، جهت بحسبدار معین شد و هر محله باسم امری معین و بر طرف امراء مأمورین بشهر درآمدند و اکابر واعیان بوقف نمودند و بدارک وجه میکردند، در آن اسامی کسیر دهانی اراهل ببران آهنگران<sup>۲</sup> تمام علی کچه ما بسمی رد و جمععی فراهم شد و بمحلات رسید و محصلان را با بسیاری از لشکر بان که برای رفع حوائج سهر بودند کسید مگر در چند محل که علی بن داشتند و محصلان خود را محافظ نمودند، عده بسمور سهرار بر شد. پس از این کنساز دروازه ها را مستحفظین گرفتند و بنیاد باعی گری گذاردند. آنکه سمور از فضا اطلاع یافت حکم داد شهر را بیومانیات و هزاره جات و صدمه جات معین شد که در درجس سهم و حصه بیاورند و اداره مخصوصی بسمور و سب سرها مقرر شد.

محافظ محله سادات و کوچه موالی ترکه و خانه نام الدین واعط و اشخاصی که لشکر بان بسمور را بودند بعهده دسته ای از سپاهیان بسمور واگذار شد. هر کسی دیگر را نافتند کشتند و کسانی که شخصاً

نمیخواستند قتل نمایند سر بریده میخریدند و تحویل میدادند. در اول امر قیمت هر سر، بیست دینار کپکی بود و اواخر کار به نیم دینار رسبد و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از گردن تیغ بدربخ امان یافتند و در شب خواستند بگریزند چون از فضا برفی نشست و اثر پای ایشان در برف نماد روز دیگر آن کینه خواهان بی ایشان برگرفته برفتند و اهره جا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند. عده مفضولین بروایت افل هفتاد هزار شد و از سرها ماره ها ساختند، این واقعه در روز دوشنبه ششم ذقعد سال ۷۹۸ واقع شد.

#### مسجد جامع ورزیه

##### نانی از عصر شاهری سوری در اصفهان

اگرچه ساه مرکاز سمور بسیاری از آثار صنعتی و علمی را در امران و مران ساختند و جمعی کبری از طبقات مختلف مردم ایران را بقتل آوردند ولی فریادان و بوادهای امر گورگانی از جمله شاهرادگان ما دوی ایران شمار مبرود و هر يك از آنها بهراخور حال و دوی خود در اسجاد آثار هری سهمی سزائی داشته اند. بهترین آثار هنری دوره حاشنبان سمور در صنعت معماری و کاشیکاری در هرات و مخصوصاً در شهر سمرقند بر جای مانده است ولی در نقاط دیگر ایران از آن جمله اصفهان و بطرز هم آثاری از این دوره مشاهده میشود که طی این مقاله شرح آنها آمده است.

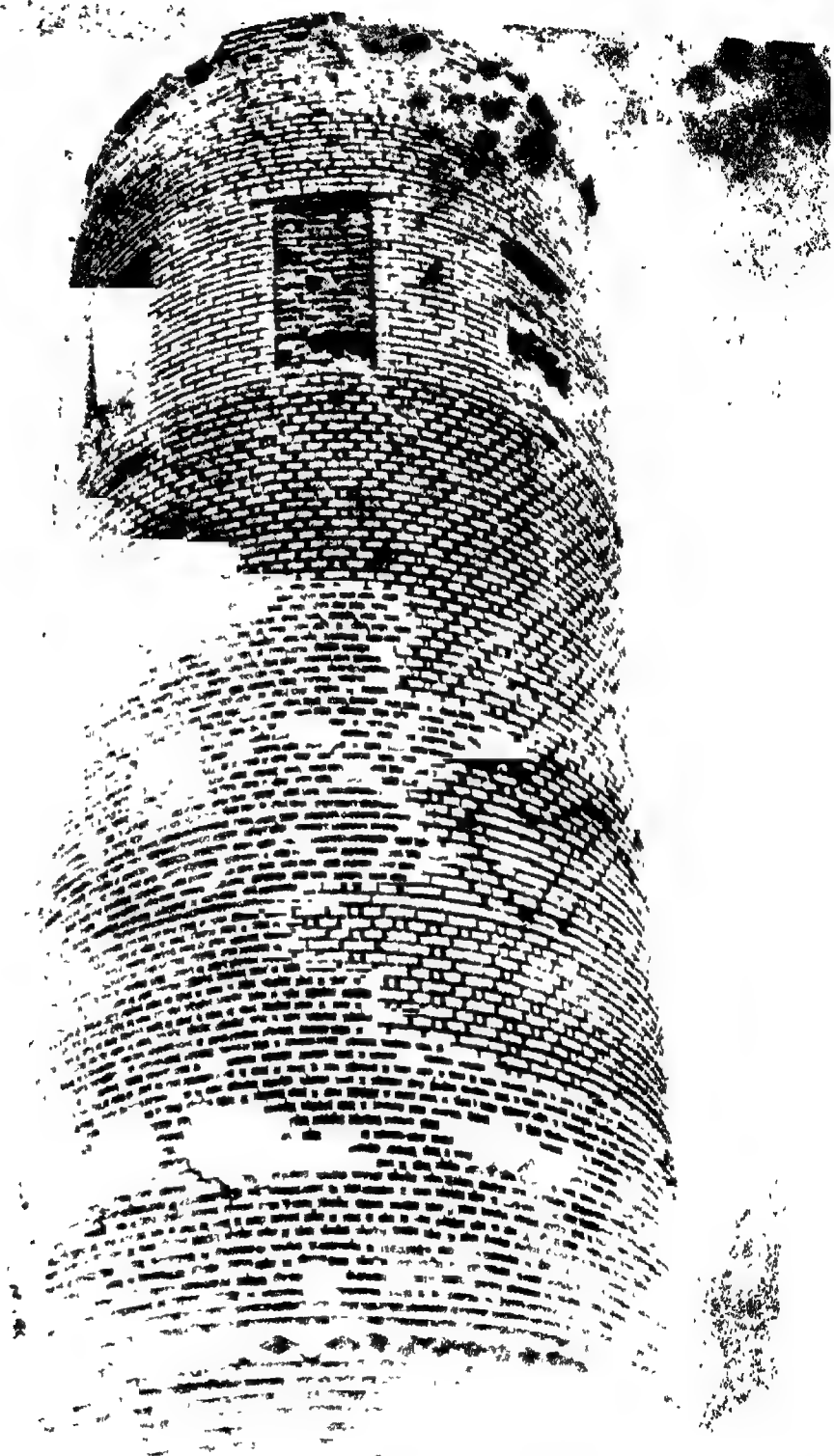
در ورزیه که در گریس آبادی بلوک رودشت در مسرق اصفهان است مسجد باشکوهی وجود دارد که از این دسب است.

##### کسبه های تاریخی در مسجد جامع ورزیه

مسجد جامع ورزیه دارای حنطی است مربع شکل که در دو ضلع شرقی و غربی دارای روافهائی ناآجر ساده است و ایوانی مربع در شمال و ایوان و شبستانی در جنوب دارد و گنبدی شبوا و باشکوه بر فراز سسماں حیوی آن بنا شده است. شبستان حیوی و گنبد داخلی آن تزییناتی ندارد ولی هلال داخل ایوان حیوی آن با يك کتبه زوجی کوفی و ثلث که کتبه کوفی با خط طلائی و کتبه ثلث بخط سفید بر زمسه کاشی لاجوردی است آراسته شده. يك سوم کتبه ثلث هلال این ایوان بمرور زمان فروریخته و جای آنها را تزییناتی با کاشی معلی فرا گرفته که به احتمال قوی از الحافات تعمیراتی عصر صفویه است و در دو سوم باقیمانده آبه ۸۰ ناآجر آبه ۸۵ از سوره بی اسرائیل بخط بسیار زیبای ثلث فرأت میشود و انتهای کتیبه بعبارت زیر ختم می شود:

«صدق الله العظيم کتبه سید محمود نقاش»

آیانی از قرآن مجید بخط کوفی و با کاشی طلائی رنگ



مار سلجوقي مسجد جامع ورزند.



تل تاریخی ورره از پلهای قدیمی راینده رود دوران دیلمی و سلجوقی.

سید محمود نقاش\*\* را شرح زیر دربردارد :

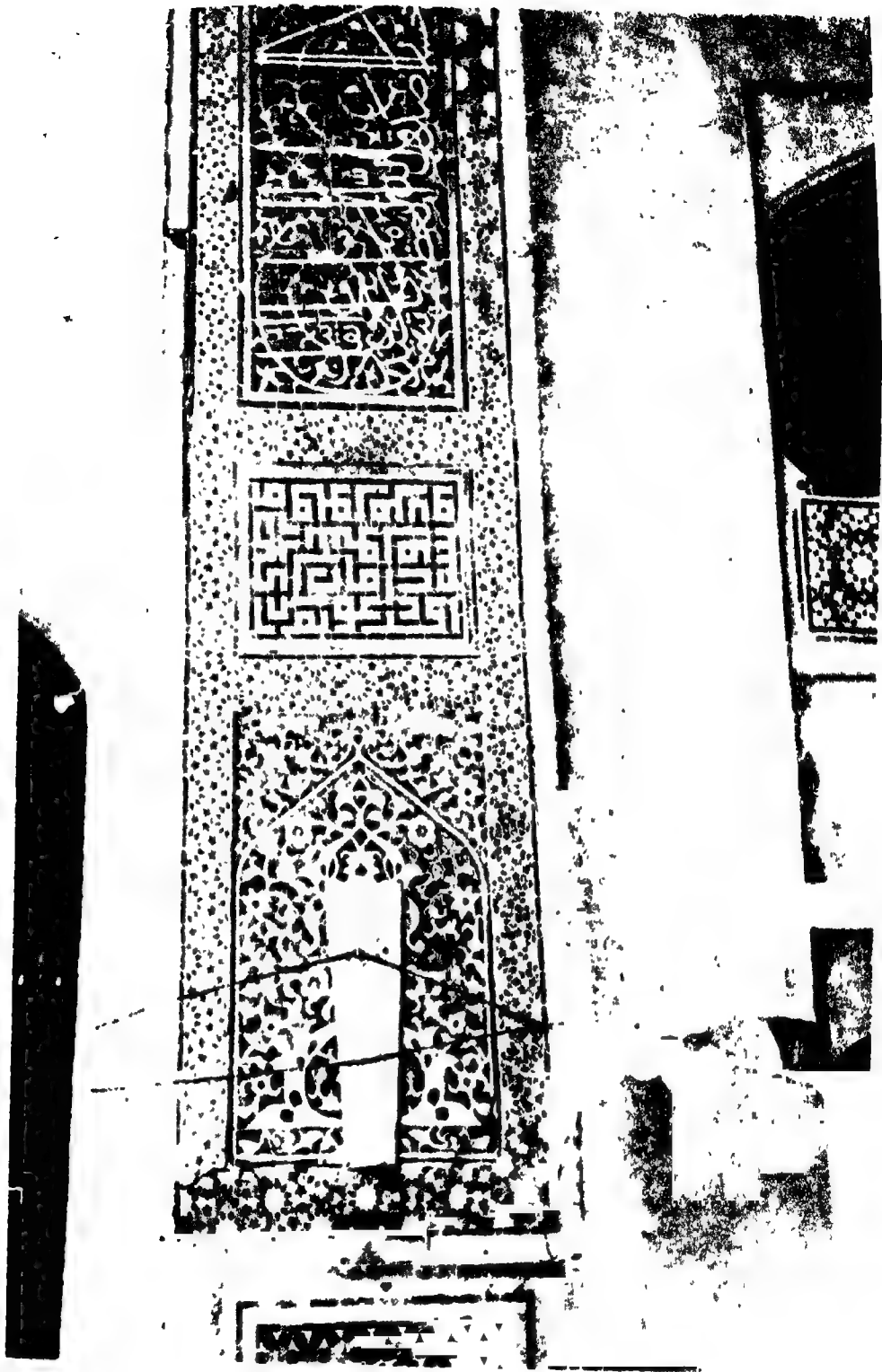
« قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من بنی الله مسجدا  
عطا الله تکل دراع اربعین فمرا فی الجبه فی امام سلطنته سلطان-  
الاعظم مالک رواف الامم المستعین الی حضره المسعین معین الناک  
الدین شاهرخ بهادرخان خلد الله ملکه وسلطانه بی هذه الساء  
السرف من حاض مال اول العباد محمود بن مظفر الملقب بعماد  
رفعه الله الرحه يوم المعاد فی سنه اربعین وثمان مائه کتبه  
سید محمود نقاش »

حائکه ملاحظه مسود در این کتبه قید شده که این مسجد  
را محمود بن مظفر ورره ای ملقب به عماد از مال حاکم خودش  
در سال ۸۴۸ هجری قمری برورگار سلطنت شاهرخ تیموری  
ساکرده است .

... باب داخل هلال این ایوان را دست می بخت  
... کتبه های داخل سبستان بر کف دست کتبه های  
... در این ایوان سده است

جی سردر مسجد جامع ورره  
تاج سوری

سکوه مسجد جامع ورره که مسرفه کدر  
... کتبه های معروف نفس آراسته سده و عرار  
... کتبه های این موجود است سایر مکتب کاشیکاری  
... جی در حای مانده است کتبه تاریخی سردر  
... در مسجد نورمند لاجوردی نام شاهرخ بهادرخان  
... مظفر ورره ای ملقب به عماد\* و سام خطاط آن



تزیینات کاشیکاری و قسمی از کتیبه نکت هلال ایوان حویلی مسجد جامع ورزیه.

# تاریخ جامع مسجد و رزبه

کتابخانه تاریخی مجرای مسجد و رزبه مورخ سال ۸۴۷ هجری قمری

مسجد جامع و رزبه

کتابخانه مسجد جامع و رزبه مورخ سال ۸۴۷ هجری قمری

کتابخانه مسجد جامع و رزبه مورخ سال ۸۴۷ هجری قمری

کتابخانه مسجد جامع و رزبه مورخ سال ۸۴۷ هجری قمری

کتابخانه مسجد جامع و رزبه مورخ سال ۸۴۷ هجری قمری

کتابخانه مسجد جامع و رزبه مورخ سال ۸۴۷ هجری قمری

ورزبه و درچه فوفایی این بنا تاریخ مرتب و تعمیر این اثر تاریخی شرح رز آمده است :

«رف کرد اهل خلق الله محمد سبع و رزبه و رز دار العباد

نام این ستم که از حال مشهور و رزبه است : غیر ساهرح  
 است در کتب ساهرح مسجد جامع استهوان اردوره سلطان محمد بن  
 باسهر بن ساهرح دموری عبادین مظهر و رزبه ذکر شده و کتب حاکمی  
 از آنست که ساهرح مسجد جامع را در سال ۸۵۶ هجری قمری عبادین  
 مظهر بنا کرده است شرح کامل این بنا شده و کتب آن در کراحوال  
 سلطان محمد بن باسهر در همین مقاله خواهد آمد  
 \* ارسدمحمود بن فاش علاوه بر کتب کتاب داخل مسجد و رزبه  
 و کتب ساهرح این مسجد دو کتب دیگر در استهوان موجود است که نام  
 او را در دارد یکی کتب ساهرح مسجد جامع استهوان و دیگری کتب  
 کتاب داخل بنه شهنشاه که در همین مقاله و در توصیف بنه شهنشاه ذکر  
 آن خواهد آمد .

مرمت مسجد جامع بتاریخ شهر رجب سنه ۱۰۹۹ عمل  
بقسمی العمد فضابل بن حاجی حسن سنک ورزیده.

### رستم نیموری

حدود سال ۸۰۵ هجری در خوسار فرمان حکومت  
از طرف امیر نیمور گورکان بنام امیرزاده رستم فرزند  
بن نیمور که در سن هجده سالگی بدش از ۲۲ سال نداشت  
به است، وی از امیررادگان شجاع دودمان نیموری  
لب از طرف امیر نیمور مأمور محاربات محاصره میشد

رسال ۸۱۰ هجری که در اصفهان و با طاهر شد حکومت  
امیرزاده رستم بود و در هجدهمین سال بود که بن میرزا  
مد از یکطرف و برادرش میرزا رستم و میرزا اسکندر  
لی اصفهان جنگ در گرفت و سر محمد علی کُرد و  
اسکندر به خراسان گریخت.

### ن قلمرو امیررادگان نیموری رستم واسکندر

شهر اصفهان در اوایل سلطنت شاهرح بن دوامیرزاده  
ی رستم واسکندر و فرزندان عمر شریف بن سمر در دست  
ار آنجمله در سال ۸۱۴ میرزا اسکندر پس از دست  
متوجه اصفهان شد و امیر عبدالحمید و امیر صدیق  
ران خود را بجانب اصفهان روانه ساخت و آنها قلعه ورنه  
صرف خود در آوردند، میرزا رستم که در اصفهان سر  
د قلعه مزبور را محاصره کرد و سپاهیان اسکندر که در  
قدرت برابری با رستم را نمی دیدند از آنجا کوچ کرده  
لحه دستگرد پناه بردند، ناگهان این خبر مبنای شد که  
زا اسکندر که از شیراز عازم اصفهان شده بود به حضور  
ده است لذا میرزا رستم به سرعت عازم اصفهان شده و در  
آتشگاه اصفهان با سپاهیان اسکندر که در آنجا حمله  
خرگاه برافراشته بودند روبرو شد ولی چون ارجحیت با  
در بلت غلبه سپاهیان او احتراز داشت از غموراده خود  
یل سلطان که در این هنگام به وی رسیده بود اسناد  
د و خلیل سلطان عازم اصفهان شد و قاصدی برد اسکندر  
ستاده او را به مصالحه با برادر خود دعوت نمود و چون  
ثر واقع نشد ناگهان به اصفهان درآمد و جنگهای سخت  
ن شیرازیان طرفدار اسکندر و اصفهانیان طرفدار رستم روی  
د و در ضمن این محاربات قتل و غلای سخت در اصفهان  
یدار شد تا آنجا که خلیل سلطان از حفاظت شهر ناامید

گردید و به ری مراجعت نمود و میرزا رستم هم عازم بیر  
شده به امیر قرایوسف ترکمان پناهنده گردید و پس از دریافت  
کمک لشکری از وی بانفاق سپاهیان نرا که مجدداً اصفهان  
را به قبضه تصرف خود در آورد و مدت دو ماه در اصفهان  
فراغ بال گذرانید لکن به علت قتل خواجه احمد صاعدی<sup>۱۰</sup>  
بررگان شهر و شورش مردم اصفهان توقف در اصفهان را صلا  
نداشت و بانفاق برادر خود امیرزاده نادر را فرزند دیگر عد  
شیخ عربت خراسان نمود و به سعادت دسنوسی شاهرخ بان  
گردید آنگاه اسکندر بر تمامی نواحی فارس و عراق  
فرمانروا گشت اصفهان را به پادشاهی خود انتخاب نمود.

### لشکر کسی شاهرخ ناصفهان وفیل امیرزاده اسکندر

در سال ۸۱۶ که شاهرخ از مازندران قصد لشکر کشی  
آذربایجان و جنگ با قرایوسف ترکمان را نمود به میر  
اسکندر حکمران اصفهان که در هجدهمین سال اصفهان را تحت  
خود نموده بود<sup>۱۱</sup> نامه نوشت که با لشکریان فارس و عرب  
در ری به او ملحق شود ولی اسکندر بنوهم اسکه شاهرخ  
قصد دارد او را از حکومت ساقط کند یکی از یوکران خود  
همراه ابوسعید قاصد شاهرخ به اردوی وی فرستاد و از اح  
دسور او اسکیاف نمود ضمناً نام شاهرخ را از خطبه انداخت  
و بنام خود سکه زد و حکام مدهار و کابل و عرس و س  
را به اطاعت خود فرا خواند، طمرای احکام او به این ع  
بود الذائم با مورا المسلمین و ولی امر المؤمنین السلطان اسک  
من امره المطاع<sup>۱۲</sup>

شاهرخ بعد از آنکه جمعی از سرداران میرزا اسک  
به او پیوستند و پس از فراغ از شکار در شهر ساوه  
اصفهان شد و به فاتح رستم در دوفرسخی اصفهان فرود  
و با آنکه بعضی دیگر از سرداران اسکندر به اردوی س  
نوسند ولی از عمو خود نمکن نکرده همچنان راه مد  
می بسمود لذا بن اربحاه روز که اصفهان در مح  
سپاهیان شاهرخ بود روز دوم جمادی الاولی سال ۸۱۷  
حسگی حوس اسکندر شکست خورده و فرار را بر و  
اختیار نمود اما ملازمان شاهرخ وی را دستگیر کرده به  
ردند و آنچه از وی سخن پرسیدند در محضر عمو خود  
ساکت ماند و جواب نداد لذا شاهرخ میرزا اسکندر  
برادرش میرزا رستم که در الزام رکاب شاهرخ بود س  
وی را سیاست کند و بسور میرزا رستم چشمان او را میل ک  
شاهرخ پس از تسخیر اصفهان صد هزار دینار ک  
نذر مزارات کرده بود به فقر و مستحقان داد و نلت

را ببر بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دارالملک عراق و اصفهان به پابختی او انتخاب شد .

### ۱- امیرزاده اسکندر

سی از کور شدن امیرزاده اسکندر شاه رخ او را برد . دیگر س میرزا بابرا فرزند عمر شیح فرسناد و او نافرا جنگ با میرزا رستم و نصرف اصفهان بحربك كرد ولی يك رسم و نابرا رسم پبرور شد و اسکندر بدست رستم آمد و بثل رسید .

۱- را اسکندرس عمر شیح نادشاهی بود حبار و فها . ۲- کرم ، درو لای او سادات معاف بودند . هر سال از ۳- جان انعام فراوان دادی ، مدت عمر س سی و دو سال ۴- بدی داشت بنام پسر علی ، مرار رستم او را بثل آورد . ۵- پسر علی بر دو سال بعد از قتل پدر در دوارده

۱- برای اطلاع از مصوم مراسله شاه شجاع به امیر سمور گورکان ۲- نه کتاب تاریخ معول نالاف عباس اقبال صفحه ۴۳۵ ۳- قلع طرك از آثار مشهور دوران دنامه در اصفهان است . ۴- ۱۳۵۴ هجری قمری هور برج و باروهای آن برقرار بوده ۵- داخل آن رراب مكرديد ، اراضی قلع با بخی امروز ۶- با معنای پایه برجها و حاكیترهای صت دیوارها و ۷- نامی مانده و در حای قلع ، محله مرگی از محلات حدت ۸- قلع ترك بوجود آمده ساردن سیاح مشهور فراسوی ۹- ران صفونه سالها در اصفهان سر برده توصیف این قلع را ۱۰- خود بدست داده است .

۱- سران آهنگران روسائی در شمال اصفهان و معمل شهر است ۲- بنوكات اصفهان هم در مغرب صفا آباد سران نام دارد که در ۳- آن بوده است و محصول انگور آن در اصفهان شهر دارد ۴- جوع شود به جلد دوم کتاب طفرنامه نالاف شریف الدین

۱- چاپ تهران صفحه ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ ۲- هنگام مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هجری از فرزندان عمر ۳- و انگان او محسوب میشدند بترتیب پیر محمد ۲۶ سال ، ۴- ۲۵ سال و میرزا اسکندر ۲۱ سال داشته اند ۵- ورره ام آبادی بزرگ رویش است و رویش با رویش ۶- بر رویش علیا و رویش سفلی در دوطرف راست و چپ ۷- است بر آن یکی دیگر از بلوك اصفهان و حد شرقی آن ۸- جنوبی است طول این بلوك از مشرق به مغرب بتقریب ۷۲ و عرض آن ۲۴ کیلومتر است و تمامی آن رود آب میباشد و ۹- و حاصل عمده آن گندم و جو است ، آبادیهای دیگر آن ۱۰- فارغان و مرعه دیری است . ورره مناری از دوره ۱۱- عجمینك پل قدیمی دارد که بنام پل ورره مشهور است ۱۲- در اصفهان بنام دستگرد چند محل داریم ولی مقصود از این ۱۳- و قلع آن طاهر دستگرد قهجاورستان است که امروز اثری ۱۴- آن باقی نیست ولی مزرعهای بنام دستگرد قهجاورستان موجود ۱۵- دستگرد یا دستگرد دیگری که در اصفهان شهرت دارد یکی از

آبادیهای مشهور برژرودهی است که با نزدیک به ۱۲ کیلومتر طول و سه کیلومتر عرض بین راست و درشته کوه صغه واقع شده و علاوه بر کشت گندم و جو بهترین خیار اصفهان را بدست میدهد که در عطر و طعم و بارکی در مرحله کمال است و از باغات آن همه نوع میوه مخصوصاً انواع انگور مانند حلیلی و یاقوتی و مهره و عسکری و مثقالی و صاحبی بدست میآید ، و جسد دستگردی شاعر توانای دوره معاصر اصفهان اهل این دستگرد بوده است .

۸- قصر رد با قصر زر و باصلاح دیگر كوشك زر قریه است در ۲۴ فرسخی شمال شیراز ار بلوك سرحد چهار دانگه ( دلیل صفحه ۴۲۹ کتاب احسن التواریخ روملو - ۱۳۴۹ تهران ) .

صمن مطالعه تاریخ دوره آل مظفر و تیموریان به مواردی بر میخورم که از قصر رد ، محلی که بین اصفهان و شیراز قرار داشته است سخن نمیان میآید و در اینجا بنویسد هانی از این معوله را دگر میکند

در سال ۷۴۲ هجری که امیر پیر حسن چوبای برای جنگ با امیر شیخ ابواسحق ابجو و ملك اشرف غارم اصفهان شد در قصر رد مرار کرد

\*\*\*

در سال ۷۵۵ که امیر محمد مظفری بمقد جنگ با شاه شیح ابواسحق غارم اصفهان شد در قصر رد اقامت اختیار کرد و شاه شجاع که از کرمان غارم پیوست به اردوی پدر خود شده بود در همین محل به امیر مبارالدین محمد سوس

\*\*\*

در سال ۷۷۰ شاه شجاع مظفری بعم سیه برادر خود شاه محمود غارم اصفهان شد و در قصر رد توقف نمود و بنامندگان شاه محمود برای عذر خواهی در آن محل بخدمت شاه شجاع آمدند

\*\*\*

در روضه الصفا آمده است که در سال ۷۷۹ که شاه شجاع در قصر رد اقامت داشت امیر سید شریف الدین حرا نای بوسيله مولانا سعد الدین اسی بخدمت شاه شجاع راه نایب و مورد بوجه و عنایت او فرار گرفت و همراه شاه مظفری به شیراز رفت

\*\*\*

در سال ۸۰۵ هجری و در مراجع از آسیای صغیر امیر تیمور گورکان در حوضار رحل اقامت افکند و چون این خبر به میرزا رستم که در نلاق قصر رد اقامت داشت رسید غارم اردوی حد خود تیمور شد و در آنجا به حکومت اصفهان منصوب گردید .

۹- آشگاه بر سر راهی که از اصفهان به صفا آباد می رود در حدود ۲ کیلومتری مغرب شهر اصفهان واقع شده و قدیمی ترین اثر تاریخی اصفهان از دوره ساسانی و از آتشكده های نام آن روزگار بوده است که تا قرون اولیه هجری هم همچنان دایر بوده و بویستندگانی مانند مسعودی و ابن خردادبه و ابن حوقل و مافروخی شرح آنرا در کتابهای خود آورده اند .

۱۰- نظام الدین احمد صاعدی کسی است که هنگام محاصره اصفهان بوسيله میرزا اسکندر دروازه های شهر را به روی او بست و بطیرع او شهر اصفهان را به امیرزاده رستم تحویل داد ولی این امیرزاده تیموری حق خدمت او را نشناخت و عاقبت وی را بقتل رسانید .

۱۱- احسن التواریخ روملو . تهران ۱۳۴۹ صفحه ۸۸ .

۱۲- جلد سوم تاریخ حبیب السیر چاپ تهران صفحه ۵۸۸ .



۱۱۹۰ هجری درگذشت<sup>۱۳</sup>.

۱. اسکندر بن عمر شیخ در جوار بقعه علی بن سهل در  
هی اصفهان مدفون شده است.

مارحوض یا تالار تیموری

رستم بن عمر شیخ

زاده رستم در سال ۸۲۴ هجری پس از مراجع  
جان در مقر حکمرانی خود اصفهان درگذشت، وی  
داشت بنام میرزا عثمان که بواسطه افراط در شرب  
۸۱ درس ۲۲ سالگی بدرود زندگی گشت<sup>۱۴</sup>

دوره حکومت امیرزاده رستم بن عمر شیخ بنمور  
ن اثری برجای مانده است که امروز بنام تالار بنموری  
رد و در روزگار معویه با الحاقانی که بآن افزوده  
د استفاده دستگاه سلطنت صفویان بوده است طاهرا  
بهارحوض که باین عمارت داده شده بمناسبت اتحاد  
وض مرمری در چهار سمت این بنا بوده است که  
وجود ندارد و بهر حال یکی از دروازه های مشهور  
نش جهان بنام دروازه چهارحوض در محاورت این  
ره تیموری بوده است. تالار بنموری که امروز محل  
اصفهان است قصر حکمرانی امیرزاده رستم فرزند عمر  
نواده امیر بنمور گورکان بوده است که مجاور از  
در شهر اصفهان برای خود دستگاه سلطنت ترتیب داده  
ره مورد توجه و عبادت خاص جد خود بنمور و سپس  
و او شاهرخ بوده است.

تربیان تالار بنموری بیشتر از نوع فطرندهای گچی  
در سالهای اخیر بتقلید از مبسوطهای موجود در کاج  
ون نابلوهائی بقلم استادان معاصر منبتنویسار اصفهان  
بینات سابق آن افزوده شده است از دوران صفویه نیز  
با نقیسی در یکی از باغچه های این بنا مشاهده میشود که  
نستعلیق بر حسته اشعار زیر در اطراف آن حکاکی شده

باقت توفیق ز رب منال

باغبان شه دارن کمال

کرد آراسته جامی زر خام

که شود بهره ور از کون و وحام

تا خورد آب ازو تشنه لی

گردد آفرینش او را سبی

باغبان گشت سته جام کمال

چون شد از آب بقا مالا مال

۱۰۵۶

ت سلطان محمد بن بایسنقر در اصفهان

پس از درگذشت امیرزاده رستم سلطنت عراق عجم و  
مله اصفهان از طرف شاهرخ به میرزا سلطان محمد بن

بایسنقر نواده او واگذار شد، در سال ۸۳۸ ناصرالدین  
خاوند شاه داروغه اصفهان درگذشت و شحکی اصفهان را  
به برادرش امیر فروزشاه معوض داشتند، ده سال بعد که  
امیر فروزشاه به هرات سفر کرده بود و به رجس باطنی  
شاهرخ نسبت به خودش پی رده بود ارمعه درگذشت<sup>۱۵</sup> و  
داروغگی اصفهان به پسر او نظام الدین احمد واگذار شد، در  
سال ۸۴۹ میرزا سلطان محمد اصفهان را سحر کرد و پس از  
دریافت غنائم فراوان عازم شراز شد<sup>۱۶</sup>، میرزا عبدالله فرزند  
میرزا ابراهیم سلطان که در شیراز حکومت داشت به حا  
حود شاهرخ شکایت کرد و شاهرخ در سال ۸۵۰ از هرات  
عازم عراق و فارس شد و بسیاری از هواخواهان میرزا سلطان  
محمد را بکشت<sup>۱۷</sup>.

سلطان محمد بهادر پس از درگذشت شاهرخ در سال  
۸۵۰ هجری مجدداً اصفهان را تصرف خود درآورد و با سال  
۸۵۵ هجری که در جنگ چاراس با برادر خود میرزا با  
صل رسید اصفهان همچنان فامرو حکومت او بود، مد  
سلطنت مسئول او در اصفهان پس از درگذشت شاهرخ مجد  
و عراق و فارس فامرو سلطنت او بسیار معروف

امیر عمادالدین ورزیه ای

یکی از امرای مشهور مد را سلطان محمد بهادر که  
مجاذبات مهم در ساه سلطان محمد بهادر گنده است<sup>۱۸</sup>  
عمادالدین ورزیه ای با عمادالدین مظفر ورزیه ای نام  
که عنوان او در کتبه سردر باب السلا، مسجد جامع اصفهان  
ذکر شده در آن هنگام که شاهرخ در سواد به ری فساد  
نمود (سال ۸۵۰ هجری) جهاساه ترکمان که سبب به شاه  
همواره راه اطاعت می نمود از طرف خود علی سکر بیک  
نصف فراوان بدربار وی فرستاد ولی در سلطنته خبر رفت  
شاهرخ اسرار ناب و این سردار ترکمان سلطنته را در فساد  
تصرف خود درآورده فاصدی بدربار جهاساه در آذربایجان  
فرستاد و این واقعه را اطلاع داد. جهاساه از آسود  
ناسامانهائی که پس از درگذشت شاهرخ روی داده  
استفاده کرده بمحمد سحر عراق عجم سوی قم حرکت  
ولی حاکم بنموری قم ملکسای غاری که از طرف میرزا سلطان  
حکمرانی قم را بمحمد داشت دروازه ها را مصوط کرد  
آماده جنگ شد و متارن همین زمان میرزا سلطان  
حکمران اصفهان امیر عمادالدین ورزیه ای را با سال  
ورزیده خود بکک ملکسای غاری فرستاد.

فرمان میرزا سلطان محمد بهادر برای جهاساه ترکمان

امیرزاده سلطان محمد پس از اطلاع از حرکت حاکم

بسوی عراق عجم از اصفهان قاصدی نزد پادشاه برکشید  
فرستاد و فرمانی بشرح زیر صادر نمود:

«امیر جهاساه ترکمان به عنایت پادشاهانه مخمور»

بداند که چنین استماع افتاد که مردم او برخلاف شان  
 یں در ولایت ما دخل کرده‌اند ، این صورت بی‌فایده  
 سده ، می‌باید که آن ولایت را به نواب دیوان اعلی  
 دارد و به مملکتی که حصرت شاهرخ پادشاه حبیب او  
 کرده‌است فنانعت نماید والا میدان جنگ بعین نماید .  
 میرزا سلطان محمد مهر بر روی سان رده بوسله فاصد  
 مود و خود با لشکر بدسال فرساده خود روان شد ،  
 چون آن شان را مطالعه نمود و بر مضمون آن آگاهی  
 کرد معجب شده گفت این شخص با درباب بهادری  
 با ارساء حوین بهره‌ای تمام دارد که به میل می  
 و این نوع سان می‌بوسد ، معدار آن با ساه کسری  
 و فارسی و حرکت درآمد ولی حوین مسافرت  
 بدین سده گوهر سادسگم که در زمان شاهرخ ،  
 بر سرزندی قبول کرده بود و در ایران با شای  
 را با امیر سیح ازمان بر لاس و احمد مهر و رساد  
 وی برگردانده و به اردوی سلطان محمد حاضر شده  
 و نواب بر واهی را به رسم رسالت و در چهار ساه  
 و ساف و ساهراده بمواری و امیر و گناه محض  
 موجب این صلحنامه حکومت سلطانیه و فروس  
 و چهار ساه و اگدار سد و میرزا سلطان محمد بهادر  
 وند کجای خود در آورده فروس و سلطانیه

در زمان امیر

### دوران سلطنت امیرزاده سلطان محمد بهادر

چندین بار تاریخی دوران سلطنت میرزا سلطان محمد  
 بهادر است . بمواری مسجد جامع اصفهان است که  
 تاریخی سردر آن عنوان این «میرزاده بمواری  
 سلطنت» ذکر شده است . سال‌های مربوط در این  
 مسجد جامع اصفهان بنا شده و شناسایی دارد بطول  
 ۲۵ متر که دارای سوبهای فلزور کونا و طاقهای  
 ۱۱ تایی میباشد و در وسط هر چشمه طاق آن یک قطعه  
 بر ساف نصب شده که از خورسند کسب بوز میکند  
 حراتهایی برای تأمین روشنائی این سسسان شمار  
 سال‌های مربوط دارای دو دراست که یکی از آنها  
 به واقع در حوین ابوان اسناد نصب شده  
 و حال کخی آن محط مستعلق عمارت بر گنج‌بری

عن عبد الله بن محمد بن حسن بن شرف الدین بن حسن  
 بن محمد

تاریخی سردر بیت‌الشاء مسجد جامع اصفهان

سلطنت سلطان محمد بهادر

سردر مخصوص بیت‌الشاء مسجد جامع اصفهان در شمال

ایوان استاد قرار دارد و بین این سردر و ساختمان اصلی بیت‌الشاء ،  
 شست‌ان اولجانیو واقع شده است . کاشیکاری ظریف این  
 سردر بن کاشیکاریهای ضلع عربی صحن مسجد که نمونه‌ای  
 از نوع کاشیکاری دوره خاتشنان بمواری در قرن نهم هجری  
 است کاملاً مشخص و معلوم است و اختلاف سبک کاشیکاری آن  
 با کاشیکاریهای اطراف صحن مسجد بخوبی مشهود است .

کتبه این سردر بحد ثلث عقید معرق مرزمنه لاجوردی  
 مورخ سال ۸۵۱ هجری و بخط سید محمود نقاش شرح‌زیر  
 است

امر بنا، هذه العمارة الموسعة لبیت بنا، هذا الجامع  
 الشريف فی ايام دولة السلطان الاعظم اعدل سلاطین العالم  
 عبان الحق والدین سلطان محمد بهادر خلد الله ملكه و سلطانه  
 اقل عبده عنادین مظفر ورثه و فقه الله لمراسه و جعل مسجله  
 حبرا من ماصبه فی شوال سنة احدى و خمسین و مئتمه کسبه  
 سید محمود نقاش .

عاقبت کار میرزا سلطان محمد بهادر

در اواخر سال ۸۵۵ میرزا سلطان محمد بن با سهرس  
 شاهرخ بمواری با لشکریهای فارس و عراق و کردستان و  
 لرستان به عزم جنگ با برادر خود ناصر میرزا غازی حراسان  
 سد ناصر که این خبر را سید حواجه مولانا را که در آن

۱۳ - احسن الواریع روملو چاپ بهران ۱۳۴۹ صفحه ۱۰۲

۱۴ - احسن الواریع روملو چاپ بهران ۱۳۴۹ صفحه ۸۹

۱۵ - برای اطلاع از تفصیل این موضوع مراجعه شود به کتاب  
 تاریخ حسب السیر از اسرار انکساره حنام جلد سوم صفحه ۶۳۳ .

۱۶ - چون میرزا سلطان محمد در عراق اسرار ناف ناساهیانی  
 غارم اصفهان شد ، سعادت‌سنگ فرزند امیرخاوند شاه که از طرف  
 شاهرخ حاکم آن دیار بود فرار کرد و میرزا سلطان محمد فوجی از  
 بهادران را از عقب او فرساده و آنها سعادت‌سنگ را گرفته بدرگاه  
 آوردند . میرزا سلطان محمد وی را در قفس کرده و در قلعه شهر  
 آور - (معنود قلعه طبرک است) محبسی آراسته ، به سهرار بحر حلب  
 داد و در این مجلس که انلجیان چهار ساه ترکمان بر حاضر بودند  
 به شاه‌علاءالدین محمد نصرت اصفهان که از سادات حلیل‌القدر مشهور  
 و مسند و ارهواخوان میرزا سلطان محمد بود املاک راندی و اگدار  
 کرد و حواجه عنادالدین معنود حیدر اشترخانی و امیر احمد چوپان  
 را و زارت داد و چون از حکام اطراف ، امیر خانی حسن که در  
 همدان سر میرد بدرگاه شاهرخه بنیامنه بود لذا با افواج قشون خود  
 غارم همدان شد و پس از جنگی سخت درالوندکوه و مرا تسکیر کرده  
 و فصل او فرمان داد و چون این خبر به شاهرخ رسید و پس خبر  
 محاصره شیراز بوسیله میرزا سلطان محمد بفرستاد لذا شاهرخ  
 برای سرکوبی بواژه خود غازی اصفهان و فارس گردید (رجوع شود  
 به کتاب احسن الواریع روملو چاپ بهران ۱۳۴۹ صفحه ۲۵۷) .

۱۷ - رجوع شود به کتاب احسن الواریع چاپ بهران ۱۳۴۹  
 صفحه و حواشی و تعلیقات صفحه ۶۹۷ .

۱۸ - احسن الواریع روملو تهران ۱۳۴۹ صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹

قند آمده بود به رسالت نزد برادر فرستاد و طلب پس از مدتی مذاکره مصالحه بدان قرار یافت که چکی از منطقه خراسان داخل عراق باشد و خطبه بنام میرزا سلطان محمد مزین گردد و میرزا بابر صلح اعتماد داشت عازم مازندران گردید ولی ناگاه نه میرزا سلطان محمد با سپاهی فراوان به اسفراین ت لذا بابر هم با سپاهیان خود عریب جنگ نمود ، چهاران دوسپاه درهم آمیختند و فتح و فبروزی را بابر گردید . میرزا سلطان محمد را که دستگیر ست او زخمی وارد آمده بود به حضور بابر که سب بود آوردند . میرزا بابر زبان نه طع برادر ، از من چه گناهی سر زده بود که دونوم لنگر ن کشیدی و خود را به این نوع بلا انداختی ، میرزا محمد دستمالی خواست که زخم خود را بسد ولی ، باو گفتند که برای زخم بسن هم دیگر وفنی نماده سلطان محمد گفت که بابر رحم را برطرف کرد . گفت ست پس مرا نه کجا میرسد ؟ یکی ارمالارمان مرر انا بر بقتل آورد<sup>۱۹</sup> .

ر تذکره دولتشاه سمرقندی جزئیات درندهای در مورد نه بشرح زیر ذکر شده است . بعضی از امراء عرض که ای سلطان عالم ، بعض عهد نامبارک است . ناسی ن نشدی اما چون بودی بود محملح ببت که محاب بدر توجه نمائی . صواب آنست که عزم دارالسلطه کنم چون نه دولت تخت را بگیری . کوح و فرزندان سلطان بابر همه در هراب است . ضروره مردم بابر رج به نو رجوع خواهند نمود . سلطان محمد آن ت نشود و بانگ برامراء زد که دیگر پیش من این سخن د ، مردم گمان برید که من از بابر مرسم . رن بر من باد که اگر بابر را صد هزار مرد مسلح باشد من به صد خود را بر او نرم . چون امراء چند بار این سخن را گردانیدند در غضب شد و او مردی بود تنز زبان و فحش گو . را دشنام و ناسزاهای موحش داد . گویند که که در بر ریش شیخزاده قوشرباطی که از امراء و فرست یافگان رد بول کرد .

بالاخره همین استبداد رای و نندی و هر ره درائی موجب ن و وحشت سرداران وی شد ناجائیکه عدهای من جمله ابوسعید میرم از او گریختند به بابر پیوستند و امیر سعید نوشته خواند میر به بابر گفت که او خیال حمله به قلب دارد و مناسب آنکه لشکریان کوچ باز دهند تا او به میان یف در آید آن گاه از اطراف وجوانیش درآمده نگذارند ون رود بدین ترتیب میرزا سلطان محمد دستگیر و کشته<sup>۲۰</sup> .

## اوضاع اصفهان بعد از قتل سلطان محمد بهادر

قاضی ابوبکر طهرانی در باب وقایع بعد از قتل سلطان محمد مبنویسد که افراد سپاه سلطان محمد از راه بابان (کوپر) به اصفهان رفتند . یکی از امراء بنام شیخزاده بر اصفهان مسنوفی شد و اکابر را خلعها داد و عامه خلق را جاز رسانید تا ریش نراشندند مگر ارباب عمای و قاضی طهرانی در این باره گفت : زدی در نینغ راندن لاف مسردی

نه رش آوردی آن دعوی که کردی

اما دولت وی دبر نپاژند و مردم شهر بر او شوریدند و مردم قلعه نیش جهان رفتند و جنگ انداختند و فی الحال ناروی قلعه سوراج سوراخ کردند و شیخزاده از آن هجوه اندیشناک شده فرار کرد و سد امر زین العابدین مرمران بحکومت سست و اکابر اصفهان بر او اعلای نمودند و شهر را مصوط می داشتند تا زمانی که بابر مررا نه شرار نوحه نمود و پهلوان حسن دیوانه را نه دارو عکی و حواجه عیث الدین سمانی را نه محط مال فرساده<sup>۲۱</sup>

## آثار دوران سموری در خانه نهر آباد

نهر آباد از دهاب هارمن مسرف نه سسر رانیده رود در چهار کیلومتری معرف شهر اصفهان واقع است که بدو فو آب و اشجار میوه دار شهرت دارد .

خانه ناه شیخ ابوالقاسم نهر آبادی و مددی وی در این مح است و در سال ۸۵۶ هجری و دوره سلطنت مرر اسلطان محمد ناستر بوسلند حواجه صدر الدین علی طبیب حد اعلای مر طاهر نهر آبادی<sup>۲۲</sup> مدرسه ای در حب آن بنا شده است که بر حای مانده های نرسات کاشکاری سردروان آن هد هم از عباس کاشهای آن حکایت دارد در حین ساحد این مدرسه نسبت نه معمیر خانه ناه نیز اقدام شده است ، اکد این خانه ناه نه «نکه میان ده نهر آباد» شهرت دارد .

## کتابخانه تاریخی سردر مدرسه و خانه ناه

قسمی از کاشهای کتابخانه سردر مدرسه و خانه ناه نهر ا در اثر عدم مراقت نه مرور زمان رجه است ، قسمهای رجه مانده آن نام بانی ساحمان صدر الدین علی طبیب و سرک صدر نافجی<sup>۲۳</sup> و سال ساختمان آن ۸۵۶ هجری قمری درمر دارد محط ثلث نا کاشی سفد معرق بررمیه لاجو شرح ریر است :

«بناء ابن خافاه که مزار شیخ است احداث نمود . زمان خلافت سلطان جهان پناه ...<sup>۲۴</sup> خلد الله ملکه و سلطه خاص مال خود سده درگاه المسب صدر الدین علی الف سعی بنده راجی صدر نافجی فی سنة اربع و خمسين و ثمانی درالای این کتابخانه بخط کوفی با کاشی طلائی رنگ معرق بر زمینه لاجوردی آیه هشتم و نهم از سورة دهر به شرح زیر نوشته شده است :

استهان بوده مدفون گردیده است . جمعی از اولاد

۱۷

زمان صلبوا الشاه المعلا  
وفاقی المرتضی شهر الصیام  
خلارمضان من امر خلابه  
تفطر عام اتمام الامام  
عاقبت خرباد کتبہ العبد سید محمود نقاش

#### گلدان خط

ردنوار ضلع شرقی داخل بقعه شهبان صورت ناک  
گلدان نقاشی شده که هیکل گلدان را از پائین به بالا اشعار  
زیر بخط نستعلیق سعد درهم رزمینه سز روشن گچی شکلی  
مدهد .

بماد سالها این نظم و رسم  
ز ما هر دره حاک افتاده حائمی  
عرض نقیص کرما نار ماند  
که هسنی را بیسم نقاشی  
مگر صاحبی زوری درحمت  
کند در کار دروسان دعائی

#### نام اسناد کاشکار

قسم فوقانی مدخل بقعه شهبان در ایوان عرب.  
کاشکاری سده و در وسط نفوس کاشکاری معرفی شب به  
این ایوان که از آثار ارزنده کاشکاری در قرن نهم هجری  
است نام اسناد کاشکار آن بخط نستعلیق سعد معرفی بر روم  
لاحوردی شرح زیر آمده است .

#### «عمل سرم کاشی تراش»

- ۲۵ - مذکره دولشاه سمرقندی چاپ بهران ۳۷۸  
۲۶ - مراجعه شود به کتاب از سعدی با جامی تألیف پرو  
ادوارد براون ترجمه استاد علی اصغر حکمت صفحه ۶۵۰ .  
۲۷ - برای تاریخی شهبان تحت سرپرستی مرحوم حاج آقا -  
شهبانی از قضای داشتند معاصر که آرامگاه او در همین بقعه است .  
مراقبت برادر ایشان آقای حاج آقا مرتضی شهبانی که از  
جلیل القدر خانواده شاه علاءالدین محمد هستند در سالهای اخیر  
تعمیر و ترمیم قرار گرفته است (برای اطلاع بیشتر از خدمات  
خاندان عالیقدر و فاضل اصفهان مراجعه شود به کتاب از سعدی  
و کتاب رجال اصفهان تألیف آقای سید مصطفی الدین مهدوی)

آن بزرگان مظلوم را بیگناه بزاری زار بقتل  
گویند که دو نوبت ریسمان خواجه افضل ترکه  
ی فریاد میکرد که با شاهرخ بگوئید که این عقوبت  
ی بیش نیست اما پنجاه سال نام نیک خود را ضایع  
انکه بزرگان سعی کردند مفید نیفتاد و آن صورت  
بهادر مبارک نیامد . بعد از هشتاد روز شاهرخ سلطان  
و بعضی گویند که چون آن بزرگان مظلوم از جا  
بند شاهرخ سلطان و گهرشاد بیگم را دعا های بد  
ی یارب همچنانکه فرزندان ما را نا امید میسازد تخم  
ع گردان ، در آسمان گشاده بود ، دعای عزیزان  
لوم اجابت شد و نسل آن پادشاه عالی منزلت منقطع

برخ هشتاد روز پس از این واقعه در شهر ری درگذشت  
محمد بهادر مجدداً به اصفهان مراجعه نمود و با  
شاه علاءالدین محمد که جان خود را در راه او از  
ده بود نقش وی را با احترام با اصفهان منتقل نمود و  
به و خانقاه خود سید که در محله حسینیه (شهبان)  
اقع بود دفن نمود و بر آرامگاه او بنفعه فعلی شهبان  
د و قراء اصفهان و درزیان واقع در ملوک کرارج  
و و لسان واقع در فریدین را برای بنفعه وقف نمود و  
بزرگان و علمای وقت از جمله مولانا جلال الدین  
میرساند<sup>۴۶</sup> .

#### داخل بقعه شهبان

تاریخ بنای بقعه شهبان با در نظر گرفتن تاریخ و قسامه  
۲۲ ربیع الاول ۸۵۲) و تاریخ قتل شاه علاءالدین محمد  
رمضان سال ۸۵۰ هجری اتفاق افتاده است بین ۸۵۰  
۸ هجری است . داخل و خارج بقعه با تزییناتی از نوع  
ی و کاشکاری آراسته شده است و گنبد آن را که در  
ی اخیر رو بویرانی نهاده بود تجدید ساختمان کرده اند .  
بقعه تزیینات گچی دارد که از قرن نهم هجری است  
کاشیکاری ازاره های آن از اقدامات جدید است<sup>۴۷</sup> .

کتابخانه اصلی بقعه بخط ثلث گچبری شده بقلم سید محمود  
خطاط نیمه قرن نهم هجری است که کتابخانه ثلث سردر  
الشتاء مسجد جمعه اصفهان مورخ سال ۸۵۶ هجری نیز  
او میباشد و شامل اشعار و عباراتی بزبان عربی در منقبت  
علاءالدین محمد نقیب مقتول اصفهان است . بعد از اشعار  
بی شجره نامه شاه علاءالدین محمد که نسب او را به امام  
بن ابطالب (ع) میرساند بخط ثلث گچبری شده و در پایان  
شعر زیر و نام خطاط آن سید محمود نقاش بشرح زیر جلب  
جه میکند :

# شرق در ادبیات قرون هجدهم و نهم فرانسه

## شناسایی شرق، سیر پذیرش ملاحظه و جوهان

(۷)

پیر هارتینو

— نخستین دوره از سال ۱۶۶۰ آغاز می‌شود. در این دوره ایران کمتر از ترکیه مورد توجه و انقباض است و در واقع ترکیه چشم‌گیرترین کشور شرقی است.

— دوره دوم از سال ۱۷۰۰ آغاز می‌شود. در این دوره چین محبوبیت دارد و تنها در حدود سال ۱۷۴۰ دوباره ترکیه و ایران درخشش گذشته را به‌طور موقت باز می‌یابند.

— دوره سوم از سال ۱۷۶۰ آغاز می‌شود. در این دوره هند رفته‌رفته جانشین چین می‌شود. کتاب‌هایی را که از آسایا مردم سخن گفته‌اند به دوطبقه تقسیم می‌توان کرد: در بعضی از آنها شرق همانگونه که بود و یادسبب همانگونه که دیده شده بود، ترسیم شده است. این کتب نگاشته مسافران و سیاحان است؛ و در برخی دیگر شرق به شکلی دلخواه تصویر شده و این خاصه کارمبلان مذهبی و دانشمندان است. نامر این طبعاً مردم که عفت‌آنها درباره شرق از همه منابع اطلاعاتی موجود فراهم آمده بود، تصویر مشرقی از شرق در ذهن داشتند که جامع دو دید متفاوت و متضاد درباره آسایا بود. از طرفی می‌بایست با وصف سرزمین‌های دوردستی که مناظر و عرف و آداب ساکنان آن شاهتی با سرزمین‌های ما نداشت، کاری کرد که نخل را خوش آمد و برای ارضای این کنجکاوی لازم بود که شرق به دقیق‌ترین یعنی به «غرب» نرین نحو ممکن بازسازی شود. و از سوی دیگر شرق به خدمت اندیشه و تعقل و یا به بانی دیگر استدلال و برهان درآمد و در پهنه فکر مورد استفاده قرار گرفت؛ یعنی تمدن و همچنین آثار مکتوب و مذاهب آن با تمدن و فرهنگ اروپائی مقایسه شد و بی‌گمان برای آنکه این نمایل و علاقمندی بسط و توسعه یابد و پیشرفت کند، لازم می‌آمد که از شرق تصویری ساده، نمیم‌پذیر و فلب شده ترسیم شود. این دو گرایش همه توأمان و به موازات یکدیگر وجود داشته‌اند و در واقع دوجنبه کلی و عمومی مفهومی هستند که شرق ادبی نامیده‌ایم. ضمناً این دوجنبه البته پیشرفت کرده بیش از پیش دقت و صراحت یافتند. خلاصه کلام آنکه شرق در ادبیات رویهم‌رفته به دو وجه جلوه‌گر شده است: از سویی تخیل را سیراب کرده و از سوی دیگر کمر به خدمت فلسفه و دانش بسته است.

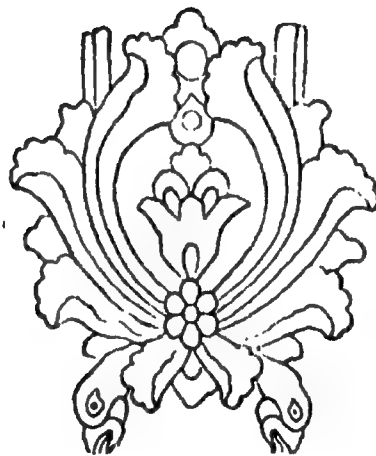
تصادف و اتفاق گاه خاقان چین و گاه سلطان اصفهان را مرد روز کرد و در دهان‌ها انداخت و بدینگونه همیشه ملتی سرآمد یا بهتر بگوئیم قومی که بیش از دیگر اقوام محبوب

بن‌های ایرانی روی نهاد. پس از ۱۷۶۰ تحقیقات تاریخی دربارهٔ هند و نیز مطالعات جغرافیائی سیاسی که تا آن زمان نادر بود، توسعهٔ غیرمنتظری پیدا کرد و ادبیات تحت تأثیر این عوامل مندگرا شد.

در پایان قرن کاملاً طبیعی می‌نمود که برناردن دوسن پیر (Bernardin de Saint-Pierre) لید همهٔ فرزانه‌گی‌ها و سرمشق همهٔ فضایل را فرد پاریایی (Paria) هندی سراغ کند و بباد تازه این فکر چندان بکری نبود، زیرا همه عادت کرده بودند که شرق را ازین لحاظ قطب مخالف اروپا بدانند.

بدینگونه در تاریخی که تحقیق ما متوقف می‌شود (حدود سال ۱۷۸۰)، بازار شرق‌شناسی بشی ازهر زمان دیگر گرم و بارونق است: چین و هند در صف مقدم قرار دارند، اما چین در بایه افتاده و هند با فروغی تابناک درخشیدن گرفته است و چشمك زدن سناره گون نر که و ابران یز یادگار درخشندگی و لمعانی است که اکنون در محاق رفته است.

ترجمه و تلخیص از جلال ساری



# شاهکارهای معماری و سنگتراشی پایمانی از عظمت گذشته

دکتر محمد حسن رضوانیان (پاریس)

## نفوذ هنر آشور و مصر در ایران

ایران به سبب قدمت تاریخ و تمدنی دارد، به عنوان یک مرکز پژوهش در انسان‌شناسی شناخته شده است. جمعی پژوهشگران و دانشمندان همواره سعی کرده‌اند تا این سرزمین کهنسال را از عمق فروغ و سرون آورده و به جهان‌های باستان بازگردانند. در این میان سازه‌های معظم دوره پیش از تاریخ (پیش از تاریخ) به خصوصاً عصر صفوی (فرن‌های ۱۸) به دانشمندان در زمینه‌شناساندن تاریخ و معماری کهن ایران، سازه‌های شاهان می‌رساند. این سازه‌ها نمودار و اثر گه‌های پاندارد و اندیشه ایرانی است. اگر این وجود نداشت خود فقدان بزرگی جهان هر شمار مرفت، ولی این تمدن کهن صحن فروریختن از می‌بود. هنوز در ویرانه‌ها و در روی دیوارها چه پیام‌های اعجاب‌انگیزی به عظمت که نگوش ما می‌رسد. در سازه‌هایی که در پیش دیدگان ما جلوه گر می‌نمایند.

فرزانگان ایرانی اردوره ماقبل تاریخ در زمینه هر مانند سازی ارشئون دیگر به انجام کسبایی چند که به آشور و مصر بارور آنان است مائل آمده‌اند. در هزاره چهارم قبل از میلاد مسیح سرف‌های کاملی در دنانال پژوهش‌های هنری کهن در آثار سفالگران، مفرغ‌کاران و جواهر سازان بدیدار شد و هر ممدان ایرانی عبادی را که از ارمنه بیش نباشد و اندیشه‌هایی که با آن زمان بها بوسله خط به ماش داده میشد در روی لوحه‌هایی از گل رس نقش کردند.

مردمی نیست که در آن عصر دور دست استادکاران، معماران و سنان با ساختن سازه‌هایی که اکنون هیچگونه اطلاعی از آن در دست نداریم زمینه را برای شکوفائی خارق‌العاده تمدن هخامنشی آماده کرده بودند. ظهور ناگهانی این مکتب نباید موجب این توهّم شود که مقتدائی برای

سازندگاری آن در کار بوده است. در آن هنگام هر ایرانی تحت تأثیر عوامل متعددی قرار داشته است ولی ایرانیان بواسطه آنچه را که از سنیان خود آفاس کرده بودند، سحر شایسته‌ای با ذوق شخصی و آداب و طبع شرقی خویش تطبیق دهند. آنان این توانائی را داشتند و این از مختصات هر تمدن بزرگ است - که از این عوامل مختلف ترکیب موزونی بوجود آورند.

با آنکه نمی‌توان در زمینه اشتقاق سکه‌های حجاری دوره هخامنشی از حجاری آشور مان بردند، ذوق و استعداد ایرانی از همان هنگام بر روی حواصط زبانی‌شناسی بن‌الهرس اثر گذاشت و آنرا به تحول واداشت. دامنه این تحول در طی فرنها بتدریج گسترش یافت و بعدها در اثر تعالیم قرآن مجید و روحیه اعراب که هنرمندان را از ساختن تندیس‌چاندان باز داشته و به کاهش شماره برجستگیها در آثار هنری و نیز به تجرید سوق داد نیرو و توان بیشتری گرفت. در حالیکه در آشور نمایش زندگی







- یادگرایه همین تعلد کوز کورابه  
 - ورناده روی درماس حرکات  
 - کوری سکل ناسی بخود میگرف،  
 - عواطف انسانی و وفار و عظمت  
 - انسانی و سکون، هنرمند را  
 - کاری و نیز ابرار نوعی ترجم  
 - برداشت بهتری در زمینه  
 - مگراشان را بر آن داشت که آثار  
 - ضرورتا زمان تطبیق دهند.  
 - هرمد ایرانی میدانست که بجاری  
 - باید با توجه به نائی که روی آن  
 - مشود مورد مطالعه قرار گیرد.

درحسگی نارهم درآمار سگراشان وجود  
 دارد، ولی فقط در بخش های مالای  
 ساختمان دیده مشود. افرهای درازی  
 که در قسمهای پائین و در لای درگاه ها  
 چشم میخورد تنها عمارت از پیش سار  
 سطحی و تعدادی تصاویر سمرخ کم ضخامت  
 است. با وجود فراوانی شماره تصاویر  
 انسانی، اثر رنگی کمتر احساس مشود  
 و اگر اندیشه جسم جزئیات بهنگام خلق  
 این آثار در ذهن هنرمند بود، خطر  
 کم مایگی تمام آنها را بهدید میکرد، ولی  
 شانه های این اندیشه که یکی از ویژه گهای

هر اسلامی است ناحدب کم بطبری در تمام  
 آن آثار مشاهده مشود در عین حال  
 هرمد به استعمال رنگ توسل مجوسد  
 و رنگ در سایه تربیان روی سفال های  
 خود را پروژمندانیه درمندان هر باز  
 میکند افرز کمانداران شوش که در  
 موره «لوور» نگاهداری میشود، نشانه  
 بارزی است از ذوق و سلیقه هنری که  
 هرگز از بین نخواهد رفت.

خاصیت سنگتراشی - با توجه بمقام  
 و موقعیتی که در بناها دارد - هر چه باشد  
 هنر حقیقی ایرانی در عهد هخامنشیان

ست و این هنر اهمیت خود را  
 ناه خواهد داشت. مدت زیادی  
 ما به این امر پی برده‌ایم. ما سالیان  
 انرا از روی کلکیونهای غنی  
 متعلق به ادوار مختلف (از ظروف  
 رستان گرفته تا فرشهای دوره  
 ، منسوجات ، ظروف سفالین  
 رها) که در موزه‌های سراسر جهان  
 ی شده است می‌شناختیم. البته  
 ، خود گواه بوجود استعدادهای  
 و درخشان يك ملت است ، ولی  
 ناگزیریم با تمین ارزش واقعی  
 اء آنها را در زمرة کارهای هنری  
 وم بشمار آوریم .

اوجود این باید به این حقیقت  
 اشت که هنر معماری دوره هخامنشی  
 خ عمومی هنر ایران حادثه زود  
 بیش نیست. ایرانیان روش‌ها  
 به ویژه تراش سنگ را که در کشور  
 یگانه در مورد آجر بکار مرف ،  
 در ساختمان تالارهای ستون‌دار  
 که سقف آن پوشیده از چوب‌ست  
 بکار میبردند. هر معماری پس از  
 بافتن - دست کم در ظاهر - به مهارتی  
 بناهای اولیه دیده میشود ، بی آنکه  
 بزرگی برجای نهد از بین رفت و نفوذ  
 تاحدودی که باقی مانده است باید  
 رون از مرزهای ملی ایران یعنی در  
 لنهرین و از راه این سرزمین از برکت  
 د اعراب در تالارهای مساجد سوخته  
 نرانه جستجو کرد. چون ایرانیان  
 از اسلام نمی‌خواستند مورد پرستش  
 در با ساختن تندیس‌ها در معابد محبوس  
 بد هنر معماری بهیچوجه جنبه کیش  
 آئین بخود نگرفت و تردیدی نیست که  
 شگاهارا باید یگانه آثار متأثر از کیش  
 دوره بشمار آورد .

بعدها اما کن بزرگتری برای پرستش  
 نش و حتی معابد راستین بنا گردید (قرن  
 وم میلاد مسیح) ولی در دوره ساسانیان  
 اند عهد هخامنشی جانب‌ترین قسمت بنا  
 همان کاخ سلطنتی و یا بهتر بگوئیم تالار

پذیرائی این کاخ بوده است. هنر ، دلیل  
 وجودی خود را پیوسته در برابر شنایش  
 نسبت به شاهنشاه یافت. تالار پذیرائی  
 آپادانا مانند جنگلی است با ستونهای بلند  
 دو سر که از هم فاصله دارند. رعایت این  
 فاصله برخلاف آنچه در مصر - بالای در  
 و پنجره تالارهای سوندان این کشور  
 دارای يك نخته سنگ به درازای کمی  
 است - دیده میشود با استفاده از برهای  
 درازی از چوب سدر لبنان امکان پذیر  
 گشته است .

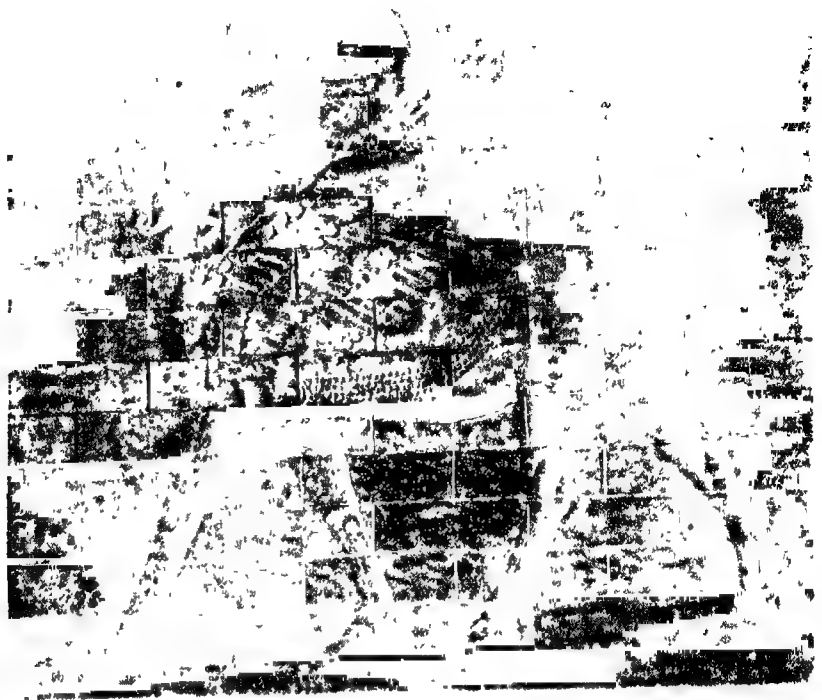
در اطراف آپادانا و اغلب در کنار  
 تالار دیگری که برای سکیل حسان  
 رؤسای آرتش در نظر گرفته شده است مانند  
 تالار صد ستون بخت حشد ساختمانهای  
 دیگر ، فرارگاه سپاهیان ، خرابه‌داری ،  
 محارن ، اسارها ، اصطبلها و جایگاه  
 عرابه‌ها ، تالارهای مخصوص اقامت شاه  
 و درباریان گرد هم جمع شده است مجموع  
 این ساختمانها که کم و بیش در شوش  
 و بازارگاد بنا شده در نخت حشد که در  
 حدود سال ۵۴۰ پیش از میلاد مسیح فرمان  
 داریوش اول ، خشایار شاه اول و خشایار  
 شاه دوم ساخته شده به اوج شکوفائی خود  
 رسیده است. این کاخ بر روی تپه‌ای از  
 نخته سنگهای بزرگ به بلندی نزدیک  
 بست متر بنا شده و صاحب شب نام آن  
 از ۱۳ هکتار کمتر نیست .

### سلوکیها و پارتها

شیوه هنری ویژه یونان که بوسیله  
 اسکندر به ایران راه یافت، شوه سنگتراشی  
 و معماری دوره هخامنشی را تحت تأثیر  
 قرار داد. در دوره اشکانیان فسی از  
 شوه‌های هنری یونان بر روی هنر ایران  
 کشیده شد و آنرا از حاده اصلی خود منحرف  
 ساخت و فقط عکس العمل ملی و سنت‌گرایی  
 پارتها بود که سبب شد این کشور دوباره  
 با سرنوشت هنری خود پیوند حاصل کند.  
 اگر مکتب سنگتراشی حیات خود را در  
 دوره ساسانیان تقریباً از صفر آغاز کرد

و در سده سوم و به ویژه پایان سده چهارم  
 میلاد مسیح در طاق بصره و سپس در آغاز  
 قرن هفتم در غار خسرو آثار درخشانی  
 بوجود آورد، هنر معماری بی‌تردیب  
 با وجود پیروی از سبک شاهکارهای دوره  
 هخامنشی بسبب اینکه امکان برنری بر آنها  
 وجود نداشت به مسبر دیگری گرائد  
 و به ویژه با ساختن طاقهای نیم دایره  
 و گنبدی با آن شاهکارها به رفاهت پرداخت  
 سلوکیها و پارتها با روح کامل  
 سبک طاق که هر راسن ایران در زمینه  
 معماری است آثار رایجی را رفامت آماد  
 کرده بودند. پارتها توره ایوان را که  
 عبارت از يك تالار بلند طاقدار است و از  
 یکسو در تمام پهنا و سراسر درازای خود  
 به سردر بنا بار مسود انداخ و با اقباس  
 کرده بودند در دوره ساسانیان ایوان ،  
 تالار پذیرائی پادشاهان گسه و با آپادانا  
 کوس رفامت رد نمونه ای از آنرا مساوی  
 در طاق کسری در سفسون که طاق آن  
 به بلندی ۳۴ متر و بهای ۲۵۵ متر و عمق  
 ۳۰ متر است مشاهده کرد. در دوره  
 اسلام مساوی بعنوان زینت سردرهای  
 مجتمع‌های دررگ معماری یعنی مساجد  
 و مدارس بکار رف .

هنر دوره ساسانی که در عین حاد  
 سنی و پیسرف گراس نامسرف  
 ملاحظه‌ای بر روی هنر اسلامی ایسرف  
 و بطور کلی بر روی مجموعه هنرهای  
 اسلامی نامر زهای کشور مغرب نموده -  
 مع الوصف اسلام روشهای عربی در ده  
 ساسانی را به سلوب داشمیده و بعد  
 تبدیل کرد. البته ایران بعد از اسلام دیگر  
 شباهتی به ایران دوره پیش از آن نداشت  
 اولاً همانگونه که در هنگام فتح اسکند  
 سز دیده شد این کشور تحت نفوذ کس  
 گشایان قرار گرفت. در مدت چندین سز  
 يك نوع مسجد که عنوان مسجد عربی - آن  
 اطلاق میشود و نمونه‌ای از آن در سور  
 بوجود آمده بود ، پیوسته در شهرهای  
 مختلف ایران ساخته شد. آثار کبی  
 این گونه مساجد برجای مانده است



از مسجد و کتل سرار است که دوام  
 چون رواج مجدد این سبک در فرس  
 هم هشتم آنچه حالت بوجه است  
 در آن یکبار دیگر خود را از  
 گان (که در اسفورد عبارت از  
 معنوی اعراب بود) رها ساخته  
 خود را بطور کامل نگاهداشت  
 در آن نهاد دیبالت مسقیم بناهایی  
 دوره اسلام ساخته بود بود.  
 مکه، آداب نماز، محرم  
 حرمین، اسرار مابل به کسبه  
 در، استاده ارمناها که نها  
 است ارمناهای بشمار ست  
 حدیدی گردید.  
 رسازی از موارد (بای ایوان،  
 ساحن برجستگیها، استعمال زیاد  
 به دیدن تحسین نگریت.

# نیامده کارنامه دبی طالب آملی شاعر نیرمندی که شایسته این فراموشی نیست

(۶)

دکتر فرامرز گودری

**عادات و اخلاق طالب** - معاصران طالب همه ارجحوش جانی و مهریاسی و وفاداری پس از حد او سخن رانده اند و مهمان یواری و عرب بروی او را سوده اند ، صاحب مباح منوسد « این ضعف را مرید اول در حد با او ملاقات واقع شد جوانی دید با یوایع هر آراس ، عزیزی ملاحظه نمود با صاف سخن برآسد ، درین سر ارامش و افران مهار و در علم سلوک مردمی بی نیاز ، چنان زود آسنا و خلق که درس فی سر عدیل داشت » شیخ فیروز مسمی در با ملاقات خود با او اظهار داشته « با به اسماع حدیث است ارباب سلالة الفصحی ملک الشعراء طالب آملی دل سخن پذیر را سخن دلپذیر گریست گریسته ... بحالت فالان که حمله ای همه حباب در آتجا بر پا بود روان شدیم او رنگ معکف در در بروی عمر سیه ناکام صبح . مباداشت بعد از لوازم مصافحه و مراسم معاشرت دیدیم که فرشته اسب ناب و گل سرسبز و مور روحانی است در لباس همه » حالت آنکه این عقیده کسی است که پس از همه معاصرین با او سرکنده داشته است و در آمده بان مطلب در حای خود اشاره خواهد شد . بی ای اوحدی میگوید « الحق و خودس به غایت مفنم است » بطور کلی همه تذکره نویسانی که ارد سخن رانده اند مخصوصاً معاصرانش ارجحوی خوس و طبع بلند و کرم او و عرف کرده اند . سرخوش مؤلف کلمات الشعراء قطعه زیر را که سدای فتحوری در هجو ابوطالب کلمه کا سروده به طالب نیست داده است :

شب و روز مخدومنا طالباً      پی جیفه دنوی در نك اس  
مگر قول پیغمبرش یاد نیست      که دنیاست مردار و طالب سگ است

استاد گلچین معانی در حواشی تذکره میخانه درنمود مرقوم داشته اند «اولاً

شیرعلیخان لودی در مرآة الخصال مینوسد که «شدا در هجو طالب کلیم این قطعه را» - کرد چون خالی از ادائی نبود شهرت تمام یافت» ثانیاً شدا در زمان ملک الشعرائی طالب جزو احدیان بوده (احدی از افراد سیاسی = نائین) و سری در میان سرها نداشته ، بلکه در آخر یعنی بعد از فوت طالب و جهانگیر در زمرة شرای درباری همدوره خود از قبیل حاجی محمد قندی ، طالب کلیم ، حکیم حائق میرالهی یعنی شرای درباری شاه جهان در آمده و حیل

ربان و خودخواه و حسود بوده آنرا هجو گشته و درباره کلیم بیشتر از دیگر بدذیبانی کرده اند که بکار هم گفته است خوشا حال کسانی که مردند و ملک الشعرائی طالب کلیم را ندیدند ، پس گذشته طالب در ۱۰۳۶ وفات یافته است و شدیدا در ۱۰۸۰ که نیم قرن فاصله زمانی خود را دیگری برصنق این مفاصل تواند بود ...» .

اگرچه با دلایل محکمی که اسناد کلحن معانی آورده اند احتیاج به شاهد و گواه دیگری نیست با این حال می توان گفت مشابه اسمی اسدو شاعر که یکی را طالبای آملی و دیگری طالبای کلیم می نامیدند و نزدیکی رمان شعر و ساعری اسدو سخنرا عوامل دیگری است که با این اشتباه شده است از طرفی ملاشیدا از ارادتمندان طالب بوده ، چه سا که طالب آملی به سبب شعر و شاعری او ، همانطور که عادت آن مرد باریس و مهربان بود ، دخالت داشته باشد ، بطوریکه گفته شد شدیدا رباعی عم انگیزی در رباعی طالب آملی مستحسن ماده بازیج قوی او

...

بوجه به نکات گفته شده در اسباب مصمون قطعه قوی به طالب کلیم سبکی دهی . این باید گفت کلیم شاعری آراسته و مردی با حمت بود و گفته شد اندا ما جای و ... این را بهی باکسرش مطابقت ندارد و قصد شد بوهی و آراز آن ساعرانه و ده است . طالب آملی از دست رین به کارهایی که دیو شان او و خودداری میکرد و درین ... و همان امپراطور عظیم السان و سخنگری حیون جهانگیر را نادیده نگرفت . ... ری دستور داد تا در باریس با رین برانیده به دستگا از باریس طالب بجای حضور مدینه شعری سرود و آنرا برای شاه فرستاد

بسیار گانید نکسر ساه کسی را جو من سره برگاه نیست  
در برمی که موئی بگنجد در او شدن ما دوگر رس دلخواه نیست  
بسیار است سرم تو و در بهی من با نریشیده را راه نیست  
و چون محبور شد در بارگاه ساهی حضور باید باریسی ایوه بازیافت و تا سرودن ... با عسری دلکس و شوا حق را بحالت جوین داد

بسیار میکم صاحب و ربه من به سر بلکه گرین براشدیمی  
باجی به باغ از روی خود من این منت سوزن براشدیمی  
سرورس و ابرو ، پروت و مره برسم برهن براسدیمی  
ح مو نراشدیمی وز وری نکات ملئون نراشدیمی  
حون من راهیم خارج از رسم بود که مو وف رفین براشدیمی  
کینه به اسمای ابروی تو سر از صفحه نی براشدیمی

در قدرت و شوک و جاه و حلال جهانگیر و سخنگری او در اجرای اوامر صادره ... وند سود به عظیم کار طالب و بررگمی او بباری حواهم برد .

صاحب در اغلب قضایای خود علاوه بر مدح ممدوح اشعاری در ستایش خویش سروده ... واهی باندی افرات نموده که بظر میرسد قصیده را در ستایش خود بظم در آورده ... آن مادی هم از ممدوح نموده است . به قصیده زیر که در مدح میرزا غاری سروده ... و مانند :

بسیار راع وگر صعوۀ بانوانم همس من که در حرکه بلبلانم  
بسیار زادگاندر مرغان شهری من آن روسازاده آشنانم  
بسیار لی بیهوده ام زانکه گیتی نراشیده از گوشۀ دل ربانم  
بسیار ولی در حساب سموم بهارم ولی در شمار خزانم  
بسیار عبدلیب پریشان سرودم که زلفس بر چهره گل فغانم  
بسیار حبس شوبد بخون ریاحین که گلسته بندد ز اشک روانم  
بسیار ورق زاسعاش سوادم بیالد قلم زالغات بسانم

چو گلرِز معنی حرفم ، به گلشن  
 گرت سوز من نیست باور ، نظر کن  
 نگاران چین وختن نقش بندد  
 گهر بی خراشش<sup>۱</sup> نخیزد زمعدن  
 زمفر سخن بسکه پرورده جسم  
 زند خنده کیک بر نطق طوطی  
 همه شکر بختم که نهاده گنی  
 هنوز این قطیرِست ازخوان طعم  
 مدل دارم اندسدها شکر الله  
 سخن نکفت گل دهد در ممبرم  
 زبس کر سخن گشتهام محولدت  
 زند کمهسان فال مشکس لاسی  
 کلیم الله دانشم بسی نکلف  
 چو من شمع دانش فروزم به مجلس  
 بهار از پی رفع ضعف رباحس  
 زند خنده ار من آثار علوی  
 چو مر عرش نازم کمب فصاح  
 بسر فلک حیده زد هوشمیدی  
 چو سیمای جوهر ز فولاد هندی  
 لب از برگ گل وام گردد مسحا  
 زبس روشن آئسهام ، چو مر بدان  
 نو دانی واصاف ، من سر دایم  
 جواهر نگارد چه بحری چه کامی  
 اصالت کلامست سر فرق قدم  
 شکج طلب زلف ناب از کمدم  
 حسب گردی ار دامن اعصارم  
 «شفا» نسخه‌ای از اشارات کلکم  
 مسیحانفس «طالب» نکه سحر  
 تراویده از نطق طوطی حدسم  
 خرد بر پرد آفتاب آفام  
 فرود آید از عرش بر نام خاطر  
 نفس باز گردد چو از باغ فکر  
 بدین شوخ طبعی بدین تاره گونی  
 ولی شکر کر امتناز طسعت  
 معلی کلام و مصفاً ضمیرم  
 گل دانشم دست کشت طسعت  
 شجاعم چو شیر آنگهی شیر گردون  
 ز چنگال شیرست پیکان تیرم  
 بجان سنان درخشنده بینی  
 کند طوق در حلق گردون کمندم  
 نیاورد دانش بمیدان کوشش  
 گرت نیست باور من اینک بمیدان

سرایند بر نقش پا بلبلانم  
 یگلدوزی شعله در پرنیانم  
 برومی ورق کلک هندو زبانم  
 شب وروز در کاوش دل از آم  
 چو باشد زهم پیکر ناوانم  
 هماغه گر خورد ریزه استخوانم  
 به طعم سخن لقمه‌ای در دهانم  
 هنوز این پشیزی زگیج بمیانم  
 که بختم حوانست و مهم جوانم  
 فلم مانگ لبل کند در زبانم  
 غذا طعم معی دهد در دهانم  
 ورق از نم غنربن باودانم  
 کلام الله نطق نازل سام  
 سمند پروانگی عرشام  
 ترک برد آب دست خزام  
 سر خامد بر اختر کاوانم  
 غنا بوس گردند روحاسام  
 که طی الزلم دبد طی اللسانم  
 نماید هوای نطق از زانم  
 که بوسد بوس تکلم دهانم  
 بعین حرفه پوشد ر دست گمانم  
 که بکای عصر و وحد زمانم  
 به سمس ورق حامد زرفسانم  
 محاب مرتجی اسب در دست شام  
 حدنگ طمع گوشه‌گیر ار کامانم  
 نسب دودی ار مطبخ دودمانم  
 «اشارات» رمزی ز سر سام  
 که نمود قسم عقل را حز جهانم  
 برانده از بانگ لبل فغانم  
 سخن بر عهد آسمان آسمانم  
 سخن چون کبوتر معلق زانانم  
 غیر بهشت آورد ارمغانم  
 زهی حجلت شاعران زمانم  
 نه از شاعران بلکه از ساحرانم  
 ملمع بیان و مرصع زبانم  
 سزد گر نریزد هوای خزانم  
 نه چون روبهان متزور حانم  
 ز نطق هزبرست توز کمانم  
 طلوع سهیل از نی خیزانم  
 کشد میل در چشم اخترستانم  
 بکلك و به لارك جهان پهلوانم  
 به تیغ و قلم هردو کن امتحانم

نپوشم زره چون درآیم بکوشش  
چو پیکر ز برقست و توسن ز بادم  
ز سهراب بیشم بمبدان کوشش  
هژر اوژن زایلیم وینک اینک  
ساج کیانی به تیغ یمانی  
سس تجدید مطلع کرده و دوباره به ساس حوسس میردازد :

مم کاش افروز نطق و بیانم  
عطار د رقص شاعر شوخ طبعم  
سس از سرودن چیدن بت دیگر با افسوس میگوید که فلم را برای توصف اونست  
سس جهت بخودستانی خانمه داده و میگوید :

وصف خود چون کنم طی دریا  
قلم کونهی میکند در سام  
درین فصدیه که در حدود صد و شصت بیت شعر دارد چنانکه می‌سسم شاعر چیدن بار  
دلیل نموده و قسمت اعظم آنرا به خودستانی اختصاص داده و سس از سرودن حدیث  
س میرزاغاری ناربهمدح خود برداشته است و ازین حدیث ساند در ادبیات پارسی کم‌نظر نماند  
طالب درباره شخصیت والا و علو طبع خود در قطعه‌ای که خطاب به اعتمادالدوله  
و ساسی از آن قائل نقل شده حس میگوید

میسند اهل طبع که هر يك  
یکی را فرومایگی کرده شاعر  
کسی اضطراب استاء نظمش  
یکی را علو طبیعت بجائی  
یکی را چنان پست همت که نالد  
یکی را طمع گشمة هادی درین ره  
سس از شاعری شکر الله که دارم  
که گر دهر نیکدانه ناقوت گردد

در اشعار بالا طالب به کمال استعای خود اشاره نموده و انگیزه خود را در شاعری  
به هنگامداری می‌داند اگر به شرح حال وی توجه کنیم بررسی کنایه‌ای بی‌میرم  
نیکه دیدیم طالب در بازارگاه ملکس جان و بعدها در ملازم عبداللہ خان فرورجنگ با  
سس می‌نکرد و اگر منظور سس گردآوری مال و کسب ثروت بود می‌توانست با استفاده  
سسر و سس اعتمادالدوله به همه چیز برسد ولی او همواره برای رسیدن به مقامات والا  
سسر و سس کوشش می‌نمود و درین راه به سیم و زر توجهی نداشت .

طالب در اشعار ساس پیش‌آمیز خود از ممدوح بقاضای صله و پاداس نمیکرد و در شاعری  
با بسال او را طلب نمیکرد و با ازوی در حواس سرپرسی و بر سب خود را می‌نمود ،  
کسی دو قطعه و در پوششی از استعارات لطیف و آیه‌ها با ماع طبع و فنی با اصطلاح کارد  
سجواس رسیده بود نفاضای کمک مادی نموده است :

رانه صاحبنا مم آن کر غرور طبع  
چنین حسین باهل سخا می‌فروختم  
ایچ میهاد چون سر طبعم کلاه فقر  
وارسگی بارش وسما می‌فروختم  
اگرچه از شعرا لیک از سلوک  
شان نجابت امرا می‌فروختم  
حرفه دایم ارنی درین بساط  
کی عرض خویش چون شعرا می‌فروختم  
در بعضا اشارتی به شعری مدحیه پرداز که به امید کسب صله قلمفرسائی میکند نموده  
شمار آنان نمیداند :

۱ - خراش منظور خراشیدن است .



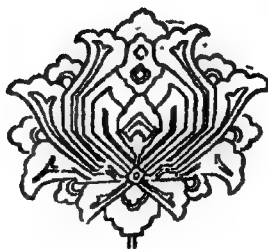
د افی قلم ازدهای گنج  
جت بلاست ورنه کجا آبروی خویش  
چارگی گشود زبانم به عرض حال  
خانه از فروختی بنده مانده‌ام  
کاش میخرید کسی بنده ترا  
بیت زیر را نیز بهمین مناسبت سروده است :

غنی رسم کرم هست خوش آیندولی  
همت از مردم محتاج خوش آید ترست  
با همه علو طبع و رتبه والائی که در شعر و شاعری داشته مردی خوشخو و شعیق و  
ست و درویش بود جاه و جلال مقام امیری دربار چشم او را خیره نمیکرد و با همه  
تی که کسب کرده بود فقط به احساس یافت و شفقت خود مباهات مسمود :

بلای علمی بود در دل نهانم  
کدامین علم ؟ علم مهربانی  
سواد آنرا بود زین علم حاصل  
بحمدالله که من روشن سوادم  
کتب طی کرده‌ام در دوستداری  
پیای هر که خاری درنشدند  
بهر ماتم نشین در غم شریکم  
نیم یک لحظه فارغ از غم خلق  
غزل زیبای زیر نمابشگر طرز تفکر و سلوک و اسنادوسی طالب است :

شمار موی بر سر ، غم او به سینه دارم  
نه نشئه محبت همه مایه و دادم  
ود تهی دودستم نفسی ز برگ عشن  
هو چنار و تاك دایم به سخا گشاده دستم  
هو چو بحر دخیل پرور چو سحاب هرزه خرجم  
هو غبار خاکسارم نه چو شعله هام سرکش  
هو لطیفه دوست سازم نفسی هزار دشمن  
که به علم مهربانی دل بی قرینه دارم

برخ سفید طالب خط عبرینه‌ام بس  
نه زلم که بر سر و پرچو زنان زربنه دارم



# مغزنی و بکده باستانی «حسنلو» و کاوش در تپه باستانی «حسنلو»

علامه رضا معصومی

موزه دار موزه ایران باستان و فوق‌لباس باستان‌شناسی

(واقع در دهکده ساختی بیه)، تپه نظام‌آباد در جنوب شرقی حسنلو (واقع در دهکده نظام‌آباد) نه «مملو» در جنوب‌شرقی حسنلو (واقع در دهکده مملو) تپه محمدشاه در مشرق حسنلو (واقع در دهکده محمدشاه) تپه گرخانه در مشرق حسنلو (واقع در دهکده گرخانه) کله بیه‌های باد شده فاصله‌های مختلف از بکده‌بکر و فاصله ۲ کیلومتر تا شعاع ۱۵ کیلومتر از تپه حسنلو قرار گرفته‌اند

دهکده حسنلو سبب به دهکده های دیگر آذربایجان غربی دارای وسعت زیاد و جمعیت فراوانی است. رمنهای کشاورزی آن در حدود ۱۸۰۰ هکتار و باغهای انگور و باغچه‌هایش در حدود ۴۰ هکتار است. دور تا دور این دهکده را باغهای انگور و باغچه‌های سرسبز درختان بید و تبریزی فرا گرفته‌اند. شخم و کشت زمینها غالباً با تراکتور و جمع‌آوری محصول و درو و حمل آن به انبارهای ده عموماً با کمباین عرابه و تریلی‌هایی که به تراکتور می‌بندند انجام

محدود شده‌های باستانی دیگر حسنلو می‌باشد که اقوام ساکن در حسنلو با اقوام ساکن در بیه‌های اطراف از یک سره بوده و با هم دادوستد و رابطه داشته‌اند بیه‌های اطراف حسنلو عبارتند از

بیه باستانی پستلی در شمال شرقی حسنلو (واقع در دهکده سج احمد) بیه نارانی در جنوب حسنلو (واقع در دهکده نارانی عجم) بیه حاج فیروز در جنوب حسنلو (واقع در دهکده حاج فیروز) بیه باستانی بانبه در جنوب غربی حسنلو (واقع در دهکده بانبه) عفر بیه در مغرب حسنلو (واقع در دهکده دل‌مه) تپه کوئک در شمال غربی حسنلو (واقع در دهکده کوئک) تپه دل‌نچی در شمال غربی حسنلو (واقع در دهکده دل‌چی اریخی) حوی گدا (تپه باستانی فلان در مغرب حسنلو) (واقع در دهکده فلان) تپه باستانی مرآوا = میرآباد در مغرب حسنلو (واقع در دهکده میرآباد) تپه باستانی دیگر بنام ساختی تپه در جنوب حسنلو

بیه باستانی حسنلو در ۱۲ کیلومتری غربی دریاچه رضائیه، و ۹ کیلومتری شمال شرقی شهرستان بندر بیه‌های امین‌لو و حسنلو واقع است این بیه مناسب نام دهکده حسنلو نام گرفته است. دهکده حسنلو را چندین ده دیگر یکی در بر گرفته‌اند، بطوریکه از بیه‌های حسک شده و لجن‌زاری سرریز «حسنلو گلو» از شرقی به دهکده شیخ احمد، از بیه دهکده بارانی (نارانی)، از بیه شرقی دهکده شنگار، از جنوب بیه حاج فیروز، از جنوب غربی به بیه بانبه، از مغرب به دهکده‌های سلطان‌آباد و دلمه، از شمال بیه دهکده‌های حاج باغلو و عظیم محدود می‌شود.

بیه‌های باستانی زیادی پیرامون بیه مرآوا فرا گرفته‌اند و گویا هنگام حمله و نمدن عظیمش تمدنهای قدیمی سر تا این تپه در تماس بوده اند و در نمدن حسنلو به وجود آمده‌اند.

(شکل ۱)

اری زمینها بوسیله آب رودخانه گندار رود که از مرکز کشور بران و ارتفاعات شمالی و عربی رچشمه می گیرد و بطرف اشوبه میشود و از آن شهر کوچک و سرزمینهای واقع در مسر خود پ میکند و بالاخره به شهرستان پ میشود. (شکل ۲)

ن رودخانه در طول مسر خود سدهای متعددی که در هر ده آن بسته میشود زمینهای اطراف و دریا سیراب میکند. در محلهائی که زیادتیری دارند و از رودخانه نمیتوانند بوسیله ستن سد آب



شکل ۲ - پل ورونی از حسلو به نهده بر روی رودخانه گدار.

موسمی اعتقاد خاصی دارند و میگویند بادی که از شمال دهکده میوزد حاک اس و اگر در بهار این باد بیاید دانه ها پر کرده و میوه ها را پر بار و درس میکند و به آن باد «میه بیل» میگویند بادی که از جنوب و جنوب غربی حسلو میوزد برای رساندن میوه و خشک کردن دانه های غلات و حبوبات بسیار مناسب و مفید است به آن باد «آئی بیل» (باد سعد) میگویند. چون این باد گرم است و میوه را میرساند. بادی هم از مسر حسلو میوزد که بنام باد مراغه «مراغه بیل» موسوم است و آمدن آن باد در فصل تابستان بسیار سودمند است و به را زودتر میرساند و به ویژه انگور و خربزه و هندوانه باوزیدن این باد میرسد حسلو دارای پنج محله مسکونی است بنامهای «تپه کند» (شمال ده) «لر ده» محله (وسط ده) «چیتور» محله (جنوب ده) «کردلر» محله (مشرق ده) و «ارمنی» محله (مغرب ده).

حیوانات و پرندگان زیادی در این منطقه زندگی میکنند، از همه مهمتر و

برند ما مونور پمپ آب را بالا برده و زمینها را آبیاری میکند. رشدهای از این رودخانه هم وارد دهکده حسلو میشود. پیش از ورود به دهکده، این رشته به رشته کوچکی تقسیم میگردد. رشدهای از کنار عربی دهکده حسلو میگردد که به نام «حکم چابو» (رود حلبه) خوانده میشود. رشته دوم از وسط دهکده میگردد که به آن «قبتو» میگویند. رشته سوم از کنار شرقی حسلو میگردد که نام «کرد» لر چابو» (رود کردها) موسوم است. هر سه رشته پس از عبور از دهکده حسلو و مشروب کردن زمینهای مزروعی آبی و باغ و باغچه های دهکده حسلو بالاخره به «شورگل» واقع در شمال حسلو (بفاصله ۲ تا ۳ کیلومتر از حسلو) میریزد.

برای آبیاری و تقسیم آب در این ده میرابی وجود دارد. آنها میراب را «جوار» میخوانند و وظیفه و مزدی برایش معلوم میکنند.

اهالی حسلو به وزیدن بادهای



شکل ۱ - حمل یونجه و غلف بوسیله عرابه و جمع آوری آن در پشت بام خانه.



شکل ۴ - تهیه کره از شیر توسط جیره.

السر پرندگان هستند که کوچ میکنند  
در باستان و بهار دوباره به این منطقه  
آیند و پائیز دوباره بار سفر سه و  
گرمسیر میروند. این پرندگان عبارتند  
از « هدهد » - « سب » - پرستو  
« فرغوش » - « سار » - « زغیرچین » -  
« دیا » - « قرقتر » و بالاخره لك لك  
« - لئلك » .

لك لك ها در این دهکده ویراموش  
در نادر و می دغدغه ای دارند زیرا  
کسی آنها را آزار نمیکند ، لك لك  
با یک بریده مقدس است و احترام  
بسی در میان مردم این منطقه دارد  
چون برایش سنگ می اندازد و  
کسی نمیکند ( شکل ۳ ) . برای



شکل ۳ - لانه لك لك ها و بچه های لك لك که  
هور می تواند پرواز کند.

میچراهند و نیمه سال را با علوفه خشک  
در آغل ها نگهداری میکنند و زنان دهکده  
از شیر گوسفندان لبنیات میسازند  
( شکل ۴ ) .

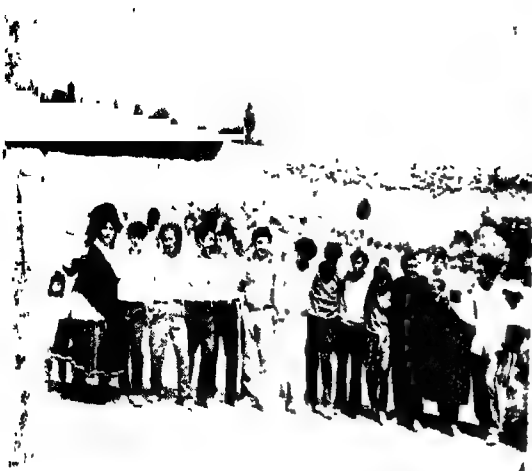
پرورش گاو میش در این ده بیش  
از دهکده های دیگر آذربایجان غربی  
معمول است بعد از آنها در حدود ۶۰۰  
رأس است . هر روز ۳ تا ۵ بار گاو میش را  
در آب رودخانه گذار می شویند و شیوه  
شستوی آنها سار حالب و ماشائست .  
( شکل ۵ ) .

خانه های ده شش خشت و گلی  
است و کم کم تکار بردن آخر و سنگترا  
هم معمول کرده اند ولی سقف ها عموماً  
باتیرهای چوبی پوشانیده میشود .

اهالی حسلو نگویش ترکی سخن  
میگویند و از ایل قره باباخ ( کلاه سیاه )  
طایفه جان احمدلو هستند . منشاء این  
ایل از دهکده ای نام بژچکو یکی از  
دهکده های تابع همدان بوده است که در  
دوره نادرشاه افشار از آنجا کوچ کرده  
و به گرجستان رفته اند و والی گرجستان  
آنها را عزیز داشته است و فرمانی در

لك لك آس می بردند و آمدش را حس  
می گیرند . برای لك لك آواری میخواستند  
زیرا به عقیده مردم این منطقه لك لك ها  
پس از يك غیب چند ماهه که به مکه  
رفته بودند دوباره به دهکده آنها باز  
گشته اند چون خانه خدا را زیارت  
کرده اند آنها عزیزند و احترام بسیار  
بازگست دستجمعی لك لك ها و بخش شدن  
آنها در دهکده های حسلو و اطرافش و باغش  
لانه های خویش و کوچ دسته جمعی آنها  
از این دهکده ها ، بودن يك نظام  
طبیعی و منظمی در میان لك لك ها  
را نشان میدهد بچه گذاشتن آنها و  
بزرگ کردن بچه ها و خوردن خوراك  
( که غالباً از شکار قورباغه - کرم -  
مار - ملخ و ماهی انجام میگردد ) همه  
حاکمی از وجود عقل و هوش سرشار و  
نظام مرفی در این پرند است .

کله داری در دهکده حسلو معمول  
است و بطور متوسط از ۱۲ تا ۱۶ هزار  
گوسفند دارد که سه ماه از سال را در  
بیلاقیهای اطراف کوه های اشنویه و  
کوه های سهند نزدیک تبریز آنها را



راست : شکل ۵ - طرز شستوی گاومش‌ها در شمال غربی ده.

چپ : شکل ۶ - رقص در مراسم عروسی قره شطان آباد (۴ کیلومتری حسلو).

پائین : شکل ۷ - یک دختر با لباس محلی از حسلو



نقدند، میسده‌اند و فرمانهای زیادی داند بر نقدند و سوبق رؤسای ایل فره‌مانج در نزد آقای نزحلو ساکن بقعه موجود است. عروسی در حسلو و دهکده‌های سراموش با مراسم و مره‌ای انجام می‌گیرد. و رقص و ناکوبی دستجمعی زن و مرد همراه نوای دریا و دهل سسار نمایشانی است (شکل ۶).

قصه‌ها و چسبها و ضرب‌المیلهای مردم حسلو بسیار شیرین و دلنشد است. لباس زنان نمایشانی و زبور و زنب آنها بدینی است (شکل ۷). در گورسان اسلامی این ده سنگ فرهای منموس زیبایی با نقش شانه زنانه دو طرفه و شانه مردانه یک طرفه و مهر و حانماز و آئینه به چشم می‌خورد که حاکی از معرفی صاحب‌گور است. (شکل ۸)

تاریخچه حفاری در تپه حسلو

تپه حسلو تپه بزرگ و مدوری به قطر تقریبی ۲۸۵ تا ۲۵۰ متر و ارتفاع ۲۰ متر از سطح رودخانه گدار می‌باشد. این تپه بین دو دهکده امین‌لو و حسلو

هجری قمری از طرف گرگن لی گرجستان به مهدی بیگ بزچلو صادر شده است که فرمان نزد آقای بزچلو بوده در نقده است. این ایل پس از ر گرجستان با شاهان قاجار در ایران و روس متحد بوده و کاری با قوای ایران را داشته محمدعلی میرزا پسر بزرگ با روسها که فرماندهی قوای پس را داشت سواران قره پاپاخ فراوان کردند. و عباس میرزا سر فتح‌المیلشاه این ایل را از ن به ایروان آورد و در آنجا د و پس از جنگ ترکمان‌چای و مدته گلستان عباس میرزا این ایل قدده یا منطقه سلدوز که ملک خویش بود سکنی داد و از آن کنون افراد این ایل در نقده و زندگی میکنند. باید یادآور افراد این ایل همیشه خدمتگزار بوده و از شاهان عهد قاجار متوالیاً

از طرف مغرب و مشرق قرار گرفته است (شکل ۹) ساکنین اولیه تپه حسلو احتمالاً قوم مائی بوده‌اند که نمند - وسیع و درخشانی از خود بیادگار گزارداده‌اند. از اشیاء مکشوفه در این تپه چنین نظر می‌رسد که آثار مفرغی آنجا کاملاً قابل مقایسه با آثار مفرغی لرسا بنی قوم کاسی است و شاید قرابتی بین این دو قوم موجود باشد. از قوم مائی و محل سکونت آنها که سرزمین‌های



راس : شکل ۸ - يك سنگ هر با علام شاه و فیچی.

چپ: شکل ۹ - مطره‌ای از تپه‌حسلو طرف شرویه (ارده‌کنده حسلو).

بائن : شکل ۱۰ - گردنبدهای سفالی تپه حسلو.



می در ناحیه رضائیه بوده است نادی  
عزت سده است . قوم منائی را قوم  
ن ، هم گمیداند . (سکل ۱۰ با

نه حسلو ابتدا بوسله نك هشت  
می ایرانی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی  
سید و در سال ۱۳۱۵ بوسله سراورل  
ن داسمند انگلیسی حدس گمانه در  
رده شد و مقداری هم اشیاء بدست  
در سال ۱۳۲۶ بك كاوس بخارنی  
سای آقای فرهادی انجام گرفت و  
محمود راد باررس فی این حفاری  
در سال ۱۳۲۸ از طرف اداره كل  
ایسی آقای مهندس علی حاکمی  
در آقای محمود راد مأمور كاوش  
در این نه باستانی شدند . مقدار  
باز اشیاء حسلو که امروزه در  
موزه اسرآن باستان دیده میشود  
این هشت علمی به موزه تهران  
سده است . ضمناً گزارش این  
ن بوسله هیئت مزبور در جلد اول  
سهای باستانشناسی در شهرپور ماه

۱۳۲۹ چاپ شده است .

در سال ۱۳۳۴ شمسی يك هبث مشترك ايراني و امريكائي به رياست پروفيسور رابرٹ دابسون در نيٲه حسلو مشغول كاوش شد. اين حفاري در سالهاي بعد هم ادامه يافت . بالاخره روز پنجشنبه ۲۳ فروردين ماه سال ۱۳۳۷ هبث مشترك ايران و امريكا ضمن حفاري در اين نه موفق به كشف حام بزرگ طلاي حسلو گرديد و افتخار ديگري براي اسرار عرب كسب نمود (شكل ۱۷) باررس وي و يماننده ايراني هبث در آن هنگام آفای علي اكبر اصغر بان بود . از آن پس مرئاً اين نه بوسله هبث مشترك ايران و امريكا حفاري شده و هنوز هم ادامه دارد (ولي مناسبانه ناكنون كتاب مستندي در اين باره از طرف ديكر ادسون بحال نرسیده است)



شكل ۱۱ - دوگرديد از سفال و عرب مكشوفه از نيٲه حسلو .

شكل ۱۲ - رنگهاي كشفشده از نيٲه حسلو



در دو فصل آخر حفاری تپه حسنلو  
یعنی در تابستان سالهای ۴۹ - ۵۱ که  
نگارنده بازرسی فنی این هیئت بود ،  
مشاهدات و اطلاعات خود را نا حدی که  
ممکن شده است در این نوشته کوتاه بنظر  
پژوهندگان دانش و علاقمندان به علم  
باساماسی مبرساند :

حفاری سَحسَلو بِك حفاری كاملاً  
علمی است . برای اینکه تپه را حفاری  
کنند ابتدا سطح آن را به مربع های  
معمود به ابعاد ۵×۵ متر دَسم کرده اند  
و سپس در بِك سوی جدول حاصله از  
اعداد ۱ در سوی دیگر از حروف الفبای  
انگلیسی استفاده کرده اند . پس از اینکه  
۲۶ حرف الفبای انگلیسی برای ۲۶  
مراسته در کنار هم نام گذاری شده است  
برای بار دوم این حروف تکرار شده است  
مانند حروف AA, BB, CC, DD, EE  
هر کدام برای بِك ردیف برانته مورد  
استفاده قرار گرفته اند . با این کار محل  
دفین هر تراشه و هر شنی باف شده  
از آن تراسته بخوبی روشن میگردد .  
(شکل ۱۸) .

در سالهای اول حفاری ، هیئت  
مشترك ايران و امريكا در تراشه های  
مختلف این تپه کار کرد و تقریباً محل  
ماسی را برای کار دائمی هر ساله خود  
پیدا نمود . در همین سالها بود که به  
ساختمانهای سوخته دوره چهارم سکونت  
در حسنلو برخورد شد و اثرات سوختگی  
و شواهدی که این آتش سوزی را ثابت  
میکرد یکی پس از دیگری روشن گردید.  
(شکل ۱۹ و ۲۰ و ۲۱) . در سالهای اول  
حفاری ، هیئت برای پیدا کردن ارتفاع  
خاك تشكيل دهنده تمدنهای مختلف در  
مراحل دهگانه سکونت در حسنلو اقدام  
به حفر چاهی در مرکز تپه و تقریباً در  
پست ترین قسمت تپه نمود . این چاه در  
عمق ۱۷/۵ متری از سطح اولیه تپه به  
خاك بکر و آب رسید و نتایج کلی زیر  
را بنمست آورد :



بالا : شکل ۱۳ - دودند سیلندر - مکتوفه از تپه حسنلو.

پائین : شکل ۱۴ - سنجاقهای آهنی و مفرعی - مکتوفه از تپه حسنلو.





شکل ۱۵- دسه يك طرف مرعى  
با نقش پهلوان افسانه‌ای.



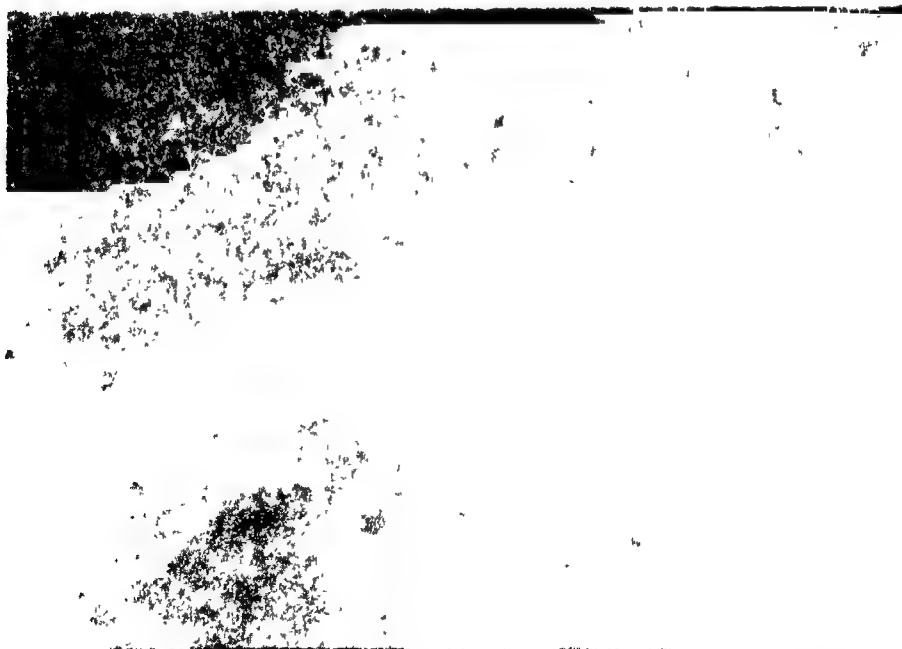
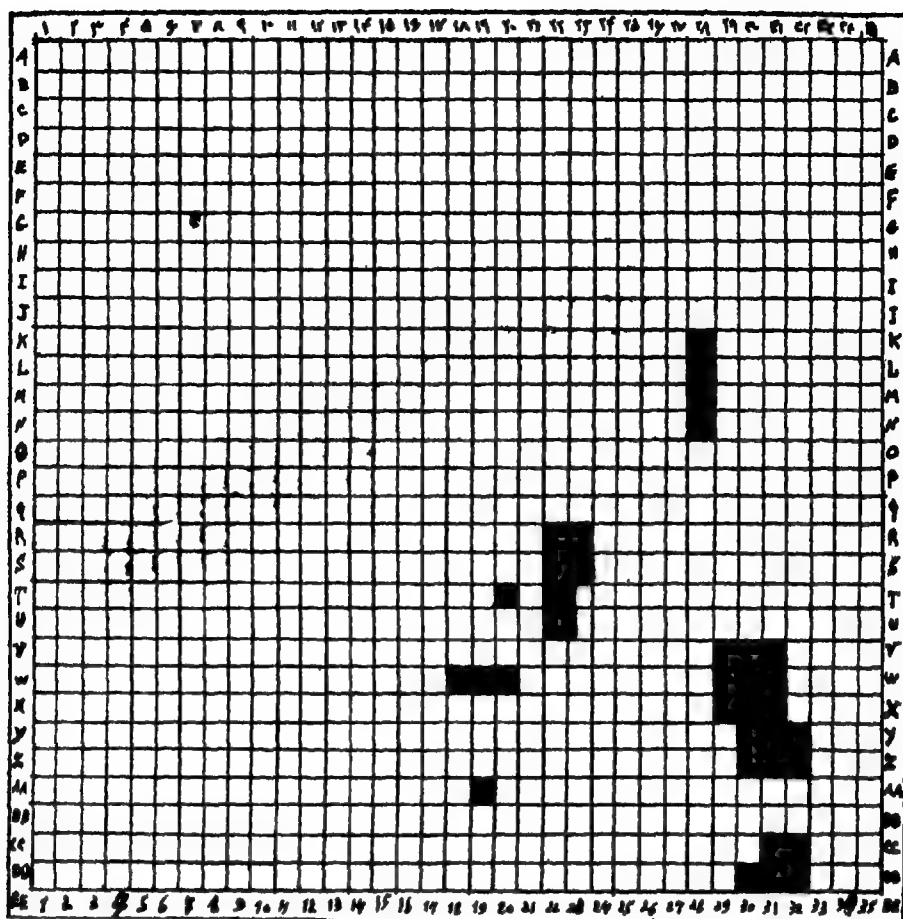
شکل ۱۶ - مجسمه سفالي  
مكتشفه از تپه حسنلو.





شکل ۱۷ - جام حسلو : این جام در فروردین ماه سال ۱۳۳۷ توسط هیئت مشترک ایران و آمریکا از تپه حسلو کشف شد. این جام در آغوش انسانی جای داشت که بر زمین افتاده بود و بر پشت او حنجره فرو کرده بودند. نقوش این جام متنوع بوده و دارای ارزش هنری فراوان است. در اندام نقوش این جام هر چند سارنده آن احتمالاً از دو داسان شرقی فارسی کهن الهام گرفته است. یکی داسان مهر فراح دشت است که برگردونه‌ای سوار و همراه یارانش به جنگ دشمن می‌رود که پیمان شکنان را کینر دهد. دیگری داستان پیروزی فریدون پیشدادی بر صیاح ماردوش است که شاه فریدون به کمک کاوه آهنگر موفق می‌شود که صیاح پرور شده و جواهر اش را از اسارت او بیرون آورد. (نرای آگاهی بیشتر در این زمینه به صفحه ۲۸۷ مجله بررسی‌های تاریخی سال ۱۳۴۹ شماره سوم اثر این نگارنده مراجعه شود).

- ۱ - ده دوره سکونت متمایز در این  
~ شخص داده شد .  
۲ - ضخامت لایه‌های هر دوره معلوم  
و در نتیجه ارتفاع نپه ناخاک تکرار روشن شد. تبیین و شناخته شد .  
۳ - سفالها و تمدنهای هر دوره



کل ۱۸ - شیوه جدول‌بندی در حفاری تپه حسنلو و محل‌های حفاری شده در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۱ بوسیله هیئت مشترک ایران و آمریکا  
شکل ۱۹ - تیرهای سوخته



۱۱ اس ۴۰ - قطعی اربارچه که از ترانه W 311 نام شده است

۱۲ ج : شکل ۴۱ - دهه مغربی و ترنس اس ، در کنار اسجوانهای سوخته که پارچه روی آنها حسیده بود.

پانس : شکل ۴۲ - دوره نش و هف

#### پراکنش سکونت در حسنلو

در محدوده دکنر داسون رئیس هیئت شایران و امریکا ده دوره معماری در ده حسنلو موجود است و از ده جدید یعنی از دوره دهم شروع می شود که آخرین دوره است و ختم آن داسون تاریخ تقریبی سکونت دوره دهم را به ۶ هزار سال پیش میلاد مسیح نسبت می دهد و دوره نهم را به هم را بین ۶ هزار و سه هزار سال پیش از میلاد می داند . از سه دوره

دهم و نهم و هشتم اطلاعات زیادی نداریم و مدارك كافی نیز در دست نمی آید و امید می رود با ادامه حفاری در بیه حسنلو مكان بارك این سه دوره كاملاً روشن گردد .

از دوره هفتم تا دوره اول اطلاعات بیشتری موجود است و شواهد باستانشناسی و حفاریات در حسنلو وجود این دوره ها را كاملاً ثابت می کند . در این دوره ها به بناهای خشتی و گلی و سنگی برخورد شده است . از حفاری که در ترانه

U 22 در سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۱ آنجا گرفت (شکل ۲۲) ثابت شد که از دوره چهارم سکونت در حسنلو یعنی از هنگام وقوع آتش سوزی بزرگ حسنلو تا دوره هفتم سکونت (۲۲۰۰ سال پیش از آتش سوزی) آثار ساختمانی که در آن بر سکونت افرادی در حسنلو می باشد موجود است . بنابر این دوره هفتم بین ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد بود است که از ابزار مفرغی استفاده می شد است و دوره ششم بین ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰

سیح و دوره پنجم میتواند  
پیش از میلاد مسیح بوده

ره پنجم سکونت در حسنلو  
، خاکستری رنگ ظاهر شده  
ام سازنده این ظروف سفالی  
نگ معلوم نیست که از چه  
این محل آمده‌اند؟ از  
ره پنجم سکونت در حسنلو  
مانهای خشتی و گلی است که  
هیچ نقطه از دنیا یافت نشده  
(۲۳).

چهارم بین ۱۳۰۰ تا ۸۰۰  
یعنی همان دوره آتش‌سوزی  
لایه‌های سوخته و سیاه شده  
در مدت ۵۰۰ سال سکونت  
برده است. در این دوره  
مای حسنلو از سنگ ساحه  
و تمدن بسیار درختانی در این  
حسنلو وجود داشته است.  
و ۲۵) هر اقوامیکه در این  
حسنلو ساکن بوده‌اند بسیار  
بود و آثار آنها قابل مشاهده  
زیوبه کردستان و کلورز و  
گیلان و کله نفاظ لرسان

ره سوم سکونت در پیه حسنلو  
دها و کمی پیش از آن بوده  
نیز این دوره نیمی از دوره  
را هم شامل میشود و خود این  
دو قسمت III B, III A  
دوره III A قدیمتر از دوره  
بوده است. دوره دوم همزمان  
از دوره هخامنشی و همه دوران  
اشکانی) و نیمی از دوران ساسانی  
. و دوره اول که لایه بسیار  
است شامل اواخر ساسانی و اوایل  
ست که اثری از آن موجود نیست  
آثار این دوره از میان رفته است.  
باید در اینجا یادآور شوم که مهمترین  
سکونت در حسنلو همان دوره



لا: شکل ۲۳ - رانشهای S 22 - S 23 - R 22 - R 23  
در زیر ترائه ساختمان دوره پنجم سکونت در حسنلو یافت شد

وسط: شکل ۲۴ - قسم شرقی دژ حسنلو که در سال ۱۳۵۱ حاری  
شده است در اینجا قسمی از حیات مرکزی، به سون سگی بر روی  
شمالی حیات مرکزی و قسم انتظم نای سوجه دیده شده‌است.

پائین: شکل ۲۵ - اسکلت است - مربوط به دوره چهارم سکونت

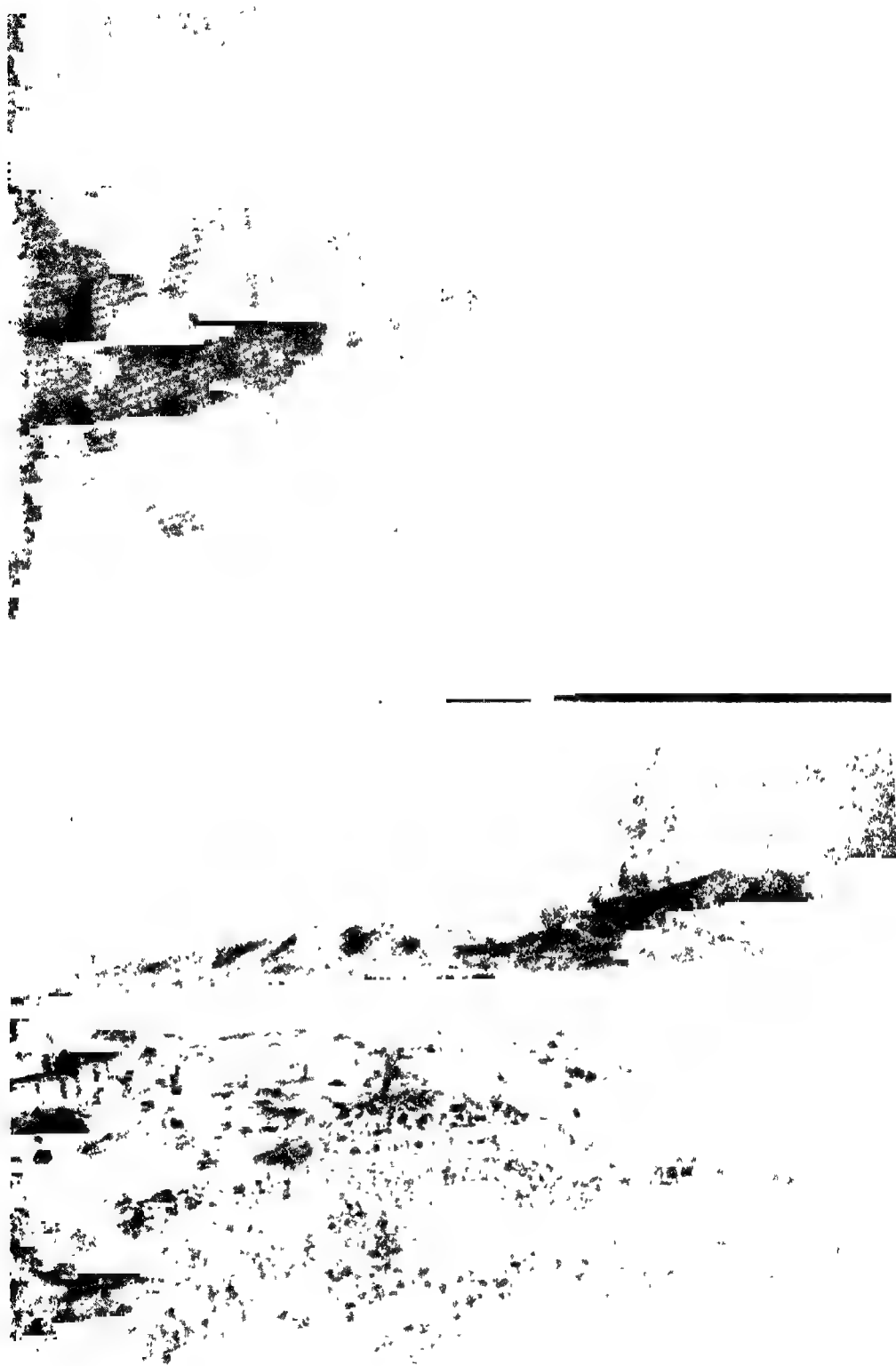


پلا ۴۶ - منطقه عمومی ارجحاط مرکزی و پای حیاط مرکزی و سر حیاط مرکزی و غرب حیاط مرکزی جنوبی همانا اس در حیاط حیاط مرکزی سنگ مرکزی که احداثاً مدیح بوده است و راهی به بعد اصلی دارد دیده می شود.

در آورده نمیکرده است بدین جهت اقدام به ساحل سومین مالار بزرگ سونداز ۱ - در حفاری تراشه ۱۱۲۲ قطر لایه های سکبل دهنده هر دوره چینی بود . از سطح اولیه به ۹۰ سانتیمتر پائینتر به دوره چهارم رسید قطر این لایه با آن دوره ۱۴۰ سانتیمتر بود و پائینتر از آن به دیوار دوره پنجم رسید و قطر این لایه ۲۰۰ سانتیمتر بود و پائینتر از سطح اولیه دوره پنجم دیوار دوره ششم همانا شد و قطر این لایه ۱۹۰ سانتیمتر بود و از کف اولیه این دوره به پائین دوره هفتم شروع شد ولی تا کف این دوره هنوز حفاری شده و قطر آن بدینستی معلوم نیست . فعل می توان ارتفاع کلی از سطح کنونی تپه تا شروع دوره هفتم را تعیین کرد که ۶/۲۰ متر بود .

در هر يك از آنها اجرا مسده است بطور میرسد که این سه مالار بزرگ سونداز همزمان با هم ساخته شده است بلکه مالار سونداز شرقی اول و مالار سونداز بزرگ جنوبی پس از آن و مالار سونداز غربی بعد از هر دو مالار ساخته شده است و به عبارت دیگر منوال گشت هنگامیکه مالار سونداز بزرگ جنوبی را بنا کرده اند اولین مالار سونداز شرقی متروک شده بوده و از آن استفاده کافی نمیشده است و آن مالار به اسباب با طوبله اسباب تبدیل شده بوده است . و نیز سومین مالار غربی سونداز را هنگامی بنا کرده اند که دومین مالار بزرگ جنوبی تکافوی احتیاجات آنها را

و منظور نگارنده از سریع سازی حسلو و ساختمانهای ناف این سلسله روی این دوره میباشد . ساختمانهای ناف شده در حسلو که ساخته شده اند متعلق به دوره که در حسلو است ( گرچه هم سنگ دربی های ساختمانی هم بکار رفته است ) . حفاری در سالهای اخیر یافتهای متعددی با سالنهای مرکزی کشف نماد و دیوار نظامی و دژ محکم این شهر حاکم برون سازد . از کشفیات این هشت دست یافتن به سه معبد سونداز است که حتماً مراسمی



شکل ۲۷ - منظره عمومی از معبد سوندار بررگ حسلو و الاقهای اطراف آن.  
 شکل ۲۸ - نمای غربی دیوار قلعه و برج حسلو و دروازه غربی آن و قسمی از سومن نالار سوندار نا معبد جدیدتر .



شکل ۲۹ - بناهای قسم غربی حیاط مرکزی و مدیج (فرمانگاه) و بخشی از بناهای سرفی حیاط مرکزی

برجها از بنا شده ولی در مسردوار اندکی انحراف حاصل گردیده است .  
**حیاط مرکزی و بناهای اطراف آن**  
 در مرکز این دژ حیاط وسیعی به طول ۲۹ و عرض ۱۹ متر قرار گرفته است البته طول و عرض حیاط در همسوی یکسان نبوده و حیاط بهرمانا شکل حد ضلعی نامنظمی پیدا کرده است بطوریکه در شمالی برن قسمت عرضش به ۲۱ متر هم میرسد . درانهای جنوبی حیاط مرکزی مدیج با فرمانگاه قرار داشت و درانهای شمالی حیاط چندستون سنگی بلند بهحاصله چندمتر از یکدیگر به ارتفاع سه متر با بنسرها مانند لوحه سنگی یادبود به دیوار شمالی حیاط نصب شده بود ولی روی هیچ کدام از آنها کتیبه‌ای دیده نمیشد . در دوسوی شمالی و غربی حیاط

درروی دیوار دفاعی قلعه روس میگردید طرز قرار گرفتن برجها در میان دیوارها طوری بوده است که ۳ متر از طول برج داخل دیوار و ۵ متر آن خارج دیوار (بیرون از قلعه) و ۲ متر آن در سوی دیگر دیوار (داخل قلعه) قرار داسه است از این برجها برای حفاظت قلعه استفاده مسده است  
 از حفاری قسمی از دیوار قلعه و حد طرح مساوی نمنه گرفت که بعمرانی در دیوار سهر و برجها در دوران سوم سکونت در حسلو بدید آمده است و مسیر دیوار قلعه در دوره سوم سکونت با دوره چهارم فرق کرده است ، زیرا پس از آتش سوری و فرو ریختن قسمت زیادی از دیوار قلعه و خراب شدن برخی از برجها ، دیوار و

سواهدی که از این حفاری مسرسان میدهد که هر سه بنای مانند یک مرکز مذهبی یا معبدی با احجام سرباف خاصی ساخته شده اند در آنجا میسر شدند  
 (هـ ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹)  
**دیوار دفاعی قلعه**  
 با دور قلعه را دیواری به ۳ متر و ارتفاع هفت متر ساخته شده است . در سراسر این دیوار مربع شکلی به فاصله‌های یکدیگر و به ابعاد ۱۰ متر ۱۰× ساخته بود . ارتفاع برجها بدرستی است که چند متر بوده است و مسر از ۷ متر یعنی بلندتر از مسر بوده است . با احتساب هر یک از برج ، تقریباً محل هفت برج



ای سنگی بارتفاع تقریبی ۶۰ تا نیمتر و عرض ۱۲۰ تا ۲۳۰ وجود داشت که با سنگ‌های روش بود. دور تا دور حیات و اتاقهای کوچک و بزرگ و ی ستون‌دار و ابوانهای درازی داشته است که بازمانده آنها هنوز بای اولش دیده میشود.

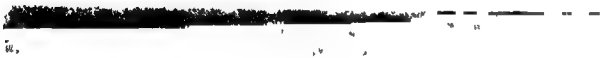
#### سوی شرقی حیات مرکزی

در جنوب شرقی حیات مرکزی یک وسیع با چند انبار وجود داشت. تالار مقداری زیادی از خمره‌های یافت شد. از همین تالار یک در دیگری که خمره‌های زیادی در وجود داشت باز میشد (شکل ۳۰)

مورد استفاده این خمره‌ها محضاً معلوم نیست که آیا برای ذخیره آب بوده یا شراب. ولی به سبب اینکه این قلعه دژ نظامی بوده است احتمال ذخیره آب برای روزی که مبادا دژ را محاصره کنند بیشتر است. در شمال همین انبار اولی و قدیمترین تالار بزرگ ستوندار قرار گرفته است. در ورودی این تالار در بزرگ ستوندار از همین انبار به داخل حیات مرکزی مار مسده است با آنجائیکه حفاری سال اخیر روش کرده است این تالار بطول و عرض ۱۶×۴ متر از زیر خاک بیرون آمده است ولی قسمت جنوب شرقی آن هنوز حفاری کامل شده و معلوم نیست که ابعاد واقعی این تالار

چندمتر است. در مرکز این تالار در ده ردیف ۴ ستون وجود داشته است که فاصله هر ستون با ستون دیگر ۵ متر بوده است و در کنار دیوار بر محلهای برای تعبیه ستونهای چوبی با نه ستونهای سنگی دیده میشود. در جنوب همین تالار محل محراب با موید معلوم است. در میان این تالار ستوندار اسکلت دوازده متری از یکدیگر در سوی شرق و مرکزی تالار بافت شده است. در این ۱۷ متر از ساخته شدن تالار دوم ستوندار در جنوب حیات مرکزی قرار دارد و استفاده شده است بلکه جهت نگهداری اسان حای اصطبل بکار رفته است.

شکل ۳۰ - برانه Z 31 - Z 32 - ابار ذخیره آب در خمره‌ها.





شکل ۳۱ - دو اسکت بچه ناك حمر وشنبر آهي  
 حې : شكل ۳۲ - اسكت زړ و مړد درخال گنگو.

روی سونهای چوبی اسوار بوده و سکنی سرهای سفید روی همس سونهای چوبی تالار می افاده است . این تالار بسیر از ناك طنه (اشکوب) داشته است و ارتفاع آن از کف باسند ۷ متر بوده است در صورتی که ساختمانهای دیگر اطراف این تالار دو طنه (دواشکوبه) بوده و بلندی هراشکوب ۳/۵ متر بوده است در حقیقت ساختمان تالار با پشت بام انافهای اطرافش در ناك سطح مساوی قرار گرفته بوده است .

در میان این تالار سنوندار بزرگ معد ماسد ، دفرما فاصله ۳/۵ متر از در ورودی سمت شمال تالار سکوئی به اضلاع ۲۸۳ متر قرار داشت . این سکو که از خشت و گل ساخته شده بود احتمالا جهت انجام تشریفات مراسم

سلندر ناك دمس بر و هنداری ابراز معرفی و دهده است (شکل های شماره ۱۰ تا ۱۶)

**سایه های چوبی حباط مرکزی**  
 در جنوب حباط مرکزی ناك واحد بزرگ ساختمانی که شامل انافها و تالارهای متعددی بود کشف گردید از سایه های مهم این قسمت دومین تالار بزرگ سوندار بود که گونا عنوان معد پس از متروك شدن اولین و قدیم ترین تالار سوندار صرفی از آن استفاده شده است . این تالار بزرگ دارای ابعاد ۸۲۴/۳۰ × ۱۸/۵ متر بود. تعداد ۸ سون در وسط و سونهای دیگر در اطراف تالار در کنار دیوارها موجود بوده است . همه سونهای چوبی روی زیر سونهای مطمی قرار گرفته بودند . سقف چوبی این تالار بر

این براسه های y31 و y32 و سال ۵۱ حفاری گردیده و در اینجا یافت شده است در تالار در براسه های x31 و w31 چند تاناق كوچك و بزرگ در ورودی این انافها که معمولا در بزرگ راه داشتند از قسمت شمال حباط مرکزی بود . در همین ساختمانی بود که اسکت های - - - - - و حالبسین این اسکتها - - - - - میدی بود که در آغوش هم - - - - - (شکل ۳۱ و ۳۲) بهترین - - - - - که از این براسه ها و در میان - - - - - حباط شرقی حباط مرکزی یافت - - - - - عبارت بودند از ناك دستگیره - - - - - ناك دنگش و حیوان شبیه - - - - - هنداری پارچه سوخته - دوعدد

یژه‌ای ساخته شده بوده است .  
در روی این سکو شمع‌دانها و  
پیموسوز جهت روشن نگه داشتن  
از میداده‌اند و شاید هم قربانی  
وی همین سکو تقسیم میکرده‌اند.  
جنوبی تالار درست در وسط ضلع  
محلی شبیه محراب که شاید محل  
یا نشستن موبد بزرگ بوده است  
کرده‌اند که راهی به اتاق کوچک  
مبد (در ضلع جنوبی آن) دارد  
است همین اتاق کوچک هم محلی  
تعمیض لباس روحانی موبد و یا  
کار ویژه‌ای برای موبد بوده

در سمت شمال شرقی داخلی معبد و  
قسمت شرقی در ورودی سمت شمال  
داخل معبد محلی برای روشن  
آتش مقدس وجود داشته است که  
اجرای مراسم احتمالاً در آن  
آتش می‌افروختند و آثار سوختگی  
شأن آتش افروزی در آن محل است  
شوشه جنوب غربی معبد نیز آتشگاه  
ی به چشم می‌خورد که عبارت از  
مستطیل شکلی است و آثار سوختگی  
ی در آن محل نیز دیده میشود .  
در میان ستونهای این تالار ، در  
شمال و غربی دو در ورودی بزرگ به  
۲ متر و در قسمت جنوبی و شرقی  
ن ورودی بعرض ۲/۰ متر بدخل  
ی اطراف تالار باز میشوند . در  
شمال معبد و در دو طرف دروازه  
، آن دو سکوی بزرگ که روی  
سنگ فرش شده‌است به چشم می‌خورد.  
ض هر يك از سكوها ۲/۵ متر و  
ان تقریباً ۸ متر بود . از قرائن و  
دی که در این معبد و اطرافش  
به دست چنین استنباط میشود که  
سكوها برای نشستن افرادی که به  
دعوت میشدند و یا برای اجرای  
خاصی به آنجا می‌آمدند ساخته  
شد . و محل سخنران یا موبد که

درست مانند سن ناتر یا سینما در مقابل  
آن سكوها قرار گرفته است چنین  
راهنمایی میکند که ممکن است افرادی  
برای استماع سخنرانی موبد بزرگ در  
این محل گرد هم می‌آمدند و موبد در  
محل مخصوص خود می‌نشسته نامی‌ایستاده  
و افراد دیگر روی سكوهای طرفین  
دروازه شمالی می‌نشستند و مراسم بادستور  
موبد روی سکوی منز مانند که نزدیک  
حایگاه موبد بود انجام میگرفت . اجرای  
این مراسم آتش افروزی در آتشگاه‌های  
سمت شمال شرقی و جنوب غربی معبد  
همراه بوده است .

بماهای اطراف معبد یاد شده غالباً  
همه به هم راه داشتند و مانند اتاقهای  
بودرو در چهارسوی معبد ساخته شده‌اند.  
واز چهار طرف به معبد راه داشته‌اند و  
اکنون نیز محل درهای آن که به معبد  
باز میشده کاملاً پیداست . در قسمت  
شمالی معبد و خارج آن دو ایوان کوچک  
در طرفین در ورودی قرار گرفته است  
بیش از اینکه وارد این بنای بزرگ معبد  
شویم باید از ایوانها بگذریم . این دو  
ایوان هم شاید محل رجعتی با محل  
نگهداری اثاثیه و اشیاء کسانی بوده‌است  
که هنگام ورود به معبد بحول افرادی  
میدادند تا در بازگشت از معبد دوباره  
آنها را پس گرفته و با خود ببرند . پس  
از آنکه وارد این دو ایوان شویم . در  
گوشه جنوب غربی حیات مرکزی نظر  
مارا سنگ بزرگی در فاصله ۲ متری  
ایوانها جلب میکند . این سنگ بزرگ  
طول ۴ و بعرض ۲ متر است . شاید  
مراسم قربانی را روی آن سنگ انجام  
میداده‌اند زیرا ممکن است که اسان یا  
حیوان را برای بزرگداشت معبد بزرگ  
و خدای معبد قربانی کسد و این سنگ  
احتمالاً مذهبی بوده که قربانی را روی  
آن سر می‌ریخته‌اند و پس از شنشوی  
قربانی برای تقسیم ، آن را به داخل  
معبد روی سکوی نزدیک جایگاه موبد

منتقل میکرده‌اند .

اتاقهای دیگر سمت جنوب حیات مرکزی  
شامل انبارها ، اسلحه‌خانه و آشپزخانه بود  
که غالباً به تالار بزرگ سنودار جنوبی  
راه داشته‌اند . بجز آشپزخانه که در پیش  
تالار بزرگ قرار گرفته بود اتاقهای  
کوچکی با راهروهای بلند سمت جنوب  
و شرق این تالار را احاطه کرده بود  
در کف برخی از اتاقها نه ستونهای سنگی  
حسته گریخته افتاده بود . در پشت‌تالار  
بلند شرقی بالارستودار يك راهرو وسیع  
که احتمالاً اسلحه‌خانه بوده و با اسلحه  
در آنجا ساخته میشده است وجود داشت  
در سالهای گذشته از این محل تعداد زیادی  
شمشیر و سرنزّه آهنی کشف شده بود  
این نظریه را تأیید میکند . يك در ورود  
از قسمت جنوب شرقی حیات مرکزی  
محوطه اسلحه‌خانه باز میشده که به  
اتاقهای مجاور خود راه داشته است  
در سمت مغرب همین تالار بزرگ بود  
چندین اتاق بزرگ و کوچک قرار گرفته  
بودند که همگی با هم ارتباط داشته  
و از آخرین اتاق شمال غربی این واحد  
ساحمایی راهی به راهرو باز  
ساخته‌های غربی حیات مرکزی و  
راهی به سومین کاخ بزرگ سنودار  
از دو بالار دیگر جدیدتر است و حد  
دیده است این اتاق در سه رده  
ایوانی که حاکم تالار از آنجا کشف شد .

### سماهای غربی حیات مرکزی

در گوشه جنوب غربی حیات مرکزی  
بريك مذبج دری به سوی بالار بزرگ  
سنودار (معبد) باز میشود و در هر  
همین در يك راهرو بلند و باریک که  
سومین بالار ستودار غربی (جدید)  
تالار) منتهی میشود وجود دارد .  
ضلع شمالی همین راهرو نزدیک  
بالار سنودار در اتاق کوچکی جایگاه  
حاصل در سال ۱۳۳۸ کشف گردید  
این جام در آغوش انسانی که روی

در من افتاده بود و به پشت او خنجرى  
رو رفته و از سوى ديگرش جام را شكافته  
و بافت شد. در قسمت غربى حياط  
يكى يك در ورودى بزرگ به اتاقهاى  
بى حياط و تالارهاى بزرگش كه  
پهاى متعددى داشتند باز ميشده است.  
بأش از ۱۵ اتاق كوچك و بزرگ  
غالباً بهم راه داشته و با هم ارتباط  
يكس شده است. اين واحد  
چهارى، از سوى مشرق به حياط  
يكى و از سوى مغرب به ديوار غربى  
و از سوى جنوب به راهرو بزرگ  
شمال به راهى كه هم از ديوار  
شمالى به هنگام آبادى آن از آنجا  
ميكرده است و اين راه بگانه راه  
بى از سمت غرب قلع و دروازه  
بى قلع دفاعى بوده است. اين واحد  
شماره ۱۱ از سوى شمال داراى در بزرگ  
بى بى بوده است كه بوسيله پلههاى  
به طول ۱۱ م و ۹ متر به داخل  
بى بلند كه طولش ۲۲ و عرضش  
۱۱ م بوده بدون پا راه داشته است.  
راهرو داراى دو دروازه غربى و  
مى بوده، كه فاصله دروازهها  
۱۶/۵ متر بوده است. يك درهم  
حوب آن به راهرو بزرگ ناد  
مسيده است. يك هال كوچكتر  
مى است از راهرو (هال) بزرگ  
مى است كه طولش ۱۲/۶۰ و  
۳/۵۰ متر بوده و از اين هال  
يك در ورودى به سومين تالار  
مى دار غربى به عرض ۲ متر باز  
مى

مى تالار سويدار عربى كه در  
مى تالار دوم بزرگ جنوبى و  
بى از آن قرار گرفته بود حتماً  
مى تالار بنا شده بوده است.  
مى تالار شباهت زيادى به بناهاى  
مى حماشى دارد، زيرا ستونها را  
مى از سنگ ساخته اند و نظم  
مى در ساختن اين تالار بكار رفته

است. ابعاد اين تالار ستوندار جديد  
۱۵×۱۵/۶۰ متر و تقريباً مربع شكل  
بوده است. عرض دروازههاى ورودى  
آن ۲ متر و فاصله اين تالار با ديوار  
دفاعى قلع ۳/۹۰ متر بوده است. در  
قسمت شمال شرقى اين تالار سويدار و  
در داخل تالار آشكاهى قرار داشت و  
محل اجراى مراسم با محل موند تقريباً  
در مركز تالار واقع شده بود

### سياهى شمالى حياط مركزى

در قسمت شمال حياط مركزى بناهاى  
ديگرى وجود داشت كه در دو فصل  
اخير آنها را يكى پس از ديگرى از بزرگ  
خاك درآورده اند. اين اتاقها كه فعلاً  
به ۱۵ عدد ميرسد احتمالاً محل  
نگهدارى مايوان كاخ و شايد كمران و  
علامان دز بوده است. برپا در باستان  
سال ۴۹ از اين قسمت تعداد رساى  
حصههاى كوچك شكل مكعب مسطح  
مخصوص نگهدارى وسايل آراش، مايد  
سرمه دان و وسيله دان اسجوانى و غاى  
ناف شد كه اين احتمال را بسزى تقويت  
ميكرد

در اتاق بزرگى كه با نام مرآسه  
w29 در سال ۱۳۴۹ حصارى شد  
اسنخوابهاى ۱۱ اسكلت بهم خورده و  
در هم درهم وجود داشت و قسمت  
موقعى فرار گرفتن اسكلتها روى زمين  
مرگ غرطبيعى آنها را كاملاً ناب  
ميكرد. در ميان اين اسكلتها اسكلت  
بچه وجود داشت. مسر افادى اسكلتها  
با هم فرق داشت و دفن همچكدام حهب  
معنى و منظمى نداشت و چنين نظر  
ميرسد كه هنگام مرگ، آنها با  
دستپاچگى و در حين فرار به زمين افتاده  
و مرده اند. چند اسكلت هم روى صورت  
وارونه افتاده بود و چند اسكلت روى  
دست راست و تعدادى طاق باز و يكي دوتا  
هم روى دست چپ بر زمين افتاده و مرده

بودند. سرچند اسكلت از بدن جدا شده  
بود و يكى از آنها فقط يك پا داشت و  
پاى ديگرش پيدا نشد. اسكلتى كه  
احساس ميشد زن است دست به سوى  
كودكى دراز كرده بود كه كودكش را  
در آغوش كشد ولى مهلتى به او داده  
شده بود و مرده بود، شايد احساس و  
عاطفه مادري مانع آن شده بود كه  
كودكش را بگذارد و خودش فرار كند.  
به احتمال بسار قوى اين اتاقها را آتش  
رده اند و هنگام رزش تيرها و فرود  
آمدن سياهها ساكنين آنها با وحشت پا  
به فرار گذاشته اند ولى بنواسته اند موفق  
شوند به سب رنده شدن دست و پاى آنها  
سر به احتمال قوى رزش خاك و افتادن  
سياهى سبب شده است. دو اسكلت كه  
در اتاق مجاور اين اتاق بزرگ بافت شد  
احتمالاً زن و مردى بوده اند كه بزرگ  
رخنخواب خوابيده بوده و پاى راست  
يكى روى پاى چپ ديگرى افتاده و هنگام  
وقوع حادثه حتماً خواب بوده اند

در ميان حياط مركزى سز اسكلت  
هاى متعددى بافت شده كه غالباً اسنخوابهاى  
آنها سوخته و كاملاً از بين رفته بود.  
در ارائه w30 چند اتاق وجود داشت  
كه از يكى از اتاقها دوشعاع سه پايه  
سنگى بسار زماى منقوش پيدا شد. در  
اين محل دروازه هاى به اتاقها باز ميشد  
كه در شرق آن دو تخته سنگ بزرگ  
بر روى سكوئى قرار گرفته بود. در  
همين محل يك اسكلت كه در چاهى افتاده  
بود چنين وانمود ميكرد كه اين چاه را  
ببر مخصوص دفن همين اسكلت كنده اند  
زيرا اسكلت را روى شك و صورت درته  
چاه خوابانده بودند و اثرى از دفن  
ديده نميشد. بطوريكه سر اسكلت بطرف  
شمال شرقى و پايش سوى جنوب غربى  
شك و صورتش بر روى زمين قرار داشت.  
حالب آنكه هيچ شينى در كنارش ديده  
نميشد. دايسون عقیده دارد كه احتمالاً  
در آن دوره صاحبان اين نوع اسكلتها



بالا : شکل ۳۳ - این شکل قسمت شمال دژ حسنلو را نشان می‌دهد که پله‌های ورودی و قسمی از حیاط در آن دیده می‌شود.  
پالین : شکل ۳۵ - دروازه غربی قلعه و جوی آب زیر آن .



شکل ۴۴ - منظره عمومی از بعد بزرگ حسلو و اطراف آن

مربوط به این دوره است. در این هنگام يك آتش‌سوزی بسیار بزرگ و در هيجان در قلعه رخ داده که با قتل و خرابی همراه بوده است. پيمان دنگر برای ساکنین در این بلای ناگهانی و غیر منظره بوده است و شاید شاه و هنگام خواب ساکنین قلعه، این محل مورد تاخت و تاز و حمله قرار گرفته باشد. به هر حال اثرات آتش‌سوزی در قسمت جنوبی، شرقی، شمالی، شمال‌شرقی و جنوب‌شرقی حياط مرکزی و داخل حياط پیشتر از قسمتهای دیگر قلعه احساس میشود. برآورد فراسته w3B حنی سرهای افتاده از سقف همه بصورت ذغال درآمده و هرچه باقی‌مانده همراه با مقدار زیادی اثر آتش و ذغال و خاکستر بود. وجود اسکلهای اسانی و اسب و گاو که کاملاً سوخته بودند این نظر به را تأیید می‌کند.

براسه‌ها سه دیوار از سه دوره مختلف باقی‌مانده و يك اسکلت گاو در این براسه قرار داشت که سه اسکلت اسان بر در کنار آن افتاده بود. بذر سنی معلوم است که این محل چه بوده و علت مرگ اسانها و گس‌ها همان آتش‌سوزی بوده است؟ که سقف بنا فرو ریخته و آنها در زیر خاک مدفون شده‌اند و با چنگی رخ داده و صحن جنگ کشته شده و بعداً آس هم روی آنها را فرا گرفته است و استخوانها را سوزانده است. نظر به اینکه يك سرسره آهنی به شکم گاو فرو رفته بود و يك پیکان آهنی هم در بالای سر حیوان دیده می‌شد معلوم میشود که هنگام آتش‌سوزی به این حیوان نیز حمله شده است.

به این نکته باید توجه شود که این دژ در دوره چهارم سکونت در حسلو ایجاد شده است. بنای سوخته شده هم

دفعه جنماً دچار بیماری سخت شده‌اند. «ولی سطر اسباب بر طبعی و غیر منظره است. بذر سماری حطرنك و مسری و آنها در این بیماری فوب، باید نارماید گاس طرفی با کاسرسان می‌گذاشتند، ولی با اعتدال مدعی آنها اجازه جبری را در فیر آنها بدهد. با اسلام) و با اسکله ابران. حانی، حاسوس و اسیر بدهاند. بیه کردن افراد دیگر حنی. آنها را در ابطار مردم خوار و در دمای دیگر نیز (بعقیده) بدون عدا و آب بگذارند.

براسه‌های w18 و w19. انهای گذشته حماری شده ولی با بعضی مانده بود برای تکمیل حد روزی کار شد، در این

# شیمی، شاعر غنائی یا شاعر حماسه \*

محمد مراد

کاشکی اندر جهان شب نیستی	تا مرا هجران آن لب نیستی
زخم عترب نیستی بر جان من	گرورا زلف معترب نیستی
ورنبودی کوکبش در زبر لب	موسم با روز کوکب نیستی
ور مرکب نیستی از نکوبی	جانم از عشقش مرکب نیستی
ور سرا بی بار باند زبسن	زندگانی کاش نارب نیستی

سرابنده این اسباب را بیشتر اهل فصل با بر هزار ست حماسه گشتاسپ نامه که است حماسه سرا می شناسند و اغلب ارج و قدری که بروی می نهند بابر همان هزار بیت است. حکیم فردوسی با برر گواری تمام آنرا در کاخ بلند وی گزند شاهنامه پناه داده است. بابر فضل تقدم بر خود مقدم شمرده است، چه به شهادت تاریخ و حق دقتی نخستین کسی که حماسه را به معنی دقیق آن از لحاظ صورت و معنی وارد شعر کرد، اگر چه پس از مسعودی مروزی مننوی نزمی بی را در بحر هزج ساخت که خلاصه گونه بی از شاهنامه می آمد و با ابوشکور بلخی آفرین نامه خود را در بحر منقارب بنظم کشیده اگر نقل سخن در شاهنامه قبول خاطر فردوسی را فراهم نمی آورد و هزار بیت گشتاسپ نامه بتمامی نقل می شد شاید امروز حتی کمتر از آنچه که او را می شناسند می ساختند وای بسا یکصد و چند بیت از وقعات او هم که در تذکرها و کتب لغت بطور پراکنده نقل شده است، بنام شاعران دیگر درمی آمد و امروز دیگر نام دقیقی از صفحات تاریخ ادب این مرز و بوم محو شده بود. اقدام فردوسی را مؤثرترین سبب جاودانگی نام دقیقی می توان شمرد. ابن امریک بدست ابدی را میان نام سرابنده حماسه ملی ایران و نام دقیقی بوجود آورده است بنحوی که نام فردوسی با هیچ شاعر دیگر باین حد بستگی و پیوستگی ندارد. اما شاید این پرسش بذهن محقق امروز برسد که آیا نقل هزار بیت گشتاسپ نامه در شاهنامه فردوسی، خود سبب نگردیده است - غیر مستقیم جنبه شعر دقیقی مورد تأیید خواننده قرار گیرد و در نتیجه ذهن راحت طلب پژوهشگر.

\* بمناسبت برگزاری مراسم بزرگداشت دقیقی در دانشگاه فردوسی مشهد.

۱. حماسه‌پردازی «دقیقی» را پذیرفته و دیگر کمتر دنبال تحقیق و تشع مطلب نازمی در  
شعر می‌بروند؟

اگر ابیات ابتدای این مقال را بدون توجه به اسکه از دقتی است بخواهیم و در آن  
به مانه شعری و قریحه شاعر آن دقیق شویم، سرا به را شاعری توانا در تغزل و سبب،  
سرای خوش قریحه و لطیف طبع می‌باشم، برغم آنکه روح حماسه بر نندی و نیزی و حدت  
حکم می‌کند. قضاوت فردوسی هم درباره وی آنجا که می‌گوید:

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب و روشن روا

۲. عا را بابت می‌کند چه بی شک فردوسی علاوه بر گساسب نامه دیگر اشعار او را هم دیده  
است. دیوانس را خوانده بوده است و با توجه به مجموعه اشعار او را شاعری فصیح و  
بان می‌خواند زیرا اگر اطلاقی گشاده زبانی را سبب به دقتی فقط به سبب گساسب نامه  
آینه بعد از آن فردوسی می‌گوید، که

نگه کردم این نظم سبب آمدم سی لب ناسندس آمدم

۳. این دربار حکومه ممکن است فردوسی صاحب نظم سبب و انان ناسندس را  
نمی‌نامد.

۴. ما را این فردوسی دو فصاحت درباره دقتی دارد. یکی فصاحت حرفی و شخصی و آن  
که درباره حماسه او داور می‌کند و بررسی این رأی می‌دهد، فصاحت دوم است  
مجموع و با وجود ناسندس اینان حماسه‌ای او را فصیح و گشاده زبان می‌خواند. اگر  
این نوع داورها و بعدها درباره شاعر با شاعران دیگری که ما آنها را مهر و سیم  
می‌نامیم، کرده بود حداقل با ما سبب این آنها با اندازه‌ای اگر چه اندک به معیارهای  
این عهد او دست می‌یافیم. اما ما سبب دقتی بها شاعری است که به محاکم  
جورده و بوسله او سجدیده شده است. البته داورهای دیگری هم هست که با وجود  
اینها روزه‌های کوچک را از دمای شاعری دقتی بروی ما می‌تاباند و یکی از آن  
چهار مقاله نظامی است. نظامی غرضی می‌گوید و می‌گوید که امیرامرد حواس  
بر را به امیرالمظفر حمای معرفی کند خطاب به امیر حسانان که ای خداوند  
می‌آورده‌ام که با دقتی روی در تات حاکم کسیده است کس میل او ندیده  
این داور چهار مقاله را، دور از اسباب نارنجی آن کتاب ارجحند می‌توان  
و در ارج نهاد مضافاً اسکه فرخی خود دنباله سخن امیرامرد را در قصیده داغگاه  
و به امیرچغانی می‌گوید:

۵. نظرارنده مدیح بو دقتی درگشت ز آفرین نو دل آکنده چنان‌گز دانه نار

۶. خوف بن زمانه مرو را مهلت نماند زین سبب چون بنگری امروز نا رور شمار

۷. نه کاشمی گز سرگور دقتی بردمد گر برسی ز آفرین بو سخن گوید هزار

۸. ما بعد دیگر درباره دقتی نقد مؤلف مذکره عرفان‌العاشق است که این تذکره  
۹. چه در لفظ پردازی مسنجل شده است اما از استدلال بدان حری می‌بکاهد. درباره  
می‌گوید.

الحق میوه نخل کلامش در غایت مزه و رسیدگی، شمه نر ساس در بهاب دق  
۱۰. ای، احقر نظمش حلقه در گوش هلال سپهر کرده، شاهد طبعش ناده در ساغر مهر  
۱۱. اوقات سک طبعش دراضاعت چون ذکای ذکاء سرور مجلس فطرتش در سرات چون  
۱۲. محفل خاطراتش چون بحرگردون مواج، روح عرش فطرش روح اله فکرش را  
۱۳. بهاب تحقیق معانی و در غایت تدقیق سخندانی.

۱۴. روح‌الدین آرزو در تذکره خود بنام مجمع‌النفاث می‌گوید دقتی از آفتاب



باری این مجموع داورى‌ها حکایت از این دارد که دقیقی شاعری بوده است نواناک از جوانی به سرودن شعر پرداخته و بزودی کلام شیرین و سخن منظومش در اطراف واکااف سایر وروان شده است زیرا با فراڤنی که درباره‌ی تاریخ تولد و قتل وی در دست است که با اشاره خواهد شد دقیقی در حدود سی و پنج سالگی کشته می‌شود در حالیکه از او در این هنگام حداقل يك دیوان شعر مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات و يك منوی رزمی بام گشتاسب، بجا مانده است. آنچه به وجود دیوان دقیقی و باقی ماندن آن بعد از قتل وی دلالت دارد علاوه بر داوریهایی که صاحبان تذکره‌ها و تراجم درباره شعر دقیقی کرده‌اند و چند نمونه آن ذکر شد اشاره‌ی بی‌است که ناصر خسرو در سفرنامه خود بدان دارد. ناصر خسرو می‌گوید «وہ سفر مصر و حجاز را بنش گرفتم در تبریز مدتی توقف کردم و در آنجا شاعری فطران نام سرآمد و از من خواست تا دیوان دقیقی و منحلک را نزد من بخواند و مشکلات خود را برسد بنابراین روایت فطران سر برزی دیوانی اردیقی را در دست داشته‌است که از خواندن آن شهنائی بدون معلم ناتوان بوده و اگر چه زبان فطران روان آدری با ترکی بوده است ولی با همه سادگی که در زبان فارسی داشته و ما در اشعار س ابن ساعی را می‌بینم قادر بوده است دیوان دقیقی بخواند و این خود نشان می‌دهد که دیوان دقیقی احتمالاً اسعار رباعی را در خود داشته است باری با انهمه حقیقت است که دقیقی را باید ابتدا شاعر فطیده‌پرداز و غزل‌سرا دانست و منوی پرداز و حماسه‌سرا را اولاً هزار بیت گشتاسب‌نامه را اگر شاعر برض مجال به خواہش دل خود ساخته باشد به به سفارش يك امیر یا فرمانروا ماره از نظر تعداد اسباب به دیوانی که محضاً از او بجا مانده بوده است در اقل است. دیگر اینکه هزار بیت است شاهنامه نه تنها معرف مقام شاعری دقیقی نیست بلکه مریضه او را اندکی تعلیل داده است تا ویژگی که این اسباب هزار گانه با دو بدیعی مواجه گردید. بخش آنکه فردوسی می‌گوید

نگه کردم این نظم بسب آمدم بسی بسب ناندربس آمدم

و بدیعی دوم آنکه گشتاسب‌نامه دقیقی خود را در کنار شاهنامه فردوسی که در یکتای بحر سخنور است به خواننده عرضه می‌کند و با کز بر قدر شاعری فردوسی و کلام او به خواننده این جرأت و حسارت را می‌دهد تا سخن دقیقی را به چیزی نگردد و حق هم به یك اگر دقیقی گشتاسب‌نامه را نظم نکرده بود امروز جزئی از مقام شاعری او بسط فقط بشرط آنکه دیوانش باقی می‌ماند. اما کسی نمیداند که اگر دقیقی به نظم هزار بیت گشتاسب نمی‌پرداخت آیا باز هم مهدی برای فردوسی و شاهکارش پیدا می‌شد؟ و آیا فرد امروز همان فردوسی بود که هست تا به. ما بر این می‌شود اینک سبب گشتاسب‌نامه را به فضل تقدیمش بخشید و آخر الامر راضی بود و در سنجش آن با شاهنامه بدان گفته بود که شاهنامه حامل سی سال کار فصیحی زمان دور است. اینک برداریم به زندگی شخصی به تنها دیوان پراح ابن شاعر همچون دیوان رودکی پیش از وی طعمه حوادث با روزگار شد و جز اسات پراکنده و چند قطعه چیزی از آن باقی نماند، بلکه اطلاعات زندگی و شرح احوال او نیز بسیار اندک و ناچیز است. آگاهی ما درباره دقیقی از منابعی تردیدکنر زمان شاعر است — منابع قرن چهارم و پنجم و ششم — بها به این جا که نام او دقیقی است و درباره جغتائیان و سس سامانیان مدح گفته و بعد از سرودن هر از داستان گشتاسب و ارجاسب بدست علامش کشته می‌شود.

فردوسی در همان نقد کویاهی که از زندگی و آثارش کرده است می‌گوید:

جوانیش را خوی بد یار بود ابا بسد همیشه به پیکار بود  
یکایک ازو بخت برگشته شد بدست یکی بنده برگشته شد.

محمد عوفی در تذکره خود در لباب‌الالباب نام کامل او را «ابومنصور محمد بن احمد دقیقی» آورده است اما از سال تولد و وفات او لب فرو بسته.

آقای استاد ذبیح الله صفا ، با استفاده از فراين و در ضمن يك بررسي دقيق و عالمانه  
 دقيقي را در حدود سال ۳۳۰ هجری وفاتش را در سالهای سن ۳۶۵ تا ۳۷۰ هـ . بمس  
 همدان همین عوفی که نام دقیقی را در تذکره خود آورده است اولین کسی است که بعد از  
 درباره زادگاهش سخن می گوید و او را طوسی می خوانند<sup>۱</sup> . البته عوفی خود در قرن ششم  
 می زیسته است و لباب الالباب را در سال ۶۱۸ تألیف کرده و از همه کسانی که درباره  
 سخن گفته اند «بجز فردوسی» و دیگر شاعران پس از عوفی بوی نزدیکتر است . مآخذ  
 که درباره زادگاه دقیقی سخن گفته اند حداقل در حدود ۵۰۰ سال مآخر از لباب الالباب  
 اطفعلی بیگ آنر در قرن دوازدهم در تذکره خود «آشکده» می نویسد «دروطن او  
 کرده اند بعضی او را از طوس و بعضی از حارثا و جمعی از سمرقند می دانند» رضاعلی خان  
 مجمع الفصحای خود «ج ۱ ص ۲۱۴» می گوید «ترجمی بلخی و چند سمرقندی  
 اما از میان این سه نظر قول عوفی اصلاح است و دلایلی حب برائت این امر وجود  
 چون دوست فاضل آقای حلال حالائی مطلق در طی سحرابهایی که با عنوان «دوس  
 دیه است»<sup>۲</sup> در سال ۱۳۵۴ در حشوانه طوس ایراد کرد و با شرحی مسووفی  
 عالمانه حق سخن را تمامی ادا نمود . پس مورد به توضیح بیشتر ضرورتی نمی بینم  
 . من محرم را به آن مقاله ارحمید حواله می دهم . اینکه در این روزگار جمعی  
 و با آنان که با زبان پارسی آشنایی دارند کوشش کرده اند دقیقی را بلخی  
 . باید در اثر آشنایی است که یکی از مآخذ آثار ابدان و دانشه است توضیح اینکه ،  
 . به وی دانستند و مورخ قرن چهارم در آثار المافیه خود از ساعری «نامش ابوعلی  
 . بلخی» و شاهنامه او نام می برد<sup>۳</sup> . از نواد حاورسپاس مسهور با توجه به این که  
 . است که شاید منظور ابوریحان از ابوعلی محمد بن احمد بلخی ، شاعر صاحب شاهنامه ،  
 . است اما این حدس باز نولد نکلی مردود است زیرا همانکه جناب استاد صفا سر  
 . باب مذکور گردیده است از سخن بیرونی چنین بر می آید که کتاب ابوعلی محمد بن  
 . ج ۱ ص ۲۱۴ شاهنامه مسطور بوده است به منظوم با عنوان گساست نامه ده . را ابدان معدول  
 . در بار حدس مرحوم دقیقی زاده و ملک السعراي بهار احتمال زیاد می رود که منظور  
 . این به المؤید بلخی صاحب شاهنامه مسطور باشد و تازه اگر این ابوتامی محمد بن احمد  
 . ج ۱ ص ۲۱۴ شاهنامه منظومی هم بوده باشد چگونه می توان هزار بیت دقیقی را که فقط یادگر  
 . و حساب برداشته است يك شاهنامه فلمداد نمود . گذشته از این در مقابل یاد شده ،  
 . حدس دلیل دیگر نیز ارائه کرده است که از مجموع آنها این نتیجه حاصل  
 . منظور ابوریحان از نام ابوعلی محمد بن احمد بلخی ، با ابوالمؤید بلخی صاحب  
 . و است و با ساعری دیگر عرازدقیقی ارباب درباره زادگاه وی که نگذریم ،  
 . مگر نظر محققان و بخصوص حاورسپاس را درباره ی او بخود جلب کرده است و آن  
 . دقیقی است . در آثار دهقی چند دلیل بر زردشمنی بودن او موجود است که حبان  
 . در تاریخ ادبیات آنها را نقل و به آنها استاد برزدمی بودن وی داده است که  
 . همدان این ابواب است

شعنی چار خصلت برگزیدست      بگینی از همه خوبی و زشی  
 لب نافور رنگ و ناله چنگ      می خور رنگ و کیش زردهشتی

- ۱- عرفان العاشقین ، خطی شماره ۲۲۹/۶۸۵ کتابخانه هدایتی پنه - همدان
- ۲- تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ . ص ۴۰۸ به بعد .
- ۳- لباب الالباب از روی چاپ پراون و قزوینی به کوشش سعید نفیسی ص ۲۵۰ .
- ۴- تذکره آشکده چاپ بمبئی .
- ۵- آثار الباقیه ترجمه فارسی بقلم اکبر دانا سرشت ص ۱۴۲

و نیز :

به یزدان که هرگز نبیند بهشت

کسی کاو ندارد ره زردشت

و نیز :

بینم آخر روزی بکام دل خود را

گهی یارده خوانم شاهی خورده

«یارده یعنی پازند و خرده یعنی خرده اوستا»

در تحقیقات و مقالاتی که هرمان انه درباره تاریخ ادبیات ایران ، در ۱۸۷۵ م . بر آلمانی منتشر ساخت مقاله‌یی درباره معاصران رودکی بود که در آن بر زردشتی بودن وی مکتب کرده و در آن باب سخن گفت . بعد از انه ، تلذکه در سال ۱۸۹۲ در جلد دوم مجله تحقیقات و بررسی‌های خود که مربوط به زبان فارسی است از دقتی و زردستی بودن او یاد کرده است .

مستشرق دیگری اهل آلمان نام دل هرن که لغت فرس اسدی را در سال ۱۸۹۷ رساند از دقتی و زردشتی بودن او سخن گفت اما ادوارد براون در تاریخ ادبیات مسهور سال ۱۹۰۲ اشارت یافت اظهار کرد که دقتی زردشتی نبوده است . مستشرق دیگری از آ نام ه . شدر در مقاله‌ی تحت عنوان «آما دقتی زردشتی بود ؟» - که در حسن نامه - ماکوب به چاپ رسانید ، استدلال کرد که دقتی زردشتی نبوده است . از جمله دیگر مستشرقان که با زردستی بودن دقتی مخالفت کرده‌اند یکی هلموید دسر آلمانی است که این عمده در دائرة المعارف اسلام در سال ۱۹۴۵ انتشار داد . مستشرق معروف فرانسوی ژولین لارا در کتاب خود بنام نخستین شاعران زبان فارسی که در سال ۱۹۶۴ انتشار داد زردستی دقتی را رد کرد . از میان محققان و صاحب نظرانی که چه در ایران و چه در خارج از درباره دقتی سخن گفته و اظهار نظر کرده‌اند بطور متوسط نمی توان زردستی بودن وی را رد کرد . اما حقیقت اینست که زردشتی بودن یا نبودن چه تأثیر مهم خواننده شعرس و برای ما دارد ؟ ما امروز شعر دقتی را مباحثی مدیس مورد مطالعه می‌دهیم و او را به عنوان شاعری که صاحب یک دیوان خوب ، صاحب قصاید ، غزلیات و ... خوبی بوده‌است می‌شناسیم . ما دقتی را بعنوان مقدمی برای فردوسی و گساست نامده را مدح حماسه ملی ایران می‌شناسیم و از این رو کافی است اگر اراو به نام دقتی یاد کند و .

ماخذ و منابعی که در تهیه این مقاله مورد استفاده نگارنده بوده است .

آذر بیگدلی : آسکده ، چاپ بمبئی

افشار ، ابرح . یادداشت‌های مربوط به «دقتی در آما» . مستشرقین «اس دد»

بعدا استاءالله بصورت مقاله چاپ خواهد شد»

مرونی ابوریحان : ترجمه آثار الفایده بقلم اکبر دانا سرشت

مذکره عرفان العاشقین نسخه خطی .

اساد صفا ، ذبیح‌الله : تاریخ ادبیات در ایران ح ۱ .

عوفی ، محمد : لباب الالباب .

فرخی سیستانی : دیوان ، چاپ دبیرسبافی .

فردوسی : شاهنامه چاپ بروخیم .

مذکره مجمع‌النفاث نسخه خطی .

ناصر خسرو : سفرنامه چاپ نادر وزین‌پور

نظامی عروضی : چهارمقاله چاپ مرحوم معین .

و چندین ماخذ دیگر .

# رشته‌های تاریخی هشتال علم

## لقمه کلویر

مهدی پرتوی

مانعاً در میان اهل طریقت این اعتقاد وجود داشت که مال حرام از گلولی مردان حاکم حاکم باشد و معاد و معاد و معاد می‌کنند. امروزه ارباب عمارت که بصورت صرب‌المال هستند، است تماماً معانی مجازی و معاهیم مالی و سیاسی آن مورد نظر و استسعاد است چنانکه فی‌ال‌حال می‌گویند: «ایران ائمه» که گویا که هیچ هاجمه‌ای نمی‌تواند آنرا محکم و بالغ کند. حالانکه امکونه ائمه‌ها «ارباب دین» «ائمه گلوگیر» گویند که رشته تاریخی آن تا سرحد آمده است.

\*\*\*

در مورد رشته و علت سبب صرب‌المال «ائمه گلوگیر» حوادث عذبه رخ داده که سه مورد آن قابل ذکر است و از این سه مورد اول را بسیر قابل اعیان و بوجه‌منداند. ۱- حارب محاسبی: «وفات ۲۳۳ هـ و در بغداد» از بزرگان معنوی و علمای مشایخ و معسوی طریقت محاسبان از موفقه است. در شرح حال و کرامات و ربانیه‌هایش مطالب بسیار بوسه شده است که از جمله چهل سال روز و شب بدو و از جز بدو زانو بست بر سریند که قبول و بحمل اینهمه رنج و تعب برای حسب و خواندگان، سرم دارم که بهنگام مشاهده در دستگاه حضرت رب الارباب بدو و از نسیم، خون در محاسن مالیعی تمام داشت بلبث «محاسبی» ملتب گردید.

روزی حارب نزد قطب اعظم و سیدالطائفه خند بعدادی رف. حیدر با حبه حارث آثار گرسنگی دید. نهاناً کرد طعامی برایش حاضر کرد، حارب پذیرف و حیدر بخانه رف و عداوی ماکولی که سانه از مجلس عروسی یکی از سگهان و نزدیکی آورده بودند مختری پیش حارث نهاد. چون حارث دست بطعام برد رنگ انگشت دست راسس کشیده شد و برحمت لقمه‌ای در دهان نهاد ولی هرچه تلاش کرد لقمه در گلو فرو نبرد. ناگه لقمه را از دهان سرون افکند و خواست از خانه سرون رود که حیدر بعدادی خلوش را گرفت و علت را حویا شد. حارث گفت: «آن طعام از کجا بود؟» حیدر گفت: «از خانه حوشاوندی». حارث گفت: «مرا ناخدای عزوجل شانی است که لقمه مشکوک و شبهه‌آمیز در گلو گیر میکند و پائین نمی‌رود. چنیند گویند: خواهش کردم روز بعد بخانه‌ام آمد پاره‌ای نان خشک آوردم، نخورد و لذت

فراوان برد . آنگاه گفت «چیزیکه پیش درویشان آری چنین آر»<sup>۱</sup> .

۲ - عارف عالیقدر قرن چهارم هجری ابوسعید ابوالخیر در بدایت حال منکران مخالفان سرسختی داشت که در صدر آنان «قاضی ساعد» و «ابوبکر اسحق» از زرگان و منتقد شهر نیشابور قرار داشته‌اند . قاضی ساعد شنیده بود شیخ گفته اگر تمام جهان را مال حرام و گمرد وی جز نان حلال نخورد و لقمه حرام از گلوبش پائین نرود . قاضی ساعد بکروز از امتحان بچند نفر از غلامانش فرمان داد دورأس بره ، گهر دو یکسان و بکوزن ، یکی از حرام و دیگری از وجه حلال بریان کردند و پیش شیخ فرستادند . قاضی ساعد خود پیش ر با شاهد قضایا باشد و در موقع مناسب سکاکی را بجنابت گیرد . فضا را چند برک مست در راه بر غلامان تاختند و طبقی را که بره حرام «نه حلال» در آن فرار داشت زور گرفت بخوردند . غلامان آن دیگر بره بریان را که از وجه حلال نهاده سده بود بخانه شیخ ابو ابوالخیر بردند و شیخ بدون دغدغه خاطر بخوردن طعام و بره بریان معمول شد . قاضی با نگاه منجس در شیخ مینگرست و قصد داشت پس از آنکه شیخ از طعام دسب . کسید در ادعایش رقم زند که شیخ در عالم معنی بقصد و نیتش پی برد و گفت «اندازی ؛ فارغ باش مردار سگان رسد و حلال بحلال خواران . قاضی شرمزده شد و از انکار برآمد»<sup>۲</sup> .

۳ - شاه نعمت‌الله ولی شاعر معروف و عارف ربانی را همه کس می‌شناسد . مدفوف صوفی وارسته در ماهان کرمان و مزار عاشقان طریقت است . شاه نعمت‌الله معاصر شاهروح دومین امر گورگانی بود ولی در محضر ارباب مال و قدرت کمتر حاضر میشد . روری شاه از او پرسید : سب چیست که ضیافت اغناء بمسروی و از جوان بدریغ آنان تناول نمیکند .

سند مضمون حدیث :

ولو كانت الدنيا دماً عبيطاً لا تكون قلوب المؤمنين الا حلالاً

اشاره و اضافه کرد که حز لقمه حلال از گلوبش پائین بمسرو . شاهرخ را خوش نامد و در بهان بخوانسالار خویش فرمان داد از امر حرام عدائی برای سبب بدارك . خوانسالار بدروازه شهر هرات رفت و بره پیرزنی را بعف سپاند و از آن طعام مأکول . دید . شاهرخ چون مقصود را حاصل دید شاه نعمت‌الله را در سر سفره طلبید و معافاً پرداخت . در اثناء صرف عدا شاهرخ پرسید : این طعام حلال است یا حرام ؟ سبب گفت حلال است و بر شما حرام . امر در غضب شد و شاه نعمت‌الله همچنانکه بعدا خوردن مسعور ادامه داد که اگر امیر ناوور ندارند بهتر است در اس ناره بخدمت کسید یا حتمت مطلب گردد . مقارن این احوال پیرزن موصوفه شکایت و داوری پیش شاهرخ آمد و عرض : پسر من بر خسی رفته بود ، مدتها از تاریخ مراجعت گذشت و خبری از او ندادم . مشوش بودم ، شبیدم سید نعمت‌الله بهرات آمده است . نذر کردم که اگر فرزندم سلامت با بره ای هدیه سید کنم . همانروز پسر من باز آمد و من برای ادای بده خود بره ای را به میبرد که غلامان و عمال خوانسالار آنرا از من برور بستاندند . شاهرخ را حال بدامد . دست داد و شاه نعمت‌الله ولی را بیشتر از پیشتر مورد نفقت و نوازش قرار داد .

۱ - تذکرة الاولیاء صفحه ۲۷۲ .

۲ - تذکرة الاولیاء صفحه ۸۱۳ .

۳ - دولتشاه سمرقندی و رضاقلی هدایت امیر تیمور را بجای شاهرخ نام می‌برند .

۴ - تخلص شعری شاه نعمت‌الله ولی «سید» بود و در مکاتبات و محاورات نیز باین نام شهرت داشت .

# خوانندگان و ما

خوانندگان گرامی می‌رسد

باری رلف بو امشب بهر شاه ز چپست  
 حانه درهمزدن اس دل دیوانه ز چپست  
 گر نه آشفگی اس دل مسکس طلبی  
 الف رلف برشان تو نا شانه ز چپست  
 طالب سوخته را سوخته دل داند و س  
 شمع داس که جان دادن پروانه ز چپست  
 دوش در می‌کده حریر زده می‌گریدم  
 پیر پرسد که این گر نه مسانه ز چپست  
 هر کسی از لب لعل سخنی می‌گوید  
 چون بدیده است کسی همه افسانه ز چپست  
 گفتم از هست در این حانه کسی، بارمائی  
 ور کسی نیست بنا کردن این خانه ز چپست  
 گفت جامی ز می ناب به «نوحید» دهید  
 تا بداند که نهان بودن جانانه ز چپست  
 میرزا اسمعیل «توحید شیرازی»

حات ادب از شیراز

بی اسمعیل اشرف، دوست سخن‌سبح ما از سرار، طی  
 «سری درمورد «سحر ماه» شماره ۱۵۷» این مجله،  
 اندیشه یادآور شده‌اند که برای روس شدن دهی  
 «ن اندوس، عباً بارگو می‌سود  
 در شماره مذکور به هم آن مجله مورخ آن ماه  
 «سحر ماه» را که یکی از اینکاران می‌باشد، اشیاه  
 مدی شیرازی نوشته‌اند در حالیکه این غزل شوا  
 «توحید» پسر بهجم مرحوم وصال شیرازی است  
 «مقطع غزل بخلص خود را - توحید - آورده است،  
 «کامه - مگر بیدم - در مصراع اول است چهارم، به  
 «سم - بحریف بافته بدون توجه به فرفنه مصراع دوم:  
 «که این «گر به مسانه» ز چپست. و نیز در مصراع  
 «نوحای فافیه - جانانه - خمنانه نوشته شده که هم  
 «و هم در اینجا مورد و موقعی ندارد...»  
 بی اسمعیل اشرف، سپس یادآور شده‌اند که خوب است  
 صحیح غزل مذکور، بار دیگر چاپ شود، که با امتنان  
 «آدن اشرف، صورت صحیح غزل در زیر، به نظر



#### نقاشی

سیاوش حاضر نقاش جوان و خواننده گرامی مجله  
مناسبت اولین جشنواره توس تابلو زبائی به وجود  
که در این صفحه از نظر تان می گذرد :

در باره مقاله «میرزا محمد علی خوشنویس اصفهانی  
ان فاضل هنرمندش»

، مقاله «میرزا محمد علی خوشنویس اصفهانی

- و فریدان فاضل هنرمندس» که به فلم آقای موهبر فد
- شماره ۱۵۷ (صفحه ۱۰۲) بحر بافه ، بوجه خوا
- گرامی را به تکه ربر معطوف مینارد :
- مطالبی که در شرح حال شادروان میرزا حسن فد
- و نایبی در صفحه ۱۰۹ (دنباله شرح حال آن مرحوم) ->
- شود ، در صفحه ۱۰۶ به چاپ رسیده است که بدینوسیله
- می گردد .



● ادبی دربارۀ مقاله آرامگاه حماسه‌سرای بزرگ ایران  
فردوسی

«مهری ساوچی و آقای رحمانی و همچنین پاره‌ای  
«هسگران و علاقمندان نمین و فرهنگ ایران،  
«نویسنده «آرامگاه حماسه‌سرای بزرگ ایران،  
«کندرشماره ۱۵۴ - ۱۵۳ (شماره مخصوص جشنواره

طوس) درج شده است، گردیده‌اند.  
برای آگاهی این دوستان و سر سائر خوانندگان  
«هنر و مردم» یادآور می‌شود که نویسنده مقاله «آ  
حماسه‌سرای بزرگ ایران، فردوسی» که در شماره مع  
جشنواره طوس اسرار یافته، آقای سید احمد مو  
کارشناس اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای ا  
ایران می‌باشد.





### وهمانی از هنر خط و خوشنویسی

هر خوشنویسی ارائه داده‌اند که به‌سبب زیبایی‌های ابرامی  
سببی ایرانی است. با امین از لطف آقای منصور به  
دو قطعه از این آثار، در این جا به‌نظر خوانندگان گرامی  
اسعار از مجسم کاشی است و کاتب این خطوط است.  
مسافانه شایسته شده است.

قای منصور نفی زاده، خواننده گرامی و هر دوست ما  
بزرگه علاقه سرشاری به هنر خوشنویسی دارند، با ارسال  
از خوشنویسان هنرمند ایران، نمونه‌های ارزنده‌ای از

# کتاب

زیر نظر پروتز

فرهنگ مادی و معنوی جنوبی نموده شده است. ملخص انگلیسی همین مقاله به وسط خود نوسیده در ۷۷ تا ۸۰ بخش حارحی مجله چاپ شده.

۱- درآمدی بر مرارشناسی در ایران، گزارشی از نتایج بررسی مردم‌شناختی محدود در سمنی شمالی حرا «پروژ ادکاتی» (ص ۱۱ - ۲۶) بررسی مراراد و مسند و نفعه و بناهای مقدس و مسرک و محترم که در مردمان کور گاه با شهادتگاه یا قدمگاه «امامزاده»، زاده، «اولیاء»، «مرد حق»، «خواجہ»، «پیر»، «شهد»، «آقا»، «سند» و «بی‌بی» است) اردندگ شاسی و یحیی شایح و سس «کارکرد»های آنها، به‌مبون تاریخی و کتب مزاریه هماهنگ و همراه نام عسی آنها فهرست ۷۰ مرار بررسی شده و ۴ بررسی مسج همراه با ۱۲ تصویر بدست داده شده است. ملخص فراسوی این مقاله، در صفحات ۸۱ - ۸۳ بحث چاپ گردیده.

۳- حفت، واحد تولید سسی کشاورزی در ایر «هوشنگ پور کریم» (ص ۲۷ - ۳۹). در بیان م و محوای این مقاله، هیچ عبارتی به‌تر از گفتمی نویسنده‌ی آن نیست، گوید:

«ما از اصطلاح «حفت - Jof» با استنباط «وا- سنتی کشاورزی در ایران» این مقاله را آغاز کرده‌ایم و همین استنباط، چند جمله از یک کتاب تاریخی به

مادی و فرهنگ عامه ایران

وزارت فرهنگ و هنر،

سلسله ایران.

۵- ناشر ۱۳۵۴.

سعد، فارسی و ۱۰۳ صفحه به فراسوی و انگلیسی،

۱۲۰۰

Mardom Senasi va Fathang-e Amme-e Iran  
(Ethnologie et Traditions Populaires de l'Iran  
Ministère de la Culture et des Arts  
centre Ethnologiques d'Iran. Numéro 2 Aut  
1975 ( 100 p )

ساره‌ی این محله، مران مقالات احتوا یافته‌است: فرهنگ، جامعه و ساخت اجتماعی، از «علی» (ص ۱۰ - ۲۰). سرآغاز آن اشاری است در اختلاف «عنگ» و ناکیدی در قابل قبول نرس آنها، سپس به مف محصر «جامعه» که «مفهومی است سسی» - با به‌عبارت دیگر «مفهومی است ابتراعی»، - عنوان «ساخت اجتماعی» نظرات گوناگون مکتب - ساسی در شرح و توضیح آن با ذکر مثال‌هایی از ندهای رایج در ایران یاد گردیده و تأثیرات متعادل

ایران [تاریخ طبری] را گواه آورده ایم تا اهمیت این لوح و این استنباط را نشان داده باشیم. به عقیده ما توضیح نمی تواند به رفع بعضی ابهامات که در مورد تولید سنتی رزی در ایران وجود دارد کمک کند. زیرا در نتایج فانی که تاکنون راجع به مسائل جامعه روستائی ایران منتشر شده، واحد تولید سنتی کشاورزی در ایران چنانکه باید مورد نظر قرار نگرفته و یا بهسکوت برگزار شده است. حتی ضعیفی از این تحقیقات، چه تلویحاً و چه صریحاً، خانوار ثنائی ایرانی و یا ده ایرانی، به خطا، واحد تولید سنتی ورزی در ایران تشخیص داده شده است. در بعضی نیز «واحد تولید» با مفهوم واحدهای اندازه گیری سطح موط شده است.

پس زیر عنوانهای «تعریف واحد تولید کشاورزی»، «دسته ابداع و تغییرات واحد تولید کشاورزی»، «توضیح نت»، «بررسی صریح جفت در یک روستا»، «مقدار زمین جفت»، «توزیع آب بر حسب جفت»، «رابطه حب و صحرا»، «قیاسات کوچکتر از جفت»، «اهمیت و لزوم ادامه بررسی نت»، «همراه بانصاور و طرحهای مربوط و نصب و نکات» (مورخ ۱۳۵۲ ه. ق) حاوی اصطلاحات (که ای اش قرائت آن نیز به چاپ میرسد) به بررسی این موضوع حتی مسأله بسیار مهم کشاورزی سنتی ایران پرداخته شده است. همچنین ترجمه ملخص فراسوی این مقاله در صفحات ۸۴ - ۸۶ چاپ شده.

۴ - قالی بافی در روستای ابوزید آباد کاشان، از «ابوالقاسم طاهری». این مقاله نیز همراه بانصاور و طرحهای مربوط است، و در آن از شبوهی قالی بافی و اینکه چون این پیشه مبنای اقتصاد و معیشت در روستای مذکور است چه رویدها و دیگر گونیها در شئون و مناسبات اجتماعی پدید آورده، سخن رفته است. ترجمه ملخص فراسوی آن (ص ۸۷ - ۸۹).

۵ - شتر داری در کویر، از «مرتضی هنری» (ص ۵۷ - ۶۶). برخی از عنوانهای این مقاله - همراه با طرح و تصویر - چنین است: «نژاد شتران»، «تولید مثل»، «نامگذاری»، «داغ نهادن بر شتر»، «بهره وری»، «صفات و بزه» و «بیماریهای شتر». ترجمه ملخص فراسوی (ص ۹۰ - ۹۱).

۶ - نگاهی به شئون اجتماعی و فرهنگی فیروزه و فیروزه تراشی در خراسان، از «عسی نیکوکار» (ص ۶۷ - ۹۱)، که راجع است به «معدن فیروزه نیشابور» و وجه تسمیهی «شداد و افسانهی کشف معدن فیروزه»، «کارگران معدن فیروزه»، «سابقه تاریخی روستای معدن»، «بهره برداری از معدن فیروزه نیشابور»، «ظاهرهای مشهور معدن فیروزه

و اعتقاداتی دربارهی آن»، «شیوهی قدیمی استخراج فیروزه»، «کارگردن شیوه قدیم استخراج»، «مباشر، ضابط باشی، ضابط دستزد کارگران در قدیم»، «شیوه کنونی استخراج «آداب معدن»، «اعتقادات کارگران معدن»، «رفتم و تفویم فیروزه»، «مهمترین مباحث این رساله: «معدن»، «مال الا حاره معدن»، «روابط کارگر و معدن»، «پس از آن شرح امور فنی و مراکز کار و فروش و انواع فیر و جزاینها همراه با طرحها و تصویرهاست. ترجمه ملخص فرانسوی (ص ۹۲ - ۹۳).

۷ - زایش يك افسانه، از «کاظم - سادان اشکو» (ص ۹۲ - ۱۰۲). این مقاله راجع است به يك منظومه عاشقانه و دلکش مردمانه (= عوامی)، که هم اکنون روزگار ما، در دل کوهسارهای «اشکور» - زادگاه و -، زبازد چوپانان و دیگر مردمان راغش است. «و «معصومه»، عاشقان این منظومه گونا با این زمان - باشد. منظومه از زبان «سالار» - سراندهی آن - در اصل و آهنگ گویش اشکوری سخت مؤثر افاده، با - برادرش (که بهترین و درست ترین «وارثان» من - است) به وسیلهی نویسنده در سبای در یک به فارسی همراه مقدمه و یادداشت های سودمند در توضیح نکات من - به الهامی صوبی معمول نقل گردیده) گزارش شده است. ترجمه ملخص فراسوی (ص ۹۴ - ۹۵).

۷ - فحه در فلرو ادب شاهی، از «محسن دوست» (ص ۱۰۳ - ۱۱۳). مطالب این مقاله که - مباحثی از فقه های رایج در خراسان آورده شده، را - نکاتی در موضوع ناد شده است. ملخص فراسوی (ص ۹۶ - ۹۹).

۸ - گزارش فعالیت های مرکز مردم شناسی ایران آبانماه ۱۳۵۳ در زیر این عنوانها: «برگزاری نشست مردم شناسی»، «ادامه بررسی های مقدماتی در روستا (و بناشگاههای روستایی)»، «شرکت در دومین محله دربارهی فرهنگ و خانواده»، «آخرین اشارات - مردم شناسی ایران» و «همکاری با محققان خارجی» (ص ۱۱۸ - ۱۱۹). ترجمه ملخص فراسوی (ص ۱۰۰ - ۱۰۱).

\* بخشی به عنوان «خلاصه ترجمه فارسی مقالات» - که عبارت است از:

۱ - اسادی درباره چگونگی توزیع چندونرگی - در کیلان و آذربایجان شرقی، از «مارسل بازن» و «برمبرژه» (متن فرانسوی: ص ۲ - ۶۸، همراه با نقشه ها)، ترجمه و تلخیص به فارسی از «هوشنگ پور» (ص ۱۲۰ - ۱۳۹).

هنر و مردم - شماره

۲- ملاحظاتی درباره روش تحقیقات مردم‌نگاری هیأت ایران و فرانسه در روستاهای اطراف تهران، از خانم بوال (کارشناس مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه). پاریس: ص ۶۹ - ۷۵، ترجمه و تلخیص به فارسی سنگ پور کریم (ص ۱۴۰ - ۱۴۴).



۱- نویسنده‌گان مقالات فارسی. کارشناسان مرکز سی‌ان‌اند، و باید که همت و پایداری دکتر «محمود» در مرکز مردم‌شناسی ایران و مدیریت محله را در اداره حسن خدمات با ارجح فرهنگی و علمی ستود، و سر و زبان «مترجم فرانسوی مقالات فارسی بر اساس کد، هم‌چون از «سروس انما» نامور» کارشناس در یک مرکز مردم‌شناسی در قسمت اسرار، که مدیر کارهای فنی و نمونه‌سازی‌های محله، هم‌چون نمونه‌دستی وی به انجام رسیده است. محاسب که...

۱۰ اوت (۱۸۸۲ میلادی)

۱۱ اوت

فای «صفر سعیدی» (بی‌ناسر). تهران - ۱۳۵۳  
۳۵: صفحه ۱۵۰ (۲۲×)

۱- کتاب دراصل فرانسوی، «فقفاز و ایران» است، که مربوط به ایران آن ترجمه شده، مترجم عنوان آن نهاده است. «ازب اوتسل» به سال ۱۸۵۸  
۲- یافته شده و در سال ۱۸۸۲، پس از زبان سفری عرب، از راه فقفاز به ایران آمده است. وی، کتاب سحری، درباره‌ی ایران مطالعات فراوان در دانشگاه برخی از دانشه‌های خوش را در مس...

۳- سترامدی وی یکی از منابع مهم مطالعات درباره‌ی موارد و موضوعات از منابع درجه اول. کوشش مترجم که کتاب را با تشریح روان به فارسی درجور تحسین است. در شماره‌گذاری برخی، روح داده که البته خیلی به متن وارد نمی‌کند.

۱۰ نومبرستان

۱۱ - حیدر فارسی

۶۰ زبان

شیخ فرح و خانون استی  
(متن کردی و ترجمه فارسی)  
۱۷۸+۱۰ ص ۹۰ زبان  
صنط و درجه و توضیح  
از

فادر فاجی فاضی

هر دو به قطع و بری

ناشر. مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران - دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

«تب» ساحه‌ای از ادبیات پرمای کردی است، که به داستان عامیانه‌ی هجائی اطلاق می‌شود  
«تب» هائی کردی، «عیامین» فانی، حماسی و عاشقانه سازد این داستانها همه به سه اصل به اصل دین، عدل شده است

دکتر موحهر مرحوم در کتابی این کتابها می‌نویسد: «... بسیار زیبایی کردی متفاوت است و امکان دارد که بسیار به حادثه تاریخی ملی تا آن حادثه محلی تا خاطره مهم یک شکست و پیروزی تا اعتدال نومی و مذهبی تا نثرات عاطفی و نخل ساعران تا بی‌زوجی از انبیا همه تب باشد. ولی در هر حال روح کلی تب به تجوی از ابناء، کونانی آرزوها و امیدها و ناامی و تلخکامی و عمل افسانه‌ها و ترانه‌ها و سرودهای دیگر مناطق خاطره‌ی از گذشته‌ها و گریه‌ها و سادها و ناله‌های بی‌سرانجام در هنگام راز سرنوشت انسانی و جرم افزای آفرینش است...»

فادر فاجی فاضی از حبله، سنگان ادبیات کردی است که تاکنون حد محدود از «تب» هائی مشهور کردی را ترجمه و تصحیح و به زبان فارسی و عربی به چاپ رسانده است:  
۱ - منظومه کردی مهر و وفا ۱۷۶۱۸ ص مهر ماه ۱۳۵۵  
۲ - منظومه کردی سحر سحران ۱۳۵۴۸ ص مرداد ماه

۱۳۵۶

۳ - منظومه کردی بهرام و گلبدام ۲۱۶+۸ ص مهر ماه

۱۳۵۷

۴ - منظومه کردی شور محمود و مررستان ۱۷۰ + ۱۰

ص دی ماه ۱۳۵۸

۵ - منظومه کردی سحر فرح و حایون استی ۱۷۸+۱۰

ص اسفند ماه ۱۳۵۹

در این نادداشت به احوال دو منظومه‌ی زبا را این

مجموعه را معرفی می‌کنم.

خلاصه‌ی منظومه‌ی شور محمود و مررستان

«مررستان» دختر «مامرش» بود و «شور محمود»

جهانگیر بگ. «جهانگیر بگ» از برادرش «مامه‌رش»  
ت تادخترش «مرزینگان» به عقد «شورمحمود» درآید.  
به‌رش پذیرفت.

هفت سال از سن «شورمحمود» گذشته بود که پدرش  
پا رفت و عمویش سرپرستی او را به عهده گرفت.  
محمود جوانی شجاع و رشید و لایق شد و مرزینگان دختری  
و باهوش و باخرد.

هنگامی که آن دو کودکی را پشت سر می‌نهند ،  
به‌رش به حيله متوسل می‌شود ، که دشمنان مالبات و  
اج به ما نمی‌دهند ، به‌این امبد که شور محمود به حج  
، و کشته شود ؛ چرا که از رشادت و کاردانی وی بیم داش.  
شورمحمود با سپاهی به سرزمین ترکه و ترکمان‌ناخ  
پیروز شد . خبر که به «مامه‌رش» رسید چاره‌ای ندید که  
زمین و خانه و کاشانه خود را رها کند و به بلخ و بخارا  
سپار شود .

در راه رودخانه‌ای بود کف‌آلود و غران ؛ که پلی  
آن نهاده بودند و تنها گذرگاه کاروانان بود . پل را  
لهبانی بود که با خانواده‌اش در کلبه‌ای می‌زیست . «مامه‌رش»  
بان را بخواند و شرح حال خود بگفت و اینکه «شورمحمود»  
ند روز دیگر با سپاهی آراسته به اینجا خواهد آمد . و هم  
پلبان را تطبیع کرد که ، اگر شورمحمود از حال  
برزینگان جويا شد گریه و زاری کن و بگو «... مرزینگان  
... سرپل آمد و اشعاری خواند و ... خود را به وسط آب  
داخت و کسی نبود به فریاد وی مرسد و در آب غرق شد !»  
چند روز بعد شورمحمود با سپاهش از راه رسد .  
بان گریه و زاری آغاز کرد و ماجرا بگفت . شورمحمود  
به این خبر بشنید خنجر برکشید و پلبان را کشت و آنگاه  
بود را از بالای پل در آب خروشان افکند .

مرزینگان ، در راه که می‌رفت ؛ دلش گویی گواهی  
اد حادثه‌ای ناگوار روی داده است . بازگشت و به پل رسید  
همه چیز را فهمید . مدتی به امواج کف‌آلود خبره شد و  
نگاه خود را در آب افکند تا به معشوق به پیوندند .

«مامه‌رش» همینکه خبر بازگشت «مرزینگان» را شنید.  
شتاب خود را به پل رساند . سواران محاصره‌اش کردند و  
، انتقام خون «مرزینگان» و «شورمحمود» او را به رودخانه  
داختند .

دهل زن ، دهل زدن آغاز کرد و «دائر طنین بانگ  
هل تن‌های بی‌جان به کنار آب آمدند . شورمحمود و  
رزینگان دست در آغوش همدیگر داشتند و از کمر به پائین  
ر هم جدا بودند . در میان غم و اندوه بی حد جنازه‌ها را به  
ناک سپردند» .

نمونه‌ای از ترجمه‌ی فارسی این منظومه نقل می‌شود  
... بعضی بگویند : [مرزینگان] حوری آسمان اس  
و برخی هم بگویند : خسر ، کبوتر است و شوربله‌سر شده  
است .

زلف سیاهت گویی ریحان سیاه است که شبانه به آن  
آب داده‌اند . کس به‌آن دست نزده است ، افسرده نشده اس .  
دست به آن نخورده اس .

سناه در نظر من به‌دکان خواجه حسن موصل بماند .  
دکان عطر [فروشی] است و دوفیجان بر آن نهاده شده اس  
گونه‌ات در نظر من به گل کوهستانها بماند ، عذبه  
است و نازه شکوفه داده اس .

بلبل برای گل آواز می‌خواند ، حف عطر آنرا  
می‌برد ، پراکنده می‌شود .  
دوازده امام دشت تعداد فرمان‌رسم باشند نا ارازی سر  
نر گردم ...

ص ۱۰۱ و ۱۰۰

خلاصه‌ی منظومه‌ی شبح فرح و خایون اسنی

در «ست» شیخ فرح و خایون اسنی نیز عاصی و ...  
سرعمو و دخیره‌عمو هستند . با اس معاوت که در این ...  
فرح در رحم مادر لب به سخن می‌گشاید و نسبت ...  
«خایون اسنی» اظهار عشق می‌کند .

وفنی چنین می‌سند ؛ بر آن می‌شود با «فرح»  
سر به نسبت کنند . شبی او را زیر پای چهاربانان می‌اندازند اما  
صبح هنگام رنده‌اس می‌بایند . «فرح» از این بی‌بند  
می‌رسد ، و پدر و مادرش را مرن می‌کند . مادر رو ، هم  
بولد فرح از دنیا می‌رود و پدر روز چهارم ...  
«خایون اسنی» از «فرح» که سمارگونه بود بگفت ...  
و پرستاری می‌کند .

اما ... نازرگان جوانی در «لنگر زمین» بود ...  
«وسو» که «خایون اسنی» را دیده بود و عشق او را ...  
گرفته بود . «وسو» چندبار در حضور «فرح» به «فرح»  
اسنی اظهار عشق می‌کند و سرانجام جان خود را ...  
راه می‌دهد .

«شیخ فرح» را از لنگر زمین به بغداد می‌برد ...  
امور ارشاد و تصوف را به جای شیخ انور به عهده ...



شیخ داود ، پدر خایون اسنی ، دامدار بود . او حربه  
برای گوسفندانش نیاز داشت . از شخصی به نام ...  
خواست که چوپانی گوسفندانش را به عهده گیرد . ...  
که می‌دانست گوسفندان شیخ داود بی‌سرپرست مادر ...  
کارگر نیز پیدا نمی‌شود گفت ، به شرطی می‌پذیرم که ...

را به من دهی . شیخ داود به باچار پذیرفت . اما  
ن اسی اجازه نمی داد «شغال» به وی نزدیک شود  
ال . و خط اجازه داشت گوسفند را نگاه دارد ناخاتون اسی

حایون استی سرانجام نامه ای برای «شیخ فرخ»  
بد و شیخ ، بی توجه به اصرار دیگران ، راه لنگر  
را در پیش می گیرد . شیخ در راه بود که حایون اسی  
و در گذشت . «هنگامی که شیخ فرخ به لنگر رس  
حایون استی را به خاک سرده بودند . شیخ فرخ  
بسیه کرد و به مغدر الهی رضا داد .

پایه ای از برحمدهی فارسی این مخطوطه نقل می شود  
ای جوان هج ندان  
این قابل بونس ، مال پادشاهان است  
این تاریخ فرح عمو است  
بی حواهم تو برای خانه پدر بی سان ناسی  
بی در سر آثار شرط [و عهد] ، قرار نکنی  
رنا اندام ، سانه گردن و ساهربان را بی حواهم  
این میراث فرح عمو است .

بی مگر کنگ نا نار نا ساهس نا برت در دنا ازمان  
ای بی نه مملک گرمسر و به بغداد بر حری نبرد  
نکند : حایون اسی به عهد و پیمان خود وفا کرده

حیم به راه فرح عمویم ، چرا ندا نسب . چرا  
آید ؟

باسه خودم را برای او نالایخانه و حادر و حیف و سزا

حربه ساهان . در و بافون عبدالجس در آن هست  
اگر نسب دیگری شوم خدا عمر مرا ضایع کند  
«کم ، دور وطنی ، در برابر تو سرافکنده ام ...

ص ۱۱۶-۱۱۷

ن مخطوطه ها ، مؤلف پژوهشهای دیگری در ادبیات  
د که برخی را به صورت مقاله در مجله ای داسکده  
علوم انسانی سرنز به چاپ رسانده است .

ن جمله است : «روایتی کوتاه از سب سعید و  
...» (۱۳۵۳) و «مان و هویر» (۱۳۵۲) .

نات اس پژوهشگر ردبار و فاضل پژوهشهای  
عسجان دنبال کند ، و شفیگان فرهنگ عامیانه ای  
از لذت مطالعه ای ادبیات کردی بی نصب نگذارد .

«کیاوش»



## داستان فرود

از

شاهنامه فردوسی

بر اساس نصیح بنیاد

مصحح : محمد روشن

مقدمه از : استاد مجتبی

نخط : محمد حبیل رسولی

ناشر : دفتر انتشارات رادیو و تلویزیون ایران

«داستان فرود را که از فصلهای جزانگیر شاهنامه

فردوسی است در این جزوه بمعرض مطالعه سپاهمد و ساس  
می گذاریم .

آشایان با شاهنامه و با داستانهای ایران می دانند که  
داستان فرود یکی از بزرگترین فصلهای غم آور و جانگوار  
شاهنامه است ...» (مقدمه - اسناد مینوی) .

این داستان جزانگیز بدینگونه آغاز می شود :

حو این داستان سر بر سر بسوی

بسی سیر مایه بد خوی

حو جورمند سمود نالای خوش

بسیب از بر نند نالای خوش

به ره اندر آورد سرح بره

حس با زمین ررد سد نکسره

سره برآمد ر درگاه طوس

همان ناله «ه» و آوای کوس

رکشو : برآمد سراسر حروش

رمن پر خروس و هوا در حوش

از آوار اسان و گردر ساه

سد فرگون روی خورشید و ماه

ر حاک سلیح و ز آوای سل

سو گمنی ساکنند گشتی به نل

هوا سرح و زرد و کبود و سمن

ر ماسد کاو ناسی درفش

به گردش سواران گودرزسان

منان اسدرون اختر کاوبان

سپهدار نا افسر و گرز و رای

سامد ز نالای پرده سرای ...

لشکری که به فرماندهی و سرکردگی طوس به  
کینه خواهی از افراساب ؛ کشندهی سیاوش ؛ می رفت .  
بر خلاف دستور کیخسرو که به طوس گفته بود ، از «راه  
کار - سپیدکوه» عبور نکند ، طوس لشکریان را از آن  
راه برد و در برخوردی فرود و پسر و داماد طوس کشته شدند

به آتش کشیده شد ....

این داستان ۵۵۰ بیت است ، که در پایان آن توضیح از کلمات و تعبیرات نیز آمده است ؛ که کار خواننده مان می کند . تصحیح خوب و چاپ و کاغذ مناسب و خط رسولی به زیبایی این شاهکار فردوسی افزوده است .  
«کناوش»



### جندق

شائی کهن بر کران کویر  
عبدالکریم حکمت نعمائی  
۱ ص بها ؟

ر : انتشارات طوس

«جندق» مونوگرافی ماسدیست در پنج بخش ، که جغرافیای تاریخی و تاریخ ، «موقعیت جغرافیائی و طبیعی» ، «موقعیت طبیعی و اثر آن در اقتصاد روسا» ، «خصوصیات اجتماعی» و «آداب و رسوم» جندق را دربر می گیرد .  
در باب نگاه جسن به نظر می رسد که نویسنده به سیمای جندق از دیدگاه جغرافیا نگریسته است ، هم از این روستا که می بینیم جزئیات مسائل جغرافیائی در این مجموعه راه فته ؛ اما کشاورزی و دامداری در سطح نگریسته شده است با اینهمه انتشار دفترهائی از این دست در شایع روستاهای ما نقیض و نثره دارد . چرا که ما بسیاری از روستاها ، نگاهی گذرا نیز ، ندیده ایم ؛ اگر چه لازم است هر روستا روستاهائی چند به دقت مورد بررسی قرار گیرند . هم زاین سبب است که انتشار دفتر «جندق» فرصت بسیار مناسبی است سیمای يك روستای کویری - اگر چه نادید جغرافیائی - بش چشم آید .

«کناوش»



در جامعه شناسی خانوادگی ایرانی

ز : علی اکبر مهدی

۶۱ ص ۴۵ ریال

اشر : انتشارات پهام

در جامعه شناسی خانوادگی ایرانی کتابی است که بخشهای

زیر را دربر می گیرد : «ضرورت مطالعه در خانوادگی ایرانی»  
«در مفهوم خانواده» ، «دیدگاهی کلی» ، با توجه به معطوف به خانوادگی شهری» ، «خانوادگی روستائی»  
«خانواده درایل» ، «خانوادگی گسترده» ، «نار عاطفی»  
«دیگرگونی خانوادگی ایرانی و عوامل آن» ...

آنکه عنوانهای اینچنین گسترده را چگونه می توان در بخشهای چند صفحهای محدود کرد ، بحثی دیگر است . می توان گفت مؤلف در این اختصار با حدی موفق بوده اما بگویم : گاه يك کتاب را به خاطر آشنائی با نویسنده مؤلف و گاه به خاطر ناشر که - مثلاً - کتابهای «مسیر» می کند ، و گاه به خاطر موضوع ، خواننده برای دیدن می گزیند .

مآخذ نامبر این کتاب ، که کتابهای خوب و چاپ کرده است ، این کتاب را می آید بخواند .

در زیر ادکائی که ، خوانان محترم ، این مطالعه کرده درجاستی منتخب بدگرانی داده است .  
مؤلفهائی از آن همه در اینجا نقل می شود .

«نگاه» ، «دیدگاه» ، «دید دوم» ، «دید رایج»  
«نگاه» «دیدگاه» هر یک که در هر مرحله از مراحل تکاملی - سر در کسب های دارد و آشنائی - برای «عامی»  
«دید» «لاد» - حور - «با دربط گدی» به حای «دید»  
«دید» (ص ۲۱) ، «ناید درس داس» (ص ۳۹)  
«ناید» (ص ۲۷) «ناید» «ناید» (ص ۱۵)  
«ناید» «ناید» (ص ۵۳) و . خواننده را

و گاه جمله هائی که مفهوم نمی بود «نکت»  
که در مورد ناید بدان توجه داس ، است که هر  
سکال خانوادگی در رابطه با نظام تاریخی و مرحله  
حامد می باشد (ص ۸) و نا «ناید»  
معلمان را همانند و مدارس بروی بچه ها گسوده .

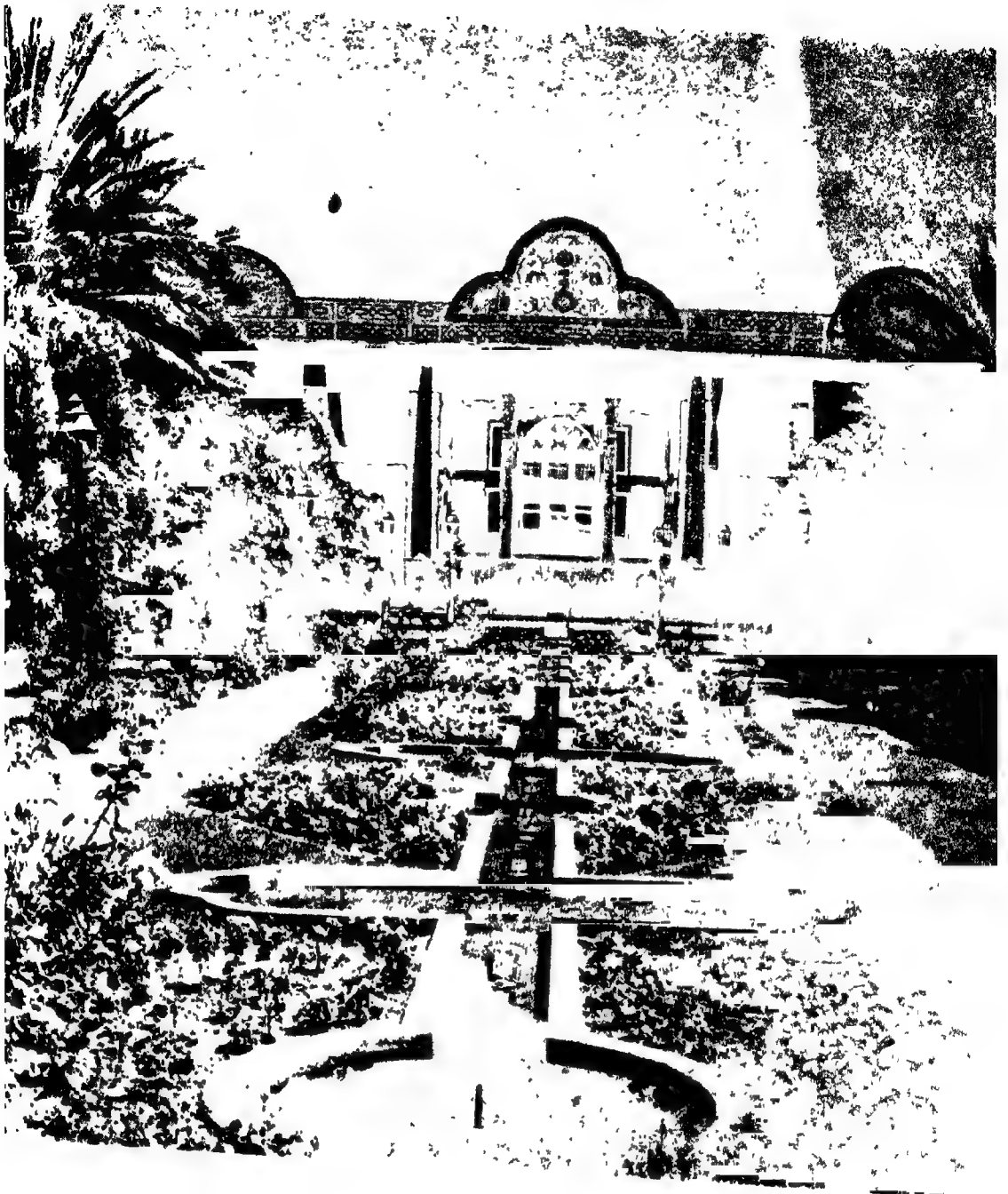
(ص ۵۱) و از این فصل

از حق نگذریم که «دید» نویسنده تازه است .  
در مواردی چند ممکن است با برداشتهای ایشان  
باشیم اما در مجموع در راهی که نویسنده انتخاب  
است : بها نیست

«کناوش»







موزه شهرام (نارنجستان) شیراز  
عکس از : منصور توکل

# هنرمردم

HONAR - O - MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ هنر

اداره کل روابط فرهنگی

سال چهاردهم - شماره صد و صد و پنجم و صد و صد و ششم

۲۰۲۵

ن شماره :



مدیر: دکتر ا. حدادپناه

سر دبیر: بیرون سندر

طرح و تنظیم: ف. کارویی

۲	۹ رهنمای فرهنگی	۵۳ درسنامه
۱۲	۶۰ حسن اسان	۵۴. از روزگار کهن تا امروز
۲۴	۶۱. امامی	۵۵. ایران در عهد ساسانی
۴۲	۶۲. فارسی/خالد ساری	۵۶. در ادبیات و فنون هنر و معماری و مجسمه
۴۹	۶۳. ابوالفتح حکیم	۵۷. سراسر (۹)
۵۷	۶۴. محمد میر سکرانی	۵۸. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۶۶	۶۵. حسن و زعمی	۵۹. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۷۰	۶۶. دکتر علی محمدی حساری	۶۰. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۸۰	۶۷. سیداحمد موسوی	۶۱. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۸۳	۶۸. سیدعلی اصغر سرمدزاده	۶۲. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۸۹	۶۹. دکتر فراهی رودری	۶۳. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۱۰۱	۷۰. مهدی برنوی	۶۴. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۱۰۴	۷۱. ابراهیم حایل - مصافی مصافی	۶۵. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
۱۰۹	۷۲. سیدحسین سهرناری	۶۶. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»
	۷۳. امیرحسین دهلوی	۶۷. سراسر ادبیات و فلسفه «رهبر و مروج»

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg No. 3  
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,  
TEHRAN, IRAN.  
Annual Subscription. \$5

۱۰۰ ریال  
۱۰۰۰ ریال  
۶۴۰۳۱

۱۰۰ ریال  
۱۰۰۰ ریال  
۶۴۰۳۱

Compliment of  
Annual (Foreign) subscribers are requested to send their orders  
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran  
Safialishah Branch Tehran - IRAN  
Iranian Embassy  
New Delhi.



مجلس مذاکره شاعران . عنصری با یکی از شاعران دیگر «فرخی یا عسجلی» مباحثه می‌کند و شاعر ما فردوسی در گوشه عکس ایستاده است اما تصور دیگر اینست که عنصری با خود فردوسی صحبت می‌کند چون قبلاً و لباس دو شاعر نقشه و اسانه کاملاً یکی است و در کار نقاشان مینیاتور ساز از این قبیل کارهای خیالی زیاد دیده میشود

نیمور ساخته‌اند و تاریخ کتاب آن باید نیمه اول قرن باشد، همان عصری که شاهنامه بایسنقری ساخته می‌شد. در میان شاهنامه‌های متعلق به مجموعه‌های خصوصی يك امه با تاریخ کتابت سال ۸۶۱ نیز هست که توسط دکتر ی معرفتی شده، این کتاب به دیوان ناصرعلی در شهر پنتا دارد و برای امر رستم من سالار حکمران طرستان شده است.

چنان‌گیر کویاجی در سال ۱۸۷۵ در سنی بولد باف. بحصولان خود را در داسکده الموسسنن که قدیم‌ترین ج جدید سنی است بپایان رساند و در دانشگاه کمبریج امه و تکمیل آن پرداخت.

پس از بازگشت به هند در سال ۱۹۳۰ به وکالت مجلس آمد، اما چون از ابتدا به کار تدریس علاقمند بود از ۱۹۲۰ در کالج بریدنی دانشگاه کلکته به تدریس اقتصاد گره شده بود و در سال ۱۹۳۲ به ریاست این داسکده انتخاب شد. طی سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ نمایندگی هند در سازمان را داشت و پس از خاتمه این مأموریت به ریاست دانشگاه هارا رسید و لقب سرگرف کویاجی، با آنکه ریشه ساسانی اقتصاد بود همچو دست ارمطالعات مورد به خودش که تحقیق در اساطیر ایرانی و تطبیق آن با اساطیر دیگر است برداشت. نصب کتابی بر اساس مطالعات می‌آیند و افسانه‌های ایرانی و چینی نوشت که دو سال در حمله آن توسط بنیاد فرهنگ ایران منتشر شد، اما ن شک مهم‌ترین اثر کویاجی درین رشته محتوای انهای وی در مؤسسه شرقشناسی کاما سال ۱۹۳۸ است. عنوان پژوهش در شاهنامه، درسی حله بشرح زیر:

- ۱- در تاریخ بهم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: مفاهیم فلسفی شاهنامه.

- ۲- در تاریخ بهم و یکم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: جام مقدس<sup>۷</sup> در شاعر دینی و آثار سنتی مشابه و همد.

- ۳- در تاریخ بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: د کخسرو.

- ۴- در تاریخ بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: برای (گشتاسپ در روم).

- ۵- در تاریخ سوم اکتبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: زماند حماسه‌های ایرانی.

- ۶- در تاریخ ششم اکتبر ۱۹۳۸ تحت عنوان: داستان

بحرانی در مؤسسه شرقشناسی کاما تحت عنوان Government Fellowship<sup>۸</sup> و دعوت دانشمندی

به عنوان Research scholar of the Institute آتیم در عصری که دکتر جیوانچی جمشید جی مودی اداره امور انستیتو را برعهده داشت افتخاری بزرگ بود که دانشمندانی نامدار چون ارست هرتسفلد و ابراهیم پور داود و ویلیام جاکسن از آن بهره‌مندی داشتند. کویاجی در رشته‌های دیگر نیز مآلفعاتی داشته است و یک هندشناس نام نیز بوده است. پژوهش در شاهنامه را با ترجمه مقدمه‌ای که پروفیسور کویاجی بر کتاب خود نوشته آغاز می‌کنیم:

سر آغاز

هنگامی که هیئت علمی مؤسسه شرقشناسی کاما، در بمبئی، امرن دعوت کرد که سخنران رسمی آن مؤسسه در سال ۱۹۳۸ باشم، محیر بودم که خود موضوع سخنرانی را تعیین کنم. می‌که برای بررسی و تحقیق درباره حماسه بزرگ ایران و محتوای عینی آن، از نظر اساطیر و افسانه‌های گوناگون، بوفیق جدیدی یافته بودم، این پیشنهاد را پذیرفتم و مصمم شدم که از این فرصت برای مطالعه فلفلی حماسه اسران و حماسه‌های ملل دیگر بهره‌یابی کنم.

نکوب، تحول و تکمیل حماسه‌های ایرانی در طی قرون متمادی صورت پذیر گرفته است، مایو حه به باستان‌نامه که فردوسی بدان در ابتدای شاهنامه اشاره می‌کند، این مدت دست کم دوهزار سال بوده است، اما اگر بخش‌های نخستین یشت‌ها را ملاک قرار دهیم این مدت بیشتر خواهد شد. درین دوران ملل ایران از لحاظ جغرافیائی با ملل دیگر از جمله مردم چین، حتی‌ها، بونابها و سب‌های آسیای صغیر تماس‌هایی داشت و تحولات تاریخی این تماس‌ها را بسیر کرد.

بدیهی است، این برخوردهای گوناگون سبب شده که در تکوین روایات ملی اسران برخی دبددها و بازتاب‌های اجتماعی دیگر، خارج از کاربرد خصوصیات ملی و جغرافیائی اصل وطنی اثرگذاری کند.

من در کتاب خود، بنام آئین‌ها و افسانه‌های ایران باستان و چین، درین باره بحث‌هایی داشته‌ام و ویژگی‌های فهرمانان شاهنامه را از نقطه نظر مقایسه آنها با پهلوانان اساطیری چین قدیم نشان داده‌ام، در آن بررسی‌های تطبیقی، هم‌شاهت این داستانهای اساطیری و پهلوانی هویدا می‌گردد و هم تقوای ادبی فردوسی در نقل و انتقال مفاهیم ادبی عهد عتیق که در دسترس وی بوده و از آن در تنظیم کار بزرگش بهره‌مندی داشته است.

در آن کتاب، من به افسانه ضحاک اشاره کرده‌ام و ارتباط آنرا با علم الاساطیر بابل قدیم و یونان مطرح ساخته‌ام، بی‌مناسبت نیست که در اینجا عین عبارات یکی از دانشمندان را که از کارم انتقاد کرده است نقل کنم: در بررسی شاهنامه

اختیار متوجه می‌شود که خالق کتاب در ذکر مطالب یات آن تاجه حد قابل اعتماد و دقیق بوده است، ت و کلمات را طوری انتخاب کرده است که به‌خودی و ن کوچکترین نقص یا اسراف، مطلب مورد نظر مرصحت آن هیچ شك نداشته است ارائه می‌کنند. از قدرت بی‌نظیر و تقوای ادبی قابل تحسینی برخوردار

ر حاضر، پژوهش در شاهنامه، که در حقیقت ده ساله، من، مقایسه اساطیر ایران و چین است کوششی است شناسائی بهتر این اثر بزرگ ادبی و هنری و معاشه ار مشابه ملل دیگر، بخصوص از نقطه نظر افسانه‌ها های مشترک یا مشابه که شکل‌دهنده بدنه اصلی و اسکات ناهنامه اساطیری و پهلوانی و تکوین‌کننده لفظ و زبانی ین شاهکار جاودانی ادب فارسی است.

بر آن جزء ازین تحقیق که عنوانش ادبسه ایرانی است شبهی از خاطرات باقیمانده تمدن کهن‌حنی‌ها را اییم، بلکه به‌اسامی مهم و مطالب جالبی ازین قوم نیز می‌یابیم که همه درین کتاب برگ محفوظ و مضبوط است.

همچنین درباره زمان ررسب و معین عصر وی بر اثر بزرگ می‌توان بهره‌مندی بسیار داشت، در شاهنامه به از بررسی روابط فرهنگی و اجتماعی ایران باستان زمین حتی، یک مبحث مهم ادبی و هنری جهانی نیز در مان گشاده می‌شود: نفوذ و تأثیر این اثر بزرگ ادبی نوای آن از افسانه‌ها و سنن به ادبیات و شعر اروپا در فرو ن، ما اکنون به اهمیت سنن و افسانه‌های سنی در ادبیات لی واقف هستیم و نفوذ آنرا بر سمت می‌شناسیم و کافی، که برای اثبات نظر خود و تکمیل مطالعات خاصی که یش داریم، به نفوذ و اهمیت مهرپرستی (مبترائیسم) و دانش پدیده اجتماعی در انتقال و ارائه ادبیات حماسی و سبی ان در اروپا توجه کنیم.

یکی از کسانی که به این مطلب توجه داشته دوشره سنن است که در علم ادیان کار می‌کند و به‌مشاء و منبع عتابد اطیری و مذهبی از لحاظ تطبیق آنها با همدیگر و قوف کامل رد وی که درباره آدنی تحقیق و تشع می‌کند به اهمیت ترائیسم در پیدایش این پدیده و بخصوص رمز جام مقدس هاله‌نور توجه دارد. در حالیکه محقق دیگر دکتر میتس نشاء این پدیده یعنی جام مقدس را در اسطوره‌های الئوزینی Eleusiniar جستجو می‌کند و دانشمند دیگر ر. س. لومیس نشاء آنرا اساطیر سامنراس می‌شناسد.

هیچکس منکر این واقعیت نیست که توجه دامنه‌دار

دانشمندان به این مطلب و تفسیرهایی که درباره‌اش به‌عمل آمده دلیل بر اهمیت موضوع بوده و از نقطه نظر علمی و ادبی قابل تقدیر است. اما بدون شك در صورتیکه بخواهم مشکل خود را با بررسی مذاهبی که بر پایه‌های نجومی و احسام فلکی استوار است حل کنم قبل از همه منوجه مهرپرستی با منترائسم خواهم شد که از این لحاظ مهمترین آئین دامنه‌دار جهان است، با آداب و رسوم و اسطوره‌ها و سنن خاص خود، که ارتباط دادن جام مقدس (هاله نور) بدانها امکان‌پذیر است و می‌دانم که این آئین فرها در سرزمین‌های مورد بحث ما پیرو و طرفدار داشته است، و هاله نور با جام مقدس بر درمار این طرفداران محبوبت فوق‌العاده داشته است، مهرپرستی صمن توسعه پسوی عرب می‌یابیم همراه بوده باشد با برخی از آداب و رسوم و سنن و اساطیر کاملاً ایرانی، بوره از گروه که ما فر نادشاهی و مستجاب آن هماهنگی داشته‌اند

من در بخش دوم سمعاب خود، افسانه جام مقدس کوشش دادم که سنگهای جام مقدس و فر نادشاهی کشف و ارائه کنم و به‌اسات درسام که روایات ملی ایرانی می‌تواند از نقطه نظر کشف مساء و معد، این عامل بمع «راز جام مقدس» مهم و مؤثر باشد.

در آخر بخش این بحثی ما فرابر گداسه و سار داده‌ام که مذهب واسه به آئین مهرپرستی و معمای جام مقدس، در ایران قدیم و هید باستان يك نوع يكوس و یکامی و در برخی موارد داشته‌اند و سر حسمه کشف و الهام سرای جام معمای جام مقدس چسری حر دو کتاب مقدس هیدیان و حماسه‌ها ملی هید نمی‌تواند باشد.

بطور خلاصه، درین سمع، بر مبنای بررسی موده‌ای افسانه‌ها و اساطیر آرنائی، درباره جام مقدس و فر نادشاه که ما هم شهاب و فرات نکات دهنده‌ای داریم، به سب‌های ایرانی (مهرسب، زمناش و شاهنامه) و اساطیر مس، آن در هید که ما افسانه جام مقدس ارتباط داریم اشارت اس. در آخر بخش منر گرد کخسرو، مقایسه ساهاه با حماسه‌های دیگر ادامه دارد و کوشش شده است مس عامل اصلی شکل این گونه‌سب و گمگوه‌ای جمعی آر در ادبیات جهان کشف و ارائه گردد.

درین بخش فهرمان منر گرد ایرانی مورد تحلیل و ر گرفته‌اند و موفبت آنها در حماسه ملی ایران و منون کچه مطابقه شده است و ما حدودی نیز با موفقت و وضع فهرمان مشابه در حماسه‌های دیگر تطبیق و مقایسه شده است، و درن مقایسه در می‌یابیم که این شخصیت‌های اصلی، کخسره آرنورشاه با شارلمانی از بوجهی فوق‌العاده و بی‌نظیر از خد خالق حماسه برخوردار بوده‌اند به‌حدی که شخصیت‌های در



در محل شاهنامه . فردوسی به رسول خدا و ولی و خاندان پیامبر توسل می جوید. در برخی از شاهنامه ها از جمله شاهنامه شاه طهماسبی مجلسی  
 ارکسی که پیامبر و امامان در آن سوار شده اند کشیده شده که فردوسی نیز در آن کشتی هست . استوارت کاری ولیج فردوسی را شخصی می داند  
 که در این کشتی به دکل بالا رفته و اصولاً شیعیگری فردوسی را پدیده ای مربوط به عصر صفوی می داند که البته درست نیست و در نسخ پیش  
 از صفوی هم اشعار مربوط به ستایش حضرت علی در شاهنامه هست

می غیر قابل فیاس با قهرمان اصلی فرار داده شده اند ،  
خود موجب نردبد محقق در معرفی شخصیت اصلی

این حال که شایسته سود درین داستانهای حماسی  
، نخست يك مقام ممتاز داده شود ، اعلائی قهرمان  
، يك فرمانده یا رئیس بدون قدر و ممتاز و مسجص  
، نبود ، اما در حماسه ایرانی با توجه باس مکنه که  
جوی مناسب برای اعلام و اعمال مسافرت روحانی  
ظرفه کیخسرو فراهم گردد ، به لطف واهمنست خاص  
وسی پی می بریم ، دوداسمه ابران شاس اشنگل و  
ز به مشکلات این سفر ارنه، طه نظر جغرافیائی اشاره

رمورد این بحث به ابتعال قدرت از یکی از قهرمانان  
( به قهرمان دیگر میر گردد ) شود (ر) سر باید توجه  
نمانگونه که می بینیم پارسه دول و گالاهاد نیز از لحاظ  
و امتیاز جای گاو را می گیرند در داستان اسناد  
من نسبت اعلائی قهرمان اصلی دیده می شود ، با بررسی  
و شاهنامه ملاحظه می کنیم که و ساسان ( کسان )  
، ویری ( زریز ) قدرت و شخصیت خود را بنوع استعدا  
، می دهند ، به عهده دکر الفرداب ، بحال اعلا  
گرفتن همه قهرمانان نك داستان در محور قهرمان اصلی  
از خصوصیات داستانهای اریوری است و این سبب ادبی  
، شناسنامه سلی دارد و با این خصوصیات ممتاز و مسجص  
، با پژوهش در شاهنامه درمی یابیم که داستانهای  
غندیار و گودرز نیز دارای همین ویژه گهایست و درین  
هنر و ادب فارسی نیز هیچ سبب کم از هر و ادب سلی  
د

بار می گردیم به بخشی ازین منبع که عنوانش رمیادسب  
ماسه های ایرانی است . قبل از هر چیز لازم است از اهمیت  
، قسمت ازینست ها صحبت کنیم که خود در راه بررسی  
یخ و علوم انسانی یکی از مهمترین مدارك موجود است و  
ی بررسی نحوه مهاجرت و روش تفکر آرائیهای نحسنس  
ترین مأخذ می باشد و سرچشمه ای است از اطلاعات مهم  
مفید .

از لحاظ علم الاجتماع و سیاست نیز این کتاب می تواند  
منبع خوبی باشد . بخصوص برای آن گروه از محققان که  
رباره حقوق مقدس پادشاه و تقدس خود شاه به مطالعات  
طبیقی سرگرم اند .

به تصور من این بخش از اوستا سرچشمه ای بوده است  
برای تشکیل حماسه های ایرانی و البته از منابع مهم شاهنامه  
نیز بوده است .

من در بررسی خود کوشش داشتم که درباره این عاویز  
صحبت کنم و درین راه از حد اکثر توانائی خود بهره مند  
شده ام . نسخه ای از طرح اصلی و خلاصه شتعب خود را پیش  
از چاپ برای پروفیسور خاکس ورسام ووی بود که مرا  
مکمل و توسعه و بدوین این بحثی سبق کرد و دربار  
پنجمین بخش بوس :

« این کار می تواند حطوط درجسد سب مربوط را سا  
دهد و سنگهای آنرا با فرهنگ ایرانی مسجص سارد » .  
به نحسنس گفتار خود در پایان این مقدمه اشاره می کنم رر  
که این نحسنس گفتار درباره ویژگیهای حماسی شاهنامه  
فراهم شده است . بلکه معرفت روحیات و نحوه تفکر جو  
شاعر است که در ابران آفرینها سبب بجای ساعر ، حکیم است .  
گرفته بوده است . درین محس بر دانت عثمائی و فلسفی فردو  
از وقایع با بجی و بهاوی و ا المدی را بحره و بحال  
می کنیم . طلی این بررسی به این مسجص می رسم که ا  
در داستانهای فلسفی و ادبی ساسان و مبدائی دارند حر ادب  
بهاوتی و با دوف سسر حبی سانه عثمائی و حمله مبدئیات  
بهاوتی را سبب می توان در طلی این نحسنس های شاهنامه دید  
این مکنه بی برد که و دوسه نحسنس بررسی از فلسفه و عاذ  
عابی عهد ساسانی را با مهارت و ایمانی خاص خود سب  
فات سبب سبب رچند و سبب ما دده است و در نحسنس که می گد  
این داستان بر رگ ابران به سبب شاهان اصلی در حمله واد  
ر دات و سبب اری بهائی و فارسی سبب است بلکه عاذ  
مهم اسناد تفکر فلسفی سبب اری به سبب اسلامی در  
ایران در بوده است

این گفتار را دکر انبرحس عابدی استاد دانشگاه د  
از قول پروفیسور باول در مجمع شاهنامه شناسان در مشهد ،  
مرگذاری حسواره طوس ارائه کرد .

۱ - نگاه کنید به مقاله انجابت در شماره ۱۳۸ هر  
صح عنوان عبدالحمید شرسن فلم و بصورت ۳۹ همان مقاله  
۲ - این سبب را انجابت طی مقاله ای کوتاه در شماره ۵۰  
هر و مردم معرفی کرده ام .

۳ - در کتابخانه کاما عسار شاهنامه دستور هست سبب سبب  
دیگر وجود دارد شرح رر :

۱ - قطع بزرگ ، ۴۸۳ ورق ، مصور مذهب ، تاریخ  
۱۰۶۴ کتاب کمال بنسندی

۲ - قطع کوچک ، ۵۸۰ ورق ، مصور مذهب ، تاریخ  
۱۰۳۰ ، کام سادق بن محمد بن حافظ ابراهیم .

۳ - قطع بزرگ ، ۵۰۶ ورق ، مصور مذهب ، تاریخ  
۱۰۶۷ ، کام وسی بن محمد عیسی .

۴ - قطع کوچک ، فقط جلد دوم ، تاریخ کتاب ۱۰۳۵  
کام حاجی محمد دشت بیاسی .

- ۵ - قطع موسسط ، فطط جلد دوم ، مصور مذهب ، بدون تاریخ  
 ۱ - مهری بتاریخ ۱۱۷۰ .  
 ۶ - قطع بزرگ ، در دو جلد ، مصور مذهب ، تاریخ کتاب  
 ۱۲ - کتاب علی اکبر ولد محمدحسن .  
 ۷ - قطع کوچک ، ۵۸۰ ورق ، مصور مذهب ، تاریخ کتاب  
 ۱۰۰ - کتاب منادین محمدن صاحب ابراهیم  
 ۸ - قطع کوچک ، فطط ۲۶ ورق ، مصور (مسح)  
 در مجموعه مانو کخی هاربا سر نسخ خطی ربر وجود دارد  
 نامه کامل ، خلاصه شاهنامه ، گرشاسنامه ، بهمن نامه ، سهراب نامه ،  
 بن نامه ، شاهنامه شمشیرجانی از هر يك يك نسخه . مجموعه مانو کخی  
 را شامل ۵۸۸ نسخه خطی است و کابولک انگلسی آن را نوشته  
 گنگار . بهند و بظم کرده است  
 ۴ - فهرست ان کتابهای خطی را به ترتیب شماره ، نام کتاب ،  
 نوشته ، خصوصیت کتاب و تاریخ کتابت درج شده دیگر می گم  
 . میان کامل آنها در کتاب گنجینه مرقی رسی به جای رسیده است  
 . که علاوه بر این باشد می تواند دان مراجعه کرد  
 ۵۵ - شاهنامه ، دستور داراب بنیادی ، ناصح . کهنه  
 ۱۰۹ - شاهنامه ، شاه حسن ماوری ، کامل و دستور ، ۱۰۶۵  
 ۱۳۰ - قصه سلطان محمود ، به شعر گجراتی  
 ۱۶۳ - شاهنامه گزینش از شاهنامه ، دارو آند ایران  
 ۲۰۳ - تاریخ مختصر پادشاهان ایران از بهمن نامه ای شاه  
 . کهنه  
 ۲۶۵ - نامه گزینش شاهنامه ، فارسی ، کهنه  
 ۲۶۵ - به رساله ، مسح از شاهنامه کهنه  
 ۲۶۵ - قصه کهراد ، مسح شاهنامه کهنه  
 ۲۶۵ - شاهنامه ، مسال الدین حسن حاجی ، مذهب ، ۱۰۱۲  
 ۲۶۵ - فرار نامه ، شعر فارسی ، کهنه  
 ۲۶۵ - بهمن نامه ، شعر فارسی ، کهنه  
 ۲۶۵ - کاووس نامه ، شعر گجراتی ، حدود ۱۷۷۰ میلادی  
 ۲۶۵ - فرامرز نامه ، هیرید فریدون ، شعر فارسی ، ۱۱۶۱  
 ۲۶۵ - بهمن نامه ، شعر فارسی ، کهنه  
 ۲۶۵ - داستان رسم و سهراب ، مود سهراب ، گجراتی ،  
 ۲۶۵ - سیره و سرن ، مود سهراب ، گجراتی ، ۱۸۶۵ م  
 ۲۶۵ - نایو گزینش شاهنامه ، کاوس بهمن ، شعر فارسی ،  
 ۲۶۵ - فرار نامه در دو جلد ، شعر فارسی ، خیلی کهنه .  
 ۲۶۵ - داستان اوشیروان و مریان کرشانی ، شعر فارسی ،  
 ۲۶۵ - قصه سودانه (سوداوه) ، شعر فارسی ، کهنه  
 ۲۶۵ - شاهنامه ، جلد اول ، حسب الله ولد شیخ کاظم انصاری ،  
 ۲۶۵ - داستان کهراد و رسم ، مود فریدون ، شعر فارسی ،  
 ۲۶۵ - داستان بریمان گرشاسپ ، از شاهنامه ، هیرید جیشید ،  
 ۲۶۵ - نایو گزینش (ی) .

- ۲۶۶ - شاهنامه فردوسی ، کهنه  
 ۲۶۷ - بهرام گور نامه ، گجراتی ، ۱۲۷۶ ی .  
 ۲۶۸ - شاهنامه فردوسی ، حورشید ولد اسفندیار ، ۶۴۸ ورق ،  
 ۱۰۳۷ مردگردی  
 ۲۶۸ - شاهنامه فردوسی ، مصور ، خیلی کهنه  
 ۲۶۸ - جهانگیر نامه (داستان جهانگیر پسر رسم) سروده  
 سده در هرات ، مود فرامرز ، ۱۱۳۸ ی  
 ۲۶۸ - کاووس نامه ، ارشاهنامه ، مود فرامرز ، ۱۱۳۲ ی .  
 ۲۶۸ - شاهنامه فردوسی ، ناصح نامه شاهنامه و  
 فرامرز نامه ، مصور ، علی پسر سنج لکهنوی ، خیلی کهنه  
 ۸۰۳ - شاهنامه امر خسرو دهلوی ، فرامرز رسم ، ۱۱۴۰ ی .  
 ۸۰۳ - داستان بهمن شاه (بهمن نامه) ، شعر فارسی ، ۱۱۳۲ ی .  
 ۸۰۵ - فرامرز نامه ، شعر فارسی ، هیرید فرامرز ، ۱۱۳۲ ی  
 ۸۰۹ - نایو گزینش شاهنامه ، شعر فارسی ، مود فرامرز رسم ،  
 ۱۱۳۵ ی  
 ۸۲۰ - پرو نامه ، گجراتی ، کهنه  
 ۸۲۱ - فرامرز نامه ، گجراتی ، مود مویجر ، ۱۱۳۷ ی  
 ۸۲۲ - شاهنامه ، شعر گجراتی ، هرمرجی ، ۱۲۱۱ ی  
 ۸۲۳ - داستان بهرام (بهرام گور) ، نایو روش ، هندی  
 به سده به گجراتی ، کهنه  
 سال بردگردی ۸ سال از سال فخری حساب است و البته شمسی  
 ۱۳۵۶ ی = ۱۳۵۵ س  
 ۵ - کتابی به تحقیقات ایرانیاتی در هند را انتخاب در  
 مجموعه نایو گزینش شاهنامه  
 که آورده ام که علاوه بر کتابهای مربوط به شاهنامه نیز در طی آن  
 معرفی شده اند . این مجموعه امروز به کتابخانه دهلوی تعلی دارد  
 ۶ - این آثارها از گنجینه دیر عابدی ، در مجمع شاهنامه سانس  
 حساب شده و از آنجا که کرمه شده و با مراجعه به مراجع اصلی  
 اصلاحاتی شرح ربر در آن بعمل آمده است .  
 الف - در کتابخانه حدادین نایو گزینش شاهنامه دولی  
 سانس به شاهنامه خطی  
 ب - خلاصه معروف به خلاصه شمشیرجانی مورخ ۱۰۶۳ ، يك  
 مسح (موسط رام رامانی) مورخ ۱۱۴۰ ، يك يوسف ورلیخا و يك  
 مسح يوسف ورلیخا وجود دارد ، کابولک مسروح کتابخانه حدادین  
 ج اول ص ۱۴  
 ب - در کتابخانه دولی الوار پنج شاهنامه هست که یکی از آنها  
 ۶ و یکی دیگر حاوی ۱۸۵ دستور است  
 ج - در موزه قلعه سرح دهلوی دو شاهنامه نگهداری می شود که  
 یکی از آنها مصور و از قرن شانزدهم است  
 د - در کتابخانه ریاست رام پور (رمنا) جمعاً نایو نسخه شاهنامه  
 خطی دیده می شود که قدیم ترن آنها سخته ای است به خط محمدین  
 محمدن يوسف ، مصور ، مورخ ۸۴۰ هجری . نسخه دیگر که آنهم  
 مصور است تاریخ کتابش ۱۰۱۱ هجری است ، جمعاً شش نسخه ارین  
 نایو نسخه مصور است .  
 ۷ - مقصود از حام نا دوری بهندس هاله نوری است که دور  
 صورت قدسین معمار رسم می شود .



## از روزگار گمشده تا امروز

مات دینی، مراسم قربانی در میان ملل و اقوام باستانی: قوم یهود،  
یها، بابلی ها، یونانی ها، رومی ها، مصریها مراسم قربانی در ایران،  
از دوره باستانی تا امروز.

دکتر حسن لسان

اساد دانشکده هنرهای دراماتیک دانشگاه تهران

رسم قربانی کردن در راه خدا ما خدا را که همراه ما حسان که همراه ما حسان و مراسم مذهبی و سبی  
بوده از چه رمای آغاز می شود و ساعه اس آئس که همه مله های دسای قدیم آفرای مر پای  
می داشته اند و امروز هم، کم و بیش، خود را پای بند آن می داند ارکجا آمده اس؟ طاهرا  
از خیلی قدیم وزمانی که بشر، هنوز پا به مرحله تاریخ نگذاشته، به این کار آشنائی و اعش.  
داشته و به قربانی کردن می پرداخته اس. وفی فرزند آدم، از خوردن و حواسدن، حبالش  
آسوده شد و کمی فراغ ناف، به اندبشیدن افناد، به مفهوم درس و محبت و چیزهائی عاطفی،  
از این قبیل، پی برد، حوادث روزمره اش را ارکوچک و بزرگ، از آمدن شب یا روز، طلوع  
و غروب ماه و خورشید و سنارگان، گرفتن ماه و خورشید، طوفان و خشکسالی و زلزله نا  
و بیماری و مرگ، همراه با فکر محدود خود توحیه کرد، فکر نیروی برتر، فوای ماوراءالطبیعه،  
که دست اندر کار جهان هستند و اینهمه حوادث ساخته و پرداخته آنهاست، ذهنش را به خود مسوول  
داشت، از آنها ترسید یا به آنها محبت ورزید، آنوقت برای جلب دوستی با دفع گرد آنها،  
به فکر ساده و بدوی خود چنین پنداشت که با تار پیشکش ها و قربانی ها، این قوای برتر  
که برای او سرتوشت ساز هستند، با خود همراه و سازگار کند، بسیاری و شاید همه نانش  
و قربانی ها و نیازها که بیای خدایان و نیروهای ماوراءالطبیعه تار شده، در آغاز، علنی حین  
داشته است، بدیهی است در طول قرن ها و با گذشت روز گاران، این اعتقادات و سنت ها، مخرب  
روز بخود گرفته، تلطیف شده و مانند همه عادات و عقاید بشر از صافی قرون و اعصار گشت  
و جنبه انسانی تر و عالی تری یافته تا جائی که به تدریج و در طول زمان، به صورت يك عادت  
منطق پسند درآمده و شکلی، ارتباط گونه، ولی روحانی و ملکوتی، میان خالق و مخلوق  
گرفته است آئین قربانی، بعنوان يك نیایش نیز این مراحل را پیموده. از قربانی کردن اس

حیوان تا پیشکش کردن میوه و خوردنی‌های گناهی به خدا، یا خدایان، همین سرگذشت را نه است. این هم بوده است که بشر خواسته است خوردنی و غذای خود را، وقتی نام قربانی آن گذاشت، نام خدا با خدایان متبکّر سازد و به یک امر مادی که به معصیت او مربوط شود حالتی روحانی و آسمانی بخشد، بهر حال نماز بشر و نیز درماندگی‌ها و ضعف او که چوشت دست از سرش برنداشته و او را راحت نگذاشته‌اند وی را ناگزیر کرده است که با الم بر سر ارباط خود را هر چه بستر محکم‌تر کند و ازین دس‌های ماشاخیه پراز راز که سس همیشه پراز رمز و بسجستگی بوده و بصوری مبهم از آن داشته است کس مدد کند.

در روایات اسلامی نخستین داستان قربانی را از فرزندان حصر آدم، هابیل و قایل ربوراب<sup>۱</sup> (فائین) می‌نامیم و حسب آنکه این داستان، که به نخسین سرانگیزی ارحاب سر ارحام، از ازدواج دختری با هابیل برور می‌کند آدم می‌خواست حواهر قایل را که با او يك مادر زائنده شده بود به هابیل برادر دیگر دهد، هابیل بدبترف، «آدم گفت بروید قربان کنید و آدم، سال اندر، روزی معلوم کرد، که بدان روز قربانی کردی، ودعا و سجود دی، و از آسمان حزی سرح نمادی برگوئه آشی و آنرا دویر بودی سر و بر آن قربان می‌که که اید تعالی بدبترفه بودی و گرد آن قربان که بدبترفه بودی هیچ نگسی چون سدی هیچ اید از آن قربان مانده بودی و مردم بداسی که آن بدبترفه است. ه قربان که نابدبترفه بودی، هم نمادی و سوحی و خداوند آن قربان میان ماهروی و سمرسار گسی و اس، با به وقت بی‌اسرائیل بود، پس خدای تعالی اس را حسب حوس برداست با اگر بدبترفه و اگر نه، با رسحیر حر او کس نداند، سر ارحام اس. اندر بدبرفان بدر بدبرفان کردن من در دادند «هابیل شیان بود، کوسیدی هر کدام بهر ساورد. و قایل بر دیگر بود، دس‌های کدم ساورد از آن بدبرفان و کهرس» آسی از اس فرود آمد، کوسید هابیل را سورايد و دس‌ه گندم قایل را به حال خود گذاشت، سر ارحام، در رسك قایل را برانگشت با اینکه برادرش را گشت و از آنجا کسه و سسر میان اس آدم مینا شد<sup>۲</sup> داستان حصر ابراهیم را هم سنبده‌ایم که در عالم رؤیا مأمور شد اس اسماعیل را در راه خدا قربانی کند و اس سر که فرمان بدر را در اجرای امر حق س نهاده بود نغ بر او کارگر بنامد و عاقبت با فدانش کوسیدی بجای او از نغ بدر بی‌باف، در دنیای قدم قربانی کردن انسان که گاه شامل بردگان و فرزندان و اسرا نای بوده، بطوریکه حواهم دید، امری رایج بوده است و آنا سر گشت ابراهیم و اسماعیل که نای به این معنی می‌تواند باشد که اسان‌ها ناید قربانی شوند و گستن يك اسان هر چند قربانی و عبادت باشد خلاف حواس و سب حق است، بهر حال وجود اس سرگذشت که سس قدم شهرنی داشته است نباید در مسوح کردن قربانی اسانها بی‌بافر بوده باشد، اس می‌سیم حد هر ارسال بعد، یکی از احلاف همس ابراهیم، عبدالمطلب رئیس قبله س، برده‌دار بزرگ خابه کعبه، با به تدری که با خدای خود کرده بود می‌خواست یکی از سس را قربانی کند، در آن زمان چاه رمرم حشك شده بود «عبدالمطلب را ده‌پسر بود، خود با سساد و آن چاه به‌کنند گرفتند، عبدالمطلب با خدای تذکر کرد که اگر این آب سس و دس بر برداشتی بر آید او يك فرزند خوش‌بش را قربان کند، پس آب بر آمد و چاه سس، عبدالمطلب فرزندان را گرد کرد و گفتا چه گوید اندر من نذر من؟ گفتند ای پدر بر سس وفا کن و هر که را خواهی قربان کن، عبدالمطلب گفتا فرعه رنم، هر که را فرعه س، اند بمان شما، او را قربان کنم، پس قرعه زد میان ده فرزند، فرعه بر عبدالله آمد<sup>۳</sup> سس که چکترین و محبوبترین فرزند عبدالمطلب بود، بر پدر سخت‌گرا ن می‌آمد که او را

۱ - تاریخ بلعی، چاپ ۱۳۴۱ ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲ - همان مرجع ص ۲۳۱ تا ۲۳۶ تورات، این فرزند را اسحق پدر دیگر ابراهیم مینماید.

قربانی کند، سرانجام، با قرعه زدن‌های پیاپی، صد شتر فدای او کرد و بجای فرزندش آنها را قربانی ساخت و عبدالله که می‌بایست افتخار پدر شدن را برای بزرگترین مرد دین و تاریخ جهان داشته باشد از قربانی شدن رهائی یافت<sup>۴</sup>، این روایات بازگوکننده این واقعیت است که قربانی کردن انسان فرد اقوام سامی مانند ملل دیگر، در آنروزگاران، رواج داشته است، و طالبانکه طبق همین روایات نخستین قربانی فرزند آدم جز گوسفند و دسته‌ای گندم نبوده است. بنابراین باید معتقد شویم که قربانی کردن انسان، رسمی است که بعداً مبالغه بشر رواج یافته است.

### قربانی انسانی :

ویل دورانت قربانی کردن انسان را امری دانسته که میان همه ملل‌های باستانی شایع بوده و هرروز درحالتی دیده شده است، بگفته او، در بعضی نواحی برای کشاورزی، مردی را می‌کشند و خوش را هنگام بذرافشایی بر زمین می‌پاشند تا محصول بهتری بدست آورند و بعدها همین قربانی بصورت قربانی حیوانی درآمده است هنگامی که محصول می‌رسد و دره می‌شد، آنرا قسمی از محدود حباب مرد قربانی شده بسمار می‌آوردند، بهمن‌جهت پشرا، کشته شدن و پسرار آن برای مرد قربانی شده حبیه خدائی قائل شده او را بدست می‌کردند، مولوخ (Moloch) از خدایانی بود که مردم فینیقیه و کارتاز و سایر اقوام سامی قربانی‌های انسانی به آن تقدیم می‌کردند، بقول همین مؤلف این عمل تشنه آن بوده است که مردم به آدم‌خواری عادت داشته و چنین می‌پنداشتند که خدایان نیز گوشت انسان را دوست دارند و این کفایت پس از آنکه آدم‌خواری از میان رفته نیز برقرار مانده است ولی درشده تکامل اخلاقی است. این شعار دینی بمسرافه و خدایان نیز رفت‌رفته از لطافت اخلاقی بدگان خود نفیست کرد. بهمن‌جهت گوشت حیوان را بجای گوشت انسان پذیرفتند، ماگدست رمان، حبی گو، حیوان نیز برای خدایان حالت حرمت پیدا کرده و اس از آن‌جهت بوده است که گاهیان، ح به‌غذای لذت‌بخش از خدایان ساز داشتند، بهمن‌جهت فقط امعاء و احشاء و استخوان‌های قربان درمذبح بمخدایان تقدیم می‌کردند.

مردم سوریه فرزندان خود را قربانی می‌کردند، چون کار سحی پس می‌آمد ما مردم فینیقیه، که آنان نیز چس رسمی داشتند، فرزندان را بمحدای (خورشید) می‌فروختند و برای او قربانی می‌کردند، درین هنگام، مردم مانند رورعد، خود را می‌آراسند و به قربانگاه می‌آمدند و نانگ کوفتن طفل و دمیدن در به، بداندازه‌ای بود که فریاد کودگانی را که دردها خدا می‌سوختند، خاموش می‌ساخت، ولی این مردم، بسیر به قربانی‌هایی می‌پرداختند و حشی‌گری کمتری داشت<sup>۵</sup>.

مشا پادشاه مواب (سرزمینی در فلسطین)، پسر ارشد خود را قربانی کرد تا شهر در محاصره دشمنان بود نجات دهد، چون خواست وی برآورده گردید و قربانی فر پذیرفته شد، هفت‌هزار نفر از بی‌اسرائیل را به‌عنوان شکرگزاری از دم شمشیر گذرانند<sup>۶</sup>.

### قوم یهود

قوم یهود نیز مانند دیگر اقوام باستانی، انسان را قربانی می‌کردند و پس از آن، حیوان، جای آدمی را گرفت، «نوبر کله‌ها» به این کار اختصاص یافت یا «نوبر میوه» که مزرعه بدمت می‌آمد تقدیم می‌شد در پایان کار چنان شد که تنها به‌تسبیح و ستایش خدا و دعا قناعت می‌ورزیدند<sup>۷</sup>.

قربانی یکی از عبادات مهم اسرائیلیان بود و آنرا دلیل بر توبه و اعتراف و توبه و کفاره و شکر می‌دانستند و آنهم بر دو نوع بود یکی قربانی خونی و دیگری غیرخونی، قربانی

عمومی از حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند و کبوتر بعمل می‌آمد و قربانی غیر حویلی از نوبر میوه‌های فصل و شراب و زیت و آرد صورت می‌گرفت، قربانی‌کننده، قربانی خود را به قربانگاه می‌آورد و نخست دست خود را بر آن می‌گذارد و هرگاه کاهنان حاضر نبودند لاویان او را در امر قربانی کمک می‌کردند (لاویان از اولاد لاوی سومین پسر حضرت یعقوب بودند حایز بودند که بان قربانی کنند و بخور بسوزانند). پس از پوست‌کندن، حیوان را پاره پاره کرده آنچه را که امور بسوزانیدن آن بودند بر قربانگاه می‌سوزانیدند و گاه آن نمکه‌ها را در حضور خداوند می‌نمودند و اول قربانی که در کتاب مقدس آمده قربانی فائین (قابیل) و هاسیل است یعقوب قربانی‌ها بدینقرار بود: سوزاندن آنها، پیش‌کشها، جنباندن آنها، افراشتن آنها، قربانی‌های سلامی قربانیهای خطا و گناه.

قربانیهای سوزاندنی برای کفار گناهان بود که می‌بایست نریخته بی‌عیب گاو و یا گوسفند را، در نهایت رغبت و میل، شرحی که گفته شد قربانی‌کنند. پیش‌کشها، شامل آرد و غنای رنوب و کسندر بود که قدری از آرد و روغن و تمام کسندر را بر قربانگاه گذاردند. «فروختند، حساندن آنها» نوبر محصولات زمینی بود که در عهد فصیح تقدیم خدا می‌شد و هدیه. «شش از محصولات بعد از درو بود، قربانی سلامتی از برای تقدیس خداوند بود که آن هم حیوانات و محصولات زمینی می‌بایست تقدیم شود، اما قربانیهای خطا و گناه از برای کفار. آمد و بها آوردن آن، برای گناه شخصی یا عمومی، نه عهده‌گاهش بود، شخص خطاکار، خود را بر سر بری گذارده نه گناه خود اعتراف می‌نمود آنگاه حیوان را بدست کسی داده در دست می‌برد و قربانی می‌کرد»<sup>۱</sup>

یهودیان در مذبح‌های خصوصی یا در معده‌های کوچک بالای سه‌ها قربانی‌های خود را به تقدیم می‌کردند، مذبح را به اشکال مختلف می‌ساختند ولی اساس چندان محکمی نداشت. عبارت از کومه چهارگوشی از سنگ یا بتی ارحاک بود، اگر می‌خواستند مذبح را از سنگ بسازند می‌بایست که از سنگهای سرافراشته و درخت نماند، حجاری و نقاشی آنها حرام بود. اما مادامی که منزه منور و مناسبت در رسیده شود و بهیمن واسطه بود که هنگام بنای (سبحان الله) آلات و ادوات آهسته شونده نمی‌شد، و هم‌چنین می‌بایست مذبح دارای پله باشد. مذبحی که قوم یهود در عبادت‌خانه‌هایشان داشتند دوتی بود یکی مذبح قربانیهای سوختنی که مذبح حشر خوانده می‌شد و دیگری مذبح بخور بود که آنرا مذبح طلائی نیز می‌گفتند<sup>۲</sup>

در قوم یهود، تنها گاهان بودند که می‌توانستند چنانکه شایسته است قربانی کنند<sup>۳</sup> و بنابر زیدوسنی، قربانگاههایی برای خدایان سگانه ساخته بود که زبان حیوانی در آنجا به عادت مردانند و این امر موجب ملامت و قیاس نگاران نوزاد شده بود<sup>۴</sup>.

در سمر:

در یکی از الواح سمر این دستور دینی عجیب دیده می‌شود «بره حاشس و دند

۳ - همان مرجع ص ۳۳۰.

۴ - ویل دورانت کتاب اول (بخش اول)، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۵ - همان مرجع، ص ۴۴۲.

۶ - همان مرجع، ص ۴۴۳.

۷ - همان مرجع، ص ۴۶۶.

۸ - ترجمه قاموس کتاب مقدس، ص ۶۹۱.

۹ - همان مرجع ص ۷۸۸.

۱۰ - ویل دورانت، کتاب اول (بخش اول)، ص ۴۶۶.

۱۱ - همان مرجع، ص ۴۵۹.

۱۲ - همان مرجع، ص ۱۹۲.

آدمی است، وی بره را به جای جان خود بخشیده است»<sup>۱۲</sup>. در همین ناحیه برای خدایان هدایائی از مال و خوراك و زن می آوردند، در الواح گوده (یکی از شاهان نیکوکار سومر) فهرستی است که نشان می دهد خدایان چه چیزهائی را می پسندند و آنها را دوست دارند که از آن جمله است: گاو و بز و گوسفند و کبوتر و جوجه و مرغ و مرغابی و ماهی و حرما و احمر و خنار و کره و روغن و نان و آتش<sup>۱۳</sup>.

ظاهراً در میان اقوام باستانی، سومریها نخستین مردمی بوده اند که در سنی این رسم یعنی قربانی کردن انسان بی برده و بحای آن چیزهای دیگر را اسباب کرده اند.

### در بابل:

در بابل بر قربانگاههای معابد، کوسمندان را قربانی می کردند و قربانی کردن یکی از شعائر دینی بر طول و مقبول و دفع بوده و ضرورت داشته است که گاهی کارشاس به اس کا اقدام کند اگر کسی می خواست وطنش خود را در برابر خدایان بدانجام رساند بر وی واجب بود که قربانی شامسه به معابد بسکس کند و دعاها و اوراد مخصوص بخواند<sup>۱۴</sup>. هرودوت یکی از این معابد را چنین وصف کرده است: «درین معبد مجسمه بزرگی از زرباب موجود است که خداوند (زئوس) را نشان میدهد نزدیک این مجسمه میز بزرگی از طلاهای داس، ناله مجسمه و نخب خداوند بر از طلا بود. غیر از این معبد، قربانگاهی از طلا وجود دارد و علاوه بر آن قربانگاه بزرگ دیگری هست که حیوانات بزرگ و بالغ را در آنجا قربانی می کنند، در قربانگاهی که از طلاست، فقط حیوانات شمرخوار را می توان قربانی کرد هر سال در موقعی که برای تحلیا این خدا جشن می گیرند، کلدانیان هزار نالان عود بر روی قربانگاه بزرگ می سوزانند در داخل آن هدایای زیاد دیگری موجود است که اسباب عادی اهدا کرده اند»<sup>۱۵</sup>.  
نکنه گمسی اسکندرمان بابل، بطر قربانی را همچون رسی نگار می دیدند و خود را گردینند و دست بند و بقر قربانی می آراسند<sup>۱۶</sup>.

عربها نیز که از احلاف اقوام سامی بودند، برای تقدس بدهای خود سرو گوی... قربانی می کردند و پندش از این کار بزرگ و بوسل به آنها بود، این قربانیها را مردم حاکم (عابر) و قربانگاهائی را که در آن قربانی می کردند عسّر می خواندند و در اسعار خود از آن قربانی و قربانگاهها یاد کرده بودند<sup>۱۷</sup>.

### در یونان و روم:

در میان یونانیان و مردم روم باستان بر مراسم قربانی برای خدایان و ارواح مرد... یا در هنگام برپا کردن جشنها مرسوم بوده، نیزه، سامان دهنده شهر آن و نیز رمولوس، شهر رم هر دو در راه خدایان قربانی کرده بودند<sup>۱۸</sup>.

مردم یونان، خوك را، که برای پرنسل مودش، مقدم می دانستند، در یکی از اع... که متعلق به دیمتر (Déméter الهه کشت و زرع) بود قربانی می کردند و هم چنین در حد... دیاسیا (Diasia) آنرا در راه زئوس (خدای خدایان) قربانی می ساختند<sup>۱۹</sup>، برای حشود... مردگان که آنان را قادر به هر کار نیک و بد می دانستند دعا می خواندند و قربانی می کردند<sup>۲۰</sup>.  
یونانیان به خدای خورشید (Helios)، چون سرزمین آفانی داشتند، چندان اهمیت... نمیدادند، با وجود این، اسپارتیها، پرایشاس قربانی می کردند تا ارواح آتشین خود را در آس... بکشند مردم رودوس (Rhodos) برعکس، او را خدای بزرگ خوش می شمردند و در هر... چهار اسب، از نژاد عالی و یک ارابه در دریا می افکندند تا این خدا برای گردش از آن... استفاده کند»<sup>۲۱</sup>.

بطور کلی، عبادات یونانی از موسیقی و سرود و فریادی و دعا تشکیل می‌شد<sup>۲۱</sup>، محل فریانی در معبدها بود، مؤمنان هنگام عبادت، خود را به مدح که در جلو معبد قرار داشت می‌رساندند و بوسیله فریادی و نماز خود را از جسم خدایان ایمن می‌پنداشتند، و باری او را جلب می‌کردند، برای فریانی هر چه قیمت داشت انتخاب می‌گردید، مانند مجسمه و نقاشی و لوازم زندگی و اسلحه و ظروف و هنر و جامه و دیون شک اگر خدا نمی‌توانست فریانی را نکار برد گاهیان از آن استفاده می‌کردند<sup>۲۲</sup>.

آئینی‌ها، پیش از عند تره، نابی شهر آس، بناد او گوسفندی فریانی می‌کردند، در زمان تره اهالی دهکده‌ها و محله‌ها گرد هم جمع شده فریانی مسرکی به افشار زوستر انجام می‌دادند<sup>۲۳</sup>، فریانی‌های این مردم، غالباً با سرود و رقص دسته‌جمعی همراه بود، و فی آئینی‌ها و تره را، ساز مرگس نوازد و آنرا به آس آوردند همه مردم به استقبال رقص فریانی‌های نابی بر سر راهش می‌نثار کردند در سبب آنکه خود از مسافری برگشته است<sup>۲۴</sup> لکوزگ، دیون‌گزار معروف اسار، پس از آنکه بوضع فواین خود بر دارد به شهر دلف رفت و پس از فریانی در معبد آپولون از پیسگوی آنجا سؤالهایی کرد که او جواب مساعد داده شد<sup>۲۵</sup> و دیون‌نگزار، دختران و پسران جوان را در همه بزم‌ها و کارها شرکت داد تا با اتفاق نکند و عباد فریانی‌های رسمی لقب تره‌فند<sup>۲۶</sup> اسارنها، پس از جنگ، فریانی‌ها جهت فرسگان اهدا می‌کردند تا آنکه، در برابر تمسای، اصطافی را که تا آن ناز آمده بودند مجسم نمایند<sup>۲۷</sup>، دیون‌اس لکوزگ، مردم اسار برای مردگان خود دوازده روز عزاداری کرده در روز عزاداری ربا النوع مرگ و دوزخ فریانی کرده لباس عزا از تن بدر می‌کردند<sup>۲۸</sup> پس از آن لکوزگ، معبدی بنامش ساختند و هر سال به نداد او فریانی مخصوصی اهدا می‌کردند<sup>۲۹</sup>، این (فریانی سیم‌ساز میلاد)، از حکمای بزرگ یونان، آئینی‌ها را واداشت که فریانی‌های را سبکتر و کم خرج تر انجام دهند<sup>۳۰</sup> و همجنس، بموجب قانونی، حضور زنان را در اعیاد فریانی‌ها محدود ساخت و مانع شد که در مراسم مردگان گاه فریانی کنند<sup>۳۱</sup> تا چون این، امپراطور روم، دستور داد که برگه آلساس، سردار معروف یونانی، مجسمه‌اس را

— — — — —

- ۱۳ - همان مرجع، ص ۳۶۱
- ۱۴ - ترجمه تاریخ هروودوت، ج ۱، ص ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۵۹
- ۱۵ - ویل دورانت، کتاب اول، ص ۳۳۳
- ۱۶ - ترجمه الاصنام کلی، ص ۷۳
- ۱۷ - ترجمه حیات مردان نامی، بلوئارک، ص ۲۵ و ص ۵۹
- ۱۸ - ویل دورانت، کتاب دوم (کتاب اول ج ۱۳۲۰) ص ۳۰۵ و ص ۳۰۹
- ۱۹ - همان مرجع، ص ۳۰۷
- ۲۰ - همان مرجع ص ۳۰۲ و ص ۳۰۳
- ۲۱ - همان مرجع ص ۳۲۷
- ۲۲ - همان مرجع ص ۳۲۸
- ۲۳ - حیات مردان نامی ص ۱۵۰
- ۲۴ - همان مرجع ص ۴۸
- ۲۵ - همان مرجع ص ۱۱۴
- ۲۶ - همان مرجع ص ۱۲۸
- ۲۷ - همان مرجع ص ۱۲۳
- ۲۸ - همان مرجع ص ۱۵۰
- ۲۹ - همان مرجع ص ۱۵۸
- ۳۰ - همان مرجع ص ۲۲۶
- ۳۱ - همان مرجع ص ۲۴۲
- ۳۲ - همان مرجع ص ۵۸۴

نصب کرده ، هرسال بخاطر او گاوی قربانی کنند<sup>۴۳</sup>، یونانیان بر تمیستوکل - سردار معروف یونانی در جنگ با خشایارشا - عیب گرفته بودند که او دوست داشت اغلب قربانی کند و به خارجیان ضیافت دهد<sup>۴۴</sup>.

یونانیان نیز در آغاز از قربانی کردن انسان‌ها ابائی نداشتند، مثلاً آگاممنون دختر خود، ایفیژنیا را قربانی کرد و آخیلوس ده تن از جوانان ترویا را به خاطر دوستش ، پاتروکل ، قربانی ساخت<sup>۴۵</sup>. در معبد دیان، در اسپارت، هرسال، یک نفر را با قرعه انتخاب و در صحن معبد قربانی می‌کردند، لیکورگ، این رسم را ممنوع کرد ولی برای احترام به معتقدات عامه مردم مقرر داشت تا طفلی که باید خورش نثار شود شلاق بخورد<sup>۴۶</sup>.

در جنگ سالامین (سالامیس) که میان خشایارشا و یونانیان روی داد، وقتی تمیستوکل، سردار یونانی، بر غرشه کشتی فرماندهی مشغول قربانی بود، سه نفر اسپر حواس ، بغایت رسا با لباسهای فاخر و ترییناب طلا ترشش آوردند که شایع بود خواهرزادگان شاه ایران هستند، چون در همان حال برق از شعله آتش قربانی حید و یکی از حضار عطسه کرد ، غیب گوئی دست تمیستوکل را گرفت و تمنّا کرد تا هر سه اسپر را فی المجلس قربانی الهه عثر (باکتوس) نمایند، تمیستوکل از چنین پیشنهادی غرق حشر شد و عاقبت او را مجبور کردند که اراده خدائی برآورده شود و به نحوی که غیب گو مقرر نموده بود آنان را قربانی کردند<sup>۴۷</sup>.

در آرکادی (سرزمینی در یونان)، حتی تا قرن دوم میلادی، انسان‌ها را برای رئوس (خدای خدایان) قربانی می‌کردند، هنگام روز بیماری‌های خطرناک، یکی از سنوابان شهر را جامه مقدس پوشانده سپس او را با شاخه‌های گل می‌آراستند و در میان مردمی که تصور می‌کردند با این کار گناهانشان بخشیده می‌شود او را از بالای صخره به زیر می‌انداختند. مردم آن، در هنگام قحط و غلا و شیوع طاعون و امراض دیگر يك یا چند نفر از افراد شر را قربانی می‌کردند تا شهر خود را پاک سازند<sup>۴۸</sup>، با گذشت زمان، موضوع قربانی کردن بشر محدود تر شد و تنها مجرمان محکوم به مرگ را پس از آنکه شراب فراوان می‌دادند و تخم درشان می‌کردند قربانی می‌ساختند ولی بعداً حیوانات را به جای اسان برای قربانی برگزیدند یکی از سرداران یونانی به پهلوی پیداس (Pelopidas)، در شب قبل از جنگ، خواب دید که اگر انسانی را قربانی کند در جنگ پیروز می‌شود، برخی از همراهش با این کار موافق کردند اما بعضی دیگر گفتند این رفتار وحشانه نمی‌تواند مورد رضایت موجودات آسمانی قرار گیرد، فرمانروای زمین، خدايان و همه خلق است و با ستم کاران کاری ندارد، اعتقاد به خدايان و نیروهائی که از کسب و قربانی کردن آدمیان شاد شوند از می‌خردست<sup>۴۹</sup>.

بسی گمان قربانی کردن حیوان بجای انسان از گام‌های بلند تمدن انسان است، در دهان بیشتر گاو و گوسفند و خوک را قربانی می‌کردند، سپاهیان قبل از جنگ برای پیروزی - قربانی تقدیم می‌داشتند<sup>۵۰</sup>. وقتی اسکندر مقدونی بر امواج دریای هند، کشتی می‌راند دو گاو - برای نپتون (رب النوع دریاها) قربانی کرده آنگاه از جام‌های زرین می‌گساری کرده دو گاو - را با این جام‌ها به دریا افکند<sup>۵۱</sup>. در آتن برای پاک‌ساختن محال عمومی خوکی قربانی می‌کردند. از حیوانات قربانی شده فقط استخوان و پیه را نیاز خدایان می‌کردند و مابقی را خود می‌بردند، یونانیان جرأت نمی‌کردند که گوشت قربانی‌هائی را که برای خدایان زمینی می‌بخشیدند برای خود نگه دارند از این رو حیوان را در محلی عمومی می‌سوزانند تا خاکستر گردد، علم بود که آنان از خدایان زیرزمینی بیشتر می‌ترسیدند و بیم داشتند که هم خوراک این - شمار آیند اما در مورد خدایان آسمانی، قربانی‌ها از روی ترس از خدایان ویا برای گناهان بعمل نمی‌آمد، بلکه مؤمنان می‌خواستند با هم خوراکی خدایان، برشادی خود بیم و بانیایش و دعا، حیات و نیروی خود را داخل قربانی کنند و بدین وسیله بر نیروی خود بیم بهمین جهت شراب را نصبت روی قربانی و سپس در جام‌های خود می‌ریختند و چنان می‌نوشیدند

که خدایان شراب نوشیده‌اند<sup>۴۱</sup>. وقتی در آتن وبای بزرگی شیوع یافت چون احتمال می‌دادند که این بلای کشنده از جانب خدای ناشناخته‌ای بر آنان نازل شده باشد برای این خدا قربانگاهی ساختند و آن را (مذبح خدای ناشناخته) نام نهادند<sup>۴۲</sup>.

از جمله مراسم قربانی، یکی این بود که مشتی حو برشته با اندکی نمک مر سر جانوری که سر می‌بریدند می‌افشانند<sup>۴۳</sup> و آئین قربانی غالباً با نیایش خدایان و باده‌گساری و جشن و سرور همراه بود، در ایلید هومر، بارها می‌بینیم که جنگجویان برای نیل به پیروزی در راه خدایان قربانی می‌کنند و از آنان مدد می‌جویند، به‌این منظور صدگاو را با صد بره نوزاد را یکجا می‌کشند و چربی‌های آنها را می‌سوزانند تا دود آنها مارپیچ‌وار به آسمان برود و خدایان را - خطوط سازد<sup>۴۴</sup>، آشیل، فرمان معروف ایلید از خشم آپولون چنین باد می‌کند «... آنا ... من از بدری که نخلف شده بهم برآمده است با بجهت آنکه از قربانی صدگاو که فروگذار ... گله دارد، آنگاه می‌بینم که آنا وی به‌وی قربانی برده‌ها و نرهای بی‌عس ما یاسخ می‌دهد ... حمل می‌کند که ملا را ازما بگرداند یا نه؟»<sup>۴۵</sup>

هومر یکی از این مراسم قربانی را که در آن صدگاو و نر آپولون شده جس و ... کرده است :

«... می‌درنگ صدگاو قربانی پروار را بترتیب در گرداگرد قربانگاه رسانی‌های ... پس دست‌های خود را شستند و دانه‌های جورا برداشتند و کریزس (کاهن معبد آپولون) بر آنها دعا خواند : ای خدائی که کمان سیم‌داری ... سخن مرا بشو، تو بشی ازین هم سارهای مرا پذیرفته‌ای ... هنگامی که دعا بیابان رسبد و جو را افشانند پوزه‌های گاوان بر را بلند کردند، آنها را سر بریدند، پاره پاره کردند و رانهای آنها را که از آن خدایان بود جدا ساختند، از دوسوی چربی بروی آنها گذاشتند و پاره‌های گوشت خام را روی آنها حای دادند، پس از آن پیرمرد کاهن آنها را روی اخگرها بریان کرد و باده ازغوا می‌ریخت و با آنها ریخت، در کنار وی جوانان چنگالهای پنج شاخه در دست داشتند، سپس چون را بها بجهت شد حگربندها را خوردند، بازمانده را نیز به پاره‌های کوچک قسمت کردند، سپس آنها را به سج کشیدند و با دقت سبار مرشته کردند، این کار که بیابان رسبد سور آمده شد، جس برآورد و همه از خوردنی‌های فراوان که بود بهره خویش مگرفتند، چون تشنگی و گرسنگی ... و نشاندند، جوانان دوستگانی را لبریز کردند، سپس در ساغر هر کس از آن باده ریختند که داد خدایان بنوشد»<sup>۴۶</sup>.

ملاس یکی از همین جنگجوان به مردم فروا می‌گوید «ای مردم! بره‌ای ساه برای

۳۳ - همان مرجع ص ۳۱۰

۳۴ - ویل دورانت، کتاب دوم (بخش اول)، ص ۳۲۸.

۳۵ - حیات مردان نامی، ص ۱۳۶.

۳۶ - همان مرجع، ص ۳۲۳.

۳۷ - ویل دورانت، کتاب دوم (بخش اول) ص ۳۲۸ و ۳۲۹

۳۸ - همان مرجع ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

۳۹ - همان مرجع ص ۳۲۹.

۴۰ - ایران باستان (چاپ ۱۳۳۱) ج ۲ ص ۱۸۲۰.

۴۱ - ویل دورانت، کتاب دوم (بخش اول) ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

۴۲ - قاموس کتاب مقدس، ص ۷۸۸.

۴۳ - ترجمه ایلید (چاپ ۱۳۳۴) ص ۲۳.

۴۴ - همان مرجع، ص ۱۷.

۴۵ - همان مرجع، ص ۶.

۴۶ - همان مرجع، ص ۲۲.



پروردگار زمین و بره ای سفید برای پروردگار خورشید قربانی کبب، ما نبر چنین قربانی ای را برای خدای خدایان خواهیم کرد»<sup>۴۷</sup>.

هنگام پیمان بستن نیز این مراسم قربانی را برپای می داشتند و دعا می خواندند، از سر حیواناتی که باید قربانی شوند موهائی جدا می کردند و آنرا میان سرکردگان بخش می کردند و خدایان را به این پیمان گواه می گرفتند در یکی از این مراسم پس از آنکه بره ها را سربیدند «بادها را ازخم کشیدند، آنرا درساغرها ریختند و تمام خدایان را برزبان آوردند، از دولسکرگاه مانگ این دعا برخاست، ای زئوس بزرگ وهراس انگیز و همه شما ای خدایان جاودانی، اگر کسی این آشتی را که ما بدین سان مقدس است برهم رند مغرس از کاسه شکسه، سرس مانند این پاده بر زمین پراکنده باد، بازماندگانش را همین سربوست بادا! رس گرفتار کساحی دشمنی نامردم بادا!»<sup>۴۸</sup>. وهرمانی دیگر هنگام بدر و اهدا، قربانی نه یکی از خدایان حسن می گوید: «ما پناه ده، گوساله ماده نکساله ای برای تو قربانی خواهم کرد که بسایه گساده داشته باشد و هیچ دسی آنرا در یوع نکسیده باشد، پس از آنکه ساح های تازه برآمده اش را ریس کرده نباشد آنرا برای تو قربانی خواهم کرد»<sup>۴۹</sup>. قربانی کردن حیوانات تا رواج دین عسی در یونان بجای ماند و پس جای خود را به مراسم رمی دین مسیح داد<sup>۵۰</sup>، در هر حال بتدلیل قربانی بدعا و نیایش را از آثار دین ادیان نماند، همانطور که ظهور زردشت در ایران در کم و بسج حسن اثری از خود بجای گذاشته بود.

\*\*\*

رومی ها سر در برگزاری مراسم قربانی، دست کمی از یونانیان نداشتند تا وجود این آنان در روز احداث کسوسان قربانی می کردند و اولاً در آن روز خون هیچ حیوانی نمی ریختند<sup>۵۱</sup>، در حسن لوئر کالبا - که آنرا بخاطر کرگ ماهی کا ره و اوس راسر داده اند برپا می ساختند - سگی قربانی می کردند، کسب بگ علامت محبت بود، به یونانیان نیز همین را برای ترکیب خویش می کردند، کسب سگ، که دسی گ گ است، طاهرا به علامت پدرسال از حیوانی بوده که رمولوس را سر داده و از مرگ نجات بخشیده و<sup>۵۲</sup>، رومی ها به یاد روزی که رمولوس نابینا شده بود، به خارج شهر رهند، دره بجای بنا ناخلاق، بدورانی<sup>۵۳</sup> برها می برداختند<sup>۵۴</sup>.

نوما از رهبران بزرگ روم (قرن هفتم پس از میلاد) معتقد بود که بوسیله قربان و رقص ها و جشن ها باید مردم سر کس روم را رام نمود<sup>۵۵</sup>، قربانی هایی که بدستور روما به می گرفت، شاهی کاملی به رسوم فنیاعورسان داشت، زیرا خون قربانی را بهی ناسدند، با کمی آرد و فندری شراب و شیر و این فصل حرهای سگ محاط می نمودند<sup>۵۶</sup>، طبق فی نوما جناحه زنی می خواست، پس از انصای عده، سوهر کند، می ناست گاوتی قربانی که در ژم برای الهه یترم (Iernie) قربانی های متعددی بعمل می آمد ولی روما نادر عافلانهاش، که باید آستان این الهه را خون آلوده کرد، مردم را از ریختن خون منع کرد بنا به همین قوانین روما، مردم ژم در ماه فوریه، برای گناهان و بیانات قربانی می کردند<sup>۵۷</sup> در این زمان هنگام مراسم بحلف نیز قربانی بجای می آوردند و در برابر قربانی، قسم های ح زبان می آوردند، در قسم های بزرگ، همه آنانکه متعهد می شدند، دست خود را، در حشد مر کشته بودند، آغشته نموده، حرهای از حوش را می آشامدند<sup>۵۸</sup>.

در زمان کنسولی کامل (قرن چهارم پیش از میلاد)، س از رفع اخلاف میان سنا و مردم، جشنی برپا کردند و در تمام معاند، قربانی هایی بمنظور ساس خدایان انجام مردان کلاهی از گل به افنخار صلح و آشتی برسر نهادند<sup>۵۹</sup>.

بگفته پلوتارک، در زمان کنسولی امل (قرن دوم پیش از میلاد) که اختخارات

و پیروزی‌های درختان برای ملت رم بنصب آورده بود، مردم سرور جشن‌های پیروزی دریا کردند «روز سوم، صبح بسیار رود، بوی شبنم از همه جا برخاست . . . صدوبست گاو فریه با شاخ‌های مطلقاً که مرسر آنان برگ‌های سر رده شده بود ظاهر شدند، مهارها دست خوانان زبائی بود که کمربندهای رنگی داشتند و گاوها را به فرمانگاه هدایت می‌کردند، در برابر آنان، یکنگشته ارسران جوان وزبنا، هر يك طرفی از طلا تا نقره در دست داشتند تا حوال فریابی را جمع کرده به رسم تشرک به نمازمدان دهند»<sup>۶۱</sup>

رومی‌ها و ساند بوبایی‌ها، هنگامی که به کارهای بزرگ می‌پرداختند برای اینکه حوادث را پیش‌سی کرده آراینده خبر ناسند، از روی احسا و امعاء فریابی بقال و بطبر می‌زدند و کاهان از روی علائمی که در آنها می‌دیدند به غیب‌گوئی می‌پرداختند<sup>۶۲</sup>، این سنت‌ها و معنعات، مرنها پس از رومیان و یونانیان ناسان باقی ماند بطوری که نارمائی از افوام مسیحی، با اعتمادی محکم، آنها را نکاز می‌سند. شاردن فراسوی (معاصر شاه سلیمان صفوی) که در راه خود ایران، از راه جنوب روسیه و قفقاز گذشته و ارمنان افوام مسیحی کشند (سن دریای سیاه - بحر حسان سکوت داسند) گذر کرده است خاطرات حالی از مراسم فریابی این مردم را می‌کند که نادآور معنعات مردم باسان است، بگفته او، مردم کشند از روی حرکات با شاح رن و انداز کردن و باله انداختن گاو فریابی بقال می‌زدند و حوادث آینده را پیش‌سی می‌کردند، شاح رن حوال را دلیل جنگ و سیر و انداز کردن را ساند رنادی سراب در آن می‌داسند<sup>۶۳</sup>

#### در مصر

هرودوت، مصریان را بحسب کسانی میداند که برای خدایان، فرمانگاه و محاسبه و برپا کرده‌اند<sup>۶۴</sup>، مردم مصر و هم می‌خواستند گاوی را فریابی کشند، قبلاً، گاهی می‌ناست آرمایش کشند، اگر بر روی بدن حوال حتی ناکسم سیاه دیده می‌شد آنرا ناناك می‌داسند. کاهن، حوال را، خواننده و اساده، حوب و ارسی می‌کرد، ربان آنرا می‌روان می‌کشند تا

- ۲۷ - همان مرجع، ص ۷۱  
 ۲۸ - همان مرجع، ص ۷۷  
 ۲۹ - همان مرجع، ص ۲۵۷  
 ۵۰ - ویل دورانت، کتاب دوم (بخش اول)، ص ۳۳۰  
 ۵۱ - حیات مردان نامی، ص ۶۶  
 ۵۲ - همان مرجع، ص ۸۴  
 ۵۳ - همان مرجع، ص ۹۷  
 ۵۴ - همان مرجع، ص ۱۷۳  
 ۵۵ - همان مرجع، ص ۱۷۵  
 ۵۶ - همان مرجع، ص ۱۸۱  
 ۵۷ - همان مرجع، ص ۱۸۹  
 ۵۸ - همان مرجع، ص ۱۹۲  
 ۵۹ - همان مرجع، ص ۲۶۶  
 ۶۰ - همان مرجع، ص ۴۰۸  
 ۶۱ - همان مرجع، ص ۷۵۱  
 ۶۲ - همان مرجع، ص ۲۸۹  
 ۶۳ - ترجمه شاردن، ج ۱ ص ۳۱۷  
 ۶۴ - ترجمه هرودوت (چاپ ۱۳۳۸) ج ۲، ص ۱۰۸

ودگی یا پاکی آنرا تشخیص دهد و نیز بوجه می‌کرد که پشم‌های دم حیوان بطور عادی رُبیده باشد، هرگاه حیوان از تمام این معایب معاف می‌شد، آنرا با نواری از پاپروس که نور شاخ‌هایش می‌پیچیدند مشخص می‌کرد، بعد بر روی آن خاک رُس چرب پاشیده به میهر بود میهور می‌کرد، هر کس گاوی را بدون این نشانه‌ها قربانی می‌کرد محکوم به مرگ بود، رای قربانی کردن، حیوان را نزدیک محراب قربانگاه می‌بردند، آتش می‌افروختند و در حالیکه ام‌خدای را بر زبان می‌آوردند شراب بر سر حیوان می‌ریختند و بعد آنرا خفه می‌کردند و سرش را می‌بردند، آنگاه بر سر بریده حیوان لعن و نفرین می‌کردند و آنرا می‌خوردند، اصطلاحی که برای نفرین و لعن بکار می‌بردند این بود که هر بلائی که فراز است موجه قربانی کنندگان یا سرزمین مصر گردد متوجه آن سر شود، پس از آنکه پوست گاو را می‌کنند و دعا می‌خوانند احشاء حیوان را خالی می‌کردند ولی دل و پنبه و جگر و چربی را در بدش نافی می‌گذاشتند، آنگاه پاها و رانها و کف و گردن حیوان را جدا می‌کردند و نافی مانده اندام حیوان را از نافی که از آرد حاصل فراهم شده بود و از عسل و کسمش و انحر و کندز و صمغ و دیگر معطرات پرمی‌کردند سپس روغن ربادی بر روی آن ریخته آنرا می‌سوزانیدند، پیش از اهداء قربانی روزه می‌گرفتند و در موقعی که قربانی می‌سوزد همه حاضران خود را می‌زدند، پس از آنکه خود را بفادری کافی می‌زدند مصافی بزرگ بر سر می‌دادند و آنقدر را که از حیوانات قربانی نافی مانده بود می‌خوردند.

مصریان، فقط گاوها و گوساله‌های را قربانی می‌کردند و حق بداسد گاوهایی ماده را قربانی کنند زیرا آنها به خداوند انزس (زن ابررس) اختصاص داشتند، از تمام چهارپایان فقط گاو ماده بود که عموم مصریان احترام زیادی نسبت بآن معمول می‌داشتند.<sup>۶۵</sup>

پاره‌ای از مردم مصر، برای خدايان خود بر واره‌ای دیگر گوسفند قربانی می‌کردند، اهالی سب از مردم مصر، مش را قربانی می‌کردند و آنرا حیوان مقدسی می‌دانستند، باوجود این هر سال بکار در زور حسن زئوس مشی را می‌کشتند و دام کسانی که به معبد آنجا وابسته بودند، به عزا دادی، سبه می‌زدند و پس آنرا در نابوب مقدسی قرار می‌دادند، هر دود، حوا و گاوی و گوساله و بر و غار را بها حیواناتی می‌دادند که مردم سراسر مصر حق داشتند آنها را قربانی کنند، خوک را حیوانی ناپاک می‌دانستند، خوکها نهر سباً مطرود بودند و غیر از خدای (سیلنه) که طاهر آ همان انزس بوده، و آذررس، برای هیچ خدای دیگر خوک قربانی نمی‌کردند.<sup>۶۶</sup>

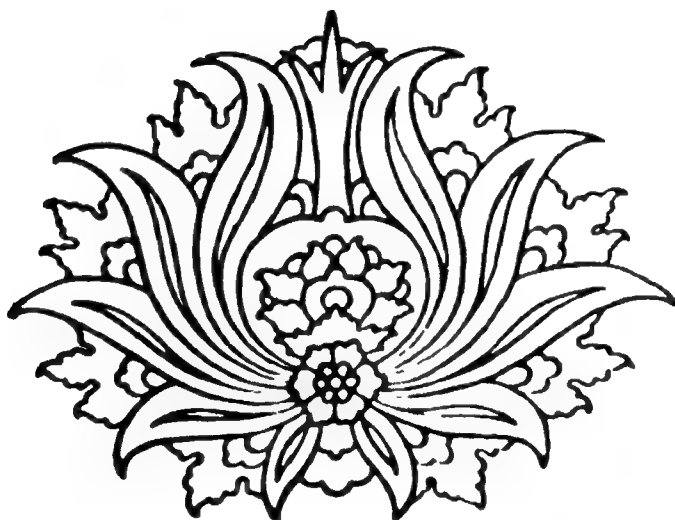
وقتی مصریان در شهر سائس جمع می‌شدند، در شبی که مراسم قربانی انجام میداد... چراغ‌های زیادی در هوای آزاد بر می‌افروختند که در تمام شب می‌سوخت، این جشن را جشن چراغانی می‌نامیدند، آن دسته از مصریان نیز که نمی‌توانستند در مجلس شرکت کنند همس شب فرا می‌رسد چراغهای خود را روشن می‌کردند، بطوریکه، به بها در سائس، بلکه در سراسر مصر، چراغها می‌سوخت، بسیاری از این مراسم قربانی با نواختن نی و ساز و آواز و ناله گسائی همراه بودند.<sup>۶۷</sup>

خیثوپس، فرعون معروف مصر (ساریده بزرگترین اهرام، در حدود ۲۸۰۰ قبل از میلاد) معابد را بست و مصریان را از اهداء قربانی منع کرد ولی فرزندش میکروسوس، در هنگام پادشاهی خود، اعمال پدر را تقبیح کرد و معابد را گشود و مردم مصر را که دیگر خسته شده بودند و در نهایت فقر می‌زیستند، آزاد گذارد که به کار خود بپردازند و قربانی اهدا کنند، این رسم او موجب شد که مصران بین تمام پادشاهانی که تا آنروز بر آنها سلطنت کرده بودند او را سب دیگران بستانند.<sup>۶۸</sup> قربانگاههای مصر جزء معابد بود و پارهای از آنها دارای چند قردنگه بودند.<sup>۶۹</sup> درین سرزمین نیز، قربانی انسانی بندرت وجود داشته است، یکی از فراعنه مصر

(امیخوتپ دوم) وقتی آزادبخواهان سوریه را سرکوب کرد هفت تن ارشاهان آنجا را به اسیری به شهر تیبیس (نِیب) آورد و آنگاه شش نفر از آنان را بدست خود در راه خدای (آمون) قربانی کرد<sup>۷۱</sup>.

«ادامه دارد»

- 
- ۶۵ - همان مرجع، ص ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱  
 ۶۶ - همان مرجع، ص ۱۴۲ ، ۱۴۳  
 ۶۷ - همان مرجع، ص ۱۴۶ ، ۱۴۷  
 ۶۸ - همان مرجع، ص ۱۵۸ ، ۱۵۹  
 ۶۹ - همان مرجع، ص ۲۰۹ ، ۲۱۳  
 ۷۰ - همان مرجع، ص ۲۳۹  
 ۷۱ - ویل دورانت، کتابت اول (جسار)، ص ۲۴۵



« مدائن »

علی ساعی

[illegible]

طافهائی مریدها را آخر دیندنی سنگ و سوهانک  
 و ...  
 دانی معانی احمدیانی حد ...  
 مدتی و دو کاخ عظیم فروزان و سر و سنان و ساهای بسیار  
 کار و و ویرانه های اسحر همانندی از آن معمار بهاس  
 کاجها اکثر با سنگ و گچ های محکم ساحه شده  
 از آن کجریهای عالی با موراثک حلاه و رست میداده  
 طافهائی هلالی آخری روی مالار چهار گوس رده مد  
 در حالیکه در همان اوقات طافهائی رومی روی مالار هانه  
 با هب گوس زده مسد

نارهای ارساهای حوزه روم غربی، از طرح و -  
ساختمانهای ایران عهد ساسانی تقلید گردیده است. کاج -  
کهنه باغستان در آموپلیکا<sup>۱</sup> شش طرحهای کاج ساسا -  
نیروزآباد سروسن می باشد. همچنین حجاری مع -  
ناباغستان در منطقه مادانا<sup>۲</sup> کاملاً شش حجاریهای ساسا -  
نی است. معماران و طراحان رومی از معماری ایران بخوبی -  
و آرا الهام گرفته اند. درخازخ از مرز خاوری هم به -  
نموده پناه های هنری ایرانی - بودائی<sup>۳</sup> بر آن استوار -  
است و تأثیر هر و معماری ایران عهد ساسانی در خاور و -  
را می توان در این حمله پروفور پوپ خلاصه کرد: « هر -

اسانیان ساریده شهرهای بسیاری بوده که ویرانه شده و آنها که بجا مانده، مودارسکوه و ویرانگی و بلندطیر، باشد. در کتاب شهرسازهای ایران که بیان بقولتی نام صدها شهر که شاهسازان ساختند، و با حدیث آنها نیز آبادان بوده است، مانده است. این شهرها یکی از معظمرین و ویرشکوهترین آن میباشد. بطور متدیده باید گفته شود، که معماری هندو-ایرانی، آثار طاقهای آخری بجای ووششهای حبه که در اینجا پوسیدگی با موربانه با آتشسوری ویران میگردد، و بن نیاز کاخها را بهستونهای رناده که تالار گسرداده را ل جنگلی ازستون سبکی با چوبی درمآورد، و هنگام آئیها ناگزیر عدهای درپشت ستونها دیده نمیشدند، و از فرش هم نولید اشکال منمود، حل کرده بودند و با بردن طاقهای هلالی مرتفع دهمدار، که فضا آن وسط وی جرزهای دوسو بوده، ازبکار بردن سون و ووشش بی نیاز گردیدند. فابده و اثر محسوس اس معماری ن بس، که تالار مدائن با ۹۱ متر درازا و ۲۶ متر بها، متی در حدود نیمی از وسعت کاخ حد ستون خسارشا در تجمشید، بدون وجود ستونهائی مستف و با ارتفاعی بیش دو برابر بلندی کاخ آپادانای تخت جمشید سرپا بوده است، گرهه راینه خلیفه دوم عباسی «منصور دوانبقی» دست زیرانی آن برای بردن مصالحش دراز نکرده بود، چه بسا که باین صورت امروزی درنیامد و با خلل کمتری بجا مانده بود.

ه پهلوانی و دارای چنان قدرتی بوده که از چین تا اروپای  
ی را تحت تأثیر قرار داد»<sup>۴</sup>.

دانشمند و مورخ شهر و بل دورانت هم در کتاب «اوج  
۵. نژاد» درباره هنر و معماری ساسانی مینویسد:

«هنر ساسانی با اشاعه شکله و دواعی هنری خود در  
وسان، ترکسان، چین در شرق و سوریه، آسیای صغیر،  
لسطیه، نالکان، مصر و آسیای در مغرب، دین خود را ادا  
و شاید نمود آن بهنر یونانی ناری کرد، تا از ایران در  
س تصویرهای کلاسیک دست بردارد و بروس نژدستی  
آسی گراید، و بهنر مسیحیت لانس معاضدت نمود تا از  
های حوی به طارمها و گندهای آخری تا سبکی و  
ارهای دعاها و عطف بوجه کند. هنر ساسانی در دوره  
سدهای بزرگ که خاص معماری ساسانی بوده، به مسجدهای  
امی و قصرها و معابد منسل شد. هیچ چیز در تاریخ گم  
بود، در با زود بر فکر خلاقی فرصت و تحول مینماید و  
آن و شراره خود را بریدگی مینماید»<sup>۵</sup>.

بروفسور ج. ه. ایلف مدیر موزه سهر لنینووا.  
دسیان ضمن مقاله معبدانهای ساسانی «ایران و دبای  
نم در کتاب «میراث ایران» راجع به معماری ساسانی  
مینویسد:

«ساسانیان در زمینه معماری ایران موقعیت مرکزی  
بی دارند، زیرا از شکلهای یونانی اعراض کرده بطرحهای  
حمای هخامنشی بازگشتند تا این تفاوت که سبک هخامنشی  
بهای «به درختی» و بر بزرگ حمای و سقف سبک بلند  
محسوس، جای خود را به سقفهای گرد صریح که معمول  
در بدن آخر پخته در معماری بود، داد. دالان به سقف فل  
در ورودی در معماری هخامنشی که امروز هم در خانههای  
ای بصورت دهلیز یا ایوان سوزنداری دیده میشود، در  
جهای ساسانی بصورت ایوان شاهنشین حلوناز کاجهای طاق  
بی و فیروز آباد در آمده، و گبیدی بر پایههای سه گوشه  
خیری روی آنها پوشانده است. آشنائی کاملی که با  
سبب حلوناز و سقف دار طاق کسری داریم، سبک این  
حسان را در بصرمان بمنزله طرحهای عمده ساختمانی دوره  
ساسان جلوه میدهد. ولی این سبک اهمیت بشری دارد.  
حسن طرح پس از آنکه دواطاق پوشیده در دوسوش  
بوده شد، سادهترین نمونه خانه روستائی است، و هنگامی  
که بر طرح اصلی دو یا چهار برابر شود و دور حیاط  
بزی بنا گردد، خانههای اعیانی و کاخهای سلطنتی میشود،  
که در زمان اسلام بعنوان طرح اصلی مسجد، مدرسه،  
در سرا از آن استفاده شده است.

اگر هنر ساسانی کاملاً تحت تأثیر هنر مغربزمین قرار

گرفته بود، چرا آثاری تقلیدی با مشخصات خارجی از خود  
چیزی بیادگار نمیگذاشت. ولی سبک چنین آثاری با  
روحیه و احساس ایرانی، که دارای خصصههای اصیل است  
سازگار نبود. هنر ساسانی هنری است که عملاً منعکس سازنده  
فرجههای فردی و ابداع و تنوع خاص ایرانی است، و اگر هم  
هر، بیانکننده احساسات مردم نیست و نبوغ مردم عادی  
موحد آن نیست، لافل متعلق بدربار و نمودار ذوق و سلیقه  
سلطنین و برگزیدگان ایرانی است»<sup>۶</sup>.

«هنر ساسانی در حقیقت پایه‌ای بود که هنر اولیه اسلامی  
در ایران بر اساس آن نهاده شد. درختی که ساسانیان کاشتند  
در عهد اسلامی شکوفه کرد و میوه‌های برونمیداد. اما  
نمونه‌های هنر اسلامی در موزه برنابا آلفنر منعقد است و  
مجموعه‌های این موزه درین فسم چنان غنی است که آثار  
اسلامی نماز به چش خداگانه‌ای دارد»<sup>۷</sup>.

دکتر نالپوب راس اسناد تاریخ هنرهای رما در دانشکده  
کمبریج تحت عنوان «ایران و امپراطوری روم شرقی  
(نژاد)» نوشته است<sup>۸</sup>. «هر چند نمود هنری ایران در  
امپراطوری روم بیشتر از هر حرا در مورد تاریخ واضح و مشخص  
است، از بازه‌ای لحاظ اهمیت آن در معماری برانپاسایی‌تر  
مینماید، و حتی یکی از نمک‌های معبد سبک رهبری  
اسنری بگوفسکی<sup>۹</sup> چنان درس رمنه بد می‌رود که می‌گوید  
تمام اجتماعات اساسی ساختمانهای گبندی و سقف دار و حتی  
ساختمانهای سلب شکل که عصاره واقعی معماری نژاد  
شمار می‌رود، از ایران سرخشمه گرفته و بخص در ایران نوسعه  
یافته است. هر چند این عتمده را میتوان اعراف آهز داشت،  
ولی دلایل کافی در دست است که ایران را در معماری نژاد  
صاحب تأثیری حتمی دانیم. زیرا طاق بیضی شکل، بکار  
بردن فوسهای گچی برای زینت نمای عمارت، هلال سه گوش

1 - Aboba - Poliska.

2 - Madaba.

3 - Irano - Boudapique.

۴ - شاهکارهای هنر ایران تألیف آرتور اهام پوپ اقتباس و  
نگارش دکتر پرویز خانلری صفحه ۷.

Master pieces of Persian Art by Arthur Upham  
Pope.

۵ - صفحه ۲۵۶ تاریخ تمدن جلد ۱۰ (عصر ایمان) ترجمه  
ابوطالب صامی.

۶ - کتاب میراث ایران تألیف ۱۳ تن از خاورشناسان صفحه ۹۲  
چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶.

۷ - کتاب مبادی هنر در کلیسای مسیحی چاپ اکسفورد ۱۹۲۳.  
8 - Strzygowski, Origin of Christian Church Art.

عمارات چهارگوش به پایه مدور گنبد، و شاید طرح بوسیله افزودن دوگشواره و تبدیل آن به د، همه قبل از آنکه دربرزانی توسعه یابد، در توجه قرار گرفته بود.

عمده‌ای از تکامل و توسعه این طرح‌ها از آغاز ارمنستان صورت گرفته و از آنجا به امپراطوری یافته، و بیشک پاره‌ای از معماران روشن سن هاند. فعالیت عظیمی که در عهد این امپراطوری تن بناهای جدید بود تا حد زیادی مرهون هوش و اختراع اهالی آسبا بود.

تقسیم میزان ارتباط و معادل و سبب میان ایرانی و شامی (سوریه‌ای) در زندگی سزاس، یکی ات پرسرو صدا و جار و جنجال پس محقق است. ل به بقین منبوان گفت که آمیزش کارآمدی مردم بل و ابتکار و شیوه‌های کم‌اثر شرق بود که شاهکارهای معماری سزاس امثال کلبسا (با مسجد) اناصوفیه حواریون مقدس و سبب ژوس<sup>۱۰</sup> و سبب ناکوس<sup>۱۱</sup> در فسطاطنیه بحب سرپرسی ژوستی بین ساخته شد. ن عده کثیری از ساختمانهای مسیحی شرق و غرب، ناصر و عوامل ایرانی محال بود این بناها محتمل در که در هنر آنها موجود است، و عنوان سبب سزاس سبب با آنها داده شده.

و فوسور پوپ ایران شناس نامی معاصر ضمن مقالی توان «نظری بهتر ایران» راجع به هر ساسانی چنین نظر نموده است.

هنر ساسانی با اشکال نازهای، عظمت، قدرت و وفور فامنشان را ادامه داد. معماری ساسانی هر چند فاقد سنگ در ساختمان بناهای سنگی گران قیمت مانند هخامنشیان بود، اما در تکرار بردن مصالح دیگر و ساختن طاقهای هلالی و گنبدی گامی فرار نهاده. بن گامها مقدمه‌ای بود برای حل مسئله‌ای انعکاس، حتی از نظر تزیین معماران رومی محلی مانده بود، ساسانی به پوشش فواصل وسیع با مواد سبب بوفیق د، و این امر یکی از مشکلات بن و اساسی ترین اختراعات بود و همین مقدمات بعدها در کلیه آثار معماری ایرانی ن بعدی تشکیل گردید. بعضی از اصول معماری ساسانی راه را برای ترقی معماری گوتیک، یعنی عامل عظمت قرون وسطی هموار ساخت.

و فوسور آندره گدار فرانسوی درباره معماری ایران ساسانی می‌نویسد:<sup>۱۲</sup>

ساختمانهای اصلی معماری ساسانی هم مانند هخامنشیان

کاخهای شاهنشاهی بود و اصرار داشتند که مانند آنها شاهنشاه را در «آبادانی» خود مانند خدائی که از آسمان فرود آمده شان دهند، این برنامه کارشان بود. اما راه حل‌های معماری هخامنشی برای ساسانیان ظاهراً پرخرج و پسنرف‌ناپذیر بوده است. زیرا بلندی بیره‌های چوبی حد اعلائی دارد که در دوره هخامنشیان از آن استفاده شده بود، تا بر این حتی در ساختمانهای شاهی هم معماری طافدار را که در دوره هخامنشیان بیشک معماری متعارفی بوده رواج دادند. بحولی که این سبب معماری متعارفی کسور دست ساسانیان عمل آمد، و متخواس عظمت و سکوه مافوق کاخهای دار بوش داشته باشد. باید موزد بررسی فرار گردد ولی سبب از آن حد کلمه‌ای درباره مصالح معماری می‌گوییم.

بطور کلی همور گمان می‌کند که بوسه‌های معمول د دوره ساسانی منحصر طاقهای اسوانه‌ای، گنبد کروی و طاقهای محروطی بوده‌اند، که رابطه طرح مربع را به پایه مدور گنبد آسان می‌کند و طاقهای متقاطع و چهار نرک نمی‌شاهده‌اند. شوازی می‌گوید<sup>۱۳</sup> «اگر انسان اردوران باستان ناکون حر طاق اسوانی<sup>۱۴</sup> و گنبدی که در طاقچه‌های گوشه‌ای محروطی می‌کند کند، بوسیله بدیده‌اند».

«در نظر اول نظر می‌رسد که گنبد و سبب مدور برای یک بالار مربع مناسب باشد، و چسب می‌ماند که سبب طبیعی همان طاق چهار نرک باشد که چهار دیوار مندرجاً در فضای بالار سر به هم می‌دهند اما برای این منظور وجود هلال لازم است. اما امسار گنبد است که وجود آنها را غیر لازم می‌سازد و این طریقه ارزنده کوس ایرانها را برای فرار دادن گنبد روی چهار گوس بوحید می‌کند» ناوجود این، سبب‌های چهار نرک، منداول برین سبب‌ها در ایران مخصوصاً در جنوب و بالاخص در کرمان هستند. این نوع سبب بدون هلال آغاز دوره ساسانی معمول بوده و ساختمان آن تا کمال آسان و مصالح اندک و در مدت کوتاه صورت می‌گرفت و آن ناند سبب نکسک ماهراند و حاصل بحر سات طولانی بوده باشد، و چیر که سبب فقدان شرح و تفصیل درباره این نوع سبب‌ها، تا تاریخ بداش آن مسلماً عصر ساسانیان است می‌باشد، بداسر اطلاعات کافی درباره معماری سبب جنوبی ایران است<sup>۱۵</sup>.

«حیری که مهمتر است شکل فوس‌ها است. اما بدین

است محمود ما فوس‌های بیم‌دایره، با دهانه‌های کوچک متوسط که در ساختمانها دیده می‌شود و احتمالاً بوسله حیر فوس‌بندی شده باشد. بیست. نظرها در اینجا منحوخ طاقهای دهانه بزرگ ساختمانها نیست که بوساطه عدم دسترسی بجزو برای چوب‌بست، مجبور بوده‌اند بنا را بدون قوس بسازند و در این صورت الزاماً طریق دیگری را انتخاب کرده‌اند.

سها دو قسم اند: در یکی سعی کرده‌اند که از دهانه طاق،  
وسله تنگ کردن تدریجی آن، با مایل کردن پایه‌های طاق  
طرف داخل درگاه‌ها، نگاهند. و این طریقی است که در مورد  
سلسله ۱۵ بکار برده شده، در دیگری، پایه‌های طاق عمودی  
مانده، و قوس‌ها را با ممکی بوده بطریقی بالا برده‌اند که  
دامنه کاسه شود. از نقطه نظر منظره، نتیجه این دو طریقه  
هم متفاوتند قوس بسیار نسبت دیگری که طاق آن از سطح  
پس شروع میشود اسدائی بطر می‌آید. آن دیگری که طاق  
تری بسعوم است بطور تحقیق توسط شاپور اول پس  
لجای ۲۶۱ تا ۲۷۲ میلادی ساخته شده و آن سوه با آخر  
ساسانی مداول بوده است.

#### مدانی (نسفون):

برگترین شهر و باشکوه‌ترین ساحت ایران ساسانی.  
نسفون بود، که اکنون ویرانه‌های طاق و زوای و در  
سوار سکه‌هایش، در کنار رود دجله، حوض آینه سران  
بودار و گویای دوران سرافرازی و فروشکوه دربار  
ن کهن، و دیدار آثار صنادید حجم می‌باشد، و با آنکه  
نس از آن برنا نمانده، از لحاظ بزرگی و شکوه و هنر  
و ری، هنوز مورد شگفتی و تحسین جهان‌هاست  
این پایتخت را یونانیان کنسفون<sup>۱۱</sup> و در کتب مورخان  
و یونانیان و یونانیان به نامهای نسفون، مدانی (شهر  
ها)، مدانی سعه، ایوان مدانی، طاق مدانی، طاق  
ایوان کسری، بح کسری، نارگاه خسرو، طاق  
روان خسرو یاد گردیده، و برورگار آبادانی یکی  
و برین و با حصارهای دربارهای شاهی دنیای باستان بوده  
که در یک ۲۰۰ سال آنکه دوساهاهی بزرگ اشکایی  
در آنجا قرار گرفته بود. این شهر حسب یک اردوگاه  
در برابر سلوک که از لحاظ ساسی و براری با رومها  
آمده بود (حدود سال ۲۲ ق. م) و کم کم پانخب  
شاهان اشکانی گردید و سس این شهر و سلوکیه و  
شهر دیگر بهم پیوسته، شهر بزرگی را تشکیل دادند.  
ارکاخ خلیفه عباسی بغداد با مصالح ویرانه‌های شهر  
ساخته شده، و در حقیقت جانشین مدانی گردید.

سلوکیه در سال ۳۱۲ ق. م توسط سلوکوس یکم در  
نسفون ساخته شد<sup>۱۲</sup> و بعدها با تیسفون یکی شد.  
شهر در کنار رود دجله جایی که فرات و دجله بیش از  
حدی دیگر بهم نزدیک هستند بنا شده بود، و پایتخت  
نسفون سلوکی بود. مصالح این شهر از بابل آورده  
شد و قسمی از ساکنان این شهر نیز از بابلیها بودند و از  
دک سوره اهمیت آن بیشتر بود. علت اینکه این شهر

را در برابر بابل تقویت نمودند تا جانشین بابل گردد، ازین  
لحاظ بود که سلوکها می‌دانستند بابل ناآن غرور و پیشینه  
دو هزار ساله خود و درک عظمت‌های پادشاهان برومند بابل  
و آشور و هخامنشی، تمدن یونانی اهمیت می‌دهند.

سلوکیه معظمترین شهر و مرخص نوشته سترابون بعد از  
اسکندریه مصر، مهم‌ترین شهر بوده و در حدود شصدهزار  
جمعیت داشته است و از لحاظ زمانی و شکوه سرآمد شهرها  
و از اباطکه سوریه برتر بوده است. شهر حصاری آجری که  
بخندنی محدود مسده داشته، آخر این حصار و آجر کاخها  
را از بابل آورده بودند<sup>۱۳</sup> مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۸ ق. م)

#### 9 - ST. Sergius.

#### 10 - ST. Bacchus

۱۱ - صفحه ۲۳۲ مرابان رخصه دکر بهروز حسینی نشریه  
انستگاه ملی ایران

#### 12 - Auguste Choisy

۱۳ - Route en Betram طاق اسوائی بر دو دیوار  
مولزی با مقطعی شکل نیمه‌ایره ساخته میشود.

۱۴ - صفحه ۲۴۵ هر ایران

۱۵ - آشکده کوچک عهد ساسانی در نزدیکی کاشان.

۱۶ - کسمسون که باران برای اختصار تسفون گفته‌اند، منظر  
نام یونانی می‌آید ولی پژوهندگان برآنند که از نام ایرانی محلی تیسفون  
گرفته شده و یونانی نیست، و در هر صورت در زمان ساسانیان گویا به نام  
نام تسفون خوانده می‌شده، و بطوریکه نوشته‌اند کتیسفون همان  
«کشمنا» در کتاب عزرا بخشی از یوراب است که سن بابل و سالفلسر  
نام شهر «هین» معروف بوده و کشف یک واژه قدیمی کلدانی است  
یونانیان ارمنستان «دسسون» نوشته‌اند کاهی را که اشکانیان  
ساخته بودند بعدها نام «کاخ سبند» و مرد تاربان «قصرالایش»  
معروف گردید.

۱۷ - آب بنام مورخ یونانی می‌سوسد که سلوکوس حدود  
سبب سترساکرد شارده شهر نام پدرش انموحوس نام آن شیوخیه  
Antiochia (انطاکیه)، نه شهر نام خودش سلوکیه Seleucia  
پنج شهر نام مادرش لادیه Laodice، سه شهر نام زن ارانیتر  
آپام آ Apame'a، و یک شهر نام زن دومش ستراتونیس  
Stratonice و چند شهر دیگر نام اسکندر.

انطاکیه از سلسله کوچکتر ولی بمنزله پایتخت بود که در کنار  
رود اروندس قدیم ساخته بود و سکه اولیه آن بیشتر یونانی‌ها  
بودند که از شهر هراکله و قمرس و آن توگونیا بدانجا کوچانیده شده.  
این شهر ربا و دارای پرستشگاهها و ساختمانهای عالی و مرکز خوشگذرانی  
و تفریح بود. پادشاهان ساسانی بعضی از شهرهای خود را طوری ساختند  
که مجلل‌تر و باشکوه‌تر از انطاکیه باشد. مانند گدشاپور به از انطاکیا  
شاپور و غیره.

۱۸ - سکه اصلی این شهر در زمان اشکانیان غالباً از نژاد آرام  
و بدان زمان مجموعه شهرها را مدینتا Medinatha می‌نامیده‌اند  
اعراب از آنها اقتباس کرده «المدائن» گفته‌اند.





جدی با شکوه و ابهت بوده، که بینندگان تازه وارد طوری در حیرت و سگفتی فرو می‌رفتند، که بی‌اختیار برای تعظیم بکریم برانو در می‌آمدند، و چه سا که از خود بخود شده عه حیر را فراموش می‌کردند.

طبری می‌نویسد که یوانبه<sup>۴۰</sup> یکی از بزرگان، نامه‌ای حمزه پیرام بمجم برد. شکوه و حال کاح حیان او را مسحور شده بود، که فراموشش شد احرامات لازمه و مقرر را بجا نیاورد. چون ساه غلب حیرت را در باب، او را بخشد تا کاح دیگر بر دو کیلومتری شمال بسفون نام (۱ - بعد) بوده است که از سده چهارم هجری به بعد این شهر را و محو می‌نمود، ولی بعضی موزج شده بود. و آنرا دیده و از آن نام می‌برد.

۱ - این قسمت مهم بنا را به معصور حلیه دوه عباسی (۱۵۵ - ۱۶۵ م) بسبب می‌دهد، و این چون خرج حرات این ازمایه بود که از این کار دیده می‌شد، از طرف این به طرف نظر کرد مصالح کاح بسبب ماهور و ... برای (فصل ناح) بکار رفته و در این ارسنگهای ... برای تاروی همان کاح حمل می‌شود ... مدائن نام شهر کوچک و در جمعی بوده است ... همان اوائل اسلام در آن دور زمان ... بوده است صاحب محمل الواریج ... حرات کردن مدائن بود معصور حسن

در معصور خالد برمک<sup>۴۱</sup> را کتب کوسک است که ... و آلت و حبسها اینجا آورم. خالد است معاصم ... آن بنای اکاسره است و حرات آن امروز سمارات ... کسی که نامش داند، که آن ناساهی بزرگ کرد ... که اسان را غلبه کرده از اسان برز می‌رساند ... معصور را از آن حوس نامند و کتب ... بزرگان کمی و دین در باب فراموش نگردد ... اگر اسانرا بد حواسم، سمارا بدر و حاموس ... معصور بفرمود تا آن کوسک را باز سکافند و حبس ... هم آوردند و حوس حساب کردند، مثوب آن ... و تعداد رسیدن هر حبسی، بدرمی سم بر می‌آمد، ... بزرگتر از این می‌باشد بحس معصور خالد را ... می‌سی درس کار، گستا حوس دست بدان قرار ... برانند گرفتن، که اگر بجای بگذاری مردمان ... که اسان نکردند، دیگر ملکان برنوا نرسند شکافن ... چنانک بود تمام بر شکافتند<sup>۴۲</sup>.

طبری در مسالک و ممالک توصیف مدائن را در زمان خود چنین نوشته: «مدائن شهری کوچک است. قدم

سخت عظیم بوده است. از بغداد تا آنجا يك مرحله. و آرامگاه پادشاهان بود سمت ایوان کسری آجاست و به سنگ و گچ بنا کرده اند. اکاسره را هیچ بنا عظیمتر از آن نبوده است .... مدائن از شهری دحله است و گویند کی در مدائن بر دجله پلی بوده است و ما آنرا اثر دیدیم.»<sup>۴۳</sup>

از پادشاهان ایرانی بعد از اسلام خاندان آل زیار مصمم بودند که بغداد را بگیرند و بسفون را دوباره پایتخت قرار دهند و خود را ساهسپاه بنادند.

همه شهری که مدائن را تشکیل می‌داده عبارت بوده است از ۱ - بسفون ۲ - رومگان (رومیه) ۳ - وه اردشیر (پهرسر) ۴ - ماحوزه (شهری بود محاور سلوسی، که مورخین بهود و سرانی آجارا نام ناحیه سلوسی ذکر کرده اند) ۵ - درزندان (بج کیلومتری شمال وه اردشیر) ۶ - لاسانار (ساناب در مغرب وه اردشیر) ۷ - اسانیر

بج شهر این همه شهر فارمان به توبی مورخ فرس بود هجری دایر بوده که وی آنجا نام می‌برد (بسفون - اسانیر - رومیه - وه اردشیر - ولانسانار)

رومگان یا رومیه - در زمان ابوسروان ساخته شده و این را مورخین رومی و رومی اصطلاح کرده نامیده اند. در سال ۵۵۰ میلادی که ابوسروان اصطلاحه و شام و سلوکنه، هیچ نمودار کنار بهر الکاب<sup>۴۴</sup> اهالی آجارا به بسفون کوچ کوچ داد و در آن مکان بوساری شکل اصطلاحه در شرف دجا، در آن سلوکنه می‌کردند. بهمن جهت نام رومها (رومگان - رومیه) معروف گردید. عربها رومنان می‌نامیدند، و بطوریکه به سبب این نام در سده س از اسلام دایر و معصور حلیه چندی در آنجا اقامت داشت و با رمان به توبی نیز رفقایانی از شهر بهد بوده است

وه اردشیر (سلوکنه قدم) عبارت ارفسمی از شهر سلوکنه است که در سال ۱۶۵ میلادی بدست آویدوستی کاسموس و ران شد و در زمان اردشیر مجدداً احیا گردید این شهر بسیار بزرگ و کوحه های آن سنگ فرش و در کنار هر خانه آغلی جهت نگاهداری چارباها موجود بود بازار

19 - Theophilact

20 - Yauvanoc.

۲۱ - رامکه از دانشمندان و اصحاب رای نظر بوده اند و بهمن: سب آنها را برفقه سب دادند. خالد سردودمان و حبسی بن خالد و در هارون و پسران او فصل و حفیر و برادر حبسی، محمد بن خالد دانش پرور و دانش دوست بودند. بر می‌کین در ابتدا سرپرستان پرستگار بودائی در توههار بلخ ولف آنها «رمک» بوده است.

۲۲ - صفحه ۵۱۵ محمل الواریج و المعص.

۲۳ - صفحه ۸۴ مسالک و ممالک نکوش ابرج افشار.

۲۴ - رود آرتییس.

برگ و بازرگانان و سوداگران بسیاری از آنجمله  
ان یهودی داشته و در نتیجه شهری ثروتمند و پرجمعیت  
بود و عیش و عشرت و تن آسائی بسر میبردند. شهرداری  
بزرگی بود که در زمان شاپور دوم ویران و از نو  
بیده بود. مرکز عیسویان و کلیسای سنت نرکس و  
روحانیان در سده ششم در يك شهر بوده است و در زمان  
دوم کلیسای دیگر سنت ماری و سنت سرژ در آنجا بنا  
شد. یهودیان نیز در این شهر زیاد بودند، ولی مقر رئیس  
ش گالونا (رأس الجالوب) در شهر ماحوزه (مجاور  
ه) بود.<sup>۴۵</sup>

این شهر در تواریخ اسلامی بهر سیر و بهر شهر نوشته اند  
بیر گفته اند، زیرا «شیر» مخصوص شاه در آنجا بوده  
و معروف است که هنگام ورود سپاه اسلام باین شهر که  
وایت صحیح تر سال پانزدهم هجری و پس از فتح فادسه  
آن شیر هم با عراب حمله کرد و بنسب هاشم برادر راده  
ن ایی و قاص سردار عرب کشته شد

پس از تسلیم این شهر سردار عرب، ابوان مدائن که  
و بلند بود نمودار گردید. ضرابین الحطاب نکسری بلند  
که همه سپاهیان با هم بکسر (الله اکبر) گفتند نگاهبان  
ماندار این شهر را (دینگان) شرزاد<sup>۴۶</sup> با شیر آزاد<sup>۴۷</sup>  
هاند.

در دو سوی دجله کاههای پادشاهی ساسانی ساخته شد.  
و رفت و آمد مردم از پل روی دجله که در برابر کاج  
، مزاحم و مانع آسایش شاهنشاه میشد، در زمان شاپور  
گ پل دیگری برای رف و آمد مردم ساختند که اردحام  
وی این پل کمتر باشد.

۳- در شاهنامه فردوسی منعکس است که شاپور دوم در  
پنجسالگی دستور ساختن پل دیگر را داده است.

چنین تا برآمد بر این پنجسال

برافراخت آن کودک کی قزوین

نشسته شای شاه در تیسفون

خرمند مؤید به پیش اندرون

خروش آمد از راه ارون درود

بمؤید چنین گفت هب این درود؟

چنین گفت مؤید بدان شاه خرد

که ای نیکدل، نیک بی، شاه گرد

کنون مرد بازاری و چاه جوی

زد که سوی خانه دارند روی

چو بر دجله، یک بردگر بگذرند

چنان تنگ پل را به پی بپرند

نرسد همی هر کس از بیم آب

چنین برخوردند چو گیرد شتاب

چنین گشت شاپور با مؤیدان

که ای راهبر نامور بخردان

یکی بول دبگس ساید رن

شدن را یکی راه و، باز آمدن

نوصیف مشروخی از لحاظ معماری درباره مدائن توسط  
آندره گدار فرانسوی که حدود سی سال مدرک و مساورفنی  
داستان شناسی بوده، نوشته شده. خاورشناس نامورده منوسد<sup>۴۸</sup>

«ویرانه های کاج نسیون که عظیم ترین و بزرگ پادشاهان  
ساسانی است، در زمینی بمساحت ۱۲ هکتار واقع و شامل  
بنائی است که نام طاق کسری معروف است و قسمی ارفغانی  
ساحتمان دیگری واقع در صدمتری شرق آن که حرم کسری  
نامیده مسعود و در جنوب و شمال محوطه حرا به هائیس ک  
در زیر کورسان بازه ای پنهان است

طاق کسری تنها قسمتی از این مجموعه است که  
بعضی از احراء آن در سطح زمین باقی مانده و همه بای  
نارگاه شاهنشاهی بوده است. علمبرع روانی که آنرا  
خسرو اول ابو شبروان نسب میدهد، محتمل است که بای  
مرور بدسور شاپور اول فرزند و حاسن اردشیر ساخت  
شده باشد.

این ساختمان که بعضی آنرا دربار من «بای دوره ساسانی»  
داسه و برخی بای ایرانی در لباس اروپائی<sup>۴۹</sup> میدانند  
مانند اغلب کاههای بن النهر و همچنین کاههای نج حصار  
و عمارت خسرو در قصر شمس، در روی صفا ساخته شده  
روی این صفا در مرکز جبهه های شنه به فیروز آباد اما مر  
به شش طهه طاق نما، طاقی صبی شکل به پهای ۲۵/۶  
و ۳۵ متر ارتفاع با يك حش ارسطخ زمین شروع به فله  
شده، و طاق ایوانی را به عمق ۲۲/۹۵ متر بسکیل داده است  
این روان عظم که سطح آن وسیع تر از کاج دار بوس  
بج حصار است، نارگاه عام شاهنشاه ساسانی بوده  
در ساده که در دیوار به ایوان باز میشود به يك  
اطافهای کوچک راه داشته و مناسب از آنها گذشته به نالار  
بوسه ایوان و به پهای ۳۸/۶۷ متر رسد که دارای  
اسناری است.

در سمت چپ این مجموع دهلزی است با طافهای عربی  
و سف اسوانه ای، که دو نالار به پهای ۱۷ متر در ۶۰  
متر طول، با سقف اسوانه ای در آن باز میشود و بوسیله  
مریعی بهمین بها از یکدیگر جدا میشوند. نالار اخیر  
احتمالاً گنبدی می پوشانیده است. میتوان حدس زد که  
راست ساختمان هم که در کاوشهای سال ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹

برنیامده، نظیر طرف چپ بوده باشد. رویهمرفته اگر ر طاق کسری یعنی اثری که شاهد کوشش ایرانی‌ها هم‌سنگ کردن و پیشی گرفتن از کاخهای باشکوه شی است نبود، طرح بنای تیسفون ناچیز و کم‌ارج

نادآوری این مطالب خالی از فایده نیست که در طاق هم مانند سایر بناهای بن‌النهرین در دوره پارسی، رعیت‌های معمول استوانه‌ای بوده است. و با وجود این، به نازم گفته شده محتمل است دو نالار مربع طرفین با گنبد پوشانده شده باشد، و اگر هم چنین بوده باشد زندگان این بنا به گنبدی مزبور ارزش و اهمیتی را که گنبدی‌های ایران اصلی مشاهده می‌کنیم، نداده‌اند. در واقع ورنه آنرا گرفته با عبارت خسرو در قصر سیرین، در همه آن نالار گنبددار دیده مسود که در حلقه آن ابوابی دارد که نالار ورودی محل مخصوص بذرانی کاخ و هم اصلی در کتب معماری آنست.

مسلماً در ایران کاخهای دیگری هم از دوره ساسانی است ولی تکلی از میان رفته‌اند، از آنجمله کاخی است یکی که ماساه از مصیبات آن بوده، کاخ هرسین که ساپورخواست<sup>۴۰</sup> نام داشته، از کاخ احمر که در نزدیکی هرسین بر درگ عمودی نظیر هرسین مسود واقع بوده، و حر، حوض و حوضیهائی که در صحره کنده شده و بعد از آن در ملک ساحبان عظیم سنگی حفری باقی مانده است بدائی و ابهام آن:

ساحبان مهاجم عرب پس از فتح فاندسه که در سال ۶۳۷ هجری اتفاق افتاد، در سال نهم و دهم وارد شهر هرسین (بهرسین - بهرسین) گردیدند از آن شهر که هفت شهری بود که مدائن را تشکیل می‌داد، ابواب گسترده را دیدند. حصار بن‌الخطاب مکرر (الله‌اکبر) می‌گفت و همه ساحبان با هم آنرا تکرار کردند. ظاهراً داشت که وصف این کاخ عالی و وعده محسن را حضرت یحیی علیه‌السلام داده است

در کرد چون دید که مسلمانان آهنگ با صاحب کرده‌اند، درم و ساهرادگان و وفاداری از مال و مال را بخلوان داد. این را به مهران رازی و فخرجان سپرد، ولی عظم از برون و اسباب و ظروف زرین و سمن و فرش و اشیاء گرانبها، در خزائن بماند طبری این را به هزار میلیون سکه نوشته است بعضی از این این مبلغ را نصف نفلیل داده و متذکر شده‌اند که اگر که بکهر اروپا نصد میلیون سکه بوده، خرج جنگ - ساحبانی که تحت سرداری رستم فرخزاد و پیروزان

و هر زمان تجهیز و بسیج شده بود، گردیده است. بنابراین مدائن، بدون جنگ تسخیر سپاهیان اسلام بر سرداری سعد بن ابی وقاص و راهنمایی سلمان فارسی گردید. و این رویداد را در ماه محرم سال ۶۱ هجری نوشته‌اند. روز فتح مدائن بنسب اعراب را «يوم الجرائيم» نامیده‌اند زیرا در این روز اتفاقاً رود دجله طغیان کرده و اطراف شهر را آب گرفته بود، با آنجا که بعضی از جاها تا بر شکم اسب آب بود هر بلندی که از آب «عوض» بود و اعراب می‌توانستند بدانجا بمانند، (حرثومه) می‌گفتند که جمع آن (جرائیم) میشود.

و فی سعد بن ابی وقاص فرماید، ساه عرب وارد کاخ شد، این آنرا را خواند: «کم ترکوا من حباب و عون و زروع .... و اورنگها قوم آخری» و سپس نماز فتح خواند، که هشت رکعت بود و نماز جمعه آن عصر را در کاخ شاهساحسان ساسانی بنا آورد، و در دیگر خانه، حدادان ملک و ساطب، خانه حدادی لاملال گردید.

سلمان سه راه برای مصوب مردم شهر بدانها پاسبان نمود قبول اسلام، حره، جنگ سه روز برای اخذ نعمت مهلت داده شد پس از آن، و مردم قبول حره بن دادند و تسلیم شدند

سعد مسعود جمع‌آوری و تقسیم اموال شد بهر ساهی پس از جمع خمس سهم حلیه دوازده هزار درهم رسد و بهر سوازه رأسی است بنسب شد سساری از اموال بنسب مسلمانها افتاد ارفیل است و انانیه و لباسهای شاهی و فروش، محموداً قالی معروف بهارسان (بهار خسرو)

در اینجا به هماسب بنسب که هیمی اربوسه کتاب (گورب - فرسلر) آلمانی تحت عنوان عاسه که توسط ناسبن ارطاه رئیس بنسب محمی معاویه بنظم شده و توسط آقای دسح الله محموزی ترجمه شده راجع به نژاد و شکوه

۲۵ ماحوره و براندهای این شهر با و براندهای حمیری (قصر مویکله) مخلوط و در روانهای ارانشعاب بهر بهروان دیده میشود برادر هارون حمیری ملک بن المویکل که پس از او بنی حلیه شد، کاخی در سه فرسنگی شمال کوفه ساخت (۲۴۵ ه. ق.) و بنام خود قصر حمیری به مویکله نامگذاری شد و نا کاخی که هارون الرشید بنام هارونیه در کنار دجله بنا کرده بود بر او می‌کرد

۲۶ - تاریخ طبری

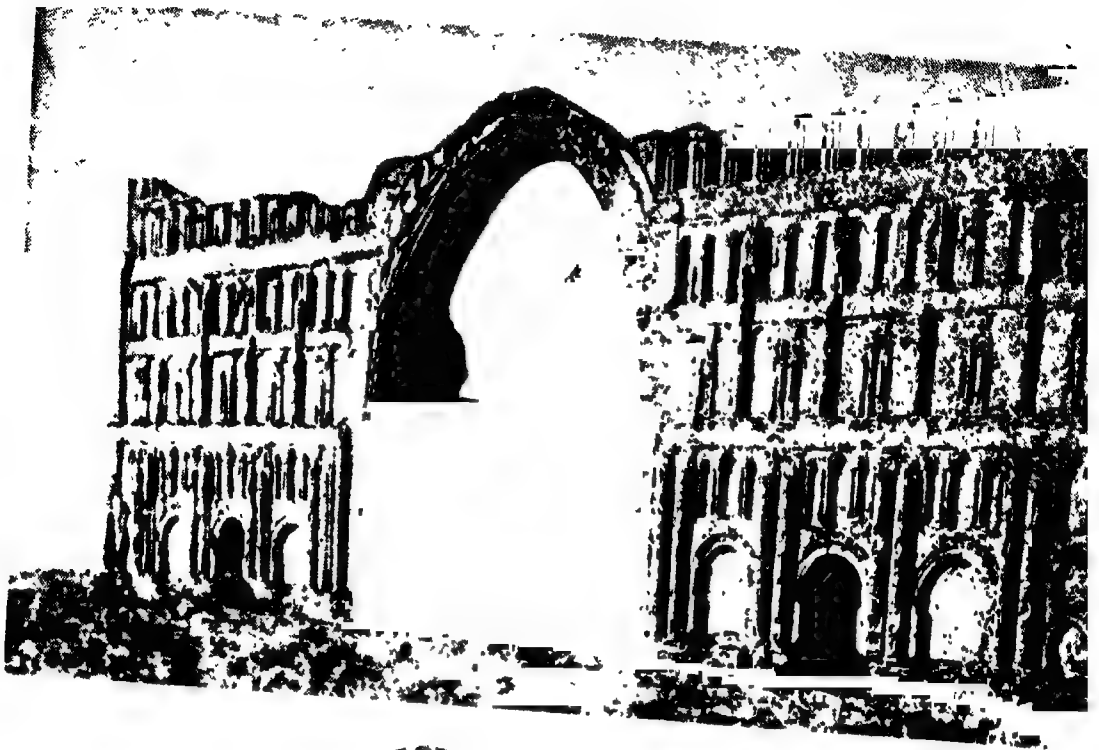
۲۷ - تاریخ ابن‌الانثر

۲۸ - صفحه ۲۵۹ هراتیان ترجمه دکتر بهرور حبیبی.

95. Herzfeld, Archaeological History of Iran p. 29

۳۰ - ساپورخواست (هرسین کنونی) و معروف است که بنسب

ساپور یکم ساخته شده است.



ن بموجب نامه سعد و قاضی تعمیر خطای ثبت نماید ۳۱  
«اطاقهای این قصر مفروض ارتفاع و بجای حسب در  
اطاقها طالا نصب نموده اند. ولی من تصمیم دارم که  
چه در کف اطاقها یا بر دیوارهاست، جمع آوری نمایم»  
چیزهای دیگر برای تو بفرستم

در بعضی از اطاقهای کاخ محصورهائی از مرمر و نقره  
طالا دیده میشود، و من محصورهائی زرین و سیمین را  
نم دیگر برای تو خواهم فرستاد، تا اینکه بحولیت المال  
می. هر يك از اطاقهای این کاخ که مسنور ارتفاع مناسب  
ون فرش است، لیکن اطاقهایی که کف آنها ارتفاع  
و شانیده اند فرش دارد و فرشها را قالی بافان برای اطاقهای  
ن قصر بافته اند بطوریکه نه بزرگ است نه کوچک و هر  
قطعه فرش، يك اطاق را مفروش مینماید.

درین قصر تالاری است که مخصوص مار عام پادشاه  
انسانی بوده، و در آن طالار بکقطعه فرش گسترده شده که  
گرامبها ترین فرش جهان است و قالی بافان ایرانی بیست و پنج سال  
مشغول بافتن آن بوده اند، نقشه آن فرش طور بیست که منظره

۱- اراد فعلی بنا شده و دیوارها درجه  
الته و بریدن و حفر در آن نیست، دارای رنگ  
است و اسان و قاضی این فرش را ارتفاع مکتوبات  
که يك قطعه دیگری را میسازد

در یکطرف این کاخ که من اکنون در آن  
دارم، عمارتی است که دارای یکصد درج ارتفاع  
در آن ده طبقه است. سلاطین ساسانی هنگامیکه در  
سر میزدند، سبهای ناسان، بالا آن عمارت میرو  
وقتی قدم بگذارد میباید هو را حاکم مسافند  
وسایل راحتی آنها در طبقه دهم فراهم شده بود

قصر سلطنتی در مکانی ساخته شده که نسبت برود  
ارتفاع دارد و آب دجله بر دیک این قصر، سوار بر آن  
ولی معمارانی که این کاخ را ساخته اند ارتفاعهای دور  
حائنی که دجله ارتفاع دارد، آب را به قصر آورده  
طوریکه آب دجله پیوسته در حوضهای این قصر جاری  
از فواره ها حسن مینماید و برای اینکه هرگز آب گل آلود  
وارد حوضها شود در قسمتی از کاخ سلطنتی يك منبع ریخته

آورده‌اند و آب دجله ، بعد از ورود بآن منبع ته‌نشین میشود و آب زلال وارد جوها و استخرها میگردد . . .  
 . . . طلائین که نا امروز نصیب ما شده به‌دیری است که مسلمان می‌توانند با آن عمارتی بسازند که بحای حسب ، در آن شمش‌های طلا کار گذاشته شود و آنقدر جواهر نصیب ما گردیده که میتوانیم جواهرها را پراز جواهر کنیم و نابرازوی رومی آنرا وزن نمائیم .»

\*\*\*

مساری از پادشاهان و سحروران ابوان مدائن را بر سران شدن دیده‌اند از آنجمله اولجائو در روز دوشنبه ۲۷ شهریور ۷۰۹ ه . ق و همچنین دلت است که در آنجا همان هنگام دیدار مدائن سه‌بار طاق را رانویزد و چون به نصرالدین طوسی میگوید مساری نظره‌ای بر زرگان بر دای خدا می‌راند طاق بی‌حجب آمده باشد بمدت هزار سال ، و برای آن نظرها مبرم<sup>۳۳</sup>

عربی (احمدانی ابی یعقوب) مورخ سده سوم هجری کتاب البلدان در وصف مدائن می‌نویسد<sup>۳۴</sup>

مدائن نامتبحر پادشاهان فارس است و بحسب کسی که این منزل گردانوسروان بود و آن حدیث شهر است در وصف دجله ، در طرف شرقی شهری است که آن «عسقه» ، مسود و کاج سفید کهنه که نمی‌داند که آنرا ساخته کرده ، و بر مسجد جامع که مسلمانان آنرا فتح مدائن ساخته‌اند ، و واقع است و بر در طرف شرقی دجله شهری است که آن «اساسر» گفته می‌شود ، و ابوان عظیم کسری که آن فایده آنرا بداند و هسان رراع ارتفاع دارد ، در آن شهر واقع است و میان دوسه پاندازه يك ميل راه است و آن فرسی و حدیقه بن میان در همن شهر منزل داشتند و غیر . . . در آنجا ، پس از آن دوسه ، شهری است نامتبحر که گفته میشود رومیان خون برپارساان علیه بافند . . . با کردند و امیر المؤمنین منصور هنگامی که او مقام است همانجا بوده ، و میان این سه شهر نزدیک دوسه ميل راه است . در طرف غربی دجله شهری است آنرا «نهر» گویند و سپس «ساناد مدائن» در یکفرسجی بهر سر . . . پس آنچه در طرف شرقی دجله است از همان دجله مسود و آنچه در طرف غربی دجله واقع است از فرات ، پس از شهری بنام «نهر ملك» که از فرات جدا می‌شود و می‌گردد .

در شهرها همه‌اش در سال چهارده گشوده شد و فتح آن پس بعد از این وفای انجام رسید . . . . .»

مؤلف حدود العالم نوشته است<sup>۳۵</sup> «مدائن شهرکی بر در حله و مستقر خسروان بوده است و اندرون یکی ایوان

است کی ابوان کسری خوانند و گویند کی بر هیچ ابوان از آن بلندتر نیست اندر جهان . و این شهری بزرگ و با آبادانی . آبادانی وی بغداد بودند .»

فردوسی شای مدائن را انتظار سروده :

ر ابوان خسرو کنون داستان  
 بگویم که پیش آمد از راستان  
 چنین گفت روشندلی پارسی  
 که بگدست ما کام دل چارسی

که خسرو فرساد کسها بروم

بهدو به چین و بآباد روم

برفید کارنگران سه هزار

زهر کسوری آنکه بد نامدار

خو صد مرد بگزید اندر میان

از اران واهوار و از رومیان

از اسان دلاور گسردند سی

از آری ، دورومی ، یکی پارسی

در نامه مردی که بدهد سی

بگزار بگدست از پارسی

بدو کتب ساه ، این رهن درین

سحق هرچه گویم همه نادگر

یکی حای خواهم که فرزند من

همان نا دوشد سال شوند من

سند دو ، در بگرد حراب

ز ناران وار رف و از آفتاب

مهندس بدر رف از ابوان ساه

بدو گفت «من دارم این دسگاه»

خو دیوار انواش آمد بحای

سامد به شش جهان کدخدای

برسم ساورد نا انجمن

سامد نازك نامی رسن

ز نالای دیوار ابوان شاه

به پیمود نا خاک دیوارگاه

رسن سوی گنج شهنشاه سرد

اها مهر گجور اورا سپرد

وز آن پس سامد نابوان شاه

که دیوار ابوان برآمد بهام

۳۱ - شماره ۱۹ سال ۲۵ محله خوانندها . ۱۳ آبان ۱۳۴۳ .

۳۲ - جلد اول نداشتها علامه قزوینی صفحه ۱۹۶ چاپ

ایران ۱۳۳۲ از انتشارات دانشگاه تهران .

۳۳ - صفحه ۹۹ البلدان ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی .

۳۴ - حدود العالم تألیف شده در سده سوم هجری صفحه ۱۵۱

کتاب بکوشش دکتر منوچهر ستوده .

فرمان دهد خسرو زود یاب  
 نگیرم بدان کار کردن شتاب  
 ، روز تا کار بنشینم  
 ز کاریگران شاه بگریندم»  
 گفت خسرو که «چندین زمان  
 چرا خواهی از من توای بدگمان؟  
 ، که داری توزین دست باز  
 بزر و به سمت نبادد نبار»  
 مود تا سی هزارش درم  
 دادند تا وی نباشد درم  
 نست کاریگر راستگوی  
 که عیب آورد مرد دانا بدوی  
 اثر گیرد از کار ایوان شتاب  
 اگر بشکند ، کم کند مان و آب  
 ب آمد شد آن کارگر ناپدید  
 چنان شد که آن پس کس او را ندید  
 و بشنید خسرو که فرغان گریخت  
 بگوینده بر ، خشم فرقان بر سخت  
 چنین گفت «گوراکه دانش نبود  
 چرا پیشی ، او فرونی نمود»  
 گر گفت کاریگران آورید  
 گنج و سنگ و خشت گران آورد  
 بستند هر کس که دیوار دید  
 ز بسوم و بر شاه شد ناپدید  
 بیچارگی دست از آن بازداشت  
 همی گوش دل سوی اهواز داشت  
 اثر آن شهر کاریگر آید کسی  
 نماند چنان کار بی سر سی  
 می جست استاد آن تا سه سال  
 ندیدند ، کاریگری را همال  
 می یاد کردند از آن کارجوی  
 بسال چهارم پدید آمد او  
 همانگاه رومی بیامد چو گرد  
 بدو گفت شاه ای گنهکار مرد  
 بگو تا چه بود اندرین پوزشت  
 بگفتار پیش آید آموزش»  
 چنین گفت رومی که گر شهریار  
 فرستد مرا با یکی استوار  
 گویم بدان کارها پوزشم  
 پیوزش کجا باید آموزش ؟  
 نرستاد و رفتند از ایوان شاه  
 گرنامه استاد با نیکخواه

همی مرد دانای رومی رسن  
 همان مرد را نیز با خویشان  
 به پیمود بالای کار و برش  
 کم آورد کار از رس هفتادش  
 چنین گفت رومی که گر زخم کار  
 مرا فرودمی بر سرای شهر بار  
 به دیوار ماندی نه طاق و نه کار  
 نه من ماندی مر در شهر بار  
 بدانت خسرو که اوراست گفت  
 کسی راستی را ساسد نهفت  
 چو شد هفت سال آمد ایوان جای  
 پسندیده مردم نیکرای  
 مرا اوزا سی آب داد و زمین  
 درم داد و دنار و کرد آفرین  
 همی کرد هر کس با یوان نگاه  
 بهرور رفی بدان حای شاه  
 کسی در جهان کاح چو نان دید  
 نه از نامور کار دانا شد  
 یکی حایه از زر همه ریختند  
 از آن حای خرم درآویختند  
 فروهسه زو سرح ریجر در  
 مهر مهره در ساند گهر  
 چو رفی شهنشاه بر ریخت عاج  
 ساوینندی بر ریجر نای  
 بهرور حو بر شنی بنخت  
 نزدیک او مردم سکینخت  
 فرونر ر موبد مهان را بدی  
 دررگان و روزی دهان را بدی  
 درر مهان حای دروس بود  
 کجا خوردش از کوشش خویش بود  
 برآنان بررگی کس اندر جهان  
 سدارد سان ار کهای و مهان

بس شعرای مقدم عرب و فارسی زبان چند شاعر  
 با یوان مدائن فصاید و اشعار غزلی و جالبی ساخته اند که  
 ابوالفرح اسماعیلی درآغایی (جلد ۱۱ صفحه ۱۳۷) و ابن  
 وائی نواس و فصبده سنبه بختری از همه جالبتر است  
 فصبده بختری مرتبترین چکامه است که در وصف  
 مدائن و عظمت و فضیلت شهریاران ساسانی زبان عربی  
 سروده شده است ، و در زبان فارسی نیز قصیده حکیم خدی  
 بی نظیر و کمال وطنخواهی این سخنور عالیه در را میسر است  
 بختری ابوعباده ولید بن عبید بن جحیی طائی یکی از شاعر

مرکز طبقه محدثین «دو دیگر ابوتام و متنبی» متولد سال ۲۰۶ و متوفای سال ۲۸۴ معاصر متوکل خلیفه عباسی و وزیرش میس خاقان بوده است.

فصیحده معروف این شاعر زرگوار را که توسط آقای حمید مهدوی دامغانی ترجمه و در شماره اول سال ۱۳۴۱ مجله ماهی طرح شده عنایتاً نقل مینماید:

۱ - خوشن را از هر پلندی که جانم را ببالاد پاکیزه و از پذیرفتن ناکسان بلندی گرفتم.

۲ - هرگاه که چرخ گردون خواست مرا سرنگون و کون سارو، خوشن را بر سر پا نگاهداشتن

۳ - هنوز اندک پس مانده از آنچه که زورگار همواره می کاهش آن بوده، برام باقی مانده که زندگی ام را بآن بدالم.

۴ - میان شتری که هر روز و پی در پی سیراب میشود، بری که هر پنج روز یکبار به آب میرسد، فرق بسیار

۵ - گویا زمانه دیوانه گشته است که میل روی دلش کس بر سر سفلگان است.

۶ - در معامله که کردم و شام پر نعمت را ارزان فروحم و عراق را خریدم، سخت زیانکارم.

۷ - در اندوهی که دارم مرا بحال خود بگذار و در صدد دامنش ماش، که مرا بسیار بد برخوردخواهی یافت.

۸ - درگاهی است مرا میشناسی که خوئی درشت دارم، در برابر کارهای پست چون اسبان سرکش که سرفرازی دارند و بسا آورم.

۹ - عبوراده ام خوشن را پس از من والا تر میشمارد. در خودخواهی او پس از نرمی و مهربانی که ما من داشت، در دودل و دنگیان ساخته است.

۱۰ - چون بر من جفا روا دارند بسیار روا و سزوار است که در آنجا که شب بر میبرم بامدادان برجای نمانم.

\*\*\*

۱۱ - غمها خانه و کاشانه مرا دربر گرفته، پس شترم را بسوی کاخ سفید گسری درمداختی راندم.

۱۲ - تا در آنجا از غم تسلی یابم، و از مشاهده آن کاخ ویرانه و درهم ریخته ساسانی، غم خویش بیاد فراموش کنم و بر آن فر و شکوه از دست رفته، دلسوزی کنم.

۱۳ - مصیبتهای پی در پی مرا بیاد خاندان ساسانی انداخت، همانا مصیبتها چیزهایی بیاد میآورند و چیزی دیگر فراموش نمیشوند. (گویا مقصود این باشد که هر مصیبتی مصیبت دیگری را که در گذشته بر آدمی وارد شده، بیاد میآورد و مصیبتهای کوچکتر را از یاد میبرد).

۱۴ - آنها را (خاندان ساسانی را) بیاد میآورم می بینم، که راحت و آرام در سایه ایوان و کاخ بلندی آن چشم بینندگان را خسته میکند. آرمیده اند.

۱۵ - در آن کاخ درسته که از بس رفیع است، سرزمینهای پهناور و منظر لنگاهای بیشمار دیده بگاه است، که از کوههای قفقاز (قفقاز؟) و تداخلات و مکس (در ترکیه امروزی) ممتد است.

۱۶ - این منظر لنگاهها همچون منازل اطلال و بیابانهای خشک بی آب و علف، که چون کف دست و نرم است شناخته نشده است (سرزمینهای اطراف آن آباد و معمور و مسکون است).

۱۷ - ارنانان ساعی جمله مبذول داشته اند در مقام مسامحه نبودم بی گفتم که ساعی دو قبیله تازه (نمنی) و عیسی (حجاری) بنای آن نمرسد و هم نزادان من برای آن کوششها را ندارند.

۱۸ - زمانه آن کاخها و منظر لنگاهها را از طراوت و انداخته و آنها را چون جامه های ژنده و تار و پود پاره ساخته است.

۱۹ - گوئی که کاخ (جرماز) سبب ویرانی ماندن چون کهنه گوری بر روی زمین است که گرد بر آن نیسته و زیر گام گذشتگان و آیندگان افشاده است. اگر (جرماز) را ببینی خواهی دید که شب روزگار پس از آنهمه سور و شادمانی در آن کاخ که هر چون جشن عروسی بوده است، اکنون سوگ و ماتم برپا است.

۲۱ - آن کاخ با آنهمه ویرانی بفصاحت تمام تر عظمت شگفت انگیز مردمی آگاه میدهد، با سخنی که هیچ صداقت آن بشک آمیخته نگردند.

از این بیت بعد بحرتری بوصف نقش و نگار داخل و صور منقوشه بر دیوارهای آن میبردازد:

۲۲ - چون منظره محاصره شهر اتناکیه را تو ایرانبان بنگری، بلرزه درخواهی آمد، زیرا که رومیان مورد حمله و در محاصره ایرانبان می بینی.

۲۳ - در آن مرکز هولناک که شیخ مرگ خودنه میکند، انوشیروان در سایه درفش کاویان لشکر خویش پیش میراند.

۲۴ - انوشیروان در جامه سبز بر سمنی سوار است

۲۵ - نبرد دلیران در مقابل انوشیروان، با احترام مقرون بآرامی و سکوت و آهستگی است.

۲۶ - برخی از آن دلاوران با نال و ناله بهار و خوشن میتازند تا خود را از حمله او رهائی دهند، و برخ





دلآوری خود بنبکو تر بن صورتی درخت دوسنی را در سر زمیں  
دل ما نشاندہ اند .

۵۴ - آنان کشور مارا کمک کردند و بپای بردی دلبران  
چنان بوش ، نبرده و کار آزموده خود ، پادشاهی مارا نرومند  
ساختند .

۵۵ - و مارا در برابر لشکر بان (ارتباط) حتی ناری  
نزدند و ناسزه و ژوسن خوشی سنه و گلوگاه آنانرا سحنی  
کندند .

۵۶ - وارانها همه گلدسه ، اساساً من خود را چس  
سیم که اردل جان شقیه و دلدادہ همه نزرگواران آورده ام  
، هر براد و ساری که باشند .

\*\*\*

ساید بر حمله بست چهل و بیستم چس ساسد (حیره دسی)  
، ووز بها را حبان بنظر میرساند که ارسیده فاصله سبار  
دارد چنانکه اگر کسی بخواهد با ساسان برسد باید در این  
... است که در بامداد بیستم روز حرک خود سوی آنها  
نبرد .

حکیم خاقانی هم هنگام عبور از مدائن دیدن طای  
... میگوید ۳۵

... از مدائن ، اردیده بنظر کن هان  
ایوان مدائن را ، آئینه عرب را ،  
در دجله ، مریل مدائن کن

و ریدنه دوم دجله ، بر حاک مدائن را  
حمله جان کرد ، و مدخله خون کوئی  
کر کر می جوانی ، آتش حکد امر گان

در آب دجله ، کف جون بدهان آرد  
گوئی رف آهس ، لب آله رد حدان  
در حریت سن ، بران حگر دجله

خود آب شنیدنی ، کاس کندس بران  
... بی بونو ، و ریدنه زکواس ده  
گرچه لب درنا هس ، اردخله کوه اسان

... برآمد ۳۶ ، نابل و سوز دل  
بمی شود افسرده ، نمی شود آسدا  
... اسوان ، نگسنت مدائن را

در سلسله دجله ، چون سلسله شد محان  
... اسک ، آواره ده ایوانرا  
با بوکه نگوش دل ، پاسخ شنوی را یوان

... فحری ، پندی دهدت نونو  
پند سر دندانه ، بشنو ز بن دندان  
بواخاکی ، ماخاک تو نیم اکنون

گامی دوسه برمانه ، واشکی دوسه هم بشان

از نوحه حمد الحق ، مائتم بدرد سر  
از دنده گلانی کن ، درد سر

آری چه عجب داری کاید رحمن شنی  
حفداس بی بلبل ، نوحه اسب  
ما نار که دادیم اسن رف سنم بر ما

بر فخر سیمکاران ، با خود چه رس  
کوئی که نگون کرده اس ، و ان فاک و شرا ؟  
حکم فلک گردان ، با حکم فلک

بر دینده من حندی کاسحا رجه منگرد  
حدید بر آن دینده ، کابنجا نشود  
به زال مدائن کم از پیرزن کوفه

نه حجره سنگ این کمتر ز ن  
دابی چه مدائن را ، کوفه برادر نه  
ارسنه سوری کی ، و ریدنه طلب

است همان ایوان ، کر نقش رخ مردم  
حاک در او بودی ، دیوارنگ  
است همان درگه ، کورا رشهان بودی

دلم ملک نابل ، هدوشد بر  
است همان صعه ، کر هس او ردی  
در سیر فاک حمله ، سیر بن ساد

ندار همان عهداس اردیده فکر بن  
در سلسله درگه ، در کوکه ،  
از اسب پناده شو ، بر طبع رمین رح نه

زیر می سانش سن ، شهبان شده  
می بی که چو سیمان سن ، سل افکی شاهانرا  
سلان س و روزس ، گشیه نه بی ده

ای سن شه سل افکی ، کافکد سه نیلی  
شطر بی دفندرش ، در مانگه حر  
مسب رمین بران ، حورداست بجای می

در کاس سر هر مر خون دل نوش  
... سدکه بود آنکه ، بر نوح سرس پیدا  
صد پند نواست اکنون ، در مر سرش پیدا

کسری و در یح زر ، پرویز و نه زرین  
بر باد شده نکسر ، با حاک شده بکد  
بروز مهر نزمی ، زرین بره گسزدی

کردی ز ساط زر ، زرین نره را ست  
بروز کنون گسند ، زان گمشده کمتر گو  
ورین نره کو بر خوان ؟ رو کمتر کو ابر خوا

۳۵ - دیوان حکیم خاقانی شروانی چاپ مؤسسه مطبوعات  
امیرکمیر .  
۳۶ - گر دجله درآموزد .

ا رفتند ، آن تاجوران ایک  
 زایشان شکم خاکست ، آستن جاویدان  
 ی زاید ، آستن خاک آری  
 دشوار بود زادن ، نطفه ستدن آسان  
 ین است ، آن می که دهد زرین  
 ز آب و گل پرویز است این خم که بید دهقان  
 بهاران ، کاین خاک فرو خورده است  
 این گرسنه چشم آخر ، هم سرسد رایشان  
 دل طفلان سرخاب رخ آمیزد  
 این زال سپیدارو ، وبی مام سه پستان  
 زین درگه دریوزه عبرت کن  
 تا از در توزین پس ، دریوزه کند حاقان  
 از سلطان ، رندی طلبد بوشه  
 فردا ر در رندی ، بوشه طلبد سلطان  
 به مکه ، تحفه است بهر شهری  
 توزاد مدائن بر ، بجهه ربی شروان  
 برد از مکه ، سجد زگل حمزه  
 پس بو ز مدائن بر ، سبجه رگل سلمان  
 بصیرت بین ، بی شرم ازو مگرد  
 کز شط چس بحری لب شنه شدن ، بوان  
 که ز راه آبد ، آرنده آوردی  
 این قطعه ره آورد است ، از بهر دل احوان  
 ، در این قطعه ، چه سحر همی راند  
 مهوڪ ۳۷ مسبحادل ، دیوانه عافل حان  
 مترجم دانشمند قصیده بختری آقای احمد مهدوی  
 ، در مقدمه ترجمه اشعار در شماره اول سال ۵۱ مجله  
 شته است که : « کاج و ابوان مدائن در ادب عرب بر  
 را حائز است و در تضاعف کتب ادب و سر نام و  
 آن گاه گاه چشم می خورد و این موضوع مرساد که  
 ، غیر ایرانی نیز باین بای ضخیم اعسا و توجه داشته اند .  
 ، (ابی الفرج اصفهانی) در آغانی جلد ۱۱ صفحه ۱۳۷  
 ، محمد بن قاسم انباری با سند خود از سنن بن یزید  
 ن کرد که او گفت : من با مولایم جریر بن سهم تمیمی  
 ب امیر المؤمنین علیه السلام بودیم . جریر پشتر  
 ر (ع) اسب میراند و با اشعاری که ترنم میکرد اسب را  
 ت بیشتری در سیر و امید داشت ، چون بمدائن و کاج  
 ی رسیدیم علی (ع) بایستاد ما نیز ایستادیم مولایم به بیت  
 دین یعفر) تمثل جست که :

جرت الريح على مكان ديارهم  
 فکانما کانو علی معیاد  
 امام (ع) گفت : چرا آنچنان که خدایتعالی میفرماید

میگوئی که : (کمتر کوا من جنات و عیون الخ ... ) سپس  
 فرمود ای برادرزادگان من اینان (یعنی ساسان) کفران  
 نعمت کردند و انتقام الهی بر آنان فرود آمد زنهار که کفران  
 نعمت نمکنید که بر شما نیز همین سختی و غضب فرود آید .  
 و از جمله داستان عبور (ابن مفع) از مقابل کاج و تمثل او  
 به ست احوص و نر بر حسب مشهور داستان امام چند زوره  
 ابی یواس در مدائن و سرودن آن ابیات فائده .....  
 چون ضمن مطالب به فالی نگارستان و نخب طافدس  
 اشاره شد ، مختصری هم از شرح این دو بیان منماید :  
 فرش نارگه خسرو : از فرشهای نفس کاج مدائن و  
 دربار شاهسپاهان ساسانی ، روایات و حکایاتی است که در  
 اسحا بدکر فرش نارگه خسرو با فالی زرنگ بهارسنان اکثرا  
 میباید

این فرش ناربخشی را فالی با فای از ابرسم و گلاسوان  
 و بارهای طلا و نقره بافته بودند . نقشه من فالی باغی را  
 میبماند با گلنهای فسنگ بهاری و درختان و میوه و مرغان ،  
 برای هر رنگی گوهری بدان رنگ در میان بارو بود فالی  
 یح کسیده بودند .

هنگام رمسان که باغ رفتن ممکن نبود ، حشهای  
 ساهساهی را روی این فرش در سب میدادند بهمین مناسبت  
 آنرا (نهار خسرو) و اعراب (ساط النساء) مینامیدند . رنگ  
 خاک را در زمینه فرش نارنگ طلا درست کرده و آبهای حوض  
 را با خطوط معین و محصور ، مشخص و میان آنرا با حواهراب  
 که سمعی بلور بودند پر کرده ، و این حواهراب رنگ آب  
 میبماند ، و سنگبره به حشهای آب را با مرواریدها سنان  
 داده بودند . به وسافه درختها از طلا و نقره ، و برگها و گلها  
 ابرسم ، و میوهها نیرارسنگهای رنگارنگ گران قیمت بوده اند .  
 طبری بحسن موزجی است که فرش نفس بهارسنان  
 بوصف کرده است . وی میگوید که من فرش ارس -  
 زرین و رنگ سبز درختان از مرمر و رنگ آب را با نگین  
 نفس و رنگ سنگبره را با مروارید و شاخه های درختان  
 با زر و سیم نمودار ساخته بودند .

بلعمی وزیر سامانیان وصف این فرش را چنین کرده ..  
 است : « اندر خزیه ، فرش بساطی بود دیبا بسبب ارس - لا  
 اندر شش ارش پهن و آنرا زمستانی خواندندی و ملکان  
 آنرا مار کردند و بدان نشستندی بدان وقت که اندر  
 سری و شکوفه نمادندی و برلبهای آن بر کرانه گرد کرد  
 نرمرد بافته بود و هرده ارش از آن بگوهر یا گوهرهای دیگر

۳۷ - اشاره به آیه شریفه : کم ترکوا من جنات و عیون و روع  
 و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک اورثا قوما احراب  
 (سوره مبارکه دخان آیات ۲۵ الی ۲۸) .



بزمرد سبز و ده ارش بگوهر سفید و ده ارش  
و ده ارش بیاقوت کبود و ده ارش بیاقوت زرد  
که اندر آن مینگریستی پنداشنی که همه شکوفه

سور کاراباسک آلمانی در کتاب خود راجع  
و نذش دوزی ایران<sup>۴۸</sup> نوشته :

مال ۱۶ هجری (۶۳۷ م) مدائن مفر شاهنشاهی  
ست اعراب افتاد و آنها قصر معروف به قصر سفید  
کردند که خرابه‌های آن تا امروز باقی است .  
زائن بیحد و حساب پادشاهی که بدست آوردند يك  
العاده نفیس که شصت متر مربع عرض و طول داشت  
ید ، این فرش را اصلاً برای خسرو انوشیروان  
۵۳۱ م) بافته بودند و جانشینان او نیز تا نزدیک  
ا در مواقع مخصوص استعمال میکردند . وقتی که  
بیرون شهر رفتن غیر ممکن بود ، جشنهای پادشاهی را  
، فرش ترتیب میدادند ، چونکه نقشه آن يك باغی را  
بهار نشان میداد . آنرا اعراب بماسنت انکه بیشتر در  
مستان استعمال میشد ، بساط الشناء و خود اعرابان  
خسرو) بمنامیدند . پارچه آن خیلی مهم و پرفیض  
شم و طلا و نقره و جواهر يك پارچه و خرده و دربر ساخته  
، زمینه فرش باغی را نشان میداد که با حوضها و حوینها  
با و گلکهای قشنگ بهاری آراسته شده ، درحاشیه و  
های آن نغسهای گلکهای رنگارنگ دلکش را در شکل  
، پر قیمت نشان داده و در زمینه فرش رنگ حاك را با  
لالای زرد تقلید کرده و آبهای حوض را با حطهای  
می معین نموده و میان آنها را با سنگهایی که بسمدی  
د پر کرده بودند . این سنگها آب حوضها را نشان  
ته حوینها را نیز با سنگریزه‌هایی که بزرگی مروارید  
ن داده بودند ، ننهها و ساقه‌های درختها از طلا و نقره ،  
ی گلها و درختها و سایر نباتات از ابریشم ، و میوه‌های  
، از سنگهای رنگارنگ ساخته شده بود . قیمت فرش  
بون و ششصد هزار درهم ، بیش از سه میلیون فرانك  
میشود .

روضه‌الصفاء مینویسد : « در فتوح سیف مذکور است که  
غنائیم مداین بساطی زربفت در خزانه کسری یافته که  
ز مربع بود ، و استادان ماهر بیواقیت و جواهر آنرا  
ساخته بودند و بحذاقت طبایع اشجار و ریاحین بر آن  
ه . چون در ایام زمستان هوس شراب و نشاط و ذوق  
بر خاطر کسری استیلا یافتی ، بر آن بساط نشست ، و  
بیننده چنان نمودی که آن فرش با گلکهای بهار آراسته  
با صناف ازهار پیراسته . سعد بی آنکه دست تصرفی

بدان بساط دراز کند آنرا بمدینه فرستاد ، امر فرمود تا آن  
سباط را قطعه قطعه کرده بسبوت بر مهاجر و انصار قسمت  
نمایند .

در سال ۱۶ ه . ق که مدائن بدست ساه عرب افتاد  
سعد بن ابی وقاص فاتح نبسفون فرش نامرده را نزد خلیفه  
دوم عمر فرستاد خلیفه دسوق<sup>۴۹</sup> پاره کردن و قطعه قطعه نمودن  
و تقسیم آنرا داد و سهم یکی از رنگبان نه ییجهزار دینار طلا  
(در حدود یکصد و پنجاه هزار دینار) بول امروز منسوب شد  
ارزس کله این فرش را بس از سه میلیون و ششصد هزار درهم  
نوشه‌اند (بس از سه میلیون فرانك طلا) .

هسام ابن عبدالملك (۱۲۰ ه) خلیفه اموی يك فالی  
ابریسمی زرین داشت بطول ۳۲×۸۰ متر که هفت فالی با فالی  
و همرمیدان ایرانی و با فالی بهارسان رفعت منموده است  
مسعودی سر نوشته است که «المسبحر» خلیفه عباسی  
فالی محوری بصور انسانی داشته که با کنشهای ناری که  
یکی از صور آن مربوط ناحکداری پادشاهی که بوسه رفته  
آر ، او را شروه سر خسرو و روز معرفی نموده بود ، و .  
نوشه است که روی این فالی صور شاهان ساسانی و حطهای  
اموی بود ، من جمله و لیدس عبدالملك »

**تخت طاقدیس :**<sup>۴۹</sup> معروف بمسبوس بر مان خسرو انوشیروان  
است . در این باره نوشته‌اند که در عرض دوسال بسازی از  
اسادان زمان رورانه ۱۳۰ متر در آن کار میکردند و يك  
و چهل هزار منج نقره که هر کدام حدود سبب تا صد من  
وزن داشتند با يكهزار گوی زرین که هر کدام حدود ناند  
مثال وزن داسد ، برای برش آن نكار رفته و با ابوی  
حواهراب در صبع گردیده بود که نغس ۱۲ برج و هفت  
را منما نانده است ، بلندی این نحب را صد ارس نوسنداد  
این نحب عبار از سکوئی در زیر برای سسین و سستی  
تخت بر بالای آن و روی سف تصویر پادشاه و ماه و حوس  
دش گردیده بود .

تاریخ بلعی در توصیف این نحب چنین نوشته :  
« مخسبن چتر خسرو پرویز ، نحبی زرین بود ، نال  
او صد ارش و آنرا نحب طاقدیس خواندندی و آنرا چهار  
از یاقوت سرح بود که هیچ ملك را این بود . و اندر ناحب  
صد دانه مروارید بود هر يك دانه چند خایه گنجشکی  
اسبی داشت شدین نام که هیچ پادشاه را آنچنان اسبی بود  
از همه اسبان جهان بچهار بدست افرون تر و بلندتر وار  
بدست وی افتاده بود ، و چون نعل سستندی بردست و پای  
هر یکی بهشت میخ زریستندی ... »

تعالی وصف این تخت را چنین کرده است :  
« این سرپری بود از عاج و ساج که صفائح و نروده‌ی

آر از سیم وزر بود ، ۱۸۰ ذراع طول و ۱۳۰ ذراع عرض داشت<sup>۱</sup>، روی پله‌های آنرا با چوب سیاه و آبنوس زرکوب ورس کرده بودند . آسمان این تخت از زر و لاجورد بود و محور فلکی و کواکب و روح سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئت‌های آنان را در مجالس نرم و ایام نرم و هنگام شکار مرآن نقش کرده بودند در آن آلی بود برای مس ساعت روز . چهارقالی از دبای مافه مرجمع میروارند . اقوب در آن تخت گسترده بودند که هر يك مناسب با یکی قبول سال داشت .»

اسان‌شناس و نبد پروفیسور هرسلند منن مثالهای در نامه بروس و در کتاب اسان‌شناسی از فول کدروس<sup>۲</sup> که از مورخان رومی که او نیز از کتب ثوفان مورخ است ، منن هسنم میلادی روایت نموده ، راجع به تخت طاقدیس جوید که ، « هرقل پس ارسکس خسرو و برور در سال ۶۲۴ . کاج کبرگ شد . تصویر برور را مشاهده کرد که در کاج برنجی قرار گرفته بود . این تخت نکره برگی . داشت مانند آسمان ، و دربرامون آن خورشید و ماه . آن بودند که کفارانهارا می‌پرستد و تصویر فرساده آن . در اطراف آن بود که هر يك عصائی در دست داشتند . آن کسند نرمان خسرو آلانی معینه کرده بودند که ایلانی . ایران فرو میرخت و آوائی رعدا سا نگوس می‌رساند .» پروفیسور پوت در کتاب « نظری به هیتهای ایران »<sup>۳</sup> .

« تخت طاقدیس در حد ردف با طینه ساخته شده بود ، و هر ایی اشخاص مخصوصی بود و از روی نقشه بالا در حد . تخت حمسد در دست شده بود . و درازای آن ۱۸۰ ذرع . ۱۳۰ درع با ۱۲۰ درع و بلندی ناسرده درع بود و . سس یکزارس را داشت که در سه ردف جداگانه . و روی تخت کسهای بود که در آن سنگ لاجورد . و در رنگ آسمان را می نمود . پله‌ها از چوب سیاه . ساخته و روی آنها ورفی طلا گرفته بودند . و برده‌ای . ۹۵ تا بلند زرف با زحمرهای زر و آهنرا بود و . سور کرات و گردش سبارگان و نساویر شاهان ایران و ناههای مخصوص هر کدام از آنها و نقشه کشورها را دید و بر روی تخت فرشهای زیبا مزین به جواهر . گسترده بودند . گردش سبارگان را چنان نشان . که سناره‌شناس باسانی جای سباره را مبشاحت . نرم و شکارگاه نیز نقش شده بودند ، و افزاری ساعت . داشته بودند که اوقات و ساعت‌های شانه روز را نمین . گفته‌اند چهار عدد قالیه‌های زیبا بودند که . هر چند ماه یکی گسترده میشد و باین ترتیب

طاقدیس صحت بود بلکه مکان تخت بود و شکل آن طاق مانند بود و از عمامب عصر شمرده میشد ، و نظر به اهمیتی که به نشان دادن بروج و آسمان - سبارگان و ستارگان داده بودند ، جهان‌ما بلکه آسمان‌ما بود ، و خارج از طاقدیس بازجائی برای درباریان بود که سنف آن در سونه‌ها بود . این طاق را بکهراردو دبست و بست کارگر و مهندس و ساره‌شناس در دو سال نایحام رسانیده و البته پیش از آنکه کار آغاز شود ، لازم آنرا جمع کرده بودند<sup>۴</sup> .

و شو مورخ چسی که اواخر سده پنجم و اوائل سده ششم میلادی مزسه در کتاب تاریخش ( تاریخ مربوط به جادان وی ) درباره جمع ایران عهد ساسانی مطالب حالی دارد و چون همزمان با ساسانان بوده است و تاریخ او مربوط به سالهای سن ۳۸۶ میلادی تا ۵۳۵ میلادی می‌باشد ، قابل اطمینان است . او نوشته است : « شاه بر روی تختی که اطراف آن از زراس می‌سند ، ناحی بر سر دارد که تا نور آلان زرین نرین سده و لباسش زرفست ، که نام و از دها و گوهرها مر س است ... » .

.. پادشاه در کشور خود عمر از نایح بر دیک . سوارده خانگاه‌های کوچک دارد . در دست مامد کاحوائی باسانی حس ، هر سال در ماه سنال و از آنها مایح می‌رود که . حال نایح و در ماه سس دوم به نایح می‌گرده .

این الملحی در کتاب فارس نامه که حدود سال ۵۰۰ هجری تألیف شده می‌باشد « ارحمله آنس نارگاه ابوشروان آن بود که اردش راست تخت او کرسی زر نهاده بود ، و از دست چپ و پس همچین کرسیهای زر نهاده بود ، از این سه کرسی . یکی جای ملک چس بودی و دیگر جای ملک روم بودی و سددگر جای حرر بودی ( پادشاه حرر ) که چون نارگاه او آمدندی . این کرسی‌ها سسندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بودی و بر داشتندی و حراس سه کس دیگر بر آن سارسی شس . دبس تخت ، کرسی زر بودی که بود زحمر بر آن شسی و فروبر بر آن کرسی مؤید مؤیدان بودی و بر بر ار آن ، چند کرسی از بهر مر رانان و بر رگان و حای هر يك به نرس معس بودی که هیچ کس مبارعت دیگری سواسی کرد » .

38 - Kurabacek, Persishe Nadalmalerei suand-Chuschi

۳۹ - یعنی تختی که شکل طاق بوده است

۴۰ - صفحه ۱۰۸۹ .

۴۱ - این ابعاد سطر ریاد می‌رسد . ولی پروفیسور پوت هم تخنرا

با همین ابعاد توصیف کرده .

42 - Kédrenos. 43 - Survey of Iranian-Arts.

۴۴ - صفحه ۲۷۹ ابران نامه تاریخ ساسانیان تألیف پروفیسور عمار

مهرین ( شوشری ) .

# در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه

## «شرق و کمدی»

(۹)

پسر عارنسو

پیش ارسال ۱۶۵۰ کمدی‌هایی که نمایشگر راسخ سروی باشند وجود نداشت ، رد در آغاز آگاهی‌های نادری که از آسا به دست می‌آمد ، سیاسی احرام‌آمر برمی‌انگیخت دوری آسا ، خطرات و مهلکات دریاوردی و سفر ، به سرفشان حسب و اعتباری می‌دارد که روزگاری درار ، چون آبی بر آتش ذوق و فریخت کمدی‌بوسان بود و بای همسان را می‌سب و انگهی فرن هفدهم مرد شرفی‌زا با چهره و مشحانات برك می‌شاحب و آنجا فراسوینار از ناربخ عثمانی و چریك‌های ترك (Janissaires) می‌داسسد ، آنا را به رشخند کردن بركن بر نمی‌انگیخت . ترك قدرتمندتر از آن بود که مسخره به نظر آید ، و از همسرو در عكس با آره ، و کمال مطلوب فرانسویان در زمینه فراژدی مناسب داشت .

به علاوه نخستین صاحب‌نامه‌ها که در آغاز نگانه منبع شرف‌سای به‌شمار می‌رفت توسط ناظرانی بی‌کفایت نوشته شده بود و پیش‌گفتیم که آنان تصویری به‌عایت ساده و اسیر ، از عرف و آداب آسائیان رایج ساختند و چنین تصویری سحر به‌کار فراژدی‌بوسان می‌آمد زیرا آنان دوست داشتند بشریت را به صورتی ساده ، مجرد و محدود ، با حد بمویه رفعا کردار بزرگ ، و محدودی عواطف و احساسات شرف و نجس بنمایند . اما برای رشخند کسی باید در او دقیق شد ، جزئیات احوال و بعضی حوادث زندگیش را دانست و خلاصه سحر آنکه تصویری زنده از او در ذهن داشت . حال آنکه فرانسویان روزگاری دراز نالهایی - - بتوان در آن نشی واقع‌گرایانه از زندگانی شرفان باف ، دراختیار نداشتند .

در مورد آشنایی‌های تازه و پدید آمدن مناسبات دوستی نیز حال بر همین منوال ... آدمی نخست از صفات و ملکاتی که تازه آشنا در نخستین روزهای آشنایی با اصرار و سعی تمام روح وی می‌کشد ، به‌شگفت می‌آید و آن همرا تحسین می‌کند و کم‌کم به تقاض و معایب - - دوست جدید پی می‌برد ، اما این کشف وقتی صورت می‌پذیرد که بر اثر معاشرت و مصاحبت عادات و صف‌های اخلاقی‌ای که نخست پوشیده بود بروی آشکار شود . البته گاه پندار و تصور نادرست اولین مدتی می‌باید ، اما غالباً در حسب تصادف و اتفاق جنبه‌ای نامطبوع که آن زمان دیده نشده بود ، پدیدار می‌گردند .

نخستین کمندی‌های «عرب و احمی» همگونه بدید آمدند و در واقع می‌توان گفت  
رأئدة بمادف و حوادثی که اتفاقاً پیش آمد بودند

بحسب نمايشنامه کمندی که در آن شرق به راسی می‌دارد Bourgeois Gentilhommes  
(۱۶۷۰) بود. حقیقت است که این نمایشنامه اصلاً فاقد عراب احمی است و از این لحاظ  
بر مضمون ترکیب‌بازی خبری ندارد و در واقع حاوی حاشیه‌هایی نامطمئن از شرق را باید در پاره‌نامه  
نمایشنامه و در حرکات «سنی» بازیگران همی فروع و حواسی نمایشنامه ناف به در من  
بای آن

اوضاع و احوالی که موجب بوسن این نمایشنامه شد به خوبی ساجده است. می‌دانیم که  
مرد معروف ترکیب سلیمان (Muta Ierraca) (۱۶۶۹) چنانکه باید خودخواهی لوئی چهاردهم  
شبی بداد و موجب حیرت درباریان کنجکام شد. این عده بوقی غیر معروف و ناگوار طبع  
بسی در انگیزش یعنی فراسویان را به دستبرد کردن سعی بر کال بحریک و سونق کرد و  
مهور به مازسی برسیده بود که نصف‌ساری در بازه او و دست انداختن حرکات و اطوار  
در سد مولیر به فرمان شاه مأمور شد در نمایشنامه‌ای کمندی در کال را به ناد دستخیز و «هر  
او می‌بایست هر چه رود در نمایشنامه‌ای می‌بوسد و بالائی که «موان حیرانی از بوسه  
و کال و اطوار بر کال در آن نمایش داد»، در آن صمیمه کند مدارک و اطلاعات مستندی  
و مای مولیر آندسید و سواند d'Arvieux را که سالها در ترکیه به دست و پا می‌زدند و  
آسیا کردند و سواند مولیر را از حاشیه و آداب و رسوم در کال آگاه صاحب جنس می‌بماند  
و اند حدیث در دست دادن رنگ و نگار محلی به نمایشنامه خود نموده است و فقط می‌خواسته  
دایره‌ی مراسم و شرف‌های در دربار که مخرج و سرگرم کننده به نظر آمده بود، به حدیث حاد  
که بی‌حرمان به عادت ناآشنایی آنرا می‌بخت نافه بودند، و به مخرج و صفت حاشیه‌ای که  
به Gilonti کاملاً مستحرم می‌نمود، سعی از گسترش دستبرد کند اینها همه حده صافی  
سفلی و سرسری بود، اما آئین و شرف‌های ترکیبی نمایشنامه به نظر همه اساسی‌ترین قسمت  
و به سرگرمی آمد. این ناآشنا و آداب ترکیبی، می‌بایست وصف اعمال امت مسلمان  
مولیر نادیده‌ی که گاه برای ناظر و شاهد غمی زیدگانی می‌بماند بر سنگ‌انگیز است،  
و مای مدھی دروسان آن روزگار را که سواند دایره‌ی برای وی تمل کرده بود  
کرده و بمانس داده است.

بوسندگان از این بخش بحریه درسی ارزیده گرفتند، یعنی آموختند که اگر بخواهد  
به صورتی مفرح بماند، مخرجاً باید بروی بر اسکال ریدگی سرفشان را به صورتی  
و با مخرج بمانس دهد. به عنوان مثال زمانی که سفرنامه‌های ناورینه و ساردین ابران  
در پاره‌ها انداخت، Delosme de Monchenay آدمی بطور Bourgeois Gentilhommes  
هست ابرای آفرید و این همان نمایشنامه Mezeum grand Sophy de Perse است که  
به ۲۰ ژوئیه ۱۶۸۹ بمانس داده شد و در آن ابراسان به شیوه مولیر دستبرد می‌نمود

بسیارگان واقعی کمندی ما موضوع شرقی مؤلفان لب‌نامه‌های فارسی و دستور زبان  
چون ازدولت سر آنها مخرجان توانستند فقه‌های شرقی را ترجمه کنند و به نمن و  
تسدهای شرقی، عراب‌گرایی در شاعر پشرفنی سریع کرد. اسرار هزار و یکست و هزار و  
به بها موجب عصر مسررمان فراسه شد، بلکه در پی آن کمندی نمر آشکارا نحت  
و دو کتاب قرار گرفت. زیرا این داستان‌ها احوال و افکار و آداب و رسوم مدھی  
را وصف می‌کرد.

می‌گمان در ترجمه فرانسوی ابن فقه‌ها بسیاری از جزئیات عرب و احمی آنها محو  
و اما با اینهمه ترجمه‌های فرانسوی نقش و تصویری واقع‌گرایانه از شرق، چنان که  
رمان هرگز دیده نشده بود به دست می‌داد. به علاوه خیال بافی‌های شگرف فقه‌نویسان،



ظهور اجنه و پریان و کاخ‌های سحرآمیز سخت مورد پسند افتاد و تصویر مألوف آسیا در عین حال که صراحت و دقت بیشتر یافت در هاله‌ای از خیال‌پروری و تصورات افسانه‌آمیز و رؤیاوش فرو رفت، آنچنان که روزگاری دراز جدا کردن آن از این هاله خیال غیر ممکن بود. ابن خیال‌پردازی و واقع‌گرایی به خودی خود مفید به حال کمیدی بود، و کمیدی‌نویسان را به کار می‌آمد، اما علاوه بر آن مجموعی از رویدادهای مطلوب نیز مرید بر علت شد و زمینه کمیدی‌نویسی با موضوع شرقی را فراهم آورد. لوساژ (Le Sage) که نویسنده معمولی کمیدی‌های ایتالیایی بود، ترجمه هزار و یک روز به قلم Pétis de la Croix را مرور کرده، به انشایی سلیس از نو نوشته بود. این قصه‌های ایرانی که پتی دولاکروا آنها را برای معرفی و عرضه به مردم آماده می‌کرد، با دبدی واقع‌گرایانه نوشته شده بودند و نکته‌های نبشدار سسار دزیر داشتند. نویسنده ژیل بلاس (Gil Blas) توجه یافت که بسیاری از این قصه‌ها را می‌توان به صورت کمیدی‌های عالی درآورد و در واقع بسیاری از کمیدی‌هایی که به نثارهای هفت بازار (Foire) و کمیدی ایتالیایی داد، موضوع‌های شرقی دارند. برخی اراو تولید کردند و می‌توان گفت که از ۱۷۱۵ تا ۱۷۳۵ این نوع تفریح و سرگرمی خوانساران و مشتگان سسار داشته است. در این دوره چهره شرق با خصوصاتی مضحک شکل گرفت و بعدها بر دگرشما به همان نوع در Vaudeville‌های فرن نوردیم بودار شد، حایکه در نمایشنامه‌های مضحک (Rouffe) امروزه نیز با همان مشخصات پدیدار می‌شود، و البته بردیدی نسب که در اس کمیدی‌های مسحون به خیالهای و لطیفه‌گویی و طبع و هزل، حوای رنگ و بوی و با خصوصیات محلی نماد بود. در کمیدی‌های لوساژ «آداب چینی با عرف ایران و رسوم ایران با آئین‌های سسبل و با هد اشاء و خلط شده‌اند. دنیای سرق برای لوساژ حدو مرری ندارد. و فنی داستان نمایشنامه در خارج از فراسه روی دهد، حرها و آدم‌ها برای وی گویی از دسای هزار و یک رور و هزار و یک شب سرون می‌آیند». در نمایشنامه‌های لوساژ همه چیز: حرئیات واقعی که به دق بازسازی شده‌اند، شوخی‌های ایتالیایی‌وار، عرف و آداب فرانسوی به هم آمیخته‌اند و معجوبی ساخته‌اند که خالی از لطف و گبرایی نسب شرق در آثار لوساژ سخت همانند دوران باسان در «هلن زسا» (Belle Hélène) است! مهمترین مضامین این نمایشنامه‌ها بدستقرارند: در برخی از آنها (که بحسب نمایشنامه‌های لوساژ نیز هست) لوساژ کوشیده است که حکایات خیال‌انگیز و افسانه‌آمیز و رویدادهای شگرف و سحرآمیز شرق مثلاً داستانهای هزار و یک رور را که نویسندگان اسلامی هرگز از به هم افتن این قبل قصه‌ها خسته و ملول نشده‌اند، به صورت نمایشنامه و بازی دراماتیک درآورد. اما کمیدی‌هایی که لوساژ در آنها بعضی جنبه‌های دین محمدی را به صورتی مسخره وصف کرده و نمایش داده است سرگرم‌کننده‌تراند. دین اسلام در این کمیدی‌های شرقی لوساژ به اشکال و صورتی زننده ناما شده است و تماشاگر می‌توانست با نمایش چنین نمایش‌هایی هم تفریح کند و هم چنین بینداند که شاید کاری خداپسندانه نیز می‌کند، اما کمیدی‌هایی که عرف و آداب و اخلاق شرقیان نمایش می‌دادند و با تصویری که درباره عشق آسبائی وجود داشت مطابقت داشتند، به حد چنانکه انتظار می‌رفت نوبق پیشتر بافند. به گفته لوساژ:

Savez-vous ce qu'en Occident  
On dit des femmes d'Orient?  
On dit qu'on sait bientôt leur plaire.  
Laire la, laire lan laire;  
Laire la,  
Laire lan, la.

می‌دانید در غرب

درباره زنان شرق چه می‌گویند؟

می‌گویند که زود می‌توان دلشان را به دست آورد.

در اینگونه کمدهای، لوساز حرم سرا و زنان حرم، مراسم زناشویی مسلمانان، نقش محلل، فربکاری زنان حرم را، توصیف می کند و نمایش می دهد.

چنانکه می بینیم این کمدها به رغم دور بودن از واقعیت به طور کلی، تصویری نوسان شرق به روی صحنه آوردند که با وجود خصوصیات اغراق آمیزش، به اندازه کافی روشن و گویاست و حتی گاه در جزئیات چندان غاری از حقیقت نیست. این توفیق بیشتر در پیرو ترجمه همه های شرقی که لوساز از آنها تقلید کرد به دست آمد. پس از او چهره نمونه وار شرق کمک تمام و کمال معلوم و مشخص شده بود و نویسندگان همچنان به دست انداختن اعمال مذهبی و آداب نمازگزاردن و نیایش مسلمانان، بر نشان از شراب و زهد و پارسایی مسکوک در اویش سوچی کردن درباره حرامسراهای ترکان ادامه دادند.

بدینگونه ابتکاری که لوساز به خرج داد، به زودی کسب و کار عادی نویسندگانی شد، پس از او کارشان نهیة آذوقه و خوراک لازم برای آثارهای Poire و کمدهای اسالمائی بود. تعداد آثارهای ما موضوع شرقی که در دوندل آخر قرن هجدهم به روی صحنه آمدند، بسیار زیاد است؛ و در بیشتر آنها ترکی بازی غلبه دارد و اس کاملاً طبعی است زیرا درجه سی می های، شرق با هیئت ترکی نمودار شده بود. ترکیه در قرن هجدهم در بنیاً همیشه با سورت و ماهری خنده آور نمایان شد و شاید در این زمان بود که وسایل بازی «l'inn de Turc» در بازار بوسری جور، شخصی که همه کس به او حرس می رید) به عنوان تفریح در راه های همه بازارها نصب کردند.

در این دوره نوع کمدهای شرقی دوقدر و روشن تر شد و حتی با انداره ای بسط کرد. معنی که به لید محض ارفقه های شرقی مسوح و در نسخه نمایش نامدها با امثال سسر بوسه کمدهای نوسان از فرط نمودار ساحس موقعی هائی همانند، در بحس آنها صاحب سیک های روان و مشحون به طرافت شدید، از دولت بشرف کلی شرق شناسی، امکان ذکر آداب عرب و احس و وصف عرف و آداب آسائیان افراش یافت، کارگردانی نیز عای کسب کرد و به فرحام مهمبر از همه اسکه اشکال نویی برای کمدهای شرقی آورده سد.

جس می نماید که از میان اسوه موضوع های شرقی به حسب عمد سحس می توان نمایشنامه های که حسی نمایشی محس دارند، یعنی فقط به عرصة اشخاص و اشائی شرقی که در اسب عامه مردم را مشغول کند و حدادی می پردازد؛ کمدهای که عرف و آداب آسائی به طریقی مصحك بازسازی می کنند و در واقع تقلیدهایی مسخره از آنها نمایش می دهند؛ تی های که فرانسویان و مردمان شرق را در نضادی مطبوع و دلنسی می نمایند.

بعضی از کمدهای حرامان که در برابر دیدگان تماشاگران چهره های ملوس به اصطلاح را که البته بیشتر پارسی بودند در جامه های آسائی کم و بیش اصل به نمایش در آوردند. دیگر نداشتند و این گونه نمایش به علی که کاملاً از متوله ادبیات خارج است مورد پسند نیست و با بصوری که از شهوت رانی های ترکان در اذهان نقش سته بود، سازگار می آمد. در جم بشر دوستدار کمدهایی بودند که در آن چهره دورسب آسائی واقعی در حجاب و اسبزیایی سبك نمودار می شد. مثلاً: سرگذشت زنان حرم سرا، داستان شوهری که مردم او را می فریهند، مکر و حیلۀ زنان حرم برای قرب دادن شوهر و یارگری، داستانهای هزار و یک شب و غیره.

تصویر شرق در این دودسته نمایشنامه به قدر کفایت، تفنن آمیز، طریف و لطیف و مسخره و سبک بود، و نیز آتقدر بوی هرزگی می داد که مقبول طبع تماشاگران زمانه افتد و مردمان قرن هجدهم را خوش آید. این مردمان با تماشای این قبیل نمایشنامه ها لحظه ای در دنبانی سار و سست بنیان از لحاظ اخلاقی می زیستند، به درون حرم سراها که مشهور بود مسافران فرانسوی را با شوق مندی و التهای غرور انگیز پذیرا می شوند، پا می نهانند. بنابراین محال

بود که کمدی‌نویسان در پی Scapin, Arlequin چند فراسوی واقعی را نیز به درون این حرامسراها که گویی به روی همه باز بود، نفرستند.  
در کمدی Indes dansantes (۱۷۵۱) می‌خوانیم:

J'ai cru que des Roxane sérails persans  
En tout temps on gradait l'enceinte,  
Que mille ennuqués surveillans  
Nous tenaient toujours dans la crainte.  
Les Musulmans . .

Fatime

. Tous ces gens - là

A Paris ont fait un voyage.  
Depuis qu'ils ont vu l'opéra,  
Ils ont changé d'usage.

### رکسان

می‌پنداشتم که حرامسراهای ایرانی همسره نگاهایی و ناسداری می‌شود و هزاران خواحد محافظ همسره مراف مانند مسلمانان

### فاطمه

همه این آدم‌ها سفری به پاریس کردند و پس از دیدن این عرف و عاداتشان را  
تغییر دادند

این قبیل کمدی‌نویسان می‌کوشیدند در نمایشنامه‌های خود ثابت کنند که سر فغان بحب تأثیر افکار و تمدن غربی، به علت تماس با عربان و اقامت در اروپا، آداب و رسوم حوس را تغییر می‌دهند و با زبان سان فرانسوای رفتار می‌کنند. بی‌گمان تذکره شدن و کار بستن آداب دانی و جوش آفری فرانسوای در خارج توسط نگاران، هم حس غرور و وجود خواه ملی را از ما می‌کرد و هم به ترک این نمایش سودجس، کمال و علو آداب و رسوم بهاداران فراسوی (در تماس با عرف شرفان) آشکار می‌شد! از همسره و نمایشنامه‌های بسیار مطابق این الگو پرداخته شد، و این رویه هر چه بدیده طرفه و بدعی بود که هرگز به فکر لوساز نرسید. در وهله اول نویسندگان در این نمایشنامه‌ها می‌توانستند ادعا کنند که آسیا می‌بود. از اروپا سرمشق بگیرد و احساسات طرف و لطیفی در خود سروراند. Chamfort در نمایشنامه ناچر از مری Machard de Smyrne (۱۷۷۰) بر کابی نمایش داد که روحی سرشار از طراوت و لطافت داشتند، البته از ماد باید برد که این برکان به فراسه سفر کرده بودند! حس آمده! مردی از اهالی ماری به نام Dornal در وسمت سکوکاری را شناخت. چون دورمال که سده‌ای بود خرد و آزاد کرد و با او به مردمی تمام رفتار کرد. حسن زندگانی‌ای بودی لبر از احسان و شفقت و سکوکاری و عشق و محبت آغاز کرد، اما در گرس شغف زندگانی و قنی بود که ولسمعت سابقش را که به محسستی گرفتار آمده بود، نجات داد و بدینگونه بد کرد که ترک نیز می‌تواند بسان بکنن فراسوی عمل کند! این قبیل نمایشنامه‌ها بسیارند.

لکن زیاتر ازین، غلبه و تصرف مدد فراسوی در کسورهای خارجی است؛ وجه فتح و فیروزی‌ای بزرگتر از این که ترکی فریفته لطف زنی پاریسی شود و قیود دینی و ملی خود را فراموش کند تا شایسته و سزاوار دلداری پاریسی گردد و با او زناشویی کند! چنین است نمایش Le Musulman نوشته Fagan در ۱۷۶۰ که هیچگاه بازی نشد. و اما باعث بهائت فتح و مباحثات است که زنی فراسوی، زرنک و آزاد می‌پروا در رفتار و گمار، به حرامسرای شرقی راه یابد و رقیبان خود را از سر راه بردارد و در سایه اندازد و آتش عشق و شوق در دل

ان برافروزد و با استفاده از قدرت و سلطه خویش که ناشی از فرمانروایی مردل‌های مردان  
 ته است ، قوانین و مقررات و اخلاقیات مردم را اصلاح کند ! این قصه در نمایشنامه  
 Soliman second ou les trois Sulta اثر Favart در ۹ آوریل ۱۷۶۱ به روی صحنه آمد.  
 نمایشنامه کامل‌ترین و نیز لطیف‌ترین وصف از شرفی شهبودان و کامحوس ، بدانگونه که  
 همان زمانه تخیلیش می‌کردند ، می‌آنکه بسیار زنده و با خارج از تراکت باشد . ناوار حذنه  
 سروبی و حاضر خدمتی فرانسویان با زبان و سر هررگی و عیاشی طرف مردم زمانه را چاشنی  
 و تزیینی و کامجویی شرفی کرده بود و بنا بر این شگفت آور نیست که نمایشنامه Les trois Sultanes  
 به قرن یوزدهم نیز بازی می‌شده است

اکنون باید به نوعی جدید از «سرگرمی» که با آغاز قرن هجدهم زاده شد ، یعنی اتراکمک  
 بپردازیم . می‌توان گفت که «نثر لرنیک» یا «نثر عثماني» (Théâtre lyrique) به رغم تجربه‌هایی  
 در ایران و مراکش که برای ایجاد آن پیش از قرن هجدهم احاطه گرفت ، در محسوس ساهلی  
 هجدهم راده شد و با لافل در این تاریخ اتراکمک واقعاً بدید آمد و به تدریج مور-افال  
 عاده قرار گرفت . در این زمان قصه‌های سری که به نام هزار و یک شب در آن محافل از  
 سده بود بازی گرم و ترویجی داشت . مایه و معمور و هم‌انگیز قصه‌ها ، حوادث غیرمترقب  
 آنها و بی‌مادگی رهنه و عراف جاها در حکایات ، این همه بوسندگان را بر آن می‌داشت  
 در خصوصیات برای آرایش نمایشی که خاصه باید خیال‌انگیز و شگفت‌انگیز ، حیره‌کننده  
 می‌باشد و هدف حواس تماشاگر را به خود کشد ، استفاده کند

حراج‌های حادو ، کاج‌های احد و بریان ، آداب و مراسم و حسن‌های حبسی ، ناع‌های  
 ، سحره‌های مقدس و بدی و نیکازهای اسلامی ، می‌تواند دوای اسکار و سحر آوری  
 در میان و ماسک‌ها را برانگیزد ، خاصه که اتراک دیگر ملک طلق آنان بود . به علاوه  
 - - - - - تیرسور و آنس و عیسی‌های به غالب سورناک که می‌توانستند جان مردم آساست ،  
 - - - - - به مایه الهام آهنگسازان باشد . بدینگونه سری به حد کمال مایه و معمور اتراک بود  
 - - - - - سری اتراکوسان زمانه ، فرازیدی‌ها ، نمایش‌های لرنیک ، ناله‌ها و اتراکمک‌های خود را  
 - - - - - سری برداشتند (و از آنجمله است Zoroastie که در ۵ دسامبر ۱۷۲۹ بازی شد) و آنقدر  
 - - - - - س رخصت بودند که موجب این اسباب را بوجه و سرریج کشد و مرا با و بنا بر این  
 - - - - - برای نمایش فراسه درآمده به حدس درنماید و برسرید . ناک‌ن اتراکس می‌تواند  
 - - - - - (La Reine des Péris, Paris 17۲۲) مردمان با مشاهده تخریبی که امروز بدیدمان می‌شود،  
 - - - - - به محالوب خواهند کرد که قصه‌های شرفی به اندازه اساطیر یونانی و رومی ادریش و شبانگهی  
 - - - - - که در صحنه‌های نثر ما به نمایش درآید تا به ؟ ما پنداسیم که کارهای شگفت‌انگیز  
 - - - - - در این زمان و دیو می‌تواند حای معجزه‌های خدایان دوران باستان و کرامات و حواری  
 - - - - - و پیروگران و پریان قصه‌های شوالیه‌های سرگردان را بگریزد و شاید ورود این بازیگران  
 - - - - - به صحنه نثر لرنیک موجب سود نوعی که نثر به آن می‌نامند است بدید آمد .

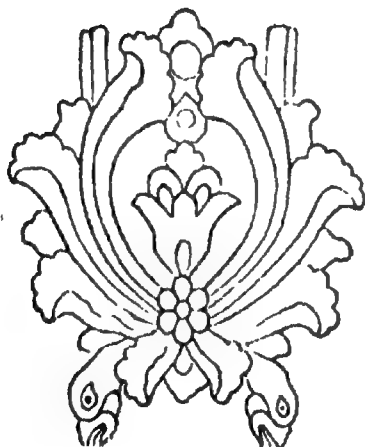
چنانکه می‌بینیم غرض پیش از هر چیز آوردن موضوع‌های تازه و نوس و نیکه در اینست  
 - - - - - همان زمان چنین اظهارانی را در مقدمه ناک فرازیدی با موضوع شرفی به نام  
 - - - - - Le Blan اثر Aben Said, empereur des Mongols (Paris, 17۲۱) نیز می‌توان خواند .  
 - - - - - این راه ممکن بود خدمات بسیار نزدیکی نسبت به نثر انجام گیرد و چنین می‌نماید که  
 - - - - - نیک بهر از فرازیدی در اجرای این برنامه توفیق یافت و در واقع آسای مصوفی دلکش برای  
 - - - - - اتر لرنیک شد که در نمایش آن هیچگاه و فقه‌ای پیش نیامد . از همان آغاز کوشش بران بود  
 - - - - - به موضوع‌های شرفی با آرایش صحنه‌ای چشم‌گیر و حایه‌های فاخر چنانکه درخور است به  
 - - - - - سر درآید و با اطمینان می‌توان گفت که این مزینان با توجه به امکاناتی که هنرمندان زمانه  
 - - - - - داشتند نمی‌توانستند و مایه‌دار بوده‌است ، و مردم زمانه شکوه و جلال نمایش‌های ایرانی را

ستوده‌اند. درواقع شاید غریب‌ترین واجبی‌ترین تصویر از شرق در قرن هجدهم در صحنه اپرا برخوردار از حذب رنگ آمیزی و جلوه موسیقی، نمودار شد.

و این، پدیده نویست که فقط منحصر و محض به نتاثر لبریک نیست. چنانکه گفته‌اند: «اپرا در قرن هجدهم نخستین صحنه از لحاظ اهمیت بود و نرازدی فرانسه از حدود سال ۱۷۶۰ به اپرا نظر داشت». خاصه ولتر کوشید تا «تزئینات و آرایش‌ها و حمام‌های عجب و عرب و کارگردانی اپرایی را تا آنجا که ممکن بود در کنگی فرانسر معمول دارد»، و این آغاز تحولی است که به زودی جهت مشخص و روشنی یافت و با قرن نوزدهم نر ادامه پیدا کرد. در حدود سال ۱۸۳۰ نمایش‌های اپرایی بزرگ و شکوهمند احسا شد و این امر در درام رمانیک که در حال پیدایش و نگوین بود به نحوی قاطع و بعین‌کنده مؤثر افتاد. درواقع اینگونه اپراها نمونه و سرمشق مطلوبی از لحاظ هماهنگی اجراء به صورتی بدیع و درخشان، بهره‌برداری ماهرانه از موضوع‌های تاریخی و خصوصیات محلی، و خاصه زندگی بخشیدن به نمایش با آوردن انبوهی از بازیگران به روی صحنه، در اختیار درام‌نویسان می‌نهاد.

بنابر این اگر شناسایی شرق به پشرفت اپرا کمک کرد، و این امر در دیگر اشکال هر درامانیک اثر گذاشت؛ ناند گف که ذوق غراب‌حوی در نتاثر انعکاسات دوروداری داشت شاد این علاقه‌مندی در نتاثر موجب آفریس آثار بزرگی شده باشد، اما ادرس برمی و سوع، مازگی را در قبال خشکی و سکون و یکسانی نرازدی سان داد و به همه فهماند که نخیل بر حافه آنچه نخب می‌نماید، نه فقط در رمان محال گسرس می‌بواند ناف، بلکه در صحنه نمایش به می‌نواند نال و بر نگشاید و به پرواز آید

بر حمه و بلخص از حلال سار.



# تحقیق پیرامون افسانه «زهره و منوچهر»

دکتر ابوالفتح حکیم

چندین سال قبل هنگامی که ما یکی از محلات معسر پاتخت همکاری داشتیم با استفاده منابع مربوط به افسانه خدایان یونان و روم طی مقاله‌ای به آن نکته اشارت دادم که منوی لغت «زهره و منوچهر» تماماً به آست که شادروان ارج ساخته و پرداخته است و در عین حال خلاصه‌الفاظی داستان، از سخن‌پردازان نامور معاصر دعوت به عمل آمد که نمونه داستان را چنانکه در افسانه‌های یونانی هست - و نه آنگونه که در دیوان ایرج آورده و به اصطلاح خامه داده‌اند - پایان بخشند. اما نا هنگامی که من در مرمره نوسندگان آن محله سرگرم کار و انجام طبع بودم احدی از فضلا و ادبا در آن افراخ ادبی شرکت نداشتند و باچار موضوع به بونه «موشی زها شد»

سال گذشته در جریان تحلیل یکصد و پنجاه سال ولادت ارج از منبع مودبی آگاهی یافتیم. استاد مرحوم دکتر صورنگر بادآور شده بود داستان منظوم زهره و منوچهر طالع‌العمل‌بالعمل افسانه دلفری که توسط شکسپر بحر یافته و وسیله آن شادروان به فارسی، ترجمه و در یک چهار سال قبل در محله سیدم مطبوعه شیراز چاپ و مسر گردیده برداشته شده است و این مسئله را پس از پیش مطمئن ساخت که رسته داستان دلاور زهره و منوچهر، همچنان در افسانه‌های یونان و روم است که شکسپر نیز به بوب خوش، منظومه خود را از آن اقتباس و بحر را نظم کرده است. اینک پس از آنکه ما محبوبی ابر شکسپر آشنا سوم خصوصیات اخلاقی به زبان داستان را مورد بررسی و شناسایی قرار می‌دهیم.

زهره یا ناهید

صاحب برهان فاطم گوید: «زهره... به صم اول، سارم ای است معروف که آنرا... خوانند» آنگاه در برابر ناهید می‌نویسد «سناره زهره را گویند و مکان او فلک سوم... زانچ بر مبابی همین تعبیر است که از زبان زهره گوید:

من که تو بینی به تو دل باختم      روی ترا قبل خود ساختم  
حجله نشین فلک سوم      عاشق و معشوق کن مردم

اما زهره در اساطیر یونان موسوم به آفرودیت یا آفرودیت، نزد رومیان «ونوس» در میان هر دو ملت ربه‌النوع عشق و زیبایی است. در فرهنگ اساطیر یونان و روم، شریه شماره ۶۸۵ و ۶۸۶ دانشگاه تهران درباره آفرودیت آنگاه در مورد ونوس چنین آورده‌اند: «آفرودیت به‌النوع عشق بوده و درباره تولد او دو روایت مختلف وجود داشته، عده‌ای او را دختر «زنوس»

و [دیونه] و برخی وی را دختر اورانوس (آسمان) می‌دانند ... آفرودیت که به نام زن متولد از امواج یا متولد از نطفه خدا معروف شد ... به محض آنکه از دریا بیرون آمد بوسيله نسیم مغرب به [سیتیر] (از جزایر دریای اژه ...) و پس از آن به سواحل قبرس هدایت شد. در آنجا خدایان فصول، وی را به گرمی پذیرفتند و پس از آرایش و لباس پوشانیدن به او وی را نزد خدایان خود بردند. افلاطون به وجود دو آفرودیت اشاره می‌کند یکی APH. Ourania که از اورانوس متولد شده و خدای عشق پاک بود و دیگر APH. Pandénienne (یعنی آفرودیت عوام) که دختر دیونه و ربه النوع عشق عامیانه بوده است و «Vénus» ربه النوع باستانی لائنها که ظاهراً و در اصل، حمایت باغهای سبزی را به عهده داشت. وی قبل از سای رم، دارای رواقی در نزدیکی Ardée بود. ونوس در شمار خدایان بزرگ روم نبود و از دوقرن پیش از میلاد، وی با آفرودیت یونانی یکسان شناخته شد و شخصیت و داستانهای آفرودیت را به وی نسبت دادند ...».

با اینهمه پیش از یونانیان و رومیان، اس الهه را به نامهای مختلف در هند، کرب، لیدی، آسیای صغیر و جاهای دیگر پرستش می‌کردند و همه‌جا او را به شاعرانه‌ترین صورت در جمع خدایان، نجسم می‌دادند. در «مجموعه آثار بآلف و ترجمه» شفا، دبل عنوان زهره در کتاب افسانه خدایان آمده است: «[زهره] گل سرسید خدایان و حدابرین و شاعرانه‌ترین آنهاست. این الهه را باید چاشنی غذای خدایان و شمع محفل آنها و گل عطر افشان گلزار الم دانست زیرا از روز اول همه هنرمندان و ارباب دوی یونان و غرب، همه جمال یرسان، همه عاشق‌پیشگان، همه شعرا و نویسندگان و نمایشان و مجسمه‌سازان، اس الهه را بکطرف گذاشته‌اند و تمام خدایان دیگر به اضافه خدای خدایان را بکطرف دیگر ... از قدیم‌ترین آثار ادب و هنر یونان تا به امروز، همواره زهره بزرگ‌ترین منبع الهام نویسندگان و شعرا و هنرمندان بوده است. در آثار ادبی و هنری یونان قدیم و روم جدید، هیچ فهرستی نمی‌تواند از نقش اس الهه نازی نگرفته و هیچ شخصیت آسمانی یا زمینی به اندازه او موضوع شعر و ترانه و نهادهای و حجاری و ترانه‌های عامیانه قرار نگرفته است. عالترین مجسمه‌های دوران کهن مجسمه‌هایی است که برای اس الهه ساخته شده، عالترین اشعار قدیم یونان و روم به وصف اس ربه النوع اختصاص یافته، زیباترین معابد و بناهای کهنه‌های قدیم مال زهره بوده‌اند ...».

«زهره» با این خصوصیات، وقتی برای نخستین بار در یک منظومه ابرایی قرار گرفت و در دیگر شاهکاری پدید آورد که نظر آن در تاریخ شوی سرایی زبان فارسی، پدید آمده است یا اگر هست من از آن بی‌خبر مانده‌ام.

«زهره» در داستانی که ارجح‌ترین ساحه و پرداخت، دختر جوانی رسا، دلبر و گستاخ، لوند، هرزه‌پو، هوسار و افسوس‌سار است که موقه از کار در آسمان سوم یعنی هدایت دلباختگان - خسته و درمانده شده برای چند لحظه اسراحت و گلگشت به سوی زمین شناسیده اما طبیعی است زندگی الهه‌ای که عشق‌های مردم جهان به دستا سازی او صورت می‌گیرد هرگز نمی‌توانست بدون عشق و هوسرایی ادامه یابد. رسائی وی چنان بود که نه تنها در فلک خدایان، بل که در روی زمین و دور از مقر خدایان او نیز کسی از حادثه آن نمی‌توانست برکد ماند. بدین جهت اس الهه زیبا و افسونگر ماحراهای عاشقانه بسیار برای خود به وجود آورد که متضاحه‌ترین آنها نظر بازی بامریح، خدای حبک و آخرین آنها عشق‌بازی با «آدونیس» بود و همین ماجراست که موضوع منظومه شکسیر و مأخذ افسانه زهره و منوچهر قرار گرفته است.

### آدونیس و منوچهر :

ایرج در مثنوی خود نقشی را که شکسیر به «آدونیس» داده به نام منوچهر پرداخته است. آدونیس در افسانه‌های یونان و روم به شکلهای گوناگونی ظاهر شده نهایت در تمام آنها

كوك بسیار زیبایی است که محصول روابط نامشروع میرا (Myrrha) دختر نیاس - پادشاه سوریه - با پدر خویش است که پس از افسونها و نیرنگهای دایه‌اش صورت پذیرفته شود. ماجرای این روابط و افسانه تولد آدونیس تا حدودی که مورد قبول محققان قرار گرفته در «فرهنگ اساطیر یونان و روم» بدینگونه آمده است: «میرا» با کمک Hippolyté - دایه خود - به مقصود رسید و دوازده شب با پدر درآمیخته ولی درشب دوازدهم، نیاس برنیرنگ دختر، وفوف یافت و با کاردی به قصد کشتن دختر، به نعبی وی پرداخت. میرا به خدایان نامه برد و خدایان، وی را به صورت درخت مر (Myrrhe) درآوردند. ده ماه بعد، شکافی در پوست درخت پدید آمد و پسری که آدونیس نام گرفت از آن خارج شد» (ج ۱ ص ۲۳).

منوچهر در داستانی که ارج ساخته و پرداخته است با اول ناز جوانی است که يك روز آدینه به قصد شکار از شهر سرون رفته است. چنین نورسده‌ای طبعاً محبوب، مگن، سرد گرم روزگار چشیده، از لذات شمعگی و شبیدانی ناآگاه و ذائقه رمنده، قابل ستیخ، بی‌اعتنا و در مواردی تود و شکننده است از سوی دیگر با اول عهد بهلوی، كك، بها می‌بواند افسری پاکدل، می‌رنا، سب به شاه و مهن از جان و دل صمیمی و در حال طی وظیفه شناس و حافظ جان و مال و ناموس سایر مردم باشد.

از موارد مشترك دو داستان ایرانی و انگلیسی - بل مهمترس آنها - این است که هر ه با ووس، برای به دام انداختن و به زانو درآوردن معصوم خود، ترفندهای سار به کار برد اما سرانجام داستان هبگونه شاهنی به هم ندارد.

#### سه داستان:

همانگونه که اشاره رف رسه داستان زهره و منوچهر، بطور قطع و بهمن مطومه پس و آدونیس اثر ولبام شکسیر است که برای اولین بار توسط مرحوم دکر صورگر به سه ترجمه و در مجله سبیده دم مطبوعه سراز حاب گردید. من با تمام حسحو و تلاش، نه به سجدی از مجله سبیده دم موقی سدم؟ اما اگر فرص کسم محله مزبور، همزمان با - بی مسوی زهره و منوچهر یعنی ۱۳۰۴ شمسی حاب می‌شد استفاده سادروان ارج از آن

۱ - ماجرای عشقبارها و هوسرانیهای زهره به چنداست که توان آنها را در يك مقاله حاد حاد حادان الی تقریباً همه، عاشق زهره بودند اما میان همه آنها، ابن الهه جمال، صیب رش برس - اماده ترس همه - یعنی هفائستوس خدای زبر رمس - شد که دائماً در تاریکی مشغول آهگری بود. - سوس، هم می‌لگید و هم بسیار زشرو بود ولی ژئوس صلاح دند که آفرودیت زبا را به زنی به او - برا معقد بود که این شوهر رشترو قدر چنین زنی را بهتر خواهد دانست و او را از هر جهت راحی که خواهد داشت. اما آفرودیت که دلی عاشقی به داشت و انهمه خدایان ربا را در اطراف خود می‌دند - با چشم هوس بدومی نگرند، نمیتوانست به همین شوهر زشتروی خود - که غالباً هم در الی بود - کند بدن جهت خیلی زود در خود الی با چندتن از خدایان جوان و زیبا روی فرد عشق باحت. اولین - او، مریخ - خداوند جنگ - بود که نگاههای خریدارانه زهره، او را از راه بدر برد و سرانجام بكش - شوهر او را به پتر خود کشید اما هفائستوس که توسط رب النوع فصول، از روابط آندو آگاه - برای دستگیری آنان، دامی ترتیب داد که ارطرو کار آن تنها خود وی اطلاع داشت و بك شب که - در مریخ درستر خواب بودند تور را به روی آنان کشید و همه خدایان را به گواهی خواند. پس آرای - شرمناك، آفرودیت به قبرس گریخت و مریخ به تراس رفت. مع هذا همانگونه که طی مقاله خواهیم - زهره آدونیس را به دام عشق خود کشید مریخ باردیگر وارد صحنه شد و حادثه‌ای پدید آورد که - با روزگار باقی است همچنان بهجا خواهد ماند.

۲ - یکی از مؤلفان آثار ارج، ضمن مآخذ کار خود، ارمحله سپیدم به مدیریت مهندس فتح الله سیر و چاپ سال ۱۳۲۶ تهران نام برده است ولی متأسفانه از اینکه محله مزبور، چگونه و از چه نظر - استفاده قرار گرفته در آن کتاب، بحثی نرفته است.



ریه ، قطعی به نظر خواهد رسید . اما ابرج ، پیش از آن ایام ، با مجله بهار به مدیریت مرحوم تنصام‌الملک همکاری داشت و منظومه شاه و جام - اثر شیلر - را در یکی از شماره‌های مجله بهار منتشر داده بود<sup>۱</sup> . از جانب دیگر در حقیقت و تذکره‌های معتبری نیز که پس از پیدایی بهار و منوچهر در ایران یا خارج از ایران انتشار یافته به مآخذ این داستان اشارتی نرفته است . همچنین دانشمندان معاصر و معاشران و محصوران ایرج نیز - من جمله شادروان رشید یاسمی مؤلف «ادبیات معاصر» که بنا بر نوشته خود با سرایندة زهره و منوچهر ، روابط فامیلی و مراودات دوستانه بسیار نزدیکی داشته‌اند - هیچکدام به مآخذ داستان اشارتی نکرده‌اند . با انهمه سرشته منظومه ونوس و آدونیس را در کتاب افسانه‌های حدابان توان یافت آنجا که مؤلف به صراحت می‌گوید : «زهره ... به دام عشق یک جوان زیبای دیگر ارجوانان روی زمین افتاد که آدونیس نام داشت و ازین عشق او ماحرای شاعرانه ونوس و آدونیس به وجود آمد که ارزشمندی و دل‌انگیزترین افسانه‌های گذشته است و هزاران سال است که الهام‌بخش شعرا و هنرمندان شده است این همان داستانی است که ابرج نام زهره و منوچهر به صورت بسیار دلگسی به شعر فارسی درآورده است .»

در این کتاب ، خلاصه داستان ونوس و آدونیس - بی آنکه مآخذ اصلی ترجمه یا اقتباس و نگارش روشن شده باشد - آمده است علاوه بر حفظ ترجمه مرحوم دکتر صورتگر ، دوفقره ترجمه نانماد و نیمه تمام دیگر در دست است که ضمن یکی از آنها از اساتید بهار و منوچهر ، لایلای عبارات منور ، جای حای استفاده و بدایها استشهاد شده و در ترجمه دیگر ، تنها بخش آخر داستان ونوس و آدونیس ، نقل شده است اما مترجمان آنها مآخذ ترجمه خود را معرفی نکرده‌اند . به این ترتیب متن اصلی اولس ترجمه فارسی آن ، درست مانند موضوع داستان به افسانه‌ای می‌ماند که دسترسی به آن برای پژوهشگران و جویندگان ، سراسر می‌نماید

از خصوصیات کتاب «سخنوران دوران پهلوی» که در شهریور ۱۳۱۳ توسط دانشیار ایرانی سیلیس انتشار یافت آنست که در مقابل هر سب شعر فارسی ، ترجمه انگلیسی آنرا نیز درج کرده‌اند و همبستگی که برای محققان می‌بینیم منوچهر با نام ایرانی خود در یک گردیده ولی زهره به عنوان «ونوس» معرفی شده است

پس از این ابصاحات اگر بخواهیم اسطوره ونوس و آدونیس را منبع داستان‌پردازی ایرج قرار دهیم ناچار باید بپذیریم که ابرج ، خود ، به یکی از نمونه‌های خارجی - و در حقیقت متن فرانسه ونوس و آدونیس - دسترسی داشته و پیش از آنکه توسط مترجمان ایران صورت فارسی پذیرد مورد الهام و استفاده قرار داده است

اینک برای آگاهی هر چه بسز خواستگان غریب ، سرده‌ای ارداسان ونوس و آدونیس شکسپیر را می‌آوریم :

یک روز صبح بود که زهره برای آنکه از نزدیکی به وضع عشاق دسا رسدگی که به روی زمین آمد . وقتی که از حقیقت می‌گذشت ناگهان جسمش به جوانی افتاد که دسا شکار می‌ناخت و آنقدر زیبا بود که به دیدن او مات از زانوی الهه هوساز رفت ، هر قدر خواست به راه خود رود نتوانست . فهمید که دلش به دام عشق این جوان ریبا افتاده و باید به هر قیمت شده‌است او را از آن خود کند . پس خود را به صورت زن جوان رهگذری درآورد و به دلبری از آدونیس پرداخت . اما آدونیس که هنوز با عشق زنان آشنائی نداشت و از هوسهای دل بی‌خبر بود در برابر طنازی او خوسرد ماند و آنقدر باز او و نیاز زهره ادامه یافت که الهه عشق ، به التماس افتاد و بالاخره نیز مجبور شد بی‌روی حدایی خویش را به کار برد تا او را رام خود کند .

آدونیس قبول کرد که ساعتی را در آغوش او بگذراند اما پس از این ساعت عشق زهره برای تنبیه او از آنهمه ناز که کرده بود موقتاً به آسمان رفت و آدونیس را که تازه با لذت

عشق، آشنا شده بود مشتاق خود گذاشت. آدونیس، دیوانه‌وار، دنبال او به راه افتاد و ره‌ره که دلی در گرو مهر او بود دوباره به تَرَد وی آمد و مدنی با هم نرد عشق باختند. اما مریخ که خیلی حسود بود نتوانست معشوقه خود را اسیر عشق يك «می سرو پای» زمینی ببیند. چند بار با وبوس، اوقات تلخی کرد و بدو گفت که از این جوان دست بردار اما زهره وی را نهدید کرد که اگر پافشاری کند دیگر به سراغ مریخ نخواهد رفت. مریخ ناچار نقشه‌ای دیگر کشید، يك روز به شکل گراز می‌درآمد و آدونیس را که شکارچی زبردستی بود دنبال خودش به سدهای دوردست کشانید و در آنجا ناگهان برگشت و او را با ضربی کشنده به قتل رساند. هر ه وقتی بدانجا رسید که خون آدونیس بر زمین ریخته و از آن گلی روئیده بود آدونیس را خود به آسمان برد و به صورت یکی از ستارگان درآورد و در خلوی که عشق را سزاوارتر است به روی مریخ بست.

در مقام مقایسه مینون فارسی وبوس و آدونیس اریک سوی و بطلمی تمام داستان مریخ، مسأله زهره و منوچهر از جانب دیگر، سابع ربر را می‌توان به دست آورد.

۱- در افسانه یونانی، مریخ خدای جنگ یکی از عاشقان سنه‌هاک زهره معرفی شده. سرجی که گذشت هم به ناموس هفائستوس - خدای ربر زمین بحاور و حساب کرد و این رسوایی کشید و هم در حرمان عذرتازی وبوس با آدونیس وارد ماجرا شد و در شکل حواص رنای شرمگس را از پای درآورد.

در یادداشتهای مؤلف افسانه خدایان، تمام این مسائل جای جای آمده است اما در یکی از مریخیان، مطلقاً نامی از مریخ و دراز زمین نیست و تنها از مرگ منوچهر (آدونیس) بدین شرح یاد شده است: «فهمید که درنده‌ای بهلوی حواص را در سرد درنده‌ها در روی زمین نیستی حسیده است» در يك مرحله دیگر، بی آنکه از مریخ، نامی نماند آدونیس در سکارگاه، با تکراری مواجده شده و زبانی درآمده و این سجد، گاه‌لا بطلمی، همانده شده است.

اما در مسوی زهره و منوچهر با آنجا که ابرج ساحا و در احسنه از وجود «رفعت» حریف که باعث نزل خاطر منوچهر و تسلیم وی در برابر هوسهای زهره شود مطلقاً نامی نیست اما پروازندگان دنباله داستان از وجود مریخ - حدواوند رزم - که در فلك ناکس است نامی برده‌اند و این مسئله برخلاف نظر برخی مؤلفان در حمله احوال ابرج مریخ است این با مآخذ داستان، دسترسی داشته‌اند.

۲- در افسانه یونانی، وبوس پس از کامیابی از آدونیس، به هولی خود را می‌سوزد. مریخ می‌کند و به قول دیگر او را به حال خود رها ساخته راهی آسمانها می‌سود تا حریف او بگردد و انتقام بحاشنها و نیرنها را باز ستاند اما از این مسئله در مسوی زهره و ... با آنجا که ابرج ساحه - حبری سبب و در دنباله آن که دیگران افزوده‌اند پس از يك رؤیای طلانی و احلام، دنده از حواص نار می‌کند و همه‌حیر در بحالاب ماه، عرو و نابود می‌شود.

۳- افسانه زهره و منوچهر، رنگ ناب ابرایی دارد و ضمن آن نه تنها حواص داستان، سایی خود را از دست داده بل شادروان ابرج با مکار بردن اسامی و عناوین خاص ابرایی - لالندار، حصرت اشرف، ارکان ساهی، فله‌بیک، حاکم شرع، کمال‌الملک، حصص ابرج، دروشخان، فمرالملوک و کلبل علی‌بنی‌خان وزیر، به این داستان سعه ابرایی کامل بخشیده است.

۲ ر. ک: نخستین کنگره نویسندگان ایران - تیرماه ۱۳۲۵ - چاپ ۱۳۲۶ - صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹  
 ۳ ببیند اگر حضرت اشرف مرا - اشاره به اعلیحضرت پهلوی است که در آن زمان سردار سپه  
 - فدای ایران بوده (سخنوران ایران در عصر حاضر - ج ۱ - ص ۲۱)

۴ — درپایان متن ونوس و آدونیس گفته شده است که پس از مرگ آدونیس ونوس بر بال کبوتران سفید سوار شد و این جهان پرورد واسوده را به قصد آسمان برگرفت. در اساطیر یونان، کبوتر نمابانگر ونوس است و ابرج نه درپایان — بل در اواسط داستان — از زبان زهره به کبوتر اشاره کرده و با نشان دادن آندو نه منوچهر در صدد رام کردن وی برآمده است

آن دو کبوتر که به شاخ اندرند      حامل نخب من نام آورند  
چون سفرو سیر کنم در هوا      تخت مرا حمل دهند آن دوا  
برشوم از خاک به سوی سپهر      قندش از نایش انوار مهر  
گویشمان آمده، پر، واکند      بر سر تو سابه مهیا کند

بر دایندگان بخشی آخر داستان نیز از وجود این دو کبوتر، در حلال امان، بهر گرفته اند

۵ — عشق از نظر هردو پدید آمده ایرانی و انگلیسی — و با حار بونابی — عرفانی مهی — و مهلیکتهای پر زهبت است که با نابی جز اندوه واقفوس ندارد و به اهد داسب این مسئله د، منطوقه شکسیر اواخر داستان ونوس از مرگ آدونیس — اینجا که زهره به بصرین عشق — یعنی ناعب و مودوع حدایی خود — می بردارد و دستگوشه آمده است « کیون که هر از افسو — بو مرده ای من اندسه می کنم که عشق، همواره با اندوه همراه خواهد بود، همواره با اشک آلوده خواهد شد، آغاسی سیرین و فرحامی باج خواهد بود، هر از در جد اعتدال به به هاند، ادب عشق هرگز نه اندوه و محنت نخواهد رسید، همواره با انداز، دروین دیر به با خواهد ماند. چون غنچه ای با شکمه نه بکدم خواهد بر مرد، ریشایی، هرا این واحد اگر اساز از میوه های فرسوده خواهد بود عشق، بوانای من آکسان را با یون خواهد احب بحر دان را نه خاموشی و بحر دان را نه ناود سرائی و اده اهد داسب عشق، بهی انگر و آسه و مانده هر رگ و اساجی خواهد زد و ده را از حیدر دانه ها به عده ای ابله جهام صاحب، جوانان را هرزه و سیران را طناحت خواهد کرد، اما این سالی در حیدر دان دهره و منوچهر — اینجا که از شکم و سیدای خود نه جان آمد، دستگوشه یاد شده است

گرچه همه عشق بود دی من      باد بر او لعب و ترس من  
داد نه من چون عمر و رحمت را د      قسب او حر عم و رحمت نهاد  
نبا بود افسرده و ناگاه باد      عشق، حوس آغار و بدایحام باد  
باد، جوانانال همسه حوال      بی سبی خوشدل و بی خود ماول  
پهن کند ستر حواسی نه سام      حاددهای ناھوس آسینه نام  
باد گرفتار نه لایو د      خوف و رجا حیره او دمیدم

### بررسی ادبی

برخی مؤلفان ترجمه احوال و محبتان آثار ابرج در قالبی را که از نظر ادبی بر سرود و وی وارد است بر شمرده اند من جمله آنکه ابرج در بازه ای هوار د، حرف عس را نه جای و وصل به کار برده در نتیجه تلفظ آرا سافط و به عازب دیگر نرگ اولی کرده است با برخی کلمات فارسی را به ساق جمع نکسر عربی آورده با الفاظی بطیر «فعل» را که به مر حوم بهار، استعمال آنها در کلام منظوم، بازو است نه کار بسد با الفاظ زائد بطیر «هر در و «مر مرا» را که تولی آنها را سازج ادبی نامیده به شعر خود راه داده است.

با توجه به انگونه مسائل که باطر بر حبه های فنی، بدیعی و مناعی شعراست در سار منظومه زهره و منوچهر، تنها دونکته به نظر نگارنده رسبد که طبعاً در مقابل دنبابی دود زهره که در بافت منوی زهره و منوچهر به کار رفته بس ناچیز و در حکم معدوم است. بعد از آنکه درست: «هر رطبه را که نجنبه نه وقت — حیف شود بر سر شاخ درخت» وقف با درج

ممکن است فافیه باشد. بیت مزبور در تمام منابع مورد جستجو و مطالعه من - که از چهل و چهار سال پیش تاکنون تألیف یافته به همان شکل آمده است و من هرچه فکر کردم برای کلمه وف (با و ف) نتوانستم فافیه مناسبی پیدا کنم مگر آنکه بگویم ارجح در منظومه جذاب زهره و موحهر، آنجا که در به کار بردن زبان عوام و مساع سها، و ممنوع خود را عرف و محو کرده که وف را «حب» آورده است. دوم آنکه درست. «ماح کی از گونه سمن من - گاز بگیر از لب سمن من» سمن و سمن فافیه فرار گرفتند است در حالی که بس ارجح با و یون نسب، و سمن و سمن فافیه باشد و جای بردند نسب که «سمن» معادل حلاوت سمن است غلظت و سمن، و سمن اصلی خود را از دست داده است که آنکه در فارسی، ناردیگر آنرا با نا، سمنی نامند و «سمنی» خواهد

## بررسی محتوای داستان

صاحب افسانه خادوی زهره و موحهر در حق موحهر گوید: اگر چه به فد اندکی نموده - من وی از سارده افروخته نمود» در حالی که داستان، معطانی سرامونیک با، ارجح اصلاح امروز، سوان یکم دور میرند که صاحب مهمتر و واگساید است و آن فرد به آنکه به بها همسوار سوان یکم است بل حبی به خدمت زهره مرحم سر فرا خوانده جای دیگر از این منظومه آمده است: «تعب و تکعب است عیناً دزوغ - ناره رسیدی به بلوغ» من فکر میکنم - براسدگان نامان داستان، نه این نکته توجه داشته و به همین سببی را در هر خدای امام کرده اند که موحهر بس از احلام، از دنیای طلائی بدار و موحهر در او هم فروود می رود و با این است می توان گفت که جوان نورسیده، در مقام افسری را بر جوان غنیمت زهره، در خواب و خیال دیده است که، دیگر باسی از سمنی است که ارجح در او، زهره سروده است و می گوید: حسن جوان طمیع من - زنی است از این خدایان زین، در حالی که در خدایان و بان، یک - بر وجود داسداید و خواننده علاقمند می تواند در این مورد به افسانه های خدایان - من قدیم مراجعه کند.

آندست از این دو مسئله، در حق اسباب یا محارقات منوی زهره و موحهر تکراری این اسباب بر در تمام نسخه های مورد اخذ نگارنده آمده است پس جای هیچ سنجش نیست. د - ع، باسی از بی دینی سجده داران یا معبدیان حاکم می تواند باشد و طبعاً تکرار محاسن، و - ع، کلام و نوالی آن می گردد. به این اسباب توجه فرمائید: «عذر حد آرد به کسان - من - یک منم و جسم همه سوی من» (من ۱۹۹) اولی حاکم دیوان ارجح هدیه آفاق - ارجح) «جسم همه دوخته بر روی من - یک منم و جسم همه سوی من» (من ۲۰۰) همان را به حسن است «آه چه عرفان مهمنی است عشق - مهلکه بر ریهمی است عشق» در - ع، ارجح هنگامی آمده است که زهره با وسوسه و سرنوشت های خود او را برای بردن یک - ع، است و بردازندگان الهامی داستان، دوباره آن سب را سی کم و کاست در نامان

مصاد اسباب منوی زهره و موحهر برای نگارنده روس شد مؤلف سخنوران ایران - حشر، آنرا «در حدود» ۵۲۵ یاد کرده است و طبعی است که با بعضی رقم دقیق، - ع، «در حدود» حاضر است. اگر فول دیناه ایرانی سلسله مؤلف «سخنوران دوران - ع، سدریم که گهه است آخرین بیت منوی زهره و موحهر، «خلق سوزند راهش - ع، بر بد حوی خوشی را گردند» بدانیم در میان اولین حاکم دیوان ارجح مرزا - هدیه

د - ارجح میرزا، ص ۲۵۳ با اندکی تصرف.

خسرو ایرج - تعداد اییات برابر رقم ۲۴۴ خواهد بود . مؤلف افکار و آثار ایرج ، آخرین بیت را «من گل روی تو نمودم پدید - خار تو برپای خود من خلید» دانسته است و با اییاتی که افزون از نسخه آقای خسرو ایرج آورده تعداد آنرا به رقم ۳۴۲ رسانده است . مؤلف «ایرج و نخبه آثارش» از زبان این مثنوی با صراحت تمام ۴۱۹ بیت را از آن ایرج و ۷۶ بیت دیگر را محصول فکر دیگران دانسته است که جمعاً برابر رقم ۴۹۵ بیت میگردد . به این ترتیب درحالی که هنوز بیش از يك قرن از پیدایش این نوآفرین شعر ایران نمیگذرد و خوشخوانه بوادگانش حی و حاضر و برخی محشوران و معاشراش در قند حیات هستند معلوم نیست زهره و منوچهر ، متضمن چند بیت است و آخرین بیتی که ایرج ساخته و پرداخته کدام و آنچه بعدها سرانندگان دیگر افزوده اند کدام است ؟ آنچه مسلم است کسانی که این شاهکار کم نظیر را به ذوق خود پايان داده اند با تمام انکارات و ظریفکارها نتوانسته اند چنان صاحب کلام اصلی از عهدۀ تکمیلی داستان - کما هو حق - برآیند و با توجه به متن یونانی ونوس و آدونیس از يك سوی و شیوۀ سخن پردازی ایرج از جانب دیگر آنرا خامد دهند . آنست که نگارنده همچنان اعتقاد دارد این ، وظیفۀ جامعۀ ادب و زبان فارسی است که داستان زهره و منوچهر را سرانجام بخشد<sup>۱</sup>

۶ - در تحریر مقاله مزبور از منابع زیر بهره برداری و نه آنها اسناد شده است

\* سخنوران ایران در عصر حاضر . جلد اول . نگارس و مالف : محمد اسحاق معلم ریان و تاریخ ادبیات فارسی در دارالعلوم کلکته . چاپ اول . دهلی ۱۳۵۱ هجری

\* سخنوران دوران پهلوی . جلد اول . مالف : «دسلاه» ایرانی سلسنر . شهر بور ۱۳۱۳ مطابق ۲۱ سپتمبر ۱۹۳۳ (با ترجمۀ انگلیسی صفحه به صفحه) ص ۱۰۰ الی ۱۷۴ .

\* ادبیات معاصر . مالف رشد باسمی . طهران ۱۳۱۶ شمسی (درین کتاب ، زهره و منوچهر ، مسکوت است) .

\* افسانۀ خدایان (از مجموعۀ آثار مالف و ترجمۀ شجاع الدین شفا) . تاریخ بد

\* فرهنگ اساطیر یونان . ترجمۀ دکتر احمد بهمنش . انتشارات دانشگاه تهران .

\* افکار و آثار ایرج . هادی حائری (کوروش) . چاپ دوم ۱۳۳۴ .

\* ایرج و نخبۀ آثارش . مؤلف : غلامرضا ریاضی . چاپ اول ۱۳۴۳ . ص ۱۳۶

\* تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او . دکتر محمد جعفر محبوب . ۱۳۴۲ .

\* کلیات تمامی دیوان ایرج میرزا ملقب به جلال الممالک . هدیه : خسرو - تاریخ . تاریخ ندارد .

# شاهنامه خوانی از دید مردم شناسی

## نظری به تاریخچه شاهنامه خوانی

محمد عمر سگرائی - مرکز مردم شناسی ایران

- شاهنامه خوانی در خانواده ها و قهوه خانه ها
- تأثیر نقالی و شاهنامه خوانی در مردم

«در مجلس هایی که نقال به واقع برگ سهراب می رسد ، نرخی از محوطه خارج مسود با خرم برگ سهراب را نشوید. نارها مساحه شده است که در روساها پول با گاو و گوسفند به نقال دادند تا از کتن سهراب منصرف شود!»

اسطوره از زیبایی نخلیات روح آدمی است ، در اسطوره آفرینش و هسی جهان سبز محارب مردم بازسازی می شود . اسطوره جلوه گاه آرزوهای بهمه سر در چیرگی است . اسر هسی است ، ونمودار خواب آدمی در گشایش راهای آفرینش است . اراش رو است : اسطوره بددل می شنید و بهان سب است که بدوام می ماند . وحامه فرید لافعل اسطوره . با این تفاوت که در حماسه آدمی ، بیشتر در فالت آدمی ، بر سر آرزوهای می سید وار . در فالت می گردد . و در شاهنامه ، اسطوره هست ، حماسه هست و تاریخ بر ، و از اسر و است . شاهنامه شاهنامه فرهنگی ملت ایران است ، و چیری سباز برتر از يك شاهکار شعری و هنری . است که دهقان ایرانی هنگامی که بدسال گاو زمی را شخم می رید شاهنامه خوانی . و شب هنگام که برای رفع حسنگی به گوشه قهوه خانه پناه می برد به شاهنامه خوان گوس می دهد و برای فرزندس قصه از زرم آوران شاهنامه می گوید ، و دلبری ها را از رس . می آورد

در گذشته ای نزدیک شاهنامه خوانی از برنامه های اصلی تمام قهوه خانه های ایران بود . در سحر خانواده ها به هنگام شب نشینی های زمستان شاهنامه خوانی تفریحی دلپذیر بود . اما اسک شاهنامه خوانی از چه زمانی معمول شده است چندان روشن نیست ، تنها از اشارات جنبه و گریخته تاریخ نویسان و شاعران پیرامون نقالی و قوالی و جز آن تاحدودی می توان مطالبی



چایخانه مشیر - شیراز

یافت که البته در آنها هم به شاهنامه بطور خاص کمتر اشاره شده است. در تحقیقات پژوهشگران دید نیز بیشتر قتالی به معنی عام آن مورد توجه قرار گرفته است. با این وجود تحقیقات مقالات آقای دکتر محمدجعفر محبوب در ماهنامه سخن و کتاب هفته و نیز کتاب «نمایش ایران» نوشته آقای بهرام بیضائی ضمن شرحی که درباره قتالی دارد خطوط روشنی از ماهنامه خوانی و تاریخچه آن بدست می دهند. و من در این مقاله درباره تاریخچه شاهنامه خوانی، من نکاتی که از گوشه و کنار فراهم آوردم بیشتر از پژوهشهای آنان بهره برداشته ام. پیش از اسلام در ایران از قسه گوین و واقعه خوانانی خبر داریم که به همراهی قسه خود

حک با ساری دیگر می‌واخسد و سالهائی پس از سلطه عرب بر ایران بیر در جای جای این سرزمین دیده می‌شدند. چنانکه «ان‌قتبه» مورخ قرن سوم در کتاب «عبون‌الانخبار» می‌نویسد: «از علی سر هشام که گفت. قصه گوئی به مرو نزد ما بود، قصه می‌گفت و می‌گریه‌اند، پس از این نموری از آستین بعد می‌آورد، آنرا می‌واخ و می‌گفت: «ایا این تیمار باید اندکی شادبه»<sup>۱</sup> معاش. «نابین غم اندکی شادی نابد» از این واقعه‌خوانی در قریه‌های اولیه اسلامی به دلیل ممنوع شدن موسیقی بها نقل واقعه نافی نابد، و واقعه‌خوانان هم برای حیران نمودن موسیقی در گفتار و بازیگری بسر بکشد کردند، و به گفته آقای بهرام بیضائی، «با به کار گرفتن ناری به‌جای موسیقی، نقالی دوره اسلامی بحسن تحول را برای حفظ و ادامه خود طی کرد. نقالان چون بسر قصه‌ها و داستانهای ملی ایران را موضوع نقل خود قرار می‌دادند، بحسب مورد نوحه مردم بودند و چون دیگر ساری به کار نمی‌بردند، حکومندان ناری نیز بهانه‌ای برای جلوگیری از کارسان در دست نداشتند و با ساند با محبوس می‌گفتند که آنها در میان مردم به دست آورده بودند حکوه یا خارهای جز قبول آنها نداشتند. بعد از آن در میان مردم موجب شد که شاعران معروف کسانی از آنها را بحسب کنند که «رهاسان را برای مردم بخوانند و این کسان را «راوی» می‌گفتند، چنانکه رودکی در سرهانش به دوش از راویان خود اشاره می‌کند: «طامی عره نمی در کتاب چهارمقاله از راوی فردوسی حسن نام می‌برد: «نساج او علی دنام بود و راوی بودلف» که اگر حسن باشد «بودلف» بحسب شاهنامه‌خوان تاریخی شاهنامه‌خوانی «بودلف»<sup>۲</sup> ناین بر سب ساند شاهنامه‌خوانی هم‌زمان ناپنداس شاهنامه فردوسی بدید آمده باشد و این دو، دو گوهر هم‌راد باشند این مطلب مربوط می‌شود به اواخر قرن چهارم هجری. از اواسط قرن سیم بدعاب بعد از ترکان و نایان حسن‌های ملی، حماسه‌های شبه‌مذهبی و سیدنازیجی حقای حماسه‌های ملی را می‌گردد<sup>۳</sup>. و طبعاً در کار نقالان و نقالان نیز ناسر می‌گردد از اواسط قرن سیم حیر داریم که حسن‌های ملی بسن در نایان آتس شمع و نصوص خودنمایی می‌کند و مناف‌خوانان که نقالان نوبت عوض کرده بودند، در رح احوال و ذکر صفات علی (ع)<sup>۴</sup> و اولادس در شهرها و دهات مدیحه می‌خواندند و بسند می‌گفتند که مخالفان آنها کسانی را نام فصائل‌خوانان به‌راه از احمد که در مدح حامای معمر در کوچه و بازار بخوانند، و گونا برای جلب نوحه بسر مردم ایسان از داستان‌های ایران قدیم و فهرمانان شاهنامه نیز سخن می‌گفتند؛ و این موضوع در دست رافضیان و مناقب‌خوانان برای آنان حربه نکتیبری شده بود. اما از قرن هفتم به بعد حماسه‌های تاریخی و مذهبی در کنار هم برای خود خائی پیدا کردند؛ نا اینکه در قرن دهم با شروع سیاست مذهبی و ملی دولت‌حقیان شاهنامه‌خوانی همپای قصه‌های دیگر جزو تفریحات مردم شد، و در قهوه‌خانه‌ها که پدیده جدید این دوره است

۱ - اس مطلب از صفحه ۶۱ کتاب «نمایش در ایران» بهرام بیضائی نقل شده است و در آنجا عین حمله عربی کتاب «عبون‌الانخبار» با ترجمه فارسی آن آمده است.

۲ - نقل از صفحه ۶۳ کتاب نمایش در ایران. البته راویان کارشان فقط خواندن اشعار شاعران بوده است. اما چون این راویان اغلب از میان قوالان اسباب می‌شده‌اند، احتمال است که راوی فردوسی از همان آغاز خواندن اشعار شاهنامه نقالی شاهنامه را بطوری که مورد نظر ما است پایه‌گذاری باشد بسیار زیاد است. و نیز ممکن است پیش از بوجود آمدن شاهنامه فردوسی راویانی که قصه‌های کهن را می‌دانستند و فردوسی از بعضی از آنها مانند «ماج» و «آزادسرو» و جز آن نام می‌برد، خود به نوعی داستان گوئی و یا نقالی می‌کرده‌اند که در اینصورت نقالی شاهنامه مقدم بر شاهنامه فردوسی قرار می‌گیرد.

۳ - «از قرن ششم بعد بر اثر دو عامل مذکور یعنی نفوذ شدید اسلام و ضعف و انحطاط فکر ملی و تعصب نژادی، افکار حماسی نیز بتدریج راه فنا و زوال گرفت و حماسه ملی ایران بصورت حماسه‌های مذهبی و تاریخی درآمد.» ص ۱۵۵ حماسه‌رانی در ایران نوشته آقای دکتر ذبیح‌الله صفا چاپ ۱۳۳۳.

۴ - داستان برزو (پرسه‌رآب) از ملحقات شاهنامه. برزو سرنوشتی شبیه سهرآب دارد.



والی رواجی کامل یافت. و علت اجتماعی این امر توجه خاص صفویان به ایجاد روحیه یحیه جنگی در مردم به ویژه در قزلباشان بود. پس از صفویان در زمان قاجاریان به علت آتش سیاست مذهبی صفوی، کم کم شاهنامه خوانی مهم ترین برنامه قهوه خانه های ایران حدود بیست سی سال پیش هم شاهنامه خوانی یکی از تفریحات و سرگرمی های خوب خواه زمان فراغت مردم شهر و روستا محسوب می شد، و در بیشتر قهوه خانه ها به ویژه زمستان مردها با اشتیاقی گرد می آمدند تا به تماشای نقال بنشینند و به داستان هایی که می خواند گوش فرا دهند. شاهنامه خوانی تفریح شب نشینی های شبهای دراز زمستان آمده ها نیز بود و کسی از خانواده که سواد داشت و در عین حال می توانست شاهنامه را خاص آن بخواند، برای آنها که به شب نشینی می آمدند شاهنامه خوانی می کرد؛ و این معمولاً ارج و اعتباری در میان آن جمع داشت. اگر دو یا سه نفر از عهده اس کار بر می آمدند، به نوبت شاهنامه می خواندند تا خسته نشود؛ و همه به خوردن شجره و جای معموله، تا به بینند داستان به کجا می انجامد؛ و اغلب با اینکه پس از بارها سندن داستان دیگر حوادث آنرا خود می دانستند، این هیچ از اندازه اشیا مسان به شنیدن داستان می کاست. در حدود سال های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ از این شبهای شاهنامه خوانی بسیار دیده ام و در خاطر واشتیاقی را که از آن سخن گفتم هنوز می توانم در حسی های کسانی که گرد کرسی می نشستند شاهنامه خوان گوش فرا می دادند و شب چره می خوردند به یاد ماورم، گاه می رسد که ساعتها می نشستند و سراپا گوش می شدند تا داستانی که هجنان و الهاب در آنها بوجود آورده بود ن رسد، هر چند خود پائانش را می دانستند در این شب سیمی ها، کتابهای دیگری مانند رسلان وحسین کردهم خوانده می شد، ولی شاهنامه ارج و اعتباری دیگر داشت و شاهنامه خوانان چرا که امیرارسلان و کتانه های دیگر مانند آن را هر کس که سواد داشت می توانست ند، ولی شاهنامه را، جز سواد آئین و صوب شاهنامه خوانی نر لازم بود، که در هر کس خوانندگان شاهنامه معمولاً مردان بودند، چون بسیر، مردها سواد داشتند و صدای مرمزی تر آنها بیشتر می توانست قالب حماسی آهنگ شاهنامه را ترکند. البته حجب و حادی، و تا اندازه ای محدودیت زبان نیز از عواملی بودند که بسیر شاهنامه خوانی را در عهده ان گذاشته بود، ولی با وجود این گهگاه زنان هم در اس کار شرکت می کردند می خود ی را که به آهنگ شاهنامه خوانی می کردند به یاد دارم. قهوه چی «قهوه خانه ناعجه ناحار» زاده قاسم شمیران می گفت: «یه مرشد داشتیم که زنی اوقند شانومه بلد بود که درا زبا می کرد.» و این گفته نمودار وجود مجالس شاهنامه خوانی و نقالی زنانه نسز می باشد. انی که در مجالس خانوادگی شاهنامه خوانی می کردند، زن یا مرد معمولاً شاهنامه را از روی اب می خواندند، و اگر در کتاب تصویر هم بود وقتی به تصویرها می رسیدند آنها را به حاضران ن می دادند، و بچه ها از مشتریان پروپا قرص این قسمت بودند. داستان ها معمولاً به خواست به حاضران و یا به انتخاب خود شاهنامه خوان برگزیده می شد و طی يك تا چند شب نشینی نسبت طول داستان، یا هیجان آن، به پایان می رسید. ولی اتفاق می افتاد که شاهنامه را در نخستین بنشینی های ماههای آخر پائیز، از آغاز سلطنت کبوتر شروع می کردند و به تریب جلو رفتند تا به پایان برسد که این کار معمولاً تا آخر زمستان طول می کشید و گاه هم تا تمام می ماند. این را در اصطلاح دوره کردن شاهنامه می گفتند. اما شاهنامه خوانی نقالان شوه ای خاص اشت و در قهوه خانه های بزرگ معمول بود. و تنها کسانی که حرفه نقالی داشتند استاد این فن بودند از عهده آن بر می آمدند. این نقالان برای خود شاگردانی هم داشتند که گاه فرزند خودشان بود. نقال روی سکونی که معمولاً در وسط قهوه خانه قرار داشت، یا در جای دیگری که همه به راحتی بتوانند او را ببینند قرار می گرفت، و داستانی را که خود انتخاب کرده بود و یا اکثریت حاضران در قهوه خانه خواسته بودند، شروع می کرد. نقال در میان داستان، هم



از شعرهای شاهنامه استفاده می‌کرد و هم قسمت‌هایی را از زبان خود باشاخ و برگ بسیار بیان می‌نمود و ضمن خواندن شعر و گفتن داستان با حرکت دادن دست و سر و پا، راه رفتن و نشستن و برخاستن و برهم کوفتن کف دستها و حرکت دادن چوب یا عذایی که در دست داشت و جز آن، بر شدت تأثیر داستان می‌افزود، و به‌نسب جربان داستان صدایش را دانگی بالاتر یا پائین‌تر می‌برد؛ گاه از زبان رزم‌آوری خشمناک فریاد می‌آورد و تماشاچی را در بهت به لذت آمیخته‌ای فرو می‌برد و گاه نرمی گفتمار پندآموز پر جهان‌بده‌ای را به‌صدای خود می‌داد و لب‌خند آرامی بر دلها می‌شاند. نقالان بیشتر قسمتها و گاه تمام داستان را با شعرهای شاهنامه ازبر داشتند، که این خود از عوامل تأثیرگذاری در شنودگان بود، و راستی آنکه نقالی بیشتر نمایش یک نفره بود تا فصح گوئی ساده. گفتمی است که در بعضی نقالان در بسیاری موارد افسانه‌های شاهنامه با افسانه‌های سامی بداجل کرده‌اند؛ سلیمان با حشید یکی شده است، نسب شاهان کبانی و پیشدادی به‌نامسا بنو سوسه است و بسیار نمونه‌هایی از این‌دست، که همه نمودار کوشش در راه تلفیق دین اسلام و مذهب ایرانی است، و آوردن همه آنها در حوصله این مقاله نیست. اما در شاهنامه‌خوانی شب‌سببی‌های خانوادگی چسب نبود و داستانها بی‌کم و کاست از روی شاهنامه خوانده می‌شد، و شاهنامه‌خوان در يك ماهه کرسی تا گوشه‌ای از اتاق می‌نست و شاهنامه می‌خواند و بقیه به‌او گوش می‌دادند. اما لحن صدا به‌نسب رویدادهای داستان و اینکه از زبان چه کسانی بازگو می‌شد بعسر می‌کرد، و خوانندگان هم بودند که به‌سبب تسلط کمتر و نداشتن سواد کافی تمام قسمتهای يك داستان را و تمام داستانها را در يك روال می‌خواندند. در فهم‌خانه‌هایی هم که نعال داشتند و نیز در فهم‌خانه‌های روستائی، خوانندگان به‌همین شوه با اندکی پرآب و ناب‌تر شاهنامه می‌خواندند؛ و نقالی - به شاهنامه‌خوانی معمولی - در همه فهم‌خانه‌ها معمول نبود و دست‌کم در زمانهای متأخر و عرساً حدود نیم قرن گذشته شاهنامه‌خوانی به‌صورت ویژه نقالی در فهم‌خانه‌ها به‌نسب شاهنامه‌خوانی معمولی در فهم‌خانه‌ها با خانواده‌ها در اقلیت کامل بوده است. چرا که تنها در فهم‌خانه‌های بزرگ که در مراکز پرجمعیت و معمولاً در شهرهای مرکز ایالات و به‌ویژه در بهران بودند، برنامه نقالی و مرشد با آن شوه و رسم خاص داشتند و در فهم‌خانه‌هایی که دور از مراکز عمده جمعیت بودند، و در فهم‌خانه‌های کوچک شهرها این امکان وجود نداشت در صورتیکه شاهنامه‌خوانی از روی کتاب و به‌صورت ساده‌تر تقریباً جزوی از برنامه رقصانی بیشتر نزدیک به تمام فهم‌خانه‌های ایران اعم از شهر و روستا بوده است. در شب‌سببی‌های خانوادگی هم هر جا آدم با سواد و کتاب‌خوانی بود وضع چنین بود. داستانهای زال و رودابه، به‌دست آمدن رستم، سز و میثزه، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، رفتن گشتاسب به روم، داستانهای بهرام‌گور و داستان رزوه معمولاً در جمع خانواده‌ها خواستاران بیشتری داشتند، در صورتیکه در فهم‌خانه‌ها داستانهای بهلوانی‌تر که طعناً پر به‌خاندن‌تر و پرحادثه‌تر هستند بیشتر خوانده می‌شد و از آن میان داستانهای که مربوط به زمان پادشاهی کبکسرو و کبکاووس می‌شوند و به‌گونه‌ای تا رسم از نطاط پیدا می‌کنند هواخواهان بیشتری داشتند، از این شمارند داستانهای سیاوش، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، جنگ اشکبوس و رستم، رفتن گمو به‌نوران، جنگ دوازده رخ و بطور کلی حکمهای ارمیان بانورانیان و افراسیاب؛ که این تفاوت نتیجه فضای مختلط زمانه و مردانه خانواده با فضای کاملاً مردانه فهم‌خانه است. در فهم‌خانه‌ها هنگام نقالی داستانهای رستم و سهراب و رستم و اسفندیار و بعضی داستانهای دیگر برنامه‌های خاصی اجرا می‌شد که طی آن شاگرد نفال نقش سهراب یا اسفندیار را بازی می‌کرد

ال بازیگر نقش رستم می‌شد و این برنامه‌ها به سهراب‌کشی یا اسفندیارکشی و یا . . .  
 رد که از میان آنها سهراب‌کشی شهرت بسیار داشت، تا آنجا که وقتی سخن از  
 خوانی در قهوه‌خانه‌ها به میان می‌آمد، بی‌اختیار ذهن متوجه برنامه سهراب‌کشی می‌شد.  
 قهوه‌خانه پانچار امامزاده قاسم شمیران می‌گفت: «خاطر من هست وقتی تو قهوه‌خونه  
 بخواس سهراب‌کشی کنه، قیامت می‌شد پیر مردایی که ریششون تا رونافشون بود دسمال  
 بگرفتن و زار زار گریه می‌کردن، یه طبق پول برا مرشد جم می‌شد.» و این سخنان را  
 ، از گذشت آن روزگاران و با افسوس و حسرت بر زبان می‌آورد. آقای دکتر محجوب  
 «مطالعه در داستانهای عامیانه فارسی» در شماره ۷۷ کتاب هفته می‌نویسد: «یکی از شهای  
 بشدنی برای قصه‌خوانان و شنوندگان ایشان، شب «سهراب‌کشی» است. در این شب  
 نه را با تشریفات فراوان می‌آرایند و همه کسانی که مرتب در مجلس نقل حضور نمی‌یابند  
 شب حاضر می‌شوند و در ازای نقل این قصه جاسوز، مبلغی قابل به‌تقال می‌دهند. از دحام  
 جمعیت در قهوه‌خانه نیز در چنین روزی به حداکثر می‌رسد. معروف است که چهل سال  
 در روز سهراب‌کشی یکی از نقالان معروف تهران موسوم به مرشد غلامحسین و مشهور  
 بل‌بچه» هر جای نشستی در قهوه‌خانه به ده ربال خرید و فروش می‌شد. . . . آقای بهرام  
 ، در صفحه‌های ۸۰ و ۸۱ کتاب «تاریخ نمایش در ایران» می‌نویسد: «در مجلس‌هایی که نقال  
 شان رستم و سهراب می‌رسد و به مرگ سهراب می‌رسد و به آنجا که ماند می‌رسد سساری  
 می‌کنند و برخی از محوطه خارج می‌شوند تا خبر مرگ سهراب را نشنوند، بازها شده است  
 ل و یا در روستاها گاو و گوسفند بسیار به دقال داده‌اند تا از کشتن سهراب منصرف شود.»  
 دامه می‌دهد: «در بین اهل‌های کوچ‌کننده دشتها که برای گرم نگهداشتن روحیه افراشان  
 به‌خوان دوره گرد می‌خواند، تنها پای داستانهای این کتاب است که اشک ریختن دلیل  
 ی نیست، و هر کس می‌تواند در آن بیشتر و بهتر گریه کند، تا بست ما سی سال پیش برخی  
 ز ره و خود می‌پوشانیدند و ماجرای مرگ سهراب را حین نقل و نازی اجرا می‌کردند  
 برخی مجلس‌های سهراب‌کشی، شرزادکشی یا اسفندیارکشی بزرگان و رجال محله را  
 و خانه دعوت می‌کردند، بیشتر این جلسها را به عصر جمعه می‌انداختند، در پایان اینگونه  
 بها از نقال می‌خواستند که برای سهراب و شیرزاد و دیگران آمرزش طلب کند و روضه  
 ند، او می‌خواند و دعا می‌کرد و این داروی آن اندوه».

طرز بیان و آهنگ در شاهنامه‌خوانی چندگونه است که ما مقایسه طرزهای مختلف آن،  
 ر شیوه اصلی و متمایز قابل تشخیص است.

- ۱ - طرز شاهنامه‌خواندن نقالان که شیوه‌ای خاص در بیان و حرکت دارد و گفته شد.
- ۲ - طرز خواندن زورخانه‌ای، از اینگونه است آهنگی که شرخدا برای خواندن  
 نامه در برنامه صبحگاهی رادیو ایران انتخاب کرده بود و معمولاً همراه با ضرب است.
- ۳ - طرز رجزخوانی که در گذشته به هنگام جنگها برای برانگیختن احساسات ملی  
 جاعت رزمندگان از آن استفاده می‌شد؛ این طرز گاهی با آهنگ خواندن قهرمانان رزمی  
 یه‌ها و با اصطلاح شهادت‌خوان‌ها بسیار نزدیک است و شاید در این زمینه تعزیه زیر تأثیر  
 فنامه باشد چرا که شاهنامه‌خوانی از تعزیه‌خوانی (با شیوه‌ای که امروز مرسوم است) قدیم‌تر  
 یاشد؛ و یا شاید هر دو بازمانده‌ای باشند از اصلی قدیم‌تر و مربوط به زمانی دور تر.
- ۴ - طرز خواندن روایتی یا افسانه‌گوئی یعنی همان شیوه‌ای که شاهنامه‌خوانان  
 انواده‌ها به کار می‌برند.

شاهنامه‌خوانی رابط خانواده ایرانی با گذشته فرهنگی و به ویژه فرهنگ اساطیری  
 حماسی ایران بوده است و می‌باشد. و شاید اگر شاهنامه‌خوانی رواج نمی‌یافت، شاهنامه تا این حد

در دل و روح ایرانی و فرهنگ بعد از اسلام ایران ریشه نمی‌دوانید چرا که خواندن آهنگین شاهنامه آن را بیشتر و بیشتر به میان تمامی طبقات مردم این مرزوبوم برد. شاهنامه‌خوانی در زمینه مسائل میهنی و ملی پدیده‌ای است همانند نغزیه در فضای فرهنگ مذهبی ایران و تأثیرگذاری هر دو پدیده بر تأثیر آهنگین بودن و نمایشی بودن آنهاست، و از این رو است که بیشتر افراد خانواده‌های ایرانی در گذشته نزدیک بیشتر و امروز کمتر، شعرهایی با آهنگهای ویژه آنها از شاهنامه و نغزیه در خاطر دارند که گهگاه زمزمه می‌کردند و می‌کنند. شاهنامه‌خوانی در خانواده ایرانی عامل بقا و تقویت روح ملیت و میهن‌دوستی است و شاهنامه بزرگترین عامل تداوم نامهای ایرانی در خانواده‌های ایرانی نبر هست.

به هر حال از آن زمان که رادیو و بعد سینما و تلویزیون و به ویژه رادیوی ترائیتوری و دیگر وسایل ارتباط جمعی مانند مجله و روزنامه یکی پس از دیگری در عرصه اندیشه و زندگی مردم شهری و روستائی پدیدار شدند، تفریحات و سرگرمی‌هایی از گونه شاهنامه‌خوانی با کیفیتی که گفته شد در برابر این پدیده‌های بوطهور غلب نسنند؛ اما شاهنامه‌خوانی از سوی دیگر در زورخانه به زندگی خود ادامه داد و گهگاه نیز داستانهای شاهنامه موضوع نمایش تماشاخانه‌ها و فیلم سینماها قرار گرفت و از سوی دیگر شاهنامه‌خوانی در برنامه صبحگاهی رادیو ایران با آهنگ زورخانه‌ای و با صدای مرحوم شرخدا سالها هرامداد بر امواج رادیو به گوش مردم می‌رسید و بردلها می‌نشت، اما میزان و کیفیت تأثیر این شاهنامه‌خوانی رادیویی آنهم به علت ده دقیقه که بخشی از آنرا هم صدای ضرب اشغال می‌کرد، نچندان بود که با گذشته پرونق آن هم‌سنگ باشد و حتی شناختی چنان که باید از شاهنامه به مردم نمی‌داد. مردی در قهوه‌خانه «باغچه سرچشمه» تهران می‌گفت: «نقل شرخدا البته با نقل مرشد فرق دارد، نقل شیر خدا چن دقیقه بیشتر بس، اما مرشد همه قصه‌ها رو، هر کدومو که بخوایم برامون می‌خونه.» مرد دیگری از مشتریان همان قهوه‌خانه که حدود شصت‌ساله بود و سالها آشپز و شاگرد قهوه‌چی قهوه‌خانه‌های تهران بوده است، می‌گفت: «زنم از برنامه‌های رادیو فقط به نقل گوش میده.» که البته منظورش از نقل همان برنامه صبحگاهی بود.

۶ - این مقاله مربوط به ده سال پیش است و ساراین نقل این مطلب به پنجاه سال پیش برمی‌گردد.  
۷ - یکی از محاسمی که در دوره صفویه در آن شاهنامه خوانده می‌شد و از مردانگی قهرمانان شاهنامه برای تهییج مردم استفاده می‌کردند قهوه‌خانه بود. علب اجتماعی این امر در وهله اول مربوط به این بود که جامعه صفوی در مرکز دارای یک گروه خاص نظامی (قزلباش) بود که وطیبه اصلی آنها عبارت بود از شرک در جنگها و آماده نگامداشتن روحیه جنگی، یکی از گروههای قهوه‌خانه بروهای آن عصر قزلباشها بودند.

نقل از مقاله «مطالعه‌ئی درباره قهوه‌خانه‌ها» نوشته آقای خسرو خسروی، در مجله ماهانه کاوش (شماره ۹ بهمن‌ماه ۴۱)

«در قهوه‌خانه شاهنامه و داستانهای حماسی دیگر نیز خوانده می‌شد و بسیاری از مردم برای شنیدن شاهنامه به آنجا می‌رفتند. شاهنامه‌خوانی کار آسانی نبود و شاهنامه‌خوانان خود غالباً شاعر و ادیب بودند. شاه عباس خود به شاهنامه فردوسی علاقه بسیار داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس و خوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. از شاهنامه‌خوانان او یکی عبدالرزاق قزوینی خوش‌نویس بود که سالی سیصد تومان حقوق داشت.» تذکره نصرآبادی. چاپ تهران. ص ۴۶۰ - نقل از مقاله تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران نوشته آقای مصراشه فلسفی. مجله سخن. دوره پنجم ص ۲۶۵

«در مشرق‌زمین . . . اوقات میهمانان به . . . قرائت کتب یا استماع قرائت و نقل حکایت و اشعار و به شنیدن آواز دلنشین و رسای (شاهنامه‌خوانان) که کارهای پادشاهان باستانی ایران را طی داستانهای منظوم حماسی بهمانند نضات هومر ترنم میکنند می‌گذرد . . .»

سیاحتنامه شاردن. ترجمه محمد عباسی. جلد چهارم ص ۲۵۸. چاپ امیرکبیر فروردین ۱۳۳۶

شاهنامه‌خوانی در خانواده شهری امروز بیشتر از راه کتابهای مدرسه‌ای وارد می‌شود این خانواده‌ها شاهنامه را درجائی می‌آموزد که دانش را نیز، و شاهنامه پارمائی اسطوره پاره‌ای حماسه و بخشی از آن هم تاریخ است، و در کتابهای مدرسه‌ها بیشتر از بخشهای (پهلوانی) و گهگاه اسطوره‌ای آن استفاده می‌شود؛ و شناخت اسطوره و حماسه پهلوانی نیهای آن و روابط انسان و آفرینش در آن به گونه‌ای است که کودک در تطبیق افسانه‌های با کتابهای که دانش را به او می‌آموزند حیران و سرگردان می‌ماند و به ناچار این پرسش را پیش می‌آید که آیا این افسانه‌ها راست است؟

میهن‌دوستی عمده‌ترین پیام شاهنامه‌خوانی برای خانواده‌ها است. درمادم خانواده‌هایی رسم برقرار بوده است، روحیه میهن‌پرستی کاملاً چشمگیر است. چندین سال پیش يك برنامه شاهنامه‌خوانی در یکی از شب‌نشینی‌های رستانی خانواده‌ای بودم که پسرکی ده یازده ساله وقتی شرح نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش را از زبان شاهنامه‌خوان می‌شنید، به‌غرض ترکید و گریه را سر داد، بزرگترها می‌کوشیدند آرامش کنند و هر يك برایش می‌دادند، ولی تأثیر شاهنامه در وجود پسرک آنچنان پرمایه بود که حرف هیچ‌کدام نپذیرفت. و این مطلب شاهی است برای مدعا که میهن‌دوستی بزرگترین پیام شاهنامه نامه‌خوانی در خانواده ایرانی است. و نیز فهمی یکی از فهم‌خانه‌های پارس می‌گفت مان جنگ وقتی ایران دست از جنگ کنسیده بود و انگلستان و روسها وارد خاك ایران بودند و این خبر در میان مردم پخش شده بود و همه اندوهناك بودند، جوانك کشاورزی و زندگی خود را رها کرده بود و آمده بود به‌شهر و جلوی فهم‌خانه فریاد می‌زد که فطره کثیفی داریم باید فدا کنیم و این شعر را به‌آهنگ می‌خوانده است که:

«چو ایران نباشد من من مباد بدین بوم ویر ریده يك س مباد.»

کوشش صفویان در گسترش شاهنامه‌خوانی به‌منظور ترانگستن احساسات میهنی مردم و پیره قریبانش نیز يك نمونه تاریخی استفاده از این کتب شاهنامه‌خوانی است.<sup>۸</sup>

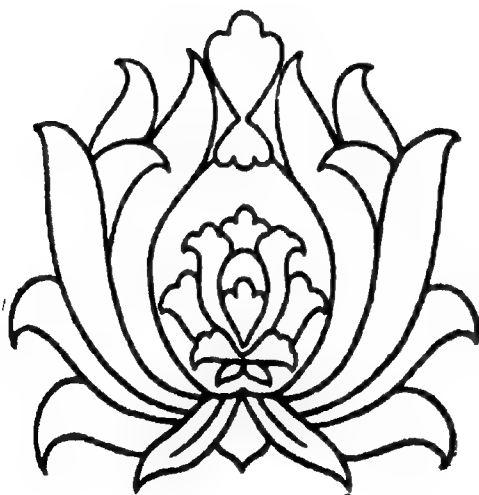
از دیگر پیام‌های شاهنامه و شاهنامه‌خوانی برای مردم این چند مورد بسن قابل توجه اند. برتری جوئی و شجاعت و دلیری، محترم شمردن پیمان، عصب و پاکدامنی، پرهیز از دروغ، ن به‌خدا، اعتقاد به تأثیر گردش ستارگان در زندگی مردم، شاه‌دوستی و حرأ که برای کدام از آنها می‌توان مثالهای بسیار آورد که در حوصله این مقاله نیست. اما پیام يك سب هیچ چیز بهتر از گفته‌ها و نظرات مردمی که با آن سروکار دارند نشان نمی‌دهد و از لابلای بن گفته‌ها می‌توان به‌همه پیام‌ها و بازتاب‌های آن‌ست در میان مردم پی برد.

آقای «غلامرضا اسفندیاری» پیرمرد مشنری فهم‌خانه ماشاءالله ابراهیم‌خان می‌گفت میان داستانهای شاهنامه رستم و اسفندیار را بسنر از همه دوست دارم «محمود سردها» ران حدود سی و چند ساله میوه‌فروش مشنری يك فهم‌خانه دیگر می‌گفت قصه‌های ماهامه را بیشه از زبان مرشد گوش می‌کنم و همه را دوست دارم، و می‌گفت پسر کوچکم که حدود نمت نه سال دارد هر جا نقل باشد می‌آید گوش می‌کند. آقائی از مشنران فهم‌خانه «درفلمه» اقع در خیابان جمشید تهران می‌گفت: «بچه‌های من از شاهنامه فقط رستم را خوب می‌شناسند لحاظ اینکه زورش زیاده بوده».

مشنری یکی از فهم‌خانه‌های شهرری که پیرمردی بود می‌گفت: «فردوسی ارسه‌زار ال پیش می‌گوید رستم مسلمان و شاه‌دوست بوده.» این مرد در برابر اعتراض يك نفر دیگر که گفت سه‌هزار سال پیش اسلام نبوده، جواب داد که همیشه مسلمانی بوده. مردی از مشنربان یکی از فهم‌خانه‌های بازار تجریش می‌گفت: «آقا ایرانی نبس که شانومه و شانومه‌خوانی ندوله.» ولی الله نيك‌دیده صاحب فهم‌خانه باغچه امامزاده قاسم شیران می‌گفت: «از زال زر که تو کوه بزرگ میشه تا دنیا آمدن رستم و جنگ سهراب همرو میدونم، زنم خیلی از اینارو

بلده.» و وقتی نظرش را درباره تأثیر شاهنامه‌خوانی پرسیدم گفت: «هیچ چیز مثل شانومه وطن‌پرستی یاد نمیده، همه این سنتا - سنتها - مال زمان جمشیده، نوروز چله، و این چیزا هیچ وقت گم نمیشه شانومم» هیچ وقت گم نمیشه، اگه دین ما گم میشه، شانومم گم میشه.»  
در سال‌های اخیر به علت کشتی که نسبت به احیای سنتهای گذشته در زمینه‌های مختلف فرهنگی، همچون معماری، صحنه آرائی، لباس، آداب و رسوم و مانند آن در جامعه ایران پیدا شده است. قهوه‌خانه‌های جدیدی پدیدار شده که البته با همه آراستگی ظاهر، روح و فضای خاص قهوه‌خانه‌های سنتی را آنچنان که نمانده ندارند. و تنها يك بازسازی جهانگرد پسندانه است؛ و بفالانی هم که در این قهوه‌خانه‌ها نفل می‌گویند همچون قهوه‌خانه‌هاشان ساخنگی هستند و در این بفالان اثری از بلندی روح بفالان گذشته که اغلب زیر تأثیر حرفه خود جزو آرادگان و قتیان و جوانمردان و عماران و صوفیان بودند دیده نمیشود.

در تهران هنوز تعدادی از قهوه‌خانه‌های بزرگ برنامه نقالی دارند و از این شمارند قهوه‌خانه ماشاءالله ابراهیم خان. دروازه عار قهوه‌خانه باغچه سرچشمه. قهوه‌خانه حاج حسن و میرزا امام‌زاده رحیمی. قهوه‌خانه در قلعه حیاباں حمسند قهوه‌خاد دروش شاهزاده عبدالعظیم - ری - و بفالان این قهوه‌خانه‌ها مرشد عباس داراب، مرشد حسن و چند نفر دیگر هستند.



بی و کارنامه

# مادسید حسین میرحانی خوشنویس هنرمند معاصر

خسرو رعینی

مدیر عامل انجمن خوشنویسان ایران



اساد حسن میرحانی

قبل از مدح حاسی دو قرآن بخط  
تعلیق یکی با تعداد ۱۹×۱۱/۵ سانسیر  
خط مرحوم محمدحسن دماوندی در  
تاریخ ۱۰۹۳ هجری قمری و دیگری  
«نطق وزیری» با تعداد ۳۲×۲۶ سانسیر  
مرحوم میرزا اسدالله شمراری در سال  
۱۲۷۰ هجری قمری تحریر شده است که  
همچون از دو قرآن مربوط دارای شماره  
آیات و اعراب کامل می باشد.

میرحانی در مدت ۲۵ سال معلم  
در انجمن خوشنویسان، نواسته است  
هرمندان شماری را تربیت و تحویل  
جامعه دهد.

علامه حسین امیرحانی بها هیرمندی  
که نواسته است از انجمن خوشنویسان  
ایران گواهی نامه استادی بگردد از تعلیمات  
همین استاد سود جستند.

از هنرجویان آنابه میرحانی ۳۸  
نفر که تا این تاریخ توانسته اند موفق  
یافتند گواهی نامه دوره «ممتاز» نائل شوند  
عبارتند از:

استاد سیدحسن میرحانی در سال  
۱ شمس متولد شده و هنر خوشنویسی  
را کودکی نزد پدر خود مرحوم  
یدمرتضی خوشنویس معروف آموخت و  
ده سالگی بکار کتاب و خوشنویسی  
خفت.

کتابهای درسی بسیاری بخط او  
پرسیده است، دو قرآن بخط تعلیق  
را در سال ۱۳۲۳ و دیگری را در  
۱۳۲۸ نوشته است، کتاب قرآن  
که در قطع بزرگتری چاپ رسیده  
ت مدت ۵ سال بطول انجامد. این  
آن بخط درشت تر از کتاب تحریر شده  
ت.

پیشنده در بادی امر ممکن است تعجب  
د که چرا در قرآن دوم فاصله سطور  
همچنین فواصل کلمات بیش از حد  
بول و متعارف در نستعلیق نویسی است  
لی با اندک دقتی متوجه میشود که  
تایب برای گذاشتن اعراب کامل ناگزیر  
ز دادن چنین فواصلی شده است.



فرمان ستوان دومی شاهنشاه آریامهر

با آیدات خداوندان

پهلوی شاهنامه ایران

نظریانیکه گرامی فسر زنده کامکار شاهپور محمد رضا پهلوی یلعه کوشا

ایران دوده اشکده افسری ادر سال کمین اروسید هنده با وقت سیان

موجب این نین را اله زده رجه ان دومی ن ارمایم تاج کیم همراه کیم اروسید هنده



قُلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ (٨) وَجَاءَ قِرْعُونَ مِّن قَبْلِهِ أَلْمُؤْتِفَاتُ الْبَاقِيَةِ (٩) فَصَوَّ  
 رَسُولُ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَّابِيَةً (١٠) إِنَّا لَنَاطِقَاتُ الْمَاءِ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْبَاقِيَةِ (١١)  
 لِنَجْعَلَنَّكُمْ تَذَكُّرًا وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (١٢) فَادْنُجْ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَاحِدَةً (١٣)  
 وَحَلَّتِ الْأَرْضُ وَابْجَابُهَا فَذُكِّنَا ذِكْرًا وَاحِدَةً (١٤) فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (١٥)  
 وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَفِي يَوْمَئِذٍ رَّابِيَةٌ (١٦) وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ  
 فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (١٧) يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (١٨) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابًا  
 بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ يَا قَوْمِ اقْرَؤْا كِتَابِيَةَ (١٩) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ (٢٠) فَهُوَ فِي  
 عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ (٢١) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (٢٢) قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (٢٣) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا  
 بِمَا آتَيْنَاكُمْ فِي الْأَيَّامِ الْأَخْلَافِ (٢٤) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابًا بِيَسْأَلُهُ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ  
 كِتَابِيَةَ (٢٥) وَلَمْ أَدْرَا حِسَابِيَةَ (٢٦) يَا لَيْتَنِي كَانَتِ الْقَاضِيَةُ (٢٧) مَا أَغْنَىٰ عَنِّي نَارِي  
 (٢٨) بَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ (٢٩) خَذُوهُ وَفَعْلُوهُ (٣٠) ثُمَّ ائْجِمْ صَلُّوهُ (٣١) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ  
 ذُرَّعًا سَعَتُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (٣٢) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (٣٣) وَلَا يَحْشُرُ  
 عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ (٣٤) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَيْئَةٌ مَّجْمُوعٌ (٣٥) وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ (٣٦)  
 لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِطُونَ (٣٧) فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصَرُونَ (٣٨) وَمَا لَا تُبْصَرُونَ (٣٩)

# آسایش دوگیتی شیرین و حرفت

بازتصویر خوشنویس

## بادوستان و بادشمان مدارا

غلام بهمت آنم که زیر چرخ کبود زهره رنگ تعلق پذیر و آزاد است

نمونه‌ای سطر ارجح اسامی حسن میرخانی

سرهنک بوده و ماخذ شاهای درجه يك هر ، درجه سه خدمت موفق گردید و شان همانوں را پواس خدمات پرارزش و می‌شائیه‌اس به فرهنگ و هنر کشور دریافت داشته است .

سبك تعلیم ، حسن خلق و از همه بالاتر استادی وی در خط نستعلیق باعث شده است که هر روز نه تنها از دورترین نقاط نهران بلکه از شهرستانها نیز برای استفاده از معلم این استاد در کلاش حضور می‌یابند .

میرخانی تنها اسناد ارشد انجمن خوشنویسان ایران است و به جرات میتوان گفت که هیچک از اساتید در هیچ دوره‌ای در امر تعلیم ناندازه وی موفق نبوده‌اند .

حسین خسروی - رسام جمعی - محمد رستمخانی - سعید سعید - سعید سمن اصاری - علیرضا شعاعی - مجیدرضا شجریان - حسن فروغی - سیدحسین قدرب - حسن کاشیان - جهانگیر کوچک‌زاده - غلامرضا موسوی - مصطفی مهدزاده - علی مشایخ - حسن محراسی - سیدحسن مرطاهری - حسین نوروزی احمدآبادی - حبامی - احمد میرخانی که بعضی از آنان نامداران هر خوشنویسی معاصراند و شاحته شده‌اند و بعضی دیگر چون شغل اصلی آنان خطاطی بیست از شهرت کمتری برخوردارند .

استاد حسین میرخانی سالها خوشنویس ارتش شاهنشاهی و هم‌ردیف

کمشرو خسرو - و محملی - اششانی - رضا مافی - اویس و فسی - محمدحسین عطارچیان - محمدسلحشور - سید راهجری - ناصر حواهرپور - فیاض آل آقا - سرهنک یوسف - محمد تراهمی - محمد دیرین - دبی - مامی - یوسف انتظاری - آقاجانی - ابراهیمی - رضا حساس - مجیدرضا حسینی - نوکلی‌راد - احد نرانی -

→ يك صفحه از قرآن نستعلیق

مهرمردم - شماره ۱۶۶ - ۱۶۵

# میت اسطوره راز

## همه تار در راز رفته راز کس و نشدین در راز باز

دکتر علیقلی محمودی بختیاری  
استاد دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران

زندگی آدمی، جهان ملتها و فرهنگهای دیرینه‌ی اسان، سرشار و آکنده از رازهای ناگون و آراسته به این رازهایند. خود آفرینش آدمی رازی است سر به مهر که کسی از چندان و بیش و کمش آگاه نگشته و هر کسی به گمانی سخن گفته است و در گذشته است. از آنجا که هر چیز ناشناخته بحث انگیز است و هر چه ناشناخته تر، بحث انگیز تر، راز «نهشته» است که صدها کتاب پیرامونش نوشته اند و هنوز هر کس - اگر نوا نماند - میتواند آن به پردازد و سخنی تازه و نوپدید باشد. اما در این گفتار نخست آماج من بحث پیرامون باخت «میت» و «اسطوره» است - که هر دو بمعنی رازند - و در فرجام سخن از «راز» میگرام. این دو واژه‌ی «میت» و «اسطوره»، مانند مفهومان پیچیده و ناشناخته مانده اند در هر زمانی و هر اثری و به هر زمانی رنگی ویژه بخود گرفته اند. اگر بدانم همین «میتها» «اسطوره‌ها» ناچه اندازه، در فرهنگ آدمی و شناخت آن کارگرد، بادلستگی بیشتری به آنها ینگریم و پیرامونشان میگردیم. بویژه در فرهنگ ایرانی، آنچنان این دو واژه بیگانه و دور ز نظر مانده اند، که چون مفهومان بیگانه بچشم می آیند و حتی گمان خوشاوندی آنها را نابان خود نداریم. شاهنامه که گنجینه‌ی «میتهای» ایرانی است از آنرو بر همه گان پوشیده و ناشناخته مانده است که مفهوم «میت» و «اسطوره» در مردم داشور این دیار پوشیده و بیگانه مانده است. همانکه در زمینه‌ی «میتهای» ایرانی خواهیم گفت، «شاهنامه را باید از دیدگاهی دیگر شناخت». فردوسی - آفریدگار شاهنامه - خود به این دشواری و دیرشناختی اثر خود آگاه بود و بی گمان دانسته، در پرده سخن گفت و نمی خواست که «راز بزرگ» فرهنگ و ثراد خود را - که دشمن در کمینش نشسته و به نابودی و تباہیش کمر بسته بود - آشکارا کند و پای مدعی را به خلوت که آن بگشاید. او آماج و آرمانی داشت و سازمان و نظامی ویژه، در زمانی بزرگ و تاریخی و پرخطر، وظیفه‌ی سنگین، بر عهدش نهاد و او آن وظیفه را انجام داد و بفرجام رسانید - هر چه نیکوتر و به آیین تر - اما برای آنان که سرانجام روزی باید به «تماشا که راز» در آیند و باشناخت این «میتها»، بتوانند به گمگشته‌ی خود دست یابند، کلید آن گنج بیکران را به دست نادر و آنگونه که تنها برخی بدانند - در لابلای سخن خود - گفت:

به یکسان روش در زمانه مدان  
دگر در ره رمز و معنی برد

تو این را دروغ و فسانه مدان  
از آن چند اندر خورد با خرد

آشنای خردمند آگاه به فرهنگ ایرانی، با این کلید به گشادن آن گنج کامیاب میشود  
ویر طوس چه رندانه گفت :

زهرگونی هست آواز آن      ندانند بجز پر خرد راز آن

در دیباچه‌ی «شاهنامه‌ی ابومنصوری» - که برخلاف آنچه همه میگویند - باید پس از شاهنامه‌ی فردوسی نگارش یافته باشد، همین معنا، اما «همه‌فهم وسطی» بدستگرفته آمده است :  
«پس این نامه‌ی شاهان گردآوردند و گزارش کردند، و اندرین چیزهاست که به گفتار  
مرواننده را بزرگ آید و هرکس دارند، ناز و فایده گیرند و چیزها اندرین نامه ببینند که  
همگی نمایان و این نبکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید چون دستبرد

۱- اگر مرگ داده است بیداد چیست ؟      ر داد این همه بانگ و فرمان حس  
ازین راز جان تو آگاه نیست      بدین پرده اندر راه نیست  
همه تا در راز رفته فرار      کسی برشد این در راز ناز

در دباچه‌ی داستان رسم و سهراب این بینها اخرون بر دو بیت جلوه می‌دهند سخن گوی  
گاه سادل طوس یکی از «میت»های دل‌انگیز بر مغز بغانی را به ربور سخن آراسه واره‌ها آغاز می‌دار  
میکند و حواصده‌ی مزی را کلید سخن در دست می‌گذارد اما همه‌ی ویراساران ساخته‌ها را این راز  
نمی‌دارند و بگمانی داسانی در دست گرفته به پیش کردن واژه‌ها با کم و افزونی بینها با شرح گونه‌ی  
سگاه خود دلخوش داشته‌اند با آنجا که با آن همه کندوکاو هیچکدام گمان این را عز نکرده‌اند که  
س راز در این بین بیت «همه تا در راز رفته فراز» درست است و واژه‌ی «آز» به معنی دارد و به معنوی  
برساند، گمان می‌آید نظر و برایش طاهری بها واژه‌ی که مناسب به آن بی می‌بردند همین واژه‌ی  
«آز» در این سمیت است، افزون بر پانزده سال است که هرگاه این صص از شاهنامه را حواصدها واژه‌ی  
را بهای آر، نکار برده‌ام در شاهنامه‌ی ویراسه دبیرساقی ویر شاهنامه‌ی چاپ شوروی و چاپ مول  
به آن بی مرده نشده است همیشه مژده‌ی پژوهش استاد میبوی را در داستان رسم و سهراب شنیدم امید  
م که به این نکته نازیک اشاره‌ی - اگرچه نازیک - حواصدها، و آنرور که این اثر میسر شد و نک  
چرا برای بررسی و اظهار نظر برام فرساده‌ها شانی آرآلود گشودم و بی‌اختیار چشم مرا بر لب  
گرفت که بار بهمان صورت نقل‌شده‌ی دیگران بود اما اساد به حاشیه مراجعه داده بودند که نام حاشیه  
چ اساد بار چراغ امیدم را خاموش نکرد اما ایکاش می‌خواندم که اساد گسری بر گره‌های پیش  
آورده بود و چنین اظهار داشته بودند که : «گوئیا فردوسی این داستان غم‌انگیز را نسخه‌ی کرب آر  
نقل می‌نماید ابیات ۹۹۸ و ۸۱۷ سر دیده شود» این ابیات که آقای مسوی اشاره کرده‌اند اینهاست

ندانم همی مردم از ریح آر      یکی دشمنی را ر فرزند ناز  
همه تلخی از بهر بیشی بود      میادا که با آژ خویشی بود

در سطح میان معنی این دو بیت با آن بیت ژرف - که همه را با در «راز» می‌کنند ولی آن در  
نار می‌گردد - نیست. اگرچه شاید گروهی آنرا از زهرندگان به سیح ریدی از «دزد» در ناچه‌ها  
سده باشد - چنانکه در متن گمان آمده است - حافظ رازدان سادل به مدعی میگوید

در ای راه خود بین، که ر چشم جو بوئی      راز این پرده بهاست و بهان حواصده بود

چون آن سب فردوسی در این بیت حافظ میبلور است به در ابیات شماره ۹۹۸ و ۸۱۷ همان داستان رسم  
و بار چنانکه در متن همین مقاله آمده است، برای مدعیان، حتی در «ماناگ راز» سر را می وجود  
حواصده این نکته را بی‌پرده میگوید که

مدعی خواست که آید به تماشا که راز      دست عیب آمد و بر سبیه نامحرم رد

در سطح گمانی «همه تا در راز رفته فراز» درست است و جوهر شاهنامه در همین سخنان رازگونه با «میتها»  
است اگر در معنی یا معنی واژه‌ی راز نکار رفته باشد شاید ناآگاهانه بوده است و گرنه ناکون  
دیده‌ام که از این ژرف بینی برخوردار بوده باشد - حر آنانکه آگه‌د می‌باشند -


۲ - به تاریخ پنجشنبه ۳۰ آذرماه ۱۳۵۱ از سوی سازمان فروهر جوانان ررتشی برای ابراد  
عوب شدم. موضوع سخن «شاهنامه از دیدگاهی دیگر» بود ولی از پشت بد و بارمند بودن رمان  
نخاپ آن سخنرانی کامیاب نشدم. کوتاه سخن اینکه : شاهنامه را باید از دیدگاهی ویژه بررسی کرد  
و نکته‌ای که نا آنچنان بررسی ژرف و آرماتخوانانه شاید بتوانیم به گنجینه‌ی فرهنگ ایرانی نهفته در شاهنامه

هون همان سنگ کجا افریدون به پای بازداشت و چون ماران که ازدوش ضحاک برآمدند، رست آید بهتر دیک هانایان و بخردان بمعنی<sup>۳</sup> که از چند و چون آن میگذریم و بهمان طعیش بسنده میکنیم .

هست اندر باطن هر قصه‌ی  
و تأکید میکند که :

کوتاه سخن، مولوی میگوید: حقیقت زندگی و راز آفرینش انسانی دردل همین «میث» ها و «افسانه» ها نهفته است. باید کوشید تا «دانه» را از «کاه» و حقیقت را از محاز «های تودرتوی گذشت زمان، باز شناخت. این «درآمد» سخن را به درازا نمی کشانیم و بر می رویم تا نخست «میث» و سرانجام «اسطوره» و «راز» را اندکی بی پردر و گشاده روتر دهیم.

واژه «میث» را در زبانهای فرنگی بصورت آمیخته‌ی «منولوژی» Mythology می‌بینیم  
ز ریشه وین و خاستگاه نخستین با آگهند . بدانگونه که «مب» بگانه و باشاس وار ، در  
بای فرنگی جای گرفته مفهوم و معنایش نیز بازگوه گردیده است . که اگر واژه نامهماشان را  
یم ، معنیهای چون : تاریخ اساطیر ، تاریخ ارباب انواع ، داش اساطیر ، افسانه ، دروغ ،  
و . . . از آنها بدست می‌آوریم ، همان معنی و دریافته‌ای که در فرهنگ ابرایی روزگار  
انی و اسلامی از واژه‌ای «اسطوره» و «اساطیر» و «میث» و «منووح» در دست داریم  
از آنکه به معنی و مفهوم «میث» و «اسطوره» و نمونه‌های آن در فرهنگ ابرایی اشاره کنم  
سته است که پیرامون خود واژه‌ها برگردیم و پرده از چهره‌ی آنها برگزیم . نصب به واژه‌ی  
بار دورمانده‌ی «میث» می‌پردازیم - که پاهمی ریشه‌داریش ناشاخته مانده است .  
در نظر نخست شگفت‌آور است اگر بگوئیم «مب» يك واژه‌ی کهنسال ابرایی است که  
ند همه‌ی رگه‌های اندیشه‌ی ایرانی در زمان ساسانیان دگرگونه گشته و معنی ساختگی ، جای  
نی اصلی و راستیش را گرفته است و به عصر اسلامی منتقل گشته است . برای ازمیان برداشتن  
گفتی و روشن شدن آن به گذشته‌ی دور و بسیار دور بر میگردیم و این واژه را در زبان اوستایی  
بارسی کهن خورآیانی جستجو میکنیم .

اما همین واژه، بصورت‌های ساده و مرکب در ادبیات دوره‌ی ساسانیان معنی اصلی خود را از دست داده و معنی‌ی دروغ، بیهوده، ضد، مخالف، سخن پریشان... بخود گرفته است. این واژه، در مت‌های پهلوی بگونه‌ی:  $Mih, Myt, Myth$   $Mith =$   برای نمونه:

بکار رفته است و میتوخت (Mit-ôxt, Mitôxt) را بمعنی: سخن نادرست، دروغ، نقل، سخن زشت و میتوختیها (Mitôxtihâ) بمعنی: بددروغ، ازروی نادرستی، ناراستی — میتوختیه (Mitôxtik): ناراست، دروغ، بددروغ... معنی که دهاند.<sup>۹</sup>

و در بند هشتن بگونه‌ی میتوخت Mit-fixt, Mitōxt آمده است که آنرا بمعنی: سخن دروغ-

دروغگوئی ترجمه کرده اند و 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 Mytwht'sdx یا Mytwht'sah خوانده اند و «دبوسخ دروغ و کمان دروغ»  
که حرء دوم آنرا «هزوارش» فرض کرده Mytōxtēv خوانده اند و «شاهراز سخن، شاهراز گمان،  
نهی که سخنش رازآمیز است، شاهی که سخن را با بهام و گمان میگوید...» معنی نکرده اند  
حرء دوم آنرا هزوارش خوانده اند؟ پاسخ این پرسش و بسیاری از رازهای دیگر عصر ساسانی  
باید در چگونگی بنیادگذاری فرمانروایی ساسانی و از میان رفتن نظام اشکانی با فرمانروایی  
پهلوانی و آیین «غانی» جستجو کرد. نکته‌ی دیگر اینکه واژه‌ی «میت» ماهمی ترکیبهای  
پهلوانی و پهلوی دارد به زبان دری اسلامی راه یافته اما در زبان های اروپایی مانده است.  
ترجمه حرء اول واژه‌ی «میتاق» را که ترکیبی از «میت+اق» است - از «مهر» دانسته اند اما  
در می باید این همان «میت» باشد نام مفهوم بنش از عصر ساسانی که واژه‌ای است از واژه‌های آس  
معنی «میت» معنی فراری نازنهاند. در بهام ماهم سخن گفتن، بهام سس، نازار و نسا به و از کدایش<sup>۲</sup>  
در می بسیم مانند بسیاری از واژه‌های اصیل فارسی و پهلوی در زبان عربی دست نخورده باقی  
مانده اما در فارسی دری بکار نرفته است اگر بهمان اندازه که از آثار دوره‌ی ساسانی برداشت داریم،  
عصر اشکانی و «مهری» بدست آمد این واژه و ترکیبهای از آن بدست خواهد آمد.

اسطوره: این واژه که جمع مکسر عربی آن صورت «اساطیر» بسنر نگار می رود،  
به معنی واژه‌ی میت Myth بیگانه تصور شده است و حال آنکه اصل این واژه در تمام زبانهای  
اروپائی (ایرانی) ریشه و کارا است در ساسکرمت «Sutra» بمعنی داسان است که سنتر  
پوسته‌های بودایی بکار رفته است<sup>۳</sup> در یونانی historia بمعنی جستجو، آگاهی، در فراشی  
History در انگلیسی به دو صورت story بمعنی حکایت، داسان، قصه‌ی تاریخی، پیشینه،  
و History بمعنی تاریخ، تاریخچه، گزارش، روایت... بکار می رود. در زبان اصلی آریایی  
(ایرانی) این واژه در دست استادان زبانان و زبان شناس بهمان صورت ساده‌ی خود نگار رفته  
است. در فرهنگها و واژه نامه‌ها بگونه‌های «اسطوره، اسطور» و با معنی دیگر گون شده سخن  
پهلوان و پهلوه، سخن باطل، افسانه... آمده است. در فرهنگ معین، بعنوان معرب لائین  
روایی از آن یاد شده و حال آنکه هیچک از فرهنگهای پیشین - که معمولاً میسند مأخوذ  
از سنگاکی آن یاد نکرده اند. و سان میدهد که این واژه بومی بوده است منبها نگمان  
بودن کمتر بهمن صورت ساده و معرب نگار رفته است مگر آنکه برازگان زبان ساط

۳ - مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومحموری (نگاه کنید به گنج گهر یا نمونه‌های شعر و نظم فارسی) از

۴ - نگاه کنید به خلاصه واژه نامه پهلوی نوشته مکزی استاد زبانهای باستانی ایران در دانشگاه

A concise Pahlavi Dictionary by: D.N. Mackenzie, Reader in Iranian Languages in the University of London 1971.

دوران واژه نامه، واژه 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 False, contrary. Myth (دروغ، معایر،

Opposit 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 = Mythōxt را Falsehood (دروغگوئی) (۰۰۰) -

۵ - نگاه کنید به: فرهنگ پهلوی، نگارش دکتر بهرام فره‌وشی - اشارات بنیاد فرهنگ ایران

۶ - نگاه کنید به: واژه نامه‌ی بندھن، نگارش دکتر مهرداد بهار - اشارات بنیاد فرهنگ ایران -

۷ - این سخن حافظ که به تنهایی جوهر فرهنگ ایرانی را دربر دارد، واژه‌ی «میتاق» را بهمن معنی

پنداشتم دربر گرفته است:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میتاق بود

بسیار داشتند چون خاقانی اگرچه همین مفهوم عصر اسلامی و یا ساسانی آنرا مراد داشته است -  
کندر چکامه‌ی ضد فیلسوفی خود میگوید :

فلسفه در سخن میامیزید      وانگهی نام آن جدل منهید  
وحل گمراهی است بر سر راه      ای خران پای در وحل منهید  
قفل اسطوره‌ی ارسطو را      بر در احسن الملل منهید . . .  
راز یکی ازواژه‌های ژرف و شگرف و مایه‌دار و پرکشش زبان فارسی است که معنی آن  
به اندازه‌ی يك جهان است و هیچ فرهنگی بی‌آن سرشار و پر بار نیست .  
زندگی ، خود رازیست سربهر که :

زهرگونه‌ی هست آواز آن      نداند بجز پر خرد راز آن<sup>۹</sup>

که شناسای راز به بر سر برزرها حای دارد و کسی است که ارهمدی پنج و جمهای رید کی گذشته  
و بسوی سرچشمه‌ی هستی گردن کشیده و چنرها دیده که دیگران ندیده‌اند و نخواهد دید مگر  
به پای او برسند . مدعای که خود را شناسای راز میداند ، نمی‌داند که نمی‌داند راز را

در ره عشق شد کسی به یمن محرم راز      هر کسی مرحب فکر گمانی دارد<sup>۱۰</sup>

حافظ ، زاهد پر مدعای خود سن را - که محض عیب نمی‌بند - آسوده خاطر می‌کند و میگوید  
برو ای زاهد خود بس که رحیم من و تو (چون تو)

راز این پرده بهاس و بهاس خود بود  
ما آنکه حافظ از آن کسانی است که دست کم با «درار فرار ره» و در «ماساگه راز»  
نشیمن گزیده است ، مدعای را از این راه باز میدارد و باور دارد که اما حق دندار راز را هم  
ندارند و با اسناری تمام میگوید :

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز      دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد

شگفت‌تر آنکه «فمه» یا «مب» را در گویشهای ایرانی - برای نموده گوس کردی -  
راز میگوید . آنچه را امروزه مردم شاسان و حامه‌شاسان در ماه «نوم» و «نابو»  
(Totem-taboo) می‌شناسند و می‌شناساند ، همه رازهایی هستند که محسوس از فرهنگ حامه‌های  
بشری را در خود نگهداشته و به آینده اسفال داده‌اند .

گدسه از آنکه نوم خود رازی است از رازهای هر حامه ، «ن» بر نماد و نمودنی  
رازگونه است از آنچه مشر اندسمند ، اندشده است که با گذشت روزگار چون مفهوم آن راز  
بکلی بر مردم پوشیده مانده است و هر کسی به خیالی پیرامون «ن» اندشده ، برخی به نسبی  
با آنسب گمانی برخاسته اما آنکه آگاه بودید دانستید که این رازی است بس سگرف و و والا  
که چون سربهر است و از آن چری می‌داند دشمنش می‌نگارد . شیخ محمود شمسری از آن  
آگاهان بود که گفت :

مسلمان گر بدانستی که «ن» چیست      یقین کردی که دین در بپرسی است

و نیچه خردمند آلمانی ، در دم مرگ به حواش نوش : «نه من فول بده که پس از  
مرگ تنها دوستانم بر جنازهم حاضر شود . مردم فضول ، دیگر آنچه نباشند . مواط باش که  
کشیش و همانندان او بر مزارم سخنان یاوه و دروغ نگویند زیرا ، در آن هنگام ، من توانایی  
دفاع از خود را ندارم ، بگذار تا چون يك بت پرست خالص به گور روم.»<sup>۱۱</sup>

حافظ رندانه‌تر از هر کسی «ن» را بعنوان «نماد» شناخت و معرفت ، شناسانده است  
و بسیار باریک بینی و «خردنگاری» با دنیا مفهوم سخن حافظ ، آنسانکه هست آشکار شود . این  
غزل حافظ را با دقت بخوانید :

گفتم کیم دهان و لب ت کامران کنند  
گفتم به نقطه‌ی دهن ت خود که برد راه  
گفتم «صنم» پرست مشو با «صمد» نشین  
گفتم شراب و چنگ نه آیین مذهب است  
گفتا بچشم هرچه تو گویی همان کنند  
گفت این حکایتی است که با نکتهدان کنند  
گفتا بکوی عشق هم این وهم آن کنند  
گفت این عمل به مذهب پیرمغان کنند...

در «کوی عشق» با در «مذهب عشق» «صمد» و «صنم» یک مفهوم و پابگاه دارند و «صنم» نمادی است که دایره‌ی شناختش گسترده‌تر و تحلیلش خردافران است.

ناز دزدانه یا رندانه بر سخن حافظ بنگریم و بگذریم که: آن «رند بیبا دل» آنگاه که سری به میخانه می‌زند و «پیر میفروش» را گرم سخن یا آشنایی می‌بیند، گوش فرا میدهد و میشنود که پیر، سخن آمیخته با راز با آن آشنا میگوید. دگرگون و حیرت‌زده با خود میگوید:

راز نمان که عارف سالک به کس نگفت  
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید  
آری گاه راز درسینه‌ی ساده‌ترین کسان بهفته است که طاهرشان شان نمی‌دهد که در درون چه عوایی دارند. از سوی دیگر کسانی چون حافظ راز را رندانه انتقال داده‌اند آنانکه آشکار کرده‌اند چون حسن منصور حلاج که بردار افشا کردند حافظ اگر «محرم رازی» پیدا میکرد بی‌پروا راز را براو افشا میکرد این سخن خود اوست که میگوید:

راز که بر غیر نگفتم و نگوایم  
با دوست بگوام که او محرم راز است  
مهم اینست که «محرم راز» پیدا شود.

گواه سخن راسته عزل از حافظ، دل مبکم و بی‌هیج شرحی از آنها می‌گذرد این سه عزل «نمادین» یا «سمبلیک» نماینده و نمودار تام و تمام دیوان حافظند:

عزل شماره ۱

عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افناد  
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد  
انبه‌می عکس می و نقش نگارین که نمود  
عبرت عشق زبان همه خاصان بیرید  
صوفی از حنده‌ی می در طمع خام افناد  
انبه‌می نقش در آینه‌ی او هام افناد  
یک فروغ رخ سافی است که در جام افناد  
از کجا ستر غمش در دهن عام افناد

★ ★ ★

آن شد ای خواجه که در صومعه باز می‌بنی  
من زمسجد به خرابات نه خود افنادم  
چکند کر پی دوران نرود چون پرگار  
کار ما با رخ ساقی و لب جام افناد  
اینم از روز ازل حاصل فرجام افناد  
هر که در دایره‌ی گردش ایام افناد

★ ★ ★

هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است  
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت  
این گدا من که چه شایسته‌ی انعام افناد  
کانه شد کشته‌ی او نیک سراجام افناد

۸ - واژه‌ی «Sutra» در نوشته‌های ساسکریت صورتهای گوناگون آمده است. بطور ساده Sutra در ساسکریت معنی «دوره‌ها»، «کتاب راهنما»، «دستور کجک»، «پند و اندرز»، «معموله یا مدعی»، و بالاخره مجموعه پندها، صنایع و معمولات... است که بهر صورت مفهوم «اسطوره» را بر دارد. بیجا نیست که نادآور شوم در برابر Mythology واژه‌ی دیگری در ساسکریت مکار می‌رود. نام (دو مالا = Dêv-Mâlâ) که معنی اصلی و اصطلاحی آن «علم‌الاصنام» یا «تدبیر» است، مالا دو کلمه است ۱ - «دو» که معنی «روشنایی، فروغ، جدا و است ۲ - «مالا» معنی «مسح» یا «غای مسیح». هر دو ستایش و حمد است که علاوه بر مفهوم «مسیح‌پوئی» معنی ستایش بررگان، حرب بررگان... مکار می‌رود.

۹ - مقدمه همین مقاله.

۱۰ - حافظ.

۱۱ - نیچه‌ی گوشه‌گیر ص ۶۵ (نگاه کنید به: تاریخ طلفه نوشته‌ی ویل دورانت ترجمه‌ی زریاب جیبی - ج ۲، ص ۱۵۵، چاپ سوم).

رومردم - شماره ۱۶۶ - ۱۶۵



درخم زلف تو آویخت دل از چاه زنج      آن کر چاه برون آمد و در دام افتاد  
عارفان (مولفیان) جمله حریفند و نظریاز ولی      زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد



توالی بخشها و بیتهای این غزل مطابق سلیقه‌ی نویسنده این مقاله است - که باید چنین باشد - و گر نه در چاپها و دست‌نویسهای گوناگون دیوان خواجه، این توالی و نظم پربشان است و درهم. و توجه دقیق و ژرف به این نظم خود معنای دیگری دارد. از اینجاست که حافظ‌شناسی دشوار است...

#### غزل شماره ۲

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود	رقم مهر نو بر چهره‌ی ما پیدا بود
یاد باد آنکه چو چشمت به عنایم می‌گشت	معجز عسوت بر لب شکر خا بود
یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس	جز من و یار بودیم و خدا با ما بود
یاد باد آنکه رخت شمع طرب می‌افروخت	و بن دلسوخته پروانه‌ی بی‌پروا بود
یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده‌زدی	در میان من و لعل تو حکایتها بود
یاد باد آنکه مه من چو کمر ربستی	در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود
یاد باد آنکه خرابات‌نشین بودم و مست	آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود
یاد باد آنکه به اصلاح شما میشد راست	نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود

#### غزل شماره ۳

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم‌رد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ی کرد رخت دید ملک عشق‌نداشت	عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل میخواست کران شعله‌جراع افروزد	برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
مدعی خواست که آید به «ماشاکه راز»	دست غیب آمد و پرسه‌ی نامحرم زد
دیگران قرعه‌ی قسمت همه بر عیش زدند	دل غم‌دیده‌ی ما بود که هم برغم زد
جان علوی هوس چاه زنفندان بود داشت	دست در حلقه‌ی آن زلف خم اندر خم زد
حافظ آن روز طربنامه‌ی عشق بنوشت	که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

اکنون به چند «میت» یا «اسطوره»، از میثها و اساطیر ادراپی اشاره می‌کنم

یکی از «میت‌های «گاهانی» (اوسایی) اینست:

گوش به مردا (دستگاه بصر - مهر) که فرمانروای ایدام (جهان) اسب شکابت میکند که خوراک من مانند اندامهای دیگر بمن نمی‌رسد و من از گرسنگی زار و مایوس شده‌ام. «مردا» به «زردشت» (صاحب‌دل، روش‌دل، بنادل، دل‌هوشیار)، گفت: برو خوراک «گوش» را آسانکه شاید و باید بده. پس زردشت نزد گوش رف و گفت: بسو، میخواهم سحی بر رگ‌دراب بگویم که آن خوراک ترا میدهد. «مغر» دو فراوش دارد (دو بیروی مزدا) یکی اندسه‌ی نك (بهمن) و دیگری اندش‌ی بد (اهریمن).

نیک‌اندیشی پنج شاه دارد: ۱ - امید درست (نگر ماحلقه‌ی امید ناممکن جنبایی)  
۲ - بهتری و بیشتری را خواستن (اردیبهشت) ۳ - صحت و امان، تندرستی و دروایی (خورداد) ۴ - فرمانروایی ایمان بر دل (شهریور) ۵ - خواست جاودانگی (امرداد).  
آشکار است که گوش و دل و مغز، زبانی که باهم سخن بگویند ندارند. این گفتگو، زبان حال آنانست و دروغ نیست و میدانیم زبانی که از راه گوش می‌رسد، از شمار بیرون است. نمونه دیگر از داستانها یا میثهای ایرانی:

خرد و هوس پیوسته در نهاد آدمی درج‌داند. در برخی از میثهای ایرانی، خرد مانند شاه نیرومند و پر جلال و شکوهی است و هوس بگونه‌ی زنی دلفریب و زیباست. در اینگونه میثها، شاه توانا و زن فریبا به‌جان هم می‌افتند اگر شاه پیروز شود نمودار اینست که خرد بر هوس پیروز

شده است و اگر زن زیبا، بادلربایی و فتانی بر شاه چیره گردد، نشان اینست که هوس بر خرد پیروز گشته.<sup>۱۲</sup> همچنین در «میث» های ایرانی تمام آرزوها و ایدآلها در کالبد اشخاص یا ایزدان جلوه گر میشوند. حتی «نظر»، «دید» و «بینش» ایرانی در همین «نماد» های اسطوره‌ای خودنمایی میکنند. برای نمونه: «مهر» یا «میشره» Mithra «نماد» پیمان، دوستی، توانایی و نمایندگی: بهمبستگی و یگانگی ایرانیان بوده است که در اوستا بگونه‌ای روشنایی پیش از تابش خورشید، وصف شده است. او نگهبان پیمان «هرمزد» است. فریفته نمی‌شود، آراسته به سلاح زرین و سیمین، برگردونه‌ی مینوی نشسته. بهرام (ایزد پیروزی)، سروش (ایزد پیام نیک)، رشن (ایزد دادگری)، ارشناد (ایزد دوستی و راستی)، بارند (ایزد نیک‌بختی و فراوانی)، اشی (ایزد نوآوری و دارایی) ... از پیش و پس و راست و چپ او میتازند. مهر در این جهان، دروغگوها و پیمان شکنان را پادافره میدهد. هزار گوش و ده هزار چشم دارد، ماهمه چیز را بشود و ببیند ...

و «نماد» زیبایی و فراوانی و بارآوری زبان در پیکر «آناهیتا» جلوه میکند که بر بلندترین اشکوب آسمان می‌نشیند. باران و تگرگ و ژاله‌ها از آسمان فرو میباراند و قطعه‌ی مردان و زهدان را بر پا می‌کند و شیر را می‌بالاید و گله و رمه را می‌افزاید و حوشی و نعمت و دارایی را به سراسر ایران زمین می‌گستراند.<sup>۱۳</sup> ... صدها نمونه از اینگونه اسطوره‌ها در آثار کهن و دیرینه‌ی ایرانی یافت میشود.

چنانکه بارها گفته‌ام، بار دیگر می‌گویم، شاهنامه‌ی فردوسی، گنجینه‌ی «میثا» ی ایرانی است — اگرچه دیر شده است و ذهن‌ها از بدآموزیها و وارونه‌گوئیها انباشته گشته است — باید به‌شاخت آن کمر بستیم. آنچه تاکنون پیرامون شاهنامه گفته‌اید و نوشته‌اند همه قشر دوست می‌مفز بوده است. مگر و شاهنامه «میث» ها هستند که باید شناخته شود.

یکی از «میثا» ی شاهنامه، داستان «رستم و سهراب» است که داستان «سیاوش» را همدسال دارد. ظاهر و پوسته‌ی داستان اینست که: رستم با سهراب روبه‌رو میشود. رستم (پوینده‌ی راه کمال) در برخورد نصحت از سهراب شکست می‌خورد و به‌زانو در می‌آید. به‌چاره‌گری می‌بردازد و پس از رهایی، دست به دامان نیروی معنوی می‌زند و از او ناری محمود ناسهراب را زپای درآورد (و راه کمال را به‌پایان برساند). پس نیروی از دست‌داده‌ها باز می‌آید و باردیگر سهراب روبه‌رو می‌شود. انبار سهراب را به‌زانو در می‌آورد بی‌آنکه به‌قراردادهای فریبنده چشم آورد پهلوی او را مشکافد و زود در می‌باید که نفس خود را گشته است. کشتن نفس دردی حاکم و ریاضتی دشوار است. کاووس از وی نوش دارو دریغ مینماید. رستم اینبار مهر «سیاوش» کاووس می‌بندد و به پرورش او همت می‌گمارد «سیاوش» پرورده و کامل و مسوی باز می‌آید، آنچنانکه در شمار «ورجاوندان» در می‌آید و از او «کیخسرو» جاویدان و «ورجاوند» «سپند» پدیدار میگردد. ... بررسی پوسته‌ی داستان چندان شگفتی‌آور و نزرگی آفرین نیست: رستم از یکسو دست به‌غریب می‌زند و با دروغ و چاره‌گری از چنگ سهراب رها میگردد و سرانجام ناجوانمردانه سهراب را میکشد. از سوی دیگر، در نهاد رستم — که قهرمان اصلی شاهنامه است — حتی در حد یک حیوان عاطفه پدری یا مهرورزی وجود ندارد.

همی بچه را باز داند ستور      چه ماهی بدربار، چه در دشت گور  
نداند همی مردم از رنج آژ      یکی دشمنی را ز فرزند باز  
سه دیگر، رستم «سیاوش» را — با آنکه پدرش «نوشدارو» را برای سهراب دریغ داشته

۱۲ — نگاه کنید به دیباچه‌ی «قصه‌ی اسکندر و دارا» صفحه نوزده.

۱۳ — نگاه کنید به «زمینه‌ی فرهنگ و تمدن ایران» از نویسندگان دوم صفحه‌های ۱۰۳ تا ۱۰۵

۱۴ — نگاه کنید به: یشتها گزارش استاد پورداود صفحه ۱۶۷ و کتاب «اساطیر ایرانی» نوشته‌ی دکتر مهرداد (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) صفحه ۳۶.

بود - بر میگردد و بگوشه‌یی از سیستان به‌پروورشش می‌پردازد و «سودابه» را - که کاووس فریب خورده‌ی اوست و سیاوش را به‌آتش میکشاند - به‌زاری و خواری میکشد و کارهای دیگر که در داستانها هست که در هیچ‌جا رستم نمی‌لزد و راه کج نمی‌رود. پس بزرگی و عظمت کار فردوسی، در آفرینش رستم و بویژه این داستان کجاست؟. این پرسش برای آنانکه به فرهنگ ژرف‌ورسانین ایرانی آگاه نیستند و پیوسته دنبال محوای داستان گنج‌کننده است و برای کسانی که ادبیات و داستان‌سرایی را تنها از دید بافت هری محض می‌نگرند، داسایی است غم‌انگیز و سوکجابه‌یی است هنرمندانه با بافت زیبا و واژگانی خوش‌آهنگ و رنگین اما اگر کسی با «عرفان» ایران آشنا باشد و از دیدگاه «آیین مغانه» یا «مهر داش» بر این داستان بنگرد، ناگزیر به راهی دیگر کشیده میشود و ناچار به اندیشه فرو می‌رود - که سخن از لونی دیگر است - ایجاب که از راه آشنایی با «میت» و «میشخت» و «راز» و جوهر فرهنگ ایرانی در مسابده که داستان، نکته‌یی «عارفانه» و «رندانه» را در بر دارد که آماج سرآمده، آن «نکته و سخن» است و «جوهر معنی» را در لفافه گفتار آنچنان پیچیده و باخامه و از پرده‌وار و نگارگر آنچنان رنگ‌آمیزش کرده که جز «شناسای راز» و «محرم راز» شناختش بر هر کسی دشوار بلکه ناممکن است. اگر خزان می‌بود - همانگونه که هزاران پیر بر شاهنامه افرویدند و بسیاری ارواژگان آریا و ارونه و ماژگونه ساختند - سراسر آنرا نابود مباحثد با آنچنان آشفته و پرساش میکردند که دیگر «شناسای راز» نیز از شناخت آن ناتوان میماند. اکنون مغز و جوهر این داستان را - هر چه کونا مهر - مینمایم: انسان در دام کیفیتهای نفسانی خود گرفتار است. خشم و شهوت و میل و هوس و اربکسو و مهر و خرد از سوی دیگر با او درگیرند. «نفس اماره» با سلاح جسم و شهوت و هوس، انسان را بسوی خود می‌کشد و در کار فریب اوست. از هر دری نه‌او وارد می‌شود تا ناشد که او را فریب دهد. در آغاز «نفس اماره» بر او چیره است. اگر انسان بتواند به‌ر صورت ارچنگال او رهی باید دل را با فروغ معنا روشن کند و ارببروهای مبسوی ناری نگیرد مبنواید با «نفس اماره» به‌ستیز برخیزد. اگر در نخستین چیره‌گی تواند او را بکشد، ارچنگال رهانی نایبه است و گریه چون مجال یابد با هزار بیرنگ انسان را گرفتار میکند. تا کس «نفس اماره» انسان آزاد نشود و شایستگی رسیدن به کمال را بدست مباد آورد اما آنگاه به کمال می‌رسد که پس از کس «نفس اماره» به‌پروورش «نفس عاقله» یا «خرد» خود به‌پردازد. این دو کار هر دو ریح‌آور و درد را و جان‌ناهند. توانایی و بردباری و گرده مبخواید مادر زیر این همه فشار و درد تاب بیاورد و درهم شکند.<sup>۱۴</sup> اینجاست که می‌توانیم از دیدگاهی نو به این داستان بنگریم و ژرف بنگریم. «سهراب» «نفس اماره» رستم است - که فرزند نفس آدمی است و انسان برای کامیابی و خوشبختی او هر کاری تن در میدهد و دست می‌زند - سهراب (که خود فریب گرد آفرید را خورده) با رستم روبرو میشود و میکوشد تا از راه ترانگنخی احساسات او را گرفتار خود سازد. رستم از خود متواضع و پایداری نشان میدهد. کار بالا می‌گیرد و سراضام رستم را نرمش میرد. رستم با نفس خود درگیر است اینبار از نیروی معنوی یاری می‌جوید تا نیروی همدش سازد. سر و منند مسود و سهراب را بر زمین می‌زند و مجالش نمی‌دهد و نابودش میکند. کشتن فرزند (نفس اماره) درد آورو و شکننده است. او می‌خواهد درد خود را از راه «نوش‌دارو» و زنده ساختن سهراب بکاهد اما به این کار موفق نمی‌شود. او راهی دیگر - راهی سخت و خستگی‌آور، اما پربازده و کمال‌بخش - در پیش دارد، و آن تربیت «نفس عاقله» و «خرد» خویش است. او سیاوش را بر میگردد و به سیستان می‌برد و به‌پروورشش کمر می‌بندد. بفراجم رستم مرد به کمال رسیده، قهرمان کتاب هستی و زندگی ملتی میشود. - شکست‌ناپذیر، بردبار، توانا، خردمند، پیروز، کامروا، آفریننده، روشنی‌بخش، شادی‌فرا، نیک‌اندیش، باگذشت، خویشکار، فرمانده، جهانگیر، ناجی‌بخش، ... همدوش با زمان، فرهنگ و هستی و زندگی ملتی را در خود متحلی می‌سازد و بیش مبنازد - ... داستان رستم و اسفندیار «میشی» دیگر است و دیگر داستانها. کیخسرو «خرد» پاک‌بالوده است، که در شمار «جاودانان» است که پس از «رستاخیز»

با «بهرام ورجاوند» بیرون می‌آید و برنخت فرمادهی می‌نشیند حتی درمذهب شیعه نیز نفوذ خود را نگهداشته - که بگاه ظهور مهدی یا امام زمان او پادشاهی می‌نشیند. کیکاووس، پادشاه خشمگر، تندخوست. او فریب «سودابه» را می‌خورد و «سیاوش» مقدس را به آتش میکشاند و آواره دیار دشمنش میکند تاخونش ریخته میشود و کبیهی جاودان میان مردمان (ایرانیان و تورانیان) پیدا میشود. باز رستم است که «سودابه» (نماینده قبه و فریب) را، میکشد و بفرجام «گیو» را به جستن «کیخسرو» میفرستد و «کیخسرو» در سراسر زندگی خود به رستم میبالت - که او مرد کمال یافته و بیروز و بر خویسن خوش است - و «کمخسرو» نمایندهی «اندیشه‌ی شک» است. . . . برای آنکه رعایت کوبه‌پردازی را کرده باشم و تر این مقاله را بصورتی ویژه بد نامان برم به بخشی از یکی از چکامدهای خاقانی مآرامش آنا این سخن خاقانی از ژرفای نایسنه‌ی «راز» برخوردار است و آرا درست برگزیده‌ام؟ شعر خاقانی ایست:

راحت اگر بایسد خلوت عنفا طلب	عزت از آنجا بجو حرمت از آنجا طلب
نکته‌ی وحدت محو از دل بی‌معرف	گوهر یکدانه را در دل دربا طلب
آینه‌ی پیش نه از دل صافی گهر	صورت خود را بین معنی اشبا طلب
وقت جهاد است خیز تیغ تجرد بکش	نفس ستمکاره را در صف هیجا طلب
کعبه‌ی گل‌درمرن، بر در دل‌حلقه کوب	زان نگاشد دری مفصد اقصا طلب
خون حگرنوش کن ناشوی از اهل حال	سأه هوس کرده‌بی ناده‌ی حمرا طلب
سالک ره را بنوس - پای پر از آبله	گنج گهر بابت در نه آن پا طلب
درد همه راحت است بپش‌مریضان عشق	درمرض از نبشتن راحت اعصا طلب
همچو سکنندر معجوی آب خضر در سواد	عارف دل زنده را آن ز سویدا طلب

۱۴ - در سراسر ادبیات فارسی (پیش از اسلام و پس از اسلام) این نکته - آگاهانه یا ناآگاهانه تکرار شده است که برگزین بیکار، بیکار با نفس اماره خوب است در کتاب «میسوی حرد» - که یکی از کتابهای حالت پس از اسلام است - آمده است «دلبر تر مردمان کسی است که با دیو و دروح نفس خومش (نفس اماره) - نفس فرسوده و نهکار»

سعدی گوید - اگر چه سخن او هیچگاه زرفای پروان آس «مهر داس» را ندارد -  
 تو با دشمن نفس هم‌خانه‌ی چه در بند بیکار بیگانه‌ی

تو خود را چو دشمن ادب کن بچوب نه‌گرزگران مهر مردم مکوب  
 ۱۵ - در سراسر ادبیات فارسی، کمخسرو مطهر کمال و خوبی و شک‌اندیشی است انوری قطعه‌ی خوب و مهر و معری دارد که به‌شبهای درخور یک بررسی جداگانه است که هیچکس به‌اطل این قطعه بی‌سرد و دیوان تصحیح شده او - سبب همین می‌توجهی - ناقص بلکه بدون شاه‌نیش چاپ شده است - این قطعه - ی دارد و ماطی که زوری ماطس را خواهم نوش شاه‌نیش را مرسته بر میسانم که در اینجا نیش‌ار - بحال کاویدش نیست  
 این قطعه را به‌طاهر، شاعر برای درخواست و گدایی «شراب» به‌مردی «به‌دین» - که در آن روزگار - خود آن «به‌دین» مطرود اجساع بود - نوشته و به‌او خطاب کرده است. که شاید آن «به‌دین» شاه‌نامه - باشد و بداند که انوری چه می‌گوید شاه‌نامه در این قطعه خلاصه شده است، با اشاری و کایه‌ی موسوع - آن نزول آن و گزینش مخاطب همه درخور ژرف‌نگری هستند. شعر ایست:

«خواه اسفندار» میدانی	که به ربحم ر چرخ «روئین‌تی»
من نه «سهراب» و ولی با من	«رستمی» می‌کند نه «بهمن»
خسرد «رال» را بپرسیدم	حالتم را چه چاره است و چه من
گفت «افراسیاب» دهر شوی	گر به‌دست‌آوری ز «می» دوسه من
بانده‌ی چون کم «سیاوشان»	سرخ، نه تیره چون چه «بیژن»
صاف، چون رای شاه «کیخسرو»	تلخ، چون روزگار «اهریمن»
گر فرستی تویی «فریدون»	ورنه روزی نمود و بالله، من
همچو «شکاک» ناگهان پیچم	مارهای هجات بر گردن

# زنجان یا شهر عتاب

سیداحمد موسوی

از نهجتهات اداره کل حفاظت آثار باستانی و سازه‌های تاریخی ایران

در خطوط هیروگلیف سانه روح انسان شمرده و بخدای بزرگ هروس<sup>۱</sup> Horus واسه‌اش می‌دانستند. شاهین در ایران به علامت هوش و همچون پرنده درخور احترام نمودار است و در اوسا با نام سَن<sup>۲</sup> Saena (سن مرو - سمرع) والایی و مره بر خوردار گردیده است. در ساسانی ۱۰ فتره ۱ و در رامدادشت فتره ۳<sup>۳</sup> از کوهی موسوم اوبائری شد. Upāiri Saena (اپارس: سدهشن) سخن آمده که لفظاً بمعنی ترتر از پرش غفات یا سیمرغ است همچنین از سرگذشت شاهین و نقش پیکره او بر درفش‌های شاهنشاهی در عصر هخامنشی که خود سانه‌ای از پروزی بوده است نامگذاری بسیاری از آبادیها از نام این پرنده حلوه‌ای همیش شهرت و یادبودست که پاره‌ای از آنها بدنبه‌های اردستان در کردستان - ساسان نام قدیمی مشهد - ساسان (سجستان) در استان خراسان و بهمن نام در هندوستان. صائین قلعه بخشی از ماندووات و بهمن نام در بردک. شهر زنجان - صحنه و ساسان در کرمانشاهان - ساسان سراب و سراجام زنجان<sup>۴</sup> که گفتار من در این بحث است. زنجان و کمبود منابع: مآخذ تاریخی و جغرافیایی و سفرنامه‌ها در دوران اسلامی زنجان را گاه از ناحیه (جل - عراق عجم) شمرده و دیگر زمان از شهرهای طبرستان و دیلم<sup>۵</sup> نوشته‌اند. در همین عصر ایرانیان این شهر را می‌خوانده‌اند، که قول یاقوت حموی جغرافی‌نویس هفتم هجری قمری گواه این مدعاست، چه گوید: «... یقولون زنگان بالکاف»<sup>۶</sup>.

پژوهش در نامهای شهرها و روساهاى ایران برای بازشناسی احراء و ریشه‌های راستین آنها از جمله مباحثی است که با وجود تلاش پاره‌ای از محققان<sup>۷</sup> در چند سال گذشته همچنان در بوتهٔ احتمال و غبار فراموشی مانده و جای دارد که بیش از پیش مطمئن نظر پژوهشگران قرار گیرد.

پیدایی مادها بر پهنهٔ ایران زمین و خاطره آنها بعنوان بنیانگذاران سلسله‌های آریایی در اس مرز و بوم در مرکب اسامی بسیاری از آبادیها ناظر گذاشته است. با کدوکا و در نامهای نواحی مختلف ایران و سرزمینهای پیرامون آن متوجه می‌شویم که چه فراوانند آنها که با واژه ماد<sup>۸</sup> و صورتهای دیگر آن با تغییرات فونسمیکی یعنی مای، ماس<sup>۹</sup>، مار، مَروماه همراهند، که برای نمونه مثالهای زیر را یادآور می‌شویم. ماکو، مراغه، مرند، ممقان<sup>۱۰</sup> و مارآلان در آذربایجان - مردشت<sup>۱۱</sup>، مادآباد و مرغاب (مشهد مادر سلیمان) در فارس - ماه‌نشان و ماروا در زنجان - مروان در کردستان و ماسدان یا ماه‌پسندان (نام قدیمی بخش شمالی لرسان). واژه‌ای را نیز سراغ داریم که برخی از آبادیها بنا بر شرایط خاص طبیعی (ارتفاع) و یا اسم قوم و طایفه‌ای از آن نام گرفته‌اند، لیکن براساس کثرت گویش‌های باستانی و جدید ایران اکنون نگونه‌های مختلفی از آن باز بر می‌خوریم.

شاهین را که در ایران باختلاف نقاط سنه و صائین<sup>۱۲</sup> نیز می‌خوانند پرندهٔ تیز چنگال آسمانهاست که در همهٔ ادوار تاریخی بویژه نزد اقوام هندواروپائی همسان پرنده‌ای مقتدر و مقدس ظاهر شده است. زمانی مصریان باستان شکل وی را

متأسفانه مدارك موجود حاوی چندان اطلاعات  
 زنده‌ای از نام و ویژگی‌های این شهر نبوده و بسن کمبود  
 مخصوص در دوره پیش از اسلام زنجان چشمگیر است. از  
 خرافای موسی خورنی (در سده پنجم میلادی) و کتاب پهلوی  
 پرستانهای ایران که اساس تحقیقات مارکوارت آلمانی در  
 ناب ایران شهر بوده‌اند نیز نمی‌توان فایده‌ی جست. حتی  
 دوره اسلامی در کتاب جغرافیای معتبری چون حدود العالم  
 المسرف الی المغرب (تألیف در سال ۳۷۲ هـ ق) بخش  
 مربوط به زنجان از بین رفته و بدست فراموشی سرده شده  
 است.<sup>۱۵</sup> همچنین مطالب حسنه و گریخته‌ای که در احسان  
 اسب چندان نیست که سوان دورنمایی از گذشته این شهر  
 بسداد. این حوقل بغدادی جغرافی‌نوس سده چهارم هجری  
 مری زنجان را بزرگتر از ابهر دانسته، گوید سرراهی که  
 در میان مریود واقع است<sup>۱۶</sup>. در همان سده ابواسحق  
 راهم اصطخری با تأیید قول ابن حوقل حسن نوشته است  
 «و ابهر و زنجان صعبان حسان کثیرا الماء و الاسجار  
 الرروع»<sup>۱۷</sup>. در کتاب عجائب المخلوقات محمد بن محمود  
 لوسی حمری است که حکایت از حرابی زنجان در سده ششم  
 هجری قمری دارد، بدینفرار: «در سده احدی و سیست حسما به  
 کوهسان لرزه آمد و هفت روز نداشت و در بلاد الحبل  
 ری بکرد، پس خراب آمدگی شهر از زنجان برگردید و کوهی  
 عماد آنها در بهری و راه بسب و آن ناحیه می‌آب نماید و  
 حراب شد»<sup>۱۸</sup>. زنجان حوال دیگر شهرهای ایران در فیه  
 معول ارگرد حوادث محفوظ نماید و نگفته حمدالله مستوفی  
 تا پنج‌نگار سده هشتم هجری قمری این شهر «در قریب معول  
 حراب شده»<sup>۱۹</sup> و بوبرای گرائیده است درباره زنجان اطلاعات  
 بهمن محض محدود شده، که از این رو کمبود منابع حلایی  
 تاریخ‌نگاری این شهر ایجاد کرده است. اما آنچه سبب از  
 سبب جهه تاریخی زنجان را در عموم و ابهام افکنده نام‌آست  
 که تاکنون عنبده‌ای که بازگوکننده نام و معنای آن باشد  
 شده است.

رخسان شهر شامس: حمدالله مستوفی در کتاب معروف  
 حو. موسوم به تره‌القلوب (تألیف در ۷۴۰ هـ ق) آنجا که  
 از زنجان دارد چنین نوشته است: «زنجان از افلم  
 چهارم است. طولش از جزائر خالداث (فج م) و عرض آن از  
 حد استوا (لول) اردشیر بابکان ساخت و شهن خواند»<sup>۲۰</sup>.  
 ر گفته و شواهد باستانشناسی چنین برمیآید که بابتی  
 زمین‌پیدایی این شهر را در دوران پیش از اسلام جستجو کرد.  
 متأسوس جغرافی‌دان شهیر یونان شهری را در این حوالی

۱ - در این میان از مرحوم احمد کسروی یاد می‌شود که کتاب  
 مسد نامهای شهرها و دیه‌های ایران را از خود بجای گذاشته است.

۲ - مرحوم کسروی مادیان، ماروان،  
 ماهان، ماران، مائین، مارین، مادوا و  
 برشمرده است. ر. ک: کسروی: نامهای ش  
 چاپ سوم، ص ۶۹.

۳ - در کتاب کارنامه اردشیر بابکان  
 بادی رفته است. ر. ک: صادق هدایت: ز  
 اردشیر بابکان، چاپ سوم، ص ۱۸۴.

۴ - اصطخری نیز از مامغان فارسی نام  
 ترجمه المسالك والممالك (قرن پنجم و ششم ه  
 ارجع افشار، ص ۱۰۹).

۵ - مردست را مردوش نوشته و خواند  
 گلستان از صورت نخستین یاد شده است: ر.  
 سحه تصحیح شده مرحوم فروغی، مؤسسه مه  
 هشم (آداب مصحف)، ص ۱۸۰

«حاک مشرق شنیده‌ام که کند

بچهل سال ک

صد مروی کند در مردشت

لاجرم قیمتش ه

۶ - ناریک باشاه کلمه صائس و صاعون را

است. ر. ک: مذکره خرافای تاریخی ایران، ۲

۷ - هروس پسر اربرس و اربرس خدایان

۸ - پورداود، شبها، حلد دوم، ص

۹ - پورداود، بسا، حلد اول، چاپ

۱۰ - پورداود، پشتها، حلد دوم، ص ۱

۱۱ - اصطخری از رخسان فارس و هر رنگان

نیز سخن گفته است. ر. ک: ترجمه المسالك و

و ۹۸.

۱۲ - ر. ک: ابوالعلاء: تقویم البلد

عبدالحمید آبی، ص ۴۸۱ -- یعقوبی: اللدا

محمد ابراهیم آبی، ص ۴۵ - زکریای قزوینی:

العاد، بیروت، ۱۳۸ هـ ق، ص ۳۸۴ و ۳۸۳.

۱۳ - ترجمه المسالك والممالك، ص ۱۷۶ -

الارض، ترجمه آقای دگر حمیر شعار، ص ۱۲۳.

۱۴ - ناقوت حموی. معجم البلدان، بیرو:

۱۹۵۷ م)، ص ۱۵۲

۱۵ - حدود العالم، بکوش آقای دکتر

بهران ۱۳۴۰ ش، ص ۱۴۲

۱۶ - لستریج. خرافای تاریخی سرزمین

ترجمه محمود عرفان، نگاه ترجمه و نشر کتاب،

ص ۲۳۹.

۱۷ - اصطخری، المسالك والممالك،

المسجد، ۱۳۸۱ هـ - ۱۹۶۱ م، ص ۱۲۴.

۱۸ - محمد بن محمود طوسی: عجایب الم

آقای دکتر موچهر ستوده، نگاه ترجمه و نشر کتاب

ص ۲۹۹.

۱۹ - حمدالله مستوفی: تره‌القلوب، بکود

کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۳۶، ص ۶۷.

۲۰ - حمدالله مستوفی، تره‌القلوب، ص ۶۷

یاد کرده که بگمان بعضی با شهر کنونی زنجان مطابق است.<sup>۴۱</sup> لیکن نکته اساسی در روایت حمدالله مستوفی اطلاق نام شهین بر این شهر است. آیا این واژه روشنگر نام و معنای راستین زنجان نیست؟ در پاسخ باید گفت دلایلی در دست است که نشان می‌دهد واژه مذکور بدستی ضبط نگردیده و به احتمال قریب به یقین در اصل شاهین بوده است. در پیش اشاره شد مآخذ اسلامی زنجان را بخشی از جبال (جبل) شمرده‌اند که این منطقه درازمنه باستانی محدوده ماد سفلی را دربرمی‌گرفت. کتیبه‌های آشوری از سده نهم پیش از میلاد خبر از دست‌اندازی به نواحی مختلف همین ماد سفلی داده‌اند و از جمله نواحی که از این میان بی‌نصب نماید ناحیه مجاور کوهستانی گزبل بود (قافلانکوه) بود. در لوح نشسته‌شامشی‌آداد پنجم (۸۲۳-۸۱۰ ق.م) آنجا که سخن از لشکر کسی بسوی شرق است از دژی موسوم به سیبار در حوالی زنجان یاد می‌رود که شاه آشور بادیود ظفر لوحه‌ای در آن پیاپی داشت و تصویر خود را بر دیواره‌هایش منقوش کرد.<sup>۴۲</sup> آدادنراری سوم و مادرش سامورامات Sammuramat (سمراسم) نیز چون سلف خود مدعی حکومت بر ناحیه مجاور گزبل بود. آمده‌اند<sup>۴۳</sup> و اندکی بعد از این (سال ۷۳۷ ق. م) یاردیگر در لوح نشسته‌نگالان پالاسار سوم خبری از دژ سیو (سیبار) داریم. در همین کتیبه‌ها همچنین از طایفه سانگیلانی Sangilli و دو دژ موسوم به سانگی بونی (بینو - بب) سخن رفته است. آن‌ها جزء نخستین این کلمات همان سنین در اوسا و شاهین در زبان فارسی نیست؟ اصولاً باید گفت متنهای آشوری بیشتر ولایات را نه باسم واقعی بلکه بنام سلاله‌ها (با اضافه «ب» - «خانه») نامیده‌اند.<sup>۴۴</sup> بعید نیست که در آن ادوار نام طایفه‌ای بر زنجان کنونی اطلاق شده و با اساساً موقعیت خاص طبیعی (ارتفاع) این شهر در این مامگذاری با عنوان سنّی می‌تأثیر نبوده است مطابق قواعد خاص زبانشناسی تبدیل س به ز در زبان فارسی امری رایج بوده چنانکه ایاس را اباز نیز خوانده و نوشته‌اند. تبدیل سنه به زبه با افزودن پسوند مکان (گان) و تشکیل نام زنگان از جمله این موارد است. اگر سرنامه

آمبروسیو کنتارینی جهانگرد بنام ونیزی که در سده پانزدهم میلادی همزمان با سلطنت اعرای آق قویونلو از ایران دیدن کرده برمی‌آید که زنجان در آن زمان هنوز با نام قدیمش Sena نیز می‌خوانده‌اند. این جهانگرد بعد از عبور از تبریز از زنجان یاد کرده و چنین می‌نویسد: «در تاریخ چهارم اکتبر ۱۴۷۴ به شهری وارد شدیم که سنا نامیده می‌شد. هیچ مار و ندارد ولی مطابق معمول دارای بازاری است، و در دشت در کنار رودخانه قرار گرفته و به وسیله درختان هجده شده است. در آنجا ما در کاروانسرای بسیار با هم خوابیدیم»<sup>۴۵</sup>. اکنون که سخن بدس‌جای رسید بی‌فاست از گفته مادام دیولافوا در سفرنامه معروفش یاد جهانگرد مذکور پس از آنکه از ارتفاع زنجان یاد کرد چمن سلطانیه در نزدیکی این شهر را حسن وصف می‌کند: «این دشت متدرجاً ارتفاع پیدا می‌کند تا برسد به فلات موسوم است به کنگرلد»<sup>۴۶</sup> (Kongorland) یعنی ح-عنااب»<sup>۴۷</sup>.

درخامه یوچه خوانندگان را به صائین قلعه (شاهین زنجان) جلب می‌کند که در آن ناحیه اساساً این گونه است. بی‌سابقه نیست.

۲۱ - علامه دهخدا، لصنامه، دبل کلمه (ز)

۲۲ - دناکوبی، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز.

رحمه و سر کتاب، بهرام ۱۳۴۵، ص ۲۱۱ - ۲۱۰

۲۳ - ایسا، ص ۲۵۳ - ۲۵۲

۲۴ - ایسا، ص ۲۵۵.

۲۵ - آمبروسیو کمارینی، سرنامه، ترجمه قدرالله.

بهرام ۱۳۴۹، ص ۳۷

۲۶ - کتب عهد مغول و بعد از آن ارچمن سلطانیه سا.

همه را ولانگ - همبر لنگ - شروار - شهریار و شروس ناد.

ر ک سر سلطان جلال‌الدین، شهاب‌الدین نسوی، صحیح.

نسوی، ص ۱۸۲.

۲۷ - دیولافوا، سرنامه، ترجمه فردوسی، بهرام ۱۳۴۰.

ص ۹۲

# نقاره خانه آستان قدس رضوی

سید علم  
مرکز

والی سبب به حکام این امتیاز داده میشد که باشند. در طلوع و غروب آفتاب گروهی بلندی گرد می آمدند و نقاره می نواختند و در نقاره، خورشید مطهر حجاب و روشنائی و با بدرقه می کردند.

در میدان جنگ نقاره چنان با نواختن به رشادت و مردانگی تشویق و ترغیب میکردند. در سفر و حضر، نقاره و سبله سرگز سرارای به حساب می آمد ولی در زمان نام آلاب موسعی اروپائی مداول شد نقاره خانه و جسته نحلی و شرفانی بخود گرفت و در و عصر طبق معمول نقاره می نواختند و نقاره به پایبست حکومت داشت و اولین نشانه نف نصر نقاره خانه بود بطوری که «عبدالله مه رضاشاه هم اولین حبله ای که به اساس سلطنت آورد نصر نقاره خانه بود که به وسبله انتقا سردارک بر در ناز ساز میدان مشق (همان سر در خیابان سپه واقع می باشد) این تصرف را حقیقت این علامت سلطنت را از مضر قدیم دسترس خود و تحت امر خویش گذاشت که نیست به اقتدار خود بیشتر جلب نماید»<sup>۴</sup>.

امروزه در ایران نقاره زنی به جز در آستان در جاهای دیگر منسوخ شده است و سالیان مت در آقا نقاره خانه حضرت بصدا در می آید و تقا محترم بشمار می رود که به آن اشاره خواهیم کرد

یکی از واحدهای آستان قدس رضوی «نقاره خانه» است. حدیقه بدست این نام از دو کلمه «نقاره» و «خانه» مرکب است و به محلی که در آن «نقاره» نوازید اطلاق می شود. هنگام نقاره زنی را «نوبت» گفته اند و هم محازاً نقاره خانه در «لف نامه دهخدا» آمده است.

«نوبت [آن کب] کرب. مبرنه. نقاره (رشدی) در هر یک خطی (انجمن آرا) (جهانگیری) (آندراج) (الاعمال) نقاره که در اوقات شب و روز نوازید. (مرهان) نقاره که در عیش و عشرت رنند و نقاره خانه سلطانی که حجاز فتح بلاد بجهت اخبار عموم خلق نوازند (انجمن آرا) شال سار زرگی که در ساعات معین از شان روز می نوازند. (ظلم الاطباء).

شاه روم رسم کیان تازه کرد

ز نوبت جهان را پر آوازه کرد.

نظامی

بانگ کوس و نقاره ای که در نزدیکی سرای پادشاهی در الحکومه در اوقات معینه و صبح و شام شنیده می شود (ظلم الاطباء).

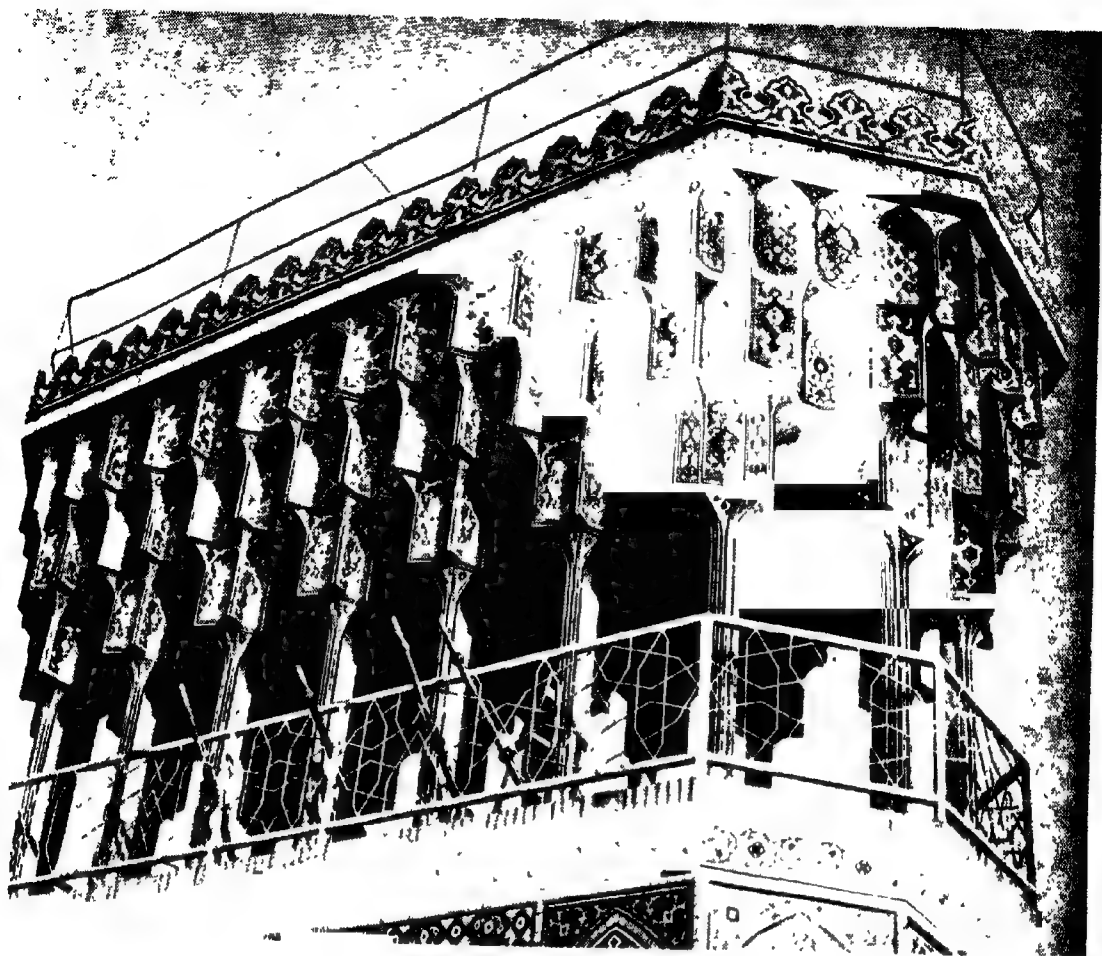
نواختن دهل و نای و امثال آن روزی چند بار در ساعات معلوم بر در پادشاهان و امرا. (یادداشت مؤلف).  
چار علم رکن مسلمانی است

پنج دعا نوبت سلطانی است»

نظامی

نقاره خانه پیشینه یی بسیار قدیمی دارد و از روزگار باستان در ایران معمول بوده است. و در پایتخت ها و شهرهای





نقاره خانه آسان قدس رضوی

در آسان قدس رضوی، نقارهخانه حصرب، شاهروزی  
دونوبت قبل از طلوع وغروب آفتاب بیدار درمی آید.  
نقارهخانه بعنوان زنگ اخباری است که مؤمنان را  
به انجام هر چه زودتر فرائض مذهبی تشویق می کند و هم وقت  
نماز را معین کرده، اعلام مبدار پس از پایان نقاره رنی نماز  
قضا می گردد.

نقاره رنی که رسمی محترم است، يك نوع سناش انسان  
از خدا را باز گو می کند ولی پیران معتقدند که نقارهخانه  
در گذشته، وسیله مناسبی برای اطلاع مردم بوده است که  
در چه مواقعی دروازه شهر باز یا بسته می شود.

نقارهخانه مشهد درضمن مسکن شکوه وجلال دربار قدس  
رضوی هم هست و در واقع می توان گفت نقارهخانه نشان  
اعتبار و اقتدار امام رضا (ع) است و شاید همین مناسبت باشد  
که در گذشته به کارکنان نقارهخانه «عملجات شکوه» می گفتند

و هور نام خاوادگی اکثر آمان سر شکوهی می باشد  
امروزه به کارکنان نقارهخانه «نقارهچی» می نامند.  
و سرپرست آمان شخصی بنام «باشی عملجات شکوه» می  
باشد و زنی از بندر به فرزند دکور با شرط صلاحیت  
می رسد، ولی گاه اتفاق می افتد متوفی فرزند دکور  
شرایطی نداشته باشد بنابراین روز دروز از تعداد آمان

۱ - حرف ن ص ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷

۲ - شرح زندگانی من، بانی عبدالله موسوی

ص ۵۶۲

۳ - شرح زندگانی من، جلد اول، ص ۵۶۳

۴ - نامه های آمان ۱۰ - محمدعلی باشی شکوهی ۲ -

شکوهی ۳ - مهدی احزاب شکوهی ۴ - علامرضا سرواری ۵ -

باشی شکوهی ۶ - احمد اقدام شکوهی ۷ - عبدالله شکوهی ۸ -

شکساز ۹ - سیدمحمد تحقیق -



نقاره خانه وایوان آن

۱ - دوساعت از شب گذشته، موفعی که  
گلدسته‌های عباسی و ایوان طلا مناجاتشان  
مطرف ایوان نقاره‌خانه می‌کند و با صدای  
حو در بای زحمت ملاحظه کند  
گه صاحب خوش  
بعد از این دگر «نقاره‌خانه سحر»  
بواحه می‌شود.

۲ - قبل از غروب آفتاب به مدت نیم  
قطار «بواحه» می‌گردد

#### وسائل نقاره‌زنی :

وسائل نقاره‌زنی در گذشته به‌طوری که  
«ناوریه»<sup>۸</sup> ذکر شده است عبارت از نقاره<sup>۹</sup>  
و سنج بود، و در پانجک از کرنا استفاده می  
شد تا طول دارد و دهانش خیلی گشاد است و به  
تا چهار کیلومتر می‌رسد. اما وسایل نقاره‌زنی  
عبارت از کرنا و طبل است، علاوه بر طبل  
به‌طول هر یک بیست سانتیمتر دارد.  
کرنا، سازی است بادی که طول آن تقریباً  
می‌رسد، کرنا سوراخ ندارد و با دهن در آن  
کرنا از مس زرد میباشد. (به‌طرح شماره ۱ توج  
کرنا زنها ۵ نفرند که به‌ردیف درست می‌ایستند.

می‌شود. به‌طوری که «باشی عملیات شکوه» می‌گفت تعداد  
نقاره‌چیان در گذشته بسیار بود ولی اکنون تعداد آنان به ۹ نفر  
می‌رسد.

گاه اتفاق می‌افتد که فرزندان نقاره‌چیان در زمان پدر  
به نقاره‌زنی مشغول شوند زیرا همان‌طوری که بعداً به آن  
اشاره خواهیم کرد نقاره‌زنی، براساس اصول مدوئی آموزش  
داده نمی‌شود بلکه براساس تجربه و ممارست فراگرفته می‌شود  
مرد نقاره‌چیان در گذشته عبارت از گندم و بول بعد بود  
و در جشنها و اعیاد مذهبی (عید غدیر، عید فطر، عید قربان)  
از طرف آستانه بک خلیفه شریعی با کوفتی درسم جمع  
به آنان داده می‌شد.

ولی امروزه نقاره‌چیان میل خدمه رسمی<sup>۱۰</sup> ارتش و حقوق  
و حق‌الدفن برخوردارند.

«عربی از بحر این کلمات آن است که قرار می‌ماس  
عالم‌عبدان آقا محمدعلی ولد مرحوم آقا حسن دهشانی کرناخانه  
سرکار فص آنار و آقا حسن قلم‌ساز ولد مرحوم آقا علی  
در خدمت کارگزاران سرکار فیض آنار مد الله تلالهم بر این‌طور  
شد که آقا محمدعلی در حای خدمت والد خود دهشانی  
کرناخانه سرکار بوده باشد و آقا حسن نائب دهشانی بوده باشد.  
هرگاه سقری یا عسبی بجهت آقا محمدعلی دهشانی رج  
بماند آقا حسن مربوط به نائب مسالیه مشغول خدمت باشد  
و صفت فماین در حضور کارگزاران سرکار و عمال دفتر خانه  
مسار که سحو مسطور واقع و جاری شد فی‌شهر رجب‌المرحب  
۱۲۷۰»<sup>۱۱</sup> (سج مهر محمدعلی)

#### بواقع نقاره‌زنی :

نقاره در شانه‌رور، دو نوبت، قبل از طلوع و غروب  
آفتاب در بالای ایوان نقاره‌خانه<sup>۱۲</sup> (در قسمت شرقی محض عسک)  
به مدت یک ساعت و نیم به آن «خدمت معمولی» می‌گویند  
بواحه می‌شود ولی در ماههای محرم و صفر و روزهای  
سج و اری نقاره مطلقاً بواحه نمی‌شود و در ولادت‌ها و اعیاد  
و جشنهای مذهبی علاوه بر معمول دو یا سه نوبت به‌رسم زیر  
سه «نقاره‌خانه عبد» می‌بازند.

۱ - یکساعت بعد از غروب آفتاب.

۲ - یکساعت بعد از طلوع آفتاب.

در روزهای سلام خاص<sup>۱۳</sup>، موقعی که مدراماکن می‌بزرگه  
نوعی شمایل حضرت علی (ع) و حضرت رضا (ع) پرده برداری  
می‌کند، دستور و با اشاره رئیس اداره بیوتات منبر که به اسم  
«نقاره‌خانه سلام» به مدت نیم ساعت نقاره نواخته می‌شود.  
در ماه رمضان، نقاره‌خانه حضرت دو نوبت بصدا در می‌آید:

شخصی که کرنازن‌ها را رهبری میکند اصطلاحاً به وی «سرنواز» می‌گویند.  
 طبل که کوس<sup>۱۰</sup> نیز گفته می‌شود تعداد آنها چهار تا است که هر کدام از طبل‌ها شکل و اسمی خاص و آهنگی ویژه دارند، که به ترتیب اهمیت ذکر می‌کنیم.

#### ۱ - طبل سرچاشنی :

طبلی است که از زمان شروع تا خاتمه کرنا (حتی بمدت يك ثانیه) متوقف نمی‌گردد، تغییر مساحت طبل‌ها بوسیله طبل سرچاشنی انجام می‌شود بطوری که سایر طبل‌ها از طبل سرچاشنی تبعیت می‌کنند، کسی که این طبل را بصدا درمی‌آورد بنام «سرچاشنی‌زن» معروف است.

#### ۲ - طبل گاه برگاه :

طبل گاه برگاه که موسوم به «گورگه» «Gavarga» می‌باشد طبل نسبتاً بزرگی است که صدای آن بیش از سایر

۵ - مراتب خدمت در آستان قدس رسوی به ترتیب زیر می‌باشد:  
 الف : خدمه رسمی ب : خدمه افتخاری ج : خدمه تشریفی.  
 الف : خدمه رسمی به افرادی اطلاق می‌گردد که ارحقوق و غذا

تصویر کرنا و طبل



(شام و ناهار هنگام کشیک) و نیز حق الدفن طبق معمول برخوردارند.  
 خدمه رسمی از حیث مرتبت به سه درجه تقسیم می‌شوند :

۱ - خادم ۲ - فراش ۳ - دربان .  
 تطهیر و تطهیر حرم مطهر به عهده «خدام» است، تطهیر و تطهیر رواقهای حرم به عهده «فراشهاست» ، تطهیر صحنین (صحن عتیق ، صحن جدید) به عهده دربان‌هاست.

ب : خدمه افتخاری : هیچگونه حقوق و مزایایی به جز دوقبر حا طبق معمول ندارند و با تأیید و تصویب نیابت تولیت عظمی امن عنوان به مقامات مملکی و شخصیت‌های محلی و اخبار اعطاء میشود.

ج : خدمه تشریفی برعکس خدمه رسمی و افتخاری از هیچگونه حقوق و مزایایی برخوردار نیستند و تنها امتیازی که دارند اینست که می‌توانند در همه احوال و مواقع که غلامند باشند به زیارت حصر امن‌الائم (ع) مشرف شوند.

۶ - صدور برخی نوشته‌ها و اسناد از طرف تأییدالتولیه‌های آستان قدس مانند : فرامین ، احکام ، احرازنامه ، بروات (حواله‌ها) مربوط به پرداخت و امانت اینها ، نشریات و جریانات خاصی داشت و معمول چنین بود : بعد از تحریر سند و نوشته مورد نظر (وسیله مصدق مخصوص) علاوه بر امضاء و مهر ناس‌التولیه وقت چندین بار از مسئولین و محمدیان کارهای دفتری آستانه بیست و هشت هریک جداگانه پشت بوم مرور را خطی (علامه مخصوص با نوشتن نام و سمت خودشان) مرد می‌داشتند و احیاناً مهر می‌کردند، این شانه ثبت شدن در دفاتر مرد و نماینده صحت و استحکام سند بود.

نقل از کتاب تاریخ آستان قدس رسوی  
 ماهنامه علی‌موقت ص ۳۷۷ و ۳۷۸ شهر بور ۱۳۴۸

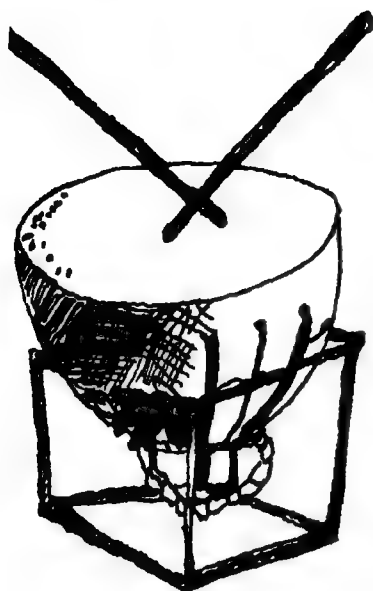
۷ - نقارخانه قلی که در همین محل در زمان قاجاریه ساخته شده بود چون مصالح آن از چوب وحلی تهیه شده و فوق‌العاده باد و ست بود برداشته شد و به جای آن نقاره جدید با استحکام و زیبایی خاصی بنا گردید : ابتدا که سردر داخلی و خارجی را بوسیله مصالح بیکدیگر پیوند داده و استحکام بنا را کاملاً تأمین کردند. باین ترتیب که در زیر ستون‌های قطور بتونی برای داشته و بر بالای آن نیز سقف مستحکم از بتون قرار دادند آنگاه به محاذات آن ستون پایه‌های نقارخانه گذاشته شد و پیکره آفرای یکپارچه از بتون برد و برای آن دو آشیانه قرار دادند طبقه اول جهت اسکان گذاشتن طبل‌ها و سایر اشیاء مورد لزوم ساخته شد و از آنجا به پلکان آهنی طبقه بالا که محل نواختن نقاره است صعود می‌کرد.

نقل از نامه آستان قدس ارمجس  
 رضوان مرداد ۱۳۴۲ ۶۵

۸ - سفرنامه تاورنیه چاپ ۱۳۲۱ ه . ق ترجمه ابوت - لندن (نظم الدوله).

۹ - «مجموعه‌ای از چند طبل را نقاره می‌گویند. این سب از جنس مس یا سفال است. کاسه صوتی یکی از آن‌ها بزرگ‌تر دیگران است. بر دهانه این طبل‌ها پوست بز کشیده شده و بزرگ‌تر که به آن چوب می‌گویند کوبه‌های این ساز را تشکیل می‌دهد»  
 نقل از مجله هنر و مردم ، شماره ۱۴۸ ص ۵۵ موسیقی مزد ایرانیان در ۱۸۸۵ میلادی ، ترجمه حبیبی‌نژاد

۱۰ - طبل‌ها يك متر عقب‌تر از کرنازن‌ها رست چپ آن می‌نشینند و اصطلاحاً به آنان «کوس‌زن» می‌گویند.



طبل

طبل هاست به طوری که طنین صدای آن در صورت خشک بودن تا مسافت چند کیلومتر شنیده می شود.

### ۳ - طبل تخم مرغی :

طبل تخم مرغی طبلی است که از نظر صدا بین « گاه برگاه » و « سرچاشنی » قرار دارد این طبل کوچکتر از گاه برگاه بوده و صدایش به نسبت کمتر از گاه برگاه می باشد.

### ۴ - طبل ساده :

طبل ساده ، طبل کوچکی است که همزمان با طبل گاه برگاه و طبل تخم مرغی صدا درمی آید و صدای آن بر شبیه طبل تخم مرغی است.  
این سه طبل با حالت سرچاشنی بطور متناوب يك در میان بواحه می شود.

کوناه سخن آنکه، طبل ها ذکر ی ندارند و فقط بعنوان « کوس شاد بانه » و همناوا از شروع نا خانمه با کرناها بواحه می شود ، در صورتیکه کرناها ذکر ی دارند که به آن اشاره خواهد شد.

### ذکر کرنا :

کرنا با دمیدن صدا درمی آید و دارای ذکر ی است که سه به سینه نقل می شود و هر شخصی از این ذکر مطابق دوق و اعتقادش تعابیری میکند که درست ترین تعبیر آن بطوری که « باشی عملیات شکوه » بیان می کرد از این قرار است که در سدهست به فرنیپ زیر نواخته می گردد :

### دس اول :

« سربواز » سر دس ته کرنا زان ها ، کرنا را بطرف گند مطلق حضرت بعنوان سلام می گیرد و شروع می کند « سلطان دنیا و عقبی علی بن موسی الرضا ».

پس نوازان که تعداد آنان چهار نفر می باشد با کرنا جواب می دهند .  
« امام رضا ».

سربواز مجدداً با سر کرنا ، طرف گند حضرت اشاره می کند و حسن می نواز د :  
« امام رضا ».

پس نوازان جواب می دهند :  
« غریب ».

### دس دوم :

کرنا ی سربواز ذکر می کند :

« مولی ، مولی ، مولی ، مولی علی بن موسی الرضا ».

پس نوازان جواب می گویند  
« رضاحان ».

سربواز ، سر کرنا را به طرف گند می گیرد و ذکر می کند :  
« نا امام غریب نا امام رضا ».

### دست سوم :

کرنا ی سربواز ذکر می کند :  
« دور دوران امام رضاست ».

در این موقع طبال ها بصوان شادی ، طب صدا درمی آورند، این طبل نام « کوس شاد » دارد .

مجدداً سربواز ذکر می کند :  
« دور دوران امام رضاست ».

« دادرس بچارگان » .

پس نوازان پاسخ می دهند :  
« ای دادرس درماندگان ».

موقعی که پس نوازان می خواهند کرنا های بگذارند سربواز می گویند :  
« فریاد رس ».

سربواز بعنوان دعا به مؤسبین تقاره خانه می که سلاطین وقت بودند ذکر می کند :  
« با فتاح یا فتح ».



# زندگی نامه کارنامه ادبی طالب آملی شاعر نثر مندی که شایسته این فراموشی نیست

۹

دکتر

مذهب طالب - طالب سببه دوازده امامی بود و در دیوان او میباید عتراً و اسعار سوانی  
مذهب ائمه اطهار وجود دارد که برای نمونه مسیحی از حد فاصله را ذکر میکنم :

ر طاقی دلم آسمان اوفاده	ر چشم رمن و زمان اوفاده
سوران گردون کرمی حرمی حس	مرا شعله در حال و مان اوفاده
حهاں رسم افسردگی کرده سابع	بهیعی که شمع از زبان اوفاده
بی را دل زنده ای نیست ، گوئی	که طاعون دل در حهاں اوفاده
وفا همچو داس بانداز دسی	ر بحر حهاں بر کران اوفاده
کرم همچو عتلا به افسان نالی	به آنسوی کون و مکان اوفاده
به سعی که آخر کسی خنزد از حا	رمن اوفاده زمان اوفاده
ر افسردگی بلبلان حمی را	گسره های دل بر زبان اوفاده
کلی شکفت مردل از دهر ، گوئی	که آس درین گلستان اوفاده

سپس به توصیف حهاں و باناداری آن و سرگسگی اسای زمان و سوافانی زمانه با  
ن میردازد .

حهاں را یکی پیشه ای دان که دروی	احل همچو شر رسان اوفاده
گوزبان آن بینه غافل کریشان	حربقی بدسالسان اوفاده
یکی بهر مشی علف در يك ودو	یکی سیر خورده ستان اوفاده
یکی را حریر دل از نقش خالی	یکی داغ بر برسان اوفاده
یکی بر صبا چون ریاحین سکرو	یکی همچو شبنم گران اوفاده
یکی سبزه فرسا یکی دشت پسا	یکی فارغ از این و آن اوفاده
یکی عافل از کار و در خواب غفلت	یکی اندکی در گمان اوفاده
یکی راز غفلت دل از بیم خالی	یکی لرزه بر استخوان اوفاده
در آخر مرآن شیر را این گوزبان	بنوب به چنگ و دهان اوفاده
ندروی که بر شاخ غافل نشسته	یک حنبش از آشیان اوفاده

آنگاه درباره سخن و مقام سخنور و پایه شاعری خویش چنین میگوید :

سخن آسمانی سزد گو سخنور  
سر نکته باید که بر عرش ساید  
مرا با بلندی فطرت نظر کن  
بر اوراق نظم گرفتاده چشمی  
از آن پایمال که مرغ خیالم  
حدث از لیم پای تنهاده بیرون  
عروسان طبع مرا از لطافت  
بدین طبع هر دم ز نیش سپهرم  
ز بخت من این گنبد توتیائی  
سرشکی است سبزه طالع من  
ز بی طالعی ساغر اعیانم  
ر س برده ام سجده زلف الم را  
گر افتاده ام شکر باری که هستم  
علی ولی آنکه از ضرب نیش  
نسبی که از جیب خلفش وزیده  
رهمی ربه کز دیدنش چشم بینش  
صدف کشته خاک نجف گوهرش را  
حو طالب من و سحده آشنای

ایات زیر از قصیده دیگری در ستایش مولای منشان است  
سحر که بر مره افروشم چراغ نگاه  
نو به خواب و من از هر تبسم مره اب  
ز قبض درد نو آه معجب آلودم  
و پس از سرودن نزدیک به سارده بیت تحدید مطلع نموده و میگوید :

خموس تا زلم شوخ مطلعی جوشد  
جبین بخت مرا خاکروب هر درگاه  
بجز سیاهی داغ دلم سپهر نواف  
سباه بودن شام پس از دمیدن صبح  
ز بسکه زیر لی بود خنده صبح  
بنوشخانه پرنیش روزگار ندید  
گره ز گوشه ایروی خاطر نگشود  
ضای دیده دانش صفای سینۀ دل  
همان که سلسله شاهدان قدسی را  
که ما به حشر بود زیب و زینت افواه  
زمانه ساخت که روی زمانه باد ساه  
کلی که شاهد بخت زنده بطرف کلاه  
نبوده از اثر جلوه های بخت ساه  
نکرده شاهد خورشید را ز خواب آگاه  
لبم حلاوت یک زهر خند خاطر خواه  
مگر بیاد زمین بوس شاه عرش ساه  
فروغ ماصیه دین علی ولی الله  
عبیر تو کند از خاکرومی درگاه

ایات منتخب زیر از قصیده دیگری در مدح آن بزرگوار است :

دوش کاندلر خمار بی نابی  
مره برهم بهشت را دبدم  
همچو تریه سرای خاطر خوش  
دیدم القه روضه ای در خواب  
ساعت گلشن ز خون بهار  
طره دلبرانش زنگاری  
شته حوران سنبلین زلفش  
بود چشم خیالیم خواستی  
دور ازین زاهدان فالابی  
در کمال تمام اسبابی  
که بخوایش مگر همان یابی  
تا سرانگشت غنچه عنابی  
ایروی شاهدانش محرابی  
گل عارض به آب شادابی

وصف خورشید پیش عارضشان  
مجملاً مست خواب چون دیدم  
در تحیر شدم چو باز نمود  
گفتم آیا ز ممکنات بود  
گفت رضوان مگر ندیدستی  
شر یزدان علی که می نکشد  
داورا منزلت همی طالب  
تربیت نشنه است از تو و بس

مل آب شور و اعصابی  
جلوه گاهی باین خوش اسبابی  
نوسن حرتم عنان تابی  
شه آن در صفا و شادابی  
مرفدالفص قطب اقطابی  
عشو کنبوی و القابی  
دم ز عدس فی ز اصحابی  
برساش نفیض سراپی

ایات زیر از قصیده دیگری در ستایش آن حضرت است که بش از هفتاد بیت شعر دارد:

مک که داده مرا دست روزگار شکست  
چه طالعت که هر دوست کاو برم نفسی  
ز سنبل که وزید ابن نسیم عطر افشان  
سحر باد مه روی وی ردم آهی  
تجمعه گوهر دل پیش بر دم از سر ناز  
رهر دری که برا مل خاطر سب درآ  
مرا بدامن گلگون زاشک پنداری  
شکست همچو منی بست از ز ماه عجب  
حوار دانه عقیق سرشک بام از آنک  
حال عبر تو در دیده افش می بستم  
سم گلشن رویش بدست طنازی  
بطره آب رخ حسن سنبلستان ریخت  
شکست دوش ز نگاهش زیار غمز و ناز  
حمد پش الف فامان مژگانش  
صف کر شمه و نارش بهج معر که ای  
هر ر نشه بردان علی غالب قدر  
صلاص اسدالهبی به لشکر حصم  
مبال حام سقالن که بر شود شراب  
شها منم که رمن نو کلک فاضم  
حوگرم مدح توشد بطو آتش افروزم

ایات زیر نیز در قصیده‌ای دیگر در مدح مولای منتجان انتخاب شده است :

که کارها گره است و گره گشا شمشیر  
نه از بریدن باید همی بها شمشیر  
که هیچگاه سردست روح را شمشیر  
بیک اشاره ابرو کید ادا شمشیر  
فتد دست ، سارید از طلا شمشیر  
اگر چه هست کلید در فا شمشیر  
بسان خضر ، زهی پیر با صفا شمشیر  
نموده همی دست مصطفی شمشیر  
بیوسه تارک سلطان اولیا شمشیر  
که در کفش بود از قدرت خدا شمشیر  
هنوز پرده نشین است از حیا شمشیر

چو خامه را سب کند حمله کارها شمشیر  
سر ز خلق که بای بها به نزد خدا  
لطف گرد و بیاسای از گردن زمان  
ربان هر آنچه ندارد ادا نمود به نطق  
هنر بکار نه زینت بود که نا آهن  
نای خانه هستی از وسع پابرجا  
سپند سبالت و روشندلست و تیز زبان  
چه در جهاد چه در خطبه چون عصای کلیم  
نکرده ترک ادب غیر از این که آذر دست  
علی عالی اعلی هزبر بیشه دین  
ربوسه ای که بتارک ز دش ز ترک ادب



قصیده بالا متجاوز از هشتاد بیت شعر دارد و شاعر در پایان آن به ستایش اعتمادالدوله نیز پرداخته است. در قصیده زیر نیز طالب در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام سخنرانی نموده و از چهل بیت شعر آن، ابیات زیر گلچین شده است:

دوش در غمکنده بودم همه تن سوز و گداز  
که بصد شوق شد آغوش در روزن بار  
پرتوی دیدم و از هوش برفتم زان پیش  
که کند دیده هیولاش ز صورت مینار  
بعد چندی که بهوش آمدم و چشم گشود  
سر خود دادم بر دامن آن مائه بار  
گفت برخیز کزین بیش نباشد تعظیم  
گفت برخیز کزین بیش نباشد تعظیم  
دهشت از باد سر انهمه بی‌نابی چیست  
دست بردل نه و چون بد ملر را آوار  
نغمه مدح را اما نه همین نغمه عام  
مدح شاهنشاه دین‌پرور اسلام‌سو  
نور پیشانی مهر فلک خود علی  
که بود شععه فکر او محل گدا  
امانت بر اربك فسیده شمع و شمع بی‌نی در مدح آن حضرت انتخاب شده است.

سل اشکم را بطوفان میرم  
عمره حوشان و خروشان منزم  
شر عشم کز نب سوزان خوش  
هر دم آتش در نستان میرم  
نار رلهم شاهد اسدوه را  
زان دم از شام غریبان میرم  
آفتاب روز ارم تبخ لطف  
گاه بدا گاه بهان میرم  
راده آب و هوای ماسم  
خیمه در نیلوفرسان منزم  
در مسلمانان مسلمانسی نماید  
زان گرنز از اهل ایمان میرم  
حوارم و با خواری خوشم سربس  
خنده بر عزت‌پرستان میرم  
مهر با کن چون درآمنم که دم  
از ولای شاه مردان میرم  
گوهر ناح ابوطالب علی  
کز یاس موج عمان میرم  
آهویی آواره ام فال وطن  
در ناه سر بردان میرم

امانت بر اربك فسیده بودیمی دیگر، در سانس امام اول سعبان کلجس کر - ..

است

دلا گوشه اروانسی طلب کن  
هی بر ز آفاق حائنی طلب کن  
بود گر بوی دوگسی مراد  
برو همت از بنوائی طلب کن  
بو ظرف طربان سهری‌مداری  
برو گوشه زوسائی طلب کن  
اگر مذهب پیر محابه داری  
ر کعب می عنائی طلب کن  
ره صوفی صاف نگذار اندل  
ر صوفی و صوفی صفائی طلب کن  
حرد ژاخصب صد حور شو  
ملاقات رجحرائی طلب کن  
برا حای در قصر حب برسد  
برو در دل دوس حائی طلب کن  
سراوار اکسیر اعظم نوئی سو  
برو صحبت کسمائی طلب کن  
گل ارناله بلبل عشق رسزد  
اربدست دسانسرائی طلب کن  
اربن زمره پارسى گوچه حاصل  
برو صحبت پارسائی طلب کن  
مسو صبد هر بلبل بوسانسی  
توسل به صاحب لوائی طلب کن  
درین عرصه خوف و میدان وحشت  
وزین خوفها رو، رحائی طلب کن  
بیاسای در سابه شاه مردان

امانت زیر از قصیده‌ای دیگر است:

ز بس دیدم از دهر هر دم جفائی  
جهان گشته در دیده ام ازدهائی  
دل‌مبکشد گاهگاهی که خوش خوش  
کنم زین چمن نقل آب و هوائی  
هوی دگر منزل گرم دارد  
نمی‌بینم این خاکدان را صفائی  
بمیزان عقل اربستجی بیرزد  
بیک جو چنین کهنه دهقانسرائی

نه يك چرخ ارزانكه صد چرخ ميرد  
تعيش محال است در كاخ گیتی  
ز بس بخل گر بشكند چرخ مینا  
بگرد گل و لاله این گلستان  
مرا بن بحر را نیست امید ساحل  
چو بالای دست اجل دست نبود  
بام بلند طبیعت برآید  
عم از هول محشر باشد کسی را

نیرزد بيك گسره هايهائی  
كه این كلبه را نیست برگ و نوائی  
عجب گسره دهد شیشه او صدائی  
نگردیده هرگز نسیم وفائی  
تو مسكين عبث منزنی دست و پائنی  
خوش آنكو زند برامل یش پائی  
دلش گسركند مل آب و هوائی  
كه دارد چو شاه نجف پشوائی

ایات زیر از فصبده دیگری انتخاب شده است :

حسن آن دلربای خرگاهی  
عارضش محضر نكوئی را  
خال سزس به چاهسار ذقن  
غمزه غافل شكار در بگهش  
حور ظاهر به مصلحت سوزی  
دل و چشمم رروی او خجلند  
كرده از باد دامش دررفص  
داد از آن زلف عنبرین كه زند  
با چنین رلف منواند بود  
شاه خسرگشا كه بجه اوس  
حرم پوش اس هر قدر كوشی  
همش چون درم بار كند  
مرفدس نا نكرد جلوه نكرد

گسره دستخبر ماه با ماهی  
داده ربا خط بدالهی  
كرده جا چون كنور چاهی  
چون بگردون فضای ناگاہی  
لطف پنهان به معدرت خواهی  
این رمی اشکی، آن زمی آهی  
دود محبر سماع حرگاہی  
برشب قدر طعن كواهی  
حاكروب در شهنشاهی  
مظهر قدرت بدالهی  
كامنخش است هر قدر خواهی  
مه شود پرسنر چون ماهی  
اشك می اشکی، آه من آهی

طالب تركیب بندی در معقب حضرت امام رضا علیه السلام سروده كه مسجی از آن  
ملاً ذكر شد . اسات زیر از فصبده ای كه در سپایش حضرت ولی عصر سروده گلچین شده است  
در فصبده نیز طالب از دست اسای رمان شكوه دارد :

طبعم كند در آتش معنی سمندری  
نطقم ز پرده های صمحنه حال  
يوسف نراود از درود نوار خاطر  
آن مابه گوهرست مرا در صحنه نظم  
اما چه سود كاین گهر نابرا اگر  
آن كور باطنان شناسند از سعال  
اردست این سباه دلان می برم پناه  
مولای دین محمد مهدی كه شرع او

وانكه فشانند از پروبال آب كونری  
هر دم به حلوه آرد سهای آذری  
اما تهی است مصر من از جوش مشتری  
كر حمل آن بنالد صد بحر اختری  
بر دشمنان فشانم از نيك گوهری  
با آنكه خویش را همه گزند جوهری  
بدر درگه امام زمان نقد عسگری  
داده رواج فاعصده دین حمیری

و پس از سرودن چهل و پنج بیت دیگر تجدید مطلع نموده و میگوید

بازم به مدح او زده سرمطلعی ز طبع  
ای شرع تو مروح دین پیغمبری  
بك دل كم است مهر ترا زانكه مهر تو  
و فتست كز نشیمن اقبال مستدام

كان نظم میکند بگهرها برابری  
زیب از تو یافته روش شرع گسری  
دارد هزار ذره چو این مهر خاوری  
چون خور مرون خرامی بانایغ حیدری

طالب با زهد ریائی كه مخصوصاً در دوره او رواج داشت به شدت مخالف بود و زهاد  
نروغن را بیرحمانه بیاد انتقاد میگرفت .

زاهد چه وقت سبحة شمارد که صبح وشام	اوقات صرف شانه و مسواک میکند
دیده نازک ساز آنکه درمن و زاهد نگر	نا بدانی صاحب مشرب که و شیادکسر
خانه شرع خراب است که ارباب صلاح	در عمارتگری گنبد دستار خود
شانه در ریش و دل اندر پیچ جمعیت مال	سجده در دست و در اندیشه زناز خود
زان به سودای زیان آورشان سودی نیست	که فروشنده دینند و خریدار خود
منمایند همی گنبد دستار سپید	لک غافل ز دروهای سه کار خود
حفظ نن خود میکند از آتش دورح	زاهد همه خود را سب در سار و دیگر همه
زاهد که بود ؟ مت برو و نادی	زرق اندیشی ، سهدلی ، سب
بوجهل لم را کمن شاگردی	ابلیس رحم را بهین اسب
مکرم در فطار حاجان کائن فوم ظاهر رس	درو دیوار می بسد و من دبدار می رس
با اینحال علاوه بر علافه شدید به ائمه اطهار به مانی دین اسلام و مذهب شعبه اع	راسخ داشت و به خاطر اعتلای دین با تعصب حنک مدهی مخالفت موررید و به عمارت دگ
دین را بصورت حقیقی آن مطلوب میند است	خاک در هشت و چهارم کنند
بر همه سوگند که طالب صف	زبب سر لوح مزارم کسد
خطبه انسی عری ز آب حرم	
لذن فرین سرع حدید محمد سب	گو فلسفی نماز به غفل قدم خوش
حسن دینا عاشق دین را کجا افند بسند	گر گ بوسف دیده کی گردد بگرد گو
مرا دلست که مسغرو جمال حق است	به در خمال و شانی و به در غم و سو
مگومگو که نك سو بهاده ای حق را	رو برو که بهر سو که میرویم حق
بو بصورت مزدی ره ما به معنی ای فهمه	آن اگر راهب اصافی بده این راه
طالب بره اهل نفع ب نرید گام	خود را بجهان بدهد بدنام
لقای دوست شود روزیش بوقت نماز	به آب دیده من زاهد ارواح
گرچه دور از همه گشتم ز خدا دورنم	همه جا جلوه او می نگریم کس
در دیوان او اشعار فراوانی میتوان یافت	که در ستایش پرستندگان راستی
یگانه سروده :	
پیری نفسی به صبح صادق همراز	دامانش نمازی چو گریبان
بر سنت جگد خویش يك عمر دراز	در يك مسجد بقدمیان کرد

وی از نفاق مذهبی نفرت داشت و معتقد بود که مقصود از دینداری پرستش پروردگار

یکتاست :

نه ملامتگر کفر نه تعصب کش دین

خندنده‌ها در حدل شیخ ویر هم دارم

\*\*\*

از اتحاد کعبه و دیر آگهیش نیست

آنرا که دین و کفر دورا هست در نظر

\*\*\*

ما در حرم و دیر نمائد آنچه ندیدم

زاهد بوجه دینی در و دیوار دگر هیچ

\*\*\*

بحسنم از سکه با شیخ و برهم در گرفت

در میان کفر و ایمان هر سر من جنگ شد

\*\*\*

همان دیر و حرم کرده‌ام رهی پیدا

مرا ز کعبه جده فیض است و ارکست چه حظ

در بیت فوق شاید طالب خواسته به قطعه معروف زیر که از شیخ حام است پاسخ

دیده باشد :

«نه در مسجد گذاریدم که رندی

به در میخانه کاین حصار است»

«همان مسجد و میخانه راهیست

غربیم عاشقم آن ره کدام است»

طرفداری طالب از آزادی مذهب و مخالفت او با زهد ربائی به شدی انجامید که  
آنرا نك بوع عصیان و سرکشی نسبت به دین و مذهب ملقی کرد :

همه دسو خیزد ز مذهب سرای

پسری در عزیمت مشرست

\*\*\*

سر رهد ریا بنیده‌ام شرم باد

زنگار مغان بریده‌ام شرم باد

نگسوده نه قول مطرب آغوش سماع

حرف فقها شنیده‌ام شرم باد

\*\*\*

و با طعنه خطاب با سنگوبه زهاد میگوید

زاهد چسان نماز کند کمر سرشک ما

يك قطعه خاك درهمه افلاك ناك نيس

\*\*\*

بس از وفات امیدم به اهل طاعت نیست

که بر جنازه کافر نماز خواهد کرد

\*\*\*

برهیز فلک ز صحبت ما برهیز

برهیز که ما که نسوی جرم آمبر

از جیب می‌آلوده ما بگسل دست

در دامن پاکیزه زهاد آوبز

مشاجره لفظی و مباحثه شعری طالب با زهاد ربائی کار را تا آنجا رساند که با همه  
سازد نس به هجو آنان پرداخت و آنتحان هجوبانی در مورد آنان سروده است که نقل آن مابۀ  
شمرساری است . در اینجا فقط يك رباعی از او را که دلیل بر نص و مجادله او با زهاد دروغین  
است نقل میکنیم :

ای آنکه دلت عار ز مشرب دارد

وین شیوه ترا دور ز مطلب دارد

باکی گوئی مذهب حق مذهب ماست

در گوشم گو که حق چه مذهب دارد

ولی با وجود همه این مباحثات او برای همیشه يك علاقمند واقعی به مذهب باقی ماند.

بومید ز مذهب نشوم با همه عصیان

کاین دست گنه کار بدامان شعبی است

مدفن طالب — همانطور که گفته شد در تواریخ و تذکره‌های موجود ذکری از محل  
حاك سردن طالب نشده است ، آنچه مسلم است محل دفن او در کشمیر نیست ، این نظر به که  
مکان دارد جسد او را به عتبات عالیات فرستاده باشند نیز پایه صحیحی ندارد ، زیرا اگر چنین  
د همانطور که درباره عرفی و تاریخ ارسال جسد او به نجف ، اشعار و اخبار متعددی موجود

است، درمورد طالب هم، با توجه به آنکه کسانش پس از او در دربار هند موقعیت منازاری داشته‌اند، نیز باید شعرای وقت داد سخن میدادند درحالی‌که در نوشته‌های آندوران ذکری ازین بابت نشده است. شادروان دکتر رضازاده شفق در ترجمه تاریخ ادبیات «انه» محل مقبره طالب را «فادپور» درهند ذکر نموده‌اند، با توجه به آنکه چنین محلی در هند مشهور و شناخته شده نیست و از طرفی املاء کلمه «فتح پور» با حروف لاتین Fathpui است، بنظر میرسد مترجم این کلمه را با تلفظ انگلیسی «فادپور» انگاشته و بهمین صورت ترجمه کرده است. از شرح حال طالب چنین برمیآید که او مدتی از عمر شریف خود را در فتحپور گذرانده و چه بسا که در آن شهر برای خود جا و مکانی تهیه نموده و پس از مرگ هم او را در آنجا نه خاک سپرد. باشند. مردوسنداران طالب درهند و پاکستان است که درسمورد با تحفه‌ناب محلی و بررسی دقیق معلوم دارند که آنا در فتحپور مکانی نام مقبره طالب و با آثاری از مدفن او وجود دارد، با خبر ۹.

**اعتبادان طالب** - طالب برای ایجاد سرور و ساط و رنگین طبع شاعرانه خوش استعمال افیون روگردان بود، حیاتی که گفتم بواسطه استعمال بیش از حد مواد افیونی، بار اول موفق به بستن بند بار جهانگیر شاه را ساط و بارگاه امرا طور هند رانده شد، وی در آنده خویش بارها به علاقه وافر خود به مواد مخدر اشاره نموده است.

طالب نصیب ما ز می لالدرنگ نسب ما را برات سته افیون نوشته‌اید

و با آنکه اشاره مستقیم به اعتیاد خود به افیون دارد:

روی گردان میشود از صحبتش فیض شراب همچو طالب هر که او معناد افیون مسب ولی در هیچک از تذکرها اشاره‌ای به اعتیاد او بافیون نشده است و بنظر میرسد که معناد بافیون نموده بلکه گاهی برای رهائی از اندوه و با ایجاد فرح و ساط خاطر به مواد مخدر پناه برده است.

طالب علاقه شدیدی به ماده ناب داشته و اشعاری که حاکی از مخواری اوست در دیوانش فراوان یافت میشود.

قطعه زبای زیر، که نضمی از یکی از مضامین غزل معروف شیخ اجل سعدی است، لعبت خندان لب لعلت که گزیده است» میباشد، خطاب به یکی از بزرگان سروده شده صاحب کرماسم سوئی که عطا رف چون کاسه ما گشت بهی می بچسبده القعه نه مستم و نه هسار مالنس «گرگ دهن آلوده یوسف ندریده» در اسباب زیر میل شدید او به ماده بررسی کاملاً آشکار است عزیز من می انگور در میان آور مفرح دل مخمور در میان آور

\*\*\*

قدح پرارمی انگور کن که طالب را شراب قندی هندوستان ضرر دارد

\*\*\*

صبحست و نیم قطره در پیاله نسب زانم هوئی گل به و پروای لاله نسب یکدم که در پیاله شراب دو ساله نسب بیذوقتر ز مرده همدساله نام اوراق کهنه‌گی به می کهنه میرسد ذوقی که با پیاله بود در رساله نسب آنم که شعار مستم پیوست است پیمانه چو گل روزوشم در رساله نسب گر زود شوم مست ملامت میکند بلبل به نسیم ساغر گل مست است

\*\*\*

خلقم زخمار باده تنگ است هنوز با سایه خویشم سرچنگ است هنوز جامی دو سه خورده‌ام ولی مست نیم رویم ز پیاله نیم رنگ است هنوز

\*\*\*

صبح است و زمی بکف ایای دارم  
ته مینائی کشیده‌ام وقت صبح

چشم بد غم دور ، فراغی دارم  
واندر خور آن نیم دماغی دارم

\*\*\*

ایات زیر از جهانگیرنامه است که در وصف می وسای و مجلس انس سروده شده :

خرامید ساقی چو طاووس مست  
زهرجنس می بزم را رنگ داد  
بهر گوشه از نفل شیرین و شور  
معنی جو بلبل درآمد نکار  
بدل ناخن نغمه رنگ رنگ  
بمس غنبرین ساخت مجمر ز عود  
نو گفنی همه آهوان طراز  
بهر گوشه حوری وشی در سماع  
ز شادی گل افشان زمان و زمین  
ر بس رفص طاووس می در مزاج  
رخ ساقی ازباده گرداند رنگ  
بسم گل از دور ساعر وزید  
بده باده را آب از سر گذشت  
خرامیده شد ساقی خوش حرام  
می دوستگامی به ساغر در سب  
ر می سکه محض حمن بو گرف  
د گردنکمی سسته طاووس سد  
ر رفاصی ساهدان بر ساط  
د گردون رساید زبور حروس  
حو لرید بر بی لباس حریر  
ر میکسان گرم کس از شراب  
سد از حرعه میکسان روی خاک  
معنی بواهای بلبل گرف  
حسان از سر درد بالبد زار  
ندان حردیسی بر آهنگ رد  
اکنونر دمی» سرد ناگه نکار  
خرامید ساقی جو طاووس مست  
عازل فدح طرف اسرو نمود  
حرفان بمی رح برافروختند  
همه روزه ترتب می بود و جام  
د جز شادی آنروز کاری نبود

ز ساغر دل باده نوشان بدست  
چه شکر نژاد چه انگور زاد  
گهرسنج شد کاسه‌های بلور  
بنالبد چنگ و سزاربد مار  
همیکرد سداد چنگ پلنگ  
بگردون فرساد مشکین درود  
سر حقه ناهه کردند باز  
ز آشوب می ما پری در سزاع  
گهی دست رفاص و گه آسنن  
برقص بذروان نماد احساح  
طلا گشت اما به آتش بچنگ  
گل برگس از دست ساقی دمید  
بدریای می واندر و غرق گشت  
گهی جسم در کردس و گاه حام  
گه از دست دادی گه از جسم مست  
هوا طبع سهوشدارو گرفت  
لب حام آماده بوس شد  
همه بزم شد بر عسر نشاط  
به عجز آمد از بانگ خلخال کوس  
هوا موج زد ، موج مسک و عسر  
چو : معمر ر ناسدن آفتاب  
رنگ سهیل بمن ناساک  
بهر نغمه صد بوسه از گل گرف  
که بر سار مطرب ماربرد ساز  
که دل مسب شد شسه بر سنگ رد  
که بلبل معلق زد از شاحسار  
صراحی در آغوس و ساعر ندس  
چو آن دید صد خوشدلی رو نمود  
بدل مائه عسر ابودحمد  
ز رخساره صبح ما زلف شام  
ز اندوه دل را عباری نمود

\*\*\*

خرامیده شد ساقی میکسار  
نیمایش می بمالید دست  
نشان شد چو برآستن ریخت چمن  
نمر لب ، تحیت ز جا می رساند  
چو مطرب ز ساقی بدید آنچه دید

هم از مستش بهره هم از خمار  
نو گفنی که گل آسنن رشکست  
سمن دسته ساعدش ز آسنن  
بهر سر ، ز هستی پیامی رساند  
رنگ ارغنون را ناخن گزید

که ناهید را ز اهل پرهیز کرد  
در آن پرده از دل فغان برکشید  
که پیچید در پرده دل خروش  
که جنت شد از وی عرق ریز شرم  
یکی عود ساز و دگر عود سوز  
بهر نغمه صد نیش در دل فشرده  
ز خود هر کرا برد باورد باز  
بتردستی از نغمه اش آب ریخت  
ز گرمی تن روح را بگرفت  
تراوید خون از دل خاره سنگ  
شده غنر اشهب اندر دماغ

چنان آتش نغمه را تیز کرد  
مغنی چو آشوب مطرب بدید  
زبان را ز دستی بمالید گوش  
یکی مجلس از ساز و می گشت گرم  
دو سوزنده گردید مجلس فروز  
بهر ساز سازنده ای دست برد  
چو طنبوری از پرده آمد براز  
چو قانونی آتش ز مضرب ریخت  
چونائی لب بای بر لب گرفت  
چو چنگی نالش درآورد چنگ  
همه مغز مستان ر مشکین ایاغ

انبیاء در رنر نر از می پرسی او حکایت می کند .

ز هشیاری به تنگم مستی سرشار میخواهم  
هالا کم چهره گل عارضان هند را یعنی  
نگاری ننگ در آغوش و حام بادهای بر لب  
طالب در انتخاب نوع شراب سلیقه خاص بخرج میداد و به مسرویات و بگی که  
اثر رف و آمد بر متالبها نه هند ، وارد آن کنور مسد ، بسر از باده های وطنی علاقه داشت  
می شراب از ددر سر کسب  
شراب پرنگالی چشم بد دور  
در جای دیگر نیز به شراب پرنگالی (شراب ربو که هنوز هم ارمسپور ربو ناده های  
فرنگان است) اشاره نموده و نوشیدن آنرا بحور مصرماند .  
فرنگی ، شاهدات سافی بر مدها اندل  
در دیوان طالب گاهی به اشعاری اربن فسل  
در عمر خود نداده مرا هیچ کام دست  
بی می لم شناخته هر گره خام . . .

\*\*\*

سخن صریح کم تا گمان می نبری  
دیده مسود که آنرا به مناسبی سروده و با بوجه به شرح حال و گدراں او ، ...  
حقیقت داشته باشد و اگر آنرا درست هم به شمار آوریم ، مسوان گفت بوبه های زود ...  
بوده که خبلی رود شکسته سده است چنانکه میگوید .  
سهل است اگر بوبه شکستم می مس  
دل بد مکم که بوبه ساعر نبود  
بوضوح ۱) در محله هیر و مردم شماره صد و بیجاه و هشتم صفحه ۵۷ حدت ...  
صفحه در هم و مغشوش چاپ شده که به شرح زیر تصحیح می شود .

که با غم خفته بودم در يك آغوش  
که سهمش حیرت اندر حیرت افرو  
سفر تعبیر این آشفته خواب است  
بود در طالع نقل مکاب  
ازین زیبا چمن خواهی نخواهی  
که چندی دارم محروم ازین ...  
که بخشش باد دایم در جوانی  
بر او نازش کند چون جسم بر حن

به گلشن خانه خلوت شب دوش  
یکی خواب عجیم روی نمود  
بفینم شد که پام در رکاب است  
مبدل خواهم شد آشنائی  
چو عطرم بخت خواهد کرد راهی  
فلک در خاطرش میگرد این عزم  
کدامین بزم ؟ بزم عیش خانی  
شجاع الملك بکتش خان که دوران

وزان آب و گل این پیکر انگیخت  
همانا کر نژاد قنسیانست  
شراب شیشه و شمع لگن اوست

قضا نوروصفا در یکدگر ریخت  
ازین خاکسی نهادان بی‌شانت  
بهر معنی چیراغ انجمن اوست

۳ - سرور گرام آقای موسی گودرزی که همواره راهنما و مشوق ابجانب در رسی شرح حال و شعر و شاعری طالب بوده‌اند تذکری در مورد مسافرت طالب از مرو به قندهار و پیوستن او به میرزا غازی دادند که چون خالی از قایده بود نگارنده را بر آن داشت که در مورد توضیح مختصری بدهد. تذکر ایشان این بود که «اغلب تذکره‌نویسان معاصر الب نوشته‌اند که طالب از مرو به قندهار به خدمت میرزا غازی رفت و دربارگاه او اقامت برد، چون معاصران طالب که در مورد قلمفرسایی کرده‌اند، مانند عبدالسی فخرالزمانی روسی مؤلف میخانه و تقی‌الدین اوحدی مؤلف عرفان عاشقی و غیره، معاشر و همدم طالب بوده‌اند، لذا قول آنرا بمبنی سراسری انگاشت. توضیحی که در مورد این تذکره‌متوان داد آنستکه تذکره‌نویسان درباره طالب و میرزا غازی دو نظر به مصاد داده‌اند، عده‌ای گفته‌اند که طالب از مرو بکسره به قندهار با سند به خدمت میرزا غازی رفت و با پانان عمر میرزا او بود، عده دیگر نوشته‌اند که طالب قبل از پیوستن به میرزا چند سالی در هند سرگردان بود پس چگونه می‌تواند از مرو بکسره به قندهار رفته و به او پیوسته باشد. نگارنده این سطور اذعان می‌کند که این اختلاف نظر برای جلوگیری از بیدراز کشیدن سخن از گفتگو درین باره در هنگام هئیس مثال خودداری نمود ولی اکنون که بحث باسحا کشیده شد توضیح ربر را لازم دارد. جهانگیرشاه در ابتدای سلطنت خود (سال ۱۰۱۴) مواحه با قیام فرزندش خسرو شد پس از مبارزات خوبی بر او دست یافت و او را کور نموده و به عائله وی خایمه داد، امرای سیدی خراسان از وقوع جنگهای داخلی در هند استفاده نموده و به سوی قندهار شتافتند و این شهر را در محاصره گرفتند. شاه بیگ حاکم قندهار از جهانگیر استمداد طلبید و جهانگیر هم ساهی نفرمادهی چندین ارسرداران خویش از جمله میرزا غازی که حاکم سند بود، به کمک فرستاد، امرای خراسانی باچار دست از محاصره قندهار برداشته و میرزا غازی و سایرین وارد قندهار شدند. میرزا غازی در حدود ده ماه در قندهار (ازشوال سال ۱۰۱۵ تا رجب سال ۱۰۱۶) ماند و سپس عازم لاهور شد. چنانکه در سب‌گذشت طالب دیدم وی در سال ۱۰۱۶ به عازم هند شد چون قندهار در سر راه ایران به هند قرار داشت ایرانیانی که عازم هند بودند باچار از قندهار عبور می‌کردند و برای رفع خستگی، حواء و باخواه چندروزی در آن شهر می‌ماندند. طالب نیز چند مدتی درین شهر ماند و نوشته‌اند که نویسان معاصرین به خدمت میرزا غازی رسید ولی بدلیل زیر نزودی میرزا را ترک گفت و به هند عزیمت نمود:

۱ - در دوره محاصره قندهار و پس از آن قحط سالی در آن شهر مرور کرده بود، حاکم سپاهیان میرزا غازی نیز به سخنی افتاده و هر روز آشوبی برپا می‌کردند.

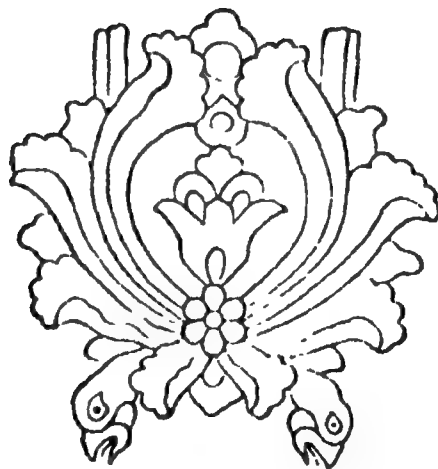
۲ - میرزا غازی به قصد جنگ به قندهار رفته بود و مانند ساهیان منزیب سایرین دستگاه شاهانه و وسیعی که بتواند از نازه واردینی چون طالب پدیرائی شان و در خورنوجهی مساعد بداشت.

۳ - ملا اسد قصه‌خوان و مرشد بروجردی که از نزدیکان میرزا غازی بودند برای حفظ موقعیت خود در نزد او با نازه واردین مخصوصاً ادبا و شعرا آنچنان بدربار می‌کردند که آن‌ها را بارگاه او، خود بخود رانده می‌شدند.

با توجه به نکات فوق طالب که در نزد بکش‌خان به آسایش و رفاه هرچه تمامتر می‌رسد و به امید آینده بهتر و پیوستن به دربار با شکوه و افسانه‌ای جهانگیر به سوی هند می‌شده بود، تاب اقامت در قندهار را نیاورد و پس از مدت کوتاهی میرزا و قندهار را ترک گفت، میرزا غازی نیز پس از آرامش قندهار و سروصورت دادن به وضع آن سامان، با



لشکریان خود عازم لاهور شد. در سال ۱۰۱۷ پس از فوت سردار خان حاکم قندهار، جهانگیر که در جستجوی شخصی لایق و کارآمدی برای حکومت بر آن نقطه حساس و حفظ سرحدات در آن سامان بود، قندهار را ضمیمه حکومت سند نمود و اداره آنرا به میرزا غازی واگذاشت. ولی میرزا برای عزیمت به قندهار درخواست کمکهای مالی و نظامی نمود و دریافت کمک مالی و تهیه وسایل لازم برای سفر به قندهار، مدت مدیدی طول کشید، بهمن جهت بعضی امور خین آندوران نوشته‌اند که «در سال ۱۰۲۰ جهانگیر حکومت قندهار را به میرزا غار سپرد»، اگرچه این نظر نادرست است ولی این تاریخ میتواند مفارن ما استقرار میرزا غار برای ناردوم در قندهار باشد. طالب پس از اطلاع از استقرار میرزا غازی در قندهار، ناوجه به سوابق که با او داشت برای رهائی از بسروسامانی ناب مکانه را با او گشود و بدعوت او به قندهار رفت و درین نوبت تا پایان عمر میرزا در آن شهر ماند و پس از مرگ خانگداز او برای ناردوم از قندهار به هند رفت. اشعار سوزناکی در دیوان طالب موجود است که در رنای میرزا غار: و مرگ قندهار سروده است. بنا بر آنچه که گفته شد، بطریقه کسانی که عمده دارند طالب مرو به قندهار رفته و به میرزا پیوسته و تا پایان عمر در آن شهر با او بوده بکلی عاطف و بظریه کسانی که بوشیدند، طالب در شهرهای هند مدنها سرگردان بوده با میرزا عاری شده و در عداد ساسگران او درآمد به حقیقت نزدیکتر است، زیرا آشنائی طالب با میرزا سال ۱۰۱۶ و اقامت کوناه او در قندهار را میتوان نادیده گرفت و با سرآغاز سرگرمی چند ساله او در شهرهای هند به شمار آورد. امیدوارم حاصل این توضیح آن باشد که اسامی گرامی و سروران ارحمید با ملاحظه ابهام با اشیاء در بوشه‌های من مرحمت فرموده با بد آن بر سده منت نهید.



# ریشه‌های تاریخی هشتال و حکم

## «عاقبت بخیر»

فکر می‌کنم معنی و مفهوم این ضرب‌المثل احتیاج بحث و توضیح بدادیده ناسد چه وع عاقبت بخیری دندری مهم بود که عتلائی قوم درهر عصر و زمانی آرا حیدرالمسائل شد و افراد و جماعات را بر عاتق مآل اندسی بوجد میگردند اصولاً تمام دسورات می‌موانع اخلاقی میسی بر این اصل است که آدمی بطواهر فرسیده مقبول نگردد و مکتب رود گذر او را از حیراط مستقیم انصاف و اعدال منحرف نکند. بخرام کار بندسد و عاقبت بهر جهت نظر و همت فرار دهد بهمین جهت آفات فرائی و مخصوصاً ادعیه مذهبی ما در غالب معطوف نای نکه است و همه حا عیارت «اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا» بحکم منحورن این جمله اگرچه امری اخلاقی و اجتماعی است ولی خون یکی از فوایع مهم تاریخی است. امور ضرب‌المثل در آورده است ابیک شرح واقعه میسر دارد :

\*\*\*

کرزوس آخرین پادشاه لیدی «برکت امرور» خون در برون و حلال و قدرت و عظمت کمال رسید آنحضرت معرور شد که از خوش بربر و بالابر ندید و درواقع خود را حاکم برین وسعاندند برین فرد روی زمین شناخت ولی از طرف دیگر شد فلسوف بکینه سخی ساد سولون در یونان زندگی میکند که برای جاه و حلال دسوی ارح و معداری فائل بسب و اصولاً در عیسر بس سعادت و خوشبختی از میرایی و رای قدرت و برون سراب مسود. تصمیم گرفت - راستد و بانماس دادن حشم و شکوه در بازی و برون بی‌انهای خوش‌اوزا از گمان و سوری منهوم سعادت و خوشبختی دارد باز دارد پس سواون را از یونان به لیدی دعوت کرد و فیلاً در داد در مارا آتچان آتس بندند که نظر آنرا در هیچ نقطه عالم ندیده و شنیده باشد . سولون چون وارد قصر کرزوس شد در سر راه خود با ارباب مناسی ملیس لباسهای در عده بشماری خدمه برخورد کرد که هر یک را شاهی مستقل می‌پداشت . ساعات منمادی نال کشد با سولون از آن مسیر طولانی بوام با شکوه و حلال نگذرد و با طاق کرزوس برسد . دس لیدی را در طافی غرق در طراف و نفائس جهان باف که چشم هر سنده را حیرت مساخت. چون کرزوس در ناصیه سولون هیچگونه علائم و آثار نصحب و حیرت از مشاهده آنچه ثروت و حلال ندید با حالت غرور و تبختر پرسید : آبا در دنیا کسی بخوشبختی من دیده‌ای ؟ سولون

جواب داد: بلی، و او مردی بود خیر و نیکوکار که فرزندان نیرومند از خود بیادگار گذاشت و در هنگام مرگ مفتخر بود که شجاعانه از وطنش دفاع کرده است. کرزوس از این گفته تعجب کرد و او را مردی سبک‌مغر و فاقد حس قضاوت و ادراک تشخیص داد. پس امر کرد خزائن را باز کنند و آنچه از زر و زیور و نفایس بی‌بدیل و اشیاء گرانبه‌بخت نهفته بود بنمایش گزارند. با بلکه سولون از نظر و اندیشه خود عدول کرده و ستایش او پردازد. فرمان کرزوس اجر شد و دوباره سولون را بحضور طلبید و گفت: دیگر چه می‌گوئی و کدام‌مرد را خوشبخت از من میدانی؟ فیلسوفان هار یونانی که زرق و برق و ظواهر امور کمترین توجه نداشت بانهاست خونسردی جواب داد: دو برادر بودند که مادرشان را بر ارابه نشاندند بمعبد اونون میبردند چون دیدند گاوهائیکه بارابه بسته‌اند نکندی پیش میروند و اوطلبانه خود را بارابه مهار کردند و مادر را بمقصد رسانیدند. پس از احاطه مراسم قربانی و ضیافت هر دو برادر در گوشه‌ای خمد و دیگر سرازخواب برداشتند. آری ای کرزوس؛ خوشبخت‌تر از تو آن مادر است که حسن فرزندان مرومند و حقشاس پرورش داده است. کرزوس چون این جواب شنید ناب تحمل و کفش بدر رف و باخشم و افری فریاد زد: ای سولون؛ مگر مغرور معیوب شده‌ام که مرا در ردیف هیچک از مردان سعد و خوشبخت نمیدانی؟ سولون با نرمی و متانت جواب داد: راست است که ما یونانها به نعمات دنیوی و جاه و حلال‌ظاهری که همواره در معرض دسرد روزگار و اعناء و اعتماد نداریم چه سر زمان هر روز مستلزم حوادث گوناگون است که هرگز آدمی و تصور آنرا نمیکند. معلوم نیست پادان کار تو و سایر زورمندان و ثروتمندان عالم چگونه «تا عاقبت کار کسی معلوم نشود نمسوا» او را سعادتمند خوانند<sup>۱</sup> خوشبخت کسی است که عافیت بخیر باشد. اصولاً بعد از مردن شخص میتوان گفت که او خوشبخت یا بدبخت بوده است. کرزوس را مواظظ حکیمانۀ سولون که در کمال صراحت و خونسردی اظهار میکند خوش نماند و ملامت‌کنان گفت: ای سولون، ما نماند از زندگی شاهان پرهیز کسی نماند و محض معبلوع و خوش‌آبند باشی. سولون جواب داد: عقیده من آنست که ما نماند شاهان نماندند و با باید حقیقت را بیان کرد و دلالتشان نمود. کرزوس که نا‌آتموقع حجاب غرور و در جلوی دیدگانش را گرفته بود نصایح خیرخواهانۀ سولون توجه نکرد و او را بسردی از سر حوش راند. چندی بعد ناگهای فثون و ثروب با یونان و مصر در علیه کوروش پادشاه هجده منحد گردید و از فرط غرور و نحوب منظر قشون متحدین خود نشد و به سهای بیجنگ اقدام نمود. کوروش تدبیری اندیشید و شترهای سوار در مقدمۀ لشگر خویش قرار داد. سواران کرزوس از دیدن شتران رم کرده پشیمع که کردند و نسحتاً کوروش فاتح سد سارد پایتخت لیدی متصرف سپاهیان درآمد. چون کرزوس چاره را منحصر باسارت دید و داد آتشی بر افروخت و خود و عائله‌اش را در آتش سفت کرد. روایت دیگر کرزوس است و کوروش دستور داد تا او را بدبوار و آویخته زنده بسوزانند. هنگامیکه کرزوس در عل و بسوی خرمن آتش کشیده میشد با صدای بلند فریاد زد «سولون کجائی؟ سولون کجائی؟» حسن کنجکاوی کوروش را بر آن داشت تا بداند این سولون کیست. از خدایان یونان افراد بشر. امر کرد کرزوس را بحضور آوردند و تفصیل قضیه را سؤال کرد. گفت: سولون از عتلا یونان بود که او را چندی به لیدی دعوت کردم نه بمنطور اسک و اندر زهاش درس عرتی گیرم بلکه ثروت و جلال مرا بستاید. سولون چون همه خونسردی و بی‌اعتنائی گفت: فتنانش غم‌انگیزتر از لذت مالکیت آنست. ضمناً من میداد که صبر کنم تا آخر و عاقبت روزگارم فرا رسد چه سعادت و نیکبختی در دورا عاقبت بخیری است. اکنون می‌بینم که راست میگفت ولی در آنموقع چون در جلال مستغرق بودم سخنانش گوش ندادم و فرجام زندگی من باین روز سیاه منتهی گردید کوروش چون سخنان صائب و آموزنده سولون را شنید نه تنها کرزوس را آرد

کرد بلکه او را در زمره ندیمان خویش قرار داد و تا آخر عمر معززش داشت . حتی سفارش و برا بیسرش کامبوزیا نمود و کرزوس بعد از کامبوزیا هم مدتی زنده بود .

درواقع سولون وسیله شد که یکی از شاهان مشهور آترمان «کوروش» عزت و کرامت خویش را عیان سازد و مضافاً کلمات تخر و پرمعزش حیات شاه دیگری را نجات بخشد . چنین کند زرگان چو کرد باید کار . براستی خوشا بحال کسانی که زرق و برق زندگی آنانرا نفریید . در سابه تدابیر عاقلانه بمواقب امور بیندیشند چه سعید و خوشبخت و با سارت دیگر عاقبت بخیر کسی است که بایناء نوع خدمت کند و قلوب نیازمندان را نشعی بخشد .

سرپرستی سایکس راجع بملاقات کرزوس با سولون و مصمم کوروش درسوزانبیدن کرزوس چنین میگوید :

«در حسب تحقیقاتیکه کرده اند مسافرت سولون ناسای صغر و مصر در زمانی بس ۵۹۳ ۵۸۳ قبل از میلاد بوده و حال آنکه کرزوس در ۵۶۰ قبل از میلاد بسی نفر سائست و مسال . سحت نشسته . بعض محققین دورتر رفته قضیه مصمم کوروش را سوزانیدن کرزوس هم . خلاف حقیقت میدانند و دلیلی که اقامه میکنند اینست : اولاً سوزاندن کسی در آتش برخلاف مذهب مذابی پارسبهای قدیم بود چه آتش را مقدس و آلودن آبرا ممنوع میدانسند . ثانیاً کروش در کلیه موارد نست بیادشاهان و ملل مغلوبه با رأفت بود»<sup>۱</sup>.

سماست نیست که فرجام کار سولون نیز گفته آبد : وقتی سولون فانونگرار بوان کار آمد دوروبر او را گرفتند وحنی دهسال حکومت او را تصمین کردند اما چون در کار سبب شد از گیردش پراکدند و برگرد جبار آتن پیزبسترات که با سولون مخالفت داشت کرد آمدند و آنقدر او را مکرم داشسد که میگفتند : در بول اوهم عسل وجود دارد زیرا رسورها برگیرد بول اوجمع میشدند و ظاهراً نمیدانسند که این آفا بمرض شدید فند دچار بوده است<sup>۲</sup> .

۱ ایران باستان صفحه ۲۸۰ .

۲ تاریخ ایران . ج ۱ صفحه ۱۹۱ .

۳ آسیای هفتسنگ . ذیل صفحه ۳۳۹ .

# سیری در آداب مکتبخانه

انراهم خليل - مسافى بمبار

قدیم یوحود آمده است. گردانیده تا مدرک مکتب را «آخر» و با «میرزا» می‌گفتند او علاوه بر کارندرس، امور محل را از قیل بظلم قتاله و احازد نامچه و اسناد دهان که آنرا «حج» نامیده مسند نهاده داشت و بعضاً عند اردواج و طلاق و با حوائض مسند برادرى و در کارهای او شمار مبرف اوگاه با بوشش نمودن بود. می‌پست و برای بی‌سوادان محل نامده می‌نوشت و رسیده انسان را می‌خواند. «میرزا» دسبازی داشت «حامده» می‌گفتند و احرائات مکتب و احیاناً قسمی از و علم خط به عهده او بود حلیقه مکتب‌دار را در مینوع و بی‌سمارس با حدود توان بازی میداد

## وسائل تحصیل

درای تحصیل غالباً سهرنه‌ای پرداخت می‌شد گرفتار دسمرد برای دسرس اردبد اعتمادی مرد بها مکتب‌داری که سمب با عنوان مذهبی بدست می‌سسی بود و سرورنهای معاشی او از راه مکتب می‌شد هرکس که قصد تحصیل داشت، می‌بایست باورد و حای ماسی را در مکتب آماده بسین که ساعت تعطیل می‌رسید، هرکس سکه خود را مایند از دستبرد احتمالی، همراه خود به خانه برد علاوه براین دانش آموز خورجین کوچکی سزار می‌آورد و کتاب و فلمدان و غذای خود را در آن که در اصطلاح مکتب به «هیبه» معروف بود

مکتب‌خانه‌های قدیم، پایدهای مدارس امروزی هستند. اگرچه بین مکتب و مدرسه فاصله زیادی است و این فاصله ماهیت این دو را بکلی از هم نمکند، اما رسته‌های «مدرسه»‌های امروزی به نحوی در مکتب‌خانه‌های از نادرینه دیروز است و شاخ این رسته‌ها، شاخ‌ساحد بر رگی‌ارور هنگ گذشته است. مکتب‌خانه با دوسه سل پس نهاکانوں آمورس اجتماعى بود، از ایرو مجموعه‌ای از حال و هوای جامعه و آداب و سب‌های اجدادی ما در آن منعکس بود. سیری در رسوم و ارزشهای مکتب‌خانه از دیدگاههای سبازی می‌تواند ثمر بخش و هم پر حاده باشد.

\*\*\*

مکتب‌خانه درازمه‌ای به چیدان دور، در ولایات و قعبات و حتی آبادی‌های دور افتاده دایر بود. اس کانوں‌های عجیب و در عن حال جالب برای خود آئین و بره‌ای داشت و در بعضی مناطق مسجد نامیده می‌شد. مسجد با مکتب‌خانه در هر مکانی می‌توانست پیدا بش باید: در گوشه يك مسجد قدیمی و كوچك، با حیاطی در جوار آن ... و چه بسا در زیر چند سقف پی‌تواره که قبلاً دکان یا حجره بود ... مکتب‌خانه از وسائل و مندورات تحصیلی، فقط فضای منفی داشت که شاگردان را از گرما و سرما و ناد واران حفظ می‌کرد. چند حصیر یا نمند مدرس کف مکتب را می‌پوشاند و شاید ضرب‌المثل معروف «حصیری بود و لاتصیری» که نوعی فقر و بی‌برگی کامل عیار را توصیف می‌کند، برای توصیف مکتب‌خانه‌های



این تصویر بخشی از مکتب خانه‌های قدیم است

آر مدد می‌گرفت. آنروزها سبزه بخاری دیو بود و در این‌ها محل مکتب در منظر آنان فروغ می‌داد و مرصعاً هنرمندان آن بوسله خلیفه بزرگ صاحب می‌شد و همس که آتشی بدست می‌آید می‌کشیدند و در یک منزل فلزی یا سفالی پیش می‌گذاشتند.

برای ورود به مکتب و ادامه یا شروع درس قاعده سنی بود. از یک کودک هفت ساله تا یک جو

نوجوان، با شناخته است و معلوم است که چه ربه‌ای دارد و با چه نحولی به این صورت درآمد، بهر صورت «مدد» را مخصوصاً برای استفاده شاگردان مکتب خانه می‌بافند و گاهی از نوع زمخت آن بعلندها و بناها هم برای حمل و نقل وسایل و ابزار کار استفاده می‌کردند.

در فصل سرما سوخت مکتب را به نوبت یکی از شاگردان امان می‌کرد. گاهی که توافقی نبود هر کس منقل کوچکی ملو را آتش همراه می‌آورد و تا آخر وقت درس از گرمای

گذشته تحقیق میکردم ، یکی از منسوبین نزدیک خود  
برخوردم که عمری از او گذشته بود . مردی بود تقریباً  
هفتادساله و سودای نداشت . گوش راستش هم بکلی ناشیو  
بود . از او پرسیدم که چرا با وجود امکاناتی که داشت  
با آنکه برادرهایش باسواد بودند ، او درس نخوانده است  
در جواب گفت : « هفت یا هشتساله بودم که مرا به مک  
گذاشتند . ملاحیدر نامی بود که مکتبی در محل ما دا  
کرده بود . مرا به دست او سپردند . پس از مدت کوتاهی  
از آنجا که نتوانستم درسی را که داده بود مطابق مظهر  
پس بدهم ، با یک سیلی بی رحمانه چنان به گوش من زد  
مادامالعمر از نعمت شنوائی محروم شدم و درس و ...  
مکتب را هم با اس ضرب شب ترك کردم »

### تعاون بجای شهره

شاگردان مکتب به مناسب سن و سال و مهارشان  
بر درس ، کارهای شخصی و خاوادگی آخوند را نسرود  
میکردند . گندم او را آرد میکردند ، هزمش را مسک  
رفروبی پشت نامهایش را انجام میدادند و اگر برای راء  
و برداشت محصول او کمکی لازم بود نه باریش می شد  
علاوه بر اینها هر چندگاه در فرصت های مناسب ، برای  
ولیمه می آوردند ما حیران حق مدرسو او عمل آمد  
ایر و ناد و مه و خورشید و فلک برای تأمین معاش  
در کار بودند

مکتب هارا عموماً نام بخصوصی بود در هر محل  
به نام مرزائی که آنرا اداره میکرد ، شهر می یافت  
مکتب ملا رحب علی یا مسجد مرزا محمدعلی در مکتب  
اولین کنایه که نه دانش آموز میدادند « سه پاره »  
و منحن حروف الصا نه اشکال مخلف و قسمی از سو  
کوچک قرآن بود و بدون اینکه اشکال حروف را  
سویسد ، شاگردان را روی همین کتاب وادار به  
حروف میکردند و همین که بر نامه شاخ حروف  
کلمات ساده را شروع به هجی می نمودند . هجی کردن  
پیچیده و بعرنج بود که تقریر و بیان آن دشوار  
سالخوردگانی که در مکتب خانه تحصیل کر  
هنور هستند ، میتوان به صسط انواع سبوه های هجی  
نوار اقدام کرد . اگر از این فرصت برای حفظ و نگه  
این شیوه آموزش کهن استفاده نشود ، بیم آن میرود  
از مدتی امکان دست یابی به این قبیل منابع و تأخذ یکی از  
بین برود . مکتب هرسال تقریباً شش ماه دایر مسد  
اوقات آموزش از نیمه پائیز تا نیمه بهار بود . جری  
چهارشنبه میرسید شوق استفاده از تعطیل بعد از ظهر  
و روز جمعه جمعی را که از مکتب گریزان بودند و دار

میتوانست شاگرد مکتب باشد . همه اینها دورادور مکتب  
مینشستند و هریک به تنهایی با صدای بلند و آهنگ مخصوصی  
به تمرین و تکرار درس مشغول میشدند . اگر فردی ساکت  
بود و صدایش در نمی آمد ، دلیل آن بود که او تکاهل میکند  
و علاقه به درس و تحصیل ندارد و ناگهانی چوب تنبیه آخوند  
یا خلیفه سزایش را کف دستش میگذاشت . تصور این صحنه  
که گروهی نااهل مکتب ، هریک با لحنی و هر کدام مضمون  
جداگانه ای را به آهنگ بلند در زیر سقف کوچکی میخواندند  
دشوار و در نهایت حیرت انگیز و خنده آور است . اما این نوع  
صحنه ها ، بهترین تصویر مکتب خانه است . آخوند با مرزا  
همچنان در آن محیط پرسرو صدا بدون احساس ناراحتی  
بکار روزمره مشغول بود و چه بسا به داشتن چنان بازار  
پرهیاهوی داش میاهات میکرد .

### پیش دستی مکتب دار

همین که شاگردی برای اولین مرتبه وارد مکتب میشد ،  
میرزا برای اینکه او را متوجه طرز رفتار و کردار خود کند ،  
او را احضار میکرد و با یک نگاه غیرعادی و شاید غضب آلود  
اسم شخصی و نام پدرش را مبرسد و او را به اصطلاح امروری  
از نظر روانشناسی میسنجید تا سبب آما آثار و علائم خود سری  
و سرکشی در ناز و همت یا نه ؟ اگر نسبت به تازه وارد  
احساس محبت نمیکرد ، چوب تنبیه را از زیر درازا پوسنی  
خود بیرون میکشید و در ضمن نشان دادن آن ، یکی دوضربه  
تهدیدآمیز به کف مکتب میزد و میگفت : « بدان که اینجارا  
مکتب مینگویند شرارت و فصولی را در اس جا راهی نیست ،  
اگر دست از پا خطا کند ، با این چوب ناخن هایب را میریزم .  
بیچاره شاگرد از همان ساعت اول غرق بر سر و واهمه ای  
زایل شدنی میشد و مانند گنجشگی که اسیر گریه شده باشد ،  
خود را میباخت .

در بستوی مکتب یا زیر زمین آن چوب و فلق در حای  
نیمه ناریکی دهن کجی میکرد . گاهی درهای ورودی مکتب را  
به دستور « میرزا » می بستند و پنجره ها را که مشرف به بازار  
یا مبری بود می انداختند و یکی از متخلفان سر سخت را به  
وسیله خلیفه و چند نفر از شاگردان بزرگ سال به فلق  
می بستند . بستن در و پنجره برای این بود که از بیرون مکتب  
کسی به شفاعت نیاید و « میرزا » بتواند کبفری را که لازم  
است بدون مانع و مطابق خواسته خود اجرا کند . اعتقاد  
تربیتی عموماً بر مبنای نظر سمدی شیرازی بود که : « استاد  
و معلم چو بود بی آزار - خرسک بازند چهما در بازار »

\*\*\*

در چند سال قبل که در صد تهیه یادداشتها و فیشهایی  
درباره مکتب خانه بودم و از معمرین و محصلین مکتب های

زمره یا ترنم بحر طویل مانند میگرد و چنین میخواندند : «چهارشنبه روز فکراست . پنجشنبه روز ذکر ، جمعه روز باری . ای شنبه ناراضی - تا برفك اندازی .» صرف میر و تاریخ و صفات ، گلستان سعدی ، جامع عباسی ، دیوان حافظ ، صاب الصبیان فراهی از کتابهایی بودند که پس از خواندن به باره و جزومه ندریس میشد . بموازات آموزش این کتب «سباق» که نوعی حساب مقادیر اوزان و نفوذ وقت بود ، می آموختند که فعلاً میتوان نمونه هایی از آنرا در کتابنامه ها و فرهنگ ها مطالعه کرد .

نامه نگاری و نوشتن اسامی ذکور و اناث ، حرو و برنامۀ حسابی ، شمار میرفت . نامه نگاری را هم «کتابت» میگفتند اگر کسی میزان تحصیل و سر مراحل درسی فردی را میبرد ، به جای مدت تحصیل جوابی که میسند نام کتابی که میخواند . مثلاً میگفت : جامع عباسی خوانده ام و با ... میخوانم . در اوقات فراغت مشاعره یکی از سرگرمیهای ... مسد و وفنی ماسن دوفتر مشاعره میشد آنکه بریده بود ... مشاعره میگفت «تروکه بورا نه دم آخوندت سم»

#### معدفای تحصیلی

خط زیبا اعم از درشت یا ریز که اولی به نام «مشق» - می نام «کتاب» موسوم بود ، معیار و ملاک برداشت حسابی بود . هر کس بهر اندازه از تحصیل ، حائز خط حتمی بدست ، طرف نوحه بود در واقع خط خوب استاد ... برای بدیاسی بود . آنچه را که می نوشتند با قام نی ... کت ساه بود . سرفلم فلزی و مرکب های رنگی ، مخصوصاً ... که از جوهر گرفته بودند ، نه تنها مردود بود ، بلکه ... آموختن از چنین وسیله ای استفاده میکرد ، سببه ... ای را به رانگان میخربند .

نویسن هر مطلبی در ابتدای امر ، روی رابوی راست ... می گرفت و زمانی به اوج و کمال خود میرسید که ... مسوانست ابستاده قلمدان و دوات را در شال کمر خود ... و بدون پیش نویس کتابت کند ، بی آنکه قلم خوردگی ... بود ضمناً قواعد و نظم سطور نوشته را نیز به نحو ... به اصطلاح آن روز «من البدو الی الختم» رعایت کرده ... آتوفت است که نویسنده از دید تحصیلی در درجه عالی قرار داشت و عنوان «میرزا» میگرفت .

اسلم است که مکتبها نمی توانستند تمامی مراحل تحصیلی برای دانش آموز بگذرانند و هر کدام به تناسب موقعیت معلی ، تعلیم داشتند و ارائه خدمتشان مختص طبقات متوسط میشد . آنها تیکه بهره از تمکن مالی داشتند معلم سرخانه برای

اطفال خود میگرفتند و استفاده از مکتب آنان بود .

#### رسوم تحصیلی

سیر مراحل تحصیلی و اتمام هر کتاب :

ر رسوم متداول بود که به نسبت اهمیت میکرد . اگر به فرد نو آموزی میخواست تا وی ، از روی آن شروع به نوشتن کند نازده روز قبل مراتب را به اطلاع شاگرد او میرساندند ، نا ضمن نهیه و سائل تحریر و دوات قام و کاغذ ، بیاد آخوند و مرزا ه ... ک سب کهن در این روز باید هدیه ای به آن او را شرس کرد . معمولاً برای این منظور فد ، روسی سشن رایج بود تا هدایای دیگر فد در حد دوفرا و نیم تا سه فران میشد . آ ... کبود رنگی داشت که تا علامت کارخانه ساز گرداگرد آنرا با بخ کف میبستند . این «مررا» میسازدند و گاهی بخاطر آنکه د باشد ، آنرا در مکتب به استاد میدادند . و صو دانش آموزان باین سهولت وسادگی نبود ، جم دفع الوفت و مسامحه نمیکردند ، ولی مکتب سادگی دست بر نمیداشت در تشنه بدون اسکه شود ، سب ک کشاکش پنهانی منتهی میشد ، تا که باشد

روز نظم سرمشق فرا میبرد . آخوند که از اصول مرسوم داشت ، بکات ساگردان خو و بعد از آنکه محضراً ارطیر بوش سرمشق میب لازم را میداد ، برای آنانکه قند مرسوم را آن این سرمشق را میبوش : «با ادب باش پادشاه همسکه به شاگردانی میرسد که هنوز در دادن میوریدند ، بدون اسکه آنان را محروم کند دهد ، عنوان سرمشق را نفیس میداد و میبوش : می با باشد» و بدین وسیله به شاگرد و اولبای او میبگرد که گرفتن سرمشق بدون فد عافت خو داشت .

اولن سرمشق مدنی تکرار میشد و چه سا هم منبه شده و فد مرسوم را می آوردند تا نو دو میرسید که باز دوسه نفری ادای خدمت نمیکرد به کوچۀ با فهمی میزدند ولیکن آخوند نیز منصر این دفعه آنانکه قند را داده بودند ، باز مورد میشدند و سرمشقی که میگرفتند اندرزی بود که پند



را نگه دارند: «نگهدار پند خرمند را» که البته یکی از آن خرمندان خود آخوند بود!

اما همینکه نوبت بی‌وفایان میرسد که با وجود تذکرات کتبی هنوز تحاشی میکردند، سرمشق آنان مکمل اخطار اولیه با تأکید و سرسختی بیشتری بود باین مضمون: «گرچه اولاد مصطفی باشد» که گذشته از تأکیدی که داشت مشکل بزرگی در آن مستتر بود و در واقع آخوند عمداً به اصطلاح پوست خربزه زیر پای نوآموز می‌انداخت زیرا که نوشتن کلمه مصطفی آنهم برای نوآموز با خط درشت خالی اراشکال نبود. فدر مسلم این که چنین شاگردی در فردای روز مشق گرفتن برای اینکه نوانسته‌است منظور را سجو مطلوب برآورد، تنبیه مسد. با آگاهی از این سرنوشت محبوم، شاگرد بلافاصله بفکر چاره می‌افاد و پدر و مادرش را منوچه میکرد که نهرباً گرفتار خشم و غضب اسباب شده‌است به ابن تربیب، فند میرزا پیش آر آنکه لحظه‌س دادن مکلف مشفی فرا رسد، به او مرسبد و میرزا سر در اولس فرصت سرمشق را تقبیر میداد: «نگهدار پند خرمند را».

#### مدرك تحصيلی

اعطای گواهی‌نامه تحصيلی را اسدا موموعی بود. محصل هرنگ از کنابهای را که از آنها یاد کردیم، مطابق میل آخوند تمام میکرد و به اصطلاح مکتب «فطلعاً میکسد» و بدین وسیله تسويف ميشد. فطعه عبارت بود از نك هاسی نخیلی از چهره ائمه و با نارن آنها که در حال دعا و عادت و با عزیمت به جهاد بودند. فطعه، اندازه و فطع مسخمی نداشت. گاهی در حواشی آن مطالبی مهبوسبد (با خط رنگی) که مناسبتی با درسیم و هاش فطعه داشت و هرباً گونای هاش آن بود. علی‌الرسم فهرمایان فطعه را بدون چهره یعنی با نقاب سفیدی شان میدادند، با فافاف ناشناخت را به حای آنان نگذازند و از این طریقی گاهی موحه هاش سود. البته قطعه‌ای که به شاگرد داده میشد، محای بود. فیب آبرا که از دوسه فران بیشتر نمیشد مبرگفند و دانش‌آموز آنرا مانند گواهی‌نامه دریافت میکرد و رست ابان خود میساخت. این برای شاگرد مکتب‌خانه افتخاری بود که فی‌المثل تا بحال سه قطعه کشیده و بینندگان هم با دبدن آن به موقعیت تحصيلی دانش‌آموز پی مبرند. تعجب اینجا بود که نقاشی از هنر نوع ممنوعیت شرعی داشت. اعتقاد مسئولین مکتب بر این بود که وقتی مبادرت به ترسیم حیوان یا انسان و حتی درختی میشود آنها درسرای باقی از نقاش جان‌می‌طلبند و چون خواسته آنها برآورده نمی‌شود، نقاش را جزای نابخشودنی خواهد بود!

#### مسأله تنبیه در مکتب‌خانه

حال که از تشویق مکتب نوشتیم، از تنبیه آن نیز بگوئیم. یکی از احتیاجات دائمی مکتب چوب تنبیه بود که مرتباً در حال انجام وظیفه میشکست. با شکستن چوب، ناهیه چوب تنبیه جدید حیاتی‌ترس ضرورت مکتب‌خانه میشد. میرزا شاگردان درس‌خوان را وادار میکرد تا هر چند روز این بیاز را برطرف کنند. آنها نیز برای خوش‌خدمتی بحصل رضایت میرزا، از ترکه‌های انار و بادام که ضربه‌ها آن به دردناکی شهره بود، نهیه میکردند. چوب انار و گذشته از این که انعطاف بسنری دارد نسب بسیار خوبانادواست. اما نهیه‌کننده خوش‌خدمت چه سنا که خود سر طعم هدیه خودس را می‌خسد.

گاهی دانش‌آموزی که برای پس دادن درس آماده داشت، از مکتب فراری میشد. میرزا دوسه‌سر را ممبر ما اورا از محل کسب و کار مسوبین ما مررعه و حاد ماباورند. از اس شاگرد گربزنا فقط ما بر که انار و آ استقبال میشد. پس از فراغ از این مهم، کار درس مبرگردد. حین رفتاری گاه عکس‌العمل شاگرد نار را برمانگنجب او وهم فکراس سوزن با مبخی ربر وربر انداز آخوند مگذاشتند و همسکه آخوند سرزده آن می‌سب، از اسقام آنها سوزشی دردناك در وجود احساس میکرد.

مکتب‌دارهای ما بحره، ساگردان خود را ح می‌ساحسد و به زبروم عواطف و روحیات آنها واقف آنها س اره‌سراط سبه، فل ارسس، زبر انداز کاملاً واری می‌کردند و نکان میدادند و دسی رور میکسدند، ما اگر برای او دامی کسبرده ساسد، بالادر کنند.

آداب و رسوم و سبهای مکتب‌خانه، وسع و کور بود و در هر سهر و دباری، رنگ و بردهای داشت. بروهی دزاس موموع نكاس ساساخه و ساسف ساسی دزبر مگردد ما آنها که اطلاع دارم، کمر درای پژوهی دامدنداری صورت گرفته و مدبرحاً منابع که سالجوردگان و قدما هسبد، از اس مروبند. اگر باذوق و علاقمندی باشد، از نظر شناخت حامه

مکتب‌خانه مسع غی و حالپ و چشم‌گیری برای مکتب‌خانه نمایانگر طرز تفکر و معنیدات تربیی، جکوبگی روحه و طرز برخورد اجتماعی بود. برای حاضر و آینده شناخت مکتب‌های قدیمی وسیله‌ای برای مدنبت و فرهنگ و پیشرف اجتماعی است. آنچه مختصر عنوان شد، مربوط به اطراف شهرستان تبریز که بخش‌های آذرشهر و اسکو را دربر می‌گیرد.

# استمرار فرهنگ و هنر ساسانیان در شبه قاره هندوپاکستان

(۲)

سید حیدر شهر!  
سرپرست گروه پاکستان شناسی  
دانشگاه اصفهان

## آداب بار یافتن

پروفسور آرنور کریستنسن در کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان (ترجمه فارسی از اسناد محنتی منوی چاپ مجلس نهران صفحه ۱۴۸) پیرامون آداب بار یافتن مردم در دربار ساسانیان مینویسد: «همین که شاه بار می‌داد مرد از آستین خویش دستارچه‌ای سفید و پاکیزه را آورده پیش دهان خویش می‌بست. این پندام است که می‌بندند تا نفس آدمی چیزهای مقدس و عاصر و از آن قبیل را و در این مورد فَرکیانی را آلوده نسازد. پس از آنکه این احتیاط کرده شد شخص داخل می‌شد و به دیدار شاه برخاک می‌افتاد و نماز می‌برد و همچنان می‌ماند تا شاه او را فرمان دهد که از خاک برخیزد آنگاه او برخاسته تعظیم می‌کرد و سلام بجای می‌آورد» این نمونه‌ای از آدابی است که در دربار شاهنشاهان ساسانی ملحوظ می‌گردید.

عباس‌الدین بلین پادشاه دهلی که در تشکیلات درباری‌اش از اکاسره ایران پیروی بعمل آمده بود در تقلید از مراسم بار دادن خسروان ساسانی سجده و پابوسی را در موقع بار یافتن مردم مرسوم ساخت<sup>۱۵</sup>. سنت‌هایی که تا الهام از دربار ساسانیان سوسنه بلین در دربار دهلی آغاز گردید تا مدت درازی در آنجا ادامه یافت. همایون پسر بابر پس از آنکه در سال ۱۵۴۰ میلادی بنسب شیر شاه سوری شکست خورد، جهت استمداد به ایران آمد و مورد استقبال و پذیرائی شاه طهماسب واقع شد. او تا کمک نظامی ایران مجدداً حکومت هندوستان را بدست

آورد و در تنظیم امور مملکت و تشکیل ده قوانین و اصول و آئین ایران استفاده کرد. کورش و معظیم بود که از زمان ساسانیان با جزئی در دربارهای ایرانی پابرجا بود و از به دربار هندوستان راه یافت شاهنشاه جلالا زمین‌بوسی را که در دربار سلاطین افغان به به رسم سجده تعظیمی مبدل ساخت<sup>۱۶</sup>.

مطالعه آداب و تشریفات دربار سلاطین و پادشاهان باری و حکمرانان دیگر مسلمان در هندوستان از جمله نوابان حیدرآباد دکن که شاهان دهلی و آگرا بشمار می‌رفتند ما را به این می‌سازد که از آغاز تا انجام حکومت‌های اسلام از حیث اغلب امور کشورداری و دربار دارو سلاطین ایران بویژه ساسانیان قرار داشته‌اند و درباری آنان از تشریفات درباری خسروپرویز بوده است.

## پذیرفتن سفیران

در زمان ساسانیان در ایران نهایت احترام

۱۵ - حکومت اسلامی در هندوستان (پاکلیسی)  
چاپ دهلی صفحه ۶۵.  
۱۶ - تمدنی جلوی چاپ اعظم گره (هند) ص ۱۶

سفر مرعی می‌داشتند، از آنها پذیرائی مفصلی بعمل می‌آمد و سفیران از خود مخارجی نمی‌کردند. گاهی هیئتی از مرکز برای استقبال و مراقبت و مهمانسداری سفر را روانه سرحد می‌گردید<sup>۱۲</sup>. عیناً همین مراسم با تفصیلات بیشتری از طرف پادشاهان مسلمان هندوستان در قبال مهمانان سلطنتی و سفیران کشورهای خارج برگزار می‌شد. شباهت زیادی که در مراسم پذیرائی از سفیران در هندوستان اسلامی و ایران ساسانی چشم می‌خورد تأثیر فراوان آئین پذیرائی از مهمانان سلطنتی در دربار ساسانیان را در دربار پادشاهان هندوستان نشان می‌دهد.

### صلات و خطابات و هدایا

در سیاست‌نامه بیان شده، راجع به اردشیر یوسه‌اند دهان موبدان موبد را که به‌او خبری نکو داده بود با ناف و سرخ و مروارید و گوهر پرکرد<sup>۱۳</sup>. مرصی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران (جلد اول) صفحه ۶۲۶ می‌نویسد: «در دربار ساسانی دادن انعام و لقب و منصب معمول بود». عیناً همین‌زسم با کلیه تفصیلاتش که در کتب متعددی یوسه و شرح داده شده است در دربار عده کبیری از پادشاهان مسلمان هندوستان از جمله محمد بنلق، حلال‌الدین اکبر، نورالدین جهانگیر، شهاب‌الدین شاهجهان و غیره اجرا می‌گردید. در روزهای عید مذهبی یا جشن‌های دیگر دادن صلات و خطابات به امرای دربار یا شاعران و غیره جزو لوازم دربار بود. در اینجا ملاحظه می‌گردد که هدایای هم‌نوعی به پادشاهان می‌دادند.

پروفسور آرنور کرشنسن در کتاب مجمع ملب و دولت و دربار ساسانیان (ترجمه فارسی صفحه ۱۵۰) می‌نویسد: «القب و عطا بانی که به‌شاهان افغان و امپراتور داده می‌شد و همچنین مشاغل درباری و دولتی معمول برین وسیله برای پادشاهان به‌لطف و هنر بود...» تقریباً همین وضع در دربار پادشاهان مسلمان هندوستان وجود داشته و گویا دربارهای آنان از نظر اعطای صلات و خطابات و قبول هدایا بسبب پسر و دربار خسرو پرویز بوده‌اند. مانند اردشیر پادشاهان محلی هندوستان بخصوص اکبر و جهانگیر و شاهجهان در فالستی با اشعاری دهی شاعران را بارها پرمی‌کردند. بطورمثال محمدحان فنی ملك السعراي دربار شاهجهان در حضور وی قصدهای خواند و شاهجهان امر کرد تا هفت‌بار دهن شاعر را با حواهرات پر کردند امیر خسرو مثنوی نهمین بار را به قطب‌الدین مبارک خلجی اهداء نمود و پادشاه مزبور پولی هم‌وزن بگ قبل به خسرو اعطاء نمود.

اعطای خطابات به امرای دربار و خدمتگذاران صدیق پادشاهان حتی در آخرین دربار پادشاه مسلمان در حیدرآباد

دکن که در سال ۱۹۴۸ میلادی سقوط کرد مرسوم بود و دهها اشخاص بنام که از جانب نظام دکن عثمان علی‌خان موفق به دریافت القاب و خطابات شده بودند هنوز هم در حیدرآباد با همان القاب مانند سالار جنگ بهادر، یاور جنگ بهادر سکندرجه، ناور جنگ و غیره نامیده می‌شوند و عده‌ای از آنها امروز هم زنده‌اند. حیدرآباد دکن را می‌توان عنوان آخرین حکومتی که خارج از ایران با حفظ نفوذ فرهنگ ساسانی به‌زندگانی‌اش ادامه می‌داد معرفی نمود.

### ریحس عدالت

ابوشروان در احرای عدالت و انصاف نام و مقام را در تاریخ کتب نموده و به‌لقب عادل ملقب گردید. بهرام در بک در ورودی کاخ زحیری نموده شد با مظلومان<sup>۱۴</sup>. بتوانند با کسب آن مسعماً شاهسوار را در حران بگردانند. نورالدین جهانگیر پسر اکبر شاه پادشاه هندوستان در سر ار اعدام ابوشروان امر کرد دم در کاخ زحیری بنام ما سیددگان ما کسب آن فرمانداران را بدون واسطه بد. او برساند. جهانگیر بدینوسیله بواسطه نارضا به رحر کسندگان رساند و عدالت را در حق آنان احرا نماید. علاوه بر جهانگیر پادشاهان متعددی در هند آرزوی آنرا داشتند که مانند ابوشروان در دادرسی مع شود و لقب ابوشروان عادل و وف را حاصل نمایند. آنان محمد حویناحان بود که به محمد بنلق معروف گرد. آرزومند بود به لقب ابوشروان عادل ملقب گرد<sup>۱۵</sup>. در زمان شهاب‌الدین شاهجهان امیر ابوشروان در عظیم آگرا (هند) در دربار دوان خاص محلی نام سبب وجود داشت. در آنجا فرازوی عدالت نصب بود و آن بار آن بود که اگر پادشاه خودش را سبب خدا می‌نمود همواره موجه عدالت باشد ابوشروان عادل برای سبب در مورد بر فرازی عدالت و انصاف سرمه سوار بود محسوب می‌شد و دائماً در راه دادگستری الهام بخش بود<sup>۱۶</sup>.

### گارد ساهنهایی

اردشیر با پروی از داربوش دسدهای از محافظ مسلح در ده‌ها نفر سرناز تسکیل داد و اسمش را «جوابدان» گذاشت<sup>۱۷</sup>. راجگان گپانها (معاصر ساسانیان) در این مورد از شاهان ساسانی اتباع نموده و برای خود دسده از محافظین را مرتب ساختند. پروفسور عباس مهرن در کتاب خود «همسایگان ایران در عصر ساسانیان» تهران (صفحه ۲۴۱) در این باب چنین می‌نویسد: «با

فاهین سیاح چینی که چندی در هند می‌زیست و آنچه دید و شنید بنوشت در عصر گپاتیان مردم هند به رفاهیت و آسودگی می‌ربستند و پادشاه مانند شاه ایران سپاهی داشت که مستحفظ شخص او بودند و حقوق سرباز مرتب و منظم به او می‌رسید. سدها شمی فریدآبادی در تاریخ مسلمانان هند و ناکسان جات انجمن ترقی اردو کراچی در صفحه ۲۱۷ درباره شاهان مالیک هند مرقوم میدارد: «فوج رکاب (یعنی گارد شاهی) شامل بناده و سوار بوده که به پاتک، سرهنگ و خاصدار نامیده می‌شدند و مسبقاً زیر نظر پادشاه با معتمد خاص وی گمار می‌گرفتند.» از این بندها که پادشاهان مالیک هند مخصوص عات‌الدین بلبن در تشکیل گارد شاهی از ساسان یاد کردند.

اسحاق حسن فرسی در بالهس (انگلیسی) عنوان نظم ریسی سلاطین دهلی در صفحه ۶۳ در مورد گارد ساهساهی ساهان مالیک هند حسن نگاشته است: «پادشاهان مالیک در میان گروهی از ساهان را نام خاندان بنظم نموده و آنها عهده‌دار حفظ جان پادشاه بودند. عده دیگری ساهان هم در خدمت پادشاهان مریور بودند که به سلاحداران نامیده می‌شدند آنها هم کاملاً مجهز بودند و وطنه‌شان در طلب سحتی پادشاه در مواقع باز دادن او و تا سرور و رفاه او بود.»

#### برگزاری جشن‌ها و عیون ایرانی

ساسان زردشتی بودند و بهمن‌عاب تمام جشن‌های عیون و عیون را سکوهرچه بهمان در دربار آنان برگزار می‌شد ولی ایرانیان پس از آنکه دین مسی اسلام را پذیرفتند و جشن‌های ملی خویش را بست بکشدند و عده‌ای از جشن‌های عیون از جمله جشن‌های نوروز و مهرگان و سده را نگهداشتند و در دربار ایرانیان مسلمان برگذاری آنها مرتب صورت می‌گرفت و حتی امروز هم این جشن‌ها با علاقه خاصی توسط ایرانیان ایران برگزار می‌شود.

از آثار حکومت مسلمانان در هند و ناکسان حسن‌های در دربارهای لاهور و دهلی و آگرا برگزار می‌شده و مطابق مراسم آنها در دربار ساسانان در هندوسان نیز برگزاری آنها با انجام مراسم بسیار حالتی نوآم بوده است و آن‌های شاعران فارسی که بدربارهای لاهور و دهلی ارتباط داشت مانند ابوالفتح رونی و مسعود سعد سلمان و امیر خسرو دهلوی و امثال آنها مشحون از اشعاری متعلق به برگزاری عید نوروز می‌باشد.

برگزاری جشن‌های آب‌پاشان، مهرگان، آبان، و نوروز در دربارهای مغولان هند مخصوص جلال‌الدین اکبر و جهانگیر

و شاهجهان موضوعیت بسیار مفصل و در عین وفای توجه جلال‌الدین اکبر از همه پادشاهان تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایران ساسانی نفوذ اسلامی را که مبتنی بر سالهای هجری بود با اسامی برجای فروردین و اردیبهشت و خرمیدل ساخت و در قلمرو خویش اوامری صادر مام اعیان ایرانی باید در تمام شهر و دیارها رسماً برگزار شود.

عقود ابوالفضل مؤلف اکبرنامه (جلد جات کلکه) اکبر شاه سال ۹۹۲ هجری قمری و عیون خورشیدی ایرانیان را بحای آن روایت پارسان (زردشتیان) را طبق مشوری در مقرر صاحب ما در نظر گرفتن اهمیت منشور عیون فوق‌العاده ایران ساسانی در هندوسان عبارت می‌کیم.

«حس داسوران ملل و نحل بهجت ساسانی از شهر و سس روری چند را و مرابطان روحانی بهجت سرور جمهور خلاد طوایف نام که نایب چندین حیرات و مبراه فرموده اعیان نام بهاده‌اند و در آن ایام مراسم را محکم ساخته در ادای مراسم خصوصاً گنبدنای الهی که خلاصه عبادات و زنده طاعات حمله بنفدم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کب فائده بفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و حواطر مکروه و بواطنی محزونه اخوان زمان و گشوده انواع شر و احسان نموده‌اند بنابر آن به عالمی که بعمل آن از دین این مشور فاض خواهد نویسد و از چندین هزار سال در بلاد هند است رسماً در این هزار سال معمول سلاطین عدالت گ حقائق آئین بوده است و در این زمان بواسطه به شوع افاده بود بهجت اسفای مرضیات الهی و فدای آن امام مسرت فرجام راجع ساختیم. باید مالیک محروسه از اخصار و بلاد و قری و وجه

۱۷ - تمدن ساسانی مؤلف علی‌سامی چاپ شرار مد

۱۸ - بحواله تمدن ساسانی صفحه ۳۷.

۱۹ - مقاله سید اسیر علی بعنوان معارف اسلام در مجموعه مقالات چاپ شده در لاهور و نکوش سدرازی ۱۸۹۰.

۲۰ - تمدنی حلوی چاپ اعظم گره (هند) صفحه ۲۹.

۲۱ - تاریخ ایران (جلد اول) از بدخشی (باردو) صفحه ۳۳۸.

ایچ گردانند و در این معنی کمال اهتمام پهلوی داشته  
نامری نگذارند. تفصیل اعیاد نوروز: ۱۹ فروردین ماه،  
هشت، ۶ خرداد، ۱۳ تیر، ۷ مرداد، ۴ شهریور، ۱۶  
۱ آبان، ۹ آذر، هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دی،  
۵ اسفند...<sup>۲۴</sup>.

بقی اوامر اکبر شاه جشنهای بالا تا زمان اورنگ زیب  
هندوستان رسماً برقرار می‌شد. بعد از آن هم بطور  
ی از طرف پادشاهان دهلی به آنها توجه مبذول می‌گشت  
امروز هم عید نوروز مخصوصاً در بین شیعیان هند  
ان احترام خود را حفظ نموده و برگراری آن در بین  
علاقه خاصی ادامه دارد.

طالب کافی اطلاعات وافی در مورد برگزاری جشن‌های  
برگان و آب‌پاشان و نوروز در کتب موثق تاریخ هند  
پادشاهنامه اثر عبدالحمید لاهوری، توزک جهانگیری  
رالدین جهانگیر، عمل صالح موسوم به شاهجهان نامه  
حمید صالح کنبوه، اکبرنامه و آئین اکبری نگارش  
بوالفضل، منتخب‌التواریخ اثر عبدالقادر بدایونی،  
نامه و امثال آنها وجود دارد و قصاید فراوانی از شاعران  
ی سلاطین هند و پاکستان که بمناسبت جشنهای مزبور  
شده در دیوانهای آنها بچشم می‌خورد و بهمین علت  
آنها در این جا خودداری می‌کنیم.

نویسم شمس ایرانی که بامر اکبر شاه رسماً در هند  
ان رواج یافت بحکم اورنگ‌زیب به تقویم قمری هجری  
ت ولی در حیدرآباد دکن بقوه خود باقی ماند و با  
۱۹ میلادی که حکومت مبرعثمان علیخان نظام دکن  
قع بدست قوای هند سقوط کرد مرسوم بوده است.

لی سامی در تمدن ساسانی جلد دوم چاپ شیراز ص ۳۶  
: «در دوجشن بزرگ فروردگان و مهرگان، بررگان  
هدایائی تقدیم می‌نمودند و هرکس هر چیزی را که  
ست میداشت تقدیم می‌نمودند و شاهنشاه در ازای هدایا  
، عطایای گرانبهایی می‌بخشید...» عیناً همین جریان  
رهای پادشاهان هند و پاکستان نیز، در روزهای  
ی اعیاد اشاره شده در بالا، در مورد تقدیم پیش‌کشی‌های  
امرای دربار در حضور پادشاهان و بخش‌های شاهانه  
می‌گرفت. ترفیع درجات حکام دولتی و اعطای خطابات  
ت به امرا و سایر متعلقین به سلطنت در چنین روزها  
آمد. شرح این جریانها در تمام کتب تاریخ آن دوره  
گردیده است.

۱

رباره تأثیر سکه‌های ساسانی در سکه‌های راجگان و

پادشاهان شبه‌قاره علی‌اصغر حکمت در نقش پارسی بر ارجار  
چاپ تهران صفحه ۹ چنین مینویسد: «سکه‌هایی که از  
هفتم تا قرن دوازدهم میلادی در هندوستان متداول بوده  
همه از حیث وزن و عیار و نقش و نگار از روی مسکو  
پادشاهان ساسانی اقتباس شده. علاوه بر آن در اماکن  
در هندوستان جنوبی کتیبه‌هایی بخط پهلوی موجود است  
خط ایرانیان قبل از اسلام بوده است».

مطابق نوشته دکتر گورکار<sup>۲۵</sup> واسودیوا راجای ه  
در سکه‌هایش در لباسی دیده می‌شود که شبیه لباس شاپور  
است و در پشت سکه‌ها تصویر قربانگاه ساسانی بچشم می‌خورد  
پروفسور عباس مهربن شوشتری در همسانگان ۱،  
در عصر ساسانیان در صفحه ۲۵۰ در این مورد چنین اظهار  
است: «برسکه شاهان کوشانی مانند شاهان ساسانی ص  
پادشاه با تاج و روی تاج علامت کره زمین نقش می‌شد و  
دیگر آن آتش‌دان و هردو جانب آتش‌دان دوتن نگهبان  
ایستاده بودند. نوشته نیز بحروف پهلوی بود. در سکه گنا  
گاهی پادشاه تنها و گاهی با همسرش نقش می‌شد. سکه  
قدیمتر گپائی بویژه سکه طلا مانند سکه کوشانی است  
حامد شاهی نیز شباهت دارد ولی شکل تاج حدادگاه  
و بجای ازند ناهند که مخصوص به ایران بود ازند  
لکشمی که در هند ازند خوش‌بختی و فراوانی است  
می‌شد. شاهان گنا سکه طلا و بره هردو را می‌زدند و  
هون به تقلید از شاهان ساسانی یک‌جانب سکه آتش و  
دیگر نگهبان آتش بود...».

ه. گوشتن در مفال‌الاش‌عنوان «ایران و هندوستان  
فتوحات محمود» سکه‌های تاریان هند را کپه سکه  
صفوبان نوشته است<sup>۲۶</sup>.

#### منصب‌داری

سیستم منصب‌داری که در عصر تاریان هندوستان  
تنظیمات لشکری و کشوری را تشکیل میداد در زمان حلال  
اکبر شاهنشاه پنجم هندوستان بوجود آمده بود و اکبر چه  
مهاجن در کتابش<sup>۲۷</sup> می‌نویسد آن سیستم را از ایران  
نموده بود. منصب‌داران به درجات مختلف تقسیم  
یک‌هزاری، سه‌هزاری، پنج‌هزاری و غیره. یک‌هزاری  
بود لشکری یک‌هزار نفری پیاده و یا سوار نظام نا از  
آماده داشته باشد. همچنین پنج‌هزاری صاحب لشکر  
نفری سوار یا پیاده یا از هر دو نوع بود و غیره.

خطاب‌های هزارید یا هزارپتی یا هزاربندگ در  
هخامنشیان و ساسانیان به امرای دربار داده می‌شد.  
ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریستنسن<sup>۲۸</sup> نوشته

ست. «رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بود که در آغار هزارید لقب داشت در عهد هخامنشیان هزارینی (که در ابتدا رئیس فوج هزارنفری مستحفظ بود) بمقام نخستین شخص کشور رسید. . این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و به عهد ساسانیان رسید. . . . از جمله کسانی که به این مقام شامخ رسیده اند نام ارسام در زمان اردشیر اول و نام خسرو و نزدگرد در عهد نزدگرد اول و نام مهرنرسه ملقب به هزاربندگ در دوره نزدگرد اول. . .».

## فوائین و اصول مالبات

از نظر حومی اصول مالبات کشور و فوائین و معمرات کامل آن پادشاهی نام شهر شاه سوری در بارنج هندو پاکستان معروف سزائی دارد. اگر شاه هم از فوائین مالبات پادشاه مربوط اسفاده کرد و در واقع همان فوائین مالبات حبی - رمان حکومت انگلیسی ها بر در هندوستان زواج داشت با خود شهر شاه سوری بطوریکه سده هاشمی در تاریخ ۲۷ مرقوم داشته است هنگام بدوسی حنین فوائین اصول رمان بلر و لیس را در نظر داشته است و چنانکه فلا مدکور افراد سزائی بلر پادشاه دهلی در اغلب امور کشورداری و دربارداری حوس اربادشاهان ساسانی بخصوص خسرو و پرو و ابوشروان عادل بر روی کرده است بدسرنب اصول مالبات که در زمان پادشاهان ناری و بعد از آن در رمان انگلیسی ها هم در هند و پاکستان مرسوم و مروج بود سخوی از آئین مالبات ساسانیان افشای شده بود.

## دوران دربار

آرور کریمسن در کتابی در صفحه ۵۴ ۲۸ در این باب چنین اظهار می دارد: «دیرخانه دول اسلامی بر ماسد صدارت خطمی بنفید کاملی ارساسانیان است و وصفی که نظامی عروسی در این دوازدهم میلادی از دیرخانه عهد خود می کند بطور کلی با نکلف و وطایف دسرا ن زمان ساسانیان تطبیق می یابد. . .» این موضوع در مورد هندوستان هم بطور کلی حسی می کند و دسرا ن دربار وطایفی شبه وطایف دسرا ن رمان ساسانی انجام می دادند. آنها ساسمداران حرفه ای رجعتی شمار میرفتند و هر نوع سند و اسناد را تنظیم مینمودند. مکانات دولت بوسله آنها انجام می شد. فرمانهای سلطنتی هم اساء میکردند و محاسبات دول را اداره می کردند. محمود گوان در جنوب هند که در سلطنت بهمنیان مقام دسری را داس انشاء نگار برارنده ای بود و کتاب اشائی از خود سادگار گذاشت. ابوالفضل وزیر دربار اگر شاه اشانگار سسار

شایسته ای بود و چندین کتاب از او الآن در د اشای ابوالفضل نمونه بارزی در اثبات دبیر و وی می باشد. همچنین نعمت خان عالی شیرازی بد طولانی داشت دبیر دربار اورنگزیب بوده عالی و آمار ادبی دیگر او گواه استادی وی می باشد

## چهارخانه نارید

در کتاب ایران در زمان ساسانیان ۴۹ در نگاشته شده است: «اما راجع به تشکیلات چارخانه آردا صورتی از ایران نقل کردند که چند عهد هخامسی که در کتب مورخان یونانی نموده داشت. س یس میوان نمود که در عهد ساسانیان هم تشکیلات وجود داشته است».

در زمان حکومت سلاطین مسلمان دهلی، «نرید» که حاکم اعلی آن «برید ممالک» نام آمد. وطایف آن سازمان عساشنه وظایف تشکیلاتی بود. بوسله آن سازمان پست دولتی از مخلف مملکت و بالعکس در کمربندی مد و در زمان حکومت عباس الدین بلین حنی در موقع و حاج نگر هم پست سلطنتی از دهلی به لشکر فرساده می شد. همراه پست شاهی پست بعضی از افراد را يك نقطه به نقطه دیگر کشور ارسال میگردید اشناق حسن فریسی در کتاب نظم و نسق در (بانگلسی) صفحه ۸۹ سمت برید ممالک سسار بود و صاحب این مقام مهم موظف بود تمام دوباره اوضاع مملکت را مرناً کسب نماید و ا نگذارد و اراس حث اداره ما سازمان برید یک

- ۲۲ - نقل شده از کتاب فرزایگان رردشی تألیف ر حاب بهران صفحه ۸۴
- ۲۳ - روابط هند و ایران (بانگلسی) حاب بهران میلادی صفحه ۱۰
- ۲۴ - میراب ایران ترجمه فارسی چاپ بهران صفحه ۲۵
- ۲۵ - حکومت اسلامی در هندوستان حاب دهلی (بانگلسی) (قسم دوم) ۸۷
- ۲۶ - رشید یاسمی چاپ بهران صفحه ۱۳۳
- ۲۷ - تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت (ناردو) حاب کراچی صفحه ۴۱۵
- ۲۸ - ایران در زمان ساسانیان ترجمه فارسی.
- ۲۹ - تألیف آرور کریمسن ترجمه فارسی از رشید تهران صفحه ۱۵۰

ت بشمار میرفت و از نظر اداره مملکت حایز اهمیت داده‌ای بود.

ایرانی چون بوعلی سینا و رازی و غیره در ادامه و ارتقا کوشیدند. همان علم در هندوستان مورد علاقه مردم قرار و امروز هم در آنجا با اسم طب بوعلی سینائی یا یونانی به سرافرازی باقیست.

### صنعت و هنر

تأثیر ایران ساسانی از حیطه صنعت و هنر در هندو با خیلی بیشتر از آن است که مردم تصور می‌کنند. البته با، ایران در آن کشور بطور آشکارا از زمان موربائنها دیده و در زمان گپتائیها هم که با ساسانیان همزمان بود ادامه داشته است اما این تأثیر در زمان حکومت مسلمان تمام اوقات بیشتر شده و در واقع میتوان گفت اسیر هنور هم پامان نپذیرفته است. در سطور زیر بوجهامر بررسی همین موضوع مبذول می‌داریم و نظرات عده نویسندگان را در این باب مورد استفاده قرار می‌دهیم.

دالن در کتاب بزرگی که درباره گجبه‌های آمودریا تنظیم کرده است درباره هنر ساسانی می‌نویسد: «ساسانی در حقیقت پایه‌ای بود که هنر اولیه اسلامی در براساس آن نهاده شد. درختی که ساسانیان کاشید در اسلامی شکوفه کرد و میوه‌های مرمود داد...»<sup>۴۳</sup>

گرشمن در کتاب خود بنام «ایران» رحمه معین صفحه ۳۵۲ درباره نفوذ فرهنگ ساسانیان در هند اینچنین اظهار نظر میکند: «هنر ساسانی که وابسته به ایرانی است، به‌میزله پلی بین تمدنهای کهن آسیا و هند و فزون وسطای عربی بشمار می‌رود. عمل تمدن بخشنده دوره ساسانی بدینجا محدود نمی‌گردد. ایران مدد حه روابطی بسیار نیکو با دولتی هندی یعنی دولت گوسا دولت مریور عاقبت وحدتی ملی ایجاد کرد و دوره در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت معش و عامل انتقال، افکار و هنرهای غربی را داشت و بدو این امور داخل کشور محاور گردید. سابقاً گفته شد که این «دوره طلایی» تمدن هندی، هند به سبب دوستی و اقتصادی و فرهنگی که بین دولت مذکور وجود توانست به منابع غربی دست یابد و از آن در علوم نجوم، هندسه و منطق استفاده کند و در این موارد در بخشی از آنها - مدیون ایران می‌باشد».

استاد فقید سعید نفیسی در تاریخ تمدن ایران - سال اول چاپ دانشگاه تهران صفحه ۲۲۳ پیرامون موضوع صنایع ایران ساسانی در هندو پاكستان چنین نگاشته: «در هند نیز نفوذ صنایع ساسانی دیده شده است مخصوصاً در معر که با ایران همسایه دیوار به دیوار بوده و در شمال

اسپرنگلنگ استاد دانشگاه شکاگو مینویسد: مانی جهت شعبه‌ای از مرکز دینی خود به پاکستان رفت»<sup>۴۴</sup>. استاد نفیسی در تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد اول صفحه ۶۲۷ مد: «ناچار مانی از ایران بیرون رفت یا آن که او را کردند و به کشمیر رفت و از آنجا به ترکستان چین رفت راه از تبت گذشت...» از این قبیل نوشته‌ها در کتب ی چشم می‌خورد و همه اینها مسافرت مانی به پاکستان ع دین او را در آن نواحی تأبید می‌نماید. آرتور کریستنسن - کتابش ایران در زمان ساسانیان در این مورد چنین مرقوم است: «بنابر قول یعقوبی این پادشاه (شاهپور) فقط ده پیش مانی داشت. پس از آن مانی از کشور ایران اخراج به ده سال در ممالك آسیای مرکزی سرگردان بود و با و چین نیز رفته و همه جا دین جدید را تبلیغ کرده ها و نامه‌هایی به مشایخ خود که در بابل و ایران و سایر شرقی اقامت داشته‌اند می‌نوشته است...»<sup>۴۵</sup>

پروفسور عباس شوستری در ضمن فرهنگ و کسور داری پیرامون تأثیر دین ایران ساسانی در آن کشور چنین اظهار مد: «در مذهب مهمانی بودائی افکار زردشتی نمایان ند از جمله عقیده به بهشت معنوی و سناش از بدل و دهش و نیز خورشید یامهر پرستی که در عصر گپتائیها در هند یافت برخی گمان می‌کنند که در اثر تبلیغ با آموزش دان زردشتی است. هر شه پادشاه بزرگ هند پدر ونای و خویش را خورشید پرست می‌خواند.»<sup>۴۶</sup>

ه. گوئتز در مقاله اش (منتشر شده در کتاب مبرات ایران هرا ن صفحه ۱۵۴) می‌نویسد: «معابد ماگاها برای پرستش و از قرن ششم تا هشتم میلادی فراوان بودند. تصور یا» از منطقه جامبا قرن هشتم نیمه ساسانی است و حتی آنکه صورت ابن خدای آفتاب کاملاً هندی شد کفش‌های مان صورت سابق ماند».

### پزشکی

علم پزشکی که در بر تو توجهات پادشاهان ساسانی در ایران ج عالی پیشرفت رسیده بود و شهر جندی شاپور که ستان عظیمی داشت و حکمای هند نیز در آن بکار گماشته بودند جلوه گاه درخشندگی آن علم محسوب می‌شد. شاپور پس از سقوط امپراتوری ساسانیان نیز تا مدتی دراز ن مرکز مهم پزشکی ایران پایرجا بود. دانشمندان مسلمان

سرزمین (پاکستان کنونی) تمدن یونانی و بودائی و یونانی و برهمنی در خاک هندوستان پیشرفته و قسمتی از نواحی هند (پاکستان) جزو قلمرو پادشاهان یونانی و بودائی باختر بوده است و بهمین جهت باستان‌شناسان سبک مخصوصی ارسنعت را بنام صنایع و تمدن هند و ساسانی نامیده‌اند و دامنه قلمرو این صنعت به اندازه‌ای در داخله هندوستان پیشرفته است که در شهر بومراه ۱۳۲۸ سکه‌های این دوره را در نالپسار سامبهر در ۶۰ مایلی شهر جیپور (راجستان) یافته‌اند.

«نفوذ صنایع ساسانی حتی در معابد برهمنی مرکب هندوستان دیده می‌شود از آنجمله در معبدیست که در غاری دنگ ده اجانتا در ناحیه خاندیش از نواح بمبئی هست و در آن آثاری از ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۶۰۰ میلادی یافته‌اند و یک نقاشی دیواری از زندگی ارباب انواع هست که نه تنها حرکات صنایع ساسانی در آن دیده می‌شود بلکه جامه‌هایی که بر این اشخاص هست همان جامه‌هاییست که در دوره ساسان در ساهان می‌پوشیده‌اند و در بعضی‌های برجسته و سکه‌ها و ظرفهای برهمنه دیده می‌شود».

آ. گودار رئیس اسبق اداره باستان‌شناسی ایران در مقاله‌ای بعنوان هنر در دوره سلجوقیان (چاپ شده در کتاب تاریخ مدن ایران ترجمه از حواد محی صفحه ۳۰۹) نگاشته است: «هنر در قرون اولیه هجری یعنی همزمان با فرمانروائی ساسانی و آل بویه و حتی سلجوقیان می‌گفتگو همان هنر ساسانی در لباس اسلام با سامی است. در این دوره در زمینه‌های مختلف هنر از قبیل معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی، پارچه‌بافی اشکال و رسوم ساسانی بر نری خود را حفظ و بصورت ماهرانه نری می‌آید». «چند سطر بعد مازهم از اوست: «نژدس پارچه‌های طریف و گران‌بهای که بمقدار فراوان از دوران آل بویه سلجوقیان بنادگار مانده است تقلید و اقتباسی استکاراب قوی را نمای ساسانی است». در صفحه ۳۹۰ کتاب مزبور گودار حسن اظهار عقیده می‌نماید «با این حال از همان اوایل سلطه ساسان بر ایران، اهالی عرب ایران مساجدی برای خود ساختند این مساجد همان ساختمان معابد ساسانی بود که ظاهر آن بصورت دیگری آراستند. چهار طاق مرکزی را به‌سوی دیوار جنوبی رانده و صحن و آتشگاه آنرا تبدیل به محراب نمودند در برابر این غرفه عربی مؤمنین در هوای آزاد مراسم نماز و دعا بجا می‌آوردند. تا دوره سلطنت ملک‌شاه سلجوقی مساجد ایران بدین شکل بود. مسجد جامع اصفهان در سبب ملک‌شاه نیز درست از روی همین اسلوب بنا شد».

بنابر ترتیب عنصر اصلی معماری ساسانی لااقل در مغرب ایران بصورت عنصر اساسی ابنیه نوین یاد بکار رفت گاهی نیز بناهای ناشکوده آشکوده را تبدیل به مسجد میکردند مسجد نزدخواست

از این قبیل است».

در ادامه مطالب فوق آ. گودار درهما اشاره شده (صفحه ۳۱۱) چنین اضافه مینماید در دوره سلجوقیان از ترکیب چهارطاق دوره خراسانی مدرسه نظام‌الملک (نظامیه) یعنی بزرگ ایرانی پدید آمد. در این سبک ساخته شده ادامه هنر ایرانی در نبره‌ترین ادوار تاریخی در کتاب تمدن ایرانی (ترجمه فارسی از چاپ بهران در صفحه ۲۷۴) بازهم از آ. گودار دیده می‌شود: «در زمان ساسانیان، عنصر مهم سا بک بنای گنبددار بر روی چهارپایه‌ای بود که بومهم محصل می‌گردید. این نوع ساختمان را دراه می‌نامیدند این نوع چهارطاقی طالار یا یکی از ساسانی را تشکیل می‌دادند. در ابنیه مذهبی چه اصلی بنا تا معدود با آنکه مجزی از قسمتهای حیات معدود فرار می‌گرفت و در آن مراسم مذهبی می‌دادند در تمام نواحی ایران، در نقاط مهم درگرده‌های کوه در بک پل‌ها، کنار چشمه‌ها این قبیل چهارطاقی‌ها ساخته شده بود و آتشگاه داشت و در ساعات مخصوص نماز آتش نمایان می‌شد اسلام ایران را مسح کرد این آتش‌ها همه خاموشی مرصی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران».

فهران در صفحه ۷۳۸ در این باب چنین مرقوم: «مختصات صنعتی و هنری عصر ساسانی قرن‌ها پس از اسلامی در ایران و ممالک خاور میانه باقی مانده و آشکوده‌ها، در مسجدهای ایران بکار رفت بطوریکه معماری اسلام دنباله معماری عصر ساسانی است».

همانگونه که از بعدای از ابنیه تاریخی و پاکستان که در شهرهای لاهور و ملتان و دهلم اوائل حکومت مسلمانان در شفقاره ساخته شده می‌شود سلاطین غزنوی و ممالک و خلجی و غ و پاکستان همان فن معماری ایران را رواج دادند پادشاهان سامانی و سلجوقی مرسوم بود و مطام پژوهشگران، فن معماری معمول در زمان سامانیان در ایران در واقع دنباله فن معماری ساسانیان بدین ترتیب این فن معماری ایران ساسانی بود و پاکستان محلی گردید و با پذیرفتن مختصر آن

۳۰ - هلال وسن (انگلیسی) چاپ لندن صفحه ۴۸.

۳۱ - ترجمه فارسی از رشید یاسمی چاپ تهران صفحه

۳۲ - همانگان ایران در عصر ساسانیان صفحه ۲۴۳

۳۳ - نقل از تمدن ساسانی تألیف علی‌سامی جلد دوم.



مولود نیازمندیهای محلی و سلیقه مردم آن سرزمین بود بحباب خود ادامه داده است.

ه. گویتزر خاورشناس انگلیسی در مقاله‌اش (منتشر شده در کتاب میراث ایران، ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه ۱۵۹) دربارهٔ مناره معروف دهلی چنین می‌نویسد: «آخرین بای این سبک «سلجوقی» منار معروف «فطلمنار» در دهلی قدیم است که در سال ۵۹۶ هـ (۱۱۹۹م) در زمان سلطان محمد معزالدین غوری آغاز و در زمان سلطان ایلتمش (۶۳۳ - ۶۰۷ هـ) پایان یافت...» ولی نوشته‌های دیگر روی این منار و مقطع ستاره‌ای شکل پی و شکل مخروطی آن ثابت می‌کند که این منار آخرین و بزرگترین و طرف‌ترین اساس و توسعه برجهای قدیمی بر غریبی و مصره‌های (سلجوقی ایرانی) و مناره‌های بلند است...».

در صفحه ۱۶۳ میراث ایران حسن عبارت بحسب مجوز «آخرین مرحله ناره درآمد این دوره در «علائی دروازه» (۷۱۱ هجری مطابق ۱۳۱۱م) و در جنوب حاوری ساختمان ضمیمه است که علاءالدین (خلجی) در مسجد قوت الاسلام افزوده و بالاخره در «جماع‌خانه» (در آن هنگام فقط در دالان بزرگ آن) مشاهده می‌شود این محل اصولاً برای مقبره نظام‌الدین اولیاء و بوسله حصرخان سر علاءالدین ساخته شده بوده است. اصولاً هر دو نوع ساختمان از نوع ساده‌تر مقبره‌های ساسانی اقتباس شده که عبارت از مکعبی دارای گنبد مرکزی کوتاه و درب وزودی بلندی در میان دو مناره کوتاه‌تر است».

در صفحه ۱۶۴ کتاب میراث ایران این عبارت حلب‌نوح می‌کند: «سائی که نام مقبره ایلتمش (۶۳۲ - ۶۰۷ هجری) معروف است ارسک سامانی مذکور در فوق تولید شده و هر چند کتیبه‌ای وجود ندارد که صاحب این بنا را معرفی کند ولی موفقت آن و بر تپاش بعدی بردن به ضمیمه‌ای است که سلطان مزبور برای مسجد قوه الاسلام ساخته که دلیلی برای نزدیکی انتساب بنا به وی در دست نیست».

ساختمانهای معظم نام مقبره سلطان فیروز شاه تغلق، مقبره غیاث‌الدین تغلق و غیره در دهلی و تعدادی ارساختمای دیگر در شهرهای مختلف شبه قاره بویژه ملتان، نته سر سگر (کشمیر) بنگال دهلی و غیره و اغلب مساجد آردنارها سبک سامانی و سلجوقی یعنی در واقع نشو و ساسانی ساخته شده است دربارهٔ عمارات ملتان در کتاب میراث ایران صفحه ۱۸۰ اسگونه شرح داده شده است: «در ملتان چهار مقبره معروف سبک ایران وجود دارد که بر روی خرابه‌های شاه بهاء‌الحق، شمس‌الدین، شادناشاهید و شاه‌رکن عالم ساخته شده است. همه آنها کاشی مرقق دارند... تاریخ آنها بقرن هفتم و هشتم هجری مربوط

منشود مقبره‌های دیگر به سبک ایران ولی به نسب کوچ عارند از مقبره بهرس در سبت‌پور واقع در پنجاب (پاکستان) و مقبره شیخ موسی آهنگر (نیلاگنبد) در که همه مربوط به زمان لودی و ارکاشی پوشانده شده دربارهٔ بناهای کسمر در کتاب مزبور در صحت حسن نظر می‌رسد: «سبک کسمر نیابل به‌خاطر داس چون در میان کوههای بزرگ محصور و در سایر نقاط بود اختصاصاً بسازار کهن خود را نگاهداس. مقبره سلطان رین‌العابدین (۸۷۹ - ۸۲۴ هـ) در «مدنی» مادر وی در سر سگر هر چند در می‌های معابد هندو ولی سبک مقبره اسمعیل سامانی در بحارا می‌باشد».

در مقبره سلطان زین‌العابدین کاشی‌ها نثار کرده و گونا اولین بار کاشی‌کاری ایران در هندوستان در آغاز گردیده است گوسوارها و گندها و مفرس بعدانی از اسب تاریخی اسلامی هند و پاکستان مانند قلعه کهنه دهلی و مسجد جامع ننه (سند پاکستان) و ایلتمش در دهلی و امثال آنها یادآور این مطلب مهمی سازندگان آنها سبک ساختمان گندهای خواجده ملک و نواح‌الملک در مسجد جمعه اصفهان را که هر دو این معابد ایرانی در دوره ساسانیان ساخته شده‌اند در نظر

در میراث ایران صفحه ۱۷۵ این مطلب دیده «مقبره‌های هوشنگ و محمود خلجی و در باخان را آخرین اسباب سبک مقبره‌های سامانیان بحار است دیگر گندهای مربعی رمانهای بعد را دربر دارد ملک معیت و همچنین در مقبره‌های مونیان که بعداً صاحب خواهند شد گنبد بویک‌بزی بر روی بدنه هست گونه عرض اندام نمیکند همچس طایفه‌های کوچک بر اثر شکل گوس‌ماهی و سقف‌های ضربی منقطع که در مضاف اینقدر عمومی دارد بی‌سبک از ایران است».

ه. گویتزر در مقاله‌اش (میراث ایران صحت دربارهٔ بقع هر ایران در جنوب هندوستان چنین «هر بهیمی حنان از هر ایران الهام گرفت که شاحه مسعمرائی هر ایران داشت. فقط مقبره کوچک این سلسله یعنی حسن ظفرخان سبک علق و سن آن ولی از آن به بعد تمام معمار سلاطین و اسراف در گلرگ نزدیک «بدر» از نوع ایرانی اواخر قرن هشتم چهاردهم میلادی... میگویند مسجد جامع گلرگ که از روی مسجد معروف اموی در قرطبه ساخته شده ولی مسئله این است که شاید مسجد گلرگ از طریق واسطه‌ای که فعلاً در دست نیست از روی نمونه قدیمی بر بعضی جامع اصفهان ساخته شده باشد».

اردو و پنجابی و سندی و کشمیری و پشواوینگا  
که تحت تأثیر فارسی قرار گرفتند رخنه کرد  
به آنها برای هر محصل زبانهای مربوط لازم؟  
و جمع از این نظر معیبری نگرفته است

بعضی از اسامی متعلق به ساسانیان بطور  
اوشیروان، بهرام، فرهاد، شریب و امثال  
و مسلمانان شهنشاهه حالا هم برای اسامی اطفال  
می‌کنند و بی‌توجه به زبان افراد زرتشتی که در  
معروف اند اینچنین اسامی مافراط برگزیده می  
نمایند اسامی ادعاهای فوق دایر بر حجاب  
مادساها و تعمیران و موضوعات دیگر متعلق  
در ادبیات هند و پاکستان لازم بطور مرسوم  
از اشعار که سلسله گویدگان فارسی و اردو  
بریده و در آنها اسامی مربوط به تاریخ زمان  
شده است در زیر نگاهش شود. البته ناگفته  
در زیر نگارش می‌باید بعنوان مبنی از حروا  
در هندیان دهها شعر (گاهی بیش از آن) را  
مندا کرد که دارای اینچنین اسامی و اشاراتی  
عسیمی سیرین و فرهاد و حلال حس و درو و  
اوشیروان می‌باشد

\*\*\*

از ابوالفتح زوی ساعر قرن پنجم هجری

سه او رسید محور سعد  
که همین خسرو و آن سر  
هست مهر آج به خون خدماوست  
هست بهرام به خون جویز  
هوا بر سرت صحاك طالم  
گرفت آتش نوسروان  
تا عدل تو ظلم عدل نوشروان  
تا علم تو جهل علم  
تو موسی عهد و کسری وف  
حکم تو چو ساهری و  
تا غلبه صبح بر آورد بسوزن هجری  
که هجر خسروانجم به هجر شری  
از مسعود سعد سلمان شاعر دربار عربیان  
همه ناشی بر بخت ملک خون خسرو  
مخالف تو گرفتار شدت و  
در آتش دین با سحی گشت عدلت  
که مسوخ از آن عدل نوشروان  
ای بدل اردشیر وی عوض اردوان  
آمد نزد رهی روان نوشروان

بشتر ساختمانها که در دوره هزارساله حکومت اسلامی  
هندوپاکستان در آن سرزمین بنا گردید ملهم از طرز معماری  
این مخصوص ایران ساسانی بوده است. سبک معماری ساسانی  
همه بشتر در آرامگاهها و مساجدی که از ابتدا بسوه  
در زمان ساسانیان و سلجوقیان ساخته شد تکرار شده است.  
این سبک تا اواخر در شهرهای نوابنسن مانند حیدرآباد،  
دیهال، لکهنو، رامپور، بهاولپور و غیره در ساحت مساجد  
و غیره مرسوم بوده است. در کتاب میراث ایران در صفحه  
۲۰ در این مورد اینچنین اظهار نظر شده است «سبک معماری  
این فقط در حیدرآباد دکن که در این اواخر بعنوان آخرین  
نمای اسلام در هند شناخته می‌شد با حدی بشتر از سایر  
بازار مخصوص به سبک چهل ستون یا اوایل قرن یازدهم  
در این سوسه تکرار می‌شد»

در کتاب ایران از نظر جاورشانیان تألیف استاد محمد  
رضارزاده شفیق حاکم بهرام صفحه ۵۰ این مطلب دیده  
شود «اسلوب معماری عصر مغول ادامه اسلوب عصر  
ساسانی است». در این معولان هند سر تأثیر فراوان هند  
بر این بحکم منخورده هر ایرانی که در هر زمان در دوره  
اسلامی ارتباط حوس را با هیران ساسانی از اسلام دوره عصر  
ساسانی قطع نگرفته است

## ساسانیان و ادبیات هند و پاکستان

بنوعی ساسانیان در سوه حکومت و اداره طریقه‌های  
جنگ و ظرافت هنرها و لباس و آداب و رسوم درباری و بالائی  
همه تحمل و شکوه افسانه‌مانند دربار خسرو پرویز و عدالت  
نوشیروان و عشق سوزان سیرین و فرهاد ادیان زبان‌های  
مختلف سرزمین پهناور شهنشاهه از جمله فارسی، اردو، سندی،  
سجایی، سنو، کشمیری، ننگالی، گجراتی و غیره را چنان  
حب تأثیر خود فرار داد که آثار ادبی آنها به‌همان قایل بو حقی  
ز هین اسامی مسجود گردید. در خواب منوی خسرو و سیرین  
عسیمی کجوی نغزای و اردو منویهای شریب و خسرو و سیرین  
و دهان سروده شد و داستان‌های همین داستان را منظوم  
و منثور نوشتند و از روی آنها فیلم‌ها و پس آثار را  
نگاشتند. عشق شریب و کوهکی و فرهاد و جوی سیر و مسه  
فرهاد و کوه بسنن و غیره موضوعات بسیار الهام بخش برای  
دندان و سخنوران زبانهای شهنشاهه محسوب گردیدند. زحیر  
عدالت نوشروان و لقب عادل وی و حجاب و حشمت خسرو پرویز  
و ادب‌های حاکم بهرام گور و مانی و مردک و از رنگ مانی  
و غیره برای همه دل‌انگیز بود و بخصوص شعرا به آنها علاقه  
رأی پیدا کرده و بعنوان تشبیه و استعاره آنها را در آثار  
توسعه جای دادند. این اسامی بقدری در ادبیات زبانهای



ارک کریمخان زند - شرار - «عکس از : محمود شهبازی»

# بهره مردم

NAR - O - MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ هنر

اداره کل روابط فرهنگی

سال چهاردهم - شماره

شهریورماه ۳۵۳۵

در این شماره :

دکتر امیر اشرف آربان پور	۲	هنر ایران در موزه های فرانکفورت
دکتر مهدی غروی	۱۶	نژادشناسی در شاهنامه (۲)
احمد سهیلی خواستاری	۲۸	حلال الدین محمد نزدی منجم شاه عباس نزرنگ
پیر مارتنسو/حلال سناری	۳۳	سری در ادبیات فروغ هفدهم و هجدهم فرانسه (۱۰)
حسین بختیاری	۴۱	ناسان شناسان پردمهای فراموشی را از روی سدر سیراف کنار زدند
دکتر حسین لسان	۶۰	فرمانی از روزگار کهن تا امروز (۲)
حسعلی بیهقی	۷۱	مجموعه ای از ترانه ها
دکتر فرامرز گودرزی	۷۷	طالب آملی (۹)
مهدی پرنوی	۸۲	رشته های تاریخی امثال و حکم
علی راهحبری	۸۴	علامه رضا اصفهانی
احمد شاهد	-	سرمه ماه

Compliments of  
Counsellor  
at Embassy  
Tehran.

مدیر: دکتر ا. خا

سرمدیر: بیژن سمن

طرح و تنظیم: ف

POST

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3  
2 JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,  
TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: \$5

Subscribers are requested to send their orders  
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran  
Sepasabz Branch, Tehran - IRAN

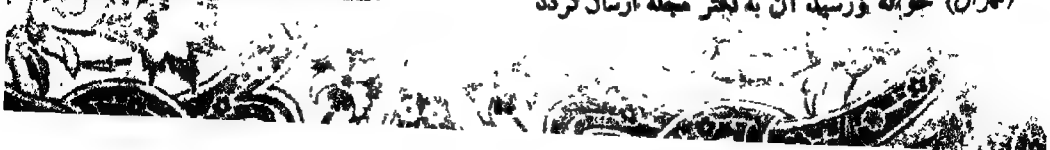
جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان  
نندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر

تلفن ۶۴۰۳۳۱

تک شماره ۱۰ ریال

اشتراک سالانه ۱۰۰ ریال

(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر: نیم بها)  
وجوه اشتراک باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران  
به حساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی علیشاه  
(تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد



# هنر و فلسفه در نورنبرگ فرانکفورت

دکتر امیر اشرف آریادبور

به ۵۶۸ هزار نفر و در سال ۱۹۳۹، ۵۵۰ هزار نفر رسید. امروز جمعیت این شهر ۶۷۸ هزار نفر است که نیمی از آن یعنی در حدود ۱۲۰ هزار نفر ح.ج. هستند و تعداد زنهای در حدود سه هزار نفر مردان است. فرانکفورت از نظر اقتصادی یکی از مهم‌ترین شهرهای اروپاست. در این

منطقه باخاک بکسان شد و دو سال بعد ارتش آمریکا آنجا را اشغال کرد و چیری مانده بود که بعنوان ناسخت آلمان غربی انتخاب شود. این شهر در سال ۱۸۷۱، ۹۱ هزار جمعیت داشت. در سال ۱۹۰۰ نفوس آن به دو ست و هشتاد و هشت هزار نفر افزایش یافت. در سال ۱۹۲۵ جمعیت فرانکفورت

در یکی از روزهای اواخر سال ۷۹۳ میلادی کارل بزرگ (۸۱۴ - ۷۴۲) در شهر ورتسبورگ به کشتی نشست و در محلی بابخشکی نهاد که هوایی دلکش و منظره‌ای زیبا داشت. کارل چنان شفته این ناحیه شد که دل از بار و دبار کند و تا پائیز سال بعد در آنجا ماند. این آبادی «ویلا فرانکونوفورد» (Villa franconofurd) نام داشت و کارل بزرگ در سندی که در ۲۲ فوریه نوشته شده، از آن نام برده است. باین ترتیب شهر فرانکفورت حد اقل ۱۱۸۲ سال را پشت سر گذاشته است.

این شهر در سال ۱۱۵۲ بصورت یکی از شهرهای درجه اول اروپای مرکزی درآمد، زیرا در آن سال فردریک اول (۱۱۹۰ - ۱۱۲۲) باج شاهی را در آنجا بر سر نهاد. اولین بار در سال ۱۱۵۷ از فرانکفورت بعنوان «مرکز نمایشگاهها» نام برده شد. در سده چهاردهم این شهر مرکز نمایشگاههای اروپا شد و در سال ۱۸۹۱ اولین نمایشگاه جهانی الکترونیك در آنجا برگزار گردید.

در سال ۱۸۱۶ فرانکفورت مقر مجلس ملی آلمان شد و پنجاه سال تمام مرکز سیاست کشور آلمان بود. در سال ۱۹۴۳ شهر مزبور در اثر حملات شدید هوایی



شش از پانصد هزار نفر کار میکنند که در حدود ۲۲۰ هزار نفر آنها همه روزه از شهرهای اطراف به فرانکفورت می آیند و عصر بشهرهای خود برمی گردند.

درفرانکفورت ۴۸ کسولگری و ۳۰ مانندگی بازرگانی وجود دارد.

این شهر از بسیاری جهات مهم ترین شهر آلمان غربی است.

شاید بهتر بود فرانکفورت را شهر گوته می نامیدند، زیرا در هر گوشه و کنار این شهر یادگاری از شاعر مشهور آلمانی به گونه در سال ۱۷۴۹ در فرانکفورت به دنیا آمد و در سال ۱۹۷۴ مراسمی بمناسبت سی و بیست و پنجمین سال تولد او در این و عالت ممالک جهان باشکوه فراوان برگزار گردید. خانه و موزه گونه در سال ۱۹۵۵ بهمانان شد ولی بعد از جنگ آنرا به صورت اول درآوردند. در سال ۱۹۵۵ یکصد و بیست هزار نفر از خانه گونه کوه بدین می کنند.

دانشگاه فرانکفورت در سال ۱۹۱۴ به نام دانشگاه فرانکفورت نامیده شد و در سال ۱۹۳۲ بمناسبت صدمین سالگردش گونه، دانشگاه فرانکفورت به نام دانشگاه گوته خوانده شد. این دانشگاه دارای ۱۹ دانشکده، ۹۰۰ استاد و دانشیار و مناجاز از یازده علم است. تاریخ ایجاد کتابخانه دانشگاه به سال ۱۵۲۹ میرسد و فعلاً یک میلیون و سیصد هزار جلد کتاب در آنجا موجود دارد و تعداد قابل توجهی از این کتابها به زبان فارسی است.

یکی از سمینارهای مهم دانشگاه فرانکفورت، سمینار خاورشناسی است. این سمینار در سال ۱۹۱۵ تأسیس شد و هدف تشکیل آن مطالعه درباره فرهنگ و زبان کشورهای اسلامی و از جمله ایران است. رئیس کرسی خاورشناسی پروفیسور دکتر رودلف زلهایم است که تخصص اصلی او ترجمه زبان و فرهنگ عربی است، اما در مورد ادبیات و فرهنگ ایران نیز صاحب

نظر است و تدریس تاریخ ادبیات ایران عهده اوست.

پروفیسور زلهایم کتابها و مقالات متعددی در زمینه فرهنگ و زبان ایران نوشته و در اغلب سمینارهای خاورشناسی بین المللی، سخنرانی کرده و چندین بار با بران دعوت شده است. این استاد دانشمند هم مهمی در معرفی فرهنگ و هنر ایران به آلمانی ها داشته و همیشه آماد راهنمائی کسانی که راجع به فرهنگ ایران تحقیق می کنند، بوده است.

تا سال ۱۹۷۱ یک مرکز علمی مستقل و غیر دانشگاهی نیز در زمینه فرهنگ و تاریخ و اقتصاد کشور های خاور میانه و خاور نزدیک تحقیق می کرد. این مرکز علمی که «انستیتی شرقی فرانکفورت» نام داشت براساس پروفیسور دکتر «ولفرید براندس» فعالیت می کرد و در آن زبان های محلی از جمله زبان فارسی، ازبکی، بلوچی، زبان کشورهای بالکان و غیره تدریس می شد. در سال ۱۹۷۱ این انستیتی به دانشگاه فرانکفورت ملحق شد و عنوان «سمینار زبان فرکی» را فای و انک پروفیسور دکتر براندس رئیس آن است. از مجالس برادرشی که در زمینه فرهنگ شرقی در فرانکفورت اسامی نام، می توان محله سیب آسانی را نام برد که از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸ در شهر فرانکفورت منتشر می شد و از سال ۱۹۵۹ بعد در شهر و بساندن به نام می رسید.

شهر و بساندن - که در حدود ۲۵۳ هزار نفر جمعیت دارد - درسی و چند کیلومتری فرانکفورت قرار دارد و گرچه مرکز ایالت «هسن» می باشد ولی فرانکفورت به عنوان بزرگترین شهر هسن تأثیر فراوانی در سرفه های اقتصادی و فرهنگی و بساندن دارد.

در شهر و بساندن شرکت با ارزشی در زمینه شرق منتشر می شود؛ از آن جمله است:

\* مجله انجمن آلمانی خاورشناسی

که از مهمترین نشریات و از سال ۱۸۴۷ بطور منظم می شد. بعد از جنگ این نشریه در شهر و بساندن \* مجله هنر شرقی ۱۹۵۰ انتشار می یابد.

\* مجله ادبیات

یکبار در شهر و بساندن \*

\* مجله شرقی

۱۹۱۶ درباره فرهنگ

مسیحی شرق منتشر می آید

\* مجله کراتیلو،

۱۹۵۶ انتشار می یابد و

قدیمی آربائی دارد.

\* نشریه نمون ایر

\* نشریه بررسی ها

ناشر بیشتر نشریات

مؤسسه مطبوعاتی «اتوهار

\*\*\*

فرانکفورت ۱۱ موز

در بوع خود کم نظیر است

«سنگین برگ» مهم ترین مو

اروپاست. در سال ۱۹۷۴ در

هزار نفر از این موزه ها در

برخی از موزه های فرانکفورت

های اطراف - که آثار هنری

نگهداری می شود، بقرار از

۱ - موزه هنرهای

سال ۱۸۷۷ در فرانکفورت

در این موزه علاوه بر آثار به

ارانی - که بیشتر مربوط

میلادی بعد است - آثار

چوب، سرامیک، فلزهای ق

و غیره از کشورهای اروپائی

کشورهای خاور میانه و خاور د

منسوب.

۲ - موزه مردم شناسی

۱۹۰۴ در فرانکفورت ایجاد د

آثار مختلف مردم شناسی بسیار

های جهان جمع آوری شده اس

موزه آثاری شامل اشیاء برنزی، کارهای  
دستی، پارچه‌های دست‌باف عشایری  
و مجموعه‌ای از ظروف لعابی و گلی ایران،  
دیده میشود.

۳- موزه آثار دوران ماقبل تاریخ  
و آغاز تاریخ که در سال ۱۹۳۷ در  
فرانکفورت تأسیس شد. آثار ایرانی این  
موزه شامل تعدادی از برتزه‌های لرستان  
متعلق به هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد  
و مجموعه‌ای از ظروف و سرامیک‌های  
نواحی شمالی ایران است.

۴- موزه چرم و موزه کفش آلمان  
(درا فن باخ).

شهر افن باخ به فرانکفورت متصل  
است و در حدود یکصد و بیست هزار نفر  
جمعیت دارد. موزه چرم و کفش افن باخ  
در سال ۱۹۱۷ افتتاح شده و مهم‌ترین موزه  
چرم اروپاست و در آن آثار چرمی  
کشورهای مختلف از جمله ایران گردآوری  
شده است. کارهای ایرانی این موزه شامل  
تعدادی جلد کتاب، علاف خنجر و شمشیر،

کفش، کمر بند، خورجین، جامه و غیره  
است که جزو بهترین آثار موزه بشمار  
میرود.

۵- موزه شهری (در ویسبادن)  
که در سال ۱۸۲۲ تأسیس شده است و در آن  
آثار مختلف هنری کشورهای اروپا و آسبا،  
از جمله ظروف شیشه‌ای و بلورین، اشیاء  
سرامیک و آثار حجاری و نقاشی، نگاهداری  
میشود.

بها اثر ایرانی این موزه یک سینه بند  
چهار گوش جعبه‌ای شکل با آویزه‌ای شکل  
قلب است که از طلای ناب با لایه‌های عقیق  
و کهربا ساخته شده است و متعلق به سده‌های  
سوم تا چهارم میلادی است. این سینه بند  
از گوری که متعلق به سال چهارصد میلادی  
است، در اناول هسن آلمان کشف شده  
و - بطوریکه گذشت - در موزه شهری  
ویسبادن قرار دارد. در سب سینه بند کلمه  
اردشیر بخط بهلوی حکاکی شده است  
(ش ۱).

همانطور که می‌دانیم در سده‌های بهم

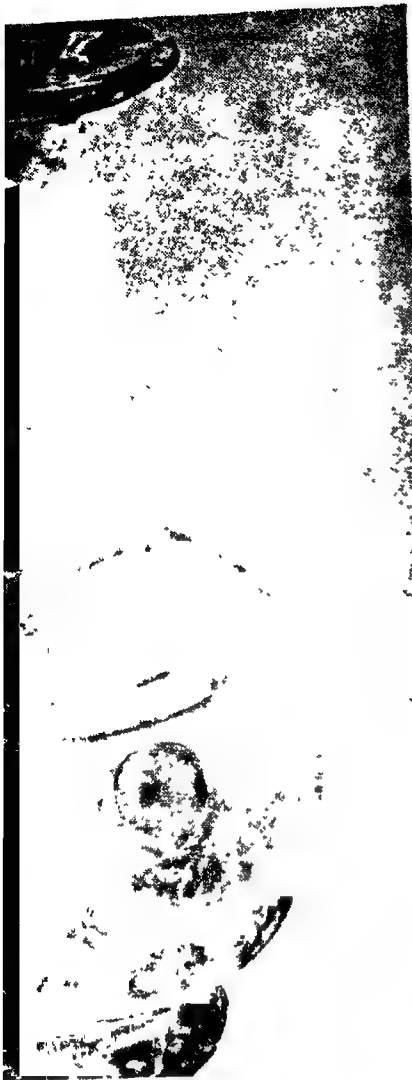
ودهم به صنعت شیشه‌سازی توجه زیادی  
و بخصوص در شهرهای نیشابور و افراسا  
(سمرقند) ساختن انواع جام، تنگ  
و لیوانهای ظریف شیشه‌ای معمول گرد  
که بیشتر برنگهای آبی و سبز با ر.  
و قرمز بود. نمونه آن کوزه‌ای هستند  
اسب از شیشه زرد رنگ که خطوط تزئین  
آن تراشکاری شده است

این کوزه - که از ساسانور است  
بابه‌ای سار کوتاه دارد که روی  
برحسب برن فسم کوزه قرار گرفته است.  
و بندریج ناگردن کوره از قطر آن ک  
مسود دهانه کوره برحسب و شسته شده  
است که ملامتله به سینه کوزه که به  
دو سوم کوزه را احاطه کرده، منب  
میشود. بالای دستگیره يك خار كوچ  
قرار دارد که برای محکم گرفتن -  
کوزه نمیده شده است در قسمت‌های مج  
کوره بهوس نرینی برحسب به جسم منب  
(س ۲)

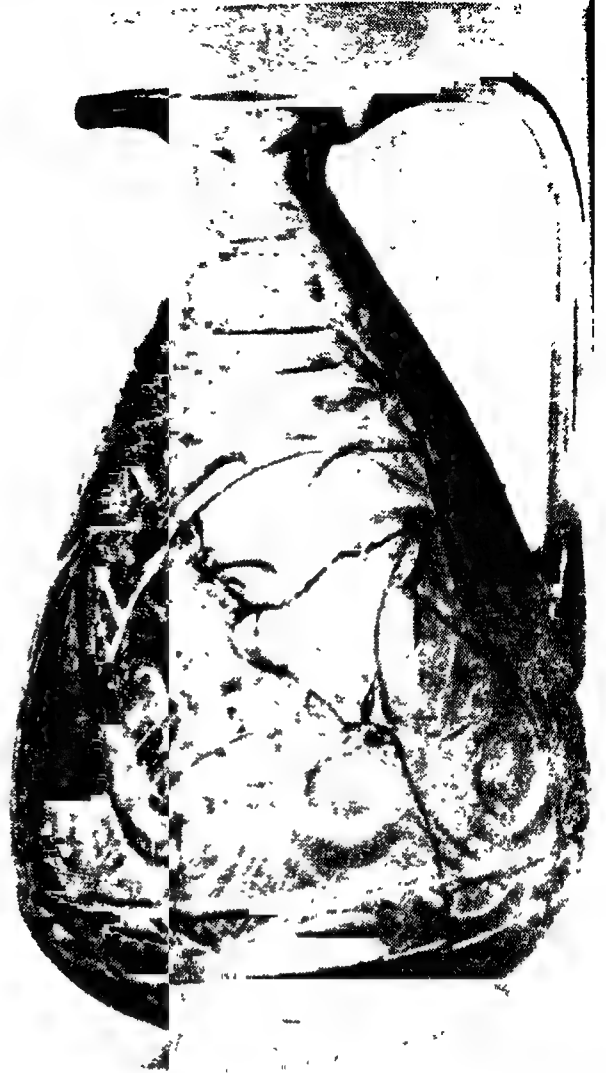
نمونه دیگر يك تنگ ساسانی

شکل ۱ - سینه بند چهار گوش جعبه‌ای شکل با آویزه‌ای شکل قلب. از طلای ناب با لایه‌های عقیق و کهربا، سده ۴-۳ میلادی (هراسانی).  
موزه هنرهای دسنی (فرانکفورت)، ارتفاع ۷٫۶ سانتیمتر





شکل ۳ - سنگ نا نقش‌های دایره‌ای شکل . ارزشه  
به خاکسری ، ناحطوط برسی تراکاری شده ، اب  
عیلادی ، عورۀ هرهای دسی ، ارتفاع ۱۷



شکل ۴ - کورۀ دسه‌دار . ارزشه رودرنگ ، ناحطوط برسی تراکاری  
... سساور ، سده ۱۰ - ۹ میلادی . عورۀ هرهای دسی ، ارتفاع  
۱۳۵ سانتیمتر

روی آنها نقش می‌کردند  
حضوران و پیرندگان افسانه  
آنها می‌شد . از آن جمله است  
پرنده که جنس آن از گل سر  
و روی روکش سفیدی ،  
نقاشی شده است .  
این کاسه توگرد ، پ

بلند و مخروطی شکل سنگ دو ردیف  
مسطح دنده می‌شود . حسب دهانه سنگ  
بشکل يك شعاع لب‌بخت شش‌گوشه است  
(ش ۳) .  
سفال‌های اسلامی ناسده دهم میلادی  
بصورتی ساده و نابزبسانی زما نه می‌شد  
و غالباً اشعار نابوشه‌هائی سناری ناعربی

شکل است ازبیشه فطور آبی  
ساخته‌تری که خطوط تزئینی آن  
نقاشی شده است . پایه این تنگ کمی  
مستطیل و بالای آن و روی دیوار برجسته  
سنگ ، سه ردیف نقش‌های دایره‌ای شکل  
چشم‌محور . بالای دایره‌ها دو خط  
نقاشی هم نقش شده است . روی گردن



دارد و لبۀ آن بصورت دنداندار نقاشی شده است. در داخل ظرف پرنده‌ای به شکلی که هر يك از بالهایش بشکل نیمی يك درخت نخل است. اطراف پرنده نقطه‌چین شده است (ش ۴).

نمونه دیگر کاسه‌ای با تصویر بر سرخ، سیاه، سفید و لعابی سبز، روکش سفید نقاشی شده است. در دایره این کاسه يك پرنده با بالهای از هم جدا شده مسود که روی بالهایش بوسه تزئینی قرار دارد؛ در زیر پای پرنده بوشه‌ای برنگ سبز به‌حجم مخروطی است. بدن پرنده و لبه طرف ناشیوای است. زیر نافه است. قسمت خارجی در لعاب ندارد (ش ۵).

از مهم‌ترین مراکز سفال‌سازی دوره می‌نواں شهرهای افراسیاب و بند را نام برد.

در سده‌های ۹ و ۱۰ میلادی در افراسیاب سفال‌ها را غالباً رنگهای سرخ و سیاه زمینه سفید می‌ساختند. در این آثار حیوانات زینا، گل‌ها، پرندگان، کسبه‌هایی با کلمات دعا و حط کوفی شده است. نمونه آن، کاسه‌ای با بوشه پر شده و بوشه است از گل سرخ، در زمینه عاجی، نقاشی آن برنگ فیروزه است که در زیر نقاشی برنگ شده است.

شکل ۴ - کاسه با تصویر پرنده  
سرخ رنگ، لعابی سیاه روی روکش سفید در زیر لعابی سرخ و سفید، سفال ایران، سده ۱۰ میلادی، موزه هنرهای دسی، قطر، سازمان

شکل ۵ - کاسه با تصویر پرنده  
از گل سرخ رنگ، نقاشی برنگهای سرخ، سفید و لعابی سبز، روی روکش سفید، لعابی بیرنگ، آمل، سده ۱۰ میلادی، هنرهای دسی، قطر ۲۸ سامبر





راست بالا: شکل ۶ - کاسه با تصویر پرند  
نوسه از گل سرح ، نهاسی رنگ فیهوای د  
درز بر لهابی رنگ ، افراساب (سمرقند) ،  
۱۰ میلادی ، عوره هرهای دسی ، قطر  
سانیمتر ، بلندی ۷٫۳ سانیمتر

چپ بالا: شکل ۷ - طرف بزرگ ناگل و بوشا  
از گل ، روی رسته عاجی رنگ ، نهاسی رنگ  
فیهوای تابل سرح ، افراساب یا نساوور ، سا  
۱۰ میلادی ، عوره هرهای دسی ، قطر ۲٫۵  
سانیمتر ، بلندی ۱۲٫۵ سانیمتر

پائین: شکل ۸ - کاسه لعابی با تصویر پرند  
نوسه - از گل سرح رنگ ، دارای روکش لعاب  
سفيد ، نهاسی رنگ سیاه ، درز بر لهاب رنگ  
شعاف ، نساوور ، سده ۱۱ - ۱۰ میلادی ، موز  
هرهای دسی ، قطر ۲٫۴ سانیمتر





شکل ۹ - کاسه توگرد با تصویر يك اسان. از گیل سرح رنگ، دارای روکش لعابی سفید، نقاشی رنگ زرد روسمانل سروسفک، ایران، سده ۱۳ - ۱۴ میلادی، موزه هراتی دسی، قطر ۱۶ ماسمر

بیشتر قسمت‌های این کاسه ساده است. فقط در بالا و پائین آن نوشته‌هایی دیده می‌شود؛ در وسط کاسه نیز پرندۀ ای بال پیر گشوده و کوئی در حال پرواز است (ش ۶).

نمونه دیگر ظرف بزرگی با گل نوشته از جنس گل است که روی آن رنگ قهوه‌ای مایل به سرخ بر زمینه‌ای عاجی رنگ نقاشی شده است. در سه طرف ظرف نوشته‌هایی به چشم می‌خورد و در طرف دیگر گلی - که بی‌شک شباهت بسریک ملیخ نیست - دیده می‌شود. بقیه ظرف خالی از نقش و نگار است (ش ۷).

سفال‌های نیشابور از نظر قدردن ژئین و رنگ آمیزی و استفاده از رنگهای سیاه و سرخ بر زمینه سفید شهرت دارد. از آن جمله است کاسه لعابی با تصویر پرندۀ نوشته. جنس این کاسه از گل سرخ رنگ است و روکش لعابی سفید دارد نقاشی آن بر رنگ سیاه است و در زیر لعاب بیرنگ شفاف نقش شده است.

این کاسه توگرد دارای پایه لب تخت است. در داخل کاسه يك پرندۀ بزرگ دیده می‌شود که پر دم او بصورت پشچی پرشاخ و برگ درآمده است. روی بدن پرندۀ نوشته‌هایی بازوهای نرینی به چشم می‌خورد. لبه ظرف روکش لعابی سفید رنگ دارد (ش ۸).

در سده دوازدهم سفال‌های مینائی ساخته می‌شد. در این نوع سفال از نقوش برجسته استفاده می‌کردند. در این دوره مرکز سفال‌سازی از افراسیاب و نیشابور به شهرهای دیگر، از جمله کاشان و ساوه و گرگان و تبریز انتقال یافته بود. نمونه این نوع سفال، کاسه توگرد با تصویر يك انسان است از گل سرخ رنگ که روکش لعابی سفید دارد و رنگ زرد روشن مایل بسبز و شفاف است.

پایه این کاسه کوتاه، ولی ترین داخلی آن برجسته است و رنگ قسمت‌های برجسته نسبت به عمق تراشها روشن تر بنظر میرسد. در داخل کاسه تصویر يك انسان

سینه به چشم می‌خورد که اطراف او را پشچک‌های پرشاخ و برگ احاطه کرده است. دورادور تصویر چند دایره نقش کرده‌اند و در دایره بزرگتر که به حاشیه طرف نزدیک است پشچک‌هایی که بی‌شک شباهت به درخت نخل نیست، دیده می‌شود.

نمونه دیگر کاسه لعابی چینی با جمله‌های دعا بزبان عربی است. جنس این ظرف از گل همرنگ شن است و زیر لعابی سفید و مات برنگ مس و طلا نقاشی شده است.

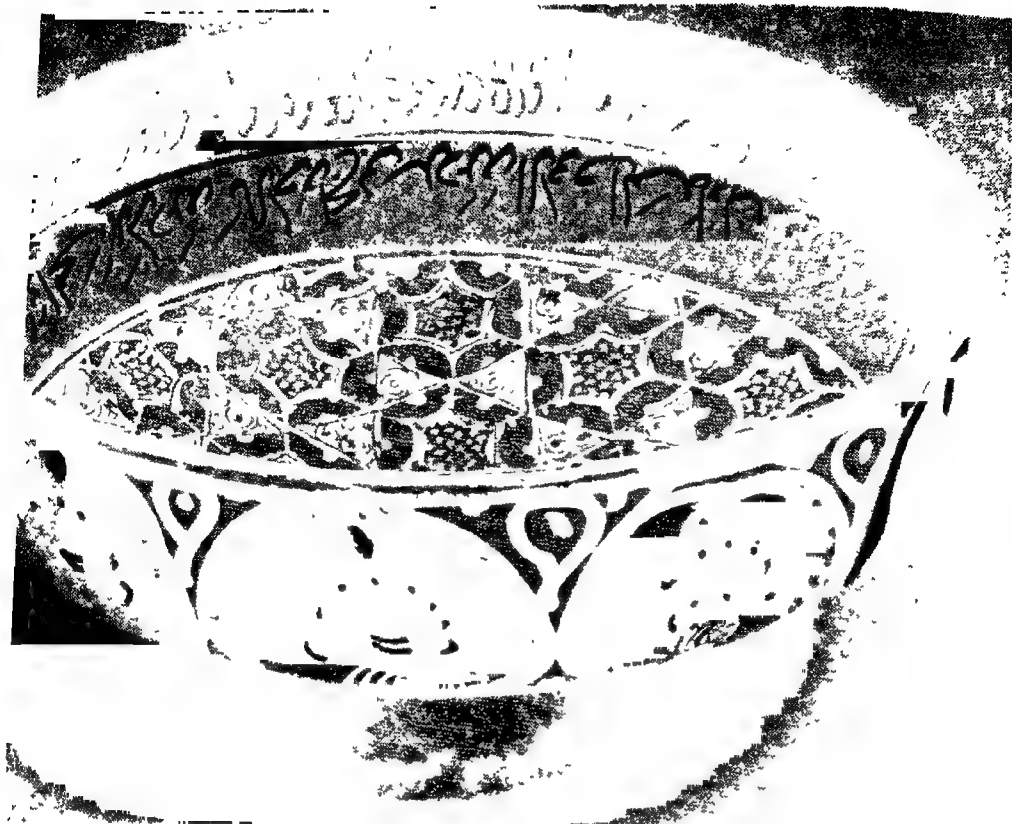
پایه این کاسه مخروطی شکل و بلند است و در ته آن نقوش هندسی شش گوش دیده می‌شود که بوسیله سه گوشه‌هایی سیاه رنگ که نقوش مارپیچ سفید دارد، احاطه شده است.

پایه این کاسه کوتاه، ولی ترین داخلی آن برجسته است و رنگ قسمت‌های برجسته نسبت به عمق تراشها روشن تر بنظر میرسد. در داخل کاسه تصویر يك انسان

شده است. در دیوار داخلی ظرف دو نوشته عربی به چشم می‌خورد. دیوار کاسه را نقوش دایره مانند فرا گرفته است. پایه کاسه بدون لعاب است (ش ۱۰).

دیگر از آثار جالب ایرانی در هنرهای دسی فرانکفورت محسوس است. این کاسه که روی آن برنگ سیاه نقاشی شده است، دستهای این زن در سینه بر روی هم وصل شده و از برجسته‌ای که روی پاهایش را می‌بوان پی‌برد که این مجسمه حرئی یک ظرف بزرگتر بوده است. کلاه زن قابل توجهی دارد (ش ۱۱).

ظرفهای فلزی معمولاً ساده و محکم بود و آنرا با اشکال مختلف می‌ساختند.



شکل ۱۰ - کاسه لعابی چینی با جمله‌های دعا به زبان عربی. از گیل رنگ ش، درزبر لعابی سفید عات، نقاشی رنگ مس و سده ۱۳ میلادی، موزه هنرهای دسی، قطر ۱۹۷۷ سانسمر

جلد قهوه‌ای رنگ است. دیگر از آثار جالب هنرهای دستی فرانکفور. پاکت‌نازکن با پیچک‌های ونوشه است که جنس آن ا ودر سده هفدهم ساخته شد در پست و روی سیغه چاقه فارسی و بطل نستعلیق دیده. نوشته با پیچک‌های تزیینی شده و دور تیغه چاقو تقو فراوانی بیچشم میخورد که بی در حال دوبدن نیست. جلد بسبک هندی ساخته شده است از سده پانزدهم ظروف تقلید سفال‌سازان ایران،

خود معمولا" بك نشان بعضی شکل با آویزه‌های خرد، و در گوشه‌ها تاحشیه‌های طریفداش؛ در حاشیه‌های آنها بز گاهی کنبه‌ها و زمای کاربوشهای طولانی بناوب ناگلهای دیده میبند.

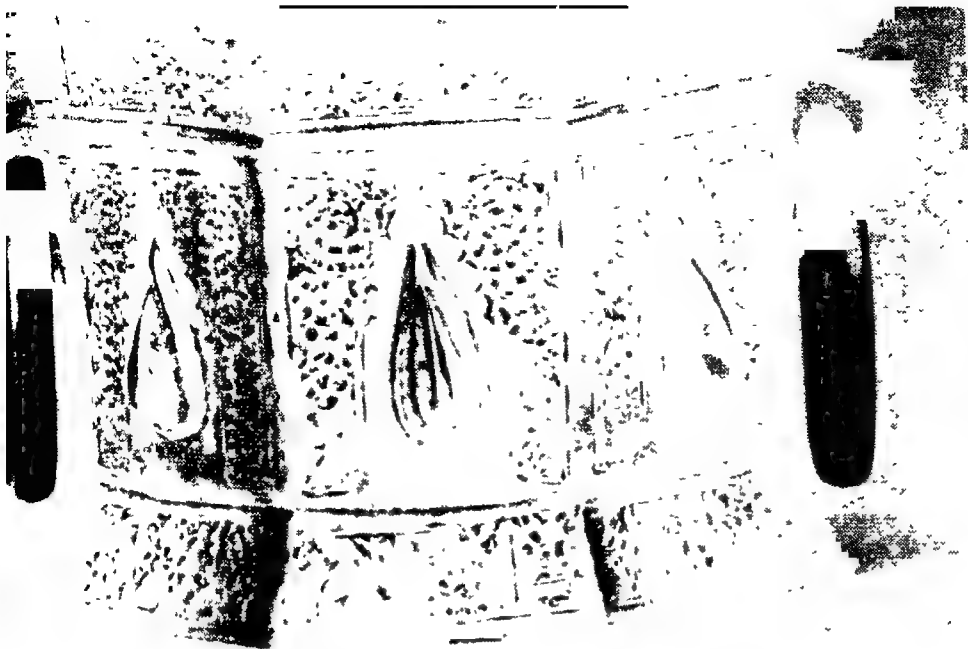
نمونه آن جلد چرمی کتاب از چرم بز فشرده است که بر روی مقوا کنبه‌شده است. زمینه جلد قهوه‌ای رنگ است و روی آن حاشیه‌های اسلیمی از مفتول‌های چرمی دیده میشود که طلاکاری شده است. (ش ۱۳).

نمونه دیگر جلد قرآن چرمی مطالاست از چرم بز مروری مقوا با نقش‌های رنخی که برنگ‌های سبز و آبی رسم شده و در میان آنها نوارهای ابری بیچشم میخورد. زمینه

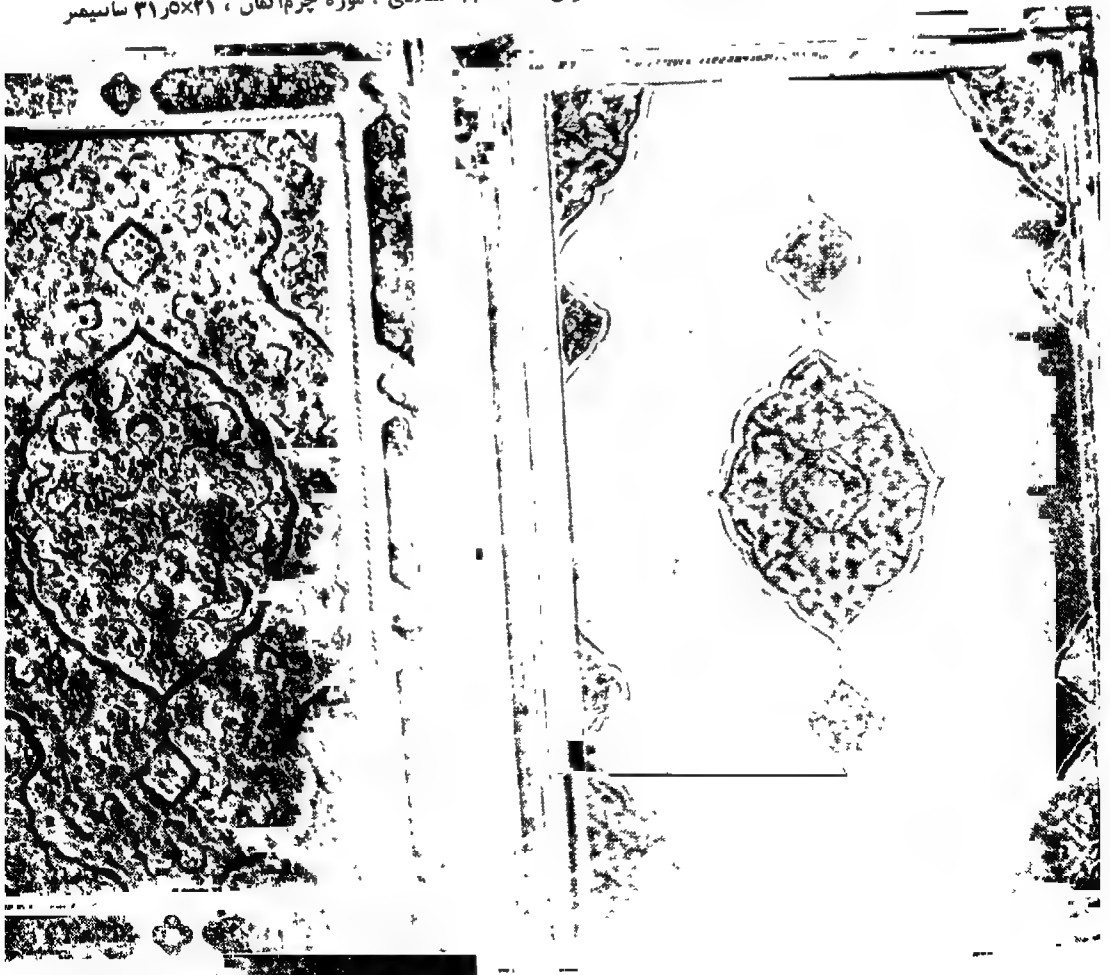
و روش را حکاکی می‌کردند. نمونه آن هاون مصری است که ریخته‌گری و کندس کاری شده و بر روی پایه مخروطی شکل مس کوشی فرار دارد و دارای دو دسه كوچك شكل سر حیوان است که بهر کدام بك حلقه برنزی بزرگ وصل شده است. روی جدار خارجی هشت گانه هاون، مس نقش برجسته بشکل «قطره» دیده می‌شود. داخل هاون گرد است و بر روی هاند و پایه آن نوشته‌هایی بیچشم میخورد. (ش ۱۲).

از سده شانزدهم به مینیاتور سازی وجه زیادی شد و همزمان با توسعه مینیاتور، محافی نیز تحول پیدا کرد. جلد‌ها - که الیا از چرم تهیه می‌شد - در میان سطح





بالا (شکل ۱۲) : هاون . از مفرغ ، رنجه گری و کنده کاری سده ، ایران ، سده ۱۳ میلادی ، موزۀ هنرهای دسی ، قطر ۱۸  
 سانتیمتر . راست (شکل ۱۳) : حلد چرمی کتاب . چرم برشورده که بر روی عموماً کشیده شده است ، با حاشیه های اسل  
 قیه های چرمی و معمولهای چرمی طلاکاری شده ، هراب . سده ۱۶ میلادی ، موزۀ چرم آلمان (افن باخ) ، ۲۵×۱۸ سانت  
 ۱۴ : حلد قرآن چرمی مطلا با نقش های تزیینی رنگ های سر و آبی و بنوارهای ابری که در میان آنها رسم شده ، چرم  
 روی زمینه قهوه ای رنگ ، ایران ، سده ۱۷ میلادی ، موزۀ چرم آلمان ، ۳۱×۲۱ سانتیمتر



سازان کرمان قرار گرفت و این روش  
تا سده هفدهم همچنان ادامه یافت .

نمونه آن بشقاب لب تخت گل به  
نار و ساقه بلند ، از گل چینی است . رنگ  
این ظرف خاکستری روشن است و روی  
آن لعاب بیرنگ درخشان دیده میشود .  
دیوار این ظرف راه راه است و لبه  
آن کمی خمیدگی دارد . نقش ته ظرف  
بك به پرشکوفه است که تمام قسمت میانی  
را فرا گرفته است . در حاشیه بشقاب دو  
ردیف پیچك پر شاخ و برگ به چشم میخورد .  
بك روکش لعابی سفید نقش وسط و حاشیه  
بشقاب را پوشانیده است . (ش ۱۶) .

نمونه دیگر يك تنگ با نقوش تریبینی  
از گل خاکستری روشن است . نقاشی این  
تنگ ، سیاه رنگ است و زمینه زیر روکش  
برنگ آبی است .

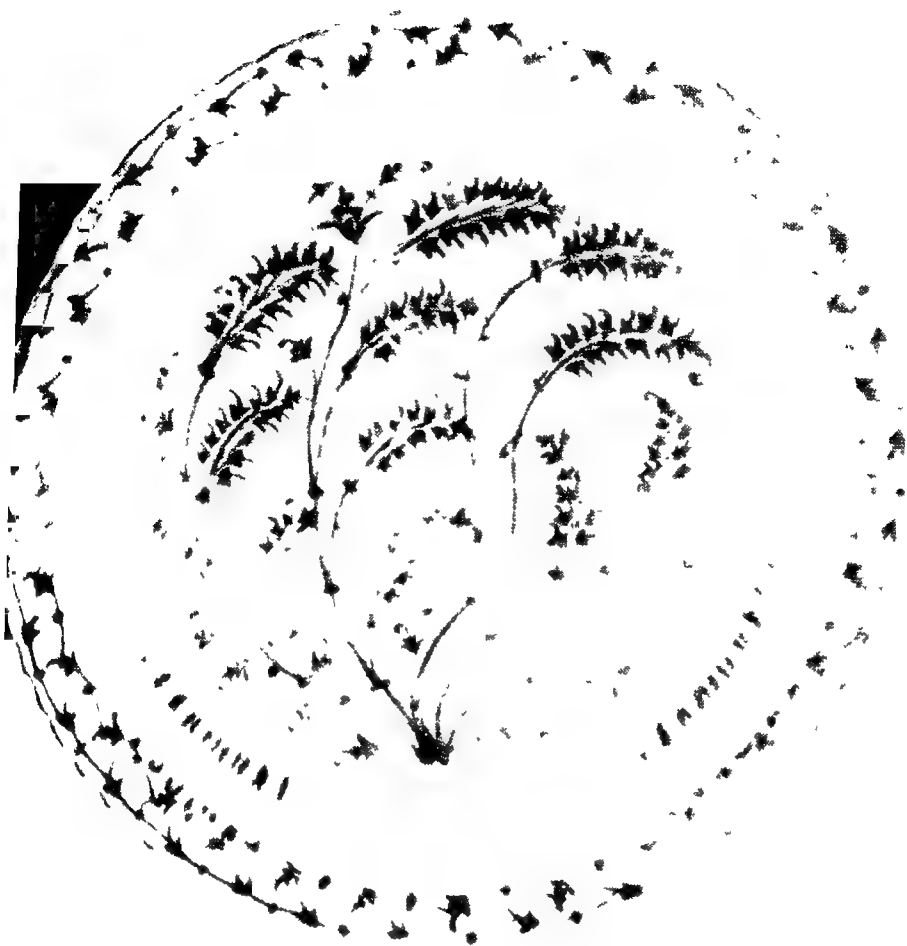
این تنگ گردنی کوتاه و سرپوشی  
زمن دارد که نقره کاری شده است . در  
بك طرف آن مردی بیک غزال تبر میزند .  
در طرف دیگر خدمتکاری ایستاده و گوزن  
کشته ای را بر روی شانه خود حمل میکند ؛  
بهلوی او زنی دوزانو نشسته و جام شراب  
بدمت دارد . سرتاسر تنگ با پیچك ها  
و شاخ و برگهای زیبا پوشیده شده است که  
در میان آنها پرندگان در پروازند . اینجا  
و آنجا ابرهای چینی به چشم میخورند .  
(ش ۱۷) .

ظرف دیگر يك کاسه توگرد با پنج  
برنده در باغ است . جنس ظرف لعابی است  
و روکشی شفاف دارد ؛ نقاشی آن نیز برنگ  
آبی لاجوردی است .

پایه این کاسه کوتاه است و نقش  
کف آن باغی پر از گل و شکوفه را نشان  
میدهد که بوسیله دو جوی آب به چهار  
قسمت تقسیم شده است . در روی آب پنج  
برنده آبی شنا میکنند ؛ سطح آب را نیز  
گل ها و ریاحین پوشانده اند . در دو دور  
ظرف ، سه گوشه های متعددی قرار دارد  
که به های گل در آنها به چشم میخورد .  
(ش ۱۸) .



شکل ۱۵ - چاقوی پاک بارکن نا پچا -  
نرسنی وگل و نونسه . از فولاد مطلا ،  
سده ۱۷ میلادی ، موزه هنرهای دسی .  
۳۶۸ ساننیمتر



شکل ۱۶ - شفاف لب نخت گل و بونه دار ناسافه بلند . از گیل چینی ، رنگ خاکسری روشن ، روی آن لعاب سرنگ شفاف ، نقاشی چینی (سلادین)، کرمان ، اواسط سده ۱۷ میلادی ، دوره هره‌ای دسی ، قطر ۲۵ سانتیمتر

موند بعدی بشاف لب نختی است  
 شش سحی که هاله‌ای دور سر دارد .  
 لب طرف سبید و روکش آن بی رنگ  
 و سف است . نقش‌ها را آبی لاجوردی  
 زدند .  
 بانه شفاف کوناه است و در داخل  
 آن منظره باغی رویائی دیده میشود که  
 منلو از گل و سبزه است . در یک طرف  
 شخصی نشسته و قدح بزرگی در دست دارد؛  
 بهلوی او سر یک سگ بزرگ بچشم  
 مبحورد . دو مرغ در بالای سر مرد در حال  
 پروازند . (ش ۱۹) .  
 دیگر ارآناز امرانی موره هره‌ای  
 دسی شفاف لب نخت ناسوار شکارچی است  
 که رنگ خاکسری و روکش کم رنگ  
 شفاف دارد و نقاشی آن رنگ آبی لاجوردی  
 و سیاه است .  
 بانه این شفاف نیز گرد و کوناه  
 است . در داخل طرف سوار  
 دیده میشود که به عزالی حمله  
 نموده‌ای سز مانر و کمان غر  
 بانه گرفته است دور ظ  
 آراسی چهار بر چشم می‌چور  
 آنها یک پرند و یک خرگ  
 می‌شود . (ش ۲۰) .





شرح عكس صفحه مقابل :

شكل ۱۷- سنگ بانقوش تریبنی. از گیل خاکسری  
روشن، نقاشی برنگ ساه ، زمینه زبرروکش  
برنگ آبی ، ایران ، سده ۱۷ میلادی ، موزه  
هنرهای دسنی ، قطر ۳۳٫۵ سانتیمتر



چپ بالا (شكل ۱۸) : كاسه توگرد ناپنج پرده  
درباغ . طرف لعانی ناروکش سفاف . نقاشی  
برنگ آبی لاجوردی ، شمال غربی ایران ، سده  
۱۶۰۰ میلادی ، موزه هنرهای دسنی . قطر  
۳۳٫۸ سانتیمتر

راست پائین (شكل ۱۹) . سفاف لب نجب نا  
نقش شخصی که هاله ای دورسر دارد . برنگ  
سفید ، ناروکش بی رنگ سفاف ، نقاشی برنگ  
آبی لاجوردی ، ارد نا مسجد ، سده ۱۷ میلادی ،  
موزه هنرهای دسنی ، قطر ۱۶٫۸ سانتیمتر  
حب پائین (شكل ۲۰) : سفاف لب نجب ناسوار  
سکارچی . برنگ خاکسری ، ناروکش کم رنگ  
سفاف ، نقاشی برنگ آبی لاجوردی و ساه ،  
شمال غربی ایران ، سده ۱۸ میلادی ، موزه  
هنرهای دسنی ، قطر ۲۹٫۲ سانتیمتر



# پروش شاهین \*

العه تطبیقی و تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه  
فردوسی از دید جهانگیر کویاجی دانشمند پارسی هند»

۲

دکتر علی  
عبدل

تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه\*\*

آنچه بررسی شده است :

فردوسی درباره مفاهیم عقلی و فلسفی درمحل شاهنامه و برخی ای دیگر کتاب خود تا چه حد مرهون نویسندگان متون پهلوی نظر شاعر درباره تقدس عالمگیر یا طبیعت قدسی چیست . و بررسی خرد و حال آدمی ، پیدایش جهان ، افلاک ، سارگان مه شمس . فردوسی چگونه فرشتگان و دیوان را معرفی می کند ، وی درباره آئین ها ارجنه اخلاق و خوی نیک و بد آدمی است . فرضیه نیکی مطلق ، تقوای مطلوب و طبعه بدی فصلب و مراحل فساد و گمراهی آدمی را فردوسی به چه نحو پذیرفته

می خوانده و ما اسکه مرجمی محتوای کتابها  
بارخوانی و شرح می کرده است .

من نر با گروهی ارداش پزوهان که می گوی  
خود پهلوی می دانسته است ، موافق هستم اما نظر  
را بنز که معدهدند فردوسی پهلوی می دانسته است  
بمی گم .

فردوسی در گردآوری ، تدوین و تنظیم رد  
واساطیری و تاریخ عصر ساسانی مباحی داشته است  
در باره چندی و جونی این مباح سسار شده است ، ا  
در کتاب خود حکم و فلسفه ساسان را بنز کم و  
و تحلیل می کند ، نظر من در بن کار علمی و ادبی نه  
مسح با مباحی داشته است و با کمک این مباح بو  
وی ما نظمی شیرین و مطبوع ، رسا و قاطع این معاه  
کرد ، در حصه حکمت ایران باستان حاد می صه  
فردوسی یافت و بواسطه که با ارائه شدن به زبان  
ایرانیان به حیات خود ادامه دهد .

هنگام مطالعه شاهنامه و به ویژه هنگام تأمل  
آئینی و اخلاقی آن نخستین سؤال اینست که فردوس  
داشته است ، درین باره بررسی همه جانبه و قاطعی ه  
نگرفته و فقط جست گریخته اظهار نظر هائی ش  
برداشت های مختلف وی در قبال آئین زرنشتی ، د

م خداوند جان و خرد کز بن بر مرادش برنگذرد  
در بن گفتار عفا بد معنوی فردوسی را از نقطه نظر آئین  
ق تحلیل و بررسی می کنیم تا به سنیم که وی درباره  
عالمگیر یا طبیعت قدسی ، پیدایش جهان ، آفریش و  
شناسی مطلق چه برداشتهائی داشته است و به مسائل اخلاقی  
ی چگونه نگرش داشته است . گذشته ازین من درین  
کوشش داشته ام که رابطه مستقیم میانه این اندیشه های  
سی را با منابع دست اول وی در ادبیات پهلوی ، بیابم  
رۀ این ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم ، تأمل کنم و به  
برسانم که وی یا خود این منابع را در دست داشته و

ادبان دیگر از کتاب خود وی استخراج و مورد تأمل قرار گرفته است. قدر مسلم اینست که فردوسی از آئین قدیم ایران همیشه به نیکی یاد می‌کند و آنرا مورد تحسین قرار می‌دهد و بقول نلدکه اگر اظهارات فردوسی در مقابل دین اسلام را گرد آوریم به این نتیجه خواهیم رسید که وی از مخالفان این کیش بوده است.

فردوسی درباره آئین مسیح نا تحسین و موافق نداد می‌کند اما به همیشه و با در نظر گرفتن همه‌جانبه بطرات وی می‌توان گفت که بر سر آئین نر با نك دید ابتدایی نگریسته است.

به عتیده دکنتر نلدکه، نمی‌توانیم فردوسی را بر مبنای برابر ارائه شده‌اش، نك فرد معتقد به مردسها و صوابت آن -سیم، بلکه بهتر است که ویرا فردی متمایل و علاقمند به آئین محوسی از لحاظ اصول بدانیم. این اشارات و اظهارات از سوی دانشمندی طراز اول حو نلدکه ارائه می‌شود، نه قابل قبول است و می‌تواند خود پایه‌ای استوار ناسد برای سیم سحسب آئینی و اخلاقی فردوسی طوسی.

اکنون بار می‌گردیم به کار اصلی خودمان که بررسی تحلیل همه‌جانبه عتاید دسی و فلسفی شاعر است، دسی مغلور به ارشاهامه‌را که بدان مقدمه با مدخل شاهنامه خطاب رسد، پس روی خود می‌گذاریم با بدانیم که وی درباره دین و مذهب قدسی همه‌جانبه اندی ازلی چه گفته است از خرد و سیمه آفرینش، فلک اعلی، حورشید و ماه و سار دان و ساربت حیوان و انسان چه برداشتی دارد وانی ندیده‌ها را چگونه بوجه می‌کند، سس به مباحثات و مناظرات آئینی و مانی مطروحه در دربار بهرام گور و ابوشروان عادل و حید و پرویز بوجه می‌کنیم و آنها را از بغله نظر منو ایران دسی ارجوایی و بازشناسی می‌کنیم.

با بوجه به اصل و منشاء دین بطرات و موسکافی درباره سیمه این اعتقادات و مرکز الهام وی می‌توان گفت که به احتمال بسیار کتاب منوی خرد با دیبای منوگ خرد Dina-i-Mainog-i-Khrad را در دسترس خود داشته و آنرا می‌توانسته است.

گذشته ازین میان گفته‌های فردوسی و محتوای کتاب دستان دسبک<sup>۴</sup> Dadistan-i-Dinik و شکند گمشک

به مانه اصلی و پایه این تحقیق بررسی‌های عالمانه‌ای است که چه گسر کویاجی در حدود چهل سال پیش به عمل آورده و طی شش سحرانی ارائه کرده است. مترجم با در نظر گرفتن مطالبی که در طی این مدت صورت گرفته ترجمه گونه‌ای ارمیون اصلی گمشا بهمه وائلیان شاهنامه را نیز که محقق پارسی درمن آورده است مرحم بر مبنای شاهنامه چاپ مسکو در پاورقی‌ها ذکر می‌کند اخلاقیها در

هر روز مردم - شماره ۱۶۷

داخل قلات گذاشته شده و آثار سحر را بر نیمس و سرك می‌یارد.

پاره بحث این سلسله گمشاها معرف بود وائك رسیده‌ایم به نخستین سحرانی.

۱ - درباره اعطادات دسی فردوسی د

طباطبائی عتقید دسی فردوسی، مهر

۶۳۵ - ۶۷۲. صفا، دسح الله: شعوبیت فردور

۶۱۹ - ۶۲۳ رحانی، احمدعلی: مذهب فرد

اندیان بربر، ح ۱۱ (۱۳۲۸) ش ۱، ۱۰۵ -

در ص ۲۷ فردوسی و شاهنامه او که مرطوق اش

می‌سند که فردوسی مسلمانی مؤس و شیعیانی مع

بهر اسساح و اسسدر اك عالمانه مرحوم می‌یارد

مذهب فردوسی که با در نظر گرفتن تحسقات

می‌نوسد فردوسی مدس و موجود و منسند به مد

ورقیی اسسب درستی داشته، لکن در دسی اس

بسی بهمت وحبی شوی و دوی محوسی در آن

ارمدهد ررشی بد حرف می‌رید و اعط عتاید

زا که دطر عرب با تاصحیح می‌آید تأویل می‌کند

را که با دوی سسارد اصلا حدی می‌کند (مانند ا

سار و طر سرب و برشور بوده و ایران قدیم را با

می‌سند مشارالیه باطراً ررشی نشده و ار عتید

لکن س مدس را هم مدافعه و حسانت می‌کند و با

(موجل از حکایت اسسبه‌آمیز حسد شاعران دیگر

اسان به فردوسی و ررشتیان مرد سلطان یاد می‌کند

عده سلطان محمود عربوی که ررستان هید تألد

حطی آن در سب موجل بوده است، اقتباس شد

این قبه ساعران از سلطان محمود حواسسد که رر

واسان را وادار کسد که مسلمان شوند.) وی مؤمر

و با کسد بوده اما حلی هم دم از مسلمانی و شره

مرمه سرس ارنگار بردن عازات معموله مسلما

می‌جوید حلی برسد عربها بوده و درباره آن

می‌رید نگاه کسد به سسحه ۹۷ و ۹۶ کتاب

۲۵۷ - ۲۵۳ فردوسی و شاهنامه او با همام حسب

مطالسی که نلدکه می‌نوسد نگاه کسد به س

حسانسرائی در ایران وی، رحمه ررگ علوی و با

معالله ایران بران آلمانی

der Iranischen Philologie Vol II.

۲ - میوی خرد. شامل نك مقدمه و ۶۲

نامعلوم است شاید در عصر افوشروان ساسانی نوشته

کسد به پشگمار و ازنامه میوی خرد از احمد به

فرهنگ ایران و مرجمه میوی خرد ارهمین دانشمند چا

ایران - درس گمشا همه‌جا سحای ترجمه میوگ >

ذکر خواهد شد.

۳ - ناداسان دسك (پهلوی = عتاید دینی)،

باب ۹۲ موضوع و مشمل بر ۲۸۶۰۰ کلمه تألیف موج

پارس و کرمان درمن بهم می‌لادی. این کتاب در

انگلسی ترجمه و در حره سلسله کتابهای مقس شرق

دوسنده کتابهای دیگر نیز در باب آداب و مناسك دینی

ویجار Shikand Gumanik Vijar نیز توافق و مشابهت بسیار وجود دارد و ما می‌توانیم شواهد بسیار برین مدعا ارائه کنیم که فردوسی این کتابها را نیز می‌شناخته است و آنها را بررسی کرده بوده است، وی از محتوای کتابهای پهلوی دیگری نیز باخبر بوده است که آن کتابها مفقود شده و بدست ما نرسیده است و فردوسی از آنها نیز بعنوان منابعی گشاده و بزرگ محتوی مطالب ارزنده درباره آئین‌ها و سنن و اندیشه‌های فلسفی عهد ساسانیان استفاده کرده بوده است.

### طبیعت قدسی همه‌جانبه ابدی ازل

درباره ماهیت خدا و وجود پروردگار عالمیان فردوسی بسیار کم گفته است؛ اما همین گفته‌های محدودی را نیز می‌توان در متون پهلوی یاف و از موشکافی و تدقیق شاعر آگاه شد، فردوسی با تأکید بسیار می‌گوید که شناسائی و حتی نبایش خداوند آنطور که شایسته است امکان ندارد، آنچه که مهم است و باید قبول کرد وجود خداست و دوری گردن از گفتار بیهوده درباره وی<sup>۵</sup>.

در سخنی کوتاه ولی رسا و پر معنا، شاعر عقیده خود را که بر پایه یکتاپرستی استوار است ارائه می‌کند، با تأکید بسیار برین مطلب که بوجود خدا بی‌چون و چرا باید ایمان آورد و خستو شد، در اینجا برمی‌خورم به کلمه خستو که فردوسی بکار برده است و از خستوان پهلوی اشتقاق یافته که در متن پهلوی مینوک خرد (فصل دوم شماره ۶۹)<sup>۶</sup> و چندجای دیگر از برخی متون پهلوی آمده است.

گفتم که شاعر کوتاه‌نوسی می‌کند و ما درباره خداشناسی وی کم می‌دانیم اما می‌دانیم که می‌نویسد، خدایا نمیتوان دید چیزی که قابل دیدن نیست با دو وسیله درک موجود در بشر یعنی خرد و حان نیز قابل درک و فهم نخواهد بود، به این ترتیب و با این حکم قاطع و بیان صریح، فردوسی نظر طرفداران رویت خدا و تجسم خدا بصورت انسان را رد می‌کند و برای می‌رود که با راه نویسندگان پهلوی مشترک است و مطلبی را عرضه می‌کند که آن نویسندگان درباره‌اش بسیار نوشته و گفته‌اند.

شاه‌بیت فردوسی درباره یکتاپرستی و ماهیت وجود خدا را همه شنیده‌ایم<sup>۷</sup>.

با این آغاز، استنباط فردوسی را با آنچه که نویسندگان پهلوی نوشته‌اند مطابقت می‌کنیم:

نخست در دادستان دینیک که می‌خوانیم «اهورامزدا در حقیقت روحی است در میان روح‌ها» که هرگز قابل لمس و رویت نیست و فقط اخذ تماس با این وجود عالی‌الهی با کمک خرد و خردمندی امکان‌پذیر است. آنگاه پرسش جدیدی مطرح

می‌شود: آیا خود زرتشت پیامبر خداوند را دیده بوده است؟ و پاسخ این سؤال چنین داده می‌شود: بلی، زرتشت شیخ مبهم و گنگ از خداوند را هنگامی که موفق شد مظاهر قدرت پروردگار را لمس کند، درک کرد. (فصل نوزدهم بیس‌های دانشمندان پهلوی نویسنده دیده می‌شود، در هنگامی که شب مشابه آن در فصل پنجم کتاب شکند گمانیک و ویجار آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد نیز به چشم می‌خورد، در آنجا در بخش‌های ۴۶ و ۴۷ می‌خوانیم:

داشت ما درباره بودن یا نبودن او که بك وجود اعلا مقدس مسلم است، در خلال و توسط موازین قیاسی موحه كاملاً قابل درك است، اما ما چشم خرد و با امداد این سره لا ازال، نه با دو چشم معمولی انسانها.

۴ - این نظر کویاجی را با تردید می‌پذیریم زیرا که فردوسی در هر فرصت که بدستش می‌آید از خدا و وجود خدا سخن می‌گوید و در مدخل نیز پس از ستی که در ابتدای سخن نقل کردم چهار بار درباره وجود خدا دارد که کویاجی به علتی درباره آن سکوت کرده است، شاید از لحاظی که شاعری میان نظر شاعر و حوش زرتشتان نمی‌یافته است. فردوسی بهترین و جامع‌ترین تعریف از خدا دارد و این گفتارهایش انسان را ییاد معرفی می‌اندازد که در آئین هندو از خدا هست این چنین:

«ك وجود اعلى، علم الملل موجودات و ماورى همه قسوس، ارلى ابدى، بدون آغاز و انجام، حالى از زمان و مكان و علل و اسباب و ممره ارضات كه قابل ادراك مز عاى شر نيس» اقباس از ۱۶۹ سرزمین هند استاد حکمت. فردوسی هم این وجود اعلا را خداوند جان و خرد، بدون نام و حای، روزی‌ده و رهنمای، خدای افلاک و فرورنده ماه و ماهید و مهر، که از نام و نشان و گمان را اسب می‌داند که نه تنها با چشم قابل رؤیت نیست بلکه حان خرد و اندیشه نیز بدو راه نیابد و ستودن او، توصیف و تعریف او آلت رای و حان و ربان که ما داریم امکان ندارد، شماره‌های ۲ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ صفحه ۱۲ از جلد اول شاهنامه چاپ مسکو این دو بیت را محققان روسی به حاشیه برده‌اند و معلوم است که شاعران معصب آنها را برای هم‌آهنگ ساختن نظر فردوسی با نظر علمای عصر سروده‌اند:

یقین دان که هرگز نیاید دیدید به وهم اندر آنکس که و در به که اوقادروحي و فرمانرواست همچیز بر هستی او گزشت  
۵ - شماره‌های ۱۲ و ۱۳ در ص ۱۲ چاپ مسکو:

به هتیش باید که خستوشی ز گفتار بیکار یکو دی پرستنده باشی و جوینده راه به ژرفی بفرمانش کردی درگاه  
۶ - طاهر آ دکتر احمد تفضلی فصل اول را مقدمه محسن و باین ترتیب با متن مورد استفاده کویاجی يك شماره معاول شده درین متن شماره ۶۹ این چنین است: و در شهادت دادن (۲) در برگزاری مدافعه (۲) راستی بهتر است.

۷ - ح ۱، ص ۱۲ شماره ۵:

به بینندگان آفریننده را نهیمنی مرنجان دوییننده را



از دوشاهنامه یکی خطی ویکی چاپی را گراور کرده‌ایم که نحوه نفوذ هری و اجماعی هند را در شاهنامه سازی مجد  
 ۱ که از یک نسخه خطی است، صحنه را نشان ایرانی بهیه کرده‌اند و حال عمومی و آوردن شخص‌های چنی شرط  
 ان صورت گرفته بجزئیات دقت شده، حال نوجوانی رسم محفوظ مانده است و با آنکه ماجرا در شب اتفاق افتاده و د  
 در تصویر دیده می‌شود طلوع خورشید هم در تصویر آمده است

این عبارت که تأکید کننده بیان شاعر است همان چیزی را عرضه می‌کند که وی به شعر گفته و تأکید ازین لحاظ که می‌گوید این عقل انسانی که حکم می‌کند : خدا هست . دربخش پنجم و بخش ششم همان فصل از همان کتاب در تأکید همین مطلب می‌خوانیم : «درك و شناخت این وجود قدسی به كمك يك استنباط درست ، هوش و فراست مجرب و خرد معصم بهیچ نتیجه مثبت مهمی نمی‌رسد جزین که اعلام شود : این وجود قدسی هست» دربخش ۲۷ همین مصحح پس از چند جمله نتیجه‌گیری می‌شود که آری این وظیفه دانشمندان است که وجود نامرئی خدا را از میان اینهمه حقایق قابل دید تشخیص بدهد و عرضه کند .

اکنون مطلب جدیدی را در دنبال بحثی که آغاز کرده‌ایم مطرح می‌سازیم و آن اعتزال فردوسی است که درباره‌اش بسیار گفته‌اند و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم ، آنا علت و مایه اصلی مخالفت کردن فردوسی با فاعل روست و لمس بودن خدا را فردوسی از اصول معتزله<sup>۴</sup> اقتباس کرده است ؟ از لحاظ اصول نظر فردوسی با متعمران معتزلی از جمله الجهم توافق دارد اما اختلاف هم دارد و این اختلاف از دو لحاظ است :

فردوسی معلومات کلی و استنباط جامع شعر را درباره خداوند فقط به موجودیت این دمس اعظم محدود می‌سازد درحالیکه معتزله هفت صفت را به خداوند نسبت می‌دهند که از لحاظ درك و فهم بشری قابل توجه است : فاعل ، خالق ، مجید ، معیت ، محبی ، قدیم و قدیر . اگر فردوسی از پیروان فرقه معتزله بود می‌بایستی لااقل چند صفت از این هفت صفت را در هنگام معرفی و ارائه خدای یکتا ذکر کند که البته بدان کوچکترین اشاره‌ای هم نکرده است .

دوم اینکه معتزله معتقد بوده‌اند که با معلومات محدود ما درباره خدا ، اثبات وجود وی با استدلال عقلی و منطقی امکان‌پذیر است ، در صورتیکه فردوسی درست برعکس آن را ارائه می‌کند و می‌گوید در برابر این وجود قدسی که مکاشش بر ما مجهول است و خصیصه ذاتی او برتر از نام و لقب می‌باشد حتی اندیشه ما نیز زیبون و درمانده است<sup>۵</sup> .

برای تکمیل این مطلب و اطلاع بر نظریه معتزله نگاه کنیم به ص ۳۰۹ کتاب ششم ملل و نحل شهرستانی<sup>۶</sup> .

#### اصل خرد

فردوسی بهیچ چیز به اندازه خرد توجه ندارد و این پدیده معنوی در تارك عوامل انسانی — خدائی شاهنامه چون الماسی تابناك می‌درخشد ، در پژوهشی که اکنون به نظر شما می‌رسد ملاحظه خواهید کرد که ازین نقطه نظر شاهنامه و دنیای مینوگ خرد تا چه اندازه توازی و تشابه دارند . پیش از

ورود به این مرحله و ارائه این موارد باید بگویم که در هیچ اثری مانند این دو کتاب ، یعنی شاهنامه و مینوی خرد ، با این عامل مهم رهبری‌کننده معنوی اهمیت داده نشده است در متون مشابه و قابل قیاس با این دواثر و برخی کتابها: مقدس ، خرد بعنوان نقطه آغاز خلقت ، معرفی شده است اما در اینجا خرد فقط نقطه آغاز نیست دایره‌ای است شامل و کاملاً که همه موظفیم که خرد را نباش کنیم ، نباشی در سطح برد تردك به مرحله عبودیت و پرستش .

فردوسی در مصحح خرد ، دوحا به برخی بوسیدگان اندیشمندی که آثارشان مورد استفاده وی بوده است ، اشاره می‌کند و اذعان دارد که در مصحح عقل ، ملاحظاتی خود از ایشان گرفته و در صورت نیاز می‌تواند مطالب بسازد از نشان ناموزد و در کتاب خود عرضه کند<sup>۷</sup> .

مرد خرد کسب ؟ چه معنی دارد که مؤلف هیچ مینوگ خرد (مینوی خرد) را مرد خرد مورد اشاره فرده ؟ بدانیم ، بخصوص که ما بررسی کتاب مینوی خرد و معاصره<sup>۸</sup> با شاهنامه ، خواهیم دید که امکان اسعاده شاعر اری ، مهم پهلوی ما بر حمله آن سار است و اگر این بوسیده‌اندس را که این چنین علوم عقلی و الهیات عصر خود را ندون<sup>۹</sup> ارائه کرده است ، مرد خرد ندانیم پس مرد خرد کسب ؟ ندیهی است فردوسی در آن جو اجتماعی و سیاسی موج هرگز نمی‌توانسه که صراحه<sup>۱۰</sup> از منبع الهام ما محد افباس خویش نام برد و کتابی مقدس با بیمه مقدس از این زرشنی را بعنوان منبع ذکر کند .

اصل خرد را ما آن حد که در شاهنامه آمده است و دسای مینوگ خرد به معرفی آن پرداخته است ، در سه مرحله بررسی می‌کنیم : آئین خرد ، بستگی‌های خرد با روان و آدمی ، نقش خرد در آفرینش .

#### الف : آئین خرد .

اکنون می‌رسم به اصل کار خود در مصحح خرد . مقایسه میان گفته‌های فردوسی و بوسیدگان پهلوی<sup>۱۱</sup> درباره جوهر عقل یا روح خرد . درین باره میان مصحح شاهنامه و مینون پهلوی ، آندقدر تشابه و توازی است که حی می‌نواں برای هریت شاهنامه ، شاهدی یا مسابهی در آن بین یاف و ارائه کرد .

نخست یبایم و این جوهر عقل را در هر دو منبع حسیم و درباره لزوم تجلیل و تقدیس آن که لااقل استحصال رهبری و حمایت معنوی آن از ماست ، شمع می‌یابیم . فردوسی خرد را بهترین مواهب الهی می‌داند که ستاش شود اما چگونه ؟ چگونه خرد را که راهبان و راه‌گشای ما بسوی خوشبختی درین جهان و آن جهانست<sup>۱۲</sup> .

ستود و کیست که بتواند این ستودنها را بشنود<sup>۱۲</sup>.

برای تفاهم بیشتر و تفسیر بهتر این سه بیت عباراتی ز مبنوک خسرود (فصل نخست شماره های ۵۳ تا ۶۱) را نقل می کنیم:

رای ستایش فرشته خرد (جوهر عقل) انسان باید  
کوشش فراوان کند و میزان عبادت و نیایش ویرا از مجموع  
و شتگان دیگر بیشتر سازد... درین صورت است که شرفادر  
خواهد بود که حق این فرشته بزرگ را بجای آورد و آنرا  
سناسد و تقدیس کند تا برور جوهر عقل در وجود خود وی  
بر استقرار یابد و باوی سخن گفتن آغاز کند و بگوید: ای  
دوست مهربان که به تجلیل و تقدیس و پرستش من پرداخته ای  
من که جوهر عظم باری بخواه تا بار و باورن شام و نرا سوی  
یکو کاران و قدیسین عالم اعلی رهبری کنم، از جسم تو درین  
جهان مادی و از روانت در آن جهان علوی روح و معا.  
نگهداری کنم<sup>۱۳</sup>.

این عبارات می تواند بهترین تفسیر برای آنچه شاعر  
در باره خرد و خردمندی گفته است باشد، در اینجا از فرشته عقل یعنی  
هومن (همین) تجلیل می شود و شاعر در کنش از خرد سناش  
پسند.

گفتم که فرشته خرد همان هومن است زیرا هومن  
بر آسنو خسرتو Asno Khratu و گشوسروث خرنو  
Gaosho-srut Khratu نیز ریاست دارد. از اسروس که شاعر  
بامدار ما نیز هنگامی که ملاحظه می کند جوهر عقل همان  
فرشته خردمندی یا هومن است و ذکر صریح آن امکان ندارد  
از سری بودن مطلب سخن بمیان می آورد و می گوید درین باره  
بسیار به صراحت سخن گفت<sup>۱۴</sup>.

فردوسی خود برین مطلب آگاهی دارد که در همه محل  
خاص، معرفی مفاهیم عقلی و فلسفی حکمت ایرانی چه وظیفه  
دستواری را بر عهده گرفته است، به ویژه در آن هنگام که سخن

۸ - برای روشن شدن مطلب برخی یادداشتها از کتاب الفهرست  
ابن الدیم که از مهمترین مدارک و منابع درباره متزله شمار می رود،  
نقل می کنم در ص ۲۹۰ می خوانیم: «اول کسی که در قدرت و اعتدال  
سجاری کرد ابویونس اسواری یکی از اساوره و معروف به سسونه  
بوده اساوره گروهی از ایرانیانند که مقیم بصره بودند و ابویونس  
از آن گروه بود. حال اگر پیشوایان متزله را یکریکی و از لحاظ  
نجد، مکر و قومیت و محل نشوونما شناسائی کنیم خواهیم دید که  
این دسته مذهبی که پایه های سیاسی و قومی داشت توسط ایرانیان  
ارائه و تقویت گردید، اگرچه در ص ۲۹۱ الفهرست قوی است که  
برطبق آن ادعا می شود که (واصل بن عطا عدل و توحید (ارکان دوگانه  
اعتزال) را از نوانه معصدين حنیفه فرزند امیر المؤمنین علی آموخته  
است و علی علیه السلام از پیامبر و پیامبر از جرئیل که از سوی خدای  
متعالی آورده بود) اما در برخی نسخ این روایت تکذیب شده (البته

هر و مردم - شماره ۱۶۲

با دس سنیان متعصب).

در تاریخ فرقه معتزله قدیم ترین فرد حسنیه  
که در سال ۲۱ هجری متولد شد در صورتیکه  
هشتاد بنفیا آمد و بدون شك واصل ازافاضات  
است. حسن از پیروان محمد بن اشعث بود که به  
سیاری از ایرانیان روی گرد آمدند، بدون  
حراسان و آمیزش با عارفان و زاهدانی که از  
بوده اند، در ایجاد و تکوین اندیشه های عرفانی.

فرقه معتزله است مؤثر واقع شده بوده است  
درباره اصول عقاید فرقه معتزله باید به  
ج ۱ ص ۵۷/۶۶ نگاه کرد که خلاصه ای از آن بد  
معتزله اصحاب عقل و توحیداند، مطلب به  
بدان مسعود است که خدای متعال قدیم بوده و  
بدان اوست و می گوید خدا عالم بدان، قادر  
است نه به علم و قدرت و حیات که صفاتی است  
ماتن، چه اگر صفات را در قدرت که محض باو  
در الوهیت نیز برایش شریک قایل شده ایم، دریا  
این گروه به نام معتزله و اطلاعات دیگر نگاه کنید  
برحه رما بحد ص ۲۸۹.

۹ - اسان شماره ۶۰ و ۱۰ و ۷ ص ۱۲ ج  
ساند بدو نیز اندیشه راه که او رنر ا  
خرد را و جان را می سجد او در اندیشه سینه  
خرد گرسخ برگزند همی همانرا برگزند  
۱۰ - این مطلب را ما در صفحات قلی ام  
آورده ایم، نویسنده در پایان عبارات نقل شده از ما  
که معصمه معتزله اثبات موجودیت خدا با اقامه دلی  
۱۱ - جلد اول شماره ۲۲ ص ۱۳  
چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ر گ  
شماره ۶۷ ص ۱۶

شیمم ر دانا دگرگونه رس چه دانیم را،  
وسر دویب اول ارسا بش خرد شماره های ۱۶  
۱۶ و ۱۷ را مصححان روسی در قافله گذاشته اند:  
کیون ای خردمند وصف خرد بدس خایگه گ  
کیون ناچه داری بیار از خرد که گوش نیوشد  
۱۲ - ج ۱ ص ۱۳ شماره های ۱۸ و ۲۹ و ۱۹  
خرد بهتر از هر چه ایرد داد ستاش خرد را  
خرد را و جان را که یارد سود و گرم ستایم ک  
خرد رهمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد  
۱۳ - مینوی خرد ۵ و ۴ ارمقدمه (درا  
شماره ۵۳ به بعد.

۱۴ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۳۲  
به گمار دانندگان راه حوی بگیتی بیوی و  
و بیب بدی آن.  
رهر دانشی چون سخن شنوی از آموختن بك ز  
که خردو درین شاهنامه به داخل قلاب رفته اند.  
و شماره ۳۰:

حکبما چوکس نیست گفتن چه سود: فط مصرع او  
مصرع دوم: ازین پس بگو کافیش چه بود.



لذخرد بمان می آورد، وی درین بخش از کار خود، همیشه در پایان يك مبحث و پیش از ورود به مبحث دیگر با توضیح و فروتنی بسیار، خط بطلان بر ابداع و ابتکار شخصی خویش می کشد و می گوید آنچه من گفته ام چیز تازه ای نیست و درین باب پیشینیان بسیار داد سخن داده اند<sup>۱۵</sup>.

گذشته ازین فروتنی و اعلام بوزش مآبانه، شاعر حکیم يك نوع قصور و تسامح خویش خسنوئی دارد و می نویسد که برآستی نتوانسه حق مطلب را ادا کند و حتی در برخی موارد خواننده را به مسع اصلی ارجاع می دهد، گویا دچار محذوری است ناگفتنی و نمی تواند آنچه را که خوانده یا شنیده است به صراحت بیان دارد و حتی صلاح نمی داند که گوید گاه اصلی مطلب را نیز معرفی کند و فقط به دفاع از گفته های اساسی می پردازد.

ب: بستگهای خرد با روان و بن آدمی.

همانند مصنفان منون پهلوی، حکیم ساعر طوسی ما فردوسی نیز کوشش دارد که بن و روان آدمی را با خرد ارتباط دهد و در برخی اربس موارد، اربسگهای خرد و اندامهای اسان سخن می گوید. در فصل اول مسوگ خرد (شماره های ۴۴ و ۴۵) می خوانیم که برای سرومندی جسم و جاودانگی روان چندانیک نمیکیم و چندعاملی در بن راه مهمترس راه گشای ما تواند بود؟ پاسخ آن خرد و خردمندی است<sup>۱۶</sup>. در جای دیگر همان کتاب (فصل ۲۶ شماره ۶) می خوانیم کسیکه چشمهای سا دارد اما از خرد بدور است از آنکه کور واقعی است نابینا تر شمرده می شود<sup>۱۷</sup>.

فردوسی نیز خرد را بحسب آفرینش می داند و جسم جان<sup>۱۸</sup> در متن پهلوی دیگر شکند گمانک و سحاز، می خوانیم «روان آدمی با پنج موهبت معنوی روحانی آمیخته می گد. دارد که یکی از آنها خرد است، همانگونه که در جسم آدمی در سح و سیله درك و نعام حصه شده است. جسم و گوس و سبی و دهان و پوست» فردوسی سر سبی دارد درهمین صحت سار نزدیک به همین مطلب<sup>۱۹</sup> و در پایان صحت خرد ساهست خود را عرضه می کند و به اوح سخنسرانی می رسد که بیان کننده يك نوع تشابه و یوازی است میان فحوای کلام شاعر و آئش دانش و خرد که در فصل نخست شکند گمانک و سحاز (بصص های ۱۱ و ۱۲) آمده است، در آنجا می خوانیم که این درج کهن يك ریشه اما دوشاخ کهن دارد با سه شاخ کوچک، و اس گواه برین مدعاست که شاعر با متنهای کهن آشنائی و ارناط نزدیک داشتنه و گه گاه در ترکیب عبارات و شبیهات نرازی نوشته ها بهره یابی کرده است.

ج: نقش خرد در آفرینش.

اکنون بار دیگر این پرسش را پیش میکشیم که چرا

و چگونه پدیده خرد از نظر شاعر حکیم، نقش چنین مهمی در آفرینش داشته است، آنچنان که وی در مقدمه کتاب و هنگام صحت درباره خلقت جهان، آسمان و زمین و سارگان و عناصر و انسان، خرد را از لوازم اولیه این خلقت داد، است تا سحائی که آنرا محور اصلی آفرینش می داند و معیار می شود که غفلت سرجمه اصلی حیات و نخستین حری که آفریده شده<sup>۲۰</sup>.

ما در بالا، درهمین بصص ملاحظه کردیم و دیدیم که چگونه شاعر میان خرد و اندامهای بدن انسان اتحاد ایجاد کرد و اکنون می بینیم که وی خرد را، خمرمانه اصلی جسم و مساء کل موجودات، حتی مساء اتحاد انهمد جسم بحرك در احرام فلکی سر می داند و می گوید که اس هفت بران دوارده مجموعه که هر يك سسمی خاص در دائره ۵۰ مبطئه الروح دارد، بنق و وسادت نافند با سربوشت که به عمل وی سسگی دارد بعضی کسند و برمسای و شانسگهاس بوی ناداس دهد<sup>۲۱</sup>. تصور می کنیم این مطلب را از فصل صحت (شماره های ۱۱ و ۱۲) مسوگ خرد گرفته باشد، در آنجا می خوانیم (او ۴۰) اعلی که آفریننده همه سکوئهاست، همه موجودات را به مسای خرد آفرید و نظام موجود در گردس افلاك ۴۰ آنها را همانند، نگه داری موجودهای فانی معنوی ۴۱ خرد انجام می دهد<sup>۲۲</sup>.

و سس در صهای ۴۹ و ۵۰ همان فصل می ۱ (اهورامزدا جهان را حای کرد و موجودات را آفرید) را که هس و حیات دارد و در ساه خرد دانی خود می کند. نظام جهان مادی و معنوی سر موجود است کهك عال و انبروی خرد دانی بدست می آورد<sup>۲۳</sup>. در فصل دواردهم همان کتاب، اس صحت به بیان است که جهان مادی و سکوئهای آن همانند جهان و آن هفت سازه در احسار اهریمن سست و ما به اس می افراشیم که کلمه کدخدای که فردوسی نکار گرفته ۲۴ معنول کامه سست است که در مسوگ خرد نکار شده<sup>۲۵</sup>.

خان آدمی

ساهداد را فردوسی به نام خداوند خان و حیدر می کند، ساند این پیوسگی میان خان آدمی و خرد که کتاب مطرح می شود، برای خواننده کتاب، به سکا ۲۶ معما حلوه گر شود، بونزه پس از آگاهی برن سکا ۲۷ فردوسی خلقت اسان را بسی دیرنراز حیوانات سست می داند ۲۸ کلید معما را در اوستا (بسا ۶ - ۴۶) می یواز ۲۹ حائی که گفته می شود که جهان معنوی بسی زودتر از حیات مادی آفریده شده است و نیز درهمین کتاب (بسا ۱۱ - ۱۳۱)

زرنشت می گوید که .... پیش از موجودات مادی قابل لمس خلق شد . بنابرین حیات معنوی و خرد (بقول شاعر جان و خرد) بر خلقت جهان مادی تقدم داشته است ، حان و خرد وجودهای معنوی نخستین در عرصه آفرینش بوده اند

در هر دو بخش اوسا ، بخش مقدم و بخش موخر ، خلعت جهان معنوی بر خلعت جهان مادی تقدم دارد ، و بسرد (۷-۴) جانب های راستین را که پیش از جهان روحانی آفریده شده اند ، مانند آب و آتش و ..... نقدی می کند درباره بررسی جانب های نخستین که در اوستا ذکر شده است خوانندگان را به ملاحظه کتاب آئین زرنشت Die Religion Zarathushtra (از ص ۱۴۴ به بعد) تألف لومل Lommel بوضه می کنم

اکنون این بررسی پیش می آید که فردوسی چگونه این بیان مطروحه در اوستا آگاه شده بوده است پاسخ این سؤال داده است و با توجه به آنچه با بحال گفتم ، در سخا بر پرو هسگران را به خواندن دو کتاب دنیای مسوگ خرد (فصل ۹: شماره ۲۲) و دادستان دسك (فصل ۲۸ بخش ۷) و دسه می کنم که در هر دو کتاب ، به خلعت فره وشیها (محافظ روح سر) اشاره شده است در اینجا می خواهم که همه فره وشی ها از دوران پادشاهی کیومرث فرجیده با ظهور دسك سرور ، بحسب آفریده شدند .

شاعر ، خلعت خرد و جان آدمی را در يك دوران می داند و آنها را در عرصه خلعت ، بوا مان می شناسد و در جهان سمارس و حساب آخرس می داند و بر مبنای این اصل به وی احتضار می کند که قدر خود را بسازد<sup>۴۸</sup>

با این روال ، با توجه به خلعت فره وشیها ، روح انسان در سمار بحسن خلعت های خداوند درمی آید ولی از لحاظ جسم ، سر از خلعت های واپس است ، فردوسی با ژرف بینی و برداس ، فرسب ظهور و پیدایش ارکان جهان هستی را این حس می شمارد : آتش ، آب ، گباه ، حیوان و سراجاه آدمی<sup>۴۹</sup> . و این ترتیب تقریباً همان ترتیبی است که در کتاب ساسی مسوگ خرد (فصل ۲۹ بخش ۱۱) آورده شده است و آب و آتش و گباه خلق شد و سپس نطفه حابوران به وجود آمد که راه گشای خلعت و مانه ازدیاد آدمیان گردید<sup>۵۰</sup> ، شاعر می گوید که اسان از آن زمان که هوش و خرد ناف موفی شد که جانوران را فرمانبردار خویش سازد<sup>۴۱</sup> .

اگر لرومی داشته باشد که برای صحت مدعای خود صبی در بهره خوئی فردوسی از متون پهلوی در ارائه این اصل گواهی ماوریم باید به کتاب شکند گمانیک و بیجار (فصل دهم شماره ۱۱ یا ۱۸) نگاه کنیم که می نویسد :

(... آدمی ، این خلعت پروردگار ، نمی تواند که وجود خدا را درك کند ، خدائی که وی را با طبیعت خلاقه خود

آفرید .... پروردگاری که همراه ما او مبادرت کرد : آفریش ، دین و روح .. خزین مست که خدا را شناسد و ویرا نیاید که دوست دارد دوست بدارد و از آنچه که رو گردان شود ، مجموعه کتابهای مقد خلعت سب و چهارم ص ۱۶۶) سادگی می تد شاعر اعزاز این منی در عرضه داشت او بهره مددی داشته است

ننش افلاك و سارگان در آفریش و حباب  
با تأمل در شاهنامه ، نش افلاك و س

۱۵ - ج اول ص ۲۰ شماره ۱۱۹ :

حس هرجه گیم همه گفته اند رباع دانش  
۱۶ و ۱۷ - میوی خرد ص ۴ مقدمه شماره ۵

۲۱ - فصل ۲۵ شماره ۶

۱۸ - جلد اول ص ۱۴ و ۱۳ شماره ۲۷ و ۲۶  
بحسب آفریش خرد را شاس نگهان حاند  
خرد جسم حاسب چون سگری بو بی چشم ش  
۱۹ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۲۸

سپاس بو حسم است و گوش و زبان کرس به رب  
۲۰ - جلد اول ص ۱۴ شماره ۳۴

حسو دندان نامی ساح سخن نداسی که د  
۲۱ - خرد رنده خاودانی شاس

خرد مانه رندگانم  
بحسب آفریش خرد را شاس .

۲۲ - جلد اول ص ۱۵ و ۱۴ شماره های ۳۵

ار (ر) آغاز ماند که دانی در سب

سرامنه گوهران ار

ارده و دو (دو و ده) هفت شد کجندای

گرفند هر يك سراوار

ورو (در) بخش و دای آمیدید

سجندید اناچیان (داننده را) چ

۲۳ و ۲۴ - میوی خرد مقدمه (در اصل فصل

شماره های ۱۱ و ۱۲ و ص ۴ شماره های ۴۹ و ۵۰ .

۲۵ - میوی خرد ص ۲۳ فصل ۶ شماره ۱۸ و ۱۹

۲۶ - جلد اول ص ۱۵ شماره ۵۴ : وزان پس چو

(چو رن بگری مردم آمد پدید) همه رستی ریر

(شد این بدهارا سراسر کلید)

۲۷ - میوی خرد ، فصل ۴۸ ص ۶۷ شماره ۲۲

۲۸ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۶ .

بحسین فطرت پس شمار توئی خویش را

۳۹ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۰ :

چو رن بگری مردم آمد پدید شد این بدهارا

۳۰ - میوی خرد ، فصل ۴۰ ص ۶۶ شماره ۱۱

۳۱ - جلد اول ص ۱۶ شماره ۶۲ :

پد رنده هوش و رای و خرد مراورا دد و دا

حیات معنوی و مادی بشر را درمی یابیم و به اندیشه فرو می رویم و از خود می پرسیم که آیا آئین ایران باستان پر یایش ستارگان یا ستاره پرستی استوار بوده است؟ پاسخ این سؤال را خسرو پرویز به سفیر روم که از وی چند پرسش گرد داده است، جاثیکه می گوید مذهب وی برخرد و داد دوستی و پرهیزکاری استوار است اما به گردش ستارگان افلاك نیز ارج می نهد.<sup>۳۲</sup>

ما در متون مذهبی خود، گواه بسیار برین مدعا خواهیم یافت که در ایران باستان به ماهیت افلاك و گردش تارگان ارج بسیار می گذاشتند و اگر گاهی فرائز بگذاریم، ثنین بزرگ مهرپرستی را در برابر خود می یابیم که از نقطه نظر توجه و اهمیت به گردش کرات سماوی و نقش افلاك زرفندگی بشر بزرگترین و مهمترین آئین بشری بوده است. ر خود آئین زرتشتی و جهان شناسی ویژه آن نیز سارگان قش بسیار مهمی را ایفا می کنند و برای نایش و تقدیس جرام سماوی آداب و رسوم سیار می توان یافت، ر سومی که صور مستقیم ما غر مستقیم با افلاك و گردش ستارگان بستگی دارد.

برای یافتن شواهدی برین مطلب که در جهان شناسی ثینی ایران باستان، نقش سارگان و افلاك ما چه حد پر ارزش گسترده است، خوانندگان بایستی به فصل ۴۹ کتاب مینوگ فرد نگاه کنند، در آن فصل از لحاظ نحوه برداشت و روال ندیشه فردوسی درباره جهان آسمانی نیز نکات حالی می توان افت، این مبحث را در سه بخش: ستارگان، آسمان و گردش نورشید و ماه، مرور می کنیم.

## الف: ستارگان

برداشت فردوسی از خلقت آسمان و ستارگان، از نقطه نظر پیوستگی سرنوشت بشر با آسمانها و گردش سارگان طائر کمال اهمیت است و می گوید و ناکید هم می کد که ین گردش تند و دیر پای اجرام سماوی است که به پدیده های نگفت انگیز جهان شکل می دهد، درین راه مهمترین نظری که ارائه می کند اینست که در عرصه آسمانها ین هفت سیاره گردان بر آن دوازده مجموعه (بروج دوازده گانه منطقه البروج) یاست و سیادت یافته اند.<sup>۳۳</sup>

در بیت دوم فردوسی سیاره های منظومه شمسی را با کر کلمه هفت و بر چهار با اشاره به (دو و ده) یا (ده و دو) معرفی می کند، اکنون ین بیت را با چند عبارت از دینای مینوگ خرد مقایسه می کنیم (فصل هشتم شماره های ۱۷ تا ۲۰) (هر نیک و بدی که به بشر می رسد با ین هفت سیاره و آن دوازده مجموعه که در دوازده نشین گاه فلکی استقرار یافته اند

بستگی دارد، درین نقش آفرینی و تعیین سرنوشت مجموعه تقیبان دوازده گانه آهورامزدا .... و آن ه نیز در کجروی و انحراف آدمیان نقشی مؤثر دارند به مرگ و فساد می کشانند.) بدینگونه که درین آ است، آن دوازده مجموعه در اداره سرنوشت افراد اصلی را بر عهده دارند و حتی رجنه های منفی نقش سباره (یا هفت ستاره) نیز نظارت دارند.

در مینوگ خرد، عبارات دیگری نیز هست آن هفت سباره (یا هفت ستاره) به عنوان فرمانرو آسمانها معرفی می شوند.

در فصل ۴۹ شماره های ۱۶ تا ۲۱ آمده است ستاره خرس بزرگ (هفت برادران) Ring- در نقش محافظ مجموعه های منطقه البروج از شر اهریمنان انجام وظیفه می کنند و ین دوازده محمو وباری هفت برادران پیش می روند و هر يك اربشار به ین کیمک نیاز حتمی دارند)<sup>۳۴</sup>.

حال که ین عبارات را از دبای مینوگ حر روی خود داریم، می توانیم در باب حل ین ست فردوسی، راست هفت بر دوازده نیز تفسیر هائو کنیم، اما ما تدقی و تأمل بسمر می گوئیم که ا مینوگ خرد منبع اصلی فردوسی بوده است و شاعر مطلب را بدون درك کامل و تفسیر و تعسر آن ا است و ین نظریه که ین ارنی را با صداق خاص > است.

(هفت بانی که در بهه آسمانها بر دوازده دارند)<sup>۳۵</sup>.

و بر نگاه کند به شب سی روزه فصل دوم د

---

۳۲ همه داد و رای اسب و شرم اسب و مهر نگه کردی اندر شمار

۳۳ ح اول ص ۱۵ شماره های ۴۳ و ۴۴: پدید آمد ای گند بیزرو شکستی نمایند بیر ابرده (دو و ده) هفت شد کدحای گرفتند هر يك سراو ۳۴ - شاید مقصود فردوسی ریاست و مدیریت فردم و ۷ نمیب باشد به ریاست هفت مرد دوازده، درغیرابصورت مینوی خرد متفاوت خواهد بود نگاه کنید به مینوی خم فصل هفتم شماره های: ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.

۳۵ - مینوی خرد. فصل ۴۸ ص ۶۶ شماره های ۱۶، ۳۶ - در حقیقت هر شاهنامه خوانی هنگام مطالعه اس می کند که ین هفت اشاره است به هفت سیاره اما اندیز مدلل می دارد که غرض شاعر همت سیاره نبوده و هفت برادران بوده است، در مینوی خرد نیز ین چنین است و همت اورنگ خوانده است.



در تصویر ۴ که از یک نسخه چاپ هند برداشته شده صحنه کاملاً هندی است بدون توجه به شخصیت‌های جنبی و جزئیات و نقاشی نداشته که فیل سفید پایش درزنجیر نوده و قیلان هم نداشته است. در صحنه نقاشی را به شکل یک سپاهی مجسم می‌نمایند. لازم است تذکر داده شود که اصولاً این المان، کشته شدن فیل سفید بدست رسم، در شاهنامه‌های اصیل قدیمی نیست و به ا. به یقین جعلی و الحاقی است و بارنگ و بوی هندی خود بعدها به شاهنامه وارد شده است.

در همین مدخل شاهنامه ، شاعر اشاره ای دارد بر که افلاك از آن ساخته و پرداخته شده است ، درین مور منشاء و مبدء اقتباس نه تنها ادبیات پهلوی بلکه خود اوستا می گوید : این آسمان که ما می سیم آنچنان که برخی گم تصور کرده اند از باد و آب و غبار و دود ساخته شده بل بافون سرخ آفریده شده است<sup>۳۹</sup> .

این مطلب را در شماره ۷ از فصل نهم منوگ می خوانیم :

«آسمان از جوهر بافون معنی الماس (الماس) شده است»<sup>۴۰</sup> و در بحث سوم فروردین سب : «آسمان کاخی است رفیع که از مواد و مصالح آسمانی ساخته و آنچه درین ساختمان نگارنده اصل و جوهر موادی که ما می شناسیم ، با حدودی بی پایان که با دیده ای از نورپاسی می کند» در حقیقت ، فردوسی آسمان را به نام سیم کرده است در حالیکه در ست ها آسمان کاخی است که در باغی معنا بنا گردیده است .

دلیل دیگری نیز می آوریم که ثابت کند که در مفاهیم عقلی و فلسفی را که فردوسی ارائه می کند با علوم الهی و فلسفی اسرار باستان و مفاهیم عالیه آن جستجو کرد و درین مورد باید ادعا داشت که فردوسی هر چه بحث نابینان پهلوی دنیای منوگ خرد را است .

در فصل ۹۱ دادستان دینک بوصف ساعرانده در باره آسمان هست ، اما شاید از آن نظر که شاعر فقط منوگ خرد را در احبار داشته و با آنکه ما با منوگ بشری می داده است آنچه را که در دنیای منوگ خرد شده بدل و ارائه کرده است .

هنگامی که شاعر افسرده و غمناک ، سنگدست و درما چرخ شکاف می کند و از او می پرسد که چرا مرا در سعادت مند و مرفه ساجی و در سری حواری کردی ، ژرف و بر معنا بخود می دهد که بهر است آنرا از زبان فردوسی شنوم<sup>۴۱</sup> .

اگر لحاظ نیز میان آنچه فردوسی گفته است پهلوی منوگ خرد مساهمی هست ، در فصل سب هنگامی که به سه پرسش روشدلی خردمند از سوی جوهر پاسخ داده می شود<sup>۴۲</sup> :

است آن سه پرسش و پاسخ آن :

قوی تر از همه کیست ؟ چرخ گردنده .

تیزتر (زودگذرتر) از همه کیست ؟ آدمی (مردمان) .

خوشحالت تر و راضی تر از همه کیست ؟ اسان ح

فردوسی همراه با معاصران خود همگام با متفکران گذشته از اعتقاد به علم نجوم و ستاره شناسی بربك نوع رستی یا تصوف فلکی نیز گرایش داشته است .

برخی از عبارات فردوسی ، درین محث که یا در توصیف است و یا خطاب به این پدیده ای آسمانی ، در نهایت وزیائی سروده شده و یکی از این عبارات را که در وصف بد دوار سروده شده در مقدمه شاهنامه می توان یافت ، خطاب بر خواننده می گوید :

بنگر به این گنبد نیز گرد که درد و درمان هر دو ن ، خود بی مرگ است و بدون رنج ، پیراست و نندرو ، با چراغها و نورها آذین شده که گوئی باغی است آراسته عید نوروز<sup>۴۳</sup> .

این عبارات و بکنه های تاریخی که در آن گنجا داده شده ، نه تنها هربك صاحب سرگذشت و تاریخچه ای حالت یر است ، بلکه در پس هربك ، پدیده ای دسی و فلسفی باطل و در حسانی خود نمائی می کند که اصل آن حکمت و زروان است ، آئین مسحکم و استوار از ایران باستان . است که میان اصل زمان و فلک دوار رابطه ای مردبک دارد ، ارس لحاظ که این حرکات اجرام سماوی است یمار اصلی گذشت زمان بوده و هست .

بنابراین جای شگفتی نیست که می بینیم در سجا نیز بار فردوسی از دنیای منوگ خرد ، توصیفی را که برای ن شده است می گرد و آنرا به آسمان سب می دهد ، فصل شماره ۹ در آن منن کهن می خوانیم :

زروان (زمان) گسزده و بی پایان ، حاودانه و بی مرگ ، درد نمی کشد ، گرسنگی و سسگی ندارد و در کارش و توقف نیست و در طی زمانهای بی کران هیچ نیروئی نخواهد شد که بدان سلط باید و وادارش سارد که در این قدرت بی اعتنای حاودانی ، یعنی گردش زمان و امور ط بدان خدشه ای بوحود بیاورد<sup>۴۴</sup> .

ازین روست که ما ادعا می کنیم که تعریف و توصیف این معنوی ، آئین زروانی با زروان پرستی که در سده هف صف شده بعنوان میراثی گرامی به فردوسی رسیده بوده و فردوسی آنرا این چسب با امانت نقل کرده ، فقط حای ن و زروان پرستی ، به آسمان و فلک دوار که تا این حد وان و آئین زروانی همبسته است و با زمان گذران نها تزدبک و مرتبط است ، اشاره می کند .

توانائی شگفت انگیز شاعر را در اخذ و اقتباس این گونه عقلی و فلسفی و برگرداندن آن به قالب اشعاری چنین و پر معنا ، می ستائیم .

پیهیز کار (روان نیکوکاران) .

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنم که چگونه اصول عتلی و فلسفی دوران ساسانی در قالب شعر فردوسی بازگو می‌شود .  
ج : گردش خورشید و ماه :

در پایان فصل مربوط به خلف جهان ، شاعر حکیم اشاره‌ای نیز به فلسفه خورشید و ماه دارد و می‌گوید که دلیل اصلی و هدف منطقی خلقت خورشید و ماه ، زوس ساحب رمس است و بدست دادن وسيله وروالی برای سجن رمان و هنگامی که اردف و نظم موجود در س گردش سجن می‌گوید آن به سجن نیز می‌گشاید<sup>۴۴</sup> .

این دو خصصه که حکیم شاعر برای خورشید و ماه ذکر کرده : نورانیی به رمس و کمک به اندازه گیری وقت را در فصل ۹۹ شماره‌های ۲۴ تا ۲۷ دمای مسه گدح در س می‌جوئیم<sup>۴۵</sup> :

(ماه و خورشید با حرکت معظم خود رمس را زوس می‌سازند ... و برای گاه شماری ، زور و شب و ماه و سال بر این زاور آدمی هسند همانگونه که در ارائه فصل و محاسبات فکری و نجومی دیگر بر مورد استفاده قرار می‌گیرند و همه عوامل و روند آنها که به برآمدن و فرو رفتن ماه و خورشید ، نگر دارند

ممکن است گفته شود که آنچه فردوسی درباره خورشید و ماه سروده ، تصور آن شاعرانه حثالی است و برای این مدعا می‌گویند که شاعر همه این مطالب را با شاردگی اند کرده است و از يك سب نادکند که شاعر آنرا خطاب خورشید سروده و زری گیری آن بر حری نگفته است ، در اینجا شاعر از خورشید گلهمند است<sup>۴۵</sup> .

این سب را با خطایی که شاعر به آسمان داشت و سشارس معرفی شد مقایسه می‌کنم که در اینجا نیز شاعر ارجح خود و غدر شوم شکایت دارد ، بوژه از خورشید که سب بوی جحل شده است شکوه می‌کند و در بیت‌های بعد خود جواب جوئیس را می‌دهد .

پایان سمة اول بخش دوم

۳۷ - ح اول ص ۱۷ شماره‌های ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۶ که محضاف ساسی آنها را در قلاب گذاشته‌اند .

نگه کن مین گنبد نیز گرد که درمان  
به گنبد رسانه نرسایدش نه آن (ا)  
ندار حش (جرح) آرام گیر دمی نه چوں  
بچندس فروغ و بچندس چراغ بیاراسند  
۳۸ - مسوی حرد ص ۲۲ فصل ۲ شمار  
ص ۱۰۷ می‌کتاب .

۳۹ - ح اول ص ۱۷ شماره ۷۵ :  
ماقوب سرخ است جرح کبود  
نهار آن و گرد (نادو آن) و  
۴۰ - مسوی حرد ص ۲۴ فصل هشتم شد

۴۱ - در پایان داستان اسکندر .  
الا ای ترا ورده جرح بلند  
چه داری به پیر  
حلد عمنم

جو بود حرا ندرم (بررم خوشروان) داشتی  
به پیری چرا (مرا)  
چس داد پاسخ سپهر بلند  
که ای مرد دپیر  
و از من بهر ناره برتری  
روان را ندان

خور و جواب و رای نشین برا (ست)  
به سگ و به راه و د  
از آن حواه راهب که راه آورد

شد و زور و خورشید  
و این مطلب را حیام به بهرس و مع ارائه  
سادای و عمی که در نهاد بشر است  
سکی ویدی که در قه  
با جرح مکی حواله کاندز ره عمل  
جرح ارمن و بو هزار

۴۲ - مسوی حرد ، ص ۴۷ و ۴۶ فصل ۲۷  
و ۱۲ و ۱۰

۴۳ - ح اول ص ۱۸ شماره ۷۷ . زحاور بر  
(بگیرید سر نگدگر را گذر)  
باشد ارسن يك رو

۴۴ - مسوی حرد ص ۶۲ فصل ۴۸ شماره‌های  
۴۵ - حلد اول ص ۱۸ شماره ۷۹ :

الا آن (الا ای) که بو آسانی همی  
چه بود (چه شد تا)

# الالدین محمد زدی منجم ششم شاه عباس بزرگ

احمد سهیلی خواند

بنا بقول صاحب کشف الرمل به بابا شاه اصفهانی خطاط م  
که در این فن نیز اسناد بود متوسل گردیده و بعد از چند  
کارش راسب شد و عروس قاضی امین در چهار باغ >  
پای شاه انداخت و از یتیمی خویش سخن راند و سالها مه  
شاه عباس بود از این رو ملاجلال و امثال وی در نظر  
احرامی خاص داشتند .

بفرار از ملاجلال منجمان دیگر نیز در خدمت شاه  
بودند از جمله ملا مظفر جنابدی معروف را مینوان نام  
ملا مظفر چهارده سال بعد از ملاجلال بشاه عباس پیوسته  
یعنی در سال ۱۰۰۸ .

ملاجلال بسبب ذوق فراوان به ادب و تاریخ بعد از  
در مسلك مهربان پادشاه درآمد ثبت حوادث و اهم احبار  
سلطنت شاه عباس را وجهه همت ساحت و سوانح  
پادشاهی ویرا بطور اختصار برشته تحریر در آورد که  
تاریخ عباسی مشهور شده و همین یادداشتهاست که در  
تاریک سلطنت این پادشاه عیار را برای محققین روس  
است .

ملاجلال در نظم اشعار هم ذوقی وافر داشت .  
باقضای حال بیت و شعری میسرود . در تاریخ او با شمار -  
و نیز بر میخوریم و در نقل حوادث ماده تاریخهای شاه  
شعرا معاصر خود آورده است چنانکه در سال ۹۹۷  
رأی شاه عباس به تراشیدن ریش خود تعلق گرفت و  
بزرگان به تبعیت از شاه ریش تراشیدند وی ماده نا

یکی از منجمان مشهور دوران سلطنت شاه عباس اول  
- ۱۰۳۸ هـ جلال الدین محمد یزدیست که به ملاجلال  
معروف شده است .

ملاجلال در علوم فلکی و تنجیم در عهد خود اسنادی  
بود و میان اقران از همه پیش ، بهمن سبب بدر بار راه  
و سالها در سفر و حضر در جنگ و صلح و بزم و رزم  
عباس همراه و هرگز از او جدا نمیگردید و شاه در هر  
هم با ملاجلال مشورت میکرد و بی صوابدید او تصمیم  
نمیگرفت .

ملاجلال در سال ۹۹۴ و قتیکه شاه عباس فرمانروای  
ن بود و خلع پدر را از سلطنت در تنور دعاغ می پخت  
اده جوان پیوست .

پادشاهان صفوی همه پای بند احکام نجومی بوده و به  
نجمین عقیدتی خاص داشتند . شاه عباس میان سلاطین  
، بیش از همه معتقد مسایل نجومی و غرائم و طلسمات  
همین دلیل اکثر امور سلطنت و حتی لشکر کشی بی طلسم  
و استخراج طالع و احکام نجومی و تعیین ساعات سعد  
نمیگرفت چنانکه برای استخلاص آذربایجان از دست  
عشانی و لشکر کشی بدانجا در سال ۱۰۰۹ از شیخ بهائی  
گرفت و توفیق یافت و نیز در باب وصل عروس قاضی  
یزدی که بوی دلبستگی فراوان پیدا کرد و شیفته وی  
ود او و بشق بازی با شاه تن در نمیداد از شیخ بهائی طلسم  
است و شیخ ابا داشته از اینکار دوری می جست و بالاخره

بدیع یافته بنظم درآورده است که در اینجا نقل می‌کنیم .

تراشیدم چو موی ریش از بیخ

تراش مویم به حساب جمل سال تاریخ

که تراش مویم به حساب جمل سال ۹۹۷ میشود.

و این ریش‌تراشی پس از ده سال در سنه ۱۰۰۷ بر حسب حکم شاه عمومی شد و در شهر جاز زدند که همه مردم مکلفند ریش خود را بتراشند حتی علما و صلحا و سادات .

و در خدمت شاه همواره مأمور خدمات مهم بود چنانکه در سال ۹۹۹ شاه عباس کنیزی با مروارید و انگشتری و بعضی جعب به خواستگاری دختر خان احمد برای صفی‌میرزا نکیلال روانه ساخت و چون خواستگاری بدن طریق منقول طبع خان احمد نبود آزرده خاطر شد و کنیز را بی‌نمل متعود از سرهمدان لاهیجان برگرداند و این عمل خان اسباب نگر خاطر شاه عباس گردید ، ملاحلال شاه عباس عرض کرد عمل خان احمد بد واقع شده قطع نظر از دختری خان احمد دختر وی دختر عمه شاست و دختر دختر شاه طهماسب در عراق است و باجنگ سید و فاضل و عالمی بود که کنیزی بطلب چس امر حلیل و خطبری روانه گردید سخن ملاحلال در این مقام مسخسن اقتاد شاه فرمود فرهادخان فرامانلو<sup>۱</sup> برای انجام این امر روانه گیلان شود لکن چون عبدالؤمن خان اورنگ لیسر به خراسان کشیده بود و فرهادخان مأمور لشکر کشی بدین سمت شد شاه مولانا حلال‌الدین محمد منجم را جهت خواستگاری مأمور رفتن گیلان فرمود در این موقع همدا - در تاریخ خوش ملاحلال خود را به علام فدی میخواند و بدست در این زمان از وی سن و عمری گذشته بود که در آن زمان نمیتوان کمتر از شصت سال داس

داسان خواستگاری دختر خان احمد برای صفی‌میرزا ناسایی نایان پذیرفت و قابعی بار آورد که ناوارگی خان احمد مسهی کسب و دودماش برافند چه بهر صورت خواستگاری دختر بهانه‌ئی بیش نبود .

ملاحلال باتفاق بیست و ششگی فمی و جعب و هدائاتی برای خان احمد و امراء و وزرای او روزیکشبه بسب و ششم حیدای‌الاولی سال ۹۹۹ روانه گیلان شد و پنجشنبه هم حیدای‌الثانی خدمت خان احمد رسید و او را بجلع فاخر البقابی شادسرا هراز ساخت اما خان احمد به ملاحلال گفت مولانا باری داس من آمده‌ئی یا بیازی دادن لشکر من ملاحلال پاسخ میگوید سحرخواهی شما آمده‌ام خان احمد جمعی را بحضت و حراس ملاحلال مقرر داشت و سه روز از پاسخ صحیح در باب خواستگاری غفلت ورزید لکن ملاحلال نامه‌ئی بوی نوشت که تغافل شما سبب زیان و ضرر خواهد شد تاخیر در این امر روا مدارید .

خان احمد میدانست چاره جز اطاعت ندارد ملاحلال را

طلب کرد ، حرف از مدعا گفت و بعد از رضا داد و ملاحلال برگشته رضانامه بنظر دگر بار در خدمت اعتمادالدوله مرزا حاتم‌بی محمد و شیخ حسن و مرزا ابراهیم همدانی . عمد نگیلان رفت و پس از انجام مقصود بر با انهمه مقدمات بعقد دختر خان اکتفا نک کشد و آنجا را بصرف کرد و خان احمد خان و همان شسه از راه دریا فرار کرد . عجب بر آنکه دختر خان احمد با صفی‌میر شاه او را گرفت

در سال ۱۰۰۰ دولنبارخان سپاه منصور شاه طهماسب که سابق در خدمت سا بود در این عهد در ابهر و رنجان و در حزن کرد دست بطاول دراز کرده راه ععیان پیش حسینخان شاملو سردار مشهور را مأمور حسینخان لشکر کشیده او را محاصره کرد از روی رمل معلوم کن آبا حسینخان برار خواهد شد یا نه ملاحلال بعد از ملاحظه اد که علت حسینخان سار دور میباشد باز اردو در این محل بگذارم و مامردم کاری متو قلعه را حوالم گرفت یا نه چون رمل و طالع هر سه محر به سخر بود ملاحلال دوشبه بهم رمضان المبارک فنج میشود شاه موحه سخر قلعه شد اردو را گذاشت و اعاقا نزدیک سرو دولسار غافل از آمدن فرار را سد از قلعه سرو آمد شاه عباس او کرد و بطلب لشکر فرساده فردا صبح قلعه ر حراب نمود

در همین سال فرهادخان مأمور بجنگ با اورنگ شد در بسا نور اربش سپاه اوزنگ احمال و ادال گذاشته موحه عراق گردید . مورد بوحه بود شاه این عمل را مسخسن دا

۱ - فرهادخان قرامانلو از امراء و سردار مورد علاقه شاه عباس در اوائل سلطنت بود در سا شاه در هرات کشته شد .

۲ - حاتم‌بیگ اردونای اعتمادالدوله و وزیر ارکلاش‌های اردوان بود ابتدا وزیر بکاش‌خان - در سال ۱۰۰۰ وزارت اعظم رسید بیست‌سال وزارت صداق و کاردای سیار داشت در سال ۱۰۱۹ سکه ک

۳ - سلطان حمزه‌میرزا برادر بزرگ شاه عباس و لایب عهد شاه سلطان محمد شد در سال ۹۹۴ بخت - بقتل رسید .



شاه نوشت و رفتن بخراسان شاه را التماس کرد  
 مانع رفتن شد و چون فرهادخان در این جنگ بدنام  
 به عرض رساند که شما از ملاجلال چرا نمیپرسد که  
 به بود که مانع رفتن پادشاه بخراسان شد اگر شاه  
 متوجه خراسان می شدند بر سر من چنین نمی آمد و  
 فراری نمیگردیدم و اسفرائین از دست شاهرخ عباس  
 را طلب کرد و سبب پرسید ملاجلال در جواب گفت  
 پادشاه را عارضهائی پدید میشود فی الواقع خان راضی  
 که شاه را در خراسان این حالت روی نماید و اوزبک  
 ورد یا باید گریخت و با در قلعه منحصر ماند شد  
 بان گفت این حالت کی پناه روی می آورد ، ملاجلال  
 دیکست فلان روز در همان روز که یکشنبه ۲۶ ذی قعدة  
 ضه روی نمود و امتدادش تا بحرم خوردن سرحدات  
 اطراف برای تحقیق حال پادشاه ابلجیان آمدند و  
 بقیه حال به عرض رسید رأی همایون افشا کرد که  
 سلطنتی سرون آمد و در ایوان چهل سون ابلجیان را  
 رجا آمده بودند بار دهد و آش فتنه ها را با ب دهن  
 فرو نشانند .

رسال ۱۰۰۱ ستارهائی پدید آمد که دلیل بفسر و تبدیل  
 عصر بود ملاجلال در تاریخ خود نوشته است مقارن  
 ل یوسفی ترکش دور و برادرش که در الحاد نصایف  
 آوردند رأی این پسر علام جلال محم در علاج آن  
 بین قرار گرفت که شخصی را چند روز پادشاه می باید  
 چون چند روزی بگذرد او را نماند کست با ابر آن  
 ظاهر شود بناءً علیها یوسفی را روز یکشنبه هفتم  
 پادشاه ساخته و شاه عباس را از ناساهی معرول کردند  
 رکن الدین مسعود کاشی در قطعهائی بدی معنی اشاره  
 گوید :

لی که در اسلام نبی خونخوار

هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد  
 همه رفتند پیش او مسجود  
 دمی که حکم بواش پادشاه ابرار کرد  
 سجده آدم بحکم حق شبطان  
 ولی بحکم تو آدم سجود شبطان کرد

روز یکشنبه دهم همان ماه یوسفی را بطالعی که مفتضی  
 تخت بر آورده گشتند و شاه عباس بطالع سعد بر رخ  
 جلوس کرد و پس از آن هر چند جستجو کردند آن  
 نیافتند .

یوسفی از پیروان محمود پسرخانی و فضل استرآبادی بود  
 نه تقطوی و حروفی بدان منسوبند و در عهد صفویه  
 نه قدرتی یافته زیاد شده بودند و شاه عباس از آنان هر کجا

یافت بکشت و کتابهای آنانرا بسوخت .  
 اسکندریک در عالم آراء ماجرای یوسفی ترکش دو  
 چنین نوشته است :

چون در این سال منجمان التاء کردند که آثار کوا  
 و فرانات علوی و سعلی دلالت بر افاء و اعدام شخص عظیم  
 از منسوبان آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و  
 است که در بلاد ایران باشد و از زایحه طالع همایون است  
 نموده بودند که تربیع نحسن در خانه طالع واقع شده  
 طالع در حبض زوال و وبالست و مولانا جلال الدین  
 نزدی منجم که در این فن سرآمد زمان و در اسندالاب  
 نجومی مہدم افراسب آن یوسف را بدی بدست دفع  
 که حصر اعلی در آن سه روز که معظم مأسر فرا  
 برمع بحسن است خود را از سلطت و ناساهی حلع  
 شخصی از محرمان را که قتل بر او واجب شده باشد باید  
 منسوب سازند و در آن سه روز ساهی و رعیت مطیع  
 او باشد که ما صلی امر پادشاهی از او بفعل آمد و بعد  
 روز آن محرم را شحنة بحس اکبر فرار و حلال  
 دوران سارید که بصلی سردار همگان اس رأی را  
 شمرده فرعه اختیار نام اسناد یوسفی ترکش دوز افاد  
 در شوء الحاد از رفقا پای پشتک منهاد نام آن از  
 ملاحده مذکور یوسفی مرور را دارد و آوردند حصر  
 «شاه عباس» خود را از سلطت و ناساهی حلع فرموده  
 پادشاهی بران حو گرفته اطلاق فرمودند و ناح ساه  
 سرس نهاده ابواب فاحره در او پوشیدند و در روز کوی  
 اسر ردعی با رن و لگام مرصع سوار کرده اعلام داد  
 را بر سر افراسد و جمیع امراء و متریان و اهل  
 با لسكر و قسوس نائس متر در ملازمین کمر بسته  
 مر سایدند و در دیوایح همایون فرود آورده اطعمه و  
 می کسیدند و سب فورچیان عظام عساکر منحور ، بکس  
 مسمودند و آن بچاره عاقبت کار خود را فهمیده آن  
 را بر اغ گذرانید و حصر اعلی در آن سه روز با  
 بر جلودار و خدمتگار بکسوار گردید اصلاً بمسب  
 سلطنت نمیدادند مولانا یوسفی در سرسواری حباب  
 جلال محم را دیده و گفته بود ای حضرت ملا چه  
 ما کمر ستهئی یکی از طرفا با حباب مولانا خوش طمی  
 بود که یکی از علامات پادشاهی اجرای حکم است و نا  
 هیچ حکمی از این پادشاه مصنوع صادر نگشته چون  
 مساعی فل خود میداند اگر پیشتر از آنکه او بقتل رسد  
 شما فرمان دهد بجهت تحقیق امر پادشاهی ناگزیر است  
 بامضاء رسد شمارا در این دوسه روزه احتیاط لازمست  
 مولانا را از ساده لوحی اضطراب عظیم دست داده در آن  
 بتفرقه خاطر گذرانید مجلاً بعد از سه روز از لباس

حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد بعد از واصله مذکور حضرت اعلی مجدداً بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند .

عقیده شاه نسبت بملاحلال چندان بود که او را از اکثر بزرگان عزیزتر میشمرد و اگر سببی میرنجید برای رضای خاطرش از هیچ مرحمت در حقش مضایفه و کویاهی نمیکرد در سال ۱۰۰۴ در جنگ دوم شاه عباس با عبدالؤمن خان اورنگ در سزواری که منتهی بقتل جمع کثیری از اهل قلعه شد از این خبر را ملاحلال بعرض شاه عباس رسانید ملاحلال مورد عتاب و خطاب فرهادخان سردار مسهور فرار گرفت و فرهادخان برای رفع انفعال خود سخنها گمانه آفرید بملاحلال گفت ملاحلال آزردده خاطر شده ارمجلس شاه برخاسته بمصر رفت روز دیگر شاه عباس بخانه او رفته و بر او توبیخ کرد و انواع مهربانی رفع ملال از او فرمود

در سال ۱۰۰۵ در حضور شاه عباس مذکور شد که جمعی از ملازمان بر ناکه اند شاه عباس فرمود که ملازمان ما هر کس بر ناکه با ناک کند با ناورنگ رفته زبان نیاورد با واجب امام گذشته را باز دهد من بر ناکه و بی همه را نگاه ندارم این سخن باعث شد که اکثر از ناکه گدسند حتی ملاحلال محرم که نوزده سال بود اعتدال داشت

در سال ۱۰۰۷ شاه عباس اراده کرد در اسیراناد دولخانه وارد برای خریداری زمین ملاحلال را بدایع فرستاد و او اسیراناد رفته با رضای مردم زمین برای دولخانه خرید در سال ۱۰۰۸ و پسکه شاه عباس عازم خراسان بود پس از ورود بمشهد میلانه مت گردید و چند روز مسری شد دوباره قطع و عود نمود ملاحلال از وی طالع ساه وعده نکرد که این مت سوم ندارد و عود نمی کند همانطور شد و شاه سلامت خوشی بازماند و ملاحلال بحاضره و الطاف شاهانه سرافراز گردید

در سال ۱۰۰۹ شاه ملاحلال مراحمی و ساله عتاب فرمود و بوی او را با این القاب شکست

در سال ۱۰۱۷ میرحیدر معماشی . با ناسلطان قمی ملاحلال در جهازماع مأمور چندین طعام سدید شاه فات بره از میان طعام بیرون آورده به ملاحلال داد که پاک کند چون پاک کرد شاه فرمود که ملاحلال چکاره است ملاحلال فات را احمد گفت عاشق شاه فرمود میرحیدر چکاره است عاشق برآمد و با ناسلطان نیر عاشق برآمد چون ملاحلال فات برای

شاه انداخت دزد فرآمد فرمودند بار دزد میرحیدر گفت دزدید اما دل مر غلط کرده دل دزد نیستم شاه دزد در سال ۱۰۱۸ شاه عباس برای ملاحلال را همراه شیخ بهائی و علیرضه نمود و آنان طرح تجدید و عمارت آسفر شاه رسانده اند .

در ماه رجب سال ۱۰۲۸ که شصتمین بار کسب پس از ورود شهر از سبید ساعت برای ورودش سعادت یا گفت که اسکار ما سه روز دیگر صلاح رمادی از بزرگان و سران طوائف و مرد و مدان پیش جهان و بازارهای اطراف آ بودند باصمغان داخل شد و بحکم ملاح سرون شهر سر برد و پس از آنهم پنهانی بدولخانه رفت تاریخ عباسی شامل و شاه طهماسب در سال ۹۸۴ و حوادث دور با سال ۱۰۲۰ میباشد و چون ملاحلال د بافته است بعد بیست که نیمه و فایع و ۲۱ تا ۲۸ را نوبق نگارش نیافته و با ۱۵ خاص بنامده است

ملاحلال پسری بنام کمال داشت که و او احر عمر بدر بدسنگاه سلطنت راه بافته بدر تاریخی بنام لب الواریخ برشته نحر بر معدن آن در کمانخانه ها دیده شده در این و فایع تاریخی را از آغاز حلف با سال ۰۶۳۳ داشته و در حوادث سال ۱۰۲۸ این تاریخ نو احاره شاه عباس عازم ریارت کعبه شده و با در ۱۲۰۹ مراجعت کرده و هنگام درگذشت بوده است . و در سال ۱۰۵۸ که مرفضی فلیخا فندهار سرافراز گردیده شاه عباس ثانی اور فرموده و ساعت و وف حنگ را کمال محرم راء بعس کرده است و کمال پسری بنام جلال رسالهائی در کرامات شاه عباس اول نگاشته و ام سلطنت شاه سلطان حسن در قند حیات بوده است

# یات قرون هجدهم و نهم فرانسه

(۱۰)

## شرق و زمان

پیرو مارسیو

که رشته‌های پیوند میان مآثر و رمان بسیار است، البته سخنی تازه و نو نیست، نده حقیقتی است، حق همین است که بار گمبه شود. حد فاصلی که میان قابل می‌شوند نامشخص است، زیرا در واقع مردم انتظار دارند که از هر دو یک تا کم تأثرانی همانند حاصل کنند. بدین معنی که از هر دو می‌خواهند اشکال، که آن صورت بتواند نقش زندگی واقعی و با آرمانی، و به هر حال سرشار از ردهن و قوهٔ مخبئه برانگیزنده‌شان رقم رند. بنابراین باید انتظار داشت عواملی نهند، در رمان نیز مشهود افند و اگر کمیدی شرقی ماطهور هزار و یک شب تازه مطلع کرد، طبیعی بود که مطالعهٔ قصه‌های شرقی موجب دگرگونی نام و نام مطوع نیز بشود. حقیقت اینست که چنین امری به وقوع پیوست و حتی اثرات و درازتری داشت. نخست بدن علت که این تأثیر مسقیم و بی‌واسطه بود. این تأثیر در محیطی به راسنی ناز و مکر صورت گرفت. از باد ساد برد که متین سال‌های قرن هجدهم در رمان نقش بسته بود، بنابراین آنچه در قلمرو پیشرفت که کشف شرق بود.

شرق‌شناس، مترجمان (Les Jeunes de langues)، منشیان مترجم شاه، از ای عالمانه و دراز نفس خود زمینه را برای تحقق این کشف و بجلی هموار ساخته تجلی چنان به موقع فرا رسید که گویی بی‌مقدمه و بر فور صورت گرفت و در واقع بد. از سال ۱۷۰۵ تا ۱۷۱۰ نسخ خطی کتابخانهٔ سلطنتی به شتاب ترجمه‌هایی که از دیرباز در آنها پنهان و محبوب مانده بود، در سراسر. گالان این نهضت را آغاز کرد و انتشار هزار و یک شب در سال ۱۷۰۴ با چاپ حاوی ترجمهٔ ۳۰ شب از قصه‌های هزار و یک شب بود، آغاز شد. گالان بقیه نیز ترجمه کرد و به چاپ رسانید. هنگامی که چاپ و نشر هزار و یک شب ترجمه رسید، پتی‌دولاکرو مجموعهٔ دیگری از داستانهای شرقی با نام Histoire de la Sultane de Pe را ترجمه کرد و نشر داد (پاریس، ۱۷۰۷)، و آن

داستان شاهزاده‌ایست که به‌ناحق محکوم به مرگ شده است و چهل روز تمام میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند، یعنی گاه وزیران یا نفل قصه و حدیثی او را از مرگ می‌رهانند و گاه سلطان به باگفتن حکایتی او را تالیه پرتگاه مرگ می‌برد، و سلطان در این میان نمی‌داند چه تصمیم بگیرد. پتی دولاکروا پس از ترجمه و شرح این داستان به ترجمه دیگر دستنویس‌های کتابخانه سلطنتی پرداخت و به‌همکار خویش لوساز Le Sage مسوده‌های حدیدی داد تا بدان‌شای سلبس‌نحرمشان کند و این همان ترجمه هزار و یک روز است که در پارس ارسال ۱۷۱۰ به بعد انتشار یافت.

طی ده سال، این قصه‌ها مردم را سرگرم و به خود مشغول کردند و آنان به برکت بلاش و کوشش گالان و پتی دولاکروا در دنیای مملو از آفریدگان خیال داستان‌نویسان شرقی زیستند (البته در قرون وسطی داستان هفت حکیم Le Roman des sept Sages که به‌مانند هزار و یک شب مجموعه‌ای از قصه‌های شرقی است و معنی آن در قرون ۱۲ و ۱۳ تحریر شده، شناخته بوده است) و وقتی ترجمه‌ها به پایان رسید، مردم حواسار ادامه ناخن قصه‌ها: هزار و دومین و هزار و سومین شب و تقلید کردن از آنها شدید.

علب این شیفتگی و شدایی چیست؟

به گفته یک فن از نویسندگان آن عصر قصه‌های کوچک و اسوی معمولاً دارای انگیزه و طرح و موضوعی است که از روی نظم و قاعده گسرس می‌شد، اما چون به‌حوادث نشان عادت کرده‌ایم، به آسانی می‌توانیم شجره‌ای به‌خس دربانم واریش بداتیم؛ حال آنکه موضوع غالب قصه‌های شرقی گرچه یکی است و همانند است، لکن اثرش با ملاحظه آنکه کوچک‌ترین حوادث و جزئیات بزرگ‌ترین دگرگونی‌ها می‌شود، شکفتن‌گیری است همه حدیث قصه‌های شرقی از همین حدیث ناشی است<sup>۱</sup>.

در واقع علب اساسی لطف و کشش این قصه‌ها تاریکی و بدیع بودن آنها بود. داستان‌هایی که در این داستان قصه‌های شرقی پوشه و حجاب می‌شد، آنقدر نکو و اح و همانند بود که حسنگی و مالال می‌آورد. مردم هرگز چنین قصه‌هایی بخوانده و چس نام‌هایی (نام آدم‌های هزار و یک شب - حر آن) شنیده بودند و این طبعاً به آن‌ها دل بستند از این گذشته مانه داستان کشدار و نایان‌بازیدر بود و حوادث قصه چنان به هم می‌سجد و درمی‌پوسد و حس کنج‌کاوی خواننده همچنان رنده نگه می‌داشت که وی هرگز می‌توانست بداند قصه در شرف پایان ناخن است تا هور در همان مراحل مقدمه‌ای است. خالیابی قصه‌بردار در کتب حکایات شرقی آنقدر پرمایه و سرشار بود که هرگز امید خواننده به‌أس بدل نمی‌شد؛ همیشه چیز تازه‌ای در قصه بود و این تاریکی به اشکال و صور مختلف حلوه‌گر می‌شد. در واقع در ظاهر نکو و اح قصه‌ها، نوع شکفتن‌گیری موج می‌زد و خواننده می‌توانست مضحک‌ترین حکایات و واقعی‌ترین جزئیات را در خلال لطیف‌ترین قصه‌های عشقی و با ماحراهای نراژیک که با قصه‌های سحرآمیز آغاز می‌شد و پایان می‌گرفت، بخواند.

علب دیگر حدیث و کشش قصه‌های شرقی، حسسه و هم‌انگیز و جادویی حکایات بود (داستان‌نویسان فرانسه مدتها بود که بهره‌برداری از این عنصر را فراموش کرده بودند). آدمی در هزار و یک شب گوئی فارغ از قوانین طبیعی است و فخرمانان شرقی همه ابر مردید. کسانی که از جلی سرشار بهره نبرده‌اند و مردمی که اهل عمل‌اند اینگونه ماطر و بددهارا دوست دارند، چون به برکت آن از زندگانی معمول روزمره رها می‌شوند و نیاز آرم‌ان‌جوی خوش‌را که تقریباً همیشه اظهار نشده و مکث است بر می‌آورند و کامباب می‌سازند و به خالیابی در عالم مثال دل خوش می‌کنند.

و البته برای آنکه توفیق قصه‌های شرقی کامل و تمام باشد، بهتر آن بود که همه آنها مالا مال از شور عشق باشد، اما نه عشق منطقی و استدلالی خردپسند و هزار رنگ و موح و دار

قهرمانان تراژدی، بلکه عشقی سوزناک و آتشین و عطرآگین که غالباً خونریز و همیشه عنبرآمیز است. قصه‌های ترکی و ایرانی به‌تصوری که از دیرباز درباره‌ی شرق می‌رفت، پایه و مایه‌ای استوار و پربار دارند. مردان و زنان در این داستان‌های عشقی به‌داشتن کردار آزرگین اروپایی‌مآب اعتنایی نداشتند و شرم نمی‌شناختند، زنان زمام اختیار خویش را به‌دست امیال خود می‌سپردند و به‌دلخواه رفتار و عمل می‌کردند و در حریم به‌روی عشاق شکرگرد و مرموز می‌گشودند و بامیه‌مانان جوان و پنهانی خویش بر خوان بزم می‌نشستند و می‌خوردند و می‌آشامیدند و کام دل می‌راندند. تخیل مردمان قرن هجدهم که از آغاز پیرامون هرزگی و عیاشی دور می‌زد، این قصه‌ها منظره‌ی از حرم‌سراها، کنبزان و غلامان، خواجه‌ها بافت و هرگز از آن خسته و ملول شد.

حسن اقبال از این قصه‌ها به‌اندازم‌ای بود که از قرن هجدهم قصه‌های شرقی و خاصه هزار و یک‌شب، جزء آنچه به‌درستی «ادبیات جهانی» نام گرفته است، درآمد. این قصه‌ها را بارها چاپ کردند، در مجموعه‌ی معروف به «جنگ قصه‌ها» (Collection de Contes) گنج‌اندند، به‌صورت تئاتر نمایش دادند، حکایات قدیمی‌را به‌شکل و شمایل آنها آراستند تا حذب مازهای بیابد. همچنین این قصه‌های شرقی در محاورات عمومی زبانزد خاص و عام شدند و در افواه افاد و به‌عنوان مصطلحات زبان، شهرت و رواج یافتند، مثلاً «ولتر در نامه‌ای به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۷۷۳ به‌الامبر می‌نویسد: «گمان نمی‌کنم که سرگرم خواندن هزار و یک‌شب هستید و قی‌ک می‌بیند...»، و به‌فرجام چنان‌که کتاب ربر سری‌شدید که گاه مطالعه‌ی آنها سهاعدای معصی‌ای به‌کد به‌سماری می‌بایست داد.

راست است که توفیق هزار و یک‌شب نه‌سها مروهون و ترکی خود کتاب است، بلکه کتب که به‌تقلید از آن فراهم آمد و نیز دنباله‌هایی که برای آن ساختند و پرداختند، همچنین همان و نگاه‌دار این حسن شهرت و بوفیق بوده‌اند. در واقع بی‌درنگ پس از انتشار هزار و یک‌شب رشته‌ای از قصه‌های سحرآمیز و شگفت‌انگیز بسان قصه‌های شهرزاد قصه‌گو برداشته شد و سلسله‌ی محلدات کوچک با عنوان قصه‌های ناماری، هندی و چینی به‌مازار آمد که به‌ادعای نویسندگان اعرابی یا فارسی به‌فرانسه ترجمه شده بودند. این قصه‌ها به‌مدت سس‌سال مدام در حکم تمامی‌ناپذیر ترجمه‌های گالان و پنی دولاکروا بوده‌اند و چون داستانهای هزار و یک‌شب کن و تودرتوست، مضامین و موضوع‌های اصلی این مؤلفات تقلیدی نیز، در واقع بهانه و دست‌آورد برای ساختن و به‌هم‌بافتن قصه‌هایی پابان‌ناپذیر و به‌هم‌پوشه است، و چنین می‌نماید که منبع‌ساز از آنها داستانهای واقعا شرقی باشد. اما غالب نویسندگان فقط از تخیل خود ناری می‌گرفتند و چنان ماهشاری و تدبیر آنرا برمی‌انگشادند که زادگان طبعشان به‌فرجام مشابهت‌هایی با حنا پردازی شگرف آسیایی می‌بافت. Gueulette که به‌هیچ‌وجه عرب‌شاس نبود، در ساختن و پرداختن این قیل قصه‌های شرقی دروغین تخصصی پیدا کرد و با مهارت و سرعت همه‌گو شرقی: تاتاری، چینی و مغولی می‌نوشت. اما چون همیشه نمی‌توانست مابه‌داستانها را حد بیاورند، آنرا از هر جاکه می‌داست و می‌توانست فراهم می‌آورد: از Bibliothèque Orientale اثر d'Herbelot و باز از مجموعه‌ی Lettres Edifiantes و وقتی این منابع اصلی دیگر به‌کار نیامد و یا در اختیار نبود، قصه‌های قدیمی ایتالیایی با فرانسوی را چنانکه خود اعتراف می‌کرد «به‌شیوه‌ی تاتاری آراست».

حنی در آن روزگار نوعی قصه باب و یا دوباره رایج شد که مستقیماً از هزار و یک‌شب تقلید نشده بود و آن قصه‌های پربان بود که در قرون وسطی محبوب بودند و ناقصه‌های شرقی خویشاوندی و پیوندی واقعی داشتند. این قصه‌ها در آن دوران حیاتی دوباره یافتند و طبع بسیاری از آنها با ظاهری کم‌وبیش آسیایی نمودار شدند. البته مطالعه‌ی آنها امروزه سبب ملال‌گری و کسالت‌آور است، چون یکنواختی بسیار موضوع‌ها به‌رغم تنوع ظاهرشان، خواننده‌را دل‌ده و بیزار می‌کند. از همین‌رو در قرن هجدهم مردم صاحب ذوق از این‌گونه قصه‌ها خسته و ملول

شدند و قصه‌های شرقی پس از آنکه به مدت ربع قرن مورد اقبال شگرف عامه بودند، رونق و گرمی بازار خود را اندکی از دست دادند. اما این عکس العمل موجب نابودی و فراموشی قصه‌های شرقی شد، بلکه چنانکه خواهیم دید، رمان غریب احنی‌مارا در راه و مسیری دیگر که نزدیک به خط بسبن بود، انداخت و بنا بر این در بقیه قرن نوبست‌گان و جوانندگان قصه‌های پربان و حکایات شرقی، کم نشدند بلکه ترجمه دستنوس‌های شرقی همچنان ادامه یافت. که به عنوان مثال از چند نمونه زیر نام می‌بریم:

De Sauvigny, Contes orientaux tirés des manuscrits de la Bibliothèque du roi, 1743  
Apologues orientaux, 1764.  
Inatula de Delhi, contes persans, 1769.  
Saint - Lambert, Fables orientaux, 1772  
Cardonne, contes et Fables indiennes, 1778  
Cardonne. Nouve. ix contes orientaux, 1780

ولتر، دیدرو و لآب (La Harpe) سر برای تفریح خاطر چس قصه‌هایی برداختند:

Voltaire: Le crocheteur borgne, 1746.  
Le Taureau blanc, 1764  
Azolan ou le Bénéficiaire.  
Diderot: L'oiseau blanc, conte bleu, écrit vers 1748, publié en 1798.  
La Harpe: Tangu et Féline poème en quatre chants, 1780 (inspiré des aventures d'Abdalla fils d'Hanif, 1713).

و دیگر داستان عبدالله نوشته Abbé Bignon رئیس کتابخانه سلطنتی، حاورب  
ناب و دوسب گالان است.

در حدود سال ۱۷۸۰ چندین حکایت قصه که هر يك شامل محلدات متعدد بود  
(Le Cabinet des Fées, 1785, Bibliothèque Choisie de Contes nouveaux, 1786)

سازمان و درست در همین زمان Clazotte ترجمهٔ محسن قصه‌های شرقی را که به باری کشش  
Don Chavins از طرفت Saint-Benoît به اصل عربی ایجاد مجموعه‌های واقعی قصص و حکایات  
بی دست یافته بود، منتشر ساخت. بار در همین اوان Vathek اثر Beckford بخشن بار  
دریان فرانسه به چاپ رسید (۱۷۸۷).

دنبالهٔ هزار و یک شب در ادبیات فرانسه بافرن بوزدهم کسیده شد و چس می‌نماید که  
امروزه نیز هنوز رونق و بازاری گرم دارد.

معهدا در حدود سال ۱۷۳۰ کوششی برای درهم شکستن این بهسب شرق گرایی از راه  
دست انداختن آن انجام گرفت، اما تنها نوفقی که به دست آمد این بود که بهسب از مسر اصلی  
حدود اندکی دور افتاد و نوع جدیدی از رمان به وجود آمد که طرفه و سجت مأسر از خصوصیات  
قرن هجدهم بود.

هامیلتون (Hamilton) که قصدش بی اعتبار کردن و از رونق انداختن اسوه درهم ونودهٔ  
Fleur d'Epine, le Béher Zéney de, قصه‌های  
les Quatre Facardus را بهسب شرقی نوشت، اما در قصهٔ اخرا تمام ماید. سه قصه اول هر کدام  
حد اگانه بهسال ۱۷۳۰، دو سال پس از مرگ نویسنده انتشار یافت و چهارمین قصه در سال ۱۷۴۳  
جزء Les Oeuvres diverses مؤلف به چاپ رسید، و هر چهار قصه بکجا در سال ۱۷۴۹ چاپ شد  
و از آن پس بارها به چاپ رسید.

هامیلتون می‌پنداشت که می‌تواند از راه تقلید هزل‌آمیز هزار و یک شب وقصه‌های شرقی و تبدیل آنها به اثری مضحک، به مقصود خویش نایل آید. وی درواقع می‌خواست به‌دوستان مرد و خاصه به دوستان مؤنث خود ثابت کند که به‌هم‌باختن قصه‌ای شگفت‌انگیز و بی‌سروسامان کاری آسان است. درقصه‌های *Le Béliet* و *Les Quatre Facardins* انبوهی از حوادث و رویدادهای باورنکردنی که بی‌هیچ منطق و حسابی دنبال‌هم ردیف شده‌اند، آورده است. نخست از وقوع وقایعی عظیم و شگوه‌مند باد می‌کند، سپس به ذکر وقایعی خرد و کوچک که از اغایب خردی مسخره به نظر می‌رسند می‌پردازد، و بی‌نظمی قصه‌های شرقی را تا حد پریشانی و آشستگی، بزرگ و برجسته جلوه می‌دهد و با توالی‌هوسانه و دل‌خواه رشته داستان را بی‌درمی می‌گسلد تا آنجا که سر رشته از دست می‌رود. اما تقلید مسخره‌آمیز هامیلتون نیشدار و گرنده نیست، بلکه بشیر انفاق و خرده‌گیری مؤکدی از حننه و هم‌انگیز و بی‌نظمی هزار و یک شب است. قصه‌های هامیلتون حتماً باید نه‌به‌عنوان هجو و مسخره قصه‌های هزار و یک شب، بلکه چون قصه‌های واقعی پربار مورد پسند بسیار کسان افتاده باشد. وانگهی در غالب موارد غرض اصلی هامیلتون نفی می‌شود و نویسنده آشکارا برخلاف قصیدی که در آغاز داشت، خود با خیالبافی‌های خویش سرگرم می‌شود و حتی به تمام و کمال نحت ناثر حاد و افسونی قرار می‌گیرد که نت ناطل کردن و شکست‌ساز داشت. قصه *Fleur d'Epine* به‌تمام معنی قصه‌ای از فماش هزار و یک شب است و چه عجب! این نوع خرده‌گیری و انتقاد که مبتعد جزئی‌را که قصد ریشخند کردنش را دارد به‌صورتی دوس داشتنی بنمایاند! برعکس ادگار آلن پو در هزار و دومین شب (Deimiers Contes, Paris, 1906) نفل می‌کند که شهر بار شهر زاد را خفه کرد تا بتواند آسوده بخوابد!

نویسندگان دیگر حملات هامیلتون را تکرار کردند، خاصه Grébillon پسر. اما، مبتکرتر از دیگران بود. کربون با استفاده از خصوصیات مختلف قصه‌های شرقی، به‌تدریج خاص و قانع و آدم‌ها به‌طریقی طنزآمیز، رفه‌رفه مسکر راه و رسم نوینی در رمان نویسی شد. رمان *Le Sopha* (۱۷۴۱) نمونه تمام عیار آنست. این نوع جدید رمان به‌مدت بس سال غوغایی برانگیخت. طرافت روحی قرن هجدهم، و هم‌محسن مازرووردگی و نضیل هرزه و نیز برخی از متین‌ترین اندیشه‌های همان قرن به‌صورتی درهم و مخلوط آچنان که به‌خوبی با تفکیک و تشخیص نبود، در کتابهای کوچکی که ایک به‌تجلیشان خواهیم پرداخت، حاوی شده است. از سال ۱۷۳۴ که نخستین رمان کربون به‌چاپ رسید، تا سال ۱۷۴۸ که سال رمان *Les Bijoux* اثر دیدرو است و از آن‌س سال ۱۷۵۴، حدود ۱۰ رمان از این نوع انتشار یافت.

دو عامل به‌خصوص موجب رونق و شهرت قصه‌های شرقی شده بودند: جنبه وهم‌نگار و رؤیایی قصه و خصوصاً اروتیک آن. کربون و پیروانش به‌رغم اسفاد و خرده‌گیری‌های ظاهری از این دو عامل دریغ‌نشدند، چون اطمینان داشتند که با کاربرد آنها مقبول طبع خوانندگان خواهند افتاد، اما البته ممکن بود روی دست نویسندگان شرقی بلند شد و ماده را لطیف و از صافی گذرانند. بدینگونه این داستانها چون به‌تقلید از هزار و یک شب، شگفت‌انگیز و مسخره به‌خیال‌پردازی ساخته شده‌اند، درواقع دنباله قصه‌های هزار و یک شب‌اند، و گرچه نویسنده نوع و ماهیت قصه‌های شرقی را به باد تمسخر و استهزا گرفته‌اند، اما مردیدی نیست که آن و تمسخر ظاهری وسطی است.

مضمون اصلی قصه‌های کربون و دنباله‌روهایش همیشه یکی است و آن داستان حادی سلطانی است که باید با قصه‌گویی آتش خشمش را فرو نشاند. اما خیال‌پردازی طبیعی و آزاد قصه‌پردازان شرقی، در آثار کربون و دیگران به‌چیزی ساختگی بدل می‌شود که نویسنده فرانسوی آنقدر آنها را به‌عمد پریشان و آشفته و مهمل خواسته‌اند که گاه اینهمه تکلف و تصنع به‌خنده می‌شود.





Le Cousin de Mahomet et la folie solitaire, 1762.

L'Odalisque, ouvrage traduit du turc, 1779.

که به غلط به ولتر نسبت داده‌اند. مسافران و سیاحتگران، حرم‌سراها و فساد اخلاق ترکان را چنان با آب و تاب وصف کرده بودند که برخی با تکیه و تأکید بر پاره‌ای خصوصیات و جزئیات، کوشیدند غرائز هرزه‌پسند بعضی خوانندگان را کامیاب سازند.

از این داستانهای به غایت وقیح و فاقد هرگونه ارزش ادبی و حتی رکیک‌تر از رمان‌های کریبون - چون شیوه نگارش کریبون گاه بعضی هرزگی‌ها را از نظر خواننده پوشیده می‌دارد و قابل قبول می‌سازد - که بگذریم، به رمانهای تاریخی دروغ‌بن می‌رسیم. اینگونه داستان‌ها که لبریز از احساسات فخیم، عشق‌های آرمانی و خیال‌افی‌های افسانه‌آمیز بود و امکان داشت در هر جای دیگر غبر از آسبا نیز روی دهد، از محبوبیت بسیار که هیچگاه کاسنی نگرفت برخوردار بود. بعضی از این داستانهای تاریخی را به عنوان مثال نام می‌برم:

Mélisthènes ou l'illustre Persan, 1732.

Mme de Gomez, Anecdotes persanes, 1727.

Histoire de Mélisthène, roi de Perse, 1723.

نایب‌رمان Astreé و دیگر رمانهای Melle de Scudéry نیز تا آنکه مورد نقد و تمسخر قرار گرفت، هیچگاه کاهشی نداشت و همچنان به قوت خود باقی ماند، چون صاحب مرم بسیار از خوانندگان مرد و رزرا بعد از آن آرمایه‌های سهل‌الوصول و زیدگانی عاطفی شورانگیز و بر سر و گذار می‌آورد.

در آغاز قرن هجدهم، دو نویسنده زن به نام‌های Mme de Villedieu, Mme de Gomez که از افکار و معتقدات منی‌بر هواخواهی زنان و لزوم استیفای حقوق سوا و آرزوی عشق لبریز بودند، سر خود را در حدیث دیگران گفند و آنچه در دل تنگ حس کرده بودند در دهان فخرمانان شرفی گذاشتند و ماجراهای عشقی کابین‌های اروپایی را که سر عیسان و ملکه‌های پرناب و یوان نشسته بود و با تاخت و تازهای ملکه‌های آسبا در میدان جنگ را که ارباب دلاوری، دشمنان سر تعظیم در برابرشان فرود می‌آوردند و افرط زبانی، شاهان به یک نگاه دل و دین می‌بخشد، حکایت کردند.

در آثار این دو تن و نوشته‌های مصلدین فراوانشان، رمان «تاریخی» به معنایی است که دوران کلاسیک مراد و وضع کرده و قرن نوزدهم سر آنرا به همان حال نگاه داشت و حدیث تغییر نداد. در این قبیل رمان‌های تاریخی، وقایع تاریخی فقط ازین لحاظ که به گمان نویسنده می‌توانند عواطف و احساساتی والا را احساسات معمول در زندگانی روزمره را انگیزد، به نوبه مؤلف‌اند و برای او اهمیت و ارزش دارند. و انگیی عبدالافتضا نحل نویسنده و تاریخ‌نویس را «نصیح» می‌کند، تا تاریخ بهتر درخور شأن و مقام رفیعی باشد که برای آن است شده‌ام و بتواند امید و انتظار بزرگی را که از آموزش و تعلیم تاریخ می‌رود، برآورده ازین دیدگاه همه تاریخ‌ها و همه ملل همانند و بایکدیگر فرقی ندارند. در نهایت می‌توان بری رفع ملال حرمسرا را به عنوان محل وقوع حادثه تاریخی برگزید. مگر نه اینست که به گفته رمان حرمسرا درباریست که «حدیث رشک و عشق آن شناخته‌تر از هر چیز است» و تا و بود داستانی تاریخی از عشق و حسد و فزون‌خواهی فراهم آمده است؟ حقیقت اینست که نویسندگان می‌توانستند خمیرمایه موضوع‌های شرقی را به آسانی هرگونه که بخواهند به کار برند و به هر شکل و صورتی که خود می‌پسندند درآوردند و ازینرو وقتی مردم زمانه طالب کتابهای مالامال از احساسات بشردوستانه شدند، باز آسپای بارور مهربان مایه قصه‌های اخلاقی را فراهم آورد.

ابن تنفیر هیئت نوین در حدود سال ۱۷۶۰ روی داد. البته پیش از آن فلون (Fénelon) همه ماجراهای زندگی Abibée را که به نحوی آرمانی نافضیلت و تقوی و آموزگار اخلاقی صاحب نفسی مؤثر و عرش گذار بود، در سرزمین پاریسی ها جای داده بود (Histoire d'Abibée, persan). اما در ان مورد چنانکه در مواردی دیگر فلون مقدم بر معاصران خود بود، چون راه و رسمی که او کشف کرده بود، یک قرن بعد با رونق و رواج یافت دیگر ایرانیان آنقدر مورد عتاب و المات نبودند که سرمشق و نمونه اخلاق عالی را برداشتن سراغ کنند، کاری که گریسون پبستر در سرت کوزوش (Cyrupédie) کرده بود، بلکه هند را برای الترام این رسالت برگزیدند، البته بعد از آنکه در هندیان خصائصی ملی سراغ داشتند که شایستگی آنرا برای به هد حس بهشی انبیا می کرد و مدلل می داشت، بلکه از بزرگواران که هندیان در آن زمان مورد احترام و بوجه بودند.

بدینگونه در هندی مشکوک و نامطمئن، هندیانی بی رنگ و صفت هندی ظهور کردند که احساس و شور بسیار عتیق می ورزید و خاصه سخن می گفتند آنان در زمانهایی ملال آور، آن دادند که هوش و عقل و استدلال مانع حوش حسی نیست، بلکه باید رمام، خود را به دست عاطفه و الهامات قلبی سپرد. Chevalier de Boufflers, Bernardin de Saint-Pierre لطف عتیق و محرابی و مهر و محبت روسای، فرزانگی و فصلی را که در دل جنگل های انبوه به دست می آمد، حکمی را که در کلیه انسان گوشه گیر دنیا گرد می رود، و قدرت طبع را در مخلوق ساختن آدمی به سخنانی اخلاقی می نمودند. برادرین دوسن سر در زمان La Chaumière indienne (۱۷۹۰) نشان می دهد که یک پاری (Paris) ی فقیر هندی درباره سربوشت شر و حوش خشی او ارهه برشکان اروپا بیشتر می داند! این مطالب همه رفت انگیز، آکیده ارعطوف، نیکو اخ، امر بر ارعاطفه و احساس، دراز نفس، گر به آور و حجاب که مناسب زمان های اخلاقی است، سخت ملال انگیزاند.

زمان شرقی غالب اوقات نوعی کتاب رمز بود و البته این خبر تازه ای نبود، زیرا همه زمان های قرن هفدهم و در صدر آنها داستانهای Melle de Scudéry، بدکره نامه ها و تراجم احوالی بودند که خواننده با عمق در آنها آدم های اصلی مورد طر بوسند را به آسانی می شناسد، چون بوسندگان دلف بسیار کرده بودند که این آدم ها را بر، معما آمر و رموز می یابند. باشا حستان آسان باشد. راست است که معمولاً در این گونه کتب رمز خبری حر مدح و ستایش این و آن نیامده بود و در این محوز به تبع بوسنده در این بود که شگفتی و خبرای خواننده در بند بود. از رودار برده برون افند، اما وقتی بوسنده به حرد گیری و عیب جویی داشت، می یابست جانب احیاط را نگاه دارد. در این حال نام های شرقی و حامه های آسیای دست آور می مناسب بود. در حکم دولتی و نعمتی غیر مبستر بود. بدینگونه بوسندگان رمانهای احسی عرب و ارعاطفه و نیش رمانهای هزل آمر و بوسنده کشیده شد که بهتری بدو آن نامه های ایرانی است که معما مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

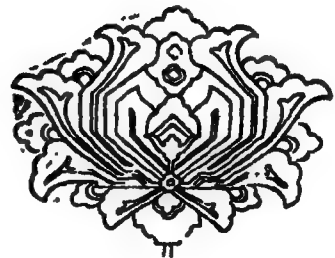
یکی از داستانهای رمری به عنوان مثال Amazolide (۱۷۱۶) است که اگر خواننده اش خبر نمی شد که «ماجراهای محمد رضا یک سفر شاه صفوی» در آن اسکاس یافته، می گمان آنرا داستان تاریخی و عشقی پیش پا افتاده و مهملی می یافت. البته اینگونه داستانها هنوز داستانهای عجیب و غریب و واقعی نیست. اما شوق نگار و بردارح آنها خاصه وقتی که نامه های ایرانی می دانند که در قالب داستانی شرقی به اشاره و کنایه نکه ها می توان گفت و این کار حرأت و شجاعت بسیار می خواهد، به کار آمد و بارها مورد استفاده قرار گرفت و چندین بوسنده که می خوانند از معصوفه های لویی چهاردهم سخن بگویند و انحر بکات بعضی درباریان را به یاد اسناد گیرند می آنکه به اسبیل افکنده شوند، بر اندام فخر مانان خود جامه هایی در عین حال شرقی و فراسوی آراشند. ناخو و وطن و طبیعت بسیار زبده و گستاخ نماید و نا انهمه معما و منظوری در یک درامه شود.

Mahmoud le Gasenevide, histoire oriental (۱۷۲۹) که به گفته ی از دوره نیابت سلطنت "Philippe d'Orléans" است ، اما مایه هجو که می توان گفت اصلاً وجود ندارد ، و نیز کتاب :

Les Mémoires secrets pour servir à l'histoire de France (۱۷۴۵) اثر Toussaint .  
 رتألیف این نوع رمان های رمزی توفیق بسیار داشت . لکن چنانکه گفتیم پایه است و رمان های رمزی بیشتر به قصد تفریح خاطر و سرگرمی نوشته های کریبون و امثال آن جای جای نویسنده کسانی را که مورد هجو قرار ای کریبون و امثال آن جای نویسنده کسانی را که مورد هجو قرار . چنین نباشد همیشه در آخر کتاب کلید راز گشای و مفتاح رمز آمده :  
 Zadig (۱۷۳۷) ، La Princesse de Babylone (۱۷۶۸) ،  
 Le Blanc et le Noir و دیگر رمان هایی که به سبک و سیاق (۷۷۴) به زندگی مردمان زمانه شده است که چندان جنبه انتقادی و هجو آمیز

بهایی منتشر می شد که نویسندگان آنها مدعی هجو کردن کسان ، به معنای از موضوع و مضمونی شرقی بودند . این نویسندگان برخلاف دیگر بده نکردند که ضمن نقل فصحای شرقی ، از آداب و اخلاق فرانسویان ، بلکه بخیل خود را به صورتی دیگر به کار انداختند ، بدین معنی که مردم و آنانرا به قضاوت درباره همه چیز هایی که در فرانسه می دیدند ، نشانند .  
 بائیان درباره فرانسویان مضمون بسیاری از آثار محبوب قرن هجدهم برایچ در آن زمان امروز فقط نامدهای ایرانی شناخته است ، اما این مونتسکیو آفریده شد و مدن ها پس از وی نیز رواج داشت .

ترجمه و تلخیص از جلال ستاری



البرومردم - شماره ۱۶۷



مطره عمومی بندر ندارد

از بازارگانان سیراف بنام  
عمر سیرافی ثلث مالش را  
دباز شد<sup>۱۱</sup>. ابن بلخی -  
سالانه سیراف را در زمان  
عباسی ۲۵۳۰۰۰ دینار  
کرده است<sup>۱۲</sup>.

سیرافیان در امر  
پشرف زیادی کرده ،  
کتب مربوط به اوائل اس  
اشارت رفته است . سا  
سیرافی ها بگذاشته ها  
بطوریکه در کتاب جه  
(در ترجمه عربی آن) نا  
آمده است که معلوم می  
اسامی آنها را بعنوان در

وحجره ها و خانه ها را در دو و سه و چهار  
طبقه ساخته بودند ، گاهگاه سلطان معظم  
ابو شجاع عضدالدوله فنا خسرو به سیراف  
مرول مبعرمود و در آنجا خیمه و حرگاه  
برپا میداشت . از نتایج این سفرها یکی  
ساخن نای رفعی است که آن را فیلخانه  
عصد گویند و هنوز خرابه های آن  
مرجاس . . . <sup>۸</sup> . مؤلف برده القلوب  
میسود :

«سیراف در قدیم شهری بزرگ بوده  
و پر نعمت ، مشرع سفر بحر ، هواش گرم  
است و حاصلش غله و خرما . . . <sup>۹</sup>» .  
از نقطه نظر بازرگانی سیراف موقعیت  
ممتازی داشت ، این بندر در سده های سوم  
و چهارم هجری واسطه عمده تجارت بین  
هندوستان ، آسیای جنوب شرقی ، آفریقای  
شرقی و بصره بود .

استخری به کالاهائی که در بازارهای  
سیراف داد و ستد میشد اشاره میکند ، از جمله :  
عود ، عنبر ، کافور ، جواهر ، خیزران ،  
عاج ، آبنوس ، صندل . . . وی اشاره  
به بازرگانانی میکند که شصت میلیون درم  
سرمایه داشتند<sup>۱۰</sup> . این حوقل گوید یکی

راف<sup>۳</sup> - استخری سیراف را بعد از  
بزرگترین شهر اردشیر خره ذکر  
، و از خانه های چند طبقه و جمعب  
ان و منازل گران قیمت و گرمای سیراف  
میگوید<sup>۴</sup> . در صورت الارض تألیف این  
ل نیز مطالب کثافی از سیراف مذکور  
، مؤلف حدود العالم مینویسد :  
راف شهری بزرگ است و گرمسیر  
و هوای درست دارد و جای بازرگانان  
و بارگاه پارس است<sup>۵</sup> . به گفته مقدسی ،  
اف مرکز اردشیر خره بوده و بهنگام  
ی معبر چین و انبار فارس و خراسان  
ر میرفت و ارزش خانه های سیراف  
ی از صد هزار درهم بیشتر بود<sup>۶</sup> . یاقوت  
ری در اوائل قرن هفتم بهنگامی که این  
به ویرانه ای تبدیل شده بود ، از آن  
ن کرده و از مسجد جامع سیراف که  
ن هائی از چوب ساچ داشت ذکر  
یان آورده است<sup>۷</sup> . در تاریخ و صاف  
کور است : «در عهد آل بویه سیراف  
ری بزرگ و آباد و مکان گروه کثیری  
علما و محققان و بازرگانان بود . در این  
ر کثرت جمعیت به حدی بود که دکان ها



نقشه عمومی نندر تاهری که نرووی سراف  
قدیم ننا شده

۷ - حمه‌ی، نافور  
۳، چاپ سرو، ۳۷۶.  
۸ - آبی، عبدال  
و صاف، انصاران سادفوه  
۹ - مسوی، حمه  
واهمام گای سربج، طبع  
ص ۱۱۷  
۱۰ - اسحری، مسا  
فاریسی، نکوشن ارج او  
وسرکاب، بهران، ۳۴۷  
۱۱ - ابن حوفل، د  
دکتر جعفر شعار، انصاران  
ص ۵۷  
۱۲ - ابن بلخی، فار  
واهمام گای لیرانج ورسو  
چاپ کمربج، ص ۱۹۲۱ و  
۱۳ - بهایی، سلطان  
در حلبج فارس، سمینار خ  
اول، انصاران وراون اطلال  
۱۳۵۱، ص ۱۳۵۱  
۱۴ - مسودی، مرو  
ابوالعاسم پاینده، جلد اول  
مرجه وشرکاب، ص ۱۰۵ و  
۱۵ - استخری، مسالک  
فارسی، نکوشن ارج افشار،  
ترجمه وشرکاب، چاپ تهران،

دز ناسوردی اناره کرده و حکاک ار  
ناررگانی سراف می کند که مدب چهل  
سال در کسی بود و علاقه‌ای ندرک درنا  
نداشت «و چون کسی ماه سدی ندرگری  
انفال کرئی»<sup>۱۵</sup>.  
سراف ار مراکز عمده علم و ادب  
و فرهنگ در فرون ۳ و ۴ هجری بود.  
داشمنندان بساری اران شهر نر حاسه اند  
که در عصر خود صاحب شهرت و اهمیت  
مسار بوده اند. منهور نر بن آنان ابوسعید  
سرافی است که مدب پنجاه سال در نعدان  
قاصی الفضل بود و صاحب تألیفات مسار  
می باشد، از آن حمله شرح کتاب سمویه  
۳ - ابن قفصه - اللدان، رجه ح -  
مسعود، انصاران سیاه فرهنگ اران، ص ۱۸  
۴ - اسحری، المسالک و الممالک، طبع  
لیدن، ۱۹۲۷ - ص ۱۲۷  
۵ - حدود العالم، مسیح واهمام سند  
جلال الدین طهرانی، ۱۳۵۲، طبعه مجلس،  
ص ۷۸  
۶ - مقدسی، احسن العاسیم فی معرفه  
الاقالیم، طبع لیدن، ۱۹۰۶، ص ۴۲۶.

درنا ضبط کرده اند. ۱۳ در کتاب عجاب  
همد تألیف شهر بار رامهرمزی تألیف  
سال ۴۰۴ هجری به اسامی ناحدایان سیراف  
و شرح مسافرنهای آنان بکرات نر منخوریم.  
در ناوردان سیرافی علاوه بر سواحل هند،  
چس و آسیای جنوب شرقی به ندرای سرخ  
و سواحل آفریقای شرقی نیز آمد و شد  
نر کردند. مسودی به ورود کشتی های  
ناررگانی حامل کالاهای سیراف به شهر  
حافوا در چین اشاره می کند و نیز درباره  
کسی های سیراف در سواحل زنگبار رقم  
نرید. ۱۴ استخری به علاقه سیرافیان به امر

۱۹ پسرش ابومحمد یوسف سیرافی  
 علمای بزرگ نحو و ادب بوده که  
 پدر سمت قضاوت بغداد را یافت  
 حب کتب متعددی است. ۱۷ در اینجا  
 به ذکر نام چند تن از علمای مشهور  
 میردازیم: علی بن عباس بن نوح  
 بن استاد نجاشی و مؤلف کتاب زیادات<sup>۱۸</sup>  
 بن احمد بن سالم سیرافی<sup>۱۹</sup> - مأمون  
 فی<sup>۲۰</sup> - ابوطیب حماد بن حسین ققیه  
 فی<sup>۲۱</sup> - . . . از بزرگان سیراف یکی  
 بادتین ابوغالب حسن بن منصور است  
 بر سال ۴۰۹ هجری سمت وزارت  
 نالدوله را بدست آورد<sup>۲۲</sup>، - همچنین  
 الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن  
 فتح قالی سیرافی پسر خال عمیدالدین  
 ، افزری وزیر انابك ابوبکر سعد بن  
 ی است،<sup>۲۳</sup> و نیز محمد بن ابردین بساشه  
 ، از فرمانروایان بنام سیراف که ابو  
 حسن سیرافی عموزاده وی است<sup>۲۴</sup>.  
 بهر حال سیراف همچنان راه پیشرفت  
 میمود و روزگار خود نائیرات فراوانی  
 بهات گوناگون بر سرنوشت شهرهای  
 زه خلیج فارس داشت، تا آنکه  
 بدادها و عوامل طبیعی و اقتصادی  
 یاسی موجبات سقوط کلی آنرا فراهم  
 رد و از اواسط سده پنجم هجری از  
 بیت آن کاسته شد. این عوامل عبارت  
 اند از: وقوع زلزله ای در سال ۳۶۶  
 ۳۶۷ هجری<sup>۲۵</sup>، جایگزین شدن جزیره  
 ش بنوان مرکز اقتصادی حوزه خلیج  
 س بجای سیراف<sup>۲۶</sup>، و سرانجام قطع  
 های تجارتی و ناامنی و رواج ملوک  
 ملوایی بر اثر سقوط سلسله آل بویه<sup>۲۷</sup>  
 ، نتیجتاً از رونق اقتصادی سیراف کاسته

شد. بعدها بندر طاهری پرویرانه های  
 یراف بنا گردید که در حال حاضر بندر  
 وچکی پیش نیست. در قرون اخیر جیمز  
 ریه ، کاپیتان استیف ، و بلسون واشتین  
 طالبی در مورد سیراف نگاشته اند، در  
 الهای اخیر دکتر واندنبرگ شمال  
 یراف را بررسی کرده است، همچنین

آقای جهانگیر یاسی راههای سیراف به جم  
 وگله دار را بررسی کرده است .  
 کاوشهای باستان شناسی سیراف از  
 سال ۱۳۴۵ خورشیدی توسط هیأت مشترک  
 ایران - انگلیس به سرپرستی آقای دکتر  
 دیوید وایت هاوس شروع شد و تا سال  
 ۱۳۵۲ ادامه یافت . در سال ۱۳۵۳ مرکز  
 باستان شناسی ایران کاوشهای سیراف را

رأساً پی گیری نمود و هبائی  
 نگارنده کاوشهای مزبور  
 در خلال هفت فصل کاوش  
 سابق آثاری بدست آمده که  
 بدانها مشود: بخشی از  
 عصر ساسانی - مسجد جامع  
 به اواخر قرن دوم هجری  
 کوچک مربوط به قرون ۳

فسمی از بقایای حصار شرفی سیراف که بر کرانه عر  
 دنده می شود

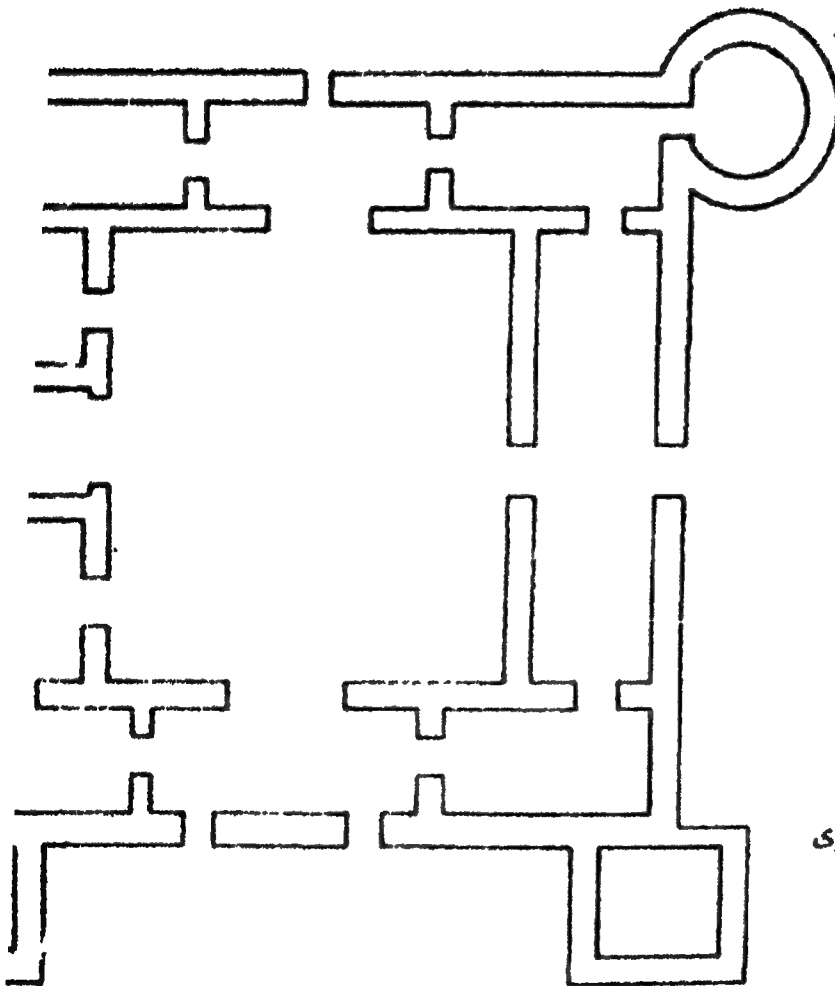


سمتی از يك بازار و حمام از قرن ۴ هجری  
- خانه‌های مسكونی از قرن ۷ و ۸ هجری  
- قسمتی از يك محله اعیان‌نشین با خانه-  
ای بزرگ و خیابان و كوچه‌های منظم  
- سده‌های ۳ و ۴ هجری - ساختمانی

۱۶ و ۱۷ - مدرس، محمدعلی، رابطه‌الادب  
لد ۳، چاپ تبریز، ص ۱۴۳ و ۱۴۴

۱۸ - قعی، حاج‌شیخ عباس، هدیه‌الاحباب،  
اشارات امرکبر، ص ۱۷۷ .  
۲۰، ۲۱ - معانی . اسان ، حاد ،  
عکس، ص ۳۲۱  
۲۲ - اسامر ، الکامل ، حاد ، چاد  
سروب، ۱۹۶۶، ص ۳۱۰  
۲۳ - اقبال، عباس. مقاله سراف قدیم ،  
محله نادگار، شماره ۴ ، ۱۳۲۵ ، ص ۱۲  
۲۴ - معصودی ، مروح‌الدع ، ترجمه  
ابوالقاسم ناسد، حاد ۹ اشارات نگاه ترجمه

وشرکات، ص ۱۴۳  
۲۵ - مقدسی ،  
الاقالیم ، طبع لیدن  
۲۶ - ابن بطر  
لسرايح وریبولد نیة  
۱۹۲۱ ، ص ۱۳۴ .  
۲۷ - واست‌هاو،  
سراف، ترجمه حسین  
نارنخی، شماره ۳ ، سا

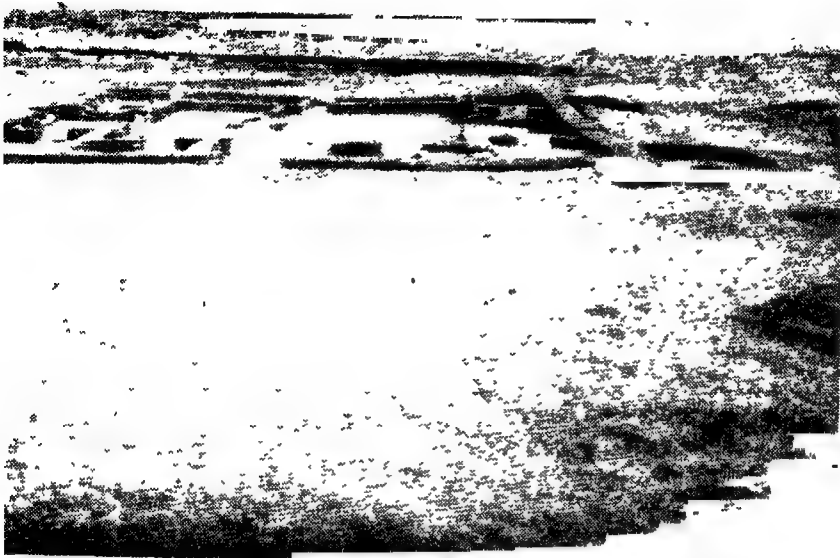


سراف  
شاه‌باشاد (U)  
، قلعه‌فون ۲۰۰ هجری  
مقیاس ۱:۱۰

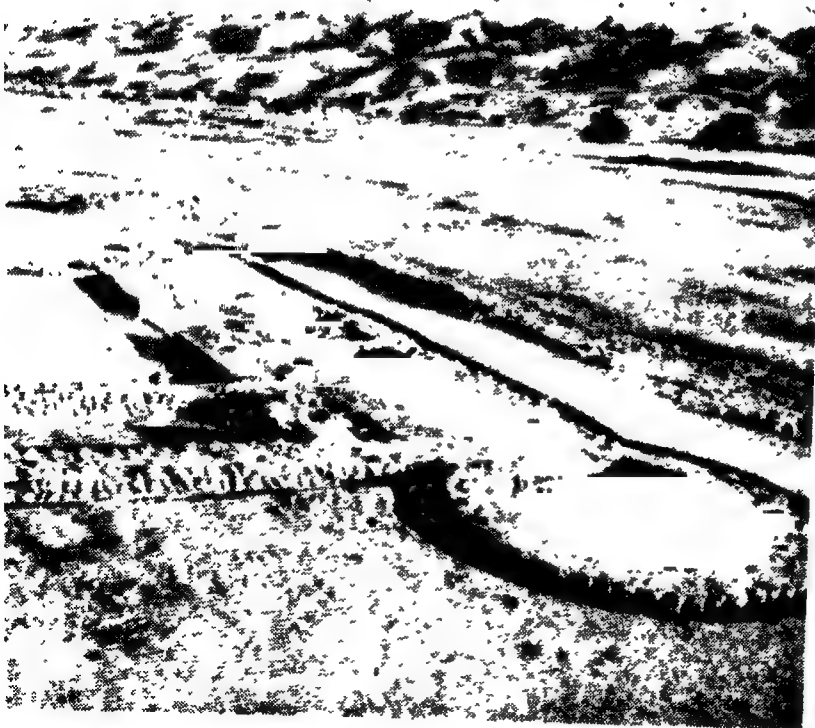
نجه شده حد فرفری جهان باوشیای باستاناس سیرای

محوطه باشاد (U) ، پلان قلعه‌سگی در دوره اصلی

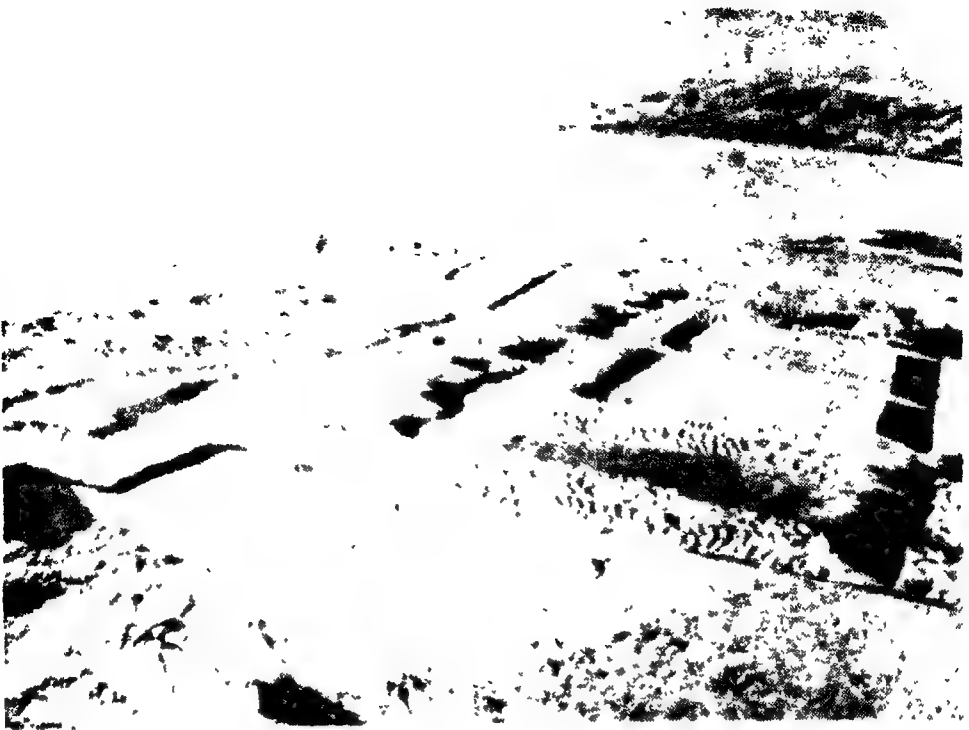




محوطه بابشاد (U) ، منظره  
قلعه درخاتمه حفاری



محوطه بابشاد (U) ، برج  
طور و تاسیسات زاویه شمال  
شرقی قلعه



محوطه  
ماتور



محوطه  
ماتور

N مربوط به محله اعیان نشین سیراف ،  
در محله F میباشد که قبلاً توسط  
سابق حفاری شده بود<sup>۲۸</sup>.

مطلب قابل توجه در این اثر  
اسکه این ساختمان دارای تناسبان  
جالب است ، دیگر اسکه فرزنه ساری  
کامل در آن رعایت نشده است .  
و خود برجهای چهار گوش و مدور  
بنا از جهات مختلف دارای حسماند

محوطه بابشاد (U): برج چهار گوش  
عربی قلعه



مماونی است . بنای برج  
و چهار گوش در این ساختمان  
است ، زیرا معمولاً در قلعه های کار  
و فحور اغلب برجها به يك شكل  
است كه البته هر دو نوع آنرا فل  
و بعد از آن در ایران داریم . در  
برج چهار گوش معمول بوده است  
قلعه های پارسی در آسای مانه  
کاخ هاترا در بین الهربن .  
ساسانی برج مدور بیشتر معمول  
در اوائل اسلام نیز ادامه داشته  
اینکه در قلعه کوه پایه واقع

دوره اصلی بنا دارای چهار برج در زوایا  
بوده که دو برج مدور و دو دیگر چهار  
گوش است . حیاط مربع شکل بنارا يك  
راهرو بزرگ (ورودی اصلی) و ۹ اطاق  
محصور کرده است ، علاوه بر ورودی اصلی  
درجهه غربی چهار درگاه كوچك در  
جبهه های شرقی ، جنوبی و شمالی ارتباط  
این بنارا با خارج ممکن میساخت . بعضی  
از اطاقها از طریق درگاههایی به حیاط راه  
دارند که تعدادی از آنها درگاههای عرض  
و جالبی مثل درگاه ورودی اصلی دارند.

ورودی برجهای مدور به اطاقهای حادی  
منخص است ، لکن ورودی برجهای  
چهار گوش منخص نیست ، زیرا در این  
سطح باشالوده بنا سروکار داریم و احتمالاً  
راه ورود باین برجها در سطح بالانری  
فرار داشته است . بابوچه به مدارك و شواهد  
موحد ، از جمله نشانهات ساختمانی و اشاء  
مكشوفه ، قدمت این بنا در دوره اصلی  
به اواخر سده سوم تا اوائل سده چهارم  
هجری میرسد (نصاوير ۴ تا ۹) . پلان  
داخلی این بنا که در نواحی جنوبی ایران  
عمومیت داشته تا اندازه ای شبیه پلان خانه

از سده سوم هجری -  
ری از قرن ۴ هجری -  
دفاعی و يك حمام مجاور  
ر - تعدادی آرامگاه  
فاعات شمالی سیراف از  
هجری - يك مجموعه  
انند و چندین بنای دیگر .  
ما در زمستان ۱۳۵۳ در  
ورت پذیرفت که خلاصه ای  
اله خواهد آمد :

پشاد (U) : در این فصل  
راف بیشتر مورد توجه ما  
ثر سیاحانی که در سده های  
بازدید کرده بودند ، یادآور  
سیراف در غرب بندر طاهری  
و متر مجاور ساحل پراکنده  
به اشاره ای مبنی بر وجود  
بندر طاهری (بخش شرقی  
ه اند . کاوشهای هباب سابق  
خس غربی سیراف صورت  
میرفت که آثار مهم سیراف  
آن یعنی در فاصله بین قلعه  
و رودخانه ننگسار (حصار  
قرار دارد . لذا بخش شرقی  
سی کردیم ، در شرقی پس  
ر کرانه غربی رودخانه لگ  
ثار و بفانای حصار شرقی  
منخورد (نصاوير ۳) . در  
ن دیوار درجهه جنوبی آثار  
چگی برپسهای کم ارتفاع  
ند ، موقعیت جغرافیائی این  
شدن آن در محاورت حصار  
ظر منمود . لذا برای روشن  
ت آن اقدام به حفاری گردید .  
، بنائی مشابه قلعه ازدل خاک  
که مصالح آن از فوله سنگهای  
نظم با ملالط گچ و گل بود .  
۶۲ متر مربع و طول و عرض  
متر و حداکثر ارتفاع دیوارهای  
۷۵ سانتیمتر و عرض دیوارها  
۹۰ سانتیمتر است . در این اثر  
ساختمانی بچشم میخورد . در



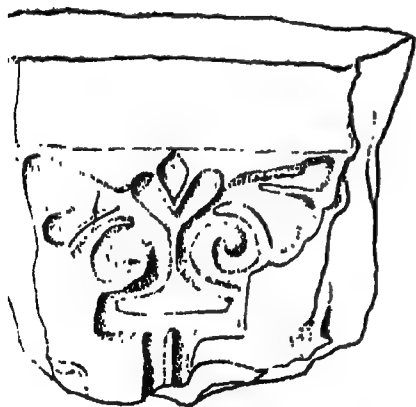
محوطه ماهان سیرافی (V)، قطعات سفالی خراب شده در کوره



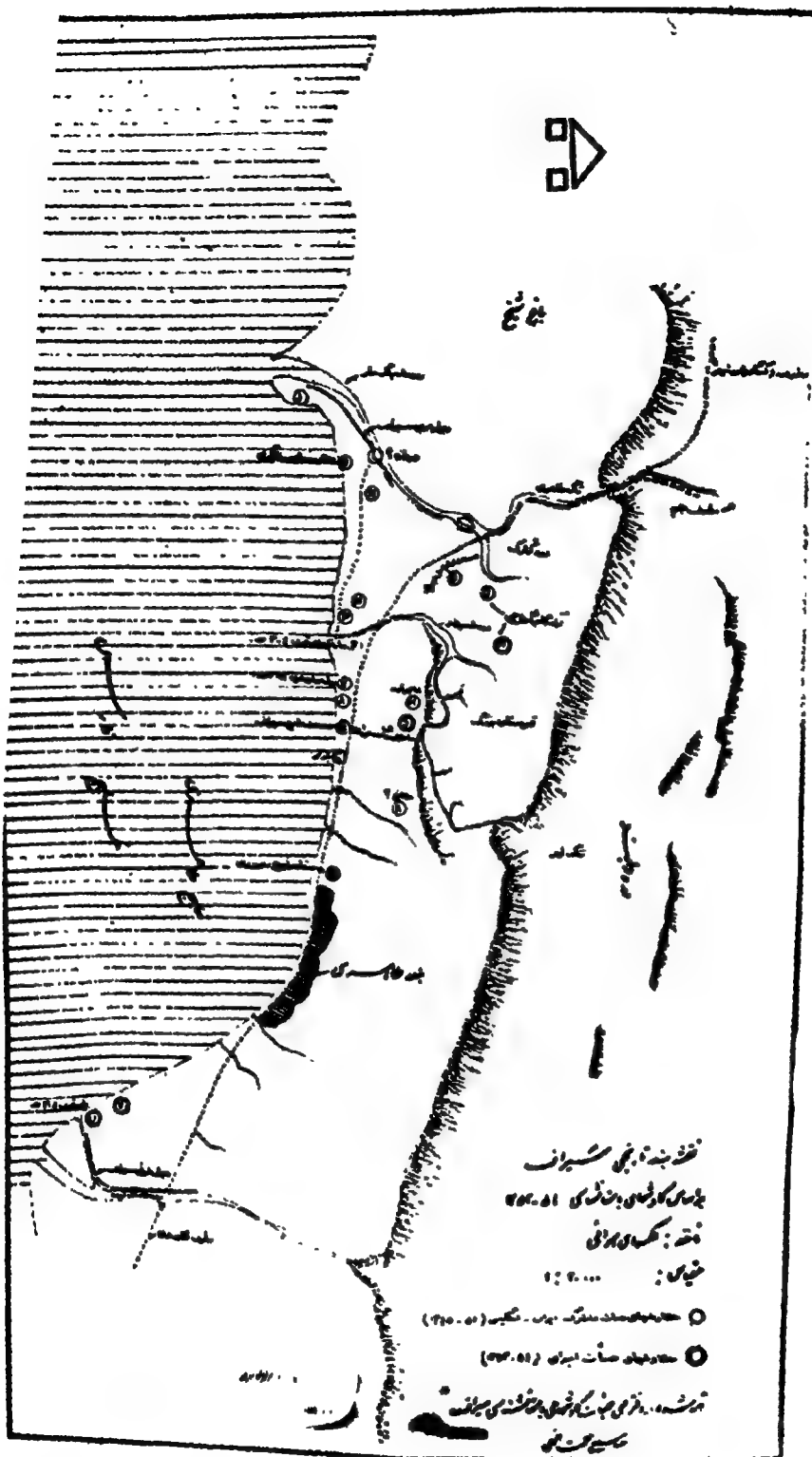
۱۰۰×۳۰ متر مملو از قطعات سفالی با خاک تیرمرنگ دیده شده که گمان می‌رود به یک مجموعه کوره‌های ری باشد. حد اکثر ارتفاع این مجموعه متر است. لازم به یادآوری که یک مجموعه کوره سفالگری در گذشته توسط هیأت سابق در غرب (محوطه D) حفاری شده بود. ما این بود که کیفیت محصولان های این محوطه را روشن کرده باناً رابطه آنرا با کوره‌های مکشوفه ب سیراف دریابیم. به سبب خامه حفاری کاوشهای این محوطه پان ت، امید است در کاوشهای آتی جالبی بدست آید ولی بهر صورت، ارکی که فعلاً بدست آمده از سفیل ت سفالی فراوان به فرم‌های مختلف طعات خراب شده در کوره (نصاوبر ۱۲) - مفادبری بوی - بوده‌های زیادی که بهنگام حروح از کوره

محوطه ماهان سیراف (V)، طرح قسمی از قالب سفالی با نقش درگ حرما - طراحی از حامد الهه شاهده

طه ماهان سیراف (V)، طری کوچک سفالین، خراب شده در کوره



سیراف: ۵۲-۵۴



نقشه بندر تاریخی سیراف بر اساس کاوشهای باستان‌شناسی ۵۴ - ۱۳۵۳

گسته شده و روی هم انباشته اند - لایه های  
 خاکستر و خاک تیره و سوخته - کف  
 محوطه های تهیه گل سفالگری - قطعات  
 خالی لعابدار و بدون لعاب مربوط به ظروف  
 مختلف با تزیینات و شکلهای متنوع -  
 طمعات سلاطین و سرانجام بخشی از یک قالب  
 فالین با نقش پالمیت (تصویر شماره ۱۳)  
 مدارک دیگر حاکی از آن است که در این  
 محوطه یک مجموعه کوره سفالگری وجود  
 داشته است .

با توجه به آثار بدست آمده در محوطه -  
 نای بابشاد (U) و ماهان سیرافی (V)  
 آثار و بقایای دیگر در بخش شرقی سیراف  
 معلوم میشود که در بخش شرقی سیراف آثار  
 اهل توجهی وجود دارد که اهمیت آن  
 کمتر از بخش غربی نیست ، لذا محدوده  
 جدیدی برای آثار سیراف تهیه کرده ایم  
 که حد شرقی آن بجای قلعه شیخ ، حصار  
 شرقی سیراف خواهد بود و نقشه جدیدی

بر اساس کاوشهای سال ۵۴ - ۵۳ تهیه  
 کرده ایم که در آن اراضی واقع در حد  
 فاصل قلعه شیخ تا حصار شرقی سیراف -  
 گنجانده شده است و حدود دو کیلومتر در  
 محور شرقی - غربی به نقشه ای که توسط  
 هیأت سابق ارائه شده بود اضافه گردیده  
 است (تصویر شماره ۱۴) .

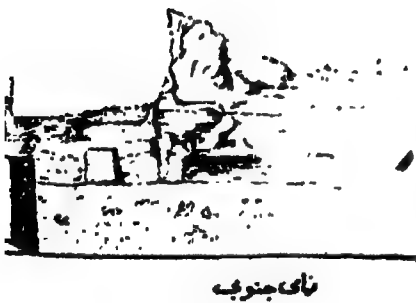


**محوطه ابو سعید سیرافی ۴ (S) :**  
 این محوطه برپشته مرکزی سیراف قرار  
 گرفته و بنای معروف به گنبد امام حسن  
 بصری با مدرسه سیرافی (محوطه II) در  
 یکصد متری آن واقع است . در این محل  
 بقایای ساختمان صخره ای مستطیل شکلی  
 وجود دارد که به حفاری بکی اراضی های  
 آن اقدام گردید ، ولی حفاری آن به سبب  
 خاتمه فعل کاوش پانان نگرفت . این

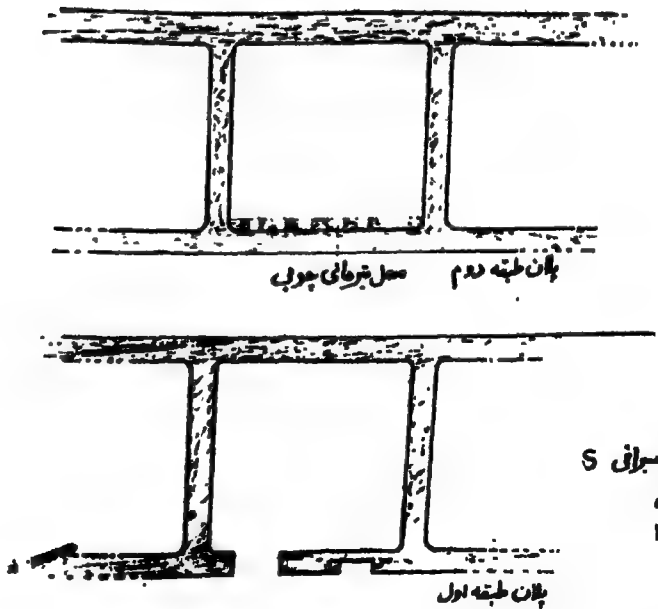
شرح عکس صفحه مقابل .

بالا : محوطه ابوسعید سیرافی  
 اطاق های صخره ای قبل  
 پائین : محوطه ابوسعید سیراف  
 جنوبی و درگاه های ورودی اط  
 فوقانی آن

محوطه ابوسعید سیرافی  
 اطاقی



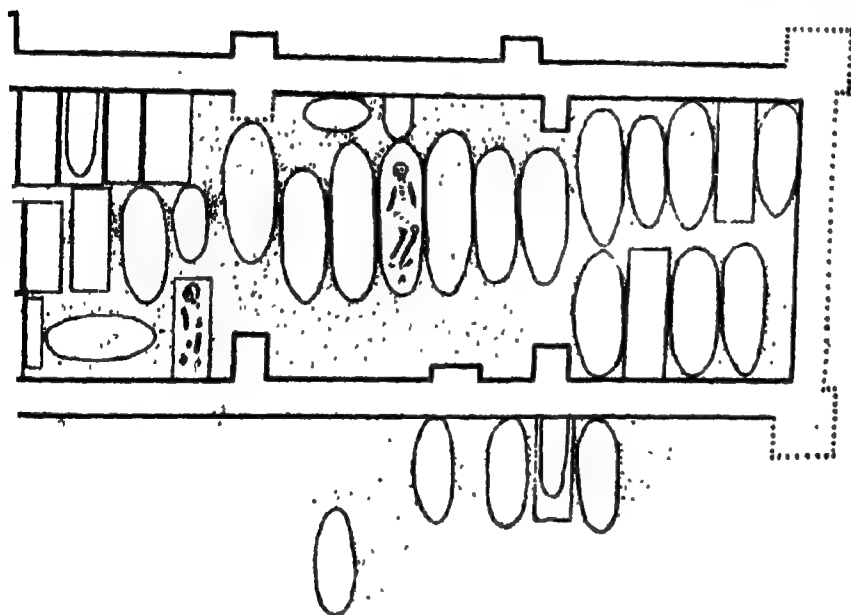
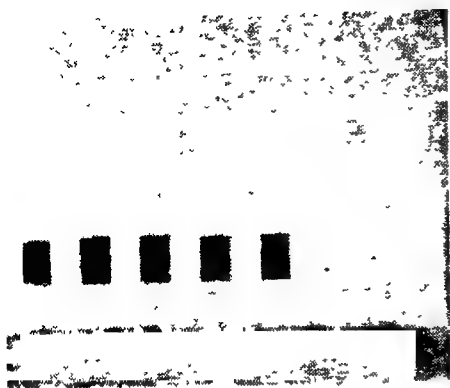
نای جنوبی





هزرومردم - شماره ۱۶۷

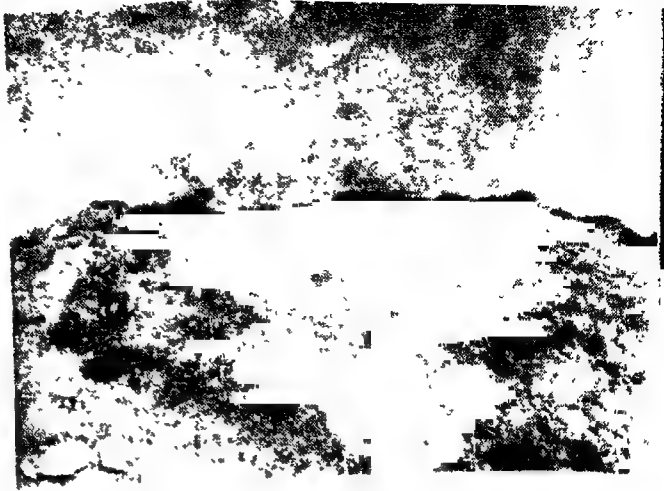




سپراف  
ریله‌ای سپراف (R)  
پاس ۱۰۵۰

رکاب II بدن آرامگاه I

نقشه‌ای از درون و بیرون کاوش‌های باستان‌شناسی سپراف  
معماری و معماری



محوطه ابوزید سیرافی (R) : منظره کلی آرامگاه

محوطه ابوزید سیرافی (R) : منظره آرامگاه ۱ قبل از حفاری



شرح عکسهای صفحه مقابل

راست: محوطه انوسعد سیراف

وطاق نمای اطاق ۳۶۶ ،

چپ : محوطه ابوزید سیراف

سسه‌ای به نسه ، اسوانه ش

لانای سر حنجه در آرام

کارگاه ۲

پائین : محوطه ابوزید سیراف

آرامگاه شماره ۹ با فور مستط



محوطه ابوزید سیرافی (R) ، قبور مستطیل

شکل و بیضوی جهت غربی آرامگاه ۱

دیوار صخره‌ای این اطاق شسته و ازین رفته و در حال حاضر حد اکثر ارتفاع موجود آن ۱۷۰ سانتیمتر است، این اطاق از طریق درگاهی که درجهه جنوبی قرار داشت به بیرون راه داشته‌است نظر باینکه حفاری داخل این اطاقها و سرون آنها هنوز خاتمه نافته، نتیجه‌گیری کاملاً در حال حاضر ممکن نیست (نماینده).

۱۵ تا ۱۸).



محوطه انور بدحس سیرافی (R):

در بخش غربی سراف برداشته ارتفاع شمالی آنار چهل آرامگاه گروهی به‌صورت بناهای کوچکی دیده می‌شود. طی سال‌های گذشته ۱۰ آرامگاه توسط هیأت سار کاوش شده بود (حفرات محوطه (۱) در آنها اجساد به‌طور اجتماعی با انفرادی و در جهات شمالی - جنوبی و شرقی -

قرار گرفتن تیرهای چوبی، بصورت بریدگی‌های کوچکی در دیواره جنوبی و لبه مربوط به سقف دیده می‌شود. بر کف گچی این اطاق يك سکه ساسانی بدست آمد. ورودی این اطاق درجهه جنوبی است که هنوز کاملاً باقی‌مانده و ابعاد آن ۸۰×۹۰ سانتیمتر و ارتفاع آن ۱۸۰ سانتیمتر است. فاصله کف تاج‌ایگاه قرار گرفتن نبرهای سقف ۳۸۰ سانتی‌متر است. قطر دیوارهای این اطاق بین ۴۵ تا ۹۰ سانتیمتر می‌باشد. در حجهه جنوبی با از قسمت سرون، طاقچه‌ای در دل دیوار صخره‌ای احداث کرده‌اند.

در بالای اطاق مزبور اطاق دیگری قرار داشت که دیوارهای آن در واقع با دیوارهای اطاق ۳۶۶ يك پارچه بود و همانطور که اشارت رفت از طریق تعدادی تیرهای چوبی که در واقع سقف اطاق ۳۶۶ و کف این اطاق را تشکیل می‌داد از اطاق ۳۶۶ جدا می‌شد.

شمان در دل صخره‌ای بزرگ ایجاد و از تراش این صخره اطاقهای چهار بشی بوجود آورده‌اند. اهمیت مسأله يك پارچه نمودن آنهاست که نمونه‌ای معماری صخره‌ای است که در ایران منهای بس عظیم دارد و شواهد متعددی آن درازمنه و نقاط مختلف به چشم می‌خورد. سیراف نیز شواهدی از معماری صخره‌ای بصورت ساختمان، چاه آب، قبرستان دخمه‌های صخره‌ای فراوان به چشم می‌خورد. از پنج اطاق موجود در این ساختمان اقدام به حفاری یکی از آنها گردید. این اطاق که بنام اطاق ۳۶۶ نام گذاری شده ۳۲ مربع شکل و هر ضلع آن ۵ متر و متصل به اطاقهای دیگری به همین شکل در شرق و غرب خود می‌باشد. داخل این اطاق مملو از خاک و سنگ و قطعات سفالی زیادی بود که با وضع مضطرب و درهمی قرار داشت. این اطاق دارای سقف مسطح با تیرهای چوبی بود و در حال حاضر محل

محوطه ابوزید سیرافی (R)، آرامگاه ۱، نور بصوی جبهه شرقی آرامگاه



عربی دفن شده بودند. در هیچ يك از آرامگاهها، کتیبه و نوشته‌ای بدست نیامد، لکن، اشیاء مکتشفه و جزئیات معماری نشان میداد که آرامگاههای مزبور مربوط به قرون ۳ و ۴ هجری است. مراسم تدفین در این آرامگاهها نمایشگر مسائل گوناگونی بود و انتساب آنها به پیروان یکی از مذاهب رایج در سیراف (زرتشتی، مسلمان، یهودی و احياناً نسطوری) مشکل بود و لذا عین هويت صاحبان این آرامگاهها مسأله مهمی بود. خلاصه تصور میرفت که این آرامگاهها مورد استفاده جامعه‌ای بظاهر عامان بوده که اعضا، آن با آداب و رسوم عامی که منعکس کننده نوعی تشریفات مذهبی غیر اسلامی بود سروکار داشتند، اما آرامگاهها دال بر آن بود که این بناها در جامعه‌ای ساخته شده که ثروتمند و مرفه بوده‌اند، لذا بنظر میرسد که اهالی مسند سیراف دارای آداب و رسوم ویژه‌ای بودند که از نظر اکثریت مسلمین آن شهر

عجیب و فوق‌العاده می‌نمود. ۳۴

بانونجه به مطالب فوق در صدد برآمدیم شاید پاسخی به بعضی از مجهولات بدهیم، لذا به بررسی بقیه آرامگاههای موجود پرداخته و به حفاری دو آرامگاه اقدام کردیم. در یکی از آنها (آرامگاه ۲) که مربع شکل و دارای پست‌بندهای سم‌دایره بود، مسأله حالت بوجهی ملاحظه شد، زیرا قسمت اعظم آن ویران شده بود و فقط آثارى نرزه حمله که در بین آنها يك پسمانه شبیه‌ای اسوانه‌ای شکل قرار داشت بدست آمد (مصور ۱۹) لکن از کاوس آرامگاه شماره ۱ منابع حالی بدست آمد:

\*\*\*

گارگاه ۲، آرامگاه ۱: این آرامگاه در شرق محوطه R و در پشته‌ای مشرف به قبرستان بزرگ صحرای سیراف قرار

دارد. در این محل

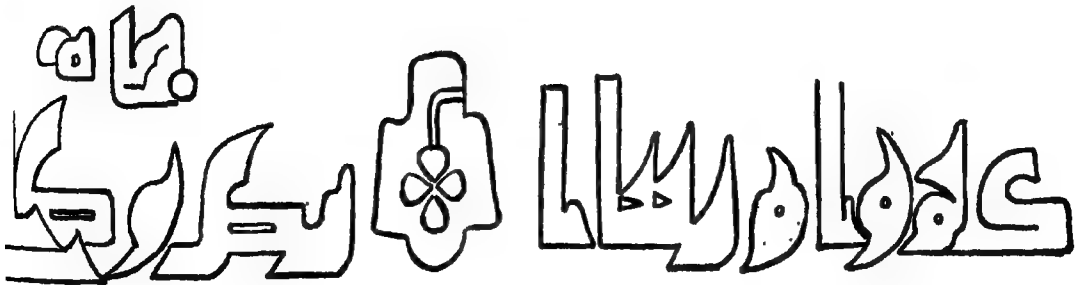
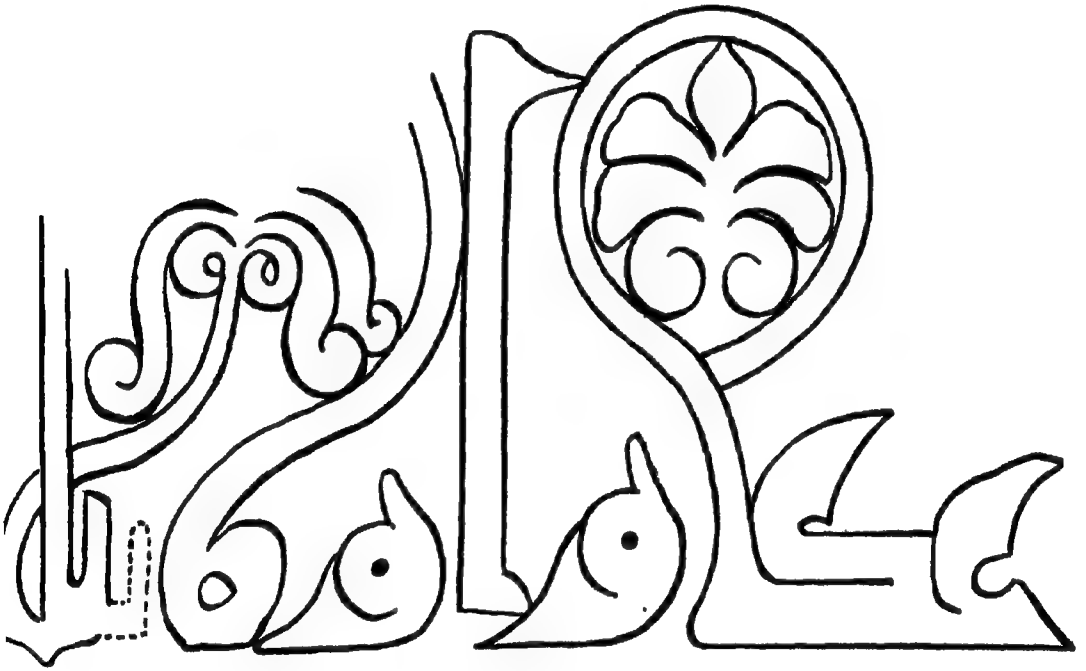
۳۱ - اوسمید سیرا  
ار علمای بزرگ سیرا  
قاضی القضاة بوده و صاحب  
۳۲ - عند ۳۶۶  
است که بنا به نوشته مقدم  
عظیم در سیراف رخ داده  
آورد و این حادثه یکی از  
۳۳ - اوزید حس  
و بازگشت بنام سیراف  
هجری یادداشت‌هایی در  
سیراف به بلاد چین و  
نمایشگاه‌های سلیمان ناصر  
هجری است امروزه است  
مسئله فرمانروای سیراف  
در بصره محمودی را ملافا  
بوی داده است.

۳۴ - برای آشنایی  
آرامگاههای گروهی سیرا  
مقاله کاوشهای باستان‌شناسی  
واب کاوس، ترجمه حبیب  
در سیراف با ریحی، شماره ۱

محوطه اوزید سیرافی (R)، آرامگاه ۱، فور عسطل و بضوی جنبه عربی آرامگاه، در روی قبور مسطیل شکل کسبه‌ها؛ کوفی ترننی ملاحظه شد



بالا : محوطه ابو زید سیرافی (R) ، طرح قسمتی از کتبۂ کوفی یکی از فنور مسطیل شکل چہ غری آرامگاہ شماره ۱ : [و] عدہ و اور سا  
(قسمتی از آیہ ۷۴ سورہ الرمر) - طراحى ارخانم لیلی نقی پور  
پائین : محوطه ابو زید سیرافی (R) ، طرح قسمتی از کتبۂ کوفی یکی از فنور مسطیل شکل چہ غری آرامگاہ شماره ۱ : [و] عدہ و  
اورثا الارض . . . . . (قسمتی از آیہ ۷۴ سورہ الرمر) - طراحى ارخانم لیلی نقی پور



# آرامگاه سراسراف

محوطه ابوزید سرافی (R) ، طرح قسمی از کتیبه  
مستطیل شکل حبه عربی آرامگاه شماره ۱ : الارض  
حب سا. قسم آخر العالمین ، (قسمی از آیه )  
طراحی از جانب لیلی تقی پور



حبره سعالس. آخری رنگت تا نفوس کیده افعی روؤ  
ار حلیج فارس (حلیج طاهری - سراف) نه فاصله یک  
ار عقی ۱۵ مری آب - بوضیح اسکله در اثر پیشرو  
ساحل قسمی اسراف نه زبرآب رفته است و هنوز به  
وآبار دردل آب پیدااست.

و نه ای می باشد (قسمتی از  
الرمر) ۳۰. علاوه بر آنه مزبو  
بعضی از صور کلمات : الحمد  
والله فرائد گردید. حفاری  
دو سجه مهم دربر داشت  
قدیم آرامگاههایی بدین س  
بخش از سراف دیده مش  
به سنگ کسه ونوع تزیینات  
بسته های ۳ و ۴ هجری  
اساس قطعی این قیل آرامگا  
سراف به سب وجود آیات قر  
مطالب نداشتند، زیرا قبلاً  
با شک و مردبد و از روی قرائ  
بوده است.

۳۵ - کتیبه های مزبور توسط  
آقای دکتر موجهر ستوده قرائت

سقف مؤثر بوده اند در داخل آرامگاه  
جمعاً ۳۳ قبر دیده میشود که اساسی دو  
میر که جهات شرقی - غربی دارند. به  
دوای جهات غربی شمالی - جنوبی اند.  
(بعد از ۲۰ تا ۲۲) ۱۵ قبر پوشش مستطیل  
شکل و عمه پوشش بصوی دارند. ص  
حفاری پوشش مستطیل شکل یکی از فور  
کاشف بعمل آمد که این قبر اندا پوشش  
بصوی داشته و سسی یک پوشش مستطیل  
شکل بر روی آن ایجاد کرده اند. برای  
پوشاندن فور علاوه بر سنگ، لایه ای گچ  
با ضخامت ۳ تا ۴ سانتی متر بکار رفته است  
(معاور ۲۳ تا ۲۵) در حبه عربی  
آرامگاه ۱۰ قبر تا پوشش مستطیل شکل  
قرار دارد که تعدادی از آنها دارای  
کتیبه های برجسته به سنگ کوفی تزیینی  
محموی یکی از آیات قرآنی و تزیینات گل

خروج دیده شد که یکی از آنها مورد  
گرس قرار گرفت و کشف آن شرح  
بر است

آرامگاه مستطیل شکل و جهات آن  
برقی - غربی و طول و عرض آن ۱۳×۵  
بر واحد اکثر ارتفاع دیوارهای برجا  
اند. یک متر است. این بنا دارای چهار  
سند مستطیل شکل در زوایا و دو سب  
بدن همس شکل در دیوار شمالی است.  
سالم آرامگاه از قطعه سنگهای کوچک  
می آملاط گچ است. ورودی بنا احتمالاً  
جهت جنوبی بوده است. در این قسم  
دار یک کف گچی دیده میشود. محوطه  
حلی آرامگاه دارای کف گچی است.  
ای چهار پایه ستون متصل به دیوارهای  
به شمالی و جنوبی در داخل آرامگاه  
(احطه میشود که بطور قطع در نگهداری

# قربانی

## از روزگار گمنام امروز

۲

دکتر حسین لسان

استاد دانشکده هنرهای دراماتیک و دانشگاه تهران

### در ایران

آریائی‌ها (ایرانی‌ها) برای خورشید و آتش و اهورامزدا، چیزهای گوناگون، گل و نان و مویه و مواد خوشبو و گاو و گوسفند و شتر و اسب و خر و گورن قربانی می‌کرد. در زمان‌های قدیم، آریائی‌ها نیز مانند افوام کهن دیگر، آدمی‌زاد را قربانی می‌کردند. بوی قربانی‌ها مخصوص خدایان بود و گوشت آنها نصیب کاهنان و پسرانندگان می‌شد.<sup>۳۳</sup> هرگاه می‌گویند که پارس‌ها، هر بار که قربانی به خداوندان اهداء می‌کردند گوشت آنرا به حیاه می‌بردند، اسرابون اضافه می‌کند که به عقیده پارسی‌ها خداوند فقط طالب روان قربانیست، نه گوشت آن نوجهی ندارد.<sup>۳۴</sup> بگفته او پارس‌ها نوار به گردن قربانی می‌آویختند و گوشت آنرا بر بستری از گاه خرزهره قرار می‌دادند.<sup>۳۵</sup> به قول هرودوت، ابراسها، کسانی را که در یا قربانگاه یا مجسمه‌ای برای خدایان بنا می‌کردند، دبوانه می‌دانستند، برای قربانی، نه سبب همین مؤلف به مرتفع‌ترین نقاط کوهستان می‌رفتند و در آنجا قربانی‌ها را به زئوس (اهورامزداست) که نام او را بر کائنات و افلاک اطلاق کرده‌اند اهداء می‌کردند برای جو و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز هدایائی قربانی می‌کردند، اینها تنها خدایانی بودند که ایرانیان از قدیم برای آنها قربانی می‌کرده‌اند ولی بعدها قربانی برای خدایان دیگر را در آشوربها و اعراب آموختند.

برای مراسم قربانی، اندودن به روغن مقدس و نواختن می و ستن نوار به سبب (خلاف نظر استرابون) و افشاندن جو مقدس نزد ایرانیان مرسوم نیست، وقتی یکی از پارس یکی از خدایان قربانی پیشکش می‌کند، حیوان را به محلی پاک می‌برد و سبب - حی از گل و بخصوص گل خرزهره بر کلاه خود قرار میدهد و آنگاه نام آن خدا را بر زبان جاری می‌کند، کسی که قربانی به خداوند اهدا می‌کند نمی‌تواند فقط برای شخص خود دعا بخرد کند و باید برای سعادت و خوشبختی پادشاه و تمام مردم پارس دعا کند و خود او نیز در ضعی پارس‌ها به حساب می‌آید، همین که قربانی به قطعات کوچک تقسیم و گوشت او پخته می‌شود بستری از علف تازه و بخصوص از شبدر تازه می‌سازد و تمام قطعات گوشت را روی آن قرار می‌دهد، پس از آن، یکی از معان که در آنجا حاضر است سرود مذهبی می‌خواند و فاعده براس که هیچ قربانی بدون حضور یکی از معان اهدا نشود، سرودی که خوانده می‌شود افسانه است خدایانست بعد از خواندن سرود، آنکس که قربانی کرده، اندکی صبر می‌کند و سپس گوشت‌ها را به خانه برده هر طور بخواهد بکار می‌برد.<sup>۳۶</sup>

گرنفون در کوروش نامه (سیرت کوروش) خود بارها از قربانی های کوروش نام برده است ، در نخستین روزی که کوروش ، شهنشاهی خود را آغاز کرد و به کاخ شاهی قدم گذاشت و در حین ورود به درگاه قصر ، برای (هستیا) خدای اجاق خانواده کی واهورامزدا ، پروردگار عالم ، و دیگر خدایان که می خواست اسم برده بودند قربانی کرد<sup>۷۶</sup> ، در هنگام پادشاهی ، کوروش ، هر روز سحرگاه ، عبادت و قربانی بجای می آورد ، گرنفون می گوید اس رسم و آئین او هنوز در دستگاه پادشاه ایران معمول و جاریست ، بگفته او ، در این گونه امور ، پارسان از شهر باران خود مجدانه پیروی می نمودند و می پنداشتند که هر چه در کار عبادت کوشا تر باشند ، شك سختی ایشان بیشتر خواهد شد<sup>۷۷</sup> . کوروش همه مال و ثروت خود را صرف خیرات و قربانی می کرد<sup>۷۸</sup> و همچنین پس از پیروزی هایش در صدد قربانی می آمد<sup>۷۹</sup> . در نخستین کوکبه شاهی که برای کوروش ترتیب داده بودند ، هنگامی که از قصر خارج می شد ، پشاپش کوکبه او چهار گاو بر بسیار زیبا و تنومند ، خاص قربانی پیش می رفت که فرار به ده درگاه پروردگار بزرگ قربانی شوند ، دنبال آنها ، اسب هایی که ، نذر آفتاب ، قربانی می شدند حرکت می کردند ، آنگاه گردونه های به گل آراسته ، مخصوص اهورامزدا و مهر ، پیش می آمدند ، و فی که دسته شاه ، به اماکن مقدس رسید ، گاوهای مر را به درگاه اهورامزدا و اسبها را برای آفتاب قربانی کردند و لاشه ها را سوزانیدند ، سپس چنانکه می خواست معین کرده بودند ، قربانی هایی نیز نذر زمین و آسمان و قهرمانانی که سوریه (آشور) را در دست داشتند بعمل آمد<sup>۸۰</sup> .

گاه در مسافه های اسب دوانی ، در میدان مسافه ، قربانی می کردند ، گرنفون پس از شرح شك مسافه که در حضور کوروش انجام گرفته می گوید : همان رسم و ریزی که کوروش برای بهاد بود هنوز ادامه دارد و همچنین عسا ناقص مگر شك مورد ، که هرگاه شاه قربانی نکند ، حیوانی نمی آورند<sup>۸۱</sup> .

طاهرا ایرانیها نیز مانند یونانیان ، هنگام پیمان نس ، قربانی می کرده و خدا را بر آن شاهد می گرفته اند ، وقتی کوچیه ، پدر کوروش ، او و سران سپاهش را اندرز داده ، به کردار شك فرا می خواند ، می گوید :

شهاد من این است که ما هم قربانی کنند و خدا را شاهد بخواند و بایکدیگر هم پیمان شود<sup>۸۲</sup> .

گرنفون می گوید ، کوروش ، وقتی مرگ خود را بد شك یافت ، بی در شك حیوانانی برای قربانی به درگاه زائوش (زئوس = اهورامزدا ، خدای بزرگ) که پروردگار ساکان او بود و آفتاب و دیگر خدایان انتخاب کرد و در مکانی بلند ، چنانکه رسم پارسااست مراسم قربانی انجام داد و چنین به دعا پرداخت :

«ای پروردگار بزرگ ، خداوند نیاکان من ، ای آفتاب وای خداان ، این قربانی ها را از من بپذیرید و سپاس و نیایش مرا هم در ازای عابانی که به من فرموده و در همه ریدگاسم

۷۲ - ترجمه ویل دورانت ، کتاب اول (بخش اول) ص ۵۴۵ .

۷۳ - ترجمه هرودوت ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ .

۷۴ - همان مرجع ، ص ۱۷۱ .

۷۵ - همان مرجع ، ص ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ .

۷۶ - سیرت کوروش (ترجمه وحید مازندرانی ، سال ۱۳۵۰) ، ص ۳۴۶ .

۷۷ - همان مرجع ، ص ۳۶۰ .

۷۸ - همان مرجع ، ص ۳۷۰ .

۷۹ - همان مرجع .

۸۰ - همان مرجع ، ص ۳۷۶ و ۳۷۹ .

۸۱ - همان مرجع ، ص ۳۸۱ .

۸۲ - همان مرجع ، ص ۴۰۲ .



بوسیله قربانی و علایم آسمانی و نوای پرندگان و ندای انسان ارشاد می‌گردد که چه باید کنیم و از چه کارها احتراز نمایم ..... اکنون از درگاه متعال شما استدعا دارم زندگی فرزندانم و زمین و دوستان و وطنم را قرین سعادت بدارید و مرگ مرا نیز مانند زندگی توأم با عزت و افتخار<sup>۸۴</sup> کوروش بزرگ، به خدایان اقوام بیگانه نیز قربانی پیشکش می‌کرد، هرگز سرزمینی را نمی‌گشود، به خدایان آن سرزمین، احترام می‌گذاشت، و با کمال تقوی و ورع، قربانی‌هایی به خدایان تقدیم می‌کرد<sup>۸۵</sup>.

در لشکرکشی خشایارشا به یونان، گذار پادشاه ایران به شهر تروا افتاد، شاه با تحقیقات و تماشای آنجا فرمان داد هزار گاو برای تروا و الهه می‌نیر قربانی کنند و آبگاو، شراب زیادی برای پهلوانان جنگ تروا ساز کردند<sup>۸۶</sup>.

همانطور که پیشتر گفته شد نمازها و قربانی‌های ایرانی منحصر به قربانی حیوان است، مثلاً وقتی خشایارشا از بغاز داردانل می‌گذشت، ساغری زرین پراز شراب، به دربار و آفتاب را نیایش کرد و از او خواست حادثه‌ای پیش نیاید که مانع جهانگیری او در اروپا پس از آن يك جام و يك صراحی زرین و يك قضا شمشیر به آب انداخت<sup>۸۷</sup>.

پلوتارک بوسنه اسب و می‌نمیسوکل سردار فانی یونانی در اثر ناسازگاری همه-ناگزیر شد به ایران پناهنده شود، شاهنشاه ایران (خشایارشا یا پسرش) از اسبکه فانی سلامین را زینهار می‌خود دید، خیلی به وحد آمده، قربانی نثار خدایان کرد<sup>۸۸</sup>.

اقوام ماساژت، که آنها را نیز آریائی داسه‌اند و هرودوت، جنگهای ملکه با کوروش، آورده است، مراسم حالیه از قربانی داشته‌اند، سعادتمند کسی را می‌دانستند، آنقدر پیر شود تا به سن قربانی شدن برسد و خوشاش او را قربانی کند و گوشت او را به کسانی را که به مرض می‌مردند نمی‌خوردند و در حاک دفع می‌کردند<sup>۸۹</sup>، این مردم فقط به می‌پرسیدند و به خاطر آن اسب را قربانی می‌کردند و معتقد بودند که نندرو بر سر موجودات فایزبر را به نندروترین خداوند از میان خداوندان تقدیم می‌کند<sup>۹۰</sup>.

با ظهور زردشت در ایران، دگرگونی بزرگی درین رسم آریائی داده شد، این ایرانیان قربان کردن حیوانات به مخالف برخاست، در گاتها قربان کسندگان گاوها نفرین می‌گوید: «نفرس نو ای مزدا به کسانی که از تعلیمات خود مردم را ارکدار يك می‌سازند و به کسانی که گاوها را فریاد شادمانی قربانی می‌کند....»<sup>۹۱</sup> حای دیگر می‌گوید: «این است آن کسی که کلام مقدس را ننگین ساخته از سنوران و خورشید پرستی ناد می‌داند زشتی‌ای که با دبدگان نیز می‌توان دید....»<sup>۹۲</sup> مقصود ازین زشتی قربانی گاو و حیوانات دیگری بود که در مراسم مذهبی دیوسنا بجای می‌آوردند. باز زردشت، جای دیگر، ازین کردن زشتی یاد کرده و گفته است: «دبر زمانیت که گرهما و نر کاوینها تمام فکر و قوه را برای ستم گماشته‌اند چه می‌پندارند که از این راه دروغ پرستان را ناری کنند و می‌گویند که دو برای قربانی است تا دور دارند مرگ (هوم) بیاری ما شتابد»<sup>۹۳</sup>. گرهما و کاوی مسدود فرقه دیویسان و از مخالفان زردشت بوده‌اند.

تاگور، فیلسوف و شاعر بزرگ بنگالی‌ها، برنده جایزه نوبل، تحت تأثیر این زردشت که قربانی حیوان را منع کرده گفته است: «در ایران باستان، هنگام نیایش، و نیایش کردن چارپایان منع شده است و این امر نه تنها جرأت بلکه قدرت معنوی زردشت را نشان می‌دهد. حقیقت خداوند نشان می‌دهد، پلوتارک نوشته است، زردشت، ایرانیان را در عبادت اهورا فقط به فدیة معنوی که نیایش و سپاسگزاری باشد واداشت، میان عبادتی که با قربانی و فدیة خونین صورت می‌گیرد و عبادتی که با پرستش و دعا انجام می‌شود فرق بسیار است حای شکی است که زردشت در میان مردان عهد کهن اول کسی است که با يك شور مذهبی این سد را که از مجاز به حقیقت رسید، حقیقتی که ضمیر او را پر کرده بود نه از کتاب و رهنمائی به غریب

گرفته بود و نه از تعلیم سنتی به او رسیده بلکه مانند پرتوی ایزدی و الهامی عینی سراسر وجود او را فرا گرفته بود<sup>۸۳</sup>.

زردشت، نوشیدن (هوم)، این مُسکر مستی‌آور را نیز مردود و زشت شمرده است، زیرا، همانطور که یونانیان، هنگام قربانی، شراب می‌نوشیدند و در فریادگاهها، این بادۀ ارغوانی رنگ را بر قربانی‌های خود می‌افشانند، اعرانها نیز هنگام قربانی، حسن ریا ساخته، خود را بادۀ هوم مس می‌کردند و در حالیکه ارجود بخود سده بودند، نه قربانی کردن گاو را می‌پسندید<sup>۸۴</sup> بهمن‌جهت است که زردشت ارقول مخالفان خود می‌گوید: «... که گاو برای قربانی است تا دوردارنده مرگ (هوم) بیاری ما ساید» و ظاهراً سب همین ارناط بین هوم و این بوده که زردشت آنرا «مسرود مُسکر کشف»<sup>۸۵</sup> نامیده است.

در برابر این دسته از مخالفان، زردشت اربگاهانان مربع و چراگاه (واستری‌ها) و نیز اربگاهان رمه و گله (فوشوس‌ها) به تنگی مانده و آنها را سده است، این گروه از مردم با سعادتی که داشته‌اند طبعاً شش از همه ملت‌ها به ندی و زبانی قربانی کردن واقف بودند. اما که اینگونه مراسم مذهبی با حسن حس و بهمن و حسی همراه بود و بالاخره همین (واستری و فوشوس)‌ها بودند که به رغم زردشت بدگمانان مطالب و واقعیات خداوند شمار می‌آوردند، بعداً کلمه (دوشوس) بطور عام صفت باری برای هر زردستی، که در حال سرودن است، گردید. زردشت، به حیوانات رمه و گله را با مقام عدس بالا برده است تا وجود مخالف‌های زردشت با قربانی این دام، پاره‌ای برآید که زردشت، بعداً، به این دستور خود صورت تعدیل‌گری داده است. این صفت متأخر اوسا و نیز در بارش‌های ده‌ران بعد از زردشت، بارها، ارقربانی حیوانات، ریم زردشتی، سخن رفته است، از جمله این موارد می‌توان به سنا، در صفت متأخر ریم زردشت، سناور، اهل ساسانی که قربانی کردن کوشش اشاره نموده و نیز به سب حاری ارقربانی، در دوران کوبی، که برای اعرانی رایج می‌باشد<sup>۸۶</sup>، سنا در صفت زردستی، متعدد، حای مردد نامی نمی‌گذارد که پس از زردشت، سب که وی در عهد خود آن را با آن به مخالفت برخاسته بود به نحو ملامت‌گری اوسر گرفته شد. این حتمیت مسلم که به قربانی حیوانات، بعد از زردشت با به امروز ادامه دارد، روشنگر این نکته است که زردشت، بهر حال، نکاتی از آن سب قدیمی را باز شایسته و بدرفته است<sup>۸۷</sup>، ولی در اوسا، چا که خود زردشت، فرشتگان را باری می‌فرستد، به صورت قربانی و دیح نمی‌باشد<sup>۸۸</sup>. در سنا هم دوسی هم بهمن و حای از قربانی به میان نیامده است، عبادت و بدر و بار شاهان ران، درین دفتر کهن، محصوراً به این است که سر وی سید حامد سعید بوسید و به درگاه زوی بر حاکم بهند، با اسکه به آن سکنده رفته پیش آذر، با حشم اسکار بای آید و سپس

۸۳ - همان مرجع، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

۸۴ - ویل دورانت، کتاب اول (بخش اول)، ص ۵۱۹.

۸۵ - ایران باستان ج ۱ ص ۷۲۳.

۸۶ - همان مرجع، ص ۷۲۷.

۸۷ - حیات مردان نامی، ص ۳۴۳.

۸۸ - ترجمه هروودوت، ج ۱، ص ۱۷۱.

۸۹ - همان مرجع، ص ۲۸۸.

۹۰ - گاتها، ترجمه پورداود، ص ۳۹، ۴۱، ۷۹.

۹۱ - همان مرجع، ص ۷۹ و ۸۰.

۹۲ - دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن (چاپ ۱۳۴۸)، ص ۱۱۰.

۹۳ - یسنا ۴۸ بند ۱۰ (ترجمه پورداود).

۹۴ - دیانت زرتشتی ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۹۵ - همان مرجع ص ۱۱۲.

درم و دینار برزند و اوستا و موبدان و خادمان آتشکده برافشانند و یا به ارزانیان (مستحقان و درویشان) چیزی بخشند<sup>۹۷</sup>، و انصاف را، که صفا و روحانیت این نیایش‌ها، که در شاهنامه بسیار به آن برمی‌خوریم، مانند همه چیز این کتاب، خود پرازشگفتی و مردمی است.

هخامنشیان، قربانی داشته و مراسم آن را به جای می‌آوردند اما هنوز در زرتشتی بودن آنان جای سخن است، حیوانی که در زمان ساسانیان، بتعداد زیادی، قربان می‌شد، گوسفند بود<sup>۹۸</sup> و ظاهراً تأثیر سخن زردشت تا بدان حد بوده است که ایرانیان زردشتی، قربانی کردن گاو صرف‌نظر و بجای آن، گوسفند را، برای قربانی، انتخاب کرده بودند. در اوستا، (آبان‌یشت، گرده ۶ و ۷ و .....)، از مردان آریائی و اوستائی، مانند هوشنگ جمشید و ضحاک و فریدون و نریمان و افراسیاب و کی‌کاوس و دیگران، که در راه ناهید، هر صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده‌اند، سخن رفته است، هم‌چنین در (هوم‌یشت) از قربانی‌هایی که به فرشته هوم (موکل برگ‌ها هوم) نثار می‌گردیده یاد شده. در جشنی که از برای خشنودی هوم برپا می‌کردند، اعضاء خاصی از حیوان قربانی را که می‌بود از زبان و جان (آرواره) و چشم چپ، به این فرشته تقدیم می‌کردند و نیز هر قسمت دیگری را به امشاسپندان و فرشتگان دیگر و فروهرهای پاکان هدیه می‌کردند مثلاً گردن اردی‌بهشت، شانه راست را به فرشته آب و ران راست را به فروهر گشتاسب تقدیم می‌داشت<sup>۹۹</sup> در دستور داراب هرمزد، از کتب دینی زردشتیان، چنین آمده است که برای سر آتش بهرام، گوسفند سالم بیش از یکسال را قربانی کنند و برای آرامش روح مرده، در هر روز اول پس از مرگش، چربی گوسفند در آتش بهرام ریزند<sup>۱۰۰</sup>.

### \*\*\*

در ایران مسلمان نیز قربانی کردن همچون يك وظیفه دینی پابرجا ماند، زرتشتیان مقدس اسلام، آنرا جزء عبادات پذیرفته و مقرر داشته بود، صرف‌نظر از مناسک حج که در خانه خدا، از هر ملت که باشند، بطور واجب، در مکه و صحرای منی، قربانی‌ای با صد خاص، آنچنانکه در کتب فقها آمده، در راه خدا انجام می‌دهند، هنگام نذر و نیاز و پس از روز عید قربان (اضحی) و سایر مراسم مذهبی، بعنوان يك عبادت مسح، مردم مسلمان، در آن می‌پردازند و قربانی کردن در میان همه مردم، از شاه تا گدا، همیشه امری شایع بوده است، همانطور که امروز هم مانند گذشته مورد اعتقاد تمام طبقات است و گاه و بیگاه بجای می‌آورند، فراموش نکنیم که منظور شارع در امر قربانی، بیشتر معطوف برین امر است که بی‌چیزان و مستحقان بدینوسله اطعام شوند و ازین راه همسنگی بیشتری میان مسلمانان و مردم پیدا شود.

از جمله قربانی‌های خاص، عقیقه است که در هفته نخستین تولد کودک، برای او، گوسفندی را قربانی می‌کنند، سر طبل را می‌تراشند و ضیافت می‌دهند، این قربانی را - حی مستحب و پاره‌ای واجب دانسته‌اند و بعضی نیز گفته‌اند برای نوزاد پسر دو گوسفند و برای دختر يك گوسفند باید قربانی کرد<sup>۱۰۱</sup>. از پیغمبر (ص) حدیثی آورده‌اند که فرموده است «پسری را که هفت روز باشد او را عقیقه کنید و نام و کنیت نیکو نهد»<sup>۱۰۲</sup>.

از عید قربان و مراسم آن مانند عید نوروز و عید روزه (فطر) در اشعار شعرای ما بسیار یاد شده است و پیداست که در برگزاری مراسم این روز که همراه با جشن و سرور بوده مانند اعیاد دینی و ملی دیگر، شاعران فرصتی می‌یافته‌اند که درین بزم‌های طرب، ممدوح خود را بستايند و هم‌چنین معلوم می‌شود، که در قربانی‌های بزرگ و شاهانه، رسم برین بوده است که شتر را ذبح کنند، انوری در یکی از همین قصاید خود در دعای ممدوحش می‌گوید:

عید فرخنده و در عید بر رسم قربان  
سر بریده عدویت همچو شتر زار و تار<sup>۱۰۳</sup>

اما این مراسم که، ضمن آن، شترقربانی را، چندروز پیش از عید، نازنگها و جلاجل و پوششهای رنگین منگوله‌دار، در هر کوی و برزن، با دهل و نقاره می‌گردانند و در حالیکه، همراه آن، یک نفر اشعار مذهبی می‌خواند، به درخانه‌ها رفته از صاحب خانه‌ها پول ناخوار و بار می‌گرفتند و بعد، در صبح روز عید، با آئین خاصی آنرا قربانی می‌کردند از کجا پیدا شده بود؟ با آنجا که می‌دانیم این مراسم و تشریفات، با طول و تفصیل هر چه بیشتر، در زمان شاهان صفوی، برقرار می‌شده است و هنگام اجرای آن حتی شاه و بزرگان و رجال مملکت شرکت می‌کرده‌اند. ظاهراً سابقه این تشریفات را باید در دوره مغول جستجو کنیم، در تاریخ مبارک‌غازانی از مراجعت‌ها و آزارهایی که «خربندگان و شترنان و بیگان» برای مردم فراهم می‌آورده‌اند، مطالبی آمده که ریشه و سرچشمه این مراسم را بخوبی نشان می‌دهد، مگر بعداً بوسیله این کتاب، خربندگان و ساربانان «در روزهای عید و نوروزها و امتثال آن چهارپایان می‌آراستند و حیوانات و حیوانات خانه‌های بزرگان می‌رفتند اگر خداوند خانه روی نمود آنچه می‌خواستند به الحاج می‌دادند و صد هزار هرزه و هذیان می‌گفتند و دشنام می‌دادند تا رات بسازد و هر سال به شش روز بیش از آن روزهای معهود و پنج شش روز پس از آن هیچ آفریده در میان راهها نمی‌گذشت که او را در پیچیدندی و هر چه لایق چنان قوم باشد ایی کردیدی .... و اکابر و ارباب حاه را از آن ذوق بود که خربندگان و ساربانان ایشان اسیران و اشران را بباربند و به ایی چند بر آن اندازند تا از مردم چیزی نماند سداً بالاخره کار این مردم آزاری‌ها بجائی رسید که غازان خان، پادشاه مغول، حکم کرد که هر خریده و شتران و سگ که از کسی چیزی بخواهد او را به پاسا رسانند و در عیدها و نوروزها، به روف که آواز حرس و درای اشران و این شمشیر، کرکشانان (کرکشانان = کجک‌نامان) را می‌فرمود، که به رحم حیات، به دست و پای ایشان می‌شکستند و فرمود تا ندانند که هیچ آفریده چیزی به خربندگان و شتران و بیگان ندهد و هر کجا که اسیران و اشران گردانند اسیران را بربند»<sup>۹۶</sup>

احتمالاً همین مردم (خریده و شتران) که مردم را رحمت می‌دادند و چرم می‌گرفتند، برکت این عیدها به نوائی می‌رسدند، تا وجود فرمان سب حان مغول، خود با احلافشان، باز بر شدند، به کار خود رنگی دیگر داده و آنرا به صورتی معتول و آدم‌سند و حلوه دهند، عیبی با استفاده از عید قربان و معتقدات مردم مسلمان در بهره‌گیری از نواب این روز، رفته رفته، رو گوئی و شرارت و مف‌خواری را در زیر نقاب گدائی ملایم سارند، و آنوقت به دساوین فراهم کردن بهای قربانی، همان شتر را، با همان آراشها، به درخانه‌ها بگردانند و منعی بنام قربانی و شرکت در ثواب آن، از مردم بگیرند، مخصوصاً که این شتر قربانی، با آن جلاجل و منگوله‌های رنگین و آراش‌های دیگر و آواز دهل و طبل و گروهی از خرد و بزرگ مردم سگاه که آنرا همراهی می‌کردند، خود بصورت یک نمایش عظیمی در می‌آمد که هر کس را به همراهی یا لاق‌ل تماشای آن تشویق می‌کرد. علاوه بر این، این حدس هم پذیرفتنی است، که مردم شیعی مذهب، در آنوقت که نفوذ و اقتداری با فقه و ائمه‌ان گراشی، شش از گذشته،

۹۶ - یشتها (آبان یشت) ص ۲۴۳.

۹۷ - شاهنامه بروخیم ج ۵، ص ۱۳۸۵.

۹۸ - دیانت زردشتی، ص ۱۱۲.

۹۹ - یسنا (ترجمه پورداود) ج ۱ ص ۱۲۹.

۱۰۰ - ج ۱، ص ۷۴ و ۲۶۲ و ج ۲ ص ۷۰ و ۴۵۷.

۱۰۱ - لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه عقیده.

۱۰۲ - کیمیای سعادت (چاپ ۱۳۴۵) باب معاملات ص ۳۳۹.

۱۰۳ - دیوان انوری، ج ۱ ص ۱۹۰.

۱۰۴ - تاریخ مبارک‌غازانی، ص ۳۶۱.

به تشیع پیدا کرده بودند ، همین مراسم را وسیله‌ای ساخته بودند که همراه ابن حمص تحت لوای يك سنت مذهبی ، با خواندن اشعار دینی ، مناقب اهل بیت را بخوانند و ضمن اظهار وجود ، خودی نشان داده و جمعیت زیادشان را به رخ مردم سنی مذهب که ، در شهرها سا بودند و باشیعیان اختلاط داشتند ، بکشند ، بزرگداشت و ترویجی که بعداً شاهان صفوی از مراسم می‌کردند ، خود تأییدی برین حدس تواند بود .

خاطرة ابن خوانندگان اشعار مذهبی ، که شترقربانی را همراهی می‌کردند ، ارجحاً پنجاه سال پیش ، زمانی که هنوز این مراسم مرفرار بود ، پیاده‌ها مانده است ، در دورهٔ صفوی هم پیترودولاوله ، از این خوانندگان یاد کرده است ، ابن مرد مسیحی که در زمان شاه عباس کبیر (حدود ۳۶۰ سال پیش) به سفارت ، از ایتالیا به ایران آمده با علاقه و هوس بسیار در تمام ازین مراسم قربانی ، در اصفهان ، حضور یافته و به تفصیل آنرا شرح می‌دهد ، آنچه را بر جهانگرد و مأمور سیاسی نقل می‌کند همان مراسمی است که ، ساده‌تر تا مفصل‌تر ، در اغلب ایالات ایران ، تا این اواخر صورت می‌گرفت و شاید هنوز هم ، بطور خیلی ساده‌تر ، درباره‌ای ارجحاً دور و نزدیک صورت بگیرد بنا نگه او :

مسلمانان در این روز جشن می‌گیرند و قربانی می‌کند ، در هر خانه‌ای يك ناحیدگو قربانی کسه قسمی از گوشت آنرا می‌خورند و قسمت دیگر را به مسلمانان می‌دهند ، در این رسمی حارسب که حی دربر که و عرسبان نیز وجود ندارد و آن رسم این است که در شهرهای بزرگ ، و اگر شاه در اردوگاه باشد حتی در آنجا هم با سر تعاب و مراسم خاصی بدو کردن شر می‌پردازند .

سه روز قبل از عید ، يك شتر ماده را ، در حالی که به گل بفسد و گلکهای دیگر و ... و برگ و شاخه‌های کاج آراسه‌اند ، با نقاره و طبل و شیپور در شهر می‌گردانند و همراهش یک نفر گاهگاه اشعار دینی می‌خواند هر جا این شتر می‌گذرد مردم برای تبرک و بمن سم می‌کند ، این مراسم سه روز قبل از عید مرفرار است ، روز عید ، صبح خیلی زود و قبل از آمدن آفتاب ، تمام سربان و برگان ، حی خود شاه ، با عده رنایان مردم ، از هر طبقه و ... جمعی سواره و جمعی پیاده ، با سلام و صلوات در محل قربانی جمع می‌شوند ، در آنجا بزرگی از تماشاچیان تشکیل می‌شود که افراد سرشناس ، سوار بر اسب ، در صف اول آن حی دارند ، درین روز ، مردم بهترین لباس‌های خود را می‌پوشند ، جماعت با بی‌صبری در انتظار رسیدن شتر هستند ، در راه نیز مردم رنایان انتظار دیدنش را می‌کشند ، چون در مشرق رنایان پنجره رو به خوابان وجود ندارد ، مردم از بالای در خانه‌ها و دکان‌ها و دیوار باغ‌ها منظرهٔ گذر شتر را تماشا می‌کنند ، در جلو شتر ، يك نفر نمره‌دار حرکت می‌کند که بعد ، همین نمره‌دار کشتن حیوان نکار می‌برد ، حیوان قربانی را به محوطه‌ای که به همین منظور در وسط حرم خالی مانده است هدایت می‌کنند و از محله‌های شهر ، عده‌ای با اسب و عده‌ای پیاده ، چماق بدست در آنجا آماده‌اند که پس از انجام قربانی ، بزور قطعهٔ بزرگی او لاشهٔ حیوان را طبق آداب رسوم خاصی به محله خود ببرد ، کسند شتر باید شخص مهم و صاحب عنوانی باشد و این کار حیدرسلطان یعنی نگهبان حرمسرای شاه ، که با لباس فاخر مراسب آراسته‌ای سوار شده بود ، انجام داد و نیزه را چنان به گلوی حیوان زد که ناقلیش فرو رفت ، بی‌درنگ حاضران به سمت لاشه هجوم بردند و هر کس بهر وسیله‌ای که در دست داشت مشغول بریدن تکه‌ای از گوشت قربانی شد ، بین نمایندگان محله‌های شهر ، برای ریختن گوشت بیشتر مسابقه‌ای شروع شده بود ، هر یک رتبی داشتند ، که گوشت‌ها را نزد او می‌بردند تا همه قطعات يكجا جمع شود ، وضع آنحضرت آشفته بود که حدی نداشت ، تکه‌های بزرگ گوشت را یا به روی زمین می‌کشیدند و یا به‌روی اسب می‌گذاشتند ، سر شتر را به خانهٔ شاه فرستادند .

مردم ، قسمتی ازین گوشت را همان روز برای تبرک می‌خورند و قسمتی دیگر را يك

ریتند و در تمام مدت سال برای دفع بیماری یا شفای مریض از آن استفاده می‌کنند، گوشت زان بین شهر و محله‌های اطراف تقسیم می‌شود و قسمتی از آن هم به سبب دهان اصفهان گردد، شاه چون امسال در اصفهان نبود، عده‌ای از رجال درین مراسم شرکت نکرده بودند، وزیر اصفهان، که مقدم بروزرای دیگر است و هم جنس حیدر سلطان و ملک النجار در آن روز داشتند ۱۰۵.

\*\*\*

شعب هفتاد سال، پس از پیرو دولاوله، ساح دیگری از آلمان به انگلبرت کمپر، گام پادشاهی شاه سلیمان صفوی به ایران آمده و مراسم عند فرمان سال ۱۰۹۵ هجری را در هزار حرب اصفهان دیده است، این مرد، نقوی ازین مراسم فراموشی که شاه سلیمان و اعظم وقت، شیخ علیخان زنگنه، در اجرای آن شرکت دارند، که ده و نه مادگار گذشته است، شرح این مراسم، با حضور شاه، حاوی کتاب، حرمان حالت است که از هر جهت تاریخی است، و قول این ساح، روز عند، همه مردم اصفهان، در دیدنکی باغ هراحت است، حائیکه بود مراسم در آنجا اجرا شود جمع شده بودند، سر فرمانی که در ورو سال و از بهرین براد یوحنا، و با یک فالجه از عوامی آنرا بوسانده و به بهرین نحو آنرا کرده بودند، به روی ن، با ناهای سینه، آزمینده بود، این شهر را ده روز پیش از عند، با جدای طفل و قناره، ام کوچه‌های شهر گردانده بودند، جمعیت بسیاری از تماشا کنندگان در احسان مشرقه‌ها ده‌های باغ‌ها بالا رفته بودند با لباس فرامی را خوف باسا کنند، برای درباری فرمانی، انتظار شاه بودند، همس که شاه آمد از اسب ساد، در ورو اصفهان، سده‌ای به‌وی، ساد به‌بار بر سر سده داد و آنرا به در ورو بر گردانید، در ورو سده، احسان بر گلوی آن زن که در زمین در غلطت، آنوقت سرسلیمان شهر محو آورید با باد خود در کار، بی سبب خویند، بدون آنکه بوس حیوان را بکشد آنرا به در ورو فست کرده هر یک را یکی از در ورو محله شهر هدیه کردند، بر و احسان، حیوان را در حسیری بحدید و به رام اسیر خانه باهی، کناری گذاشتند با در صورت تماثل مورد استفاده قرار گیرد، پس از این اسم شاه به شهر بازگشت مردم به‌روز سرف‌های خود جمع سده سهم فرمانی خود را که سواری حاوی خود بروی اسب گذارده بود طرف محله‌های خود بردند و بارین بوق و طبل، در سبب کم فین فایجی را صدا کرده بودند ولی این جمعیت اسب به کمال ظلم حرکت می‌کردند، میدان ساد بعد، مردم، دسه دسه، طرف محله‌های خود راه افتادند با گوسف فرمانی را مردم قسمت کنند، هنوز مردم از محل فرمانی دور سده بودند که عده‌ای به دنانای فرمانی به‌روز سده آنرا اردست بکند بگر می‌ربودند، حبی آنار خون را بر با نار حده‌های ابرسمی از ن زمین سیردند، آنان که دست حالی رسید، بسای خود را احسان فرمانی رنگ می‌کردند معانوم سود آنها هم درین فرمانی شرکت داسند، به هر نس حاوار اصمهای به اداره نك رید ازین گوسف فرمانی می‌رسد که آنرا با گوسف گوسفند مخلوط کرده می‌برد و با بربج خورند، هر کس در خانه خود سور و سروری داسد به میدان‌ها و قهوه‌خانه‌ها می‌رود و لباسای بردسان و سنده نازان می‌شند، با بگفته فصای در روز در اصفهان، بها پیش از ده از گوسفند فرمانی شده بود ۱۰۶.

ناورنبه، ساح معروف دیگر این عهد که مدت چهل سال، سن مریمه، در زمان شاه صفی، عباس دوم، شاه سلیمان به ایران آمده از همین مراسم به تحصیل یاد کرده است از جمله می‌گوید حد سال پیش شاه خودش درین سر نعت شرکت می‌کرد ولی حالا در ورو اصفهان طرف او بیاب می‌کند (ترجمه سفرنامه ناورنبه ص ۶۲۰).

۱۰۵ - ترجمه سفرنامه پیتر دولاوله، ص ۱۰۸.

۱۰۶ - ترجمه سفرنامه انگلبرت کمپر، ص ۲۳۴.



این مراسم که سیاحان خارجی، بطور کامل، آنرا شرح داده‌اند در تمام دوره صفوی و دوره‌های بعد، کم و بیش، برگزار می‌شده است، مردم جشن و سرور خود را درین عهد با انجام دادن این مراسم، که بیشتر، حکم یک تفریح و سرگرمی داشته است کامل می‌کردند. و ضمناً عده‌ای هم، بنا به معمول، آنرا وسیله ارتزاق و سوء استفاده و باج‌گرم ساخته بودند، درین خصوص، مؤلف روضه‌الصفا، سرگذشت جالبی از قول آقامحمدخان بنیان‌گذار سلسله قاجار نقل می‌کند (روضه‌الصفا ج ۹ ص ۳۰۰)، بنوشته او: (وقتی درنا سلطنت اشترقربانی را چنانکه رسم سلاطین است تجهیز کرده با طبل و نای در شهر می‌گردانید آنحضرت (آقامحمدخان) لختی تأمل فرمود و اظهار کرد که این کار نیز از جمله تحمیل‌منداوله است و مایه پریشانی خاطر بعضی از انبجابه خواهد گردیدن، چه مرا به خاطر است که در ایام توقف شیراز که برسم رهاوت و گرفتاری در نزد وکیل معزز بوده و خرج من بر دغا چیره و ازضیق معاش روز روشن بر چشم تیره، در ایام عند اضحی، چنانکه رسم است، اشترقربانی بدرج سربام آورده و اظهار طمع کردند همانا وکیل خرج مرا نهدی حاضر نموده امضای رضای آن گروه مسامحه می‌نمود تا کار بحائی رسید که بدرج خانه متوقف شدند و سه زیاده از اندازه زدند مرا شرم آمد و نگین حواهری که بر خنجر داشتم سواربان فرسوده بهره، و بهای آن بی‌آوردند مبلغی نقد و خلعتی از ملبوسات خاصه خود بدان گروه دادم تا از آن بگذشتند، چه بسا مردم بانام امیرزاده که در چنین وقتی زری آماده ندارند و این اوباش بر سرای آنان اصرار و لجاج کنند و نروند و مایه خجلت وی گردند کاش این رسم رافنادی بزرگ‌زادگان نام‌آور را خجلتی روی ندادی). اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود درین مراسم در زمان ناصرالدین شاه یاد کرده است، خود شاه معمولاً هر ساله گوسعدی قربانی می‌کرده ولی درپای تخت شتری نیز قربانی می‌شده که آنرا طبق رسوم بنام شاه یا برای او قربانی می‌کرده‌اند، دوسه‌روز پیش از عید، اشترقربانی را، با زورآلاب و آراش‌هایی که داشت، دربار، حضور شاه برده و بعد برای نمایشی اهل حرم و بانوان، به اندرون می‌بردند، همه شتر، مقلدها و مطرب‌ها، بارقص و آواز و تقلید و مسخره‌بازی، هنگامه را گرم می‌کردند. اعتمادالسلطنه از دل‌آتش‌بازی اسماعیل نواز در حضور شاه که بهمن مناسب صورت گرفته، یاد کرده می‌گوید (بسیار این مقلدیها قبیح است) حای دیگر هم با طیر می‌گوید (از رسومات نیز است که قربانی شرعی را با اسباب طرب می‌گردانند)، درین روزگار، ذبیح‌های قربانی شاه به دست شاه صورت نمی‌گرفته و غالباً یکی از رجال عهده‌دار آن بوده است. در سال ۱۳۰۹ هجری که شاه به غرب ایران سفر و در حدود نهاوند منزل کرده‌است، در روز عید قربان، به اعتمادالسلطنه: «نشریاتی فراهم آوردند، شتر قربانی کردند، اول بنا بود شاپور میرزا حیر قربانی کند بعد محمدالدوله این شرافت را برای پسرش استدعا نمود، نقاره‌چی‌های بروجردی آورده بودند». روز عید، شاه در سلطنت‌آباد به سلام می‌نشسته است، شتری را که در پای حجت می‌کشتند، شاطر باشی پوست‌گردن آنرا سرمزه کرده، هنگام عصر، به حضور شاه می‌آورد» ۱۰۲



بعد از ناصرالدین شاه، در اوایل سلطنت محمدعلی شاه (هفتاد و دو سال پیش)، هانری از جهانگردان پرتوان فرانسوی به ایران آمده و مراسم قربانی را که در نهران آنوقت دید در سیاحت‌نامه خود نقل کرده است، نوشته این سیاح که سیصد سال پس از پیتر و دلاواله به ایران آمده، و این مراسم را دیده شنیدنی است. و ضمناً تغییراتی را که در کیفیت این تشریفات، طی این مدت، پدید آمده، بخوبی نشان می‌دهد، بنا بنوشته او:

در روز عید قربان، هر مسلمان باید حیوانی را قربانی کند، توانگران گاو و گوسفند قربانی می‌کنند و فقرا اگر بتوانند به کشتن مرغی اکتفا می‌نمایند. در زمان شاهان صفوی، در

دربار ایران شتر قربانی می‌کردند، این رسم هنوز هم در ایران مافی است و شاه باید درین روز شتر قربانی کند، گویا شاهان قاجار این کار را خوش نداشتند، بهمنی جهت، بجای خود، کسی را وکیل می‌کردند که قربانی کند، وکیل، درین روز، لباس شاه را می‌پوشد و مانند او سروصورت خود را آرایش می‌دهد و جواهر زیادی به سروسس خود می‌زند و با شکوه و مجمل به کار می‌پردازد.

چند روز پیش از عید، شتری را زبست کرده در بهران می‌گردانند و عده زیادی از سربازان و مطربان، با ساز و آواز، همراه او حرکت می‌کنند، صبح روز عید، شتر را ناآراش و بمحلات شتری از ارگ سلطنتی سرو می‌آورند، وکیل شاه در جلو آن، درحالی که جمعی ارد. باربان او را همراهی می‌کنند، سوار بر اسب، حرکت می‌کند، این مرد، لباس ابرش می‌پوشیده و طاقه شالی را هم که شاه به او بخشیده حمل کرده است، در دنبال او هم دهانگان اصناف بهران، پیاده با سوار بر قاطر هستند و هر کدام بهجهای به گردن سه‌اند که به قسمی از گوشت شتر را در آن جای دهد.

چون این جمعیت به مقابل کاح نگارسان رسیدند می‌ایستند، آنگاه شتر را عربان که به می‌خوانند، وکیل شاه جلو می‌آید و سرهای در گلهای حیوان فرو می‌کند، پس ارآن می‌رود. به جان قربانی افزوده، شتر را آنکه جان بدهد آنرا قطعه قطعه می‌کند و هر یک از بنادگان اصناف، قسمت خود را می‌برند، معمولاً بعلبدان، سرخانی را می‌برند و سراجان، ده‌ها آنرا و آهنگران و هتالان و فغانان، گوشت را و بناهای آنرا میان خود قسمت می‌کنند، بنامده شاه هم یک نکه از گوشت آنرا سرنیزه رده، فایحانه، می‌برد تا سانه انجام کار قربانی را به شاه نشان دهد.

وقتی که بنادگان اصناف، قسمت‌های خود را گرفتند، مافی مانده قربانی را به بناساحیان وامی‌گذارند، بعضی هم بنانی خود را با خون آن رنگین می‌کنند تا از یوا قربانی بی‌بهره نمانند.<sup>۱۰۸</sup>

#### مراسم شترگشای در کاشان

شاید مفصل‌ترین مراسم قربانی سر را مردم کاشان برگزار می‌کردند درین روز، لوطی‌ها، سرخس‌ها، کدخداهای و رؤسای محله‌ها و همه آنهایی که این جهت نام رسمی داشتند، محال خود نمائی پیدا می‌کردند تا هر بهلوانی و پیش‌کسوی خود را نشان دهد، ده روز پیش از عید، شتر را طبق معمول آراش کرده تا طبل و تار، درحالی که یک خواننده هم، اشعار مذهبی، مناسب با قربانی، می‌خواند در کوی و برزن گشته به درخانه‌ها می‌رفتند، صاحب‌خانه‌ها، هر کس به اندازه توانائی واسطاعش به گردانندگان شتر، جبری می‌دادند، روز عید، صبح، هزاران نفر از مردم شهر، برای دیدن مراسم قربانی به خارج دروازه‌ها، درحالی که آنرا محلی می‌نامیدند و گاهی هم نماز عید را، پس از مراسم قربانی، آنجا می‌خواندند، می‌رفتند، طاهرأ در اغلب نقاط ایران، مراسم قربانی در همین مصلی‌ها، که سرو شهر بوده و با وسعت بنا، خود می‌توانسته انبوه جمعیت نماشایان را در خود جای دهد، برگزار می‌شده است. در حدود چاشت، شتر را با همان زبور و زبست روزهای پیش، درحالی که جمعیت زیادی از مردم آنرا همراهی می‌کردند می‌آوردند، عده‌ای هم سوار اسب بودند که می‌بایست سهمی از شتر را که اصطلاحاً (مچته) خوانده می‌شد بگیرند و به شهر بیاورند تا آنرا میان مردم قسمت کنند، و بی‌شتر به مصلی می‌رسید آنرا به طرف گودالی برده، پس از آنکه از زبور و آلاب و پوشش، لجن می‌کردند، می‌خواندند، و با به رسم مهور، دجش می‌کردند، هر یک از محلات و

۱۰۷ - خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۳۲۰، ۳۸۴، ۵۱۵، ۸۲۱.

۱۰۸ - ترجمه سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.



حتی پاره‌ای از خانواده‌ها سهمی داشتند که قبلاً آنرا روی پوست شتر، قبل از نحر کردن، رنگ علامت‌گذاری کرده بودند، پس از قطعه قطعه کردن قربانی، کسانی که، بطور وراثت صاحب سهم شناخته شده بودند، قسمت خود را جلو اسب گذاشته، با غرور تمام، در میان جمعیت به سوی شهر و مقصد خود، راه می‌افتادند. از اینجا بود که بعضی عملیات پهلوانی لوطی‌گری‌ها و نمایش‌ها آغاز می‌شد، سر قربانی را نخست به خانه حاکم می‌بردند ولی پس بردن به آنجا، در مسیر خود، نزدیک دروازه شهر، از اینکه سر را از طرف راست ببرند، طرف چپ، زدوخوردها و بعضی اوقات کشت و کشتارها آغاز می‌شد، گروهی چپ‌چپ و راست راست می‌گفتند و بالاخره هر دسته‌ای که غالب می‌شد، سر را به آن جهت که می‌خورد می‌برد، هنوز این اصطلاح، که پیران بیاد دارند، از آن روزگار باقی مانده است که می‌گویند: «فلانی گمان می‌کند سر را از راست آورده است» یعنی کار مهمی نکرده است.

سر انجام سر را به خانه‌ای در محله محترم کاشان برده، آنجا مراسم پذیرائی به می‌آمد، جای و شربت می‌دادند، سهم صاحب خانه این بود که نظر قربانی را در آورده خود نگهدارد و میدانیم که این نظر را پس از خشکاندن، در دفع چشم‌زخم نگار می‌برد و همراه بچه‌ها می‌کردند تا کسی آنها را چشم نزنند. از همه جالب‌تر، سر پوست دم قربانی آن کس که بنا بر وظیفه موروثی عهده‌دار زدن دم بود، می‌بافت تا یک ضرب دم فرا قطع کند، بعد آنرا برداشته، به حال دو، با سرعت زیاد، بطرف شهر و داخل دروازه تا به درخت خشکه برسد، این درخت که از نوع نارون و سار بلند و تنومند بود، با وجود بودن، به درخت خشکه، شهرت داشت و در تکیه و سرگذرگاهی قرار داشت، همه مردم آنرا می‌شناختند و اصلاً آن محل را پای درخت خشکه می‌نامیدند. پس از آنکه حامل دم همراهش به اینجا می‌رسیدند، می‌بافت دم را با قدرت هر چه بیشتر به طرف بالای درخت پرتاب کند که در تنبجه دم قربانی، بالای درخت، میان شاخ و برگ‌هایش می‌ماند، پس از آن (مچّه برها) قسمت‌های مختلف قربانی را می‌بردند، فقط قسمت شکم مافی می‌ماند، که سهم مردم فین بزرگ بود، فینی‌ها که از پیش آماده بودند چوب بلندی را داخل شکم که دوسرش را از دو طرف، عده‌ای بردوش گرفته و سوی فین می‌دویدند. آتوفت خون و گوشت که با خاک آغشته و مخلوط شده بود، زارعان، برای تریک، حمل کرده برای کسب می‌بردند.

گردانندگان این مراسم، که دست اندر کار قربانی بودند، البته شعاری هم داشتند. آن تقلید صدای شتر بود و فریاد (تِل و تِل) آنان به آسمان می‌رسید.

\*\*\*

امروز مردم مسلمان ایران، مانند گذشته قربانی می‌کنند، علاوه بر هزاران گوسفند که درین روز قربانی و گوشت آنها میان مردم قسمت می‌شود، دربساری از شهرها، به یک شتر، چندین شتر می‌کشند، ولی همه دیگر، ازین مراسم، دست کشیده و آنرا کنار گذاشته و دیگر گونی‌های عمیقی که در تمام شوون زندگی مردم داده شده، تفریحات و سرگرمی‌های فراوانی که مردم روزگار ما از آن برخوردارند، اشتغالات گوناگونی که هر کس، دچار آن می‌بیند و با آن دست و پنجه نرم می‌کند، همه اینها، دیگر مجال و فرصتی نیست. اینگونه سرگرمی‌های ابتدائی و کم‌ارزش که ناشی از یک زندگی بسیط و در بسته و محدود بوده، نگذاشته است و دنیای شگرف امروز ما، سرگرمی‌های دیگری، فراخور خود می‌جوید.

# مجموعه‌ای از ترانه‌ها

حسینعلی

مرکز مردم‌شناسی

«ترانه» بخشی از اندیشه و فرهنگ مردم را تشکیل می‌دهد. جهت شایان تحقیق و بررسی است. ترانه زبان حال مردم گوشه‌هایی از زندگی آنان را که تاریخ نادیده انگاشته‌ای ما باز می‌گوید. به این جهت ترانه مانند بخش‌های دیگر عامه در صورتی که به‌دقت گردآوری و با رعایت شئون جزبه و تحلیل شود به‌روشنگری تاریخ اجتماعی کمک کرد. ترانه بازگوکنندهٔ واقعیت‌هاست. در ترانه «از هر چه سخن گفته می‌شود و ترانه‌سرا زندگی را صادقانه و صمیمانه آنکه وجود دارد - توصیف می‌کند. به انتحیت بسیاری مادی و معنوی زندگی را می‌توان در ترانه‌ها جست.

\*\*\*

بچه خواهید خواند مجموعه‌ایست از ترانه‌ها که با خطی رورقی چند نوشته شده بود و حیف بود که بگذاریم دانه آن را به نابودی کشاند.

گوینده یا گویندگان این ترانه‌ها را نمی‌دانیم. اصولاً اینسرایان گمناهمانده‌اند، تنها ترانه‌هاشان بیجا مانده یکی از ترانه‌های این مجموعه از «ترکی» نامی سخن، که شاید بتوان او را گوینده‌ی این ترانه‌ها دانست:

ای دلبر جانان ترکی

بلاگردان جانت جان ترکی

اهت منتظر چون حلقه بر در

بمانده دیدم گریان ترکی

در ترانه‌ی دیگر می‌خوانیم گویندهٔ این ترانه‌ها

گذرش به‌هید افاده است. از دست فلک می‌نا حداساحه و در دبار هید او را خوار و همسایه با است. و نیز گوینده متدین به اسلام و پیرو مذهب به‌خاطر آنکه در دونه‌ای آخر مجموعه، از علم و آوری سخن گفته‌است. جز این اطلاع دیگری از نداریم. کسی هم که ترانه‌ها را با خط خوش نو مورد سحی نمی‌گوید. وی در شرح مخنه ترانه‌ها آورده دربارهٔ انگیزه گردآوری این می‌نویسد: «از کرب افسردگی و پریشانی حو ماملا بهات که ازین روزگار و اهل آن در این ف خود دیده و کشند ام خواستم ساعنی خاطر خود به‌نحر بر این ورقه اشتغال ورزید. تحریر آ فی لیل شهر دی حجه الحرام ما فلم شکسه و قلب افسرده قله می‌بسم گرد آورندهٔ این ترانه‌ها برای فراغ خاد به‌وشن این مجموعه پرداخته و خواسته است، منمول سارد. تاریخ روز و ماه را ذکر می‌کند و ا به‌سال می‌رسد بدون توجه از آن می‌گذرد و این بر ما مشکل‌تر می‌سازد زیرا باعث می‌شود ما زمان مجموعه را هم ندانیم علاوه بر اینکه از نام و نشان و ترانه‌سرا هم می‌خبریم.

همهٔ ترانه‌های این مجموعه به زبان رسمی و شده است. در آن اثری از گویش و لهجه محلی خا، وزن این ترانه‌ها کامل است و جملگی همان وزن

رسمین مصاحین همون) یا (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) را داراست. در ضمن از لحاظ قافیه هم در آنها اشکالی نمی توان جست. بعضی از ترانه ها از لحاظ قالب، زیبا و از نظر محتوا غنی است. برخی دیگر را در سطحی پایین تر می یابیم. ترانه های این مجموعه یکدمت نیستند و سراینده آنها را هم شاعری توانا نمی توان بشمار آورد. خواننده نباید آن سادگی و برهنگی را که ویژه ترانه های روستایی است ازین مجموعه توقع داشته باشد چون نیازی که شاعر را به سرودن و امیدارد در پیشتر این ترانه ها احساس نمی توان کرد. با اینهمه بررسی ترانه های این مجموعه هم از نظر لفظ و قالب و هم به لحاظ محتوا می تواند جالب توجه باشد.

در بعضی ازین ترانه ها ناشیبهات و استعارات زیبا و در عین حال آشنا روبرو می شویم. «آشنا» به اینجهت که در آثار ادبی گذشته با تمام این ترکیبات برخورد می کنیم و بر ایمان نازکی ندارد مثل: نخل امید، لعل می پرسد، نرگ چشم مسد، نخل قد، شمیم زلف، نکبت باد صبا، گلبن وصل، حمخانه توحید، خم وحدت و ...

گاهی نکاتی را که شعرا و نویسندگان قدیم در آثارشان بکار می برده اند مورد استعمال سراینده این ترانه ها قرار گرفته است. مثل ذکر «خدارا» بجای خدا در بیت (ب سنگین دل ظالم خدارا - مکش از خنجر هجران تو مارا). با آوردن کلمه «بیل» در مصرع (بیل سنم جمال عالم آراب) بمعنی بگذار وینه و نیز بکار بردن «استی» در کلمات «افرسنی» و «کمترستی» آنهم به صورت غلط بخاطر اینکه عبارت با کلمات «مثل» و «چون» و کلماتی از یگانه همراه نیست.

ضمن بکار گرفتن اینگونه اصطلاحات و ترکیبات، نمونه هایی از عبارات و واژه های عامیانه هم در این ترانه ها چشم می خورد مثل: «شوخ و شنگ»، «بلاگردان»، «بی مروت»، «طغلی» بجای طغولت و بمعنی هنگام کودکی در بیت (تب عشقت به مغز استخوانم - زطغلی منزل و ماوا گرفته)، «خان و مان»، «نمک بر زخم پاشیدن» در مصرع (نگفتم زخم جانم را نمک پاش)، «خراب کردن» بمعنی نابود کردن در مصرع (خرام ساختی از بک نگاهت)، «دربدر»، «پیچ و تاب» و عباراتی دیگر ازین نوع.

در این ترانه ها نظیر بیشتر ترانه ها «مخاطب» هم وجود دارد. سراینده کسی را مخاطب قرار می دهد و راز دل را با او در میان می گذارد و با بسوی او نیاز می برد. در ترانه های این مجموعه با مخاطب هایی به این ترتیب برخورد می کنیم: خداوند، عزیزان، مسلمانان، فلک (فلک آزار من کردی تو کردی)، دلا، دلبرا، ای دلبر، نگارا، بتا، پربرویا.

مجموعه حاضر مانند بیشتر منظومه های فارسی با نام

و ثنای خداوندگار آغاز می شود. در همین قسمت نراند به چشم می خورد که در آنها نصیحتی و عبرتی گنجانده شد که خواننده را از ارتکاب گناه می ترساند و در ضمن آنان براند پروردگار امیدوار می کند.

پس ازین با ترانه هایی روبرو هستیم که در آنها سخن عشق رفته است آنهم نه عشقی عرفانی و آسمانی بلکه عظمی و بک طرفه که ریشه در زمین دارد.

درین ترانه ها معشوق، دست نداشتنی ترسیم شده به عاشق روی خوش نشان نمی دهد و به اصطلاح بهاد نمی گذارد. معشوق سنگین دل است. بادل فولادین می چنگد با خضر هجران او را می کشد و با بک نگاه رید ناه می سازد.

معشوق «بربراد» است، حشم عاشق ناب حمال آرایش را ندارد. مامهران و بی وفاست. عاشق خلم است. همیشه دیده خویشار دارد بدنام و رسوای خانه است. ماسد گوی در زلف حو حوگان بار سرگشته حراب بک نگاه اوس و همسه جسمانش حو حله بر. متوقع سم بگاهی است که همگاه مسر نمی شود.

به لحاظ ساخت ذوقی رسائی شاسی و پسند مرده درین ترانه ها می تواند سودمند باشد زیرا در آنها ارچه رسائی زلف، جسم، چهره، لب، قد و قامت آنطور پسند مردم زمان بوده نداشته است: معشوق بلند قامد، قدش بخلا به باد می آورد. زلفش ماسد حوگان بوی مشک می دهد. طره گیسوش پر پیچ و تاب است. حبه لطافت گل و ماسدگی حورشند را دار است. چشمان و ... خلاصه خواننده با مطالعه دقیق وصفی که شده می تواند چهره او را آنچنانکه مورد پسند مرده سراینده بوده ترسیم کند.

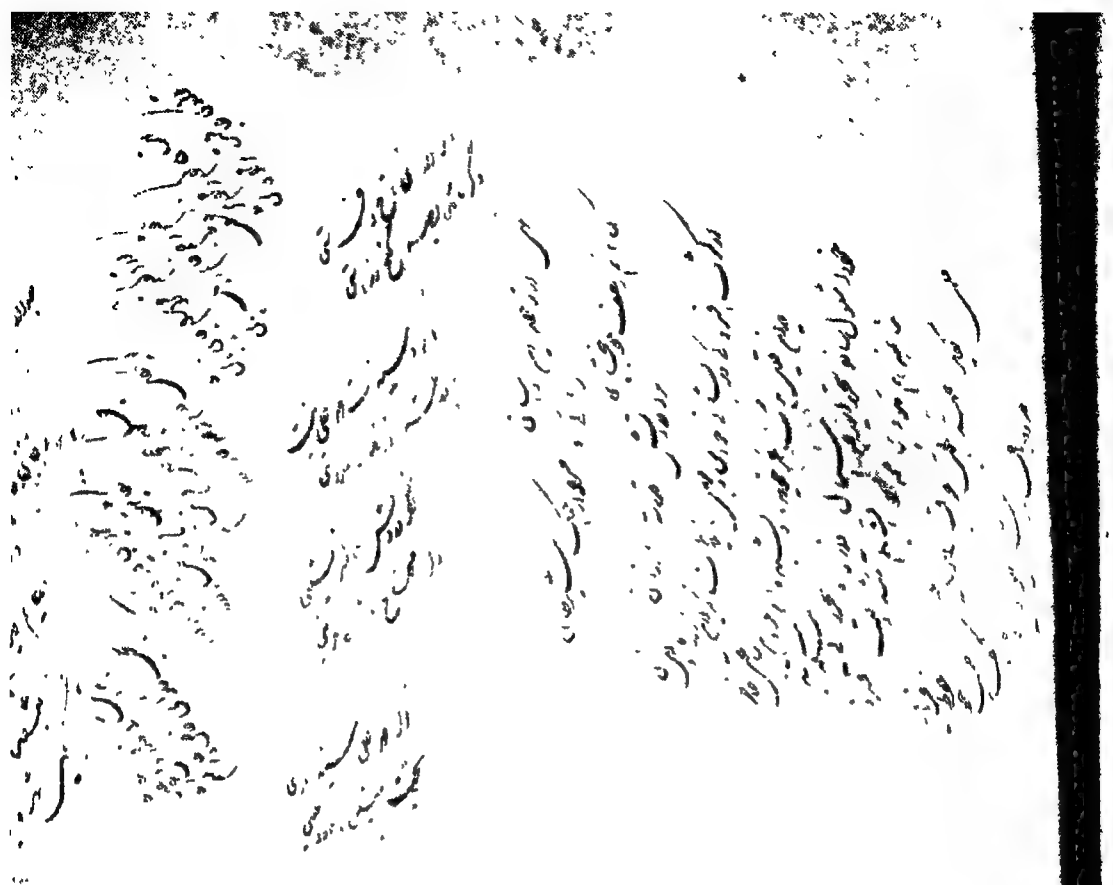
یکته دیگری که باید در بررسی مصامین این ترانه ها یاد کرد شکوه و شکایت از فلک کج رفتار و چرخ عدار سراینده تمام بیچارگی و گرفتاری خود را به آن سبب این «فلک» است که او را بی خان و مان می کند. ناو ... دارد. او را آواره و دور از وطن کرده و در کمینگاه حان او نیسته است. این موضوع یعنی نابیدن از فلک و گردون در بیشتر آثار ادبی اعم از کشتی و شفاهی دیده و این شان دهنده ذهن فاصر و غیر علمی است که سعی در با سامانها را در ماوراء طبیعت جستجو کند.

در پایان مجموعه، دو ترانه چشم می خورد که از علی (ع) و مهر و علاقه به او یاد کرده و به دوستدار مژده بهشت داده است. مجموعه با ترانه ای متضمن دعا می پذیرد.

دلا تا چند در غفلت بخوابی  
 دمی بیدار شو مر رح زن آمی  
 سوی خمخانه توحید بشتاب  
 بنوشا از خم وحدت شرابی  
 \* \* \*  
 عزیزان از جفای چرخ گردون  
 دلی پیوسته دارم راز و محزون  
 رمی مهری این چرخ جفاکار  
 بجای اشك از جسم رود خون  
 \* \* \*  
 اگر ملك جهان را پادشاهی  
 وگر دارنده نص و کلاهی  
 کید جانب چو ازین عزم رفتن  
 بخوابی مرد همراه پتر کاهی  
 \* \* \*  
 مردان چون کنم من چون کنم چون  
 دلی دارم ز دست بار پر خون  
 دلم در سینه دلم می رسد حوش  
 زبم گردن فند از سه سروس  
 \* \* \*  
 مسلمانان دلی دارم پر از غم  
 ولی از عصه سوام رن دم  
 ز دست غم دلی محروح دارم  
 که عبر ارمی ندارد هیچ مرهم  
 \* \* \*  
 چه حوس باشد با فصل بهاری  
 کنار سره طرف حوساری  
 بو نا من باشی ومن نابو ناشم  
 نومی خواهی ومن بوس و کاری  
 \* \* \*  
 دلم ما زبر زلفت حا گرفته  
 ز پسی کار او بالا گرفته  
 لب عشقت به مغز اسحوام  
 ز طفلی منزل و ماوا گرفته  
 \* \* \*  
 دل سخت تو فولاد است با سنگ  
 که داری دایماً ما ما سر جنگ  
 خلاصی نیست از دام تو کس را  
 بهرموی تو صد دل گشته آونگ  
 \* \* \*  
 بت سنگین دل ظالم خدا را  
 مکش از خنجر هجران تو ما را

باشد نم جو در دل بورا رحم  
 مگر باشد دلت از  
 \* \* \*  
 نگار شوخ شیرین کار بد خو  
 دل سنگین نو سنگ  
 اگر نو فصد دل ما نداری  
 چرا پیوسته داری چه  
 \* \* \*  
 سلال زلف مشکس نو ما را  
 ز خود کرده خجل ما  
 شمم زلف مشکس نموده  
 معطر بکھت ماد  
 \* \* \*  
 به فرسان دو چشمان ساهت  
 حرام ساحی از يك  
 به امدی کربس کوچه سابی  
 دو چشم مستطر مانده  
 \* \* \*  
 سا ای دلبر حانان نرکی  
 ملاگردان خانت جاز  
 به راهب مسطر چون حلقه بر در  
 مانده دسده گرسار  
 \* \* \*  
 بیا ای دلبر حمامه من  
 به مهمانی شبی بر خ  
 مشور کن ز خورشید حمام  
 وای و مسطر کاشان  
 \* \* \*  
 نگار شوخ ، شگم محسم  
 سا ما قد رعایت  
 بوسم آن لب شکر فتاب  
 گلسم از گلشن وصل  
 \* \* \*  
 نگار! شکوه ها دارم ز دست  
 اسرم کرده نرك حشم  
 دلم افتاده در زلف تو در بند  
 خرام کرده لعل می پر  
 \* \* \*  
 نور را نا روی بیکو آفریدند  
 مرا مایل بدان رو آفر  
 تورا تا زلف چون چوگان بدادند  
 مرا سرگشته چون گو آفر

Handwritten Persian text in a dense, cursive script, likely a manuscript or a collection of poems. The text is arranged in multiple columns, flowing from top to bottom and right to left. The ink is dark, and the background is light, showing some signs of age and wear. The script is highly stylized, characteristic of traditional Persian calligraphy. The text appears to be a mix of prose and verse, with some lines being more prominent than others. The overall layout is compact and fills most of the page.



کلی چون صفحه روت باشد  
مکای خوشتر از کویت

\*\*\*

یو ما ارج نهادی ای دوست  
به گسی افعلاب افکندی ای د  
ر سات طره برنج و سات  
مرا در سج و مات افکندی ای د

\*\*\*

سا ما سرو مالام سنم  
به زمر ساه قند  
مگرم در بل نخل فد را  
رطب از لعل لهابت به

\*\*\*

پررویا مرا آرام حانی  
به بها جان من جان ج  
پری گرنستی ای بی مروت  
چرا از مردم چشم نهاده

Handwritten Persian calligraphy in the right margin, continuing the theme of the main text. The script is dense and flowing, with some words appearing in larger, bolder script than others. The calligraphy is arranged in several columns, flowing from right to left.

صت ازار من کردی تو کردی  
 مرا دور از وطن کردی تو کردی  
 کبوتروار در پرواز بودم  
 به پای من رسن کردی تو کردی  
 \* \* \*  
 فلک با من چرا دایم به کینی  
 به قصد جان من اسدر کمینی  
 ز کچ رفتاریت سبرم من از جان  
 الهی خیر از جاسب ببینی  
 \* \* \*  
 بتسا در بند رلیفت اسرم  
 بموده ترک چنمب دستگیرم  
 بحان من یو رحمی کن حدارا  
 بسا بوسی ر لهاب بگرم  
 \* \* \*  
 خوشا روری که آمی در وثافم  
 رهای بختی از درد فراقم  
 بدست خود اگر زهرم حورای  
 ز شکر خوشتر آبد در مدام  
 \* \* \*  
 بیا ای شوخ شبرین کار مهر و  
 دمی با من نبین رابو به زانو  
 بهل بیم جمال عالم آران  
 لت را بوسم و زلفت کنم بو  
 \* \* \*  
 خداوندا نو عتلام الغوبی  
 به عب خلق ستارالموسی  
 من از ثقل گنه ناکی ندارم  
 نقین دانم که عفتار الذوبی  
 \* \* \*  
 خداوندا به حق ببکمردان  
 به سوز سینه های دردمندان  
 بیم بر درگهت چون مرغ آمی  
 مرا در آتش قهرت مسوزان  
 ♦♦♦♦  
 ملایک چون گل آدم سرشتند  
 در آن گل تخم غم را بیز کشتند  
 غم اولاد آدم را سراسر  
 بکل او را بنام من نوشتند  
 \* \* \*  
 فلک باشم جدا از یار تاکی  
 به شهر هند باشم خوار تاکی

ندارم همدی جز گیر و ترسا  
 شوم همسایه با کفتار تا کی  
 \* \* \*  
 فلک بی خانمام کردی آخر  
 جدا از همدام کردی آخر  
 چو مرغی بودم اندر آشابه  
 جدا از آشبام کردی آخر  
 \* \* \*  
 فلک نخل امدم بی ثمر کرد  
 ز خاں و مانم آخر در بدر کرد  
 دعا کردم که دور از نار باشم  
 دعایم ددی آخر چون ابر کرد  
 \* \* \*  
 به عشقت دلرا بدام گشتم  
 نگسی شهره اتام گس  
 به پشانی بهام داع عصف  
 عجب رسوای حاص و عام گشه  
 \* \* \*  
 عزیزان دنده حویار دارم  
 شکانه ها من از اعصار داره  
 چگونه همچو لیل من بنالم  
 که نك گل دارم و صد خار داره  
 \* \* \*  
 مرا گفتم مرا آرام جان باش  
 نگفتم زحم حاتم را نمك باش  
 بهان کردم ز مردم ستر عشقت  
 بو کردی عافیت ستر مرا فاس  
 \* \* \*  
 اگر دارای ناج و افرسنی  
 و گر مالک به صد گنج زرسه  
 اگر در ستهات مهر علی نیست  
 به روز حشر از سگ کمتر سی  
 \* \* \*  
 اگر درویش خاکستر نشینی  
 و گر محتاج نك نان جوبه  
 اگر مهر علی در سینه داری  
 به جنت همنشن حور عس  
 ♦♦♦♦  
 الهی از تو خواهم دین و ایمان  
 رهایی ده مرا از چنگ شیطار  
 گناهانم ز لطف خود ببخشای  
 مرا در آتش قهرت مسوزار

# زندگی نامه کارنامه دبی طالب آملی شاعر نیرمندی که شایسته این فراموشی نیست

«۹»

## دکتر فراه

**طالب و عرفان** - طالب اشعار عرفانی فراوان داشته و به بشوایان منصوفه مانند شاه ابوالمعالی 'لاهوری' و شاه شمس الدین 'اردب' موردند شاه ابوالمعالی سلسله قادریه است، نام وی شاه سعد حیر الدین ابوالمعالی قادری کرمانی بود و نسبش حضرت امام رضا (ع) میرسد. طالب در لاهور به خدمت او رسید و طی مصلحه ای لاهور سرود به سانس وی پرداخت

خوشا 'لاهور' و فص آب 'لاهور'	طاعت میل شیخ و شاب لاه
گمانم نیست کاسد هر هم کسور	بود شهری به آب و باب /
به حسن خلق و حسن چهره، ماعد	به اصحاب بهشت اصحاب لاه
به آسایش گرت میل است طالب	سروی ستر سنجاب /
همان نگینا و حوس و کثر که درهند	فراغ نیست جز در حواب لا
به جنگ رهبره مسکن بار سدد	سر رلف برشم ناب لا
ز طایق انروی رتازان درس	سان مسعد و محراب لا
کنم زانرو مردانه سب و زور	کرامتها بیان در باب لا
که سر و دستگیر و مرشد من	یکی قط است از افطاب لا
خدانا رنده حاوید دارس	به آب خضر یعنی آب لاه

طالب با شاه شمس الدین قادری منوفی ۴ سال ۱۰۲۱ که از بزرگان فرقه و دین مدنی همیشگی داشت و طی عری او مانده است.

طالب سذوق بودم شمس گیلانی بهر عارف رومی صف چون شمس نبریز طاهر آس از ملاقات این بزرگواران و اصطلاح «مشرّف شدن به فقر» رباع

سروده است:

همدوش فلک سدم مبارک بادم	همراز ملک شدم مبارک با
درویش صف آمده بودم بوحود	درویش ترک شدم مبارک با
ایمان زبر در گزیده ای از سرودهای صوفیانه اوست.	
اینک ره محنت قدمی پیش گذارید	یا گام به سعی من درویش گذار



پوینده راه طلبش سخت عزیزست      یاران همه را مبارک دل مجموع  
یاران همه سر در قدم خویش گذارید      مارا به پریشانی و تشویش گذارید

\*\*\*

کفرست در طریقت ما کینه داشتن      آئین ماست سینه چو آئینه داشتن  
پروانه در قفس نشنیده است هیچکس      دلرا زچیت اینهمه در سینه داشتن  
نقد سرشک صرف کن ایدل بهانه چیست      پریدن ماست سینه چو گنجینه داشتن  
سهل است ترك عیش در ایام نیستی      چون پاس توبه در شب آدینه داشتن  
طالب نیست بذوق لباهی فقر      شاهنشهی است خرقة پشمینه داشتن

\*\*\*

چون نسیم از در گلزار گذشتیم و گذشت      دامن افشان ز گل و خار گذشتیم و گذشت  
چون در افشای رموزی که شنیدیم زغب      بیم جان بود ز اظهار گذشتیم و گذشت

\*\*\*

در جهان شور هیچ شیون هیچ      هر چه نتوان ازو گذشتن هیچ  
دولت و عمر و ناز و نعمت و کام      اینهمه از امیر و از من هیچ  
چندگوئی ترا چه دربارست      جان من هیچ ، دنده من هیچ

\*\*\*

بهر دلی اثر عشق را نمود یکیست      هزار آتش اگر بر کنند دود بکست  
تو خواه دل به دو عالم ستان و خواه به هیچ      به چشم همت عاشق زیان و سود بکست  
شریک در جهانیم اگر چه بیدردیم      بلی به مذهب ماصوفیان وجود بکست  
وجود کی متکثر شود ز کثرت خلق      اگر به بحر در آید هر اررود بکست

\*\*\*

از راه تو بر پای کسی خس نشیند      چنمی نو، غماری ز دور کس نسیند  
چون باتو نشنیم که اسیر قفس خاک      در مجلس ارواح مقدس نشیند  
عارف ترش از تبر حوادث نکند روی      نا در خم این چرخ مقشوش نشیند

\*\*\*

د صافی دل دم پاکش کدورت خیز نیست      باد کر روزی نمر خبرد غمرا انگز نیست  
من چون کامل شد از انواع بقدری چه باک      یافت چون بیمار صحح حاجت پرهیز نیست

\*\*\*

مستم اینك مو بمویم در نوای نازه ایست      بر زبانه هر چه می آید ادای نازه ایست  
گاه خونم می خورد که میدهد خاکم بیاد      هر زمان با من فلك را ماجرای نازه ایست  
تکیه بر فرش نوی دارم دگر در کوی فقر      پهلوی من باز نقش بورای نازه ایست

\*\*\*

مارا که فقیری صفت خاک نهادست      چون شعله بما خصمی گردون رچه وادست  
در بند زیاد و کم ایام اسیریم      زان شادی ما در کمی و غم به زیادست  
ما هیچ متاعان خجل از قدر رواجیم      در کشور ما روق نازار کسادست

\*\*\*

کمند و حدم آزاده ای چون من کجاست      دولت دیدار را آماده ای چون من کجاست  
مت بردل ، پای در گل ، دوش زیر غم      بی تکلف یار کار افتاده ای چون من کجاست

\*\*\*

تا گشته یقینم که صفت مظهر ذاتست      در معرفت ذات دلم محو صفاتست

از ورطه میندیش که تادر کف اخلاص

دامان توکل بود امید

\*\*\*

فقر را برگ و ساز مختصرست  
شوق باشد عادت سالک

ماز بیحد نواز مخ  
سفری را نماز مخ

\*\*\*

عشق را با من حساب دیگرست  
کسب می کاس شسته روح حاصل شود

طرح این دفتر زباب دی  
مسنی ما از شراب دیگر

\*\*\*

دوست مدارم جهانرا از آنکه طوف حسی است

ورنه پندارم زمین و آسمان

\*\*\*

عارفم ، عارف عجب دارم که ار می نگذرد  
اولین دورست و وقت همه مسرور است  
کمی سر هجرس فروود آید به کس مال و جاه

من رمی گرم گذشتم می زمین  
باش نا دور دوئی بر من پناه  
آنکه دل دریا کند از حشمت

\*\*\*

پاک طیب اگر از خاک و افلاک رسد  
عارف آنست که از روی مدله جبار  
شکر کس طاعت انداده بحاتم دادند

روش از کف ندهد وضع دیگر  
گر بخاکش نکشی رخ سوی گم  
سببهای صابر از آب حد

\*\*\*

سالها حایه ابرام زدم بر در جسم  
صد رهم حان لب ارشوی رسانیدند بان  
من بحون غوطه ردم رفص کمال کاهر کار

تا ز دل قطره بخونی نرک  
کز لب حوش یکی بوسه بر  
ره به آن شاهد شبرین چرا

\*\*\*

ما عشق دشمنان رهم مهر کم رسم  
سلطان بازگاه فنائیم و دور رسم  
حل ، مور عشق در او راه محبت است

لذت کنم لب و فال عدم  
گر سکه وجود تمام عدم  
بهوده چند دفتر راحت بهم

\*\*\*

شهد وصلش مطلب ره کس دوزی باش  
یا کدما مایی مسرت نمک عرفان است  
مشرت آمد بمان دار سیاست برخاست

ورنه آماده صد شتر زنبوری  
در مسنی رن و در جامه مستوری  
گو برو هر سر مو نغمه منصوری

\*\*\*

ففراسست کام من طلب حای چون کم  
من آزر را علام رسم حواحه خودم

ارکام خویش چون گذرم آه چور  
پس عجز پیش این فلک داه چور

\*\*\*

ما کار دهر سهه نمویی گرفته ام  
نا بگریم نقش جهانرا رهم بر آب  
مارا نماید با بدو سک زمانه کار

پای خمی و دست سوئی گرفته  
چون سزه حای بر لب جوئی گرفته  
خودرا ارا بن مانده به سوئی گرفته

\*\*\*

هرگز رخ نیاز به سوئی نکرده ام  
مشرط وسیع ساخته بر هیچ مذهبی  
بر خط استوای فنا بوده سر ما

وز هیچ گل توقع بوئی نکرده ام  
چون ابلهان به جهل غلوئی نکرده ام  
زان جاده احراف به سوئی نکرده ام

\*\*\*

اسیر عشقم و نازد کلو به بند  
به خاک فقر نه آن ریشه کرده ام محکم  
چو شعله زد به دلم سوز عشق دانستم

\*\*\*

منم که آب طرب شعله در مزاج منست  
من و تصور دیهیم خسروی هیئات

\*\*\*

دلا پر شو همنشین سلامت  
حذر کن که غیر از ملامت نباشد  
ریاضت گزین زانکه آهوی مقصد

\*\*\*

ز شوق پوست نالم زار در پوست  
من آن کافر دل زاهد جنیم  
برآ از پرده همچون مغز طالب

\*\*\*

برون زدایرة اشك من جهانی نیست  
بیا که در دلی با نو سرکنم ای عشق  
از آن مصاحبت عنقا شدم که زیر سپهر

\*\*\*

سرم حرمان سودا بر تناد  
نهادم سار غم بردل ندانم

\*\*\*

ایدل خوش از عبادت معبود غافل  
گرمی دلا بجرم عقوبت ندیده ای  
در گام اولین چه زنی فال قرب دوست  
با وعده لفا چه نماید بهشت و حور

\*\*\*

جهان هبجاست به کز فکر بهودس برون آئی  
تجرد پشه کی نن در منده دیبای گردون را

\*\*\*

سر بر سر با سخت راضی باش و همراهی مخواه  
دوش یکتا تن مار عالم چون کشد ابرمرد هوش

\*\*\*

چو طوق فاخته زبید خم کمند مرا  
که سیل جاه تواند ز جای کند مرا  
که پست میکند این شعله بلند مرا

شوم چو تشنه تباشیر غم علاج منست  
کلاه فقر مبارک مرا که ناح منست

خبردار باش از کمن سلامت  
نگینی در انگشتر من سلامت  
نگبرد فراغت گزین سلامت

نگنجم در قما چون مار در پوست  
که دارد سحهام ز تار در پوست  
که عارف می نازد کار در پوست

اثر ز نقش زمینی و آسمانی نسب  
که رازدار منی وز نوام نهایی نسب  
مرا از نهمه مرغان هم آسانی نسب

دلم ترك نمنا بر باد  
که بر ناند دلم نا بر باد

\*\*\*

خوش مروی ریان شده ارسود غافل  
آتش دلبر مکی از دود غافل  
دور رس ، دور مرل معبود غافل  
زاهد هر آن قدر که نوان بود غافل

زبان عمر سی و رعم سودس برون آنسی  
ران شو کر لباس حسرت آلودس برون آئی

\*\*\*

از طبیب غم دواى چهره کاهی مخواه  
چون فقیران تن بدروسی ده و شاهی مخواه

\*\*\*

ابیات فوق گلچینی ارسوده های عارفانه طالب است و از بهنرین نمونه های شعری صوفیانه  
سبك هندی به شمار میرود . درین اشعار آن روح عارفانه و آن جوس صوفیانه که در سروده های  
بزرگوارانی چون سنائی ، عطار ، مولانا و عرافی وجود دارد دیده میشود و اگر اردبده بدبینی  
بنگریم بجزرات میتوانیم بگوئیم که طالب تظاهر به تصوف ننموده است و هیچگاه بمنوان او را  
عارفی آگاه و یا درویشی راستین به شمار آورد ولی اگر دبدده ختمت بین را بر آثار او برگشائیم  
خواهیم دید که تصوف سنگر طالب برای مقابله با بدبهاست که گاهگاه از بد حادثه به آن پناه  
برده و روح آشفته خود را تسکین می دهد . آنچه مسلم است پس از ملاقات با صوفیان سلسله قادریه

در لاهور افغانی رودگذر در روحه طالب پدید آمد و او را نفکر درویشی و نرک انداخت :

دارم سر آنکه نافی عمر در ستون اسروا شنید  
میراد دهم ذخیره حیا. و خرمین فقر خوشه چند  
سرو رویم از حوا مردم همایگی حیا سین  
دردیده کسم به میل الناس آن سرمه که حلق را نیسم

اگر به شرح حال طالب توجه کسم می بینم که این جوان سرگشته و بقرار  
از سرگردانی وی سر و سامانی و فراموش کردن عم و اندوه حاصله از ناکامیهای پیاپی  
طریق نازهای نرمگیرند و به سینه نویی دست میرسد. گاهی به افقون پناه میبرد  
می و مطرب را برای فراموش کردن اندوه بکران حوش انتخاب میسود، زم  
عارفی و ارسنه در میآید، گنجگاه آید و «حب سخن میرسد و در نازهای از اوقات به  
دهری و لاهدهب خنود می رسد، د ناز کار آید و برو میسود که مطلق  
اسلام، به دنیا و به دین را آید

شاهد روحانیم حلقه حرفی - س معنی صبر و پند، پیش پرند  
کسر مسلمان دلم، کافر مؤمن ما آنچه بسند بحواب خانی گریب

مرد مدغم می میرد و اندیشه دارم حرفی دیگر زمی قبدها آزاد می

طالب رحال شیخ و بر همین یوغافلی انگشت بر نمک زده کفر و دین  
طریق کلی اگر احراق و عذاب و طرز فکر و اعتقادات طالب را در نظر بگیر  
میکنم که زیر ظاهر آرام حوس جهان را بر سر آری و اندوه را بهمه دارد و رای را  
«هر احمطه به سکلی» در میآید و دین و دنیا و صوفیگری و باده پرستی همه دساونزی بر  
از این اندوه و بفراری است ولی هر حال عرفان آخرین سر میرل مطمئن برای پناه دا  
روح آشفته و به از است

طالب سرو پائی به سرو سامان رن منی طللی نوادی مسان  
چون شبید عمان کیند بر مشرب نار چون زهد سپر فکند بر عرفان  
اگر چه بمسوان طالب را صوفی حقه می داسد و به قول علامه شبلی نعمانی صوف  
«گل هست لیکن خوشبو نیست، شراب هست اما نشئه نیست، حب هست ولی دلبر»  
و بالاخره قالب هست ولی روح نیست» با اسحال می بینم که طالب خود ارحمله به  
مظاهر و دروسان دروغین خود داری نکرده و آمارا شدیداً باد اعتقاد گرفته است :  
چون بر آئیم من و صوفی عمار رهوست من گل از پوست مرون آیم و او خارز

\*\*\*

بك بن از ما در مقام فقر پابر خای نیست حمله در دنبال حرص مرده ریگ

\*\*\*

ای مرد عشق در عم آب و علف میباش اهل دلی تو شکر که اهل ث

# ریشه‌های تاریخی مسائل علم

## «چشم زخم»

این لقب مرکب همگامی نکار می‌رود که بگفته علامه دهخدا «آسی اندک و شکستی کوچک» وارد آید در ابصورت گویند «فلانکس را چشم زخمی رسیده باحسم زخمی به نیروی ما رسبد و مراد آنستکه فلانی مختصر بیماری دارد یا نیروی ما شکست کوچکی خورده است». اصولاً چشم زخم بمعنی همان اندک است که عربی آنرا **ظرف العين** گویند «کس بود که در سه روز بمکه رود و باز آید... و کس بود که در شی و کس بود که در چشم زخمی».<sup>۱</sup>

برای چشم زخم بمبوان رسه و علی فائل شد ولی چون داسانی آنرا بر سر رانها انداح مصلحت دانست که از آن فی الحمله گمه آید:

\*\*\*

نادر شاه افشار پس از آنکه شاه طهماسب دوم را از سلطت خلع کرد پسر حید ماهه اس را بنام عباس سوم بر تخت نشاند و خود امور لسکری و کسوری را در دست گرفت. آنگاه بجنگ با عثمانیان شتافت و بعد از محاصره کرد. در همان احوال صد هزار سپاه عثمانی بمرامدهی توپال عثمان پاشا در مقابل لشکر ایران فرود آمد. نادر قسمتی از سپاه خود را بمحاصره بغداد گذاشت و خود با قسم دیگر بلسکر توپال حمله برد. در کرکوک جنگ سخی روی داد ولی چون سپاه نادر خسته و معدود بود در مقابل قوای تازه نفس عثمانی باب مقاومت ساورده مفرق و مهزم گردید. همچنین لشکری که بمحاصره بغداد اشغال داشت درهم شکست. نادر پس از این شکست اجباراً عقب نشست و در همدان مستقر گردید ولی کمترین تأس و دلسردی بخود راه نداده نسبت بلسکران باقیمانده کمال رأفت و مهربانی را معمول داشت و جمع آوری سپاه حیدب همت گماشت. ضمناً بمیرزا مهدیخان منشی دستور داد حران قضیه را با لالان و ولایات و رؤسای قبایل و عشایر بنویسند و عیده و عثده بخواهد. میرزا مهدیخان با سلوب کباب «دُرّه» شرحی با عثد و اطباب و تصنع نگاشت و پس از تمجید و تبجیل فراوان از بیروزیهای ظفر نمون !! سپاه نادری چنین اشاره کرد «اندک چشم زخمی بقسمتی از سپاه سپهر دستگاه رسبد...». و قنیکه نوشنه را بسمع نادر رسانید سردار ایران بر آشت و گفت: این دروغها و مزخرفات چیست که بهم بافتی؟ کدام

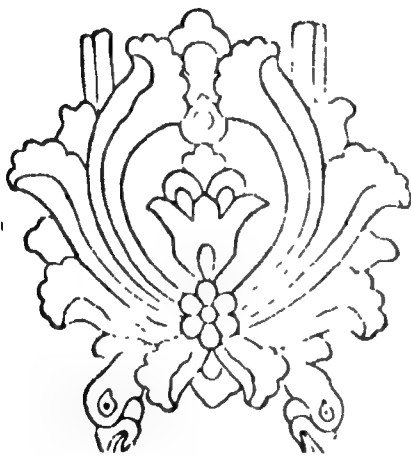
اندك چشم زخم!؟ کدام پروزی ظفر نمون!؟ چرا حقیقت مطلب را نمی نویسی؟ به  
خوردیم. آنهم شکست فاحش. دمار را بر ما آوردند.

اگرچه مثل «چشم زخم» ساعقه قدیمی بر دارد چنانکه در تاریخ طبرستان  
زخم رسبد<sup>۲</sup>. و حواحه رشیدالدین فضل الله از آن بدسگوه ارسال میل میکند «و  
بقداد شد در اوایل فصل حرف و شأنه در زمانه کربوه اسد آباد برف و دمه سخت آغاز  
بسیاری از مردم و اکثر چهارباان هلاک شدند و آنحال، چشم برخی بود که بکار  
و بالشروره آن عرم حرم را مسح کرد<sup>۳</sup>.» لوی چون پس از واقعه نادر شاه بصورت  
درآمد لذا از آن در موارد مفصلی استسهاد و تمیل میکنند

برای آنکه سبک اساء میرزا مهدیخان منی و بر نادر شاه در عبارت برداز  
عجب و عرب ادبی را هم کس نداند مناسب ندانست حد جمله از کتاب «دُرّة نادر»  
حسن حاتم نقل کند:

«... بعضی اردلان محتاج صورت در حال حرب و حواحه رزم محال  
مستقل، و رخمی ارع اخص کتاج، و تاج مستقل گردیدند و در آن ماجمه بصروب ملا  
ابطال را رخم ابطال و محتفه همی اسده سد و در آب کتر و قتر، قتر فریدوبی  
بر حکم یوس یوس یوس. یوس فانی. سکن اربانگان سلین عثمانی از سرک  
و در برمای داور داور در آب سکنری یافت که ان الحواد قد سکنوا، و حبابش از  
آمد<sup>۴</sup>»

محمود میرزا مهدیخان منی از انبده اطباء و تکلف و تمشع این بود که  
بگوید در جنگ اعمامان بعضی اربانان نادر شاه کسه شدید است ما را هم سکه  
و او از بالای آب بر می افتاد<sup>۱۱</sup>



- ۱ - تذکره الاولاء ج ۲ صفحه ۲۳۳
- ۲ - تاریخ طبرستان ج ۲ صفحه ۱۶۱.
- ۳ - جامع الواریح ج ۱ صفحه ۳۴۱
- ۴ - دُرّة نادره صفحه ۳۱۲.

# علامرضا صفهانی

علی راهجری

مرحوم میرزا غلامرضا اصفهانی یکی از خوشنویس قرن اخیر و همزمان با محمدرضای کلهر (۱۲۴۵ ق. ه) قدوة الکتاب بود، که شهرتش در آفاق منته خط نستعلیق را بسیار عالی و درست و کامل و استادانه و خصوصاً در فن کتبه نگاری و ترکیب کردن کلمات شد از اقران داشت و علاوه بر مراتب هرمندی طبع شه و گاه گاه بگفتن نظم میل و رغبت میکرد. از آثار د موجود وی درمی یابیم که علاوه بر قلم نستعلیق درخ منز دارای مهارتی کامل بود و در این قلم استادی م می شد. عادت و شیوه وی چنین بود که بجای امضا در خوش گاهی خطوط خود را با رقم (ناعلی مند) یا (اسب) مشخص میکرد. حتی درخی از شاگرداش بعضی بعضی مشفها والواح خطی خود را با رقم (ناعلی ه) ترسیم میکردند که بعاب شاهه شیوه و سبک خط گاهی امرنسخه و نمز خطوط استاد و شاگرد از هم مسکل از مطلب دور برویم. متأسفانه تاکنون کسی ن از آن مرحوم بطوریکه شایسته مقام و روشگر گوشه زندگی وی باشد نبوشه و اگر در معدودی از ماخذ آمده چندان مجمل است که مطلبی درست و رو می دهد. چنانکه مرحوم محمد حسن خان اعماد کتاب المآثر والانار صفحه ۲۰۳ در ترجمه احوال اس محنتری بسنده کرده و همس انداره می یوسند: «میر خوشنوس در خط سبعلیق اسادی ماهر و خداوند بود. کتبه مدرسه سپه سالار اعظم حاج میرزا اوائلس بحد اوست» و از میان فضلالی اخیر که د تحفمی کرده اند مرحوم دکتر بیانی است که در دفتر احوال و آثار خوشنویسان در شرح حالی سباً روش مکتوب و جاهانی قسمت های از مکاسب دیگر اورا د و در آن شرح احوال آورده است ولی حصراً بوفو که ناصل آن مکاسب دست دافتم و برای نخستین بار نامها چاپ می شود.

بازی از مطالب این چند نامه درمی یابیم که علامرضا - میرزا جان از اصمهان بطهران آمد و د اقامت گرید و بقنادی مشغول شد و همسری نیز برگرد چند دختر گردید و چون پسری نداشت بمشهد رفد الاثمه حواس تاخته او نند پسری بوی عطا فرماید . . . بر آورده شد و ازین رو نام آن پسرا غلامرضا بها در نامه بی که بفلم معتضالدوله (بطن غالب بابدا مرحوم غلامرضا باشد) نوشته شده نکاتی جالب از مجهول استاد بر ما آشکار می شود که میرزا غلامرضا بلوغ در حسن خط و فضل باشتهار رسیده بود و موقع را بنظر محمد شاه قاجار رساندند شاه ویرا احضار



۱- در صورتی که در یک سال دو بار بارش  
 ۲- در صورتی که در یک سال سه بار بارش  
 ۳- در صورتی که در یک سال چهار بار بارش  
 ۴- در صورتی که در یک سال پنج بار بارش  
 ۵- در صورتی که در یک سال شش بار بارش  
 ۶- در صورتی که در یک سال هفت بار بارش  
 ۷- در صورتی که در یک سال هشت بار بارش  
 ۸- در صورتی که در یک سال نه بار بارش  
 ۹- در صورتی که در یک سال ده بار بارش

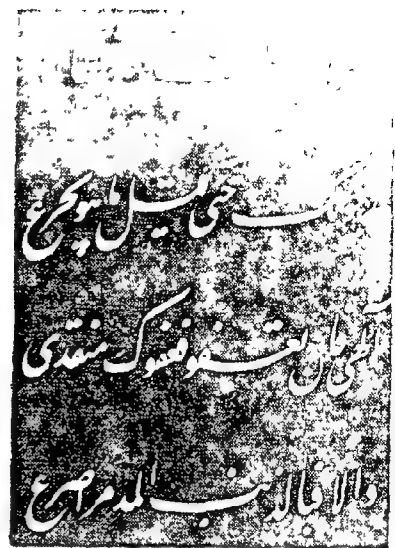
(شکل ۲)

عساکر او و مطر خواستگان مبرسد (شکل ۱).  
برای روشن شدن احوال مرزا غلامرضا ثامنی  
مموه خط واسای ممراسبت عساکر نقل می‌کنم: (ش)  
در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام الله الملك الجبار;  
حوال معمول بهم بافتن از شاه راه صواب انحراف و  
حصر احدی روی برناقتن است. با وجود ایمان بد  
محض عرض تشکر و تفاخر بهمگنان این چند سطر

(شکل ۱)

کرد و پس از توفیق او در امتحان مورد مرحمت و مکرمت قرار گرفت و علاوه بر دریافت صله و انعام مقامی در دربار یافت و عمامه خطی از شاهزادگان نیز بوی محول گردید و نام از زمان نامه استنباط می شود که این استاد پس از فواید محمد شاه در حایه خود بنویشتن خط و تعلیم شاگردان پرداخت و در او احوال عمر بنو سیه مرحوم سید زین العابدین امام جمعه و وف کلاه مسنوفی گری وی بعمامه تغییر یافت . اینک همان نامه در این جا





نمونه‌ای از خط غلامرضا اصفهانی

گارد . هنگام صبی که آغاز نماست قریب هفت سال از عمرم گذشته و در دیستان بخواندن قرآن کریم و فرقان اشتغال داشت . شبی بخواب بزرگواری ارشادم نموده پیل آستان ملایک پاسبان شاه اولیا علیه وعلی ابائه آلاقی به والثناء راهبری فرمود در دنبالش شتاقتم تا فضائی که پیش ایوانی داشت یافتیم که در گوشه آنجا حضرت شاه اولیا رح العالمین له الفدا توقف داشتند حکم تقرب عتبه علیهم چون نزدیکتر شدم فرمود مشقت را بیاور . علی الفور به کاغذ و قلم و دواتی بحضور مبارک تقدیم نمودم . در وسط محیفه لام الف و یائی بدین شکل نگاشته مرحمت و فرمودند : «رو بنگار . زیاده ازین ب خاطر نیست بالجمله فردای آن در دبیرستان بهمگنان بیان این شرافت میکرد . معلم صورت بپراستوال نمود . این بنده صورت ماجرا کماجرا بازگفت . روز حقیر را بتحصیل خط واداشت .

بعد از دو سال زیاده یاکم برجمله هم گنان مرتری جسته سال پنجم آن تاریخ ، محض امتناز خط نستعلیق بخدمت شاه مبرور محمد شاه مغفور طالب ثراء مشرف شده ، مورد لطف شایان و تشریفات بیکران آمده چند سال حسب الامر آدینه بدان فرخنده درگاه تشرف می جسته و همواره بمیراحم و خلایق فاخره از قبیل قلمدان دوات مرصع و شالهای ترمه میری و چند کلیچه ترمه و وجوه نقدی سرافراز می نمود . پتر آنکه در سال چهل ویک از سنین عمر زیارت آن شاه عرش اشتباه مفتخر آمد تا معلوم باشد که دولت در آن سراسایش در آن دراست . محض عرض تشکر قلمی شد .

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این نازه مرا نم دادند فی شهر جمادی الاخر سنه ۱۳۰۲ یا علی مدد است مکتوب زیر عرضه است که میرزا غلامرضا به ناصرالدین شاه فاجار بوشه است (شکل ۳) . میرزا غلامرضا پس از درگذشت محمدشاه فاجار به مورد توجه و الطاف فرزندش ناصرالدین شاه نیز بوده و اشتها در هنر و فضل و محبوبیتی که درین مردم بهمرس بود و حتی وجود شاگردان و مریدان کثیرش که چون بدور شمع وجود این استاد جمع آمده بودند ، محسوس و ارباب غرض گردیده و سرانجام منجر بسعایت وی و به بهمت ناروای بابی گری متهمش ساختند «رب لاصله» لذا میرزا غلامرضا مفضوب و دسنگر و فرمای وی صادر شد اما ظاهراً بشعاعت یکی از اعیان و باشا قاجاری (شاید دوست علیخان معبر الممالک) از مرگ یافت و در نامه‌یی که مشروح آن کلیشه شده کلیه آنها مایر موجب برانگیخته شدن خشم شاه و صدور فرمان شد گردیده بی مورد دانسته و از ناصرالدین شاه قاجار است بذل توجه و برقراری مستمری بمقاد : الفقر سوادالوحد عنایت و بخشش کرده است . . . (شکل ۴) .

یکی دیگر از وقایع جالب دوران زندگانی او که میرزا غلامرضا یکسر گحواله پانصد تومانی بخت دوست محمد خان معبر که در خدمتش بسر میرد جمل

و من کسب این اعیان و اوقات قلمرو نیست چنانکه رسید دست اشاقی صاحبان خبر و احوال

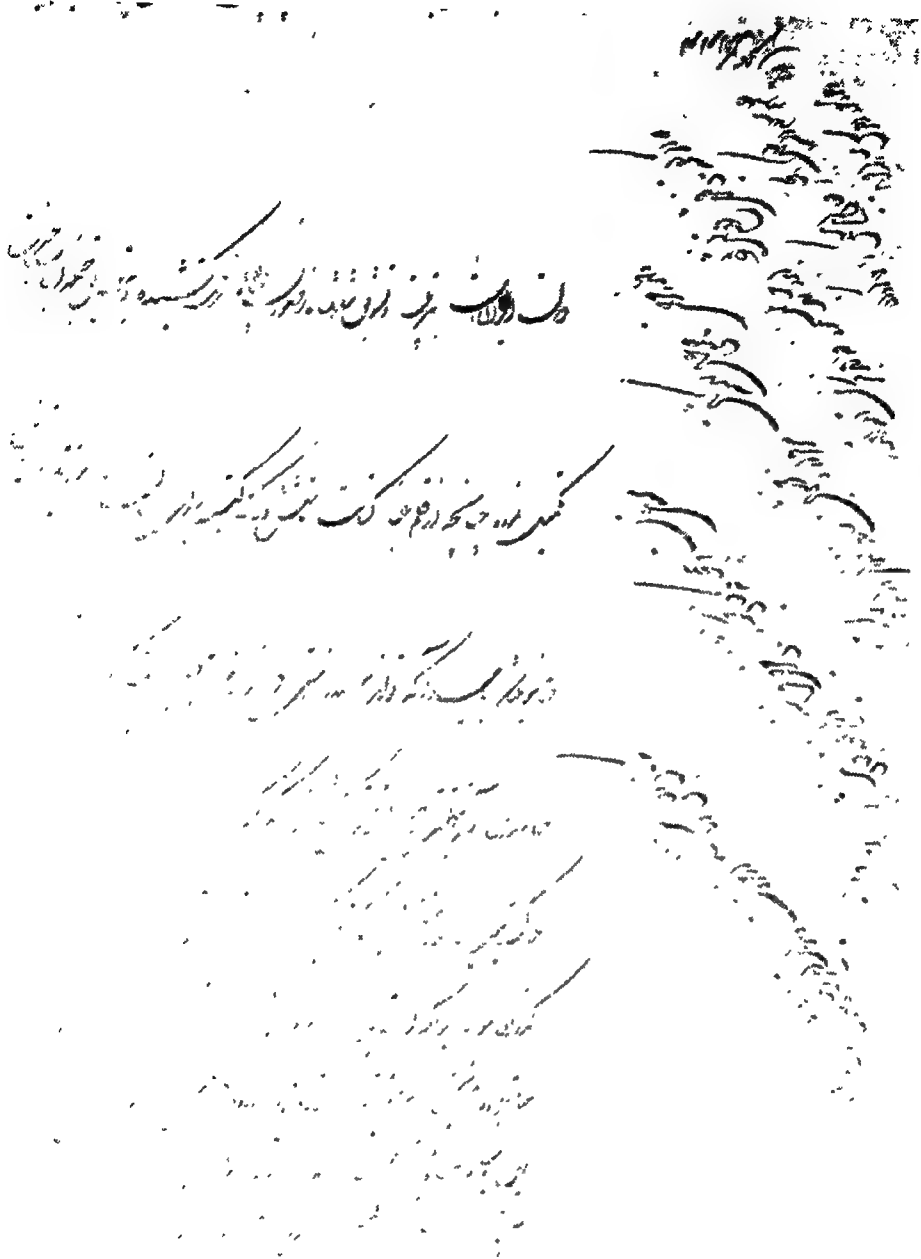
(شكل ٣)

حدی اس کہ در احصار آقای احمد سہلی خوانسا،  
دارد .

ای حیوشوس عالمقدر نسخه‌های متعددی از ما  
حضرت علی علیه السلام برای دوست محمد خان و دو  
مهر و دیگر اعیان و مررگان رمان خود تحریر کم  
آنان انعام‌های قابل توجهی دریافت کرده است و بعد  
اساد مرقات خطی - کتب - قطعات نابوهای نفیر  
دیگر در کتابخانه‌های زیر موجود است :

کاجابه سلطنتی - کتابخانه مجلس شورای

و یاحمد نومان از صندوقدار دریافت نمود، هنگام محاسبه  
معر موجه و موضوع بر ملا میشود و چون داسان بمع  
ناصرالدین شاه رسید امر کرد دست مرزا غلامرضا را قطع  
کند معیر و ساطن کرد و بایر داختم مبلغ معسی بھی از احرای  
این فرمان جلوگیری نمود. پیاس این محبت بود که مرزا  
نابلو زرگ و زیبائی (تابلو نادعلیاً مظهر المحایب . . . الح)  
بفول دو متر ونیم و عرض یک متر ونیم باطلای ناب برای  
مرحوم معیر نوشت که تاجائی که نگارنده اطلاع دارد این نابلو  
نفیس زمانی نزد نقاش معاصر آقای عیسی بهزادی بود و اکنون



(شکل ۴)

کتیبه‌های ضریح شاهزاده حسین در قزوین از معلمین  
نگاری اوست و میرزا ابراهیم طهرانی مشهور بمسرد  
نوسنده کتیبه اطراف صحن مقابل بقعه‌ی امامزاده حسر  
شهر ری نیز از شاگردان چیره‌دست و معروف اوست  
میرزا غلامرضا در سال ۱۳۰۴ هجری قمری داعی  
اجابت گفته و چهره در نقاب خاك كشيده، مزارش در  
ابن بابویه است رحمه الله عليه .

بخانه ملی - کتابخانه حاج حسین آقا ملك - کتابخانه  
کری دانشگاه تهران - کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه‌های  
موصی مرحوم سید نصرالله تقوی - و سلطان‌الفرائی -  
یمزاده - دکتر مهدی بیانی و غیره و غیره .  
پاره‌ای از کتیبه‌های مسجد سپهسالار بخط شیوای نستعلیق  
یادگارهای این استاد نامی و از بهترین خطوط اوست .  
ر شاگردانش بسیارست شیخ محمد مجدالکتاب نویسنده

# هنرمردم

ONAR - O - MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل روابط فرهنگی

مهرماه ۲۵۳۵

سال چهاردهم - شماره ۴

در این شماره :

۲	دکتر پرویز ورجاوند	دش واهمنست بر کهها و آب انارها
		در نایب شهرهای ایران
۷	دکتر مهدی روشن صمیر	بوساک هخامنشیان
		سری در ادبیات فروغ هفدهم و هجدهم
۳۱	سرمارینسو/حلال سناری	فرانسه (۱۱)
۳۷	علی نادگار بوسی	هنر حاتم کاری
۴۶	محمدحسن سسجی	ورد شعر امیر خسرو دهلوی
۵۰	دکتر مهدی عروی	بروهش در شاهنامه (۳)
۶۲	دکتر موجهر گودرزی	طالب آملی (۱۰)
۷۰	احمد گلچین معانی	ساعرائی که شاعره شاخه شدند (۱)
۷۴	سیداحمد موسوی	گسد جبلیه
۷۸	مهدی پرنوی	رسمهای تاریخی امثال و حکم
۸۰	پرویز اذکائی	کتاب
۸۷		با خوانندگان
۸۹		فهرست اسامی نویسندگان و مطالب
		آبان - سال چهاردهم

مدیر: دکتر ا. خدایند

رئیس نظر هیات تحریریه

طرح و تنظیم: ف. کاز

address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No 3  
HT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,  
TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: \$5

Foreign subscribers are requested to send their orders  
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran  
Safialishah Branch Tehran - IRAN

جای اداره: چهارراه پهلوی تخت جمشید - نیش خیابان  
بندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر

تلفن ۶۴۰۳۳۱

تک شماره ۱۰ ریال

اشتراک سالانه ۱۰۰ ریال

برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر: نیم بها  
دجوه اشتراک باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران  
به حساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی علیشاه  
(تهران) حواله و رسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

# نقش و اهمیت آب در بناها و در بافت شهرهای ایران

آب بنابر قریب و دیرین ساز

معمنه: آب بنا حاج کاظم، اثری شکوهمند از معماری قرون

دکتر پرویز ورعاوند

اسناد دانشگاه تهران

و مشاور ارمان ملی حفاظت آثار و بناها

سایند بی‌مناسبت باشد بادآور سو  
یکی از کهن ترین و حالت برین -  
نوع معماری را مسوان در کدر  
سهر باستانی حمارسل مربوط  
دوم و دوران سکوفائی معماری  
مساهده کرد و مورد بحسن فرا  
در اینجا حا دارد بدون آنکه  
به نمونه های دیگر محزون ه  
و آب انارها در طی تاریخ این -  
اشاره کنیم این نکته مهم را نادان  
که با توجه به شرایط خاص اقله  
و کمبود منابع آب در بحسن عمد  
این سرزمین، موضوع کشف و ناه  
جلوگیری از هدررفتن آن و از  
حساب شده از این پدیده رند  
و آبادکننده از دورترین زمانها  
بوده است. نتیجه آنکه مهندسان -  
ورزیده ایرانیان در برابر دست نه  
موفق و خلق آثار استرک و از  
بصورت ایجاد قناتها - سد ها - آ  
و مخزن های بزرگ آب رده اند  
همچنین با توجه به ارزش واع

گذشتند از حسیه های فی و ساختمانی ،  
معماری و برسات، از نظرگاه رابطه  
با ناف هر محل و سهر و نسی کدر حقیقت  
داند به طرح زبری ناف های شهری  
و محله و عه های مسکونی داند، موضوع  
مورد بررسی جامع قرار گیرد.  
- ابک با توجه به مقدمه کوباهی  
که در بالا مان اشاره رفت در این نوشت  
در پی مثال «سی اراس ناف های قدم  
شهرها را ویران کنیم» که در شماره  
۱۵۷ همین مجله بچاپ رسید و در آن  
ضمن معرفی کاروانسرای ورز در فرس  
لزوم حفظ و نگهداری و استفاده از  
کاروانسراها و بیمچه ها و سراهای این  
شهر و دیگر شهرها اشاره رفت، درباره  
یکی دیگر از آثار معماری همگانی شهری  
یعنی آب انارها صحبت میکنم.  
- گفتگو درباره آب انار و مخزن های  
نگهداری و توزیع آب در معماری ایران  
و اشاره به سابقه تاریخی آن، براساس  
مدارک موجود بحثی است حالب و طولانی  
که از حوصله این مقاله بیرون است. ولی

در بررسی شهرهای کهن و بناهای  
یکی موجود در آنها، بطور معمول  
متر توجه سفرنامه نویسان و محققان  
وی بناهای سترک مذهبی، چون -  
جدها - امامزاده ها، سنا سگاهها  
بناهای بزرگی چون: قصرها - کوسک ها  
مانند آب انارها جلب شده اند و واحدهای  
ماری مورد نیاز عامه مردم شهر، چون  
ارها، بیمها و بیمچه ها - حمامها  
با انبارها و نظیر آنها توجه جمع  
شتری را بخود معطوف ساخته است.  
حالی که در بسیاری از موارد ارزش  
اعتبار این گونه بنا های مورد نیاز  
گانی از جنبه های مختلف: طرح  
ختمان - بنائی و هنر معماری و تزئینی،  
دو دسته مورد بحث نه تنها کمتر است  
که معرف ویژه گیهای هستند که در آن  
گروه نمیتوان یافت و با توجه به اینکه  
خی از آنها بتدریج در شهرها و شهرکها  
رد استفاده خود را از دست داده و میدهد  
ا دارد، تحقیقی بنیادی از همه جهات  
مورد آنها صورت پذیرد، باشد که



منظره‌ای از نمای سردر ورودی آب‌سار حاج‌کاطم در فروس (عکس ارتگاریده)

در این سرزمین داسه است، سب  
ه با ستابسگاههای بزرگی بزرای  
ارد بگهان آب، بعضی ایزدناهند،  
دارند. به بیان دیگر در تمامی رزمینها  
و دهای زندگی مردم این سرزمین  
می‌توان نشانه‌های چشم‌گیر ارج  
نداین مائده آسمانی را مشاهده کرد

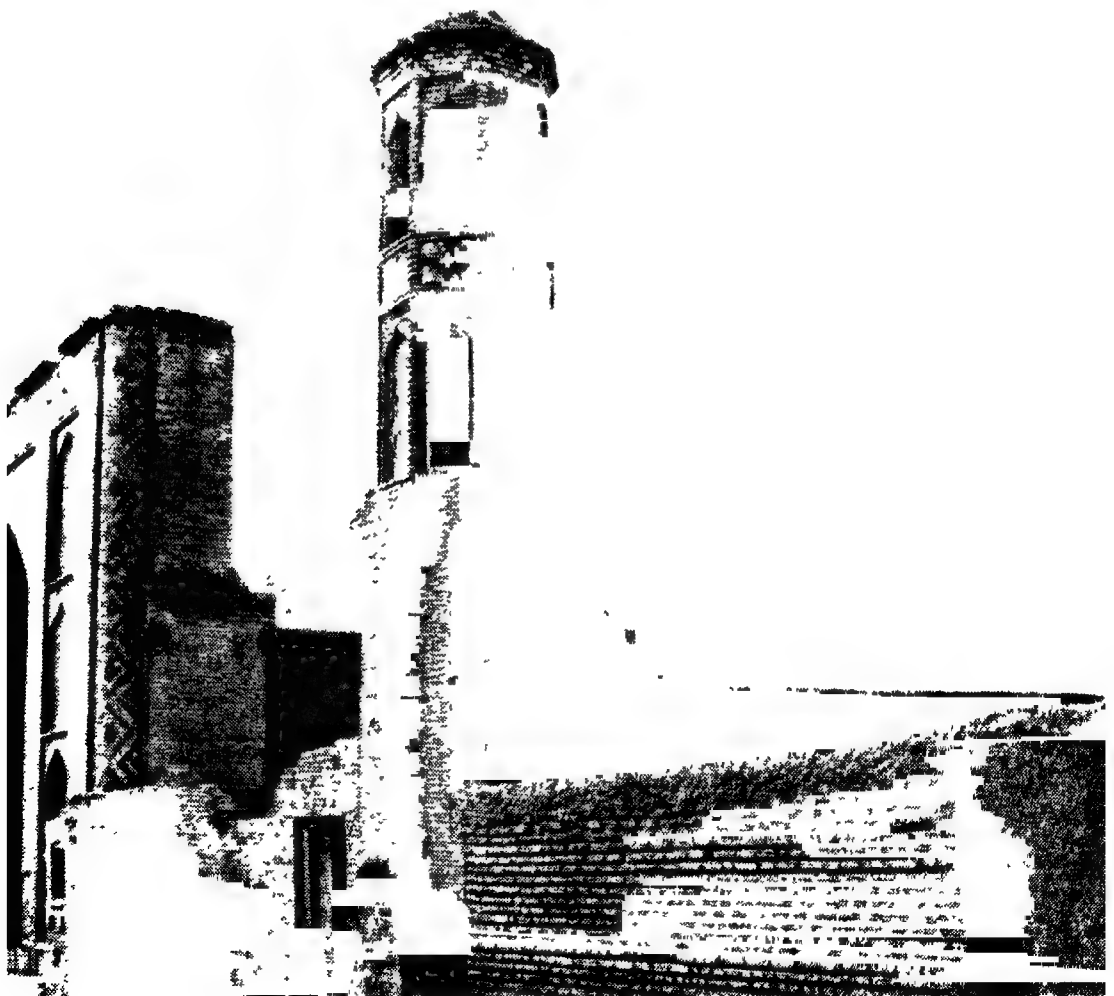
و نبود روف آبرانا نامی مناهرو هنگ،  
هرو بدمن مردم این سرزمین و داس ساج  
- دس آب‌سارها در باف شهرهای  
حاسه کورو مسئله‌های کم آب ایران در  
دوران بعد از اسلام حیان جسم گمراست  
کدر بساری آادها و شهرکه محله‌های  
مخلف شهرهای زرک چون سرد،  
آب‌سارها، قلم آبادی، شهرک  
را سکیل میدهند و در بساری  
زرک بوس و چشم‌گیر بوس واحد  
سماز میروند، با حائیه که دیگر  
همگانی محل را در نهود خ  
داده‌اند.  
فن ساختمان و شوه نشانی در

پرسه، جاری، احبار خاصه، زمره، مازندگان این واحدها، با دقت و نکته-  
 ، بسیار به نکات عمده ای چون: میزان  
 آب بر کف و سطح های جانبی، مسئله  
 ، داخل انبار، تهویه، تصفیه، جلوگیری  
 ودگی آب و بسیاری دیگر از مسائل  
 ، کامل داشته اند. هنر ترینی نمای  
 می این آب انبارها، بخصوص سردر  
 ی آنها و بالاخره در برخی موارد  
 ب شعرهای جالب برای کتیبه بالای  
 ، همه و همه معرف آنست که این  
 معماری با بسیاری از ویژگی ها ،  
 به و خصوصیات زندگی ساکنان  
 ونش در ارتباط نزدیک و محکم بوده  
 حال آیا دریغ نیست که این آثار

پر ارزش و در بسیاری موارد ریشه را بدست  
 فراموشی و سپس ناپودی بسیاریم؟  
 آنچه من را بر آن داشت تا به نوشتن  
 مطلبی درباره آب انبارها بپردازم، آن بود  
 که با انجام لوله کشی در شهرها و شهرکها،  
 بسیاری از این آب انبارها متروک گشته اند  
 و میرود که بتدریج رونه ویرانی کامل  
 گذارند. قصد من نیست که بگویم باید  
 مردم از آب انبارها استفاده کنند ولی  
 میخواهم بگویم باید ترتسی داده شود ،  
 تا بتوان از انهدام آنها جلوگیری کرد  
 و برایشان نگهداشت نه آنکه چون  
 آب انبارهای قزوین با بدترین وضع و شکل  
 ممکن ورودی آنها را بصورتی رنده  
 تنغه کرد.

با انجام این عمل نه تنها؛  
 این واحدها بلکه به منظر عموم  
 شدید وارد گشته است. دلیله  
 روشن نیست ولی هر چه  
 مسدود ساختن ورودی ایر  
 می توانستند ، با مطالعه  
 با احداث يك جدار شبکه ما  
 کار را انجام دهند تا این چه  
 زشت و کریه نسازند و موجب  
 تا با مطالعه کافی بتوان ضد  
 کاربردی معقول و منطقی  
 گرفت.  
 این امر به سابقه نیست  
 جالب «سید اسماعیل» در-  
 تهران چند سالی است که با

تصویر دیگری از سردر ورودی و بادگیر حالت آب انبار حاج کاظم درفروش (عکس از نگارنده)



ی ایرانی بدین یاقه و «برده» ها  
آب‌انبارهای جالب بندر عباس نیز برای  
پل به‌موزه، چاپخانه و قاتر مورد توجه  
ر گرفته‌اند.

اینک با توجه به آنچه که در بالا آمد  
در معرفی یکی از زیباترین و حال‌نرس  
آب‌انبارهای فزوبین که چون گوه‌ری  
در در یکی از محله‌های قدیمی این  
قرار دارد می‌پردازیم. باشد که مقامات  
این سرذوق و شوق آید و گوشه‌حشمی  
«آب‌انبار» بنامدارد و موجبات حفظ  
افراهم سازند.

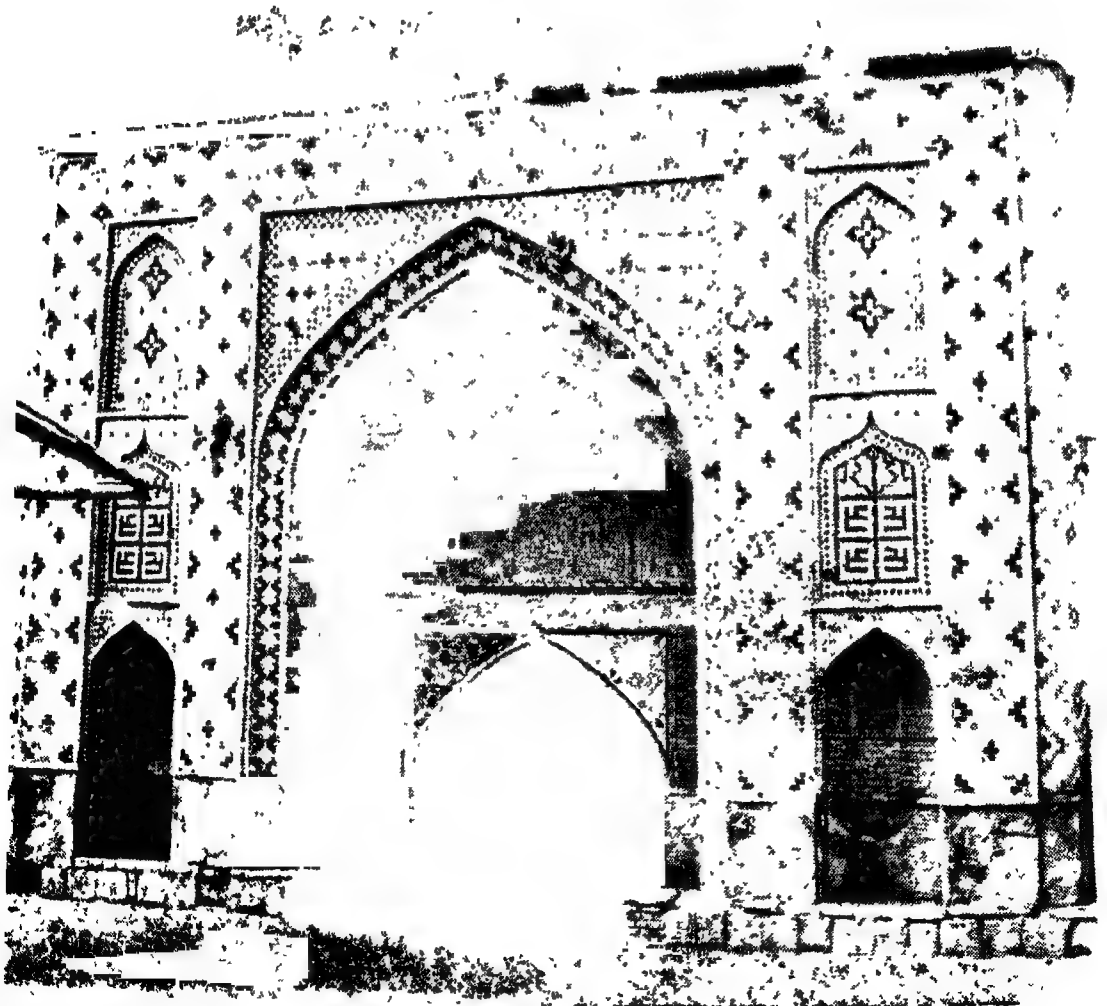
### آب‌انبار حاج کاظم

آب‌انبار حاج کاظم، در محله ملاوگ

از محلات قدیمی فروین قرار دارد. آب‌انبار  
مزبور از جمله آب‌انبارهای قدیمی بشمار  
می‌رود. تعداد پله‌های آب‌انبار ۴۰ عدد  
است و کله آنها از سنگ‌های تراشیده  
ساخته شده‌اند و از زره‌های آن نیز همگی  
از سنگ است سردر ورودی آب‌انبار  
بصورت یک قوس بلند و حاشی  
سده و در دو سوی آن دو حوض  
قرار دارد که وسط آنها، سطحی  
در روی دیگری عمده شده است طاق‌های  
در صورت طاقچه و نوکون است. دو  
طاق‌هایی دیگر دارای تزیینات کاشی، با  
طرح‌های هندسی، خط‌سائیل و طرح‌های  
تزیینی است. آب‌انبار سهو معتملی در

مخزن آب‌انبار به‌ایضا  
در در جانب راست سردر  
در روی آن دو هواکش و  
از دو هواکش مزبور آنکه در  
قرار دارد دارای تزیینات  
و دیگری ساده است. تاریخ  
در آخر کتیبه‌ای که در روی  
و خط نستعلیق‌کنده شده، با  
داخلی نصب گردیده، مشاهده

نی کاعل سردر ربا و پرسکوه آب‌انبار حاج کاظم در فروین در این تصویر تزیینات شرمندانه ورودی آب‌انبار مشاهده می‌شود  
(عکس از نگارنده)





سال ۱۱۵۱ هجری قمری است .  
 متن کتیبه بشرح زیر است:  
 خلق خدای هرکس را  
 شد چو مرکوز فطرت خواهر<sup>۱</sup>  
 کند در مراتب خیرات  
 کش بود رحمت خدا کیفر  
 العاج حاجی اسمعیل  
 آنکه فیض اللهش شده رهبر  
 عت این برکه معظم و کرد  
 وقف شاه شهید تشنه جگر  
 از این خیر حاجی کاظم را  
 دهد ایزد جزای بیحد و مر  
 می از کوثرش دهد که رهد  
 از حرارات عرصه محشر

سال ۱۲۵۶ هجری قمری است  
 منبعی ز آب چشمه کوثر  
 و سلام الله الحسین  
 و اصحابه حرره میرزا کاظم  
 ۱۲۵۶ بسرکاری محمد رضا - کتیبه  
 میرزا کاظم قزوینی - حجره استاد عابدین .  
 در بالای کتیبه فوق بر روی قطعه سنگ  
 مرمر دیگری کتیبه زیر نوشته شده است:  
 «بسم الله الرحمن الرحیم حبذا اولاد  
 مرتضی اقنضا نمود که بانی برکه مار که  
 اعنی سلیل جلیل قدوة الحاج محمد اسمعیل .  
 صد شکر که آباد شد این ارض حراب  
 عکس رخ آفتاب ددسم در آن  
 چون در صفحه حسنات طرحی از آن

حوس آب و زینت بر سر  
 یکتا گوهری از این خوش  
 و پر آب تر نداشت آنرا ثنا  
 نور دیده حضرت خیر البشر<sup>۲</sup>  
 نمود که موالبان تشنگان کر  
 مانعن آب از آن خباب خ  
 ندارند.

نوشد ر من هر که نوشد  
 کند لعن بر فاتلش  
 و ثواب این عمل منفور  
 بروح طوبی آشان حاجی  
 مدول داشتند. « کنسه کا  
 ۱- کلمه حواطر همچنانکه د  
 شده در اینجا ذکر گردیده است





# پاشا کجانشیان

دکتر مهتری

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی داه

خدای خود را بر سرین و معاندی با بر رسوم و عقاید  
جامد این مال هر يك سهم خود در پانه گذاری بمد  
زمان هخامنشی دسی - اشد اند که اکنون درباره اهم آد  
عمل خو'هم آورد  
نا بوجه دقیق و مطالعاتی ژرف در سنگ نگاره های  
هخامنشی بخصوص در بحث حمید و یونژه دریا های  
و حنا ارسا پس از عهد حاکمان بود هیر مادی و  
احتمالاً به صورت ۴

همگامیکه هخامنشیان در حر که ملل حاو زرمین وارد شدند  
این خود نمدهای قدیمی و بیره فهای مسوده کرده می -  
که نمدهای کهن و چند هزار ساله آن ملل بر بدن حد  
ری دارد و شاید همسب هم کورس ساهسای بر زمین  
تدوینت هخامنشی به ملل تابع خود آزادی ربا د میداد  
تدوینت یوزان بارها ارا و متحد شده ، حی اورا مسح  
و با حی شر لفت داده اند.  
دار بوش هم بوبه خود نسب به مللی که تحت فرمان او  
رفناری بشردوستانه داشته ، سب به آنها سجو سار  
فار مینمود .

ساهشاهان هخامنشی عموماً تمدن و فرهنگ ملل تابعه  
حمایت نموده ، به آنها امتیازاتی زیاد میدادند  
ساهشاهی هخامنشی بر مللی نکه داشت که بعنوان شکست  
لان یا بردگان معرفی نمیشدند ، بلکه همه بطور یکسان  
آن شاهنشاهی بزرگ بودند و بنابراین مشوری که کورس  
، در بابل صادر کرده است ، در آن همه ملل آزاد بودند ،

۱ رگ به دیوار ، کتاب اشعنا باب ۵۰ آیه اول  
۲ با دنگه گبرسی Gilgamesh : « هیر مادی د  
هیر هخامنشی سار مؤثر بوده است کاکهای کورش با آ  
هج پندار شدند دحمه های صحرای دوران ماد با سون  
- وینا ریوس در حیداش همدعای اراکهای اکابان بودند  
بریا با ساحتاد» (ن ک بهر ایران ترجمه دکتر عیسی بهام  
۱۳۲۶ ص ۲۲۷)



inz, Walther: Das Reich Elam, Stuttgart 1964, 130 f., 132. Von der Osten, Mans Henning: t der Perser, Stuttgart 1956, S. 59. Kunst- e alter Orient Bd. 2, Frankfurt a.M. 1963, S.

ریکه میدانیم مدت‌های مدیدی پارسیان تابع دولت سپس در حدود سال‌های ۶۲۵ پیش از میلاد در نواحی آن یا ایشان که بعدها بنام آنان پارسه خوانده شد، خود را پایه‌ریزی کردند.

از استادان فن که بویژه در این باره پژوهش‌های نموده است پرفسور دکتر والتر هینتس Prof. Dr. Walt استاد رشته ایران‌شناسی دانشگاه کونینگن شد که در کتاب خود بنام «دولت ایلام» بطور مختصر لب بسیار جالبی آورده است. در سال ۵۵۰ پیش از ش موفق شد نه تنها خود را از فرمانبرداری دولت ماد بلکه کار را بدانجا رسانید که آندولت را تابع و مفاد بنماید.<sup>۳</sup>

امر مسلم است که حکومت طولانی مادها بر پارسها، تمدن و فرهنگ آنان در جامعه هخامنشی بخصوص اداره امور درباری آنها گردیده است. واژه‌هایی که، شاهنشاه، بزرگان و سجا، افسران و سپاهیان دادگستری و غیره بکار برده میشد، همه اقتباسی مادی بوده است.<sup>۴</sup> در تخب جمشد هرگاه بار عامی، میشود اولین شخصی که جلوی شاهنشاه ایستاده، نفر از بزرگان مادی (ش ۱) میباشد. در چهار سنگ ر صد ستون و دو سنگ نگاره خزانه شاهی، این خوبی دیده میشود. چند نفر از دانشمندان اروپائی ولد والزر Gerold Walser استاد سویی در رشته تانی و مؤلف کتاب «باربانی بدربار شاهنشاهان عقیده دارند که این نجیب‌زاده مادی تقاضای باریافتن حضور شاهنشاه را دارد. ولی چنین میتوان گفت که زاده مادی که در همه جا بیک صورت و طرح تراشیده، مهمترین و یایکی از مهمترین مشاغل درباری را کسی بوده که کسب اجازه برای باریافتن بحضور براه اختیار او بوده است.

اد گیرشمن این شخص را Grand maître des cén یعنی رئیس تشریفات نامیده است.<sup>۵</sup> پرفسور نتس نام Hofmarschall را که بهمن معنی آمده، این نجیب‌زاده مادی انتخاب کرده است.<sup>۶</sup> بطوریکه بن سنگ‌نگاره (ش ۱) نمودار است شاهنشاه روی س نموده و در مقابل او دو آتشدان قرار گرفته و رئیس، در حالیکه عصای مخصوص صاحب منصبان عالی‌رتبه، چپ گرفته است، دست راست خود را بجلوی دهانش، تا از برخورد نفس خود به آتش مقدس جلوگیری



ien, Paris 1966, p. 27

Walser, Gerold. Audienz beim Persischen  
enig, Zuerich 1965, S. 10 f

Perse - proto - namens, Medes, Achamen des  
163 p. 205

Altiranische Funde und Forschungen , S. 61

نگارنده در توبه این مقاله از کتاب  
Altiranische Funde und Forschungen, Berlin 1.

است دانشمند و گرامی آقای پرفسور دکتر همدان استاد زبانی.

و همدی عکسها از کتاب نامبرده گرفته شده است

4 - Benveniste, E. Titre et noms propres en

انان را درخواست مینماید .

، بتوان حملی زد که این رئیس تشریفات در ابتدای خود جمله «پادشاه تا به ابد زنده باد» را ادا می نموده جمله در زمانهای باستانی در دربارها بخصوص هنگام رسوم بوده است . در کتاب تورات این جمله که در ادا میشده است بارها دیده میشود . از جمله در رؤسا و الیان برای بدگوئی و شکایت از دانیال - توجه خاص شاه فرار گرفته بوده - به داریوش رده اند ، در حضور وی چنین آغاز سخن میکنند : ش پادشاه تا به ابد زنده باش . . .<sup>۸</sup>

، از علائم شخصیت و مقام والای این نصب زاده مادی ، تشریفات دربار ، در دست داشتن عصا است (ش ۱) فتن این عصا تا قرون اخیر نیز توسط رؤسای تشریفات

پزشك دانشمند و سیاح معروف آلمانی که مدت ها ، در دربار صفویان رفت و آمد داشته است چنین میگوید «رئیس تشریفات is aulae Mareschallus مأمور حفاظت دربار بوده ، بر گروه کارمندان دربار گارد محافظ و پاسبانان ، شاطران و دربانان و سربازان اصلاً عده شان به ۲۰۰۰ نفر مرسیده فرما بر وائی داد این رئیس تشریفات موظف بوده اسب که هنگام بارداد مهمانان خارجی و داخلی به هر يك ، نسبت به مقامشان گذارده ، در محلی مخصوص بدانها جای دهد . مکار رئیس تشریفات نزدیک تخت شاهنشاه و در آنجا همراه و دسورات وی بوده است»<sup>۹</sup> .

یکی دیگر از دانشمندان اروپائی ژان شاردن Chardin ساح فرانسوی نیز درباره عصای مخصوص تشریفات در زمان صفویه شرح مفصّلی آورده حسی



عصای کلمت طلائی را که با سنگهای قیمتی زینت یافته، پنج فوت درازای آنست در جلوی او حمل کنند. هنگامیکه شاه حرم را ترک مینماید رئیس تشریفات فوراً عصای نامرده را در جلوی خود نگه داشته و منتظر فرامین شاهنشاه می‌ایستد...

سپس ادامه میدهد: «جای رئیس تشریفات در بالای مجلس مافوق نقبه منصب داران و درباریان است ولی هیچگاه نمی‌نشیند، چون همیشه باید منتظر دستور شاهنشاه باشد»<sup>۱</sup> مباحثه با بحال دانشمندان ننواسه‌اند نداند عنوان این بحث زاده مادی که منصب رئیس تشریفات را داشته چه بوده است. درسنگ‌نشته شاپور اول در خط یهلوی میانه که معنی سال ۲۶۰ میلادی بوده، در نقش رسم موجود است. ما بهاره‌ی دربانان سردار *darikân sardâr* ما درنگ‌ساز *darikpâl* در میخوریم که میبوان آنرا سردار دربار و امیر درباری دانست<sup>۲</sup>. البته ما میبوانیم برای اثبات این سخن در کتاب

Kyru-paideia جلد هشتم گرنفون و یا آذ مراجه نمائیم ولی بایستکار بحث ما بدرازا در اینجا گفته‌ی هردو را بطور اختصار ذکر موزخ نامرده در جلد سوم کتاب خود به اینستافرس *Intaphernes* با وندافرن *ifarna* ۶ نفر همراهان داریوش که بکمک او گومانی، دروغی را ناپود کردند، صحت میکند، چنین

۱ کتاب داسال بی باب ششم آیه ۷ ص ۶  
۲ کتاب داسال باب دوم آیه سوم ص ۷۴۸ مراجعه  
چپ ۱۹۰۵

upfer, Engelbert: Am Hofe des persischen  
Leipzig 1940, S 81  
ardin, Jean: Voyages du Chevalier Char-  
Paris 1811, Tome cinquieme p 356-7  
dré Maricq Syria, Paris 1958, p 35



روزی سپاس . بی شرح بی و بیرون ساس  
 د ، بحضور شاهنشاه برود ولی نگهبانان دربار از  
 تلوگیری بعمل آوردند.<sup>۱۲</sup>  
 ای دیگر هردوت درجلد سوم کتاب خود صفحه  
 یکه درباره یکی ازعالیقدرترین درباریان کامبیز  
 ل آورده است میگوید ، او کسی است که همه اطلاعات  
 را بسمع شاهنشاه میرساند . این مورخ باستانی در  
 وجود رئیس تشریفات را به دوران سلطنت بنیانگذار  
 ماد یعنی دیوکس Deiokes رسانیده است.<sup>۱۳</sup> در  
 ن عصا فقط مخصوص رئیس تشریفات که يك نفرمادی  
 بلکه گروههای دیگری هم اجازه حمل این عصا را  
 اولین گروه ، دونفر افسر نگهبان پارسی هستند که  
 بن عصائی بدست راست گرفته ، دست چپ خود را  
 آترمان بروی مح دست راست نهاده اند (ش ۲) .  
 ت که این رسم ایستادن بحالت احترام ، آیا درزمان

سایه سم سمون بوده اند . این دو افسر نگهبان  
 مخصوص پارسیان را پسر دارند و ازبلندی و فرم ترا  
 میتوان فهمید که ارتشی بوده اند . درهر حال بطوری  
 سنگ نگاره ها معلوم میشود همه نگهبانان دربار سرباز  
 بوده اند ، یعنی اگرچه مادی ها در دربار ، دارای مناد  
 عالی از جمله شاغل منصبی چون رئیس تشریفات بود  
 محافظت جان شاه و پاسبانی دربار وی همیشه در دست  
 بوده است و درهمه جا درپله های ورودی آپادانا و سا  
 و کاخ های داخلی آن و بالاخره کاخهای داربوش و  
 همسه محافظین و گاردها پارسی هستند . جاهائی که  
 پارسی و مادی توأمأ و باهم نشان داده شده ، در مح  
 حياط های خارجی کاخها میباشد که گاهی هم سرباز  
 بدانها افزوده شده اند . مثلاً در کاخ صد ستون اس  
 پارسی که مادر دست داشتن عصا ، عالی بودن مقام و در  
 نشان میدهند ، ناوحد حاه و مرلسان - بعد از رئیس



پشت سر پاسداران ایلامی بکنفر منصبدار  
عصابت دارد ایساده این شخص فرمانده ما

odot, Historien II, 3. B. 118, S 173, Mun-

odot, Historien I, Kap. 95-99

کنفر مادی بوده — قرار داشته‌اند . گروه دیگری از  
ان که روی دیوارهای آپادانا درپله‌های شرقی و شمالی  
بده‌اند ، سربازان ایلامی هستند و ایلامی بودن آنها از نوار  
و پیچ در پیچی که بشکل طناب کلفتی بدور سرشان سته‌اند  
است (ش ۳) .







گروه پنجم نمایندگان ملل تابعه را بمعرض داده است. از جمله آنان نماینده هندیها، حبشها هستند که بترتیب توسط منصبداران پارسی ومادی هدایت میشوند (ش ۷ و ۸).

#### نفوذ تمدن ایلامی

بطوریکه در بالا گفته شد، پارسها اسدا در اصطلاح ایلامی یعنی ایشان با اتران سکوت داشتند در حدود ۷۰۰ پیش از میلاد به این ناحیه آمدند ایلامیها بوده است.

آئزمان موقعی بود که پارسها از زندگی درنا ارومیه وفشار آسوریه و اورارتوها بتنگ آمده طرفی ایلامیها که قدرت خود را در مقابل دش میدانستند، آمدن پارسها را غنیمت شمرده از اتحاد برای مقابله با آسوریها که بسیار نرومند شده بودند کردند. بطوریکه از یکی از سنگ نبشته های آسو آمده، ما از اتحاد پارسیها باشاه ایلام، Humban-nimena که در سال ۶۹۱ پیش از م

خدمتکار میباشد که صدلی شاهنشاه و قالی وغیره را کنند (شکل ۴ و ۵). این پیکره ها همه مادی هستند. هم کسیکه قالی یا قالیچه را حمل میکند و شلافی بدست رد نیز مادی است.

نفون در کتاب خود Kyrupaideia جلد VIII<sup>۱۴</sup> شلاق دار گفتگو میکند که هنگام بیرون آمدن شاهشاه ا متواری میکرده اند. در قرون وسطی و هم چنین در مگوی و بعد از آن در ایران این فراشهای شلاق بدست نیز متکاران درباری با عنوانین: جلودارباشی، فراش باشی بغول خدمت بوده اند. در این محل گروه های دیگری گردیده اند که تشریح آنان مدت زیادی وقت لازم اکنون فقط بذکر مختصر نام آنها اکتفا میکنیم: مین گروه آسانی هستند که اسبان مخصوص شاه را میدهند و اینان نیز مادی هستند.

رود چهارم گردونه ها و گردونه رانان سلطنتی را نمایش این گردونه رانان همه ایلامی بوده، سرکرده آنان داشتن عصا در جلوی ارا بهما نشان داده میشود (ش ۶ و بالاخره،

خریب Sanherib شاه اشور میجنگیده ، اطلاع داریم .  
در این جنگ از شرکت دسته‌های سربازان پارسی ( مردم  
سواش) در لشکر ایلام نیز آگاهی داریم<sup>۱۰</sup>. اتحاد نامبرده  
ال ۷۱۰ پیش از میلاد منعقد گردیده بوده ، ارتباط و برابری  
مل پارسیها و ایلامیها در آن زمان بانیات رسیده است . از طرف  
ایلامیها در ۴۸۶ - ۵۲۲ پ م دیگر اسمی از ایلامیها برده  
نموده ، داریوش بزرگ در سنگ‌سبته‌های خود هیچگاه  
از ایلامی‌ها نبرده ، همیشه واژه حووجه یا اووجه Huvada  
برای ساکنان این سرزمین بکار برده است . درحالی دیگر  
برای ایلامیها نام سسائ Cassians یعنی نام ساسانی  
Kashshites را آورده‌اند<sup>۱۱</sup>.

در هر صورت از سال ۶۲۵ پ م دولت ایلام فروپاشی شده ،  
محله روزگار محو گردیده است مانند آنجا که مورخان ساسانی  
به اسیران هم نامی از آن دولت برده ، آنرا مستباحه  
در هر حال سبب نزدیکی و هماهنگی آن دو ملت ،  
تمدن اسلامی در فرهنگ و زندگی هخامنشیان چیزی  
نیست و هویدا است و با سبب نگه‌دارنده آن فرهنگ و سبب  
Wissner «هر هخامنشیان تحت تأثیر کامل هنر ایلامی  
گرفته است».

شاهان ایلام ، همانطور که بعدها شاهسپاهان هخامنشی  
بک سبته‌های فراوان خود را شاه شاهان و شاه ایران  
مد ، در سنگ‌سبته‌ها خود را شاه ایران و شاه سوس  
ت میکرده‌اند<sup>۱۲</sup>. نویسندگان دربار هخامنشی ایلامی بودند  
ی تا زمان اردشیر اول یعنی سال ۴۶۰ قبل از میلاد  
های دفتری در دست آنان بوده ، در این تاریخ برای اولین  
امور مربوط به سبب نویسندگان آرامی افتاد . نفوذ فرهنگ  
ایلامی در سبب با پدید آمدن لوحه‌های گلی ناحط منخی ایلامی در سبب  
سند ، معرف تأثیر بسزای آن فرهنگ در اداره امور کشوری  
مشیان نیز می‌باشد . در زمان داریوش بزرگ اداره‌ها  
و ایلهای دولتی همه دارای دفاتری بودند که بخط آرامی  
ایلامی نوشته میشدند . داریوش بزرگ هنگامیکه فرمان  
بن اولین سنگ نبشته گراشات دولتی را بر سینه کوه  
ون صادر کرد بخط ایلامی بود چون بنا به تحقیقاتی که  
تن از استادان ایران‌شناس و باستان‌شناس از جمله پرفسور  
نس W. Hinz استاد دانشگاه گوتینگن و پرفسور لوهای  
H. Lusch و دکتر لئو ترومپلمن Leo Trumppelmann  
زل نولندر Carl Nylander رئیس و کارمندان مؤسسه  
شناسی آلمان در ایران بعمل آورده‌اند در آترمان - یعنی  
قبل از میلاد - هنوز خط میخی پارسی باستان وجود  
ته است<sup>۱۳</sup> و آنچه بخط پارسی باستان در آنجا نوشته شده  
ن به سالهای بعد است . و اما آثار دیگر نفوذ تمدن ایلامی‌ها:

اگر به لباسهای پاسداران و منصب‌داران  
شاهنشاه با دقت نظر کنیم می‌بینیم که فرم و  
شکل لباس مادی است<sup>۱۴</sup> یعنی بصورت کت

۱۴ - همچنین رک به - تذکره الملوك ص ۶۷ و  
Altiranische ... S. 67/Kaempfer, Ann  
120.  
iz, Das Reich Elam, S. 124/Von der Os-  
thirshuman, R. Iran, a Pelican Book 1954,  
er Weltgeschichte, Die Altorientalischen  
S. 73/Altiranisches Wörterbuch, S. 1864  
instead, A.T.: History of the Persian Em-  
go 1966, p. 239.

در اینجا بسیار عا است که شاید آفاتان اسناد چه  
ن - همانطور که در مورد نام ایلام مورد بود  
- کن نام ایلام را ساختگی و جعلی دانستند و چه  
- جای آثار هخامنشی که با کورش و داریوش را با وجود  
- در آنجا دیگری که ایشان در دست است از مردم آن  
- در آنجا می‌باشد آنجا خودشان نمیدانستند که ایلامی‌ها  
- در آنجا و سبب را می‌دانستند - هم ایرانیان در سبب و  
در حقیقت ، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۲۵ .  
۱۷ - منابع روبری ۱۵  
۱۸ - رجوع شود به مقاله پرفسور دکتر هینس در  
خط میخی پارسی باستان

Entstehung der Altpersischen Keilschrift  
logische Mitteilungen aus Iran)

۱۹ - «حاجه هرودوت نقل میکند ، هنگامیکه هم  
خری ارجله داریوش ، پسرار قبل بردن ، درباره آینه  
شاهنشاهی مشورت نمیکردند ، قرار میگذاشتند که هر کس شاه  
هر ساله یک دست لباس مادی با صافه هدایای پراورش دیده  
Otanen و بارانده وی هدیه کند» .

rodot II, 3. Buch, Thaleia, Kap. 1 B IV, Kp  
158).

دکتر Richtsteig مترجم و ناشر کتاب هرودوت در  
ص ۱۵۸ چنین آورده است :

idung und Hofzeremoniell der Perser Waren  
Medern entlehnt.

(لباس و مراسم درباری پارسیان از مادیها اقتباس میشد  
السه نگارنده بها در مورد مراسم درباری با این عقیده موافق

rodot, Historien II, übertragen und eingeleitet  
Eberhard Richtsteig, München 1961.

را احاطه مینموده است (ش ۶ و ۸ و ۱۰).  
 بهترین نمونه این لباس را میتوان در  
 گردونه‌رانان ایلامی، که عصا بدست درجلو  
 حرکت است، مشاهده نمود (ش ۶). در  
 و صورت و پاهای نقش، نیمرخ طرح شده  
 سرکرده ایلامی از روبرو نشان داده شده است  
 و اما راجع به آنکه این لباس يك نكه  
 میان دانشمندان اختلاف است. پرفسور هرتسفلد  
 می‌نویسد:

Persian dress, a simple rectangular piece  
 of cloth with a slit for the head."

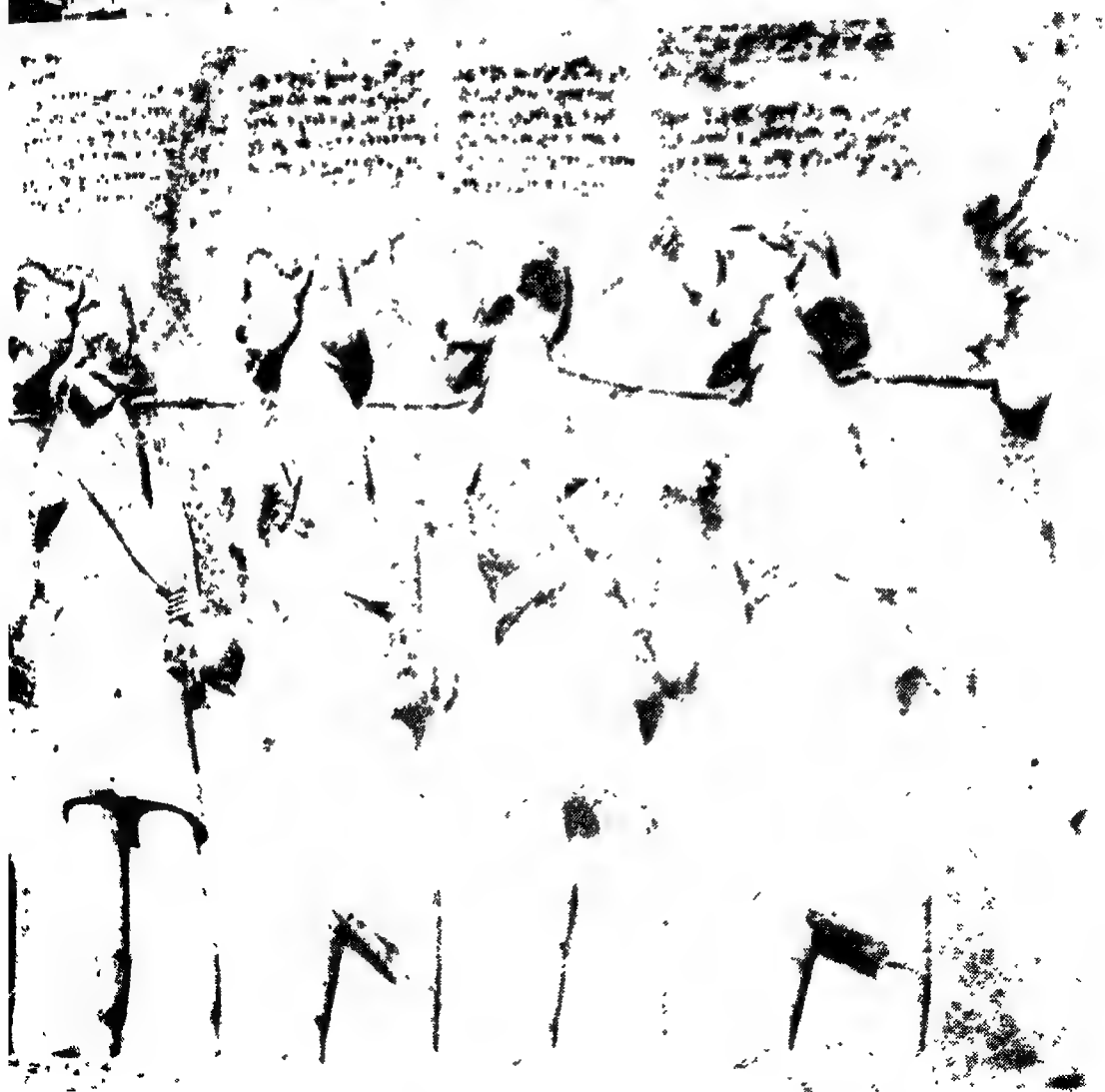
(=لباس پارسیان يك قطعه مستطیل شکل است  
 بایک شکاف در بالای آن بعنوان یقه).

پرفسور والتر G. Walser هم عقیده هر  
 چنین میگوید: «در پرسبولیس من نمیتوانم دو  
 پارسی‌ها را مشاهده کنم»<sup>۴۱</sup>. «عقیده گولدمان  
 دیگر از باستان‌شناسان، در این بابت درست و واض  
 می‌نویسد: «کسی نمیتواند صراحتاً بگوید که  
 نكه با دو نكه است»<sup>۴۲</sup> در عکس دو عقیده فوق  
 داسمندان نام رس Anne Roes<sup>۴۳</sup> کوشش  
 بودن لباس پارسیان را ثابت کند. وی در مقاله  
 «دو نكه بودن لباس نگهبانان ایلامی کاخ  
 کاشکار بهای شوش بخوبی نمایان است» نامبر  
 خود چنین ادامه داده است: «در شوش لباس  
 کاخ داربوش دورنگ داشته و این امر دو نكه  
 لباس را ثابت مینماید»<sup>۴۴</sup> (ش ۹) این نوع  
 ایلامی در شوش بسیار ربا و مزین بوده و از  
 (سفید و زرد با نارنجی و قهوه‌ای) دو حه مد  
 روی پارچه عبارت از چهار گوشه‌های زنی



feld, Ernst: Iran in the Ancient East,  
 1941, p. 259.  
 ser, Gerold: Die Völkerschaften auf den  
 tersepolis, Berlin 1966, S. 69 Fn. 5.  
 lman, B.: Origin of the Persian Robe, Ir  
 1964, p. 133/Walser, Die Völkerschaf-  
 s, A.: The Achaemenid Robe, Bi Or 8  
 , p. 137 ff.)

لموار سواری نبوده، بلکه درست بفرم لباسهای ایلامی  
 اند. این بالاپوش، شلی کوتاه بوده است که از سر پوشیده  
 به، یقه آن در وسط بصورت ۷ بریده شده بوده است. این  
 درجلو بطور آزاد بیابین افتاده، تا نزدیک کمر میرسید



پروفسور والتر هستس دریکی از مقالات  
«شاهشاهان و ساتراپ‌های ایران»<sup>۲۵</sup> که همراه با عکس

از نقوش رنگی کاخ شوش که در موزه ایران باستان  
ست دارای نقوش دیگری بوده ، نمونه دیگری از همین



جامشیان را دو تکه میدانند.

Anne Roes با دادن طرح و نقشه این  
حیاط دستور دوخت آنرا داد و پس از آماده شدن  
که لباس نامبرده از لحاظ هر دوزندگی و طر  
نکه بوده باشد.

کریخون حکابی در پوشه خود بام (5.8)  
آورده که نشان آنرا در اینجا لازم میدانم: هت  
افلاهی در سال ۴۰۱ علیه برادرش اردشیر دوم  
ب (م) دستگیری میکرد یکی از ازاره‌های جنگ  
فرورفت. کورس نه افسران و نه فرمان داد  
نارود بر ازاره‌ها از گزل ولای سرون آرند.  
حسن ادامه میدهد که پس از صدور فرمان ده  
بالا پوش فرزند بزرگ خود را سرون آورده، سپه  
فسمی و شلوارهای ایرانی رنگارنگ ازاره را  
آوردند. در اینجا اسم بالاپوس پارسی که گز  
شاهت و پادشاهی نام Kanthus پارسی ناسان دار  
- قور همنس رسته واژه Kan یعنی پرت کرد  
شده و اس واژه در زبان لهستانی هم به همین معنی آم  
KONUZA بطوریکه ارکان لهستانی پارسی  
کت بلند با آستین‌های گشاد شکافدار میباشد. نکته  
آنکه هر جا لباس ناسان از رویرو نشان داده شده،  
افلاهی در آن دیده میشود و بالا پوش نامبرده  
و ناروان را پوشیده است و مانند شل گشاد و بر  
سر را اوسط آن سرون برده، روی شاه می  
(س ۶، ۷، ۱۰، ۱۵). قسمت پشت بالا پوش با  
سنگ نگاره سمون از روی لباس پارسی افلاهی ta



۲۴ - راک تصویر شماره ۲۴۷ کتاب nd Babylon  
اثر Andre Parrot، همجنس تصویر شماره ۴۹ کتاب I  
der Perse اثر Von der Osten و

Seton Die Kunst des alten Orients, Munich  
1961, Abb 211

Hinz, W.: Persien-Großkönige und Satrapen,  
Kulturgeschichte der Welt Asien, Afrika  
1966, S. 136 ff.

Xenophon des Kyros Anabasis, Der Zug der  
Hellenen, Ed. Transl. Helmut Vretska, Stuttgart  
1930, S. 30 f.

Widengren, Geo: Some Remarks on Riding  
the Horse, Uppsala 1956, p. 237/Xenophon, Ana-  
b., S. 30 f.



۱۱، نمر سوم ارچپ) نیز میتوان مشاهده کرد. از طرفی، ریکه در شکل‌های شماره ۳ و ۱۵ یعنی نقوش سرباز ایلامی هخامنشی دیده میشود، تنها قسمت عقب شل را داخل ش یا شلوار کرده و کمربندی را که پاپوش را نگهداری رده، بروی آن می‌بسته‌اند.

حال بیینیم در آثار نوشته در این باره چه یافت میشود:

پلوکس Julius Pollux (نویسنده سده دوم میلادی) در خود<sup>۲۸</sup>، در آنجا که راجع به لباسهای پارسیان گفتگو بعمل<sup>۲۹</sup> به است لباس اصلی آنانرا ساراپیس Sarapis و لباس ن دانسته است. واژه ساراپیس در زبان روسی بصورت Saraf آمده است<sup>۳۰</sup> و باباگفته شیل V. Scheil در شوش خطوط ایلامی در بیست‌جا این واژه بصورت Sa-har-pi گردیده است<sup>۳۱</sup>.

واژه Sarafan در فرهنگ‌های قدیمی معرف قباهای مردانه است که دارای فرم مخصوصی بوده، بعدها این برای لباس بلند زنانه کمربندی که دارای آستین‌های اخ‌داری بوده است بکار میرفته است. در دوران هلبسیک<sup>۳۲</sup> مال ساراپیس که بدان اشاره رفت تا مغرب آسیای صغیر ول بوده است.

مهمترین نقل قول درباره این فرم لباس در دوران هخامنشی تسیاس Ktesias است که در آن درباره رسیدن خبر مرگ رش جوان در سال ۴۰۱ پیش از میلاد به مادرش پریسا Parysa گفتگو شده است. در اینجا کتسیاس که شاهد بان بوده، شرح میدهد که چگونه مادر داغ‌دیده در اثر ن خیر مرگ پسرش ناراحت شده، پیراهن Sarapis نرا پاره کرده، موهای خود را میکند. در اینجا می‌بینیم نام Sarapis برای لباس زنانه بکار برده شده است<sup>۳۳</sup>. Pollu در جلد هفتم کتاب خود درباره ساراپیس مادی گفتگو نه آنرا لباس مردانه میدانند و میگویند عبارت بوده است از ون Chiton (لباس بی‌آستین یونانی) قرمز رنگ که ای راه‌راه‌های سفید می‌بوده<sup>۳۴</sup>.

در جای دیگر روی کاخ داربوش در نخت جمشید پیکره رانی در حال کشتن شیری دیده میشود. (ش ۱۲) بالاپوشی این مرد هخامنشی به تن دارد، غیر از فرمی است که تابحال اره آن بحث کرده‌ایم. این بلوز بدون آستین بوده و جلوی

28 - Onomastieon, Bd. VII, 58, 61 (Hinz, A ran . . . , S. 72).

29 - Rost, Paul: Untersuchung zur altorienta chen Geschichte, Berlin 1897, S. 80.

30 - Hinz, Altiranische . . . , S. 72 ff.

31 - Hinz, Altiranische . . . , S. 74.

32 - ibid.





بر جلیقه خود چیزی نهوشیده است و یا آنکه وی در زیر پیراهنی بدون آستین دربر دارد. مهری هم از یکی از هخامنشی باقی است که در آن جانیز بالا پوش شاه بصورت جلیقه میباشد. در هر دو تصویر ساق پاهای پهلوان بوده، دیده میشوند.

بطوریکه از سنگ نگاره های تخت جمشید برمی آید قسمت (دامن) لباس پارسیان دو نوع مختلف بوده است:

نوع اول آنکه در جلو، دارای چین هایی است که از دو راست و چپ روی ساق پاها بصورت منحنی هایی کنار هم ان شده اند و تا قسمت پشت ادامه دارند. این نوع دامن وی ناف با کمر بند یا لایف کمر بسته میشده (ش ۴ نفر سوم ت و ش ۱۵) نوع دوم پاپوش یا دامنی است که در قسمت دارای دو ردیف چین چهار زبانی است که میان آن دو یک چین دار منحنی شکل فرار گرفته است (ش ۶، ۱۰، ۷). بهر حال همه نقوش و مهرها نظر دو تکه بودن لباس نشیان را تأیید میکنند. از قرار معلوم شاهان هخامنشی و زیبایی لباس اهمیت فراوان میدادند و بارجه های، آئزمان دوام زیادی داشته اند.

پلوتارک در آنجا که درباره ذخایر حرا به داریوس گفتگو آورده (اسکندر بند ۵۱) چنین اظهار عقیده میکند. ذخیره چهار هزار تالان نقره مسکوک بوده، اشیاء نقره بهای ارغوانی اعلا بوزن معادل ۵۰۰۰ تالان. بارجه ها مدت ۱۹۰ سال جمع کرده بودند و با وجود این از ندگی آنها نکاسته بود... رنگ سرخ این بارجه ها را و رنگ سفید را از سفیدترین روغن ساخته اند»<sup>۳۳</sup>.

گنت کورث درباره رنگ زیبای لباس داریوش سوم گوید:

«... قبای ارغوانی او در وسط بافره ملبله دوزی شده ردای (شئل) او که از زر میدرخشید مزین بود به دو که یکی روی دیگر افناده با منقار ضربت هایی باو مزید و را از زر بافته بودند...»<sup>۳۴</sup>.

لته ای چند درباره تاج شاهان هخامنشی و کلاه پارسیان

درباره تاج شاهنشاهان هخامنشی که پارسیان بدان سیداریس (ویا بنا بگفته هردوت و پلوتارک، تیار Tiar) نه اند دیهیمی بوده برنگ آبی و سفید<sup>۳۵</sup>. بطوریکه از نگاره های بیستون و تخت جمشید برمی آید شاهان هخامنشی نوع تاج داشته اند:

تاج داریوش بزرگ در بیستون عبارت از حلقه ای پهن

شده و در بالای آن کنگره های پلکانی نمودار اد نوع دیگر تاجی است که بر سر مجسمه که بدست آمده و اکنون در موزه ابران باستان قرا میشود. این تاج نیز در بالا دارای کنگره ها میباشد.

دیگر تاجی است استوانه شکل و بلند بد خیاره مانند که دارای زبگراک های بلند و نیز حمشید میتوان نمونه هایی از آن را مشاهده نمود کلاه معمولی پارسیان را بیشتر تاریخ نو؛ شناسان از جنس بمد دانسته اند. هر دو ب مگو کلاهی بمدن که خوب مالیده و آنرا سار دارند»<sup>۳۶</sup>. اما اگر به کلاه های سر باران و مگها درباری پارسی بادوب نظر کسم چند فرم محد مشاهده خواهیم کرد

چنانچه به کلاه دو نفر کماندار و نیزه دار نفس بر حسته مسون پس بر شاهسپاه فرار گرفته می بینم که کلاه آنان سسکل ناهبه است اربوار؛ سامت که دورادور آن گلهائی نفس گردیده است. این نوارها را نابواری که بماسدگان ایلانی بهیگا شاه زبب سر خود نموده اند مفاسه کسم (س ۸) در آنها می بینم و آنها فرمی که میان آنها بجنیم گلهاس که در نوار سر ایلانی ها دیده نمسود و د سر ایلانی ها در شب سر بوسط گرهی بسد مس پارسی ها آنرا بدارد در سنگ نگاره های تخت د پارسیان، مادی ها و ایلانی ها دو فرم مختلف د

### کلاه درباری و کلاه ارثشی

کلاه درباری هخامنشی ها کلاهی است بلند خیاره های زبسی و کلاهی که کارمندان درباری سلطنتی و خدمتکاران مانند حاملین عود سوز چنر و روغن دان بر دارند کلاهی است اسوانه بدون خار (برک نرک) که بلندی آن ۷ سانتی م آن باز بوده بطوری که موی سر از بالای آن است (ش ۱۴).

بنا بعقیده پرفسور هیننس پهلوانی هم که

۳۳- پیرنا ح دوم ایران باستان ص ۱۴۰۷.

۳۴- کتاب پنجم ایران باستان داریوش سوم ص

۳۵- ایران باستان کتاب پنجم ص ۱۲۹۸.

۳۶- همان منبع.



کاخ صد ستون حجاری شده (ش ۱۲) دارای یک میبانشد. نامبرده عقیده دارد که خدمتکاران هخامنشی و کارکنان و پیشخدمتان درباری کیسه مانند بسر داشته اند که دو طرف صورت و چانه نیز می پوشانیده است (ش ۱ نفر سوم از چپ) ۳۷

لیمقام و نجبای درباری کلاه استوانه شکل ماده دارند که بالای آن احتمالاً بسته و پوشیده بوده دست راست). این نوع کلاه از کلاه کارمندان\* لوری که از روی سنگ نگاره ها دیده میشوند، کمی و میتوان گفت که بزرگی مقام و رتبه درباریان با آنان نسبت مستقیم داشته است. مثلاً کلاه شاهنشاه در سنگ نگاره دیوار شمال کاخ خزانه شاهی ل حجاری شده از کلاه های دیگران بلندتر میباشد

ارتشیان و نگهبانان هخامنشی همانند کلاه درباری ولی دارای خیاره (ترك ترك) بوده و احتمالاً ته میشده اند (ش ۱۶) این کلاه باز هم بطوری که نگاره ها حساب میشود به بلندی تقریباً ۱۲ سانتیمتر کلاه های جنگی معمولاً از آهن و مفرغ ساخته

ن درباره کلاه خود چنین میگوید: «اسلحه مام نند اسلحه کورش بود یعنی قبای ارغوانی رنگ ن و خودی با پر بسر داشتند» ۳۸

که آیا شاهنشاهان هخامنشی غیر از کلاه بلند معمولی هم بسر می گذاشته یا نه بایستی تحقیق بیشتری بعمل بش. بزرگ بطوریکه در بالا بدان اشاره کردیم فقط هم در نقش برجسته بیستون کلاه یا ناجی نوار مانند

سر دارد (ش ۱۳). تاریخ نویسان هرم های تونا تون سپاهیان مختلط هخامنشی را که از اقوام و نژادهای بوده اند بدون توجه به ملیت و تمدن و پوشاک محلی آنان پارسی نامیده اند. جلیل ضیاء پور در کتاب پرارزش ۸ نوع کلاه را نام برده است.

منصب داران و نگهبانان مادی که در زمان هخ مصدر کاری بودند دو نوع کلاه بسر داشته اند: کلاه و عادی آنان نوعی کلاه گرد و گوی مانند ای است که آن نواری آویزان بوده است (ش ۱ و ۴ و ۵) کلاه مادی ها نوعی بوده که سر و گردن و چانه را می پوشاد بالای آن بطوریکه از روی سنگ نگاره بیداست با خوردگی زینت داده میشده (ش ۱۷) این کلاه را پشخد مادی نیز بسر داشته اند از جمله آمانی که در روی پله های نقش شده و حامل هدیه برای شاهنشاه میباشد.

بارنت R.D. Barnett در مقاله خود بنام این نوع کلاه را تقلیدی از کلاه اورارتوها دانسته است و اما درباره کلاه ایلامی ها - همانطور که در اشاره شد کلاه عادی آمان عبارت از استوانه کوتاه است که بویانیان بدان Mitra می گفنه اند که در پشت بسته یازینت داده میشده (ش ۱۹ و ۸) و کلاه نظامی

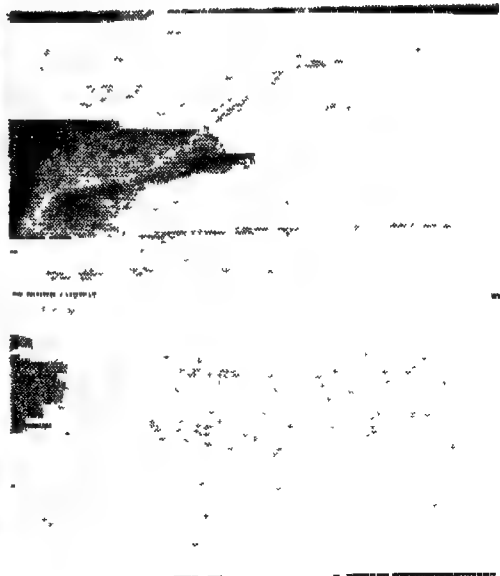
- Hinz, Altiranische . . . , S. 76.

۳۸ - سزانون بعل اریوساک با سانی اثر جلیل ضیاء پور

۳۹ - گرنفون نقل ارهمان منبع ص ۶۳

۴۰ - پوشاک داستانی ایران ص ۶۱ - ۶۵.

- Barnett, R.D.: Persepolis Hinz, Altiranische (79).





کفشی که پارسیان بپا میکردند معمولاً دارای سه تا  
چرمی بوده که در روی پا توسط تکه یا قلابی بسته میشده است.  
(ش ۱۸ دست چپ) - این فرم کفش دارای زمانه‌ای بلند

پیدا اند.  
رتسفلد Prof. Herzfeld این کلاه را با عقاب  
ایسه نموده و یکی میداند.<sup>۴۳</sup>



بوده که در زیر بندها برای محافظت پا قرار داشته است.  
سربازان گارد شاهی شوش نیز یکچنین کفشهایی می دارند  
(ش ۳ و ۹ کتاب Parrot).

feld, Iran . . . , p. 271.

۴۳- آفای صیامپور عمده دارند که: «این  
آرآن مادباں است» شاهان هخامنشی و همچنین قو  
هل اریوساک باسانی ایرانیان ص ۷۰.





اینجام میتوان قبول کرد که پارسیان مد کفش و فرم ایلامی ها اقتباس کرده باشند. پاسداران ایلامی نوعی می پوشیده اند که در قسمت جلو توسط ۶ نوار بسته ش ۳ و ۶ و ۸) بطوریکه در سنگ نگاره های تخت پاسارگاد بنظر میرسد، در زمان هخامنشیان یکنوع نی معمول بوده که فرم آن بسیار ساده و قلاب و تکه ی بروی آن دیده نمیشود. از طرفی دیگر درست ست این نوع کفش اصلاً درزی وجود ندارد و بایستی که کفش نامبرده که مانند جورابی پیا کشیده میشده است پاشنه درز دوخت داشته باشد. این نوع کفش را رهای شاهان هخامنشی میتوان دید<sup>۴۴</sup>. (ش ۱۵ و ۱۸ ت).

سپداران مادی هم گاهی يك چنین کفشی پیا دارند و رمج کفش آنان، نواری بسته شده که دهانه کفش میدهد و نوار دیگری عمود بر آن از زیر کفش عبور و احتمالاً جنبه تریینی داشته است (ش ۵ و ۴) با مستند Olmstead<sup>۴۵</sup>، که احتمالاً بانوحه به کاشی، شوش میباشد، رنگ کفشها زرد یا آبی بوده است.

#### نظامی هخامنشیان

چه به گزارشات تاریخنویسان باستانی و سنگ نگاره ها، ن دارای ساز و برگ های نامبرده در زیر بوده اند: زره، جوشن، کلاهخود با پر، برگستوان برای و کمان و ترکش، تیر، شمشیر، قهقهه، نیزه و نیزه دقت به سنگ نگاره های تخت جمشید و بیستون تعدادی ی نامبرده را نیز میتوان مشاهده کرد<sup>۴۶</sup> مناسفانه رباره کماندان که در نقوش تخت جمشید بارها به چشم می آید ۲۰ و ش ۱۰ نفر دوم از چپ) توضیحات کاملی است.

یکه از سنگ نگاره های تخت جمشید برمی آید این طور مد که تنها پارسیان و قبیله ای از مادی ها سپر حمل (ش ۱۶) ولی از طرفی ما میدانیم که ایلامی ها، همچنین آشوری ها نیز در جنگها سپر بکار برده اند. که پارسیان داشته اند و در سنگ نگاره های تخت جمشید ورد، فرم مخصوصی بخود داشته. نمیتوان گفت که قبلی خود تقلید کرده اند. در اینجا بد نیست نقل از تاریخنویسان بنمائیم: بنا بگفته هردوت پارسیان استعمال میکردند که بشکل سپر ساخته شده بوده او مستند در آنجا که میگوید پارسیان سپر هارا با پوست اند<sup>۴۷</sup> منظورش همین سپر های سبکی بوده است. مند در کتاب خود از سپر های تر که ای بافته ی زنان

هخامنشیان نیز نام برده است. از انواع دیگر سری آ حمل میکرده اند سپر بیضی شکلی است که در دو بهلو سوراخ وجود داشته و سربازان از درون آن سوراخ حرکات دشمن میشدند.

بطور کلی هخامنشیان دارای سه نوع سپر بوده سپر های گرد و سبکی، دیگر سپر های بیضی شکل آ طرف دارای دو سوراخ بوده اند و بالاخره سپر های با از تر که بید ساخته میشده اند. از اسلحه های نهاحمی پار، نیزه بوده که شباهت زیادی با نیزه های ایلام ها دارد. بطوریکه پرفور هبتی اظهار میدارد لغت سنگ نبشته داربوش در بیستون که زبان ایلامی آمد Sirum میباشد که برای اولین بار در این زبان به در کتیبه های پیشین ایلامی چنین واژه ای بکار بر است<sup>۴۸</sup>

اسلحه دیگر خنجر ی است که اغلب در سنگ

به چشم میخورد. اغلب دانشمندان مانند G. Walser Schmidt آنرا «شمشیر کوتاه پارسیان» و یا «خنجر پارسی»<sup>۴۹</sup> نامیده اند. ولی اگر به سنگ نگاره ایلامی ها

می‌سهند، حمل می‌کرده‌اند (ش ۱۰ و ۰  
 کمان‌داز را مادی‌ها نیز استعمال می‌کرده‌اند)  
 اما بطوریکه در سنگ‌نگاره‌ها بظن میرسد، کما  
 پارس و صاحب‌منصبان مادی همیشه درون کماز  
 و درغوش مختلف اسب‌های چسبیده‌ای شکل آن  
 مساند و همین کافی است که بتوان فرم این نوع  
 را بمنز داد.

افسران گارد هنگامیکه کمان‌دان حمل نه  
 و نرد را بدوش چپ می‌انداخته‌اند (ش ۲۱)  
 نگاره داریوس در استون شاهنشاه و همچنین کما  
 سر او اسباده، کمانی در دست دارند که دو  
 و برگشته و شکل سر مرغابی بظن میرسد<sup>۵۲</sup> (ش  
 و ش ۱۳).

story of Persian Empire, p 238

۴۵ - امسد A.T. Olmstead در کتاب تاریخ  
 History of P Empire ارضه ۲۳۹ بعد درباره  
 هخامنشیان مطالب حالی آورده است.

۴۶ - همان منبع ص ۷۰، همچنین ر ک به

shon, . . der Zug der Zehntausend, achtes

۴۷ - ص ۲۳۹.

linz, Altiranische . . , S 79

Valser, Die Völkerschaften . . S 69, Sch-  
 .: Persepolis I, Chicago 1953, p 85

۵۰ - یونگ در مورد حمل اسلحه توسط هدیه‌آورد  
 دارد که این اشخاص که اسلحه حمل می‌کنند نمونه دسبای  
 هستند یا سارانیها یا اسناداران برای شاهنشاه هخامنشی  
 ولی این نظر درست نیست چون این اشخاص هر یک نمون  
 و برین بدن صنایع و کالاهای ملب و سرزمین خود را  
 و نمون هدیه بوروری برای شاهنشاه می‌آورده‌اند.

J. Junge: Satrapie und natio, Klio 34 (1941)

3 ( ر ک )

Xenophon, des Kyros Anabasis der Zug der  
 send, Stuttgart 1958, Drittes Buch, 3. Kap, 8

۵۲ - پرفسور لوئای Heinz Luschey رئیس مؤس

نگاره داریوش در بسون

1 zu den Darius Relief von Bistun

شناسی آلمان در تهران در بحثی که در کتاب خود «پژوهش  
 بدیش کشیده این نوع کمان‌را که دوسر آن شبیه به سر مر  
 ناآثار آسوری مقایسه کرده و شبه آن می‌داند.



بر مانده ارايه‌های جنگی (ش ۶ و ۸) و انايه‌های که  
 حال بردن هدیه برای شاهنشاه هستند (ش ۱۹ تا ۶ و ۷  
 اسه شود) بادوب نگاه کنیم، درست همین حجر نارسان را  
 نسبت یکی از آنان می‌بینیم<sup>۵۰</sup> در این صورت میتوان باحرا  
 است که این نوع حجر نارسان نیز تقلیدی است از حجر  
 های. گذشته از این نوع خنجر، قبه‌های متعدد دیگری  
 در نفوش سگی تحت حمسبد دیده میشود و تعدادی از آثار  
 لی آنان که در حماربان بدست آمده در موزه ایران باستان  
 جود میباشد.

کمان - پارسبان دو نوع کمان استعمال می‌کرده‌اند:  
 ۱. کمانی که از دوران پیشین معمول آنها بوده و دیگری آنکه  
 بلامیها اقتباس کرده‌اند.

بطوریکه گرنفون گزارش میدهد، کمانهای ایران  
 حافظ جنس و مرغوبیت از کمانهای یونانیان بهتر بوده  
 ۵۱.

از اقسام مختلف کمان‌ها نوع اول کمانی است که دو سر  
 بصورت حلقه یا چنبره پیچیده شده است و معمولاً آن‌را  
 ۱. کمان‌دان مخصوصی که بطرف چپ بدن، به کمر بند



## ارابه جنگی

باتوجه بهسنگنگاره‌های تهنه‌ها ارابه‌های جنگی توسط هدایت میشوند (ش ۶) بلکه ر بوده‌اند (ش ۲۴).

دراینجا هم می‌بینیم که نفوذ بخوبی نمودار بوده ، خودنمایی دیگری ابراز داشته میگوید : « موافق معمول اهالی ترووا بود اهالی سیرن متداول است »<sup>۵۵</sup> در گرنفون در زمان کورش از آن اس بوده ، بنا به‌ایده کورش در دوطر داسهائی نصب کرده بودند.<sup>۵۶</sup>

ارابه‌های نامبرده دربالا ، ز شکار نیز مورد استفاده قرار می‌مهرهای هخامنشی نقش شاهنشاه درحال افکندن تیر بسوی شیر ، بك كوزه - متعلق به‌موزه‌ی هر سواری را بر روی ارابه درحال ش

این فرم کمان که اغلب به‌شانه چپ بسته میشده کمائی است که مخصوص ایلامی‌ها بوده است و نگهبانان ایلامی هم که در کاشیکاری‌های شوش دیده میشوند چنین کمان و ترکش را حمل مینموده‌اند (ش ۹) .

از طرفی درسنگنگاره‌های پله‌های شرقی آپادانا یک نفر ایلامی را می‌بینیم که دو عدد کمان ، درست بهمین شکل (ش ۸ و ش ۲۲) ، برای شاهنشاه هدیه می‌برد . پس در اینجا هم میتوان نتیجه گرفت که پارسیان این نوع کمان و ترکش را از ایلامیان اقتباس کرده‌اند . این مطلب موقعی روشن میشود که ترکشی که نگهبان پارسی تخت جمشید (ش ۲۱ نفر جلو) حمل میکند با ترکش و کمان نگهبانان ایلامی که روی نقوش کاشی‌های رنگی شوش دیده میشوند مقایسه و مطابقت نمود . نقوش کاشی کارهای شوش که دارای رنگهای مختلف میباشد ، بخوبی پوست آهوئی را که جلد ترکش‌ها را با آن می‌پوشانیده‌اند نشان میدهد (ش ۹)<sup>۵۳</sup>.

در اسناد و منابع متعلق به قرن هفتم قبل از میلاد ، درباره پوست آهوئی که پوشش ترکش‌های ایلامی را تشکیل میداده ، بارها گفتگو بعمل آمده است<sup>۵۴</sup>.

داریوش نگهبانان پارسی را با کمان سبك ایلامی (که دوسر شان مانند سر مرغابی زینت شده اس) و ترکش‌هایی که با پوست آهو پوشیده شده بودند مسلح مینموده ، بطوریکه بدان اشاره شد افسران عالی‌رتبه پارسی ، کمان خود را پیوسنه در کماندان حمل میکرده‌اند (ش ۲۰) . داریوش در ابتدای کار اسلحه‌های ایرانی و ایلامی هر دو را بکار میبرده ، خود او در نقش‌های مختلف اغلب کمان فرم ایلامی در دست دارد (ش ۲۳ و ۱۳) و درسنگنگاره بیسنون ، افسر پارسی حامل اسلحه‌های شاه نیز که پشت سر داریوش ایستاده است ، کمائی بهمان فرم در دست دارد .

۵۳ - عکسهای رنگی فوق‌الذکر  
Andre Parrot ص ۲۴۷ چاپ مون

he ... , S. 89.

۵۵ - ح اول ایران باستان ج اول  
۵۶ - همان کتاب ص ۳۴۵  
۵۷ - ضیاء پور - پوشاك باستانی  
۵۸ - همان کتاب ص ۸۶



# شرق و ادبیات قرون هجدهم و نهم فرانسه

(۱۱)

## شرق و نوشته های بجاآئیر

معمور شرق بدانگونه که در قرن هجده شکل گرفته و در قرن هجده توسعه و کمال یافته ، طبعاً زمینه را برای پیدایش نوعی هجو یا هجونامه نویسی در ادب فرانسه هموار می ساخت ، برای نوشتن هجونامه های همیشه در کافیه بود که توسعه ، سرنامها را با سبب فاسد عرف و آداب ، ناسی با اخلاقیات فراسودن ، بخواند و سپس دست به قلم برد . چنانکه Régner در Satires (V. 43) می گوید :

Charnellement se joudit avec sa parenté  
En France c'est moeste, en Perse charité

وانگهی بطرات شخصی بعضی نویسندگان غالباً خوانندگان را به همین راه سوق می داد. الا بعضی می گفتند که ایرانیان از مہمل ترین حرافات بیم دارند و بر همین فاسد درباره دیگر مال سبانی نظر می دادند و حکم می کردند اما اکثر کسی اندکی اصراف می داشت ، در فرانسه عصر بی پانزدهم ، مہملاتی همانند ، البته نام و ظاهری دیگر ، می یافت و یا در برده متاسه می برداخت بی گمان حاصل این فاسد ، بشرط و خود محض حسرت ، منع سری می نمود. از نادسرم که مافراسویان اداره جیبان حده آور ، به اداره ایرانیان حرافایی و به اداره برکان سنگدلیم ، اما آنا بواسط مدعی باشیم که لافل بش آلمان هوش و دوق واسعداد داریم " هجک این را می دانستی تواند بداند ، اما به هر حال به رغم خودخواهی ها ناند اقرار کنیم که عرف و آداب ما برای ما همانقدر مسخره و عجب می نماید که رسوم و خطبات یک بی سامی در زرس به نظر ما . در این فہرأ معمور شرقی ای که درباره غربان حکم و داوری می کند ، به دہی ؛ سندگان لور کرد . اگر نویسندگان می خواستد کسور دور دسی را وصف و تصویر کنند ، ساکنان ، به خلاف فرانسویان قرن هجدهم ، مہربان ، اسان دوست ، شکوکار ، برہر کار ، دوستدار ہم با یکدیگر برابر و در نتیجه متحد و معیاند ، بہتر از شرق خطہ ای نمی افشد ، سواند عہددار بن نقشی باشد ، چنانکہ بیش از آن گریعون در سرب کوروش سرزمین نازی ها را بہ صورت مہ فاضله و کشوری آرمانی تصور کرده بود .

اما شرق به علنی دیگر نثر برای ظهور و توسعه این نوع جدید ادب ، یعنی ادبیات آمیز ، تقریباً ضروری شده بود . توضیح آنکہ هجو به طور کلی معدمی تریج کردن ، و از آغاز قرن هجدهم مردم در انتخاب نثر بجات سخنگر و دقیق بودند . بوالو (Boileau) سخت ملال آور می یافتند و در بعضی محافل ، فقط مطالعه کتب اریک مملو از حوادث

محاوره‌اندیز و جزئیات و فیه ، موجب ترویج و انبساط خاطر بود ، و قضا را این نکته یکی از جنبه‌های سخت محبوب و مورد علاقه exotisme ، به گونه‌ای که در آن روزگار درازدهان نقش بسته بود، بوده است. در نتیجه وصف شهوت‌رانی‌ها و کامجویی‌های شرقی چون موجی همه‌رمان‌ها زمانه را فرا گرفت و در خود شست و ادبیات هجوآمیز که با رمان بستگی‌ها و پیوندهای فراوان دارد ، در بهره‌برداری ازین بحر ذخائر و گنج شایگان تردید نکرد . به عنوان مثال می‌دانیم که موتسکیو از کاربرد انگیزه‌هایی چون حسادت زنان حرم، ازدواج خواجه‌ها و غیره در نامه‌های ایرانی سود شایان برده است .

نخستین کسی که به این فکر افتاد که آدمی شرقی یعنی ترك را طی اقامتش در فرانسه تصویر کند که نظرات خویش را درباره آداب و اخلاق کشور میهمان ، در نامه‌هایی به هموطنان فاش می‌گوید ، ظاهراً مورخی از اهل ژن به نام Paolo Marana بود که در قرن هفدهم می‌رسد (متوفی در ۱۶۹۲) و در سال ۱۶۸۴ چاپ کتاب زیر را به زبان فرانسه در ۶ مجلد آغاز کرد .

L'Espion du Grand Seigneur et les relations secrètes envoyées au divan de Constantinople, découvert à Paris pendant le règne de Louis le Grand, traduit de l'arabe en italien et de l'italien en français.

این عنوان دراز بعداً اندکی تعبیر یافت و به عبار کوباه L'Espion dans les cours de princes chrétiens خلاصه شد . کتاب سروصدای بسیار کرد و چاپ‌های متعدد خورد . این کتاب که در واقع نقطه ویا نخستین طرح نوع جدید ادب هجوآمیز است ، شرح ماجراهای جاسوسی ترك ، سفیر باب عالی در دربار فرانسه و دیگر دربارهای اروپاست . این مرد که چهار پنج سال در پاریس زندگی می‌کند ، گزارش‌هایی از فعالیت‌های جاسوسی خود به باب عالی می‌فرستد ، تا آنکه بصادفاً سواد نامه‌ها و گزارش‌های او به دست می‌آید و پس از آنکه رمرسان گشوده می‌شود ، به زبان فرانسه ترجمه شده به چاپ می‌رسد . این کتاب پرده از ساس‌های پنهانی دول اروپایی در فرس هفدهم ، برمی‌دارد ، اما به هجو و انتقاد فساد اخلاقی و اجتماعی و مذهبی اروپائیان نیز می‌پردازد . البته این داستان ساختگی است . در واقع گرچه هجو و رسد . فسمه و اخلاق و مذهب اروپائیان ، از عناصر و اجزاء اصلی این کتاب است ، چنانکه بعدها نامه‌های ایرانی نیز ، اما مارانا ، چنانکه موسکیو ، عصر با اصل دیگری را نیز در نظر دارد یعنی از یاد نمی‌برد که مردم همیشه به داستانهای عتفی و حوادث گوشه و کبابه‌دار علاقه‌مند . و بنابراین به صورتی پوشیده و سر بسته ماجراهای عتفی نیز در کتاب خود می‌گنجاند .

شاید نخستین مقلد این سبك La Bruyère باشد . در بخشی از کتاب Caractères (چاپ اول در ۱۶۸۸) چند تن سبامی با همان سبك و روال سفیر ترك (ساخته و پرداخته مارانا) درباره فرانسویان اظهار نظر و داوری می‌کند . اما اینگونه هجو و انتقاد مسخره‌آمیز در کتاب لابرور جای شامخی ندارد و بنابراین نخستین مقلد واقعی مارانا ، Duresny است که - Amusements sérieux et comiques (۱۷۰۵) ، داستان يك تن سبامی را می‌آورد که به سیاحت در فرانسه می‌پردازد و گاه گاه مختصر نکته سنجی‌هایی می‌کند .

کتاب Espion نه تنها در فرانسه و ایتالیا توفیقی شگرف یافت ، بلکه آوازه شهر آن بیرون از دروازه‌های فرانسه نیز پیچید و به زبانهای آلمانی و انگلیسی ترجمه شد و در همان ممالك انتشار یافت و دور نیست که Addison و همکارانش با خواندن ترجمه انگلیسی کتاب به فکر استفاده ازین ابتکار موفق به منظور ترویج اخلاق حسنه افتاده باشند . آدیسون در مجله Spectator (همه می‌دانند که این مجله در انگلستان چه توفیق درخشانی یافت) به شرح توجه بسیار مبذول داشت ، یعنی هم منتخباتی از فلسفه حکمای آسیایی به چاپ رسانید و هم داستان چاپ قصه‌های ترکی و ایرانی ، عرب و چینی ، خوانندگان مجله را سرگرم کرد ؛ تا آنکه روری

بمخاطرش گذشت که داستانی بدین مضمون بسازد که چند شاهزاده هندی به تازگی سفری به انگلستان کرده و دفتری از خاطرات و ملاحظات انتقادی خود فراهم می‌آورند، اما آن دفتر را در لندن فراموش کرده، جا می‌نهند، دفتر تصادفاً به دست می‌آید و برای آگاهی خوانندگان از حکم و قضاوت شاهزادگان هندی دربارهٔ عرف و آداب انگلستان به چاپ می‌رسد. Spectator به شیوهٔ اسلاف خود Dufresny, Marana تعجب این بیگانگان را از دیدن مناظر و صحنه‌های زندگی در لندن نشان می‌دهد و وصف آداب و رسوم و خالقیات انگلیسیان را به نحوی ساده لوحانه، اما از منظری که مضحک می‌نمودند، می‌آورد. Spectator بی‌درنگ به فرانسه ترجمه شد، آرها به چاپ رسید و مورد تقلید قرار گرفت.

موتسکیو پس از نامه‌های ایرانی، Les lettres de Xénocrate à Phérès را نوشت که مجوی از دوران نیابت سلطت فیلیپ دورلثان (Régence) است و فرسأ در همان ایام خاطر خویش را به نوشتن داستانی کم‌وبیش «احسنی و عرب‌سما» به سبک و سباق هزار و یک شب، مملو از ماجراهای حلول و تناسخ، به نام Histoire Véroitable مشغول داشت و آن داستان ماجراها، ملاحظات همجو آمیز و گستاخانه و بی‌پردهٔ مسافری هندی دربارهٔ جامعه‌ای خیالی است که با جامعهٔ فرانسوی همانندی شگفت‌انگیزی دارد. Arsace et ysménie, Le Temple de Gnide. بر به گفتهٔ Grimm «پراز حوادث و وقایعی است که سوسده دیامدهای ایرانی نقل کرده است».

نامه‌های ایرانی به اندازهٔ کافی دارای آب و رنگ و خصوصیات و صعهٔ محلی بود. بی‌گمان، موتسکیو در بند وصف خصایص قومی و نژادی ایرانیان به نحوی صحیح و دقیق نبود و در نظر داشت که عرف و آداب با عقاید واقعی آنان را به درستی سماند، و انگهی چنین کاری با نقشه و طرح او سازگار نمی‌آمد. اما با انهمه پیش از اسلاف خوش کوشید تا با ذکر جزئیاتی دقیق، همواره به خیالمانی خود صورت و ساختنی «احسنی و عرب‌سما» بدهد و آن نکته را همیشه ملحوظ و مرعی بدارد. از سفرنامهٔ ناوریبه، مسیری را که مسافران ایرانی برای رفتن به اروپا طی می‌کنند (نامه‌های ایرانی (XIX))، رویوسی کرد. ذکر «آرامگاه ماکره‌ای که دوا دره رسول به دنیا آورد» (L. P. I, XVII) از سفرنامهٔ شاردن گرفته شده، وصف ذوالفقار حضرت علی (XVI) و بسیاری نکات و جزئیات دیگر نیز (مثلاً دربارهٔ مذهب) از همین سفرنامه به دست آمده است. و خاصه همهٔ توصیفات و آگاهی‌هایی که در رمان شرقی موسکوی هست و موسکوی با ذکر آنها کوشیده تا به رمان خود صورتی واقع‌نما بدهد، از سفرنامه‌های معروف شاردن، ناوریبه و دیگران اخذ شده است. در اینجا ذکر همهٔ اقتباس‌هایی که موسکوی در شرح وصف حریر برای ارباب، از سفرنامه‌ها و نیز از شهرت شرق شهوران و کامجو کرده است، مورد ندارد، اما نکته‌ای نیست که نتوان لااقل اصل و با منبع الهام آن را بازباف، تا آجاکه این احساس به خواننده دست می‌دهد که نامه‌های ایرانی «فصلی از هزار و یک شب است که فلسوفی کامجو و کامسان به سلیقهٔ روزش آراسته است».

ازین گذشته موتسکیو برای نوشتن کتابش به مطالعهٔ محیط خود پرداخت و به فهم و شعور فطری و جبلی خویش تکیه کرد. او که يك تن شهرسانی تازه رسیده به پاریس بود، از اردحام مردم در شهر و هجوم بردشان به اپرا، نثارها و کافه‌ها به حرب آمده بود و ناشگفتی در جامعه و خاصه جماعت زنان و سلفه‌های ناب روز دقیق شده، از معنیات تعجب‌آمیزی که در ناب دوئل، متعلقات و افتخار و نجابت و اشرافیت رواج داشت، آگاه شده بود، و به گسختگی پیوندهای خانوادگی و زناشویی برده بود. ایرانیان او سان جوان شهرسانی به شگفت آمدند، اما چون او نکوشیدند حیرت خویش را پنهان کنند و با از شد و حگت آن بکاهند. البته خارجیان از بروز دادن حیرت خویش معذورند و حتی مردم این قبل عکس العمل‌ها و تظاهرات خاصه می‌بایست نفرت فلاسفه از تعصب

مذهبی و یا عدم تسامح و مدارا در امور مذهبی را که در آن روزگار موجب سوزاندن یهود در اسپانیا، لمن و طرد پروتستانها در فرانسه می شد و مانع هر گونه آزادی اروپائیان در اظهار عقیده بود، با احتیاط و رندی تمام بر ملا سازند. بنابراین لازم می آمد که در باره مسائل عالی ماوراء الطبیعه و اخلاق با چنان صداقت و صراحتی بحث و اظهار نظر کنند که البته اگر گوشه آن سخنان فرانسوی بود کلامشان غیر قابل تحمل می بود، اما چون راویان اجنبی بودند ممکن بود این صدق لهجه را برخارجیان که از آداب و رسوم ما بی خبرند بیخشایند. مسایل مذهبی در کتاب مونتسکیو همان جای مهمی را دارد که نخستین بار در کتاب ما رانا، یافته بود.

بسان مسلمانان ما راناه، ایرانی مونتسکیو اخلافاقی را که باعث تفرقه و نفاق در فلسفه مسیح شده ذکر می کند و بیزاری و نفرت خود را از این دشمنی مذهبی ابراز می دارد و در برابر این هرج و مرج شرم آور تصویر آسای مداراجو و فرزانه را به رخ می کشد و مسیحیان را به عدم تعصبات مذهبی شان ملامت و سرزنش می کند و حتی کاری گستاخانه تر می کند و در جامه روحانیون مسیحی خرده می گیرد که به نادرستی ثروت و مال اندوخته اند و هر روز برای به چنگ آوردن زمام قدرت توطئه می کنند تا به فرجام دولت را براندازند و بی پروایی را به آنها می رساند که پاپ را «جادوگر» و «بتی فرتوت که بر سسل عادت تقدسش می کنند» می نامد. به گفته اسدالله

«اگر همه اروپائیان دست به دست هم بدهند، نمی توانند حتی يك كتاب خوب نظیر كتاب هیت خوبی که ما فرانسویان نوشته ایم چون نامه های ایرانی، به عنوان مثال، بنویسند» (De l'Amour). پس از نامه های ایرانی، سبك و اسلوب نگارش رمان های هجوآمیز در لغتاف داسای شرقی، به نحوی قاطع و بهایی مثبت یافت و در بسیاری آثار به صورتی بکواخ، تکرار شد. به گفته مونتسکیو «نامه های ایرانی در آغاز چنان فروش شگرفی داشت که کنافروشان کوشید، به هروسله که شده داستان ادامه و دنباله بدهند. آنان گریبان هر نویسنده را می گرفتند و می گفتند: آقا برایم کتابی مانند نامه های ایرانی بنویسید». و طرفه ای که ده سال پس از آن نامه های ایرانی یعنی در سال ۱۷۳۰، نخستین کتاب به تقلید از نامه های ایرانی فراهم آمد و اسدالله یافت. مونتسکیو از «چند کتاب دلپذیری که پس از نامه های ایرانی اسرار یافته اند»، سبکی عطف و آموختن می کند.

باری به تقلید از نامه های ایرانی، کتاب های بسیار تألف شد، مانند نامه های ترکی، نامه های عربی، نامه های ابروکوانی (Iroquois) که همه به سبك و سبای نامه های ایرانی نوشته شده اند و در واقع در سه ثلث قرن هجدهم، مجموعاً قریب به بیست رمان به شیوه نامه های ایرانی به اسامی نامه های ترکی، نامه های عربی، چینی، سیامی و حتی نامه های یونان ایرانی چاپ رسید که اهمیت چندانی ندارند و از آن حمله اند کتاب های زیر به عنوان مثال:

Nouvelles Lettres Persanes, traduites de l'anglais, 1735, Lettres d'un Persan en Angleterre, 1770, Lettres Persanes . . . , journal pour 1789 et 1790.

و در سال ۱۷۹۹ در Le Messager des relations extérieures «عقاید و نظرات يك ایرانی درباره وقایع سیاسی فرانسه آمده است». اما یکی از بهترین آنها کتاب Les Lettres d'Amabec به قلم ولتر (۱۷۶۹) است.

این رمان ها چون از لحاظ قالب و معنی درست بسان نامه های ایرانی پرداخته شده و در واقع به صرف تقلید از آن فراهم آمده اند و نظیر همان اقتقادات و خرده گیری های مونتسکیو در اجتماع و آداب و رسوم در آنها نیز جلوه گر است و باز یافته می شود، بی بهره از جذبه و تازگی و ابتکار و در حکم تکرار مکررات و در نتیجه ملال آورند. اما برعکس حوادث و وقایع زمانه در آنها بیش از نامه های ایرانی مونتسکیو انعکاس یافته است و در واقع به منزله نمایش مضحکی هستند که در آن وقایع سال راعرض می دهند، لکن نمایشی که فقط برای آعین و اشراف است و بازیگران آن نیز جامعه های شرقی به تن دارند.

در این دوره شرق بیش از پیش به خدمت اصحاب دایره المعارف، و تبلیغ آراء و نظرات آنان درآمد. در واقع تا آن زمان شرق را به سلبتهای روز آراسته، و به بیان و صور مختلف به کار برده و مورد استفاده قرار داده بودند و بنا بر این طبعی بود که آنک یعی در حدود ۱۷۵۰ به خدمت فکری که بزرگترین هم و غم و دلمشغولی قرن بود سر بن دهد.

این شیوه که در لعاف شعاف داستانی شرقی، الهه نه چندان با رنگ و نگار غریب و احنی و شرقی، همه شیطنتها و شوخ و شکیهای هرل و طیب و گستاخیهای اندیشه بیبیم و هراس بیان و عرضه شود، بی گمان شیوه ای عالی بود و هر حواس و آرزویی، از احتیاط کاری و بای پروایی در قلمرو روح و فکر و برشور و ذوق و جوی و بوحاهی با علاقه مندی و اساسهای هرزه را، بر می آورد و بنا بر این شکف سب که از صورت برسل و نامه نگاری بیرون آمد، که چه چنین می نمود که بوفی کتاب *Espion* و سس نامه های ایرانی، این سوه (نامه نگاری) را حاودانه کرده است. رنگ و ارنک و نندان سبار بافید که نه شیوه آنان کوشندند با نامه های به شار ارنکند سحیهای لطیف و عصبی نگارند اما شاید شمار شرقیهای خنایی که با مشاهده جوه های عجب و غریب بدن فراسه، شکمی خود و سگری بدن آسیای را بیان داشتند، بی آنکه به فرسل بوسل جوسند، سسر بوده است، و چنانکه انتظار می رفت نصب سبار ازین شیوه سود جست. نمایش مصحکم را محسم کند که در آن دزگران سبار، نامه های ایرانی را در چند دجه سبایی بازی کنند و نمایش دهند. بی گمان حسن نمایی معقول حواء افانده البدر چنین نمایی، دمه تا سیر و معوذ هجو سگنر و محدود حواء بود، اما مایه خنایی حده سسر خواهد یافت و زودتر اثر خواهد نهاد، و در واقع هم حسن نمایشنامه های که در همه آنها سگنگانی که در فراسه سر می برد، درباره آداب و رسوم و عادات فراسویان نکه سحی می کند و نقاط ضعف آنها را می نمایاند. نوشته و باری شد اما ولر سس ار همه این شیوه را به کار بست و شیطان را در فیه های نفس آمیز و رساله های فلسفی جوسس به سحگوئی و اداف و از آن حمله است *Le Sage Babouc* که فرسه *Jamel* او را بدیدار بر سولس که به نحوی رنگ انگیر با پارس مشابه دارد و همانند پارس با و ساخته شده، می فرسند:

*Le monde comme il va, vision de Babouc, 1716,*

*Le Retour de Babouc à Persépolis, 1739,*

*Le fils de Babouc à Persépolis, 1740,*

*Nouvelle vision de Babouc, 1796*

ولتر که با شیوه موسسکو ماوس شده و جوگرفه و در کردن آن مهارت یافته بود، سبک و اسلوب اساد را گاه با چنان مهارت و اسادی، بی آنکه سرنگ وی آسکار شود، به کار می برد که شکف انگیر است. آخر بن فصل کتاب *عبر لوئی چهاردهم* (Siècle de Louis XIV) بنام «مشاجره بر سر آئین و آداب مذهبی چسان» که جوه های دزیده و یوشده است، ارسوه های ر حبه این اسادی و توانایی است ولتر چون به پایان کتاب خود می رید، سس از دکر همه فایع ساسی و نظامی و ساسی سکیالات اداری لویی چهاردهم و بحسن ادب و علوم و هنرها در قرن هفدهم، درباره مسائل مذهبی که دوران سلط ساه به جورش را سیر و باز کرد، به بحث می پردازد و ارمافشات *Janséniste* ها (معتمد به اصول عات *Jansénus* - رعوت و اسحقاف ازلی) با *Quiétiste* ها (معتمد به اصولی که عسک باک به خدا را در آسایش و سگاری روح، سزتر می داند) و شکنجه و آزار پروساها، سخن می گوید و طبعی است که از این رهگذر داسه سخن را به شرح مجادله ای که بر سر آداب و آئین چسان درگرف، بکشد. اما شکف است که کتاب بی هیچ نتیجه گیری پایان می گیرد و در واقع فصل «آداب و آئین مذهبی چسان» خود نتیجه کتاب است. ولتر لویی چهاردهم را به حق می ساند، و لویی چهاردهم در خور این سایش است، و باز می نماید که وی فرانسه را به اوج افتخار و عظمت رساند و بلند آواره ساخت،

و نیز ادبیات ، علوم و هنرها و صنایع فرانسه را در قرن هفدهم به شایستگی تعظیم و تحسین می‌کند. اما در مقام يك تن از اصحاب دائرة المعارف ، افسوس می‌خورد که بلند آسمان سلطنتی بدین شکوهمندی را دود منازعات و مجادلات ابلهانه مذهبی ، تیرمو تار کرده است و خلاصه کلام درین می‌خورد که در قرن هفده روح رواداری و مدارا رواج نداشته است . این معنی‌ایست که آخرین فصل کتاب باید آنرا برساند و می‌رساند . البته ولتر نمی‌توانست بی‌پرده بگوید که لویی چهاردهم با طرد پروتستان‌ها مرتکب اشتباهی شد و به خطا رفت ، چون دولت لویی چهاردهم بی‌گمان اجازه اظهار چنین نظری را به وی نمی‌داد . اما وقتی که رشته سخن او را به بحث دریاب چس رهنمون می‌شود ؟ چرا از پرده‌پوشی و تزیین و استار رایج سود نجوید ؟ ولتر همه از چین برای این سنایش کرده که فرانسویان را شرمسار کند . بنابراین ولتر پسر آسمان را ، لویی چهاردهم قیاس خواهد کرد و از این قیاس بزرگترین نقص و عیب قرن هفدهم به اعدای ولتر یعنی عدم تسامح در امور مذهبی ، خود به خود استنباط و استنتاج خواهد شد . و این حیل و نیرنگ ، عطوفت و ملائمتی را که امپراطور چین در اخراج مبلغان مذهبی ارجح نشان داد و با آنان به مردمی تمام رفتار کرد ، می‌ستاید و بدین وسله خاطره دردناک شکجه ، آزار پروتستان‌ها و فسخ دستخط نانت (Révocation de l'Edit de Nantes) را که حوادثی فجیع و خونین به دنبال داشت ، زنده و بیدار می‌کند .

تسامح و مدارای امپراطوران چینی در آن روزگار نظر و مانند نداشت و خواست از اینراه خشونت حکومت لوئی چهاردهم را آفتابی کند . وانگهی امپراطوران Kang-hi و Young-Tching سرمشق و نمونه‌های تمام‌عبار خصلت و فضلنی بودند که له چهاردهم نداشت و لکن می‌بایست داشته باشد . آنان پس از مشورت با دیوان‌خانه‌های امپراطوری تعلیم و تبلیغ مذهب مسیح را مجاز شناخته بودند ، رضا می‌دادند که با رسولان پاپ در باب مسائل غامض الهیات به بحث و گفتگو بنشینند ، و حتی در محضر آنان برای رفع تهمت کفر و خدانشناسی که بر چنبنان می‌بستند ، به دفاع از خود می‌پرداختند . پس امپراطورانی مدارا و رحیم و بخشاینده بودند و علاوه بر این پادشاهانی فیلسوف و خود را بانی روشن ضمیر و سدادار می‌نمودند و در واقع تفاوت آنان با پادشاه - خورشید ، از زمین تا آسمان بود .

ولتر سان لایرو و مونتسکیو تبلیغ مذهبی و رسالت مبلغان مذهبی را طرد و محکمه می‌کرد و ناروا می‌شمرد . در کتاب سابق‌الذکر عصر لویی چهاردهم می‌نویسد : « ما تنها مذهبی هستیم که خواسته‌ایم عقاید خویش را بسان کالاهای خود ، به افصی نقاط دنیا گسل داریم . این شور وحدت برای مسیحی کردن غیر مسیحیان ، بیماری‌ایست که خاص آب و هوا و اقلیم‌های ماست » . بدینگونه کتاب عصر لوئی چهاردهم با دعوت به رواداری و مدارا پایان می‌گیرد . سرزمینی آرمانی را که از وجود یسوعیون خالی است و شاهی فیلسوف دارد و از اسسداد خود کامگی در آنان نشانی نیست ، در برابر چشمان مجسم می‌کند و این فلمرو چن اسب وال همه در می‌یافتند که این سرزمین بی‌هیچ تردید قطب مخالف فرانسه آن روزگار است.

ترجمه و تلخیص از جلال ستاری



اساد علی نعمت حیره هیرمندی که دیگر در عمان ما نیست

## هنر خاتم کاری

ویادی از شادروان اسناد علی نعمت یکی از نزر گترین خاتم سازان معاصر

حدی و مسعل تاریخی را در بر نمی گیرد. ۱  
بر خاتم وجود د  
شکوفائی طرح و رنگ  
که بهرور حادث گر  
احیر ۲ باوح خود میر  
خاتم سازی درم  
بحاطر احترام بارزشها  
معدودی از هنرمندان  
میراثی ارزنده از پدران  
بوجه بعضی از سلاطه  
زند، اسباب رونق و ن

فرهنگ و هنر ۱ شاخیم و در ایام که هر  
خاتم سازی معاصر، بعد از اسدان حاج  
محمد صبیح خاتم و محمد حسن صبیح  
خاتم و بی حد از هنرمندان در آواره  
دیگر به او ملکی بود  
مشاران صانع، علیرغم کسالت  
بن اسناد، سستی و صحتی داشتیم که حاصل  
آنرا در زیر مطالعه می فرمائید:  
۱ - بیان تاریخچه خاتم سازی  
بن هر که نیک معنی «حم کسده  
بنام نفوس هندسی، همراه با آخرین  
طراف و زیبایی» معرف میشود، بطور

یکی از ارکان هر سسی و اصل  
خاتم سازی معاصر ایران درهم شکست  
اسناد علی نعمت هنرمند آگاه و نابخته  
خاتم سازی روزگار ما عصر روز دوشنبه،  
سوم خرداد ماه ۳۵، زندگی را بدرود  
گفت. یادش را گرامی می داریم و بهر و اش  
درود می فرستیم.

★ ★ ★

استاد را در کارگاه خاتم سازی وزارت





صان سفوط آنرا فراهم

این هنرمندان در حصف  
ارنباط ادوار بارخی را  
خانم ساری در زورگار  
رشیراز و اصفهان کماکان  
د ولی صورت هری  
طرفی هنرمندان قدیمی،  
بربه سنی بر خوردار بوده  
بود.

دوره قاجاریه، خانم  
ناخته شده بود و آثار  
شده، صرفاً در بس عدّه  
نمند و یا هنر شناس بودند  
ادامه میداد، و در واقع  
می بوجود نیامده بود.  
صنیع خاتم حکایت  
خانمی میساختم و بدیوار  
می بردم و از این رهگذر  
انعام می گرفتیم و از طرفی

نا راته يك كار خانم نعلان سفر خارجی،  
کوشش می کردم تا این هنر ملی را به خارجیان  
معرفی کنم

امروزه خانم سازی هر بس مشخص  
و در محدوده خود تا کار بردی که دارد در  
رابطه بازیدگی فسرهای محفل مردم قرار  
گرفته است.

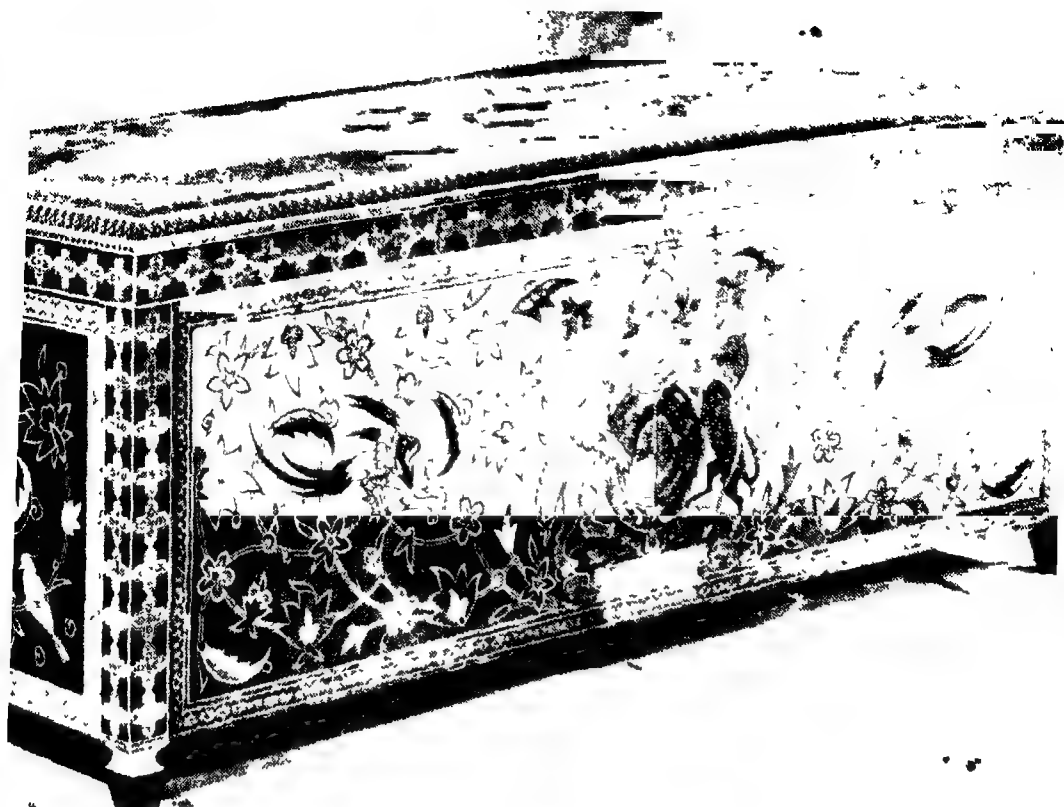


۴ - خانم ساری، هنری ظریف و ریز  
و پر زحمت.

در طراحی و اجرای يك كار خانم،  
همان نشکبلان سنی اعمال می گردد، باین  
نحو که خاتم سار به ناسی از خاتم سازان  
گذشته، ابتدا مفتولهای چوبی و فلزی  
«انواع چوبها: فوفل (سیاه) چوب،  
عناّب (قرمز) چوب بنم (قرمز روشن)  
چوب آبنوس (سیاه سیاه) چوب نارنج

قسمی از روبه هر خانم که به رنه  
آمریکا آرنه پاور اهدا شد. طراحی  
پرداخت های صاعی این هنر نمود  
سهای قوس صعودی هر خانم کاری

(زرد روشن) اسنحوان شر (س  
فیل و شه عاج (سعد) مصول  
آلومسوم و مفتولهای چوبی سه  
ناسه ده ار رنگهای شبمیائی رنگ  
میشود» را با مقطع سه گوش  
مساوی الاضلاع که هر ضلع آن يك  
اس» بهه میکند. سپس انواع  
بکد بگر قرار میدهد «سحوی که،  
ملاً گلی شش پر با انواع رنگ  
شود» و می چسباند. در اینجا اگر  
مفتولها نگاه کنیم، بر حسب نظر  
سازنده، کثیر الاضلاعی مملو از  
رنگارنگ بوجود آمده است.  
این مقطع که با ظرافت خاصی  
می گیرد، واحدهای خاتم آماد،



حاجم و معروف که نه ملکه انگلسان اهدا، سده است - حاسه و اطراف پانه‌های این عمر نا گره‌های هشت و چهارلنگه طرا  
آرم دولت انگلسان که نا کارگیری ۴۰ نوع حاجم در چهل رنگ قسمی از نژادان حالت این هنر است

حاجم نا کار هم قرار گرفت این  
«مدول‌های حاجم» سطح قاب نا  
هر شکلی که بوسله حاجم‌ساز قرار  
نام آراسته شود، بنویسی برین  
طراحی در امر حاجم‌سازی  
دنباله‌روی سب حاجم‌کاری است.  
رجال بحولالت هنری هر دوره،  
اثر را سب می‌شود که در عصر ما  
مین موال است

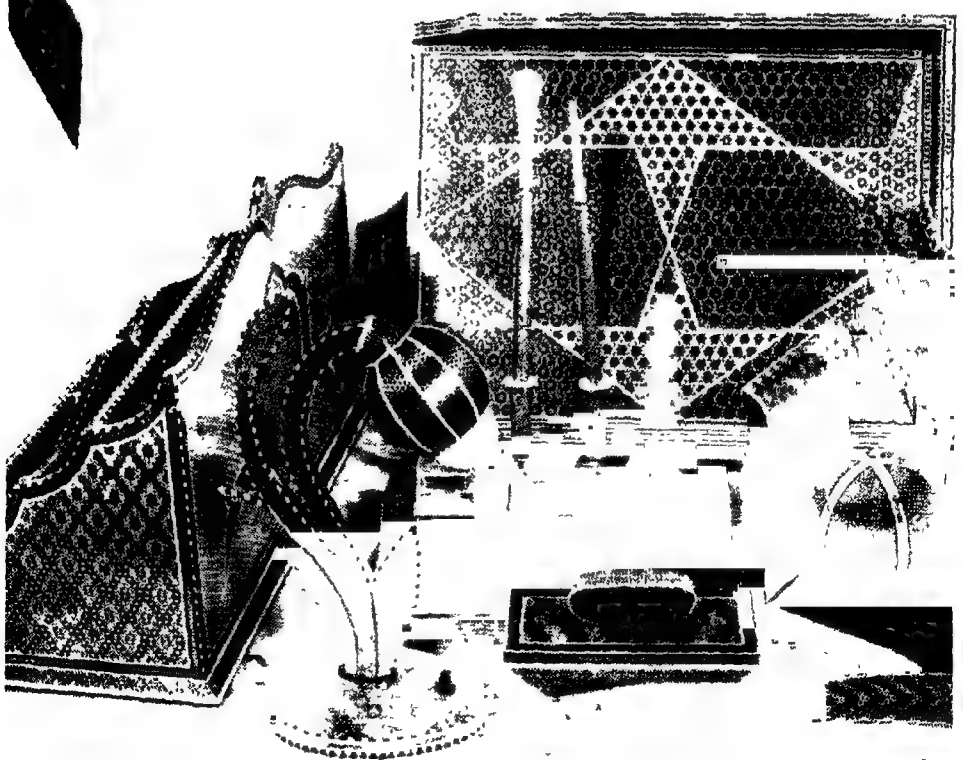
### - خاتم‌سازی در عصر پهلوی ای متفاوت آن

این دوره کوششهای مستمری  
تباء و ابقای هنرهای ملی بعمل  
ای نیل بمقصود، یعنی زنده  
ن صایع قدیمه، در سال ۱۳۰۹  
مع زرنگ هنری تشکیل گردید.<sup>۳</sup>  
خاتم‌سازی یکی از چندین کارگاهی  
ر همین سال تأسیس شد.

اگر همسر فعالیت هنری این  
کارگاه و نالاتی دهها استاد حاجم‌ساز که از  
حسین هنرمندان وقت بودند. حسم  
موریم و پناه، آثار را مطالعه و بررسی  
مائیم، نا بی نسخه دست می‌انیم که اگر چه  
حاجم‌سازان بسیاری در حاشیگاههای حاجم  
ایران وجود داشته‌اند و هک نا آفرینش  
آثار فراوانی در امر عیای فرهنگ حاجم  
این سرزمین ذمعه بوده‌اند، اما کار  
هنرمندان کارگاه، بلحاظ برخورداری  
از نژادگهائی که بدسال بحولالت رمان  
حادث شده‌اند و هم‌چنین بدلیل دقت در  
رعایت طرحها و پرداختهای صاعی

۱ کارگاه حاجم‌سازی وزارت فرهنگ  
و هنر در سال ۱۳۰۹ بدسال دعوت از هنرمندان  
پانزده و قدیمی در سراسر ایران، تشکیل شد  
این کارگاه بحاطر توجه فراوان سارغان هنری  
مربور رور در روز رونق یافت و موحیات احباء  
و ابیای این هنر طریقه را فراهم صاحب امروزه

اعلای حاجم‌سازی را در دو ناله  
عمر و مجلس شورای ملی که در  
کارگاه حاجم‌سازی وزارت فرهنگ  
آفرینش بخود گرفته‌اند، منا  
حاجم روزگار ما بلحاظ ویژه گنها  
رده‌های دوران لقب گرفته‌اند  
۲ قدیم‌ترین حاجم، شادند  
۳ حرب ایام حسن عسگری بوده نا  
صریح مدکور بدوره صفویه مسود  
۴ محمد مع زرنگ هنری در  
۵ عمر بدسال در چیده شدن مدر  
مستطوره که، پیاده‌ری استاد محمد  
«کمال‌الملک» در اواخر دوره قاج  
آمده بود، تشکیل شد این محد  
رونی گرفت و توسعه یافت، امروزه  
کارگاه از حطه کارگاه‌های میبانیور  
سرامیک‌سازی، هنر سازی و قلمزنی  
حاجم‌سازی، و... ادامه طرد  
و عرض عائی، آفرینش آثاری است  
حصوصائی «پیوسکی ناریشه‌های  
و در خورداری از ویژه گهای دوره  
که برای آیندگان بیادگار نهاد  
نبرد بوده‌اند



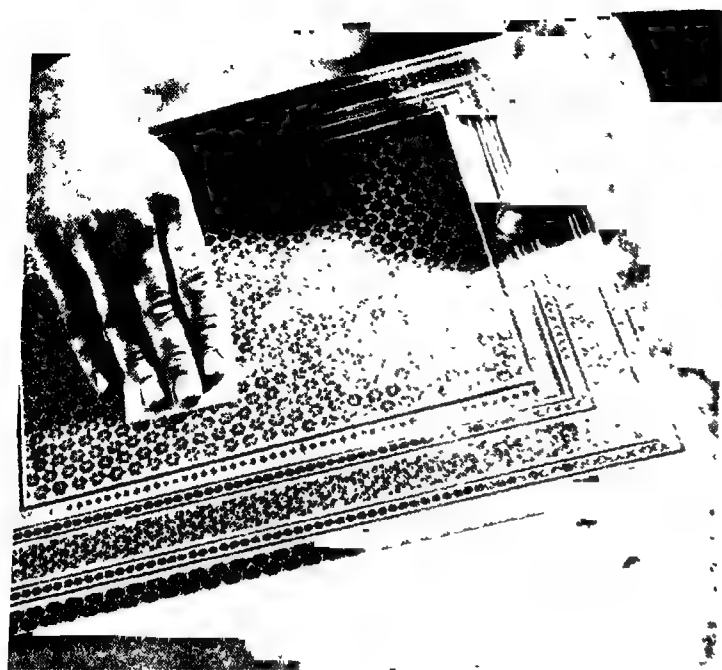




تم اهداء شده برئیس جمهور وقت آمریکا (ابرنهاور) ابعاد این میر ۷۸×۲۳۰ بوده و حدود ۱۲ میلیون قطعه خانم «واحد اوله» در آن بکار رفته است.

اثریست از طراح مشهور اساد عبسی بهادری يك هاردوسر را هنگام حمله به جوجه‌های دوسبرغ سان مدهد و با نوع آن کاملاً بساطه بوده آراسه گردیده است. این منز مدت ۱۸ ماه بسرپرسي اساد علي نعمت و ۶ اسادکار د بخاطر امنيازات فوق‌العاده ومنحصر بفرد آن در نماشگاه بروکل مدال طلا را نصيب اسادکاران خود صاحب

<p>و رعایت نفوش و رنگ آمیز بهای ، این ابعاد عجیب و منحصر بفرد است در رنگهای خانم ، رنگ سبز ندارد ، زیرا اصرار در این بوده حتی المقدور از رنگهای طبیعی بهره شود . و در طراحی و ایجاد نقش اولاً به تاسی از واحدهای خاتم گر را نیز شش ضلعی بکار گرفته اند و اعلیرغم پیوستگی برشه های این و هنر ، کار هنری از ویژه گیهای بر-</p>	<p>صناعتی و تکرار گرم های متحدالشکل همه و همه مبین منهای فوس صعودی هنر خام سازی در روزگار ماست . خام کاری تالار خانم مجلس شورای ملی بسرپرستی استاد علی نعمت و همکاری نخبه نربن هنرمندان خاتم ساز در زمانی کمتر از هشت سال بدون وقفه ادامه داشته است و آخرین روزهای اتمام رامی گذراند . ابعاد خانم تالار ، چهار صد متر مربع است که بانوجه در بکار گیری خاتم مرغوب</p>	<p>به ظهر خاتم در تمامی هنر ملقب شده است . بر اساس معماری مدرن همه پیش بینی های لازم دام تدریجی و احتمالی مت . دیواره های تالار با گره های شش ضلعی ضلاع های شش ضلعی ترین شده . طراحی نفوش ، پرداخت های</p>
--	--	--



پرداخت جعبه سیگار خاتم

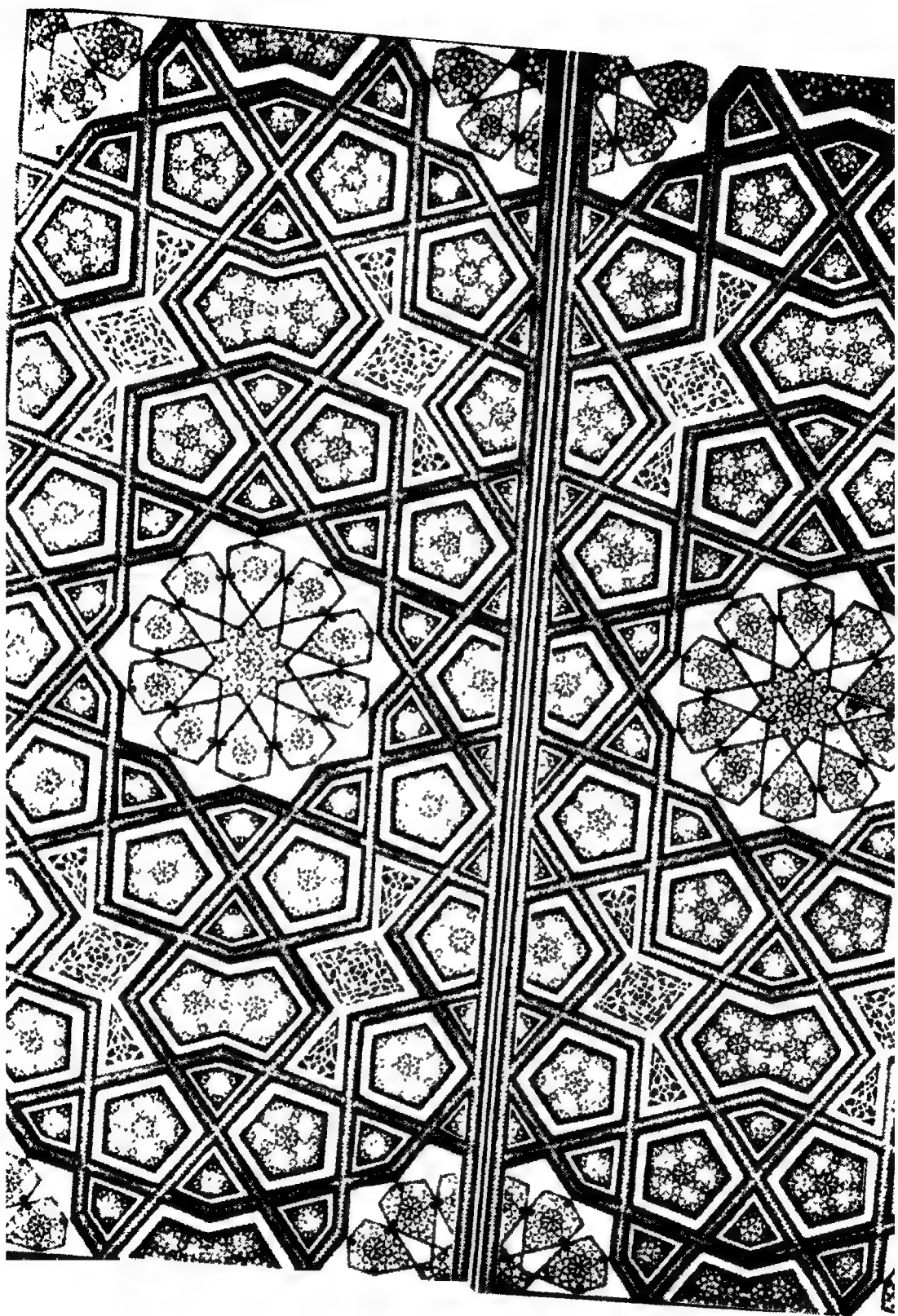


به در گذشته بهیچ صورت توسط  
این فن بکار نرفته است

لی نعمت هنرمندی که به بقا پیوست  
خدمات او به خاتم امروز ایران

ستاد علی نعمت درشراز جاسگاه  
ران بدینا آمد، و از سبب کودکی  
ا می شاخ و به راههای بهبه آن  
د، او اصول مقدمانی خانم هری  
ندان علامحسن گلرز و محمد  
البرز خانم فراگرف و رفته رفته  
کار خاتم سازان گذشته پی برد،  
ندین سال به تنهایی کارگاهی را  
ود.

حسوم نعمت قبل از وارد شدن  
وزارت فرهنگ و هنر در عیان  
حاج محمد صبیح خانم و محمد  
لریز خاتمی و عبدالعلی سالک  
کار تعمیر و مرمت صندوقهای  
انتقال داشت. این هنرمند بعداً  
سوت محمد حسین صبیح خاتم  
خاتم سازی وزارت فرهنگ و هنر



اائی به ملکه ژولیاننا . این کار خاتم با تکنیک گرمسازي و با گره‌های ۵ و ۱۰ طراحی شده ونوع خاتم آن بی‌نظیر بود

د شد وعلیرغم شناخت وسیع مرحوم  
ع خاتم ، از آغاز کار چنان می نمود که  
نعمت در فعالیت های هنری خویش  
با ج بر اهنمایی ندارد و پس از روی کار  
ن محمود صنع حاتم ، کاملاً متوجه  
که کار هر مرد مورد نظر در رئیس  
گاه و حجاب دارد .

۲- من خانم کاری سباز نفسی  
که در رئیس جمهور آمریکا، پروند  
آنها را خوانده اند کردند آنها را هنگام  
در باب من هلدنگ است (این من بهر من  
هلدنگ است که در مقامی دور این را می جو  
ی من شدیم من می خاتم مذکور است  
در روزهای سیگن است که در این من بود

★ ★ ★

باخذشان درجه يك هما.  
 ودرمايشگاه بن المللی  
 طلا و نيلم گرايدپری  
 این هرمند پس از ۶۳ سال  
 سال آن در راه خانم سبره  
 عمر دوشبه سوم خرداد  
 و سجد و سجاء و پنج شه  
 رسدگی حوس رسد و  
 حصرت شاهچراغ شرار  
 سالم گردد.

سابع و مأخذ :

۲۔ عکسها : از مرکز





# وزن شعر امیر خسرو دهلوی

محمد حسن لسانی

امیر خسرو (۶۵۱ - ۷۲۵ هـ ق) = طوطی شکر مقال =  
 بی‌الملل در کلبه آثار مطوم خود ۳۵ وزن از اوزان  
 متلف را در ۱۱ بحر عروضی به خدمت گرفته است. تا  
 جایی که این جانب تحقیق کرده‌ام، شعر هجایی یا شعری  
 در این روزها آنرا «نصف» می‌گویند سروده است.  
 طور کلی امیر خسرو ۷ نوع شعر سروده است:  
 ۱ - غزل، ۲ - مثنوی، ۳ - قصیده، ۴ - قطعه،  
 - رباعی، ۶ - دوبیتی، ۷ - ترکیب‌بند.  
 اینک اوزان این ۷ نوع شعر را براساس ۳۵ وزن در  
 ۱ بحر عروضی آنگونه که شمس‌الدین محمد بن فیس رازی  
 کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم آورده است، نندیم  
 دارم:

۱ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلتن) : هر که زمر  
 رهن بیند مرا

بحر رمل مستس محذوف با مقصور.  
 در این بحر : ۹۹ غزل، ۴ قصیده، و یک مثنوی کوتاه  
 سپهر هفتم از نه سپهر) سروده است.

۲ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلتن) : صد  
 زاران آفرین، جان آفرین پاک را.  
 بحر رمل مثنی محذوف یا مقصور.

در این بحر : ۲۱۲ غزل، ۳ قصیده، و ۳ قطعه سروده  
 است.

۳ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن : شکل دل بردن  
 نه تو داری نباشد دلبری را.

بحر رمل مثنی سالم.  
 در این بحر : ۲ غزل سروده است.  
 ۴ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلتن) : شکرش لعل به  
 کان مک است.

بحر رمل مستس مخبون مقصور.  
 در این بحر : ۱۲ غزل، یک قطعه، و یک مثنوی کوتاه.  
 (سپهر هم از نه سپهر سروده است).

۵ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (فاعلاتن) : روزگار  
 است که در حاطرم آشوب فلات است.  
 بحر رمل مثنی محبون.

در این بحر : ۴ غزل سروده است.  
 ۶ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلتن) :  
 ابر می‌بارد و من می‌شوم از بار جدا.

بحر رمل مثنی مخبون محذوف یا مقصور.  
 در این بحر : ۱۸۹ غزل، یک قصیده و یک قطعه سروده  
 است.

۷ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (فاعلتن) : وقت  
 گلبانگ لیل سحر است.  
 بحر خفیف مستس مخبون محذوف، مخبون محذوف.

اصلم.  
 در این بحر : ۱۱۰ غزل، ۲ قصیده، ۴ قطعه، و ۲  
 مثنوی سروده است.

(۱ - مثنوی هشت بهشت، ۲ - سپهر پنجم از نه سپهر  
 است).

۸ - فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن : سزدها نو دمد و یار  
نیامد . بحر خفیف مدلس محبون .

دراين بحر : ۲ غزل سروده است .

۹ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن : قدری بحد و ار  
رخ قمری نمای مارا .

بحر رمل مثنی مسکول .

دراين بحر : ۲۹ غزل سروده است .

اين بحر را بر وزن «متفاعیلن فعولن متفاعیلن فعولن» سر  
می‌نویان خواند .

۱۰ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن : شکر را شد  
اگرچه سبه مور مُرک .

بحر رمل مثنی مخون

دراين بحر : يك غزل سروده است

۱۱ - فعولن فعولن فعولن فعولن (فعل) اسر است  
از آن مر جوان دلم .

بحر ممتاز مثنی محذوف با مضمون

دراين بحر ۲۶ غزل ، و ۲ مثنوی سروده است (۱-)

آینه اسکندری ، ۲ - سبه اول ایه . بهر)

۱۲ - فعولن فعولن فعولن فعولن : بهار آمد و سرده

نو شد به حوها .

بحر ممتاز مثنی سالم

دراين بحر ۱۳ غزل ، يك قصیده ، يك مثنوی (سهر

دوم از به سهر) سروده است

۱۳ - متفاعیلن متفاعیلن متفاعیلن متفاعیلن : شی آن سر

دل من سید ، اگر این طرف گذری کند

بحر کامل مثنی سالم .

دراين بحر ۱۰ يك غزل سروده است .

۱۴ - مستفعیلن فاع (فع) مستفعیلن فاع (فع) آخر

گاهی در حال ما کن .

بحر منسرح مثنی محدود با منحور

دراين بحر : يك غزل سروده است .

اين بحر را بر وزن «مفعول فاعلن مفعول فاعلن»

ر می‌نویان خواند .

۱۵ - مستفعیلن فاعلن مستفعیلن فاعلن : چون بسدی

من پرسش کم به ازین .

بحر بسیط مثنی محصون .

دراين بحر : يك غزل سروده است .

۱۶ - مستفعیلن مستفعیلن مستفعیلن مستفعیلن : بهر شکار

د برون کز کرده ابرو ناز را .

بحر رجز مثنی سالم .

دراين بحر : ۱۰۲ غزل ، و يك قصیده سروده است .

۱۷ - مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

خوری به سرم نر حریه می‌زن .

بحر محشث مثنی ، محبون مکفوف

دراين بحر : ۲۱۶ غزل ، ۱۲ قصیده

است

۱۸ - مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن :

نام همچو ماه بر آید .

بحر محشث مثنی مخون .

دراين بحر : ۳۰ غزل ، و يك قصیده

۱۹ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

ارعب ، عتب زدا ، برون سد .

بحر هرح مثنی مضمون مکفوف .

دراين بحر ۱۰ يك غزل سروده است .

۲۰ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (فعول

بحر و سنان ر .

بحر هرح مثنی محذوف با مضمون

دراين بحر ۱۶۱ غزل ، يك قصیده ، ۴

سروده است

(۱ - مثنوی شری و حورو ، ۲ -

۳ - مثنوی - هر سیم از به سهر ، ۴ - دول

۵ - مثنوی نعلی آباد) .

۲۱ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

است اندر دل که در مان بسش نارا .

بحر هرح مثنی سالم .

دراين بحر ۱۵۵ غزل ، و ۶ قصیده سر

۲۲ - مفعیلن فاعلاتن مفعیلن فاعلاتن مفعیلن فاعلاتن

وه که اگر روی تو در نظر آید مرا بحر مسرح

(مثنوی مکفوف) :

دراين بحر ۳۸۰ غزل ، ۲ قصیده ،

سروده است .

۲۳ - مفعیلن فاعلاتن مفعیلن فاعلاتن مفعیلن فاعلاتن (فع)

طلب چاره بد است .

بحر مسرح مثنی مثنوی محدود منحور

دراين بحر : ۷ غزل سروده است .

۲۴ - مفعیلن مفاعیلن مفعیلن مفاعیلن مفعیلن مفاعیلن : باز

رد عشق در آب و خاک ما .

بحر رجز مثنی مثنوی مخون .

دراين بحر : ۵۰ غزل سروده است .

۲۵ - مفعیلن مفعیلن فاعلاتن مفعیلن فاعلاتن مفعیلن فاعلاتن : ج

نفس چون زخم .

بحر سریع مدلس مثنوی مخون .

۱ - به مسمی چمن می‌رود

بحر : ۱۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۳ مثنوی ( ۱ ) -  
۲ - قران السعدین ، ۳ - سپهر چهارم از

مفعول مفتعلن مفتعلن :

لست سپهری که سوم شد ز زبر  
نفتم از آنجا که قمر کرده مژگر  
جز مسمس مطوی .

بحر : يك مثنوی (سهر سوم ارنه سپهر) سروده

مفعول فاعلان مفاعیل فاعلان : دل بی رخ نو  
را نمی‌شناسد .

نارغ منمن مکفوف اخرب .

بحر : بك غزل سروده است .

مفعول فاعلان مفاعیل فاعلی (فاعلان) : دیدم  
ن آزمای را .

نارغ منمن مکفوف محدود .

بحر : ۲۱۰ غزل ، ۷ قصیده ، ۳ قطعه سروده

مفعول فاعلاب مفاعیلن : ای بازنن که ماه می

مارغ مسمس اخرب مکفوف .

بحر : بك غزل سروده است .

مفعول فاعلان مفعول فاعلانی : آن شه به سوی  
می‌رود سوارا .

نارغ منمن اخرب .

بحر : ۵۷ غزل سروده است .

ر را برورن «مفعول مفعول مفعول فاعلانی»  
خواند .

مفعول مفاعیلن مفاعیلن : ای از مژده نو رخه

ح مسمس اخرب مفعول صحیح عروض و مبر

بحر : ۲ غزل سروده است .

مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع (فاع) : بی عمل‌رسد  
ش نه سخن .

رج منمن اخرب مکفوف .

بحر : ۱۵۵ رباعی سروده است .

ید توجه داشت که شمس قیس رازی وزن رباعی  
ن نوشته است و امبر خسرو هم بر این اوزان رباعی

ولیکن همه اوزان رباعی به اصطلاح بروزن  
قوة الا بالله است که شامل بحر هزج می‌شود .

نستم تعداد دقیق رباعیات امبر خسرو را به دست

اورم .

۳۳ - مفعول مفاعیلن مفعولن (مفاعیل) : حار  
خبر نکرد مارا .

بحر هزج مسمس اخرب مفعول محدود و مقفوف  
در این بحر : ۸۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۲ قطعه ،

(۱) - مسوی لبلی و مجنون ، ۲ - مثنوی سپهر ه  
سهر ، ۳ - مثنوی نغلق نامه) .

۳۴ - مفعول مفاعیل مفاعیل مفعولن (مفعول)  
ای زلف چلبای تو عازنر دلبا

بحر هزج منمن اخرب مکفوف محدود و مقفوف  
در این بحر : ۱۱۷ غزل سروده است .

۳۵ - مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل : هم  
سودا دلبا کند مارا .

بحر هزج منمن اخرب .

در این بحر : ۴۱ غزل سروده است .

\*\*\*

مجموع این ۳۵ وزن در ۱۱ بحر عروضی آ  
و هر بحر شامل تعداد انواع شعر دلبا است

۱ - بحر بسط : ۱ غزل

۲ - بحر ختم : ۱۱۲ غزل ، ۲ قصیده ، ۲  
۳ مسوی

۳ - بحر رحر : ۱۵۷ غزل ، ۱ قصیده ، ۱  
۴ - بحر رمل : ۵۵۸ غزل ، ۸ قصیده ، ۵

۲ مسوی

۵ - بحر سرح : ۱۶ غزل ، ۲ قصیده ، ۳  
۶ - بحر کمال : ۱ غزل

۷ - بحر منار : ۳۹ غزل ، ۱ قصیده ، ۳  
۸ - بحر عجب : ۲۶۵ غزل ، ۱۳ قصیده ،

۹ - بحر مضارع : ۲۶۹ غزل ، ۷ قصیده ،  
۱۰ - بحر مسرح : ۲۶۰ غزل ، ۲ قصیده ، ۱

۱۱ - بحر هرح : ۵۶۳ غزل ، ۹ قصیده ،  
۸ مسوی ، ۱۵۵ رباعی .

مجموع غزلیات ۲۰۰۶ ، قصیده ۵۵ ، قطعه ۲۰  
۱۹ ، رباعی ۱۵۵ و مرکب بد ۱ . (بعضی تدبیر الیه

قطعه در مصابع تدبیری دارد) . حیاتی که ملاحظه م  
امبر خسرو بیشتر از همه بحور ، در بحر هرح شعر

زیرا ۵۶۳ غزل و ۹ قصیده و ۶ قطعه و ۸ مسوی  
رباعی در این بحر سروده است . و از همه بحور کمت

بسط و کامل سروده است .  
تعداد اشعار موجود امبر خسرو تقریباً ۲۰۱

می‌شود .

رت سوز و دوران اشعار امیر خسرو

شماره	بحر	وزن	عزل	قصیده	قطعه	مشوی	رباعی
۱	بسیط	مفعول فاع ( مع )	۱				
۲	خفیف	فاعلاں مفاعیل مفعول	۱۱۲	۲	۴	۲	
۳	رحر	مفعول ( ۴ بار )	۱۴۷	۱		۱	
۴	رمل	فاعلاں ( ۴ بار )	۵۴۸	۱	۵	۲	
۵	سریخ	مفعول مفعول فاعلاں	۱۶	۲		۳	
۶	کامل	مفاعیل ( ۴ بار )	۱				
۷	مغارب	مفعول ( ۴ بار )	۳۹	۱		۳	
۸	محبت	مفاعیل مفعلاں ( ۲ بار )	۲۶۴	۱۳	۲		
۹	مضارع	مفاعیل فاعلاں ( ۲ بار )	۲۶۹	۷	۳		
۱۰	مسرور	مفعول فاعلاں ( ۲ بار )	۴۶	۲			
۱۱	هرج	مفاعیل ( ۴ بار )	۵۶۳	۹	۶	۸	۱۵۵
جمع			۲۰۰۷	۴۵	۲۲+۲۰ (بصاف)	۱۹	۱۵۵

حدول بالا را جمعاً "سبیه کرده‌ام  
اما حدول زیر انواع اشعار اسرخرسو است آنگونه که در کتاب ها آورده‌اند.

تعداد کلی انواع اشعار امیر خسرو

ماره	عزل	قصیده	قطعه	مشوی	رباعی	دو سببی	ترجیع
۱	۴۰۰	۳۵	۱۵	۱			۵
۲	۳۰۰	۵۸	۴۴	۳	۱۵۷		۱۰
۳	۲۵۰	۹۰	۱۵	۹	۱۵		۵
۴	۵۷۰	۶۳	۲۰۰	۱	۳۶۰		۶
	۲۸۰	۲۴	۶۷	۴	۴۱		۵
جمع	۱۸۰۰	۲۷۰	۳۴۱	۱۸	۵۷۲		۳۱

# پروشی در شاهنامه

مطالعه تحلیلی و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه فردوسی از دیدگاه کویاچی  
نشمی پاریسی

«۲»

تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه (نیمه دوم)

نقش موجودات آسمانی «سروش و فرشتگان دیگر» و دیوان در سرنوشت آدمی

فردوسی درباره نقش فرشتگان و دیوان، در سرنوشت آدمی اشارات خاص دارد. درین فصل کویاچی اهمیت دیوان و فرشتگان را از نقطه نظر ارتباط میان شاهنامه و متون پهلوی در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهد: فرشتگان و دیوان.

الف: فرشتگان

در شاهنامه، جامعه فرشتگان و در رأس همه این موجودات آسمانی، سروش جای مهمی را اشغال کرده است که می‌توان گفت درین مورد نیز الگو و سرچشمه اطلاعات و معلومات فردوسی همان متون مربوط به ایران باستان است. سروش هنگام قیام فریدون همجا یار و یساور او و پیروانش می‌باشد، در کشمکشهای مردم ایران و فریدون با ضحاک رهبر واقعی است و بایروی آسمانی خود، سبب تفوق فریدون بر ضحاک می‌شود. سروش هنگام تصرف بهمن در به کماک کیخسرو می‌تابد و همین پادشاه، در انتخاب جانشین و آغاز غیبت روحانی خود، از وی مدد می‌خواهد.

زندگی و سلطنت خسرو پرویز با حمایت سروش از انهدام قطعی و تسلط بهرام چوبین رهاکنده می‌شود. حضور سروش در شاهنامه دلیل بر این است که چگونه مردم ایران، حتی پس از قبول اسلام نیز نمی‌توانسته‌اند سروش را فراموش کنند و این فرشته که در عصر فریدون حیات



# پروشی در شاهنامه

مطالعه و تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه فردوسی از دیدگاه کویاچی  
دانشمند پرسی،

«۲»

تحلیل و بازشناسی مفاهیم عقلی و فلسفی شاهنامه (نیمه دوم)

---

نقش موجودات آسمانی «سروش و فرشتگان دیگر» و دیوان در سرنوشت آدمی

فردوسی درباره نقش فرشتگان و دیوان، در سرنوشت آدمی اشارات خاص دارد. درین فصل کویاچی اهمیت دیوان و فرشتگان را از نقطه نظر ارتباط میان شاهنامه و متون پهلوی در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهد: فرشتگان و دیوان.

## الف: فرشتگان

در شاهنامه، جامعه فرشتگان و در رأس همه این موجودات آسمانی، سروش جای مهمی را اشغال کرده است که می‌توان گفت درین مورد نیز الگو و سرچشمه اطلاعات و معلومات فردوسی همان متون مربوط به ایران باستان است. سروش هنگام قیام فریدون همه جا یار و یاور او و پیروانش می‌باشد، در کشمکشهای مردم ایران و فریدون با ضحاک رهبر واقعی است و بایروی آسمانی خود، سبب تفوق فریدون بر ضحاک می‌شود. سروش هنگام تصرف بهمن دژ به کمک کیخسرو می‌شتابد و همین پادشاه، در انتخاب جانشین و آغاز غیبت روحانی خود، از وی مدد می‌خواهد.

زندگی و سلطنت خسرو پرویز با حمایت سروش از انهدام قطعی و تسلط بهرام چوبین رها نموده می‌شود. حضور سروش در شاهنامه دلیل بر این است که چگونه مردم ایران، حتی پس از قبول اسلام نیز نمی‌توانسته‌اند سروش را فراموش کنند و این فرشته که در عصر فریدون حیات

ایران، یار و یاور ایرانیان بوده است در عصر اسلامی نیز از یادها نرفته، حتی چند قرن پس از فردوسی، سعدی نیز سروش را می‌سنابد:

ترا یاوری کرد فرخ سروش.

و نیز حافظ بارها درعرشای نعرش ازسروش یاد می‌کند و ویرا می‌سند و می‌گوید:

ز فکر نقره نازای ناسوی مجموع      بحکم آنکه خوشد اهرمن، سروش آمد

در حماسه طوس، آتش بر مقامی نرادر ترشکن داشته است، در راوند، معادنگاه هفت بزرگمرد سپاه ایران که 'فراسپند' را شکست دادند، 'اسد مهر' نرادر رهمون و یاور ایرانیان بود، راوند در محوطه شکارگاه 'فراسپند' قرار داشت و مردی بی فروزی، سر راهبه راهمائی 'پشان' می‌داند.<sup>۱</sup>

پس از شکست و آوارگی افراسیاب، همس و شدت آن بود که جستجوی موقوفات اهرم ایرانیان را در ناهین 'فراسپند' شروع کردند و به سبب این 'مهرام' نوز و خسرو پسر بر موقوفات خود را رهمون و نرادر 'اسد مهر' می‌سند.

دادجا هر چند نکرده، رزمیده و نکرده با هم می‌سند و نکرده می‌نرادریم به ارائه شاهی ارداسپن نرادر و نکرده، آن نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. آفرینی بسیار نکرده به افراسیاب نکرده و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. رزمیده، دامپاسه محو و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. این افراسیاب نکرده از مدح نکرده می‌سند و نکرده می‌سند که افراسیاب نکرده می‌سند، این افراسیاب نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. مناسب نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. قدیم، این افراسیاب نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. نکرده می‌شود، نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. نگهدار ناک و نکرده می‌سند.

ناررسی این است که نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. فرابنده 'بهم' پادشاهی ناکسیر (Naxsir) (نکته ۵ - ۳۱)، نکرده می‌سند و نکرده می‌سند. صاحب این فراسپند و می‌سند و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند (نکته ۶ - ۴۲ و ۱۶ - ۴۶).

در است بعد، بهلولان از فرشته ایزدی به است می‌خواهد که راهمائی وی باشد در همه سال (هر سال) و از بهرام و نرادر برای نگهداری وی اسمند می‌کند و این کتابها را نکرده می‌آورد که در آنجا اشاهمیکاری بهرام زه در سراسر است می‌دهد و نکرده می‌سند و نکرده می‌سند.

آفرین در است بعدی، از فرشته شهرور اسمند می‌کند که شاد را نرادر و نکرده می‌سازد و این نکرده می‌آورد که فرشته شهرور در محمول نرادر و نکرده می‌سند (شاسپ ناکسیر شماره‌های ۲، ۲۲ و ۲۳) آنگاه از فرشته اسمند نکرده می‌سند و نکرده می‌سند.

- ۱ - کجا آذر مهر نرادر کنون
- ۲ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۱۸  
چو (که) هر مرد نادر نکرده پانگاه
- ۳ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۱۹  
همه ساله اردشهر نکرده
- ۴ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۰  
چو شهرور نکرده پاد پیروزگر (ر شهرور نکرده نو) پیروزگر  
نام نکرده و نکرده و نکرده





درین مورد نیز باید به بند هشت (فصل ۶۴ بخش ۲۵) نگاه کرد که فرشته سفندار منرا پاسبان و نگهدار همه آفریدگان معرفی می‌کند، دردینکرت (کتاب نهم فصل ۲۴ بخش ۱۰) این فرشته مأمور حفاظت و حمایت روح و جوهر راستی و درستی است.

سپس به فرشته خرداد می‌رسد و از او می‌خواهد که سرزمین شاه را شاد و خرم سازد و نیاگانش را فرخنده بدارد.<sup>۶</sup> حال اگر به کتاب هفتم دسکرد (فصل ۲ بخش ۳۲) نگاه کنیم خواهیم دید که فرشته خرداد با همکاری امرداد، آب به گباهان می‌سازد و حامل برکت و وفور است و فرشته همکاری خرداد نیز فروردین است که حامل فره‌وشی‌های ناکان پادشاه است و فرشته مرداد نیز فرشته حافظ و مراقب چهارپایان است.<sup>۷</sup>

این مطلب را نیز در کتاب هم دسکرت (فصل ۴۱ بخش ۱۷) می‌توان یافت. در این آفرینش از فرشتگان دیگر از جمله انا و دی سر نام برده می‌شود و چون درین گفتار درباره فرشتگان سخن بدرازا کشیده است از دیگر آن خودداری می‌کنم. در اینجا این پرسش می‌آید که آیا این آفرین در عصر فردوسی معمول و شایسته شده بوده است و فردوسی آنرا اقتباس و منطوم ساخته آنرا خود نصف و تکمیل و تدوین کرده و منطوم ساخته است؟ به‌عنوان حدس اولی درستی است، در این صورت باید گفت که این خود بخشی بوده است از داستان مطبوع بشر و منزه و فردوسی آنرا سر در طی داستان سرائی خود، نقل و نظم کرده است.<sup>۸</sup>

#### ب : دیوان

اگر قبول کنیم که فردوسی در بوجه به فرشتگان و اشاره بدسان ارمنون و مابع ایران اسنان بهره‌مائی کرده است باید در مورد دیوان سر همان فرصت را قبول داشته باشیم، البته گذشته ازین رد پای این گونه افسانه‌ها فردوسی را در ادبیات بهلوی نیز می‌توان یافت

- ۵ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۱  
سفندار من پاسبان رو داد  
خرد جان و روس روان نو داد
- ۶ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۲  
خو خرداد از اوران برده‌اد (نرا داد فرح سا و نژاد)  
ر عرداد ناس از (ر خرداد نادا) سرو بوم ساد
- ۷ - جلد ۵ ص ۵۳ شماره ۷۷۲ در بر صفحه شماره ۴  
بن چارپایان عرداد داد  
همشه بن و حاج آباد داد
- ۸ - نگاه کنید به کتاب دیگر گویاخی آئین‌ها و افسانه‌های ایران و حسن ص ۲۰۶/۲۰۲

به معادل :

ساویر شاهنامه‌های چاپ شد ، همانند شاهنامه‌های خطی عهدنموران همه‌جا مجلس ناریایی فردوسی و شاعران دیگر در ان محمود را مشاهده می‌کنیم در صورتیکه در شاهنامه‌های کهن این مجلس کمتر دیده می‌شود از جمله شاهنامه کهن کاما که فاقد بن است . در شاهنامه‌های چاپی بهران و تبریز هم این مجلس کمتر دیده می‌شود . در تصویر بالا که از یک شاهنامه قدیمی چاپ نه شده سلطان محمود ایاز و وزیر سلطان محمود و چهار شاعر معروف آن عهد دیده می‌شوند . اشتباه بزرگ تصویرنگار و خطاط در او رودکی بجای فرخی قابل توجه است

و خرد آدمی سخن می گوید و در پاسخ شاه که می پرسد در این میان بدترین آنها کدام است ، وزیر  
 آزر را معرفی می کند<sup>۹</sup>. اکنون به متون پهلوی می پردازیم : در فصل ۳۷ داستان دینک (بخش های  
 ۵۰ تا ۵۳) فهرستی از دیوان را می خوانیم که در آنجا نیز آزر رهاست دارد ، این چهار دیو که در این  
 فهرست ذکر شده عبارتند از :

آز و نیاز و آاشم Aeshm (خشم) و سنگ . در شاهنامه بر این چهارنا ذکر شده است  
 بقیه عبارتند از می تخت Mitakht (دروغ) استویداد Astovidad (ناف کردن موحودات)  
 بوشاسپ Bushasp (سبلی) سب (ناب) زرمان (فرونی) واء Vae (که باعث بخدر اعصاب  
 است) زیریچ Zairich که خوراکی ها را مسموم و نافع مرگ می شود و بهو Nihiv (آدم کسی)

در بخش پنجم همان کتاب دو دیو دیگر اردوان شاهنامه ذکر شده اند که عبارتند  
 از رشك و سخن چینی و فتنه برانگیزی که در این میان رشك بدتر است که ماه فریب است و سخن چینی  
 باعث ننگ و عار و مریائی فتنه . اگر آنچه را که در بخش های ۵۰ و ۵۲ و ۵۳ داستان دینک ذکر  
 شده با هم ماوریم فهرستی از کلیه دیوهای مذکور در شاهنامه فردوسی را بدست خواهیم داشت  
 فردوسی در کار خود فقط از عوامل مجرد معانی نام می برد و خوب می دانسته است که معرفی عوامل  
 چون می تخت و آسنویداد و بوشاسپ کتاب و تراکه يك يوسف شاعر اند دلپذیر است يك من  
 سنگین و خشك مذهبی مبطل می کرده ، به همین دلیل از نگاربردن اصطلاحات و الفاظی که برای  
 مردم عصر وی ناشناس می بودند ، خودداری کرده است ، بویژه نامزدی که ممکن بود در مردم  
 مسلمان آن دوران پیدا شود ، شاعر حکیم کوشش داشته است که از حرم آئین مسلمانی خارج شود  
 در این باره به بعضی نازدهم گنج شایگان نیز می توان مراجعه کرد

فردوسی درباره دیو آزر ، بسیار سخن گفته است و همیشه آزر را رسته و اساس بدیه  
 (ام الفساد) شمرده است به نظر من ، فردوسی در ارائه این مطلب نیز به منابع پهلوی و اوستایی  
 مهمی دسترسی داشته ، بر منای همان منابع آن را دیو شماره يك معرفی کرده است . در فصل  
 هشتم مینوگ خرد می خوانیم که در روز رستاخیز ، پس از آنکه دیوان نسبت و نابود شدند ،  
 فرشته طراز اول میترو و زروان و رشتو ، دیو آزر را سر از میان خواهد برد (کتابهای مقدس  
 مشرق زمین جلد ۲۴ صفحه ۳۳)<sup>۱۰</sup>

در همان کتاب بخش های ۱۵ و ۱۶ در فصل دوم بار دیگر به فوق دیو آزر اشاره شده است  
 هیولای آزر ، آدمی را فریب می دهد و در روی انگیزه ای موحود می آورد که دسا ولداند آزر را بدهد  
 چنانچه مقدم بدارد و آنچه را که قابل دیدن و لمس کردن نیست بدست فراموشی سپارد

- |   |                                 |
|---|---------------------------------|
| ۹ - جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۲   | کریشان خرد را ناند گریست        |
| دیوگفت کسی که ده دیو چیست   |                                 |
| جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۳   | دیو دیوید نا رور و گردبهرار     |
| چنین داد پاسخ که آزر و نیاز   |                                 |
| جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۴   | چو تمام (و) دیو روی ناپاکدس     |
| دیگر خشم و رشك است و سنگ است و کین  |                                 |
| جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۵   | نمکی و هم بیست بردان ساس        |
| دهم آنك ارکس ندارد سیاس   |                                 |
| جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۶   | کدام است آهرمن (اهرمن) و رورمند |
| دیوگفت ازین شوم ده نا (هر) گرند   |                                 |
| جلد هشتم ص ۱۹۶ شماره ۲۴۴۷   | سمنکاره دیوی بود دبیرسار        |
| چنین داد پاسخ بکسی که آزر   |                                 |
| ۱۰ - مینوی خرد ص ۲۲ فصل ۷ شماره ۱۵ و درباره آزر به صفحه های ۹۵ ، ۷۶ ، ۳۵ ، ۲۳ ، ۷ |                                 |

همان کتاب .



فردوسی و شاهنامه ، گراور يك نسخه رنگی چاپ هند عوړح سال ۱۹۳۴ عتارن نا برگداری حسن هزاره فردوسی درانران . در توجه فردوسی به آئین زرتشتی کاملاً محسوس اسب . نقش فروهر را می‌نسیم نا سر فردوسی و لب معروف شاعر ودر دوه يك آتشدان وهیکل وچهره زرتشت نهاشی شده اسب . مطلب دیگر که درین تصویر جلب بوجه می‌کند تخطيط نقش‌های هخامنشی و آتشکده‌های بمبئی اسب نا برخی صحنه‌های شاهنامه . ارانه چسب تصویرى يك نازناب گویاسب ار بوجه فوق‌العاده پاره شاهنامه فردوسی

دریشت‌ها توصیف شده ، بلکه دروندیداد هجده‌شماره‌های ۴۵ و ۵۶ و یسنا هفده شماره ۴۶ و یسنا چهل و هفت شماره ۲۲ نیز دیو آژ ، بعنوان دشمن شماره يك آدمی معرفی شده است و خودبخود به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی در ارائه تفوق دیو آژ ، از منابع دینی ایرانی بهره‌جوئی داشته است . فردوسی ، در شاهنامه ، دو دیو آژ و نیاز را دو برادر توأمان می‌داند ، درین باره نیز بهتر است که متن‌های پهلوی را بازبین کنیم . در فصل هجدهمینوگ خرد می‌خوانیم که آدمی ، همچنین ، حتی وحشت از مرگ و سوق به جهنم را در قبال فریب آژ و نیاز (نیازنبه) Niyazanih از یاد می‌برد<sup>۱۱</sup> درینجا ملاحظه می‌کنیم که حرص و آژ ، نارضائی و نیاز دو دبو مخالف آدمی هستند و درین میان آژ تقدم دارد و فرگوسی بز این تقدم را همبسته رعایت کرده است ، به دلیل اینکه در منابع وی - متون پهلوی - نیز ، این تقدم وجود داشته است . (کتابهای مقدس مشرق‌زمین جلد ۲۴ ص ۵۰) .

### فردوسی و مناظرات فلسفی در دربار ساسانیان

برای اینکه بدانیم فردوسی در ارائه اندیشه‌های ژرف اخلاقی ، آئینی و فلسفی خود باحد حد مرسوم متون پهلوی است ، مناظرات فلسفی دربار ساسانیان را در دوران شاهشاهی بهرام گور و انوشیروان در شاهنامه بررسی کرده ، آنرا با آنچه در متن‌های پهلوی هست مطابقت و مقایسه می‌کنیم تا به این نتیجه برسیم که شاعر حکیم درین مرحله بر شاگردان نوسندگان بوده است باید قبول کنیم که فردوسی به‌سبب ازبسته‌نظر روایات اساطیری ، پهلوانی و تاریخی وارث ساسانیان بوده ، بلکه رسالنی نیز برای ارائه اندیشه‌های فلسفی و اخلاقیات ساسانیان داشته است . اکنون متن گفتگوی سمر روم و موبد دربار بهرام گور را که در شاهنامه آمده است با فعلهای ۴۰ و ۵۵ دینای مینوگ خرد مقایسه می‌کنیم .

بهرام گور پس از نبرد با خافان چین فرساده روم را که مدعی در انتظار ناربابی ماست بود به حضور پذیرفت و گفت : مرا رزم خافان ربو باز داشت .. سخن هر چه گوئی بویاسج دهیم فرساده پس از درود و عرض سلام از قول قصه تمام سرورش را که ارائه هم سؤال است بمشاه رسانید<sup>۱۲</sup> .

در فصل چهارم مینوگ خرد پرسشهایی را می‌بازم که بسیار به پرسشهای مطروحه در شاهنامه شبیه است :

چه چیز درخشان تر و کدام چیز میره تر است ؟ چه چیز پربر و کدام چیز بهی تر است ؟ آن چیست که هیچکس قادر به ربودن آن نیست و آن چه چیز است که هیچکس نمی‌تواند آنرا خریداری کند ؟ (نگاه کنید به مجموعه کتابهای دینی مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۷۹) .

پاسخهای پرسش دوم و سوم و چهارم همان پاسخهای فردوسی است : دانش ، مهارت و حرد درباره بالا بودن بهشت و پائین بودن جهنم که در شاهنامه مذکور است ، در همان کتاب فصل ۴ شماره‌های ۹ و ۱۰ را می‌خوانیم :

آسمان در بالای زمین قرار گرفته است شکل يك تخم مرغ ، مخلوقی از اهورامزدا و حالت زمین به آسمان شبیه است به حالت زرده در كل تخم مرغ (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۸۵) .

در شاهنامه به فراوانی ستارگان اشاره شده است و مادر فصل ۴۹ شماره ۲ همان مینوگ خرد این مطلب را می‌خوانیم<sup>۱۳</sup> . و در همان فصل شماره ۲۲ می‌خوانیم<sup>۱۴</sup> : «مجموعه‌ها و کهکشانهای بیشمار» . در صفحات بعدی همان کتاب ، فصل ۵۷ ، درباره نامها و موارد کار آئی خرد بتفصیل صحبت شده ، (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۱۰۱ - ۹۸) بطوری که می‌توان

يك هوازی و تشابه مطبوع میان آنچه فردوسی در شاهنامه آورده و متن پهلوی یافت ، فردوسی نیز در شاهنامه از نامهای متعدد خرد سخن گفته است .

خوارشمردن ستاره‌شناسان در آغاز نظر عرعادی و ظالمانه می‌رسد اما فراموش نکنیم که این منجمان در اغلب موارد ازدادش اختصاصی خود منحرف می‌شوند ، و وانمود می‌کنند که از علوم خارق‌العاده خاصی بهره‌مندند . دانشه بوسنده نزرگ انتالمانی نیز در کتاب خود هنگام صحبت از مجازاته‌های سخت ، بیانی دارد شبه بیان فردوسی در عرصه خوارشماری این گروه :

به این سبب که وی دندش سوی جاهای دور دست متوجه بوده است

چشمایش و مسرش اکنون می‌باشنی برعکس و قهقرائی بوده باشد

و در فصلی دیگر از نحوه مجازات کماگران در دوزخ پرده بر می‌دارد

پس از پایان سخنان موبد سفر از وی می‌پاسگیزی می‌کند و شاه درباره موبد می‌گوید که:

همه فیلسوفان و را ننده‌اند - ندانی او سرافکنده‌اند (ص ۴۰۶ شماره ۱۷۷۹) و روز بعد موبد از سفیر دو سؤال می‌کند<sup>۱۷</sup> و از پاسخ سفر فخر نر راضی نمیشود و خود به پرسشهای خوش

۱۱ - مینوی خرد ص ۳۴ فصل ۱۷ شماره ۴

۱۲ - سؤال‌ها و جواب‌ها از من شاهنامه جلد هفتم ص ۴۰۴/۵

۱۷۴۲ .	و دیگر که فرمود تا هفت خبر	بهرسم رداد گان بو بیر
۱۷۴۴ .	فرمود تا موبد بپوشان	شدش تا پوشان و بدان
۱۷۴۷ .	موبد حسی گفت گای رهمنو	حد خبر آنکه خوانی همی اندرون
۱۷۴۸ :	دگر آنکه بروش خوانی همی	خربس بر ناعش ندانی همی
۱۷۴۹ :	بر چست ای مهتر و بر چست	همان نی کرانه که و خوار گیس
۱۷۵۰ .	چه خبر آنکه نامش فراوان و -	بر او را بهر جای فرمان بود

پاسخ‌ها

۱۷۵۳	نرون آسمان و دروش هواست	و بر فرمان رواست
۱۷۵۴	همان نی کران در جهان ابردست	اگر نابگیری ندانست
۱۷۵۵	بر چون بهشت و دوزخ نوزیر	بد آنرا که ناسد به بردان دلیر
۱۷۵۶ .	دگر آنکه سار نامش و -	ز رنده بهر جای گامش بود
۱۷۵۷	خرد دارد ای پسر سار -	رساند خرد پادشاه را دژام
۱۷۶۴ :	دگر آنکه دارد جهاندار خوار	بهردانش از کرده کردگار
۱۷۶۵ :	ساره‌اسب رخشان ز چرخ لند	که بیما سمارس ندانده چند
۱۷۶۶ :	لند آسمان را که فرسنگ تبس	کسی را بدو راه و آهنگ تبس
۱۷۶۷ .	همی خوارگیری سار و را	همان گردن دورگار و را

۱۳ - مینوی خرد ص ۵۷ فصل ۳۹ شماره‌های ۸ و ۳

۱۴ - همان کتاب ص ۶۱ فصل ۴۳ شماره‌های ۱۰ و ۹

۱۵ - همان کتاب ص ۶۵ فصل ۴۸ شماره ۲

۱۶ - همان کتاب ص ۶۷ شماره ۲۲ .

۱۷ - جلد هفتم ص ۴۰۶

۱۷۸۵ : ز گیتی (به گیتی) زبان کار بر کار چسب

۱۷۸۶ : چه دانی تو اسیر جهان سودمند

پاسخ :

۱۷۸۷ : فرستاده گفت آنک دانا بود

۱۷۸۸ : تن مرد نادان رگل خوارنر

اما موبد از پاسخ سفیر ناراضی است و می‌گوید :

۱۷۹۰ : بدو گفت موبد که بیکو نگر

و سفیر می‌گوید :

۱۷۹۱ : فرستاده گفت ای پسنیدیده مرد

که بر کرده او (آن) ناسد گریست

که از کردش مرد گردد بلند

همیشه بر ریگ و بوانا بود

بهر نکستی ناسراوار بر

سندیش و ماهی بخشی می‌ر

سحبا رداش نوان ناد کرد

بقیه در صفحه ۵۹

سفیر و خود موبدرا درهم آمیخته است و می‌نویسد که وی در جواب دو سؤال موبد: چه کار از همه بهتر و چه کار از همه زیان‌بارتر است، گفت: خردمندی، کشتن انسان بی‌آزار. پاسخ حتی پرسش‌های دوگانه‌را نیز می‌توان در فصل‌های ۳۵ و ۳۶ مینوگ خرد یافت.<sup>۱۸</sup> (مجموعه کتابهای مقدس مشرق زمین فصل ۲۴ ص ۷۲/۷۰).

در فصل ۳۵ می‌خوانیم: چه چیز و چه کار یک مرد را واقعاً غنی و بی‌نیاز می‌سازد؟ پاسخ دانائی و خردمندی است، همانند شاهنامه.

در فصل ۳۶ شماره ۲۴ سؤال اینست<sup>۱۹</sup>: کدام گناه بسیار هولناک و غیر قابل بخشش است؟ پاسخ کشتن انسان بیگناه است.

پس از پایان مناظرات و مزیت خردمند رومی، خود بهرام گور سخنرانی کوتاهی دارد و در طی آن ملت خویش را از پیمودن راه شیطان و دیو بر حذر می‌دارد و پدرش یزدگرد و جمشید و کیکاوس را بیاد ایشان می‌آورد که با پیروی دیوان و اهریمن خردمندی، سعادت و سکنای خویش را از دست دادند.<sup>۲۰</sup>

درباره محتوای این دو بیت نیز در کتاب مینوگ خرد، مطلب مشابهی می‌توان یافت، در فصل ۵۷ شماره ۲۱<sup>۲۱</sup> (کتابهای مقدس مشرق زمین ص ۱۰۲) چنین می‌خوانیم:

«همانند به (جمشید) فریدون و کیکاوس... ایشان هبک حقی آئین خوش را بجای نیاوردند تا بجائی که نسبت به خدای خود نیز حق‌ناشناس شدند و این مرهون قصوری بود که در خرد ذاتی و عقل حبلی ایشان وجود داشت.»

اگرچه ممکن است که این عبارت فدری مابه شکفتی شود، اما از این نقطه نظر که با گفته‌های فردوسی دارای توازی و تشابه است اهمیت دارد و دلیلی است دیگر بر این مدعا که فردوسی در ارائه مفاهیم عقلی و فلسفی به من‌های پهلوی دسترسی و آشنائی داشته است.

### فردوسی و مفهوم خوب مطلق

در همهٔ مکتب‌های اخلاقی جهان، مفهوم خوب مطلق ماحدودی که ارائه و اجرای آن از طرف مردم امکان داشته باشد وجود دارد و این مفهوم دارای مفاهیم ارجمند است، از این لحاظ که یکی از هدفهای اساسی زندگی معنوی آدمی است. در مکتب اخلاقی فردوسی، خرد ریشه و اساس خوب مطلق است، وی خرد و خردپیشگی را نه تنها خبرمایه همه فضیلت‌های بشری می‌داند، بلکه آن را چون درختی تنومند فرض می‌کند که اشعاعات و شاخ و برگ‌های آن، هر یک پایگاهی برای یک پدیدهٔ معنوی اصیل اخلاقی بر پایهٔ نقوی و دادگری می‌نواهد باشد. از این روست که شاعر تا این اندازه به خود اهمیت می‌دهد و اعلام خطر می‌کند که اگر آدمی انحرافات شیطانی را در نفس خویش راه دهد، خردمندی از ملک وجودش رخت بر خواهد بست و این عامل اساس شادکامی و تقوی حتی بوی نگاه هم خواهد کرد، وی خرد را زر گزین موهب الهی می‌داند که خداوند به انسان اعطا کرده است.<sup>۲۲</sup>

دربارهٔ خرد شاعر نظریه جالب دیگری را نیز ارائه می‌کند و می‌گوید که نقطه مقابل خردمندی بدکاری است و راه خرد راه علم و دانش است در پهنای گشاده و بزرگ<sup>۲۳</sup>.

در جای دیگر وی خرد را با اشعاعات فراوانش توصیف می‌کند و مهر، وفا، راستی، زیرکی، بردباری و رازداری را از خردمندی می‌داند و آنرا از همه نیکوئی‌ها برتر می‌شمارد.<sup>۲۴</sup>

اکنون متن‌های پهلوی را برای یافتن گواه مرور می‌کنیم، در فصل ۳۱۲ از کتاب ششم دینکرد (ترجمهٔ دستور پشوتن سنجانا جلد دوازدهم ص ۲۷) می‌خوانیم که شکوه فضائل اخلاقی شادی، امید و کارائی و هوشمندی بشری، که لازمه پیشرفت و ترقی جامعه است سرچشمه‌ای جز

خرد و خردمندی ندارند .

و نیز در فصل ۳۵ مینوگ خرد آمده است که : غنی‌ترین انسانها کسی است که در خردمندی انسانی کامل باشد<sup>۲۰</sup> و در همین متن گفته شده است که خردمندی اوج پرهیزکاری و سرآمد همه فضائل است و : آدمی باید برای فرشته خرد با جوهر عقل بش از کله فرشتگان دیگر ارج و اهمیت قایل شود و به نیایش و تقدیس آن پردازد (فصل نخست شماره ۵۳) ۲۱.

درین جا باید یادآوری کنیم که همه این فرشتگان ، جوهر مطلق فضایل اخلاقی هستند و بر پایه این اصل است که در همان فصل مینوگ خرد ، شماره ۵۴ می‌خوانیم : تقدیس و نیایش جوهر عقل و اعتقاد صادقانه به آن ، به آدمی امکان می‌دهد که از سکوتی و امداد همه این فضایل برخوردار باشد<sup>۲۲</sup>.

### رده‌بندی و جداسازی نیکی‌ها و بدیها

فردوسی در دو جای کتاب خود کوشش دارد که نیکی‌ها (فضائل) و بدیها (مفاسد) را از هم جدا ساخته طبقه‌بندی کند . وی در هر دو مورد این طبقه‌بندی را بر عهده زرگمهر قرار می‌دهد و در هر دو مورد نیز در مضمون پهلوی مطالب مشابه و موازی با آن می‌توان یافت . هنگامی که زرگمهر پیر از بوذرجمهر می‌پرسد که ده مفصله معنوی را برای وی برشمارد حکیم می‌گوید نخست عیب‌جوئی است ، دوم رشک ، سوم سخن‌چینی ، چهارم سخن بی‌مورد گفتن ، پنجم خواستن

۱۷۹۲ تو این گر دگرگونه دانی نگوی  
که از داش افرون شود آبروی

و موند پاسخ می‌دهد

۱۷۹۳ . ندو گفت بودند که اسدش کی

۱۷۹۴ . رگینی هدر آنکو بی آزار سر

۱۷۹۵ نه مرگ ندان باد ناسی رواست

۱۷۹۶ . ارس سودمندی بود رای رسان

۱۸ - مینوی خرد ص ۵۲/۵۰ فصل ۳۴ شماره‌های ۱۱ - ۱۰ و فصل ۳۵ شماره‌های ۳۳ - ۱

۱۹ - درین فصل یک سؤال و ۳۲ پاسخ وجود دارد که همه درباره گناهکاران است

۲۰ - جلد هفتم ص ۴۰۸ شماره ۱۸۲۸

۲۱ - به سبب ناسخ و کاوش ساه

جلد هفتم ص ۴۰۸ شماره ۱۸۲۹

۲۲ - پدر همچنان راه انسان سخت (گرم)

۲۱ - مینوی خرد ص ۷۴ فصل ۵۶ شماره ۲۱

۲۲ - هوا را بر پیش رای و خرد

خردمند را حلقه ابر دست

۲۳ - چنین ناد پاسخ که کردار ند

چنین ناد پاسخ که راه خرد

۲۴ - جلد هفتم ص ۴۰۵ :

۱۷۵۷ : خرد دارد ای پیر بسار نام

۱۷۵۸ : یکی مهر خواند (خواندش) و دیگری فا

۱۷۵۹ : ربان آوری راسی خواندش

۱۷۶۰ : گهی بردبار و گهی رازدار

۱۷۶۲ : تو چیری بدان کر خرد بر راس

۲۵ - مینوی خرد ص ۵۰ فصل ۳۴ شماره ۵ .

۲۶ و ۲۷ - مینوی خرد ص ۵ - ۴ شماره‌های ۵۳ و ۵۴ .





يك صفحه از شاهنامه كهن دستور كه در مؤسسه شرقشناسي كاما، بمبئي نگهداري مي‌شود، از روي تصوير خالي از نقوذ نقاشي چيني (مغولي) و رسم الخط بسيار كهن كتاب مي‌توان به قدمت آن پي برد. اين كتاب به احتمال قريب به يقين كه‌نسال‌ترين شاهنامه مصور جهان است با ۵۰ تصوير. خط آن با خط نسخه كهن التهيم بيروني، از قرن پنجم، متعلق به همين كتابخانه قابل قياس است. هردو كتاب در شماره‌هاي گذشته اين ماهنامه توسط نگارنده اين مقاله معرفي شده‌است.

مال و مکننت بدون استحقاق و ششم خشم است ۲۸.

اکنون به فهرستی نگاه می‌کنیم که در همین زمینه توسط بشاپ گاسترلی در کتاب فلسفه آئین مزدیسنا Bishop Casartelli, Philosophy of the Mazdayasina Religion p. 162 گردآوری شده است. در کتابهای گوناگون مقدس و نیمه مقدس نیز جنبه گریخته به این مطلب برمی‌خوریم، اما بویسته در این کتاب با توجه به همه این منزها گناهانی را که منع شده‌اند این چنین یاد می‌کند: (عس جوئی نکند، طمعکار نباشد، خشمناک نشود، نگران نباشید، از بی‌عفتی پرهیزید، رشک نبرید، شرم را بجد گناهکاری نرسانید، از روی سکارگی و تنبلی به خواب نروید و سخن بی‌محل مگوئید) این فهرست به‌مرای قابل توجه با فهرست فردوسی در شاهنامه قابل تطبیق است.

فهرست دیگر فردوسی را در صفحات گذشته این گمار خوانده‌ایم و محتوای آن را با متن‌های پهلوی مقایسه کرده‌ایم (ده دیو که بوذرجمهر برای اوشروان برمی‌شمرد). فهرست دیگر نامهای گوناگون ناحیه‌های مختلف خرد است که آنرا نیز خوانده و شنیده‌ایم (جلد هفتم ص ۴۰۵ و حاشیه صحیح: مفهوم خوب مطلق در همین مقاله)، بود دربار هرام گور برای سمر روم این نامها را برمی‌شمرد و می‌گوید مهر و وفا و راسم و زیرکی و بردباری و رازداری همه از حشاهای گوناگون خرد و خردمندی است اکنون دیگر در این نقطه نظر این رده‌بندی فضائل بررسی می‌کنیم که در آنجا بر سازی از فضائل اخلاقی را، اشعانات با فرزندان خود می‌شمارد.

در کتاب چهارم ص ۱۴۱ دسکرد می‌خوانیم: دو فصلت بسار گرامی منشعب از خردمندی آزادی و صلح دوسی است و در کتاب دوم ص ۷۴ همان کتاب فضائل اخلاقی را بعنوان سه حفت دخر بوا مان خرد معرفی می‌کند، این شش فضیلت اسگونه ارائه می‌شود: اندشه نیک، کوشش، خرسندی و قناعت، عشق به خردمندی و پروهش برای معرفت سسر (کتاب کاسرلی ص ۱۵۰).



در پایان این گمار بخش ناردنگر یادآوری می‌کنیم که فردوسی دست کم به متن پهلوی مینوگ خرد دسترسی داشته و هنگام سرودن آغار شاهنامه و ماطرات فلسفی دربار هرام گور، از این کتاب بهره بسار گرفته است و مفاهیم اخلاقی و فلسفی این اثر را، به‌غالب اشعار زبنا و پر معنا ریخته‌است. درباره عصر نالیف مینوگ خرد بر نظر دو استاد و مریم Dr. E. W. West and و Dr. A. D. Mordtman (کتابهای مقدس مشرق زمین جلد ۲۴ ص ۱۷) را بیاد می‌آوریم که گفته‌اند مینوگ خرد مدنی پیش از سلط اعراب تصحیف و تکمیل شده و در عصر فردوسی کاملاً شناخته شده بوده است. احتمال بهره‌مندی فردوسی از مینو پهلوی دیگر سرالیه هست. شکل دیگر مسئله اینست که شاید فردوسی هنگام بررسی و استفاده از باسان‌نامه برای تصنیف شاهنامه این مطالب را نیز در آن کتاب یافته بوده، شعر درآورده است، در صورت مینوگ خرد از مقام فعلی خود نزل خواهد یافت و بعنوان مجموعه‌ای از برداشتها و مفاهیم عقلی و فلسفی موجود در باسان‌نامه در خواهد آمد. خود باسان‌نامه نیز با احتوای بر مطالب اخلاقی و فلسفی ارزشی دیگر خواهد یافت و این سؤال پیش خواهد آمد که آیا منبع اقتباس این متون پهلوی موجود نیز باستان‌نامه بوده است؟

دل اریب حسن ساندست  
چو کهر شود او سرنگ آورد  
بدان تا سرانگیزد آراب گرد  
سخن گف ارو دور شد فروحاه  
کزو بار هاست بیچند رحشم

۲۸ - چنین داد پاسخ که ناری بخش  
اگر مهتری برنو رشک آورد  
به دیگر سخن چنین دورونه مرد  
چو گوینده گوید ز هرجایگاه  
بچیری ندارد خردمند چشم

## شاعر نهمندی که شایسته این فراموشی نیست

(۱۰)

دکتر گودرزی

طالب و جنون - بعضی از تذکره نویسان عقیده دارند که طالب در اواخر عمر دچار جنون و اختلال حواس شده، تا روز مرگ با پریشانی و اختلال مشاعر دست بگريسان بوده اسرار جمله محمد عارف شیرازی در لطائف الخصال می نویسد: «انفاهاً از چشم زخم رورگار آسسی ا صدمه سودا باو رسیده مجنون شده دو سه سال در کسوت حیون خون در کاسه محزون می کرد» بعضی دیگر از تذکره نویسان نوشته اند که او مدتها از شعر و شاعری دست کشیده، خاموشی اختیار کرده است. در این مورد نصر آبادی عقیده دارد که: «سودائی بهمرساند و مدتی خاموس بود چنانچه خود میگوید:

ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست از ما خطی بهمر خموشی گرفته اسد

\*\*\*

به صد زبان به خموشی چو شانه ساختم دماغ وف ندارم بهانه ساخنه ام « مطالعه دقیقی آثار طالب نشان میدهد که نظر به دهنه دوم، که نوشته اند «سودائی بهمرساند و مدتی خاموش بود» قابل قبول تر است. قصداً نگارنده آن بسبب که حیون را برای طالب لکنه تنگی بدانم و برای پاک کردن آن تلاش کنم با اربن نظریه که طالب در اواخر عمر مساله حیون نبوده دفاع نمایم، چون اختلال مشاعر و بیمارهای روانی هماسد سایر امراض هر آن ممکن اسد گریبانگیر آدمی شوند و در برابر اینلابه ان عوارض ففیر و غنی، خرد و کلان یکسانسند بنا بر این اگر شاعر پراحساس و زودرنجی چون طالب با آن همه ناکامیها، در اواخر عمر مجنون شده باشد چیزی از مقام ادبی او کاسته نمی شود، ولی اگر منصفانه قضاوت کنیم می بینیم علت آنکه عده ای او را مجبور به شمار آورده اند چیزی جز حساسیت و زودرنجی و طرز تفکر او که با قرارداد های اجتماعی زمانه اش مطابقت نمی کرد، نبوده است. طالب پس از رسیدن به مقام ملك الشعرائی به ثرو و بیکرانی دست یافت و دارای زندگی پر زرق و برق درباری شد. چون مرد باشخصیت و سخاوتمندی بود علاوه بر آنکه با گشاده دستی گذران می کرد و زندگی خود را به عالیترین وجهی میگذرانید، به شعرا و هنرمندان و ایرانیان تازه وارد به هند نیز کمک مالی می کرد و خرج راه بسیاری از آنها را که عزم وطن بودند میپرداخت. رسیدن به عالیترین درجات در شعر و شاعری بهست آوردن مقامی

حساس در برابر باشکوه جهانگیر و ثروت و مکنث فراوان، باعث شده که طالب، با همه حسن خلق و سلوک و مردمداری خویش، مانند بسیاری از ابناء زمانه در مورد شعر و شاعری دچار عمده خودبزرگ بینی شود و کوچکترین اسفادی را بشنیدن در سر و جوی یاسخ دهد! بشعر قصیده ماسند زیر که نمونه خوبی از طنز در آثار طالب و گواه درستی نظریه بالا است توجه فرمائید:

معاندان که مرا دلخراش افکند  
بزم خود همه گلچین عقل و ران عاقل  
ز اهل نظم شناسند خوش را همیاب  
اگر غنا گل جهل است، عین استعاب  
همه به نفس نیایی و روح حسوایی  
تمیزشان ز بهایم بدن سودگانشان  
باطلس سخنم بس زد بهمد و مرد  
نعام دیو نژادند و من غزایم حوای  
بوصفشان حکم بطق را چه میگوید

چنانکه می بینم طالب دریاها را این اشعار که پیش از دست است آب خاموشی، احبار  
نموده و نافدان اشعار خوش را لایقی محسوس می نماید و اگر ناسان را از شعر  
فوق بوجه کسم می بینم که طالب در سرودن این اشعار ملایم و آهسته بوده، زیرا نافدان  
شعر او کسانی بودند که از خوان نعمت و محبت او بهره دار شده با اسباب از غنای خوئی و ابرار  
و ابقاد دست نمی کشیدند و طالب در برابر مهر اهل بیت که با ایشان کرده بود، انتظار شک خورین  
و نمکدان شکس را بداشت

چو من ز سادہ دلی تخم مہر افشام  
ہو ز تخم وفا بارہای بدست مس

ۛ سیدھا شان کر کہہ حجم انہاسد  
کہ اس سادہ دلال در بحس داسد

طالب در ابتدا استعدادهای را جویم. جمال میکرد و در هر مورد پاسخ مناسبی میداد که اغلب طنزآلود و بش‌دار بود، ولی بعدها رابطهٔ رفیقانه پنهانی که در تمام ملک الشعراء داشت و شاید سنگ حوصلگی و کمی وقت، در برابر تفسیر استعارات سگاف احساس می‌کرد، و در برابر بافان اشعار خوش که بعضی بها و بسازی بها و از روی عرف و وجد، بر شعر او اثرات می‌گرفتند، خاموشی می‌گرفت. تکرار این خاموشیها باعث شد که بعدها با آن احساس حیرت می‌نمودند و می‌گویند «سودائی بهم رساند و مدعی خاموس بود» و در حقیقت این سودا حیرت بود چرا که مطالب خود را «آبِ مرد» شعر پاریسی در آندوران می‌ساخت و باعدان خود را کوچکر از آن می‌دانست که به پاسخ گوئی‌شان برخیزد. برای آنکه با میوندای ارس استعارات آسان شوم فهمی ارم‌کالمه طالب با شیخ فرور میسی از تذکرهٔ محرم العرائف نقل می‌شود شیخ فرور میسی میگوید که به طالب «گفتم پربروز کدام شعر ملازمان در محفل نادیده مذکور است که هم‌لایق و به‌جای آن و» «شعرا بلیغ بیان بر آن گریه کردند» - حواص:

غیر افسردہ ام در پرده دارم بوی خوش

«نواب‌خانی آصف مکانی فرمودید که: افسرده بر حزن، افساده بر غم کردن که حساک  
شود و بهم برآید! و غنر این قسم ببست! فصلا و شعرا همه عید و هوال اسان نمودند!!  
معلوم می‌شود که حصر ادبا و فصلا بجای آنکه حاجت‌منت را بکنند طریق و اب آصف مکانی  
را گرفته‌اند! و طالب را حبران و نها و مظلوم برحای گذاشتند! و الا همه می‌دانستند که غنر  
تا گرم نشود و نسوزد بوئی به مشام نرسد و غنر ز در حال عادی افسرده، حوائج خطاست.  
نکنه دیگری که از گفتگوی طالب با منشی فروز می‌وارد است که در مثال اسگوه می‌ندان  
و این قبیل انتقادات چاره‌ای جز خاموشی و دم در کشیدن نیست. علاوه بر خاموشی و سکوت

و مهر و محبت پیدریغ خویش به این و آن ، خاطری آشفته داشته و سرکشی و عصیان روحیه او مانند آتشی زیر خاکستر نهان بوده است . در دیوان طالب به اشعاری بر می خوریم که به محاب طالب ، « آشوب » تخلص شده است و عده ای را به این اشتباه انداخته ، که طالب اشعار همولایتی خود آشوب را می پسندیده و در حاشیه دیوان خویش ثبت می نموده است ، بعد دیگر عقیده دارند که یکی از کتّاب دیوان طالب ، اشعاری از آشوب مازندرانی را که مناسب با سبک و اشعار طالب داشته در ضمن غزلیات او ضبط کرده است . اگر دواوین موجود اشعار طالب را مقابلۀ نمائیم می بینیم در بعضی از اشعار اصیل او تخلص بحای طالب « آشوب » است و اشعار ، متعلق به یک دوره خاص از زندگی او ، مثلاً اوایل عمر یا اواخر حیات او نیست ، که بگونه به علت ابتلا به جنون این تخلص را برگزیده است ، بلکه در اشعار منعلق به دوره متوسط عمر او . گاهی تخلص « آشوب » به چشم می خورد ، به دو سبب زیر از مقطع غزلی در مدح میرزا عاری در حدود سال های ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ سروده شده توحید نمائند :

گرچه سحان زیستن بگانه مباد نگوش      بود عمری شوه آشوب رنسان رسس  
شوق میداند که دور از قبله ترخانان      بود سحان رسن ما را نارسان رسس

بنظر میرسد که طالب در مواقع خاصی ، حتی تخلص خود را هم دیوانه وار « آشوب » بر میگردد تا آشفتنگی روحی خود را تسکین دهد . برای آنکه هر گونه شک در این مورد که آشوب تخلص او در بعضی از مواقع بخصوص بوده است بر طرف شود ، بطر خواستگان را سامدای که مدحی فاضل استاد گلچین معانی بهشادروان طاهری شهاب نوشه اند حلب می کم « ... نگاهش بود که در کتابخانه ملک نسخه ای از دیوان طالب به شماره ۵۰۹۲ که در قرن یازدهم نوشته شده و حه دارد که با اشعار آشوب مازندرانی تخلص شده است و اظهار نظر کرده بودند که طالب آملی اشعار آشوب را در حاشیه کتاب خویش یادداشت کرده بود و کاتب در حسن اسکناب آن اشعار را هم داح متن دیوان طالب کرده است ، شما که بخوبی میدانید طالب آملی در سال ۱۰۳۶ هجری قمر در گذشته است و آشوب مازندرانی در سال ۱۰۹۹ و اس ۶۳ سال فاصله خود عمری است و عرد اینکه آشوب عمر طولانی داشته باز هم در زمان حیات طالب و اوج شهرت او حوایی سوحا و شاعری مبتدی بوده چگونه ممکن است که ملک الشعرا دربار باعظمی جهانگیر پادشاه کشر ا عهد مدیح سرای او بودند از شاعری بی نام و نشان و مددی شعر انتخاب کند و آن مسخات را ناداسی در هاشم دیوان خود بنویسد و بدکر هم بدهد که اس اشعار از همولاسی می آسود مازندرانی است . ملاحظه میفرمائید که انتخاب شعر آشوب بدست طالب با هیچ حسابی در سورا نمی آید . اما نا آتجا که بنده دیده و بحاطر دارم وجود غزلهای آشوب تخلص در دیوان طالب منح به نسخه کتابخانه ملک نبوده و بهر نسخه کهنه و کامل از دیوان او که در بخورید غزلهای مر بور د آن هست و بنده درباره این معما و حل آن مدنها رنج کسبیده ام ناه اس سحر رسدیم که آشوب خو طالب است و وی در آغاز کار آشوب تخلص میکرد و بعداً هم که بفسر بحاص داده بهاسی که بر به مجهولست باز هم این کلمه را رها نمی کرده و در غزلهائی که با تخلص طالب میسر و به بهتری کل آشوب را داخل میکرده . ابیات زیر را که بنظر سرکار میرسانم از نسخه دیوان طالب منعلق به آف عبدالحسین بیات که در اوایل قرن یازدهم تحریر شده است استخراج کرده ام :

وصف لب میگون تو ختم است بر آشوب      کس جوهر آتش چو سمندر نشناسد .

در مقطع ذیل که تخلص طالب دارد کلمۀ آشوب را هم بتقریبی ذکر کرده است :

همان آشوب سودا گیرد از ذوق سرم طالب      دگر صد مفر عظم پنبۀ داغ جنون گردد  
کلمه آشوب در مطلع :

منم که داغ دل عارفان مجذوبم      همیشه با خرد و هوش گرم آشوبم

مرا افتاده چو سنی غم منو طالع  
که من ز روز ازل سبزه ز  
در مطلع دیگر

ای خوش آن سر کدراشته سودائی هست  
داغ آشوب از او بر دل شیدائست  
کلمه آشوب در میان غزل

ناجای عم غم که آبی به ارس بست  
در ساعر لدت می بانی به اربین  
از دفر سودای من آشوب دل آموز  
در علم خون هیچ کتانی به اربین

آمدند و حریفان من حریفان آن با که حریفی از طالب آملی پامال شود. ه  
اسناد گنجش اینها دل و ده دلد طالع کلمه آشوب زانه بهارها نمیکرده بلکه اصرار در  
آن داشته اند دل که بانی دل حریفی در مدها است از اشعار او کلمه آشوب به چشم  
به املان که نمودن این ساز است و حه فرماید:

آشوب و حسن همه سبزی به بود  
و آن سحر دی ر خود پسندی به  
در نفس سانس شمس در فسی است  
در آتش آرزو پسندی به

\*\*\*

آشوب جهان اله حاکم است  
سر کوب ز ماه دست کوبان

\*\*\*

ان و ای و د و عئل و حرم بگدشت  
که به آشوب خون عمر عردم بگ  
حالی گاهش آن عده سودم عده  
عمر گوئی همه بر دشت ترم بگ

\*\*\*

گر راسخ در بوم به بی معن رء حبس  
مضای خونم عرض آشوب دما

\*\*\*

چشم آشوب دل ما به طوفانست  
گر سیمی ورد اسن بحر نلاطم

\*\*\*

صبر و آرام و سکون به مر ای سب وای  
شور آشوب و معان را نمک دیگر به

\*\*\*

کس سب دزد گوشه مجاه که در دا  
آشوبی از آن نرگس مساه ند

\*\*\*

ما بو سر حمی آشوب دماغ آ بار  
مزه بر لاله گشودن گل داغ آرد

\*\*\*

دمی نرفت که که آشوب باره ای بدهد و  
به عهد شوخی او چشم فتنه خفته ندید

\*\*\*

ذوق تمکین در دل آشوب گسر سو حتم  
مرهم کافور در زخم سمندر سوختن

\*\*\*

\*\*\*

بوقت مردن از هر موی من فریاد برخیزد که عقل از دشمنان عشق و آشوب جنون از من

\*\*\*

جان شد و ازدل نشد آشوب جانانم هنوز خار خار عشق او باقیست در جانم هنوز  
تا شد آن زلف مشوش روزگار آشوب من گرد جمعیت نمی‌گردد پریشانم هنوز  
علاوه بر بکار بردن کلمه آشوب در متن اشعار، میتوان در هیش از صد غزل تخلص «آشوب»  
را که با تبدیل شدن به «طالب» باعث اختلال در وزن و آهنگ شعر و مضمون آن شده است  
آشکارا ملاحظه نمود:  
به ابیات زیر توجه نمائید:

عنان چو سوی محشر تابم آشوب رود صد فوج عصبان در رکابم  
که با تبدیل شدن آشوب به طالب، مصرع ناموزون زیر بدست آمده است:  
عنان چون سوی محشر تابم طالب

یا درین بیت  
پریشان نغمه دل خاصه طبع منسب آشوب دگر زین دست دستان هر که دارد معدل دارد  
که با تخلص «طالب» مصرع زیر که ناموزون است حاصل میگردد.

پریشان نغمه دل خاصه طبع منست طالب

در بعضی از اشعار قرار دادن تخلص طالب بجای آشوب همراه با تفسیر بعضی از کلمات  
انجام گرفته، کلمه حاشین شده هیچگاه نمیتواند معنی شعر را همانند کلمه اصلی بفهماند و برساند.  
به بیت زیر توجه فرمائید:

تا او ز سفر نیامد آشوب هوشم به طواف سر نماند  
که با تغییر تخلص بصورت مازبای زیر در آمده است:

تا او ز سفر نگشت طالب

بنظر میرسد طالب در هنگام سرودن اشعاری نظیر ابیات فوقی در عالم مخصوص سخود  
پسر میبرده و غزلهای خود را با تخلص آشوب به پایان رسانده است و وقتی بخود آمده احبار آن تخلص  
اصلی خود را در آن گنجانیده و زیبایی مضمون را فدای تخلص خوش نموده است. بکارگرفتن  
پیش از حد کلمه آشوب و استعمال افزون از شمار کلماتی مانند: محزون، جسون، آشفته، شوریده،  
سودا، پریشانی و دیوانه و دیوانگی در اشعارش، و اشارات بجا با بیجا به خاموشی و سکوت  
خویش در مجموع موجب آن شده است که افراد ناآگاه از شرح حال و زندگی او، با یک نظر سطحی  
به آثارش، این قبیل اشعار او را زائیده یک مغز جنون زده و دیوانه بدانند و اگر دریغ روحی  
و فلسفی او را که در غالب اشعارش متجلی است به این نظرات سطحی اضافه کنیم، به سختی میتوان  
مسئله ابتلا به جنون او را در اواخر عمر رد کرد. ابیات زیر که منتخبی از آثار اوست و شاید  
افراد ظاهر بین را بفکر مجنون بودن او انداخته باشد:

\*\*\*

بوالهوس بودیم گردیدیم طالب مرد عشق عندلیبی را بدل کردیم با دیوانگی

\*\*\*

رس سس وار لون مابستی      زین دایره مرکزیم برون  
سهوده پرست از خردم طرف دماغ      این حقه نمکدان جنون

\*\*\*

امشب سر دیوانگم میخارد      رسوائیم از پرده برون  
در طالع آشفته‌گی هست که باز      ارموی به موی من جنون  
و طاهر آ در همس شها که در طالع خود آشفته‌گی مبدید اشعار خود را با تخلص آ  
رس بس عم بر آن واسطاهر بود      داعم ردل پرده‌نشین ظاهر  
چون بش که طاهر بود از لوح رنگس      آثار جونم از جبین ظاهر

\*\*\*

آخر : دماغم گل سودا شکست      وانگاه زبر پرده رسوا بش  
داعی که دیوانگم بر دل بود      گل گشت و مرا بر همه اعضا بش

\*\*\*

مائیم که لوح حاک طوفانی ماست      افلاک حساب اشک نپسائی ما  
ما اهل جنون را چه عم ارزشح سحاب      سودا بر سر کلاه نارائی ما

\*\*\*

ولی حی افراد طاهرین سر ما نوحه به اشعار زبر به آسانی میتوانند در بایند  
محبون ما اهل جنون بوده است  
ما گریه در آئیم دیوانگی عمدا      تا هر که لی دارد بر گریه من خندد

\*\*\*

محبونم و دایم به سحر بود      کار فلکم جمله به ندبیر  
ریحس جنون بنای دارم اما      چشم خردم حلقه زنجیر

\*\*\*

آیم که جنون مصاحب آموز مسب      ناقص حردی عافیت اندوز منس  
صد دوزخ شعله در جگر دارم لبك      لب تشگی گریه گلو سوز منس  
اسات زبر سر نمونهائی از اشعار اوست که در آن ارحون و آشفته‌گی و پریشان  
رایده است :

بافی نماده هج ر دیوانگی مرا      و ربرهن بمندرم از شرم مردمست

\*\*\*

شکیم که دلم مرد شکستائی است      صبر و آرام نصیب من شیدائی نی  
از دماغ دو جهان بوی جنون می‌آید      در زمان تو سری نیست که سودائی نی

\*\*\*

آتش دیوانگی افسرده بود امروز عشق      دامن بر حاک محنون زد خدایا خیر

\*\*\*

داغم از آشفته‌گیهای دل شوریده حال      رشك ابن دیوانه مبترم که زنجیرم



بصرای جنون شتمشکار انداز چون طالب کدشت عقل را دیدم پراز صید زبون یکسر

\*\*\*

مست و مجنونم به عقل ذو فنونم کار نیست هر که را ذوق جنون دریافت کی عاقل شود

\*\*\*

ابیات زیر نیز نشان دهنده آنست که طالب واقعاً مبتلا به جنون نبوده و بمناسبتی در اشعارش این کلمه را بکار می گرفته :

گاه با عقل سرو کارست و گاهی با جنون آن مریدم من که هر دم خوش کنم پردرگر

\*\*\*

ای جنون بی ادبیهای مرا تکیه به تست نیست پروای کسم چون تو پهای دارم

\*\*\*

با این خرد که عقل فلاطون زبون ماست یکدم اگر پیاله نباشد جنون کنم

\*\*\*

نیست از راحت نشان در وادی فرزانی ای خوش آن عاقل که ز در کوچه دیوانگی بنا بر این می بینیم که طالب خود را مجنون و دیوانه نمیخواند بلکه جنون را پناهگاه برای گریز از زندگی مشقت باری میداند که فرزانی و هنرهای او برایش آفریده اند. با يك نظر کلی بفرزانی طالب درمی یابیم که او در سرتاسر عمر خود باشکسها و ناکامیه دست به گریبان بوده است و کامیابی واقعی او مربوط به چند ساله آخر عمر - یعنی از ۱۰۲۵ به بعد میباشد. در این نظر کلی جوانی رشید و برآزیده را می بینیم که شاعری چیرم دست است و با آنکه همه گونه امتیازات لازم را بری مرفه زیستن دارد، در عشق شکست مخورده و ارپه شدت سرس ما ز ندران با تلخ کامی میگززد و از کوهستانهای سربلک کشیده البرز با امید زندگانی بهر، میگردد و به اصفهان قدم میگذارد ولی در آنجا سروسامانی نمی یابد و در راه وصول به دربار شاه عباس کبر با ناکامی روبرو میشود و آنگاه سرخورده و ناامید رومرو می گذارد، در آن گوشه دور افتد، دو سالی رحل اقامت می افکند ولی بارگاه خان مرو نمیتواند به امبال سرکش او لگام نهد، ناچار به سوی هند می شتابد، قندهار آشوب زده را در خور زیستن نمی بیند و آوارگی چند ساله اود، شهرهای هند آغاز میگردد، اینجا دیگر ناکامی پشت ناکامی به او رو می آورد، تا دوباره به قندهار و میرزا غازی می پیوندد، همینکه میرود چند صباحی را یکدم دل بگذرانند واقعه تلخ مرگ میرزا غازی پیش می آید و او ناچار با حسرتی بی پایان و اندوهی جانگداز آواره شهرهای هند میشود عاقبت دست بدامن چین قلیچ خان میزند و در مصاحبت او اندوه مرگ میرزا غازی را نا اندازه ای فراموش میکند، به محض آنکه آرامش خاطری در وی پدید می آید، چین قلیچ خان در بدر و آوار میشود و سپس در میگذرد و بار دیگر بیسروسامانی وی شروع میشود، این بار بزرگترین حادثه زندگانی او بوقوع می پیوندد و بخت آنرا پیدا می کند که با جهانگیر شاه، امپراطور بزرگ و ادب پرور روبرو شود، از بدروزگار در ملاقات با اوزبانش بکلی بنده می آید و خجالت زده و مأیوس از دربار میگززد و چند سالی در بارگاه بزرگان هند بسر میرد تا سرانجام به مقام دلخواه خوا، ملك الشعرائی، یعنی بزرگترین مقامی که يك شاعر در آن روزگار میتوانست به آن دست یازد میرسد و در صف امرای جهانگیر شاه جای میگیرد و این درست وقتی است که ناکامیهای بی پای و شکستهای مکرر، او را بکلی در هم کوبیده و خورد و خسته کرده است. طالب وقتی به آرزوی خود میرسد و سمت ملك الشعرائی را بدست می آورد می بیند که این مقام والا با همه کبک و دبدبه و جاه و جلال، ارزش آنهمه تلاش

و بلخکامی را نداشته است . با اینهمه شکوه و عظمت دربار و مزایای رتبه امیری مدت  
 مشغول میدارد و ارع و راندوده او با حد زیادی میکاهد ولی دبری نمیکند که  
 و قویترین پشتیبان اعمادالدوله دارفای را وداع میگوید و این ضربت آنقدر کاری  
 او را آشفته و بیقرار مسازد، از اسحا سرکشکی ها و خاموشیهای گاه و بیگاه او آغاز  
 کسانی که از نزدیک با او آشنا نیستند و باصطلاح از دور مصتی بر آتش دارند، تصور  
 او دیوانه شده ، «در کسوف حنون حون در کاسه محبون» می کند ، ولی در حقیقت  
 روشمکر ، با همه خوس بسها و وسع نظر خوش پس از مرگ اعمادالدوله، مست  
 بدین می شود که در سروده های خوش عصبانگری خود را آشکار ساخته، بدیگران  
 میدهد که با نفسرگمه های او و مرا محنون بداند:

چون مرا سحریدی نور نصرت افزود      حای آست که در چشم خرد خا

\*\*\*

عقل چون ناعس جاهل صرفه در داشت ندید      کرد نادانی بر آمد ترك دانائی

\*\*\*

غایت کعب عسق است طالرا حنون      دیگران زین جرعه سرمستندو لای  
 در اسحا بحث را با چند سب رر که از سروده های طالب است و بیش از چ  
 گویای بدینی شدند او ، سب بدان جهان و ابای زمان ، در اواخر عمر میباشد پایا  
 ذکر چند سب زب به نهائی برای اثبات این نظر که طالب را نمیتوان دیوان  
 داسد کاهی است

نی خاکم رتبه و نی  
 ناری تو واسای بداندان ک  
 بیهوده نیست با فلك این سر  
 نشاخت روزگار به چندین  
 نوان دلیر گفت که مجنور  
 پیر فلك دروغ خورد بر  
 در شاهراه حادثه در دی  
 ارزانیم دلیل بود بر گ  
 از همدمان به علت بی تر  
 ای مشتری بنابر نگین  
 کمرست لب گشود بدین بی  
 دام به عکس خویش بود هم  
 وین کوچکی دلیل بود بر  
 در طبع دوستان ننماید آ  
 هر چند سعی کرد به آفت ر  
 من شکر گوی نعمت بی آب و  
 لیک از بفل جدا نکنی گر به  
 بیگاه از معامله شیربا  
 چون ظاهرست برکه و مه بها

بی خلق ای جهانم و بی آن جهانیم  
 من خود ز حال خوش سم آگه ای سپهر  
 بد گران بهاده رحیراسم پای  
 سگانه وار سکه نمودم به خلق روی  
 از سب به وحشان عم الف، گرفته ام  
 سر خوش عمر سکه به عم صرف کرده ام  
 از من خطا بگنجه قضائی، که صبح و شام  
 امروز چون مناع گرامانه کم بهاست  
 چون من زبان خلق بدام، کماره حوی  
 الوان آرزو بدلم چیده رنگ رنگ  
 زان حاشم کهدر صف اس طوطیان شوخ  
 آئینه ای گرفته چو طفلان به پیش روی  
 کوچک دلم چو عیحه به اسای روزگار  
 حانرا ر بار جسم سك ساختم مگر  
 از من صبر حادثه بر من ظفر بیافت  
 گویند بندگان شکم شکر آب و نان  
 آن جزو ایترم که نگیری مرا بدست  
 شیرست خشم سلسله حادر مزاح من  
 میدان چرا خراشم و حولان چرا زخم

\*\*\*

# شاعرانی که شاعره شناخته شده

احمد گلچین معانی

فخری بغدادی راست .  
فخری دیگری بوده که ابن دویب اوراس  
فخری دیگری بوده که صاحب ابن رباعی است .  
مولانا فخری کاشفی ولد مولانا حسن واعظ سزوار است  
(ابن بك نامس علی ولایش فخرالدین و حلش صعی بوده  
است ، بنابراین در حرف صاد بابسی ذکر میشد) .  
فخری بنارسی ارشعراى هندوسان بوده به اقسام سحر  
قادر .

مولانا فخری ارشعراى هندوسان بوده به اقسام سحر قادر  
مولانا فخری از سخنوران مملکت هندوسان بوده و  
صاحب دیوانس ، غالباً که همان فخری اولست ، (اشعاری  
را که در ذیل نام فخری اخیر درج کرده از فخری هروی  
است) .

و در قسمت شعرای معاصر خود نیز خالی از حب و بغضی  
نبوده اند ، بدین معنی که اگر با صاحب ترجمه دوستی داشته  
و با هم معاصر و محشور بوده اند چندان درباره اش غلو کرده اند  
که دریافت حقیقت از خلال الفاظ تملق آمیز ایشان دشوار گشته  
است ، و چنانچه از وی کدورت خاطری داشته اند ، در ترجمه  
حال او آنچنان از راه صواب منحرف شده اند که نوشته آنان  
باعث گمراهی دیگران گردیده است .

بدینست که برای نمونه قسمتی از دو ترجمه بقلم يك  
تذکره نویس را ذکر کنم :

«کامل رشید ، فاضل سعید ، علامه علمای زمان ، فهامة

تذکره نویسی ظاهراً کاریست که مایه نمی خواهد ،  
همچنان که از قرنهای پیش تا کنون عده ای بی مایه دست بدین  
کار زده اند و عده ای دیگر نسجیده به گفته آنان اعتماد کرده  
و استناد جسته اند ، ولی اگر بنا باشد که کسی يك تذکره  
سودمند و درخور اعتماد بنویسد علاوه بر اسباب جمع ، اطلاعات  
و معلومات زیادی هم درین زمینه باید کسب کرده باشد .  
درباره روش کار تذکره نویسان و ارزیابی اثر هر يك  
از ایشان آنچه بنظر بنده رسیده است ، در دومجلد «تاریخ  
تذکره های فارسی» نوشته ام و درین مختصر اجمالاً عرض  
می کنم اینکه محققان برای آگاهی یافتن از احوال و آثار  
هر شاعری ناگزیرند دیوان او را از آغاز تا انجام بخوانند  
به علت نقص کار تذکره نویسانست .

کسانی که تذکره عمومی نوشته اند غالباً درباره شعرای  
پیش از روزگار خویش اطلاعات دقیقی در اختیار ما نگذاشته اند .  
هر يك از عبارات ذیل به اصطلاح ترجمه حال شاعر است  
که صاحب ریاض الشعراء زحمت نگارش آنرا بخود داده است .  
ناقد هروی دهانش کج بوده .

مالانثاری تونی در ریاضی ریاضت بسیار کشیده .  
ناقد گیلانی راست .

مولانا نجمی شاعر بوده .

ندیمی بدخشانی درهند بوده .

مولانا ضیاء تزهتی راست .

و در ذیل نام شعرای فخری تخلص نوشته است :

افصح فصحاى عرصهٔ سخندانى ، ابلغ بلغاى كشور معانى ،  
مولانا حزنى اصفهانى ، نام وى نقى‌الدين محمد اسب والحق  
دستور فضلا وشعرا ، اسناد علما و عرفاس ، بهال كلشن  
كمالات ازرشحات سحاب طبعش چو نخل ود دلبران شادات  
وسبراب ، سراب بادهٔ داش و حالات ارضش مطراى فطرش  
چون گوهر دبدۀ عشاق خوشاب و پرباب ، گوهر وجودش در  
درج ادراك ، چون گوهر نغم نگاه ، اخبر عروجش در مرج  
افلاك چو ناش خورشيد درمبانه . دانشمندی مسحر در  
عالم تنمى ، منتهى منحرف در نهام بومى ، عوامى رسوم  
و عقائد علوم درمرآت خاطرش كه حام كسى ما عود نا حس  
و حهى حلوه كردى ، حل عدهٔ ما لاسحل مسكالات علمى و  
دوب حمامى حز سرانگس حمامۀ ادراكش كه گر هكشائى  
مدرس عقل بود در مدرس نان نكسودى ،

همس ندکره نويس که: «هي الدس محمد اوحدي مؤلف  
عرفان العاشق» باشد در بر حقه حال عباي نکلاؤ که ساعري  
عالم و عارف و راهب بوده است چس مي نويسد

د. طبولک هر دو جوشش از آنکه قصوری بهم رسانده ،  
ما نکمی در اقبال جوده حاک شده ، ووی اعمار بسا گفته  
حاصل مرثعه طبعش ارکسته و ما کسه سبازست عه را رسانده  
ورسیده و سحان حب هم در کلام ، بی و اشی ، و هرگاه و شربی  
نامام رساننده و اهر کماک حدت کتب درسی دانش ،  
الحق تعالی به جانا ، مانده که عیبتات ، همسند به رهنه می  
بدانده درسی «الحق»

ناگسہ امام کے حواچہ ارسلانی صاحبزادہ مولف  
عرفات نگہزہم تذکرہ عظیم از ارسلانگروہان، دعویٰ حویہ  
محسوسہ

برخی از بدکردوسان بهانه که از حقیقتها و باضها  
بسیر استفاده کرده‌اند و از منابع غده و فصل کمتر، اثر  
باماهای ارفیل: حجابی، عذمی، عصبی، و مانند اینها  
برجورده‌اند، در نسخه به‌طراحی و کم سعی، این را از  
پداستنداد و در عالم حال حسن و جمال و عجب و دلالت هم  
باشان اررانی داشته‌اند.

بدیجناہ این علما کار بها در طی فرون و اعصار از مذکرہ ای  
 بہ تذکرہ دیگر گراہ یافته اس و اصلاح شدنی ہم بسبب .

ابنک شاعرایی را که تذکره نویسان به مناسب تحلیلشان  
شاعر پنداشته اند با ذکر مأخذ معرفی می کنم<sup>۱</sup>:

## حجایی گلیایگانی

در تذکره روز روشن (ص ۱۶۷) مسطور است که :  
«حجایی جربادقانی از زمره آنان بود و در حسن صورت

وموزونی طبیعت شهره آفاق .

حفظ ناموس نو شد مانع رسوایی من  
ورنه مجنون تو رسواتر از

\*\*\*

بہر خوش کسی کر نو نك سخن نشنود

اگر کند گله‌ای از تو، شرمسار  
درمذکره اخضر نابان (ص ۱۳) آمده است که  
«حجابی حریادافیه شعر به آب و تاب میگ  
گویی گوهر می‌سفت، قولها ... الخ»

محمدحسینخان اعتمادالسلطنه در تذکرهٔ خیر  
کد ترجمهٔ کتاب مشاهیر النساء تألیف محمد ذهنی ا  
و ایامیافهم از خود وی دارد (ح ۱ ص ۹۹) میند  
«حجاسی ارنسوان گلبابکان وشاعره ای ص  
وده. الح.»

۱. ذکره الحوائن که اسحال خیرات  
سر-سنى ميرزا محمد ملك الكتاب شيرازى ، ذكر  
همان عمارت در (ص ۸۸) آمده است .

مرحوم مشر سلبی درذکرہ زمان سخنوار (ص ۱۶۸) و آفای کناورز صدر درکتاب از رابعہ (ص ۱۰۹) نر نام حجای را در عدادان زمان سخنوار مردد بدکار داده اند کہ . مؤلف عرفان العاشقین اور مردان دامنہ ومولانا حجای نوشہ است .

ما تَجَمَّعَ رَحْمَتِي أَفْغَانِي دَرِ مَذْكُرَهٗ پَرْدَهٗ نَشْتَبَانِ  
(ص ۸۷) دِلِ نَامِ حُجَّامِي اَرِشَاعَرَاتِ مَجْهُولِ الرِّمَانِ  
«اِنَّ شَاعِرَهٗ اَزِ گِلْمَانِگَانِ اَسْبِ وَدِرْ سُرُودِنِ اَشْعَا  
سُرْا دَاتِبِ، دُو سَدِ دِلِ رَا دِرِ مَذْكُرَهٗ هَا بِهَامِ اَوَّ اَوْرْدَهٗ اَنْدِ  
آفَايِ شَحِشِ دَسُحِ مَحَلَّايِ نَزِ دَرِ كِتَابِ رِيَا حِ  
(ج ۴ ص ۱۴۰ - ۱۴۱) عَمَارَتِ خَبَرَاتِ حَسَانِ رَا  
اَسْبِ.

نقی الدین اوحیدی صاحب تذکرہ عرفات  
(مؤلفہ ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ و. ۵) از حجابی اطلاع ز  
دست بدادند چنانکہ نوشتہ اس :

«محرم رده بی حجابی مولانا حجابی مولد و مذ  
حرم رادواسب ، خوش طبع خوش کلام ودوسه حجاب

۱- در روزگار ما نیز یکی از کانون‌های بانوان دفتری و در آن دفتر عده‌ای ارشاعران سرشناس معاصر را در شمار آورد، چون آن افراد بحمدالله اربعمت حیات و تندرستی برخیزند و در این محفل متعری نام آنان نمی‌گرم.

۲ - چوں اس دویت را تذکره نویسان دیگر هم عیناً نقل کرده اند تکرار آن خودداری می کنم .

حاج میرزا موسی که با این شاعر معاصر بوده و ترجمه  
 حال دقیقی از وی بقلم آورده است ، قلی الدین محمد زکری  
 کاپانی صاحب خلاصه الاشعار و زبدة الافکار است که درخاتم  
 آن کتاب که مخصوص معاصرانست ، ضمن لایحه دوم از اصل  
 دهم چنین نوشته است :

«مولانا حجابی - اصل وی از قصبه جرفادقان است و از  
 جمله شعرای نورسیده این زمان ، در اوایل حال که بحسن  
 صورت و صفای طلعت آراسته بود ، و دلهای اهل ذوق را  
 بخود رام ساخته ، اقوال و افعالش مقبول مینمود ، و در آن  
 اثناء بواسطه موزونیت شعر گفتن می پرداخت ، و با وجود حالت  
 معشوقی ابیات عاشقانه از بحر خاطر بساحل ظهور می انداخت  
 چنانچه بیتی چند مستعدان از منظومات وی در سفاین خود  
 ثبت نمودند .

آخر الامر بواسطه وقوف در عمل دیوان ، بمصاحبت  
 و ملازمت سلاطین ترکمان افتاد ، و نزد عمدة الامراء ابوالمعصوم  
 سلطان که یکی از خویشان نزدیک پادشاه جمجاء ابوالمسئود  
 سلطان محمد پادشاه بود ، راه تقرب یافته وزیر سلطان مشارالیه  
 گردید ، چون الکای جرفادقان به تیول وی مقرر بود ،  
 رتق وفتق مهمات دیوان و تصدی محصولات و مستغلات سرکار  
 خواب سلطانی باو مفوض و مرجوع شد .

القصة مولانا بواسطه جمع مال و حرص اموال ، دل  
 رعایا و ترکانی را که در آن نواحی ساکنند از خود رنجانید ،  
 و در اندک زمانی مضرت بسیار بایشان رسانید ، مجملات چون  
 باندک چیزی قناعت نمیکرد و طلب مرتبه زیاده از حد مینمود ،  
 آن جماعت تاب تسلط وی نیاوردند ، و بامر یکی از اکابر  
 طغایه او را بزخم تیغ جانستان از پای در آورده همراه پیک  
 اجل ساختند ، و کان ذلک فی شهر سنة ثمان و ثمانین و تسعمائه  
 ( ۹۸۸ هـ ) .

## شعر

جهان سرای غرورست ، نه سرای سرور  
 طمع مدار سرور اندرین سرای غرور

بعاقبت بحسام هوان شود مجروح  
 دلی که آن بحطام جهان شود مسرور

اما اشعار غزل وی آنچه بفقیر فرستاده بود ، همین است  
 که انتخاب نموده درین اوراق ثبت گردید ، و الحق در شاعری  
 سلیقه اش بد نبود ، و اگر ثبات قدم مینمود در طریق شاعری  
 گوی سبقت از اقران خود می بود ، لیکن چون بخت مساعدت  
 نکرد ، در آن وادی نیز چندان کاری ساخت .

جانب او نتوان دید ، ز بیم نگهش  
 الحذر الحذر از  
 کشم بی گنه آشوخ و ازین خوشحالم  
 ز آنکه طفلست و مکا

\*\*\*

ز اعجاز محبت دردش جا کرده ام نوعی  
 که یکدل گشته بامن

\*\*\*

حفظ ناموس توشد باعث رسوایی من  
 ورنه مجنون تو رسم

\*\*\*

پر زور بود ساغر عشق تو در دلم  
 مستانه ساغری زدو -

بمهر خویش کسی که تورو ی لطف ندید  
 اگر کند گله ای از تو ،

\*\*\*

با هر نگاه بلهوس از راه میروی  
 هر گر ندیده کسی ز

\*\*\*

تو دشمن دوست دایم داشتی قصد هلاک من  
 دل خود را ز کنم عافه

\*\*\*

دیشب که فکر قتل من زار کرده بود  
 هر دشمنی که بود -

امروز چون رسید بمن منفعل گذشت  
 از بس که شب حمایه

شب زان هجوم مدعیان ، بی کسی خود  
 شد روشنم که در دل

رنجیده بود یار حجابی ز شکوهات  
 کر دست تو شکایت

\*\*\*

دل داشت شب بیاد تو آسایشی ، ولی  
 آسایشی که باعث

شب که فراق او بلبم میرسد جان  
 بلخی روز مرگ ،

\*\*\*

گر بخواهند از تو چون از عهده می آیی برون  
 روز محشر انتقام آنچه

\*\*\*

شك قرب غير، هلاکم کند رواست

تا خود ترا بغیر ، چرا آشنا کنم

\*\*\*

دوش انجمن آرای حریفان بودی

صبر غارت کن ، الهای بر من و من

کم ، مسدست هجران تو می اندازد

کاشکی صبر ، ناندازه هجران و منی

\*\*\*

د یاد من ارمار ، من بدس خود را

دهم فریب ، که در فامند ، ماد یکر

\*\*\*

هم میدهد هر لحظه بار اروعه دیگر

کمال سادگهای مرا فهمیده نداری

\*\*\*

گر نظر بحال حجابی ، می کمی

دانشهائی که از تو سکاوت ، می کند

\*\*\*

نی کشی از برگس میان سو سرزد

ه فتنه که دیدم ، رخسار تو سرزد

می که بوکی برده اموس دریدی

آ ، و ز که عصمت ز گریبان تو سرزد

\*\*\*

حاکم سرکه گشت ، نرس ابرمان مرا

کنز احلاط ، اخوسم آزا

\*\*\*

ر مرغ دل ما ح ، کما مد بروند

شاه حرمی از خاک ما

بهد کس حجابی و بر سر حاکم

در لاله حشرت کما هم

(دنباله دار)

۳- از قصید مرحوم سعد بقیسی عمیده داشته که عرو

حدها بر چایندی از - کره - الاشعار است (رک - تاریخ

۱ - ص ۶۷۹ - سالنامه فارسی ، سال ۱۳۲۸ ص ۳۳

عنه ان - رجعت محمد ادیبان ابر ان) و حال آنکه مندرج

د - به حریجه هاشمی تا نکند نگر ندارد .

۴ - - سلطان محمد حبیب الله صوفی (۹۸۵ - ۹۹۶ هـ) .

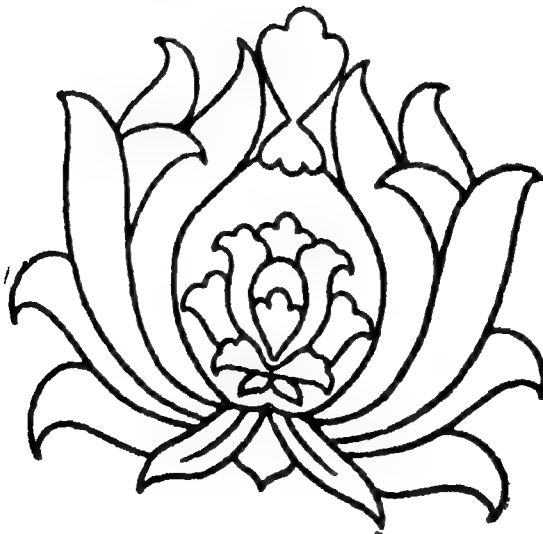
۵ - محمد باغ اول اس است با نقل روز روش و ساء

احادیث دارد ، هلم نامد توجه داشت که نمی الدین کاشی

اشعار عراق وی آنچه بقصر فرساده بود همیست ..

۶ - صاحب خزانه الاشعار اس ست را اشتباهاً بنام جمع

هم است کرده است





سای سرون

# کلبه حبلیه بنائی که با وجود عظمت کمتر شناخته شده است

سید ا»

قلعه دختر در شهر کرمان پیشینه‌ای ن دارد و بقایای آن دورنمای گذشته ز این شهر و نام آن یادآور پرستش

آناهیتای باستانی، ایزد آبهاست. سخن حمدالله مسوفی جغرافی‌نویس سده هشتم هجری قمری، گواه‌گویای ابن قول

است، آنجا که گوید: «درنا آمده است که گسناسف آد ساخته بود پس اردشیر بابکا

هنرمردم

در تواریخ محلی کرمان، بارها از  
به کهن (کوه) و قلعه نو یاد شده، که  
بنگ میتوان قسمتهای فریون و شکسته  
نهارا در میان و برانه های قلعه اردشیر  
قلعه دختر شخص داد. گنبد حلیه نیز  
عظمت خاموش و اسرار آمیزش سان  
انبندی منفرد، در دامنه همن قلعه دختر  
ایمى آنطرف تر از مسجد صاحب الزمان  
بودنمانى میکند. ساحتمانی کهنه قدیمی  
به عموض و انهامی بس از دیگر امار،  
باز بخیجه و کعبه بنا و اتحاد آن سانه  
نکنده و با وجود عظمت و استواری کمتر  
طمع نظر پژوهشگران واقع شده است

گنبد حلیه و کسود منابع : با وجود  
تیرت آثار و تواریخ محلی اند گنبد که  
سده دهم هجری قمری حد احبار گنبدی  
ام حلیه حیرى دارد. محسن دارد  
نمای مذکوره الاولیای محرابی، (مراوات  
لرمان)<sup>۳</sup> که در فاصله سالهای ۹۲۵ تا  
۹۳۳ هجری قمری تألیف شده از گنبدی  
ام حلیه سرزمی داریم، آنجا که در شرح  
نال (علی القندسی) غایت بر رنگ سخن  
انده، حسن گویند «مرید مرید با عفت  
در فیه تا سردان گنبد حلیه زینده که  
سار سمع و فوسى با جمعی کمتر حدیث  
میچ بردند»<sup>۴</sup>

گنبد گری در تواریخ محلی  
لرمان سخن از گنبدی موسوم به گری  
به مسقط بعضی از سجده ها، کسرتا گریان  
ست که بنظر برخی دانش پژوهان ناگنبد  
بلکه مطابقت دارد در خلاصه کتاب  
نفوذه افضل الدین ابو حامد کرمانی  
سده ششم ه. (ق) معروف به تاریخ الارمان  
و وقایع کرمان، در باب تجدید بنای  
رمان، چنین میخوانیم : «در شهر و عسیر  
ثلثمائه و یوبت دولت سامانیان ابو علی  
ماس را که از عیار سنگان حراسان بود  
کرمان فرساختند و وی سی و هفت سال  
نخرف ملک کرمان بود و باع سرگانی  
بالیاباد (بعلباباد) سرای اندرون او بنا

کرد و خندى و قلعه قوه و فیه نو بعضی  
از قلعه های کهن ایرانی است که در آن  
گنبد گریان است از عیارهای قدیم از یک  
حاجت و زینت و حدیثی آسف و شاهبخت  
است و از دیگر حاجت ساس و مزاج دیده  
ناتس و فرمس «<sup>۵</sup> از کتاب دیگر افضل  
نام عند العلی للموقف الاعلی که در سال  
۵۸۵ ه. تألیف شده. هم، مفهوم مسماه  
مسود بدن هزار «<sup>۶</sup> و حلیه و فامه  
و بعضی از قلعه های کرمان، او  
(مقطوعه علی محمد بن الدین) و گویند  
از قلعه کهنی گنبدی که ایضا گنبد کسیر  
(کسیر) خوانند از عیارهای قدیم است  
و نام نامی آن دانه و گویند آنکس که  
آن گنبد کرد گنبد کسیر است  
عینی کویکی منزل دو هفت - کردم که  
از یک حلیه رمان و حدیثی دنه آسف  
و «<sup>۷</sup> حسن است و از حاجت دیگر دنه  
سقف و فرمس»<sup>۸</sup>.

ملاحظه مسوده که در بعض حدودی  
که برای گنبد گری در دو کتاب فوق  
ساده، با حای کتبوی گنبد حلیه مطابق  
دارد

گنبد گنج : در کتاب مسقط العلی  
المحصره العلیا که در میان سالهای ۷۱۵ الی  
۶۷۲ ه. و سوله ناصر الدین مسی کرمانی  
نگارش شده، از گنبدی نام گنج، سخن  
رفته است، آنجا که در شرح نادنامه،  
اردشیر نامکان گویند. «<sup>۹</sup> و باز جاء  
و «<sup>۱۰</sup> علق احکام مسجل در انسان  
کسار و ران، سواران طرف اردشیر صادر  
گردانند و گنبد گنج و قلعه شهر بنا  
فرمود»<sup>۱۱</sup>.

و همس گنبد گنج است که در کتاب  
بحریر تاریخ و حاتم در ذکر اندیشه های  
(حدود سال ۶۹۵ ه. (ق) سلطان شاه  
ارآن نادی شده است «<sup>۱۲</sup> و نادناه  
حایون از واقعه آناه سد و ساهی کرد کرد  
و در زواره ها استوار ساخت و احیاء قلعه  
گنبد گنج بسب «<sup>۱۳</sup>.  
و نزگهای بنا - این گنبد که نگفته

سایکس «بنا ساختمان سنگی  
است»<sup>۱۴</sup> بنای هشت ضلعی عظیم  
هم اکنون در ب ۲۰ متر از  
و گنبدی بسکال دو هلال روی آ  
گرفته است. قطر داخلی آن  
متر است و عرض بی آن دریا  
متر میرسد. در هر طرف بنا ده  
ب عرض ۲ متر دیده میشود که چ  
برای استحکام و پیش گیری از  
درگاههای باد شده را با سنگ مسا  
و بنا یکی را باز گذاشته اند. تمام  
- ناسنای گنبد بالائی آن - ا  
مرزگی بنا شده است و گنبد را  
سند پنجه شده بارشاع ۵ ه  
رده اند. لیکن بدرسی بمبدا نه  
گنبد، ناکاسی و باز نشانی دیگر  
بوده است یا نه ؟

گرنسی ولس در کتاب  
صانع ایران نای مذکور را چه  
میکند: «حبال سنگ در کرمان به  
و مرزگی است چنانکه از اسم آن  
اعلی بنای آخر ارسنگ ساخته  
و گنبد عظیمی که روی عمارت کند

۱ - نگاه کنید به : حایون ه  
دکتر ناسای باربری

۲ - مرده الملوک بکوشش آقای ده  
بهران ۱۳۲۶، ص ۱۷۰

۳ - وسوده این کتاب بعد  
ه. و فیه حلیه است این کتاب بود  
حای بنان و ه. رسیده است

۴ - ص ۱۰۰ - ۱۰۱.

۵ - این همان سدر مالی آباد (ا)  
معروف است

۶ - نگاه کنید کتاب : المصاف  
مداح الارمان و وقایع کرمان، افضل  
مصحح مرحوم عباس اقبال مصحح  
سجده حلیه کتاب رده الواریخ کاشانی

۷ - ص ۶۶ - ۷۷.

۸ - مصحح مرحوم عباس اقبال، ه

۹ - بقلم عبدالمحمد آبی ص ۸۰





هتک صنعتی ساخته شده، در این دوره می‌نظیر است. گنبد آن یا دوپوش بوده و یا اینکه سازنده قصد داشته آنرا دوپوشه بکند بهر حال از روی علائم و آثار معلوم میشود که این بنا بانمام نرسیده»<sup>۱۱</sup>.

بطور خلاصه باید گفت هر چند سبک ابن بنا، بی‌شبهات با آثار سلجوقی نیست و نیز ممیزات خاص معماری دوران سلجوقی که عبارت از انبساط و استحکام و عظمت مناسب در آن نمودار می‌باشد، لیکن به نظر نگارنده، پایه و وضع کلی بنا قدمت بیشتری را نشان میدهد و شاید بادگاری از دورانی پیش از اسلام باشد و روایت تاریخی نیز از حدس را تأیید میکند، چه سازنده گنبد گنج را اردشیر بابکان نام کرده است ولی آشکده شمردن آن بنا بعلت عدم مشابهت آن با سبک و روش انگوبه آثار مبرون نصص بنظر نمیرسد.

روایات محلی کرمان، و گنبد حلیه:

یکی از مواردی که میتوان نامک آن شناسنامه آثار تاریخی را تکمیل کرد، روایات محلی است که آحمده از روایات مردم کرمان راجع به گنبد حلیه میباشد

سرپرسی سائکس در سفرنامه حوش اشاره‌ای باین گونه اخبار کرده، که عساً درج میشود:

«اراسها معتقدند که این محل مقبره یکی از زردشتیان بوده و برخی بر گویند

مزار سید محمد تابشیری است ولی مسئله اخیر در بعضی نقاط مورد تکذیب است بدیهی است در موقعیکه این قبرستان را خراب و ویران کرده‌اند سنگ قبر را برداشته و برای بنایی بکار برده‌اند»<sup>۱۲</sup>.

از روایات دیگر محلی مستفاد میشود که سالها پیش، در یکی از زاویه‌های این گنبد، سنگ کوبی وجود داشته، که مردم کرمان - بوثره زرتشتیان - علاقه‌ای مخصوص بآن داشته، بر سر این مقبره نفوذات و شمع و کندر دود می‌کردند و منقول است که این سنگ، در سبیل مهیب کرمان در سال ۱۳۳۳ شمسی از میان رفت<sup>۱۳</sup>. مطابق روایت دیگر، قبر دانیال حکیم مشهور به سر مراد در این مکان بوده، و در داخل آن نیز سبائی قرار داشته است. بطوریکه نقل میکنند سالها پیش از این، اندر دل این گنبد گنجی عظم بوده که باین روایت خود نادآور یکی از نامهای آن موصوم به گنبد گنج است.

۱۰ - سفرنامه سرپرسی سائکس مآده‌ها

میل در ایران

۱۱ - راجعای مسایع ایران، ترجمه دکتر عبدالله فرناز، چاپ تهران، ص ۱۵۵

۱۲ - ص ۲۲۳

۱۳ - نگاه کنید به تاریخ مفصل کرمان،

آقای محمود عصب، ص ۳۹-۴۳

عکس روبرو:

های درونی گنبد جبلیه و بخشی از تعمیرات انجام یافته در آن.

# شماره تاریخی سال و حکم

مه

## «نون لنا»

هرگاه شخصی کوتاه قد در وسط دو نفر دراز قد قرار گیرد آن کوتاه قد را، تشبیه و تمثیل می کنند و میگویند: فلانی را بین، مثل نون لنا شده...! این مثل که اهل علم و اصطلاح مورد استفاده و اسناد می باشد مستخرج از گمارسب که سر حضرت علی بن ابیطالب «ع» و خلیفه اول ابوبکر نست مدهند که فی الحمله با شتر - بعقیده مورخان اسلامی ابوبکر و عمر دارای قدی نسبتاً بلند بودند مخصوص خطاب اندامی آنچنان رسا داشت که در میان حماعات اسلامی غالباً مایان بود ولو شیعیان بخلاف خلفای اول و دوم راشدین «مردی بود معتدل قامت، مستخم، شکم سپیدسر و ریش بزرگ داشت چنانکه همه سینه پوشانیدی، و گران چشم بود اما بود...»<sup>۱</sup> علی با این ملاحظات هر وقت با ابوبکر و عمر راه میرفت کوتاهی قدش کا بود و بچشم می خورد.

یکی از روزها حضرت امیر با اتفاق ابوبکر و عمر راه می رفتند. حسب المم در وسط و ابوبکر و عمر در جناحین حضرت قرار داشتند. ابوبکر که حالت شاطی حضرت امیر کرد و بر سیل مطایبه گفت: یا ابا الحسن! انت بیننا کانون فی لنا. در وسط ما مثل دندانته «نون» در میان واژه سحر فی «لنا» هستی. علی بن ابیطالب که در حاضر جوابی خاصه فن ایهام داشت مرتجلاً جواب داد: لولم اکن بسبکمال یعنی اگر من در میان شما نبودم شما نبودید. چه «نون» را که از میان کلمه «لنا» بر باقی می ماند و لفظ «لا» در عربیت به معنی «نیست» است.<sup>۲</sup> مقصود علی ابن بود که و عمر بوجود او بستگی دارد. چون علی نباشد آندو بمعهوم «لا» نیست و نابود میشو بگفته احمد گلچین معانی مصحح کتاب لطائف الطوائف: این گفتگو را بعدها د موزون ساخته و بدین صورت در آورده است:

انت فی بسیننا کانون لنا      انا لولم اکن لکنتم لا<sup>۳</sup>

بدون شك مانند چنین شوخی و مزاح و ارتجالی در تاریخ ادب بسیار قادر در هر صوت اصطلاح «نون لنا» از آن تاریخ بیعد بین اصطلاحیون عرب و عجم م و استاد قرار گرفت.

یکی از همکاران فرهنگی نگارنده در بغداد<sup>۴</sup> اظهار داشت که در بعض ک باین نکته برخورد است که علی بن ابیطالب «ع» پس از شرح و وصف بالا از میان ابو خارج شد و در حالی که یکی از دستهایش را بکمر زده بود در کنار ابوبکر ایستاد آن زمان که در میان شما بودم صورت «لنا» داشتیم ولی اکنون که بشکل هاء هوز د شما ایستاده ام صورت «له»<sup>۵</sup> داریم که مفهومش اینست: چون همگی بسوی خدا خواه چه بهتر که برای رضا و خشنودی خدا بکوشیم و بخلق خدا خدمت کنیم.

## «هیهات . هیهات»

عبارت بالا که جَنَبَةُ افسوس و ندامت دارد هنگامی نگار شده می‌شود که از احکام کاری نادم و متأسف شده باشد و با خواهد کسی را از ارتکاب بداعمال عمر معقول که ناشی از علت جهالت یا جوانی است بر حذر دارد.

**هیهات . هیهات** امر مکرری بشی نیست ولی چون علمی موجب شده است که بصورت ضرب المثل در آید تذکر عتاب و مآخذ آن میرداریم:

عبارت بالا قسمی از آیه ۳۶ از سوره مبارکه «الْمُؤْمِنُونَ» است که پس از شرح مفیدمهای بآن ختم میشود با شرح: «هیهات . هیهات لِمَا تُوْعَدُونَ». خدا تعالی در این سوره اقرآن پس از آنکه از کیفیت خائف شر بوسیله طغی و غلبه (حیوان محمد شده) و گوشه واسحوان بحث می‌کند و آیه «فَسَارِكُ اللَّهِ أَحْسَنُ الْحَالَتِ» را با حدیث ربانی آدمی اول می‌فرماید آنگاه راه سعادت و زیستگاری را از رهگذر طاعت و مسلم و عباد و فروسی و احکام فرائض می‌آمورد و با از سال منحل از طوفان بوج و سایر گریه‌ها و ناله‌ها که دامگیر اقوام صالحه نامشروع و عاد و لوط شده است آدمی را از طریق شر و ضلالت بر حذر می‌دارد و حدیثی میکند که حذر خدای بگفته را بر پیش بکند و از حد اطاعت می‌بند و نگار می‌میرد سود زیرا از احکام چوبی و نشهای سنگی و بشر معنی و روح اعظم فرعون<sup>۱</sup> ری‌ساحه بسا تا خدائی کند و سایر مخلوق را از هر حب بر آورند

خدای قادر و توانا آن ذات سبحانی است که میراند و در روز رساجز با هر زمانی که مشیتش بعلی پدید همه را بر پای دارد و بده کند. آیا فرعون و سرود و سایر مدعیان الوهیت می‌توانند حسن امر خطی را احکام دهند؟

آیا آنها شما وعده می‌دهند که پس از آنکه میردند و از گوشه و پوس و اعیاء و احشاء شما جز اسحوان نماند و آن هم حاکم شد. شد شما را از حور حاکی دوباره شکل و هیت آدمی در آورند؟ «اَلْعَدُّكُمْ اَنْتُمْ اَدَامِیَّتُمْ وَ کُتْم وَ نَرَانَا وَ عَطَانَا اَنْتُمْ مَعْرِحُونَ».<sup>۲</sup> اگر چس وعده‌هایی دهد دروغ محض است و هیچکس خبر ذات باری تعالی نمی‌تواند مترده رازنده کند و بحکم سبحان فروع حیات بعد «هیهات هیهات لِمَا تُوْعَدُونَ».<sup>۳</sup> یعنی بعد است. کیند گمار آنان جای هیچگونه تأمل و دید بسا رآحه شما وعده می‌دهند.

این آیه چون بعدها مصادیق زیادی می‌آورد «و در دشمنی امروز نیز حالی از مصداق نیست» بصورت ضرب المثل در آمد و از آن در موارد لازم استیهاد و تمثل میکند.

بوکه ناخوانده‌ای علم سَمَوَات  
بوکه سود و زبان خود بدانی  
بوکه ناخوانده‌ای علم سَمَوَات  
بوکه سود و زبان خود بدانی

**قاصی ارداقی فرونی** آرا بدخواه پاکدل در اعاصام سوز ناسال بحالی فجع کشمشد. واقع بینی و تأثر او از نادانی و اعراض بعضی از رجال صدر مشروطه از اسبگونه اشعار که بعد از استقرار مشروطه گفته بودند است:

وَعْدَةُ آزادی دولت دروغ  
صحب بیداری ملت دروغ  
الوکلاء اکثرهم غافلون  
والعلماء عمدتهم جاهلون

مژده فانون و عدالت دروغ  
هیهات . هیهات لما یوعدون  
والوزراء اعلمهم فاسدون  
هیهات هیهات لما یوعدون<sup>۴</sup>

۲ و ۳ لطائف الاذانیف صفحه ۲۵

۵ آقای ابراهیم حکیم‌راسته

۶ و ۷ سوره «الْمُؤْمِنُونَ» آیه ۳۵

۱- محمل التواریخ والتقصی صفحه ۲۹۴

۲- بیست و هفتمین سالنامه دنیا صفحه ۳۷۴

۳- الله یعنی برای خدا

۴- رهبران مشروطه صفحه ۳۵۳

# کتاب

زیر نظر: پرویز ادکابی

## کتاب الفصا ص والمذکیرین

لابی الفرج بن الجوزی

عنی بشره و تحقیقه «الدکتور مارلین سوارتز»  
دارالمشرق، بیروت - لبنان، ۱۹۷۱.

Including a critical edition, annotated translation  
and introduction by  
MERLIN L. SWARTZ

و خلاصه «اهل منبر» ایا می‌شد. نظر به آنکه فرهنگ غالب  
یا به عبارت بهتر عناصر غالب فرهنگی و نثر آموزشی، اصه  
و معانی دین و مذهب بود، از اسرو «اهل منبر» دروای  
آموزگاران و مرسان گروه‌های وسیع از مردمان می‌بودند.  
و چنانکه می‌دانم، مساحد، آموزشگاه‌های حماعات اسلام  
بشمار می‌آمد.

اهمیت کتاب «الفصا ص» به عنوان مسمی برای تاریخ  
دینی سده‌های میانه اسلامی از دربار توسط شرق شناسانی چون  
«گلنزیهر»، «دوخونه»، «ماسینون»، «میز» و دیگران  
شناخته شده است. این کتاب، روشانی نویسی به سبب همگامی  
«وعظ» در سده‌های میانه اسلامی می‌افکند. مقام اس سب  
و مدخلیت واعظان در تاریخ دینی - سیاسی اسلام، کمتر مورد  
توجه دانشمندان قرار گرفته است. فهم درست تاریخ دینی -  
سیاسی مسلمانان در هر دوره‌ی بدون ابگونه منابع حاصل  
نمی‌شود. کتاب «الفصا ص» ابن جوزی، خود يك نگاری  
از این سنت همگانی است.

و بر استار و مترجم آن به انگلیسی - مرلین سوارتز -  
گوید: در مدخل بر متن عربی و ترجمه، کوشیده‌ام زمان  
و مکان تألیف را روشن کنم و منابع نویسنده را بنمایانم. همچنین  
این درآمد، شامل بربك فصل کوتاه درباره‌ی زندگی و آثار  
ابن جوزی بایك نظر ویژه از لحاظ واعظ بودن اوست. این  
داستان‌ها و تحقیق حاضر بابخی ازمین، در واقع رساله‌ی  
تجدید نظر شده‌ی دکترای ویراینده است که در سال ۱۹۶۷ تقدیم

ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن الجوزی، داشمند  
و محدث و واعظ حنبلی مذهب مشهور بغداد، در بک خانوادگی  
نسبه ثروتمند به سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ زاده شد، و در ۵۹۷ ه. ق.  
در گذشت. نوشته‌های او که بالغ بر ۳۴۰ اثر می‌شود، شامل:  
تفسیر قرآن، حدیث، فقه، کلام (اصول الدین)، وعظ،  
مناقب، تاریخ، فقه اللغة (عریبه)، شعر و طب است. از آثار  
مشهور او کتاب «المنتظم فی تاریخ الملوك والامم»، و «صفوة  
الصفوة» و «تلیس ابلیس» و ... است.

باید گفت سهم بسیار مهم و عظیمی از «کارکرد  
(Function)» های آموزشی در جامعه که امروزه بر عهده‌ی  
نیادهای و نگاه‌های گوناگون اجتماعی نهاده آمده است، در گذشته  
متوسط واعظان و ذاکران و داستان‌سرایان و روضه‌خوانان

## محتویات کتاب .

بخش یکم، درآمد [به انگلیسی] (ص ۱۳ - ۹۲) .

شرح مختصر احوال و آثار ابن حوری (ص ۱۵) .  
گارش کتاب الفصائص (۳۹) ، میان و مکان گارش -  
اریخ اثر (۴۰) - مکان نوشتن آن (۵۵) ، چگونه و هدف  
گارش - محتویات و مباح (۴۶) - صاحب (۶۲) - مائ  
(۶۶) - هدف از تألیف (۶۷) ، منابع کتب و منابعی آن -  
منابع شفاهی (۷۰) - منابع کتبی (۷۷) - اصول و مبادی  
کتاب (۷۸) ، متن عربی کتاب الفصائص - عجمت سجدتی  
خطی (۸۰) - ویرایش اسفندی و ترجمه (۹۰)

بخش دوم، ترجمه‌ی انگلیسی (ص ۹۳ - ۲۵۹)

[زوش است که فهرست مطالب این بخش، ترجمه‌ی  
عنوان‌های متن عربی کتاب است. زوش و ما، ترجمه‌ی  
عنوان‌ها به فارسی، هم شماره‌ی صفحات متن عربی را (درست  
است) و هم شماره‌ی صفحات ترجمه‌ی انگلیسی را (درست  
منص در سمت چپ) بدست می‌دهیم]

آغاز سخن (ص ۹۵/۹)، باب یکم - دست‌نویس  
سراسری و اندرز دادن (۹۹/۱۳)، باب دوم - اندک‌نویس  
کسی که داستان گفت (۱۰۷/۲۳)، باب سوم - اندک‌نویس آن  
کس که می‌سرد داستان سراید، اندک‌نویس (۱۰۹/۲۵) .  
باب چهارم - درباری، بلکه داستان بگوید عکس روایت  
فرمانروا (۱۱۴/۲۸)، باب پنجم - میان بر آنکه اندر  
به گاه نذرش آنها گفته آمد (۱۱۵/۳۰)، باب ششم - اند  
کردن آنکه اگر از بر آن کسی در برد داستان‌سرایان می‌بود  
(۱۱۶/۳۲)، باب هفتم - اند کردن آنچه داستان‌سرایان  
از آن بر هر (۱۲۲/۳۷)، باب هشتم - در بکوهش آن کس  
که امر به معروف کند و نه کار بسد (۱۲۵/۳۹)، باب نهم -  
اند کردن سرآمدان داستان‌سرایان و اندرگران (۱۲۶/۴۲)،  
باب دهم - در بر هر کردن از مردمانی که بعلند اندرگران  
نماید و نوآوری و باره‌نمایی کند چندان که کارهای ایشان  
موجب نکوهش داستان‌سرایان شود (۱۷۰/۹۳)، باب یازدهم  
- اند کردن آنچه از گذشته در بکوهش داستان‌سرایان آمده  
با بیان وجوه آن (۲۱۱/۱۲۷)، باب دوازدهم - در اند کردن  
آموزش داستان‌سرایان که چسان داستان سراید (۲۱۸/۱۳۶) .

بخش سوم، متن عربی کتاب (ص ۱ - ۱۴۷) .

- کتاب، دارای فهرست کتبها، اس‌ها، سب‌ها  
و لقب‌ها و طایفه‌ها، نام‌های متن عربی، نام‌نامه‌ی متن انگلیسی،  
و کتاب‌نامه است .

هنرمردم - شماره ۱۸۸

ابن حوری، کتابها درمناهی سال‌های ۵۷۰ ه  
در بغداد تألیف کرده است. وی در بکر منابع، شیوه‌ی  
را نگار برده که امروزه و نیزه در آن اثر سخت خست  
است. مایی، معهود وی از «فحص» و «وعظ» همان  
در آن است آمده، عرب‌گیری و ارشاد دینی است،  
سامران برای باور هنگ ساحس و ادب نمودن  
کتابها آورده‌اند. آنگاه سرار ایشان، دانشمندان  
و طرب حوس این آموز را یادآوری کرده و می‌کنند،  
دانش‌سرایان و اعطال‌اند که امور نادره را برای  
جویر کنند و ما نماند. چه، بهره‌مندی «عوام» از هم  
است به دانشمندان بزرگ (ص ۲۱). همچنین آ  
ترجمه از مردمیان، داستان‌سرایان را سوده و برخی د  
یکو همدند، اما ما خواستند که در این تازه دهری بهر  
و حقیقت را روشن سازیم، گویم که این «فن»،  
نارند «فحص»، «دکتر»، و «وعظ»، مشهید آد  
«نامی»، «مدکر» [= داکر]، و «واعظ» گویند (ص  
امروزه هم در محیط مذهبی ما، اصطلاحات «وا  
«دکتر»، «محرران»، «روحه‌خوان» رایج است.  
در بررسی نمی‌دانم بجای «قاص» - که داستان‌سرایان  
برندام - می‌شود «عال» گفت نامه؟ آنچه از این کتاب‌بر  
«فحص» (ترجمه دراز) هم از «اهل میر» بوده که شست  
داستان‌های دینی و رجال مذهبی و مصائب بازمی‌گفته،  
روحه‌خوان شاد که «عال» را در «فص» در سرزمین  
شعبی - ایرانی بوده باشد. نادره‌فقا تحقیق شود. اما د  
و حقیقتی روحه‌خوان و روضه‌خوانی، می‌دانیم که معروف  
کنایی که از روی آن شرح محاسن اماهان در روی مسر ح  
می‌شد، کتاب «روحه‌الشهداء» نوشته ملا حسن واعظ ک  
سرورای بوده است. ابن حوری، خود در باب این پ  
گوید «داستان‌سرایان» (= فاضل) کسی است که قصه‌ی گند  
ناحکایت و شرح آن دنبال می‌کند، که اغلب روایت ا  
گذشتگان است. این کار می‌تواند بکوهشده است، زیرا  
احبار مسلمان برای عرب‌آموزی است. خدا هم فرمود  
«ما بکوبرس قصه‌ها را برای تو حکایت می‌کنم» (ص  
۱۰)، اما «دکتر»، شایانند بعض‌های خدا به خلق خد  
و واداشتن آنان به باسگداری از او و بهره‌راندن اشار  
مخالفت با وی. اما «دکتر» (= وعظ) در واقع رساندن  
که دلها را آن بهره‌ی آد این دونا - «دکتر» و «وعظ  
سندیده‌اند اما بسیاری از مردمان نام داستان‌سرایان رو  
و نام «مدکر» (= داکر، روحه‌خوان) را در داستان‌سرایان  
کرده‌اند (ص ۱۱). واعظ باید که حدیث پیامبر را یاددار،

ی اینها برتقواست (۲۴).

اینک آنچه از لحاظ تاریخ تأثر اسلامی اهمیت دارد، اب مردمانی که تقلید ذاکران را درمی آورند، از برخی از تان سرایان یاد کرده است که چه کارها که نمی کنند تا تأثیری نر بر روی شوندگان بگذارند: روی زرد کردن، گریبان نازدن، مشت بر منبر کوبیدن، رنگ گرفتن با پای، بالا بین جستن، از جمله ای آنهاست و از این قبیل. مثلاً از داستان بی در بغداد یاد کرده است که در مجلسی بر روی چهار دست راه می رفته. مردم می گفتند که او ادای «عبدالرحمان عوف» را در روز قیامت سرپل صراط درمی آورد (ص ۹۳). یا اینکه گوید بعضی از آنان جامه های آراسته پوشند و خوش حرکات هستند [بیشتر یاد کرده است که تان سرا و واعظ باید جامه های زمخت بپوشند] و به زنان گرایند. از «ابو حامد طوسی» روایت کرده است که وقتی زرگر، جوان و آراسته در جامه و هفتاب به نظر زنان آید، رکات و ایما و اشارات او بسیار بود و در مجلس او زنان د، باید از وی پرهیز کرد. چه، فساد در او بیشتر از صلاح ن (۹۵). همچنین درباره ی کارهای شوندگان و حاضران رده است که: شور و شوق و جامه دریدن و به سر و صورت ن و مانند اینها نادرست است و آیین شرع نیست (۹۵).

در باب «اقوال قصاص» از حدیث های ساختگی و دروغبانی برخی داستان سرایان و واعظان روایت کرده با اینکه خود ساخته اند، یاد نموده است. همچنین از شطحیات انسی مانند «احمد غزالی» برادر امام محمد غزالی معنای آموختن توحید از «ابلیس» (ص ۱۰۴): «احمد الی آیتی از آیات خداوندی در دروغ بود که با وعظ به دنیا پیوست» (۱۰۵) «(راوی گوید) روزی در همدان از او حمد غزالی شنیدم که گفت: ابلیس را در میانه ی این سرای م که مرا سجده می کرد. گفتم: وای بر تو! خدای تعالی را به سجده کردن آدم فرمان داد، سرباز زد. گفت: به خدا گند که پیش از هفتاد بار مرا سجده کرد. از اینجا دارم که به هیچ دین و اعتقادی باز نمی گردد» (ص ۱۰۶).

پس از بیان نمونه هایی چند از دروغ های برخی از پیروان اهل بیت گوید:

این «فن» وسیع که سبب های بسیار هم دارد، عدمی از آنان بدان پیوسته اند و از هر نوشته ی بی آنکه راست و دروغ را معلوم کنند به نقل می آرند. اینان دروغ رانی هستند که مانع پیشتر یاد کردیم حدیث ها را تباہ می سازند و در گرمی

کالا تمام - مردمانی که در شمار چاربايان اند - براي مي آيند، و هر چه ايشان از خود درمي آورند و مي گو و انكار نمي کنند، و مي گویند: آنرا فلان عالم گفت (ص ۱۰۸).

البته ضمن اینکه مؤلف نسبت به این امور وقضا انتقادی داشته است، از برخی از داستان های هم که نقل در واقع بیش انتقادی بعضی از مردمان آن روزگار گویای آنان یعنی داستان سرانان زمان راهم که نسبت روایت حدیث با شیوه ی «عنعنات» (قال حدثنا فلان حدثنا عن، حدثني عن فلان قال) داشته اند در مطاوی توان یافت و اینکه چگونه ابن عنعنات نازی مورد و طرز و نقد آگاهان قرار گرفته است. نظیر آنچه از «عبون الاخبار» ابن قتیبه (ح ۲، ص ۵۵) از «اشع (مردم به سال ۱۵۴) به نقل آمده، و به قول دکتر زرین «بعضی حکایات او در حصف انتقاد از اوضاع عصر و طبقات بود. بک حاکفته بود از عکرمه شیدم که پیغمبر مؤمن دو خصلت دارد. پرسدند آن دو خصلت کدام اشع گفت یکی را عکرمه ذکر نکرد و آن دیگر را می فر کردم. این طرز بیان در واقع نشی لطیفی بود در حق و راویان حدیث» (تاریخ ایران، ۵۳۸). سز از مؤلف است که «ابو کعب داساس را یک روز در داسا گفت: نام گرگی که بوسه را خورد چس است و چار گفتند: اما بوسه را گرگ بخورد! گفت: بلی با گرگی است که بوسه را بخورد» (ص ۱۱۲).

فریاد مؤلف از دروغ عاری های گوناگون داسار و برخی از اسدزرگرا، ضمن بر شمردن نکات کا فاشاست آنان، بلند است. ارحمله گوید. «بعضی هستند که اغلب در مجلس خود صحبت از عشق و عاشقی می آورند، و عزل های که با طر بروصف معشوق و ز ساهم بر می خوانند و از درد هجران می بالند...» (الیه ۱۱۵).

در اینجا بی مناسبت نیست یادآوری کنم که مؤلف به نام «ذم الهوی (= نکوهش عشق)» دارد که چاپ هم ش آنرا خوانده ام، سخت به کار اجتماعیات آن روزگاران در پایان کتاب، مؤلف، کتابهای خود را و از جمله آنچه وعظ است می شمارد و پس از آن گوید: «با آنها دیگر نیازمند به مزخرفانی که غیر تازبان تألیف کرده اند نیست اینکه بیشتر آنها دروغ و یاوه است» (ص ۱۴۶).

بجز از کتاب مورد بحث و «ذم الهوی» از جمله

بن جوری چهار کتابهای «اخبارالحقا والمفلقین»، «بستانالواعظین» و «النور فی فضائل الایام والشهور» نیز ارمواد مردم شناختی و اجتماعات آن روزگاران نهی نیست. ویراسنار و مترجم کتاب، در بیان سرچشمه های کتاب و ذکر آثار متفحصان در این باب، ابتدا نادی از «رایع الصفهانی» صاحب «محاضرات الا» نکرده است. کسانی که این کتاب را خوانده اند بخوبی می دانند که سناری از حکایات و روایات مربوط به «قصص» و داستان های و اعطای وداک این در آن اثر آمده است. همچون لازم بود - ترجمه - «عمید الاخبار» این فسیله هم مرزی شود فانداسد آند که اسلاف کتاب انقصاص این جوری بیش از آن تعدادی است که در سناری در مقدمه ی خوش (۷۰ - ۷۹) نادک ده - رحمدی انگلسی، به گنجه ی مترجم، اعط به لفظ نسب، بلکه متن و معنی عبادت عرب را به انگلسی نقل کرده است. به هر حال، این کتاب از لحاظ مؤلفه عامی که گنجه حشر اعمت است، و می رود که من عرب، آن را البته با حذف اسامی ها، و بساری از ادوات های موده مد ویرا مار کتاب را کسی به فارسی ترجمه کند (ب. الف)

# A BIBLIOGRAPHY OF PRE-ISLAMIC PERSIA.

Edited by

"J. D. PEARSON"

(LONDON), Mansell, 1975 (XXIX + 288 pp.)

«ماری ژوکلوگ» و «آن والش» در ۱۹۶۸ آغاز شده و من در سال بعد برای به اتمام رسانیدن آن مأمور شده شده ها، از کتاب شناسی ها و پانویس ها و سیاهه های مرید کتابها، و از فهرست های کتابخانه های موزی و کتابخانه ی دانشگاه ادنورگ و کتابخانه ی مدرسه ی شرقی و افریقای کلچس شده، و چندین فقره از اد بطور کامل واری گردیده است. اما به سبب کثرت و حده دیون وقت، واری تعدادی از کتب شده نگردید. معنی از محو بان آشکار است و مشکوک بنظر و هم زیانت برخی از آنچه گرد آورندگان ثبت ک همچون مسئولینی پذیرفته نیست. آنچه مخصوصاً با داشت، نظام رده بندی عنوان هاست که البته احنازی و حاصل کوششی چهار دربرگرس همه ی نوشته های و دردنرس، به زبان های اروپای غربی است. شوره ی یقلم نماید، زیرا ک کتاب شناسی مناسب از آ اسار با - است. حسی از اشارات به زبان فارسی «احمد خلی» - از دانشگاه بهران - فراهم آمد در کتاب شناسی واد گردید مین اصلی و ترجمه کالاسک همچون هر و دیوب، گرمون، پلویارخ، و - عنوان و احوا ساعه اند، بلکه مقالات راجع به آثار (ب) خواهد یافت «(ص ۷)».

اسک عنوان های کلی مجموعه ات و فهرست مطا - مقدمه، فهرست اختصار، ادواری ها، و آثار جمعی.

الف - زبان ها و ادبیات (ایران بان کهن، آ میانه، کلاک)

ب - تاریخ (کلیات - شامل کهن ترین اعمار هخامنشیان، دوزی یونانی، اشکانیان، ساسانیان عرب، سکاه و هندیان و مردمان صحراورد آسیای برسی های معن).

ج - دین (کلاک، زردشی گری، مانو مسیحی گری، بودایی گری، دین های مفان، ایرانی دین و دین زردشت در ایران، فرهنگ مردم ایرانی)

د - هنر و باسان شناسی (کانات، کاوش ها، تا هنر آفریندها) نامنامه.

ه - شمار عنوان های چهاربخش کتاب، رویم ۱۱ راجع به کتابها و مقالات فارسی در این کمبودهایی است. مثلاً اثر مشهور دانشمند فقید دکتر «محمد معن» - به عنوان «مزدیسنا و تأثیر آن فارسی» را در هیچ جای این کتاب شناسی نمی یابیم.

کتاب شناسی ایران پیش از اسلام، به ویرایش «ژ. د. پی برس» اساد کتاب شناسی مدرسه ی مطالعات شرقی و افریقای دانشگاه لندن، دومین اثر از «سلسله مطالعات ایرانی» است که در بنظر «نگاه ترجمه و شرکات» بهران، به مباشرت «احسان مارشاطر» اسار رافه است. انجمنی مرکب از حبس ایران شناس نام بران «سلسله مطالعات» طارک دارند. ویراسنار این کتاب، «پی برسن»، در عالم کتاب شناسی شرقی، نامی بر آوازه است. مهم برس ایران او «اندکی اسلامیکوس» (= فهرست مقالات راجع به اسلام و سرزمین های اسلامی) تا کنون در بک مجلد حجم، سه جلد موس - کم حجم تر - سه پیوست دیگر سالانه (رویم ۷ جلد) اسار یافته است. اینک درباره ی چگونگی کتاب مورد بحث، بهتر است از مقدمه ی وی، به اختصار مطالبی به نقل آوریم، گوند: «این کتاب شناسی با صوابدب ارزیده ی انجمنی مرکب از استادان ایران شناس تألیف گردیده. گردآوری مواد توسط



داشته باشد حتماً خواهد خواند و شاید خواندن باعث شود که توجه او به خواندن متن اصلی شاهنامه شود.

از جمله کسانی که به بازنویسی شاهنامه پرداخته موفق بوده‌اند می‌توان از «محمود کیانوش» یاد کتابش که بازنویسی بخشی است از شاهنامه یعنی «تاکیک خسرو». این کتاب به مناسبت جشنواره طوس وزارت فرهنگ و هنر در سه دفتر جداگانه منتشر و سرگذشت کیکاوس را شامل می‌شود. نخستین دفتر «سیاهی» مشخص شده است.

داستان بامرگ کبکباد و به پادشاهی رسیدن آغاز می‌شود. در روزهای نخست پادشاهی بایزرگان و پهلوانان به زم نشسته است رامشگر؛ مازندران به محفل بار می‌باید و با سرودی خوش دلنواز از مازندران باد می‌کشد. افسون این سرو لشکر کشی به اس سرزمین شگفت را در سر کاوس و سبب می‌شود که بدون توجه به پندهای بزرگان له سوی روانه کند. در جنگ مادیان ماردان گرفت و سر انجام رسم پس از آگاهی پدرهای او می‌شاید دام دیوان می‌زاهد هور جبری ارس ماحرا به اندسه رفتن پدیدار هاماوران، کاوس را بدل سوی ازن سهرم بهره‌اس حرگرفتری و ریدان سبب به بارس می‌شاید و او را به ارس می‌آورد. ولی ابا اهرمی دست از سر کاوس برمی‌دارند. کاوس سگ سر اینک به فکر سحر آسمان آماده است و هر یک از چهار پایه آرا به پای عظامی گرسه می‌بندد تخت را باخود به سوی آسمان می‌برند. سر انجام عفا از پرواز می‌ایستد و نخب به زیر می‌آید و در آم می‌افتد. این بار بار رستم به حسنحو برمی‌خیزد بیشه‌ای ناک و منها می‌باید و باخود به ارس می‌آورد زمان پهلوانی جوان از دبار سنگان به جنگ برمی‌خیزد و کاوس که چاره‌ای مریس نمانده است می‌برد و اینک رستم آماده است با حاکم را با جوار یعنی با سهراب آغاز کند. داستانی است «پر آب چن پدري که فرزندش را می‌کشد بی‌آنکه او و زمانی هم که ازین راز آگاه می‌شود دیگر پشیمان نیست. برای بدست آوردن نوشدارو دست نیاز به سر دراز می‌کند ولی کاوس بدنهاد دارو را از رستم در و مرگ برای همیشه بین سهراب و رستم جدایی با مرگ سهراب دفتر اول پایان می‌گیرد.

پروژه در ارقام ارجاعی به دیده آمد.

هم اینجا از یک ایران شناس فقید بسیار دانشمند - «و. ب. هنینگ» - به عنوان پیشاهنگ در تألیف کتابشناسی ایران پیش از اسلام باید نام برد، که ۲۵ سال پیش اثری از او به نام «مآخذ مهم تتبعات ایرانی» در تهران (کتابخانه‌ی دانش) انتشار یافته است. بهر حال، این کتابشناسی بسیار سودمند و کارآمد است. همچنان که کتابشناسی دیگری در باب «معماری، هنرها و پیشه‌های اسلام» تألیف «کرزول» (رش: هنر و مردم، ش ۱۶۸، ص ۸۱ - ۸۲) برای دوره‌ی اسلامی ایران، کارآمد و سودمند است. (پ. ۱).

## از کیکاوس تا کیخسرو

۱ - سیاهی	۸۷ صفحه
۲ - شیکیر	۹۵ »
۳ - آفتاب	۷۹ »
مآخذ و نشر	محمود کیانوش
از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر	۱۳۵۴

بازنویسی و به‌نثر در آوردن اشعار شاهنامه کاری است که از دیر زمان آغاز شده است و هوزم شاهد ادامه آن هستیم. در گذشته کسانی که می‌خواستند تاریخ ایران را از ابتدا تا زمان خودشان بنویسند از شاهنامه بهره می‌بردند. مخصوصاً بحس ایران پیش از اسلام را که در آغاز تاریخ خود می‌آوردند و فنیاسی از شاهنامه بود. وجه بسا کتابهای مستعرب هم در زمینه تاریخ گذشته ایران به‌نثر با توجه به شاهنامه فردوسی نوشته شده است که برای نمونه می‌توان از «تاریخ محم فی آثار ملوک عجم» یاد کرد.

گذشته از به‌نثر در آوردن جنبه‌های اساطیری شاهنامه که گذشتگان اصولاً به عنوان تاریخ راستین به آن می‌نگرستند جنبه‌های پهلوانی شاهنامه مخصوصاً داستان رستم هم بارها به‌نثر برگردانده شده است و نمونه بارز آن وجود رستم‌نامه‌هایی است که اکنون در دست داریم.

باز نوشتن اشعار شاهنامه به‌نثر ساده و روان می‌تواند راهی ارزنده در جهت شناختن و شناساندن فردوسی و شاهنامه باشد و آشنایی بیشتر با اساطیر و فرهنگ ایرانی را موجب شود. و نیز این کار بهترین راه تشویق مردم به ویژه جوانان به خواندن شاهنامه است. زیرا خواننده ممکن است با دیدن مجلدات چند گانه و انبوهی و عظمت ظاهری و کسب شاهنامه و یا برخورد با چند واژه نامأنوس از خواندن آن سر باز زند ولی هنگامی که

ساب دوم عنوان «شکیر» دارد. در آن داسان ساوش را می خوانیم. طوس و گودرز که بهمرز نوران و ابران رفته اند در آنجا دختر خوب رویی از خویشان گرسبوز را می یابند و او را با خود به نزد کاوس می آورند. و از این دختر است که ساوش زاده می شود. کاوس فرزند را به رستم می سارد تا آنس زرم و بزرها فراگیرد.

پس از آنکه ساوش جوانی برومند می شود دهه ها رستم از زابلستان به درگاه کاوس می آید. در آنجا که سودابه زن کاوس، راو فرقه می شود. کاوس، مراسم باگذشتن ساوش را آتش بهی گهاهی و امان می آید در دهس زمان افراسیاب نالسکری کران به سوی ابران می آید. کاوس، سیاوش را با ساهی به معنای ناو می فرستد ولی حوی دیوس، چنان غرصه را بر ساوش تنگ می کند که وی ناچار به دشمن پناه می برد. بران و سه بهلوان بورانی از جانب می کند و در دسگاه افراسیاب رچی فراوان می یابد. افراسیاب دخترش فرنگس را به زنی به نامش می دهد و بخشی از کسوز را به او می سارد. «گرسبوز» برادر افراسیاب که می یابد شکوه و حال ساوش را، بسند بدگویی را بر او می کند و او را در چشم افراسیاب حه از وی مقدا می یابد تا آنجا که سرانجام به قتل او مناب کشه می شود. از این زمان بعد جنگهای زیادی برای کس حوایی ساوش بین ابران و نوسرانیان در می میگرد. تا مرگ ساوش دومین بهر هم به پایان می رسد.

دفتر سوم «آفتاب» نام گرفته است

کجسرو ارپشت ساوش، فرزند کاوس، و فرنگس، فرزند افراسیاب، به جهان می آید. پیران و سه برای دور داشتش از کس و حتم افراسیاب او را به چوپانی در کوهستان می سپارد و پس از هفت سال ناگزیر او را به خانه خود می آورد. از آنسوی، ابرانسان در موک ساوش به نامش می رسد. رستم از زابلستان می آید و کاوس را بهاد دشام می گرد و سودابه زن بدحوی و فرسنگر کاوس را می کشد. سپاهی می آید و به جنگ افراسیاب می شابد درس جنگ فرزند افراسیاب و گروهی از نوزادان کشه می شود شش سال رسم و ساهبان او در نوران بر می رید بعد به ابران در می گردید. پس از مدتی گودرز برای پیدا کردن کجسرو روانه نوران می شود او را می یابد و با خود به ایران می آورد کبکاوس نص پادشاهی را به این شهریار نوآین می سپارد. کجسرو سپاهی را به بهداری طوس به نبرد افراسیاب می فرستد. وی در کلان با «فرو» روبرو می شود. فرود فرزند ساوش از جریره دختر پیران و یسه است. او آمده است برای جنگ تا افراسیاب به سپاه برادرش کجسرو پیوندد. ولی نادانی و خودپسندی طوس کار

را در گگون می کند. در جنگی که سن سپاهیان ایران در می کرد فرود کشته می شود مادرش هم بر سر جسد احجر بهرندگی خود خاتمه می دهد. سپاه طوس، با سپاه افراسیاب درگیر می شود و نبرد به شکست سپاه حامد. کجسرو که از مرگ فرود و شکست سپاه پیرشان و اندوهگین است زبان به نفرین طوس می گشاید. برکنار می کند و یک چند به آبادانی ابران می پردازد.

کساوش ناشری حوت و اسوار به نازوبی ابران شاهنامه بداجه است. چنانکه در می آید نویسنده است با ازدهای نازی را نکار نگرد و فقط ارواژه های و اصیل بهره برد. دزن مورد ارخوند فردوسی مدد چه شاید آورده نمونه ای موجود را روشن نکند. این مربوط به داسان رسم و سهراب است حای است که در می یابد که به کس فرزند دس نابده است.

در سند رسم سرش خیره گشت

جهان پیش چشم اندرش نره گشت

پرسد ران پس که آمد بهوش

بدو گشت با ناله و با خروید

که «اکنون چه داری ز رستم شان؟

که گم ناد نامش ز گسردن کشان

بدو گشت ارا دیو که رستم بوی

نکشی مرا خسره از بد خود

ز هر گونه ای بودمت رهنمای

نخندد يك ذره مهتر ز حای

چو در حاست آواز کوس از درم

ببامد پر از خون دو رخ مادر

همی حاش از رفتن من بخت

یکی مهره بر نازوی من بسد

مرا گفت که «س از پدر نادگار

سدار و سس نا کی آبد به کارا

کون کارگر شد که بی کار گشت

پس پیش چشم پدر حوار گشت

صفحه ۷۸ رستم و سهراب چاپ بنیاد

و حالا باز نویسی ایان ناده را به فلم کسانوش می

«رستم ناشدن ان سخنان، همچون سنگ بر حای

جهان در چشم او ساء شد. سرو به یکاره از تن او گر

از هوش رفت و مرخاك افاد. هنگامی که به هوش آمد

کنان به سهراب نیم جان گفت:

... رستم بست است ، ببین . هنگامی که

او این مهره را به بازویم می‌بست ، گفت که : این یادگار پدر  
توست . آنرا بر بازو داشته باش ، روزی به کار خواهد آمد  
دیدم و دیدی که چگونه و در چه هنگام به کار آمد .

خواندن این نمونه می‌تواند مارا یا شیوه باز نویسی کیانوش  
آشنا کند . جمله ها کوتاه و رسا و واژه ها اصلند . به ویژه که  
نمونه ای از امانت داری را هم در کار ایشان می بینیم . خیلی دلم  
اشعار را جامه شر پوشانده است .

حسینعلی بهقی

، سم بد ، رستم منم ، من که نامم فراموش باد !  
، که یزدان زال را براندوه مرگم بنشاناد .  
روشید و موی می‌کند . سهراب ، که از یک سو  
می‌چشید ، از سوی دیگر با شناختن رستم شکنجه  
بدان دردناکتر شد . به رستم گفت : « اگر تو  
نکه مرا ، سهراب را ، فرزند خود را با بدخویی  
شتی . بارها خواستم که ترا بشناسم و خود را  
اما مهر تو نجنبید . اکنون بند زهره را بگشای

#### هنرمردم تاکنون کتابهای زیر را منتشر کرده است :

- ۱ - تاریخچه تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم  
تا امروز : تألیف : یحیی دکا ، - ۲۵۴۴ .
- ۲ - فهرست مطالب و اسامی نویسندگان مجله هنرمردم  
از آبان ۱۳۴۱ تا آبان ۱۳۵۲ - ۲۵۴۳
- ۳ - ریشه های تاریخی امثال و حکم : تألیف : مهدی پربوی آملی - ۲۵۴۳
- ۴ - گلستان سعدی - تصحیح شده محمدعلی فروغی آذر ۲۵۴۴
- ۵ - تاریخ موسیقی نظامی ایران - از حسینعلی ملاح اردیبهشت ۲۵۴۵
- ۶ - شاهنامه از خطی تا چاپی - از ابرج افشار تیر ۲۵۴۵
- ۷ - هشت بهشت و هفت پیکر - از دکتر محمد جعفر محبوب مرداد ماه ۲۵۴۵

# خواستندگان و ما

## توضیحی بر مقاله «بازار وکیل»

سردسر گرامی محله ورس «هر و مردم»

... خانم «فخری بهاری»، در مقاله‌ای در عنوان «بازار وکیل»، که در محله «هر و مردم» شماره (۱۶۲)، مال چهاردهم -- فروردین ماه ۲۵۳۵ چاپ شده است نوشته‌اند: «بازار طویل حوض طرخی که از بهرس آتار کریم خان رنداست و هنوز بهر بنا سالم و پابرجای درشترار باقی مانده، بنام «بازار وکیل» مشهور است و نصّور مرود شهر یازد پس از ملاحظه بازار قدیمی لار (از آتار رمان ساه عتّاس کبیر) طرح آن را درشتراز رسحه باشد.»<sup>۱</sup>

\* \*

عرض کنم که کریم خان زید «بازار وکیل» شیراز را از روی بازار طویل و قدیمی «کاررون» (به لار) طرح ریزی کرده است. این بازار، که سالها قبل از سلسله زندیه در «کاررون» بنا گردیده، از «میدان مدرسه» تا «میدان خیراب»<sup>۲</sup> (واقع در محله بازار کاررون) کشیده شده است و شهریار زند در طول سرفاش به این شهر از این بازار دیدن نموده، نظیرش را در شیراز بنا کرده است. این بازار قدیمی، بر اثر زلزله با گذشت رمان روبه خرابی رفته، و بعدها سازار جدیدی از سنگ و گچ خالص بحایش بنا گردیده، که اکنون به «بازار نتو» معروف است. اما آن لطف و ربائی و سبک معماری گذشته را ندارد. ولی اگر بشنوه گذشته بنا می‌شد، یکنفر شیرازی با گذشتن از آن، خیال می‌کرد از بازار وکیل می‌گذرد چرا که بهمان شکل از بالای شهر به طرف پائین عمودی و نیز با شیئی مشابه بازار وکیل ساخته شده است.

بازار قدیمی از بازار وکیل قدیم تر و زیباتر بوده، اما بازاری که بعدها شاید در زمان قاجاریه یا اواخر دوران

... بحاش بنا شده هو. پابرجاست، بهنجا منل گنذ  
ملکه . بنائی «بازار وکیل» را هم ندارد. «بازارنو»  
حبائان ک... ، حبائان «بواسحق» - بنر بنا از شرق به طر  
شهر کاررون (طور اوهی)، بهدو قسمت نامساوی درآه  
در اسحا به عنوان شاهد از دو مدرک قدیم و ج  
می‌کسم

\* مرحوم حاج میرزا محمد رضا کازرونی ملّا  
«صدرالسادات» در کتاب خود «آثار الرضا» که حدود  
سال پیش یعنی در ربيع الاول ۱۳۲۷ هجری قمری در  
سنگی اسلامیه «شمرار» به چاپ رسیده، می‌نویسد:  
«کاررون، بازار قدیمی مفصل مطول داشته که  
وکیل» نقشه ار آن برداشته...»<sup>۳</sup>

\* در سالنامه فرهنگ کاررون نیز آمده است:  
«در کاررون، چند بازار قدیمی و یک بازار حد  
که بر روی خرابه‌های بازار قدیمی برپا گردیده است  
دارد بازار قدیمی نزرگر و چنانکه مشهور است «  
وکیل» شیراز از روی نقشه آن بنا گردیده است»<sup>۴</sup>.

با تقدیم احترام  
کاررون - ۳۲۷  
محمد مهدی مظلم  
کازرونی

۱ - محله «هر و مردم»، شماره (۱۶۲)، صفحه (۶۰)

۲ - این میدان امروزه بصورت فلکه‌ای بنام «فلکه شاه» د  
است.

۳ - «آثار الرضا»، صفحه (۵۱).

۴ - این سالنامه از طرف اداره فرهنگ (آموزش و پر  
کاررون منتشر گردیده و متعلق به چند سال پیش است.

از کاشیکاری سردر مسجد نصیر الملک شبراز

عکس از منصور د



# فهرست اسامی نویسندگان مقالات آنان در مجله هنرمردم - سال چهارم

از شماره ۱۵۷ تا شماره ۲۵۳۴ تا شماره ۱۶۸، مرمه ۲۵۳۵

نام نویسنده	عنوان مقاله	شماره مجله	صفحه
آربانیپور، امیر اشرف	گنجینه های هنر ایران در آلمان	۱۵۸	۷۱
" "	هنر ایران در موزه های فرانکفورت	۱۶۷	۲
آزادی، ساوش	دانش فرش شناسی در اروپا و برخی اربکاب آن	۱۶۱	۱۵
آل علی، نورالدین	هنرهای ایرانی در مغرب رومن	۱۵۷	۱۱
احمد، عرب (مترجم: محمود رحمتا)	شاعران دوران صفوی و عهد	۱۶۴	۱۶
ادکائی، پرویز	مرسی کباب	۱۵۷	۱۴
" "	" "	۱۵۸	۱۰
" "	" "	۱۶۱	۱۴
" "	" "	۱۶۳	۱۵
" "	" "	۱۶۴	۱۷
" "	" "	۱۶۸	۸۰
اشرافی، احسان	در حاشیه پناهندگی نازید شاهزاده	۱۶۴	۱۰
افشار، ابرح	عنای بدربار شاه طهماسب	۱۶۲	۱۷
انصاری، حماد	سأهنامه ارحطی ناچایی	۱۶۱	۲۶
بابكراد، حواد	دنداری از شهرم و پدیده های معماری آن	۱۵۸	۵۹
حبیبی، حسن	معماری بومی و سسی خوب ایران	۱۶۷	۴۱
بررین، پروین	ناسانسانان برده های فراموشی را	۱۶۲	۷۱
بهری، فخری	از روی بند سیراف کنار رده اند.	۱۶۲	۶۰
بیبھی، حسینعلی	حمشد و ریدگی افسانه ای او	۱۶۷	۷۱
پرتوی آملی، مهدی	بازار و کبل	۱۶۱	۶۲
" "	مجموعه ئی از ترانه ها	۱۶۳	۵۹
" "	ریشه های تاریخی امثال و حکم	۱۶۴	۸۴
" "	" " " "	۱۶۵ و ۱۶۶	۹۵
" "	" " " "	۱۶۷	۸۲
" "	" " " "	۱۶۸	۷۸
قرایی، محمد	" " " "	۱۶۳	۵۴
تسبیخی، محمدحسین	دقیقی، شاعر غنائی با حماسی؟	۱۶۸	۴۶
	وزن شعر امر خسرو دهلوی		

صفحه	شماره مجله	عنوان مقاله	
۹۳	۱۵۹	فرش (گفتگو با استاد مجید حسینی)	ید
۴۹	۱۶۵ - ۱۶۶	تحقیق پیرامون افسانه «زهره و منوچهر»	بو الفتوح
۹۵	۱۵۷	موسیقی نامه ها (۱۱)	محمد تقی
۷۶	۱۵۸	» (۱۲)	»
۱۰۰	۱۵۹ - ۱۶۰	» (۱۳)	»
۷۱	۱۶۱	» (۱۴)	»
۶۲	۱۶۲	» (آخرین قسمت)	»
۸۴	۱۶۷	غلامرضا اصفهانی خوشنویس	علی
۲۳	۱۶۳	شاهکارهای معماری و سنگتراشی	محمدحسن
۷	۱۶۸	پوشاک هخامنشیان	، مهدی
۶۶	۱۵۷	ادبیات فارسی در شه قاره هند و پاکستان (۲)	د
۶۶	۱۵۸	» (۳)	»
۷۶	۱۵۹ - ۱۶۰	» (۴)	»
		»	»
۶۴	۱۶۱	(آخرین قسمت)	
		زندگی و کارنامه هنری اسد حس	رو
۶۶	۱۶۵ - ۱۶۶	میرخانی - خوشنویس هرنم معاصر	
۲	۱۵۸	ویرانه های شهر باستانی استخر	
۲	۱۶۱	همبستگی مکتب هری شرار و سر بر	
۲۴	۱۶۵ - ۱۶۶	معماری ایران در عهد ساسانی	
۲۸	۱۶۷	جلال الدین محمد یزدی منجم ساه عباس مررگ	ساری ، احمد
۱۱۴	۱۶۵ - ۱۶۶	نفاره خانه آستان قدس رضوی	، سیدعلی اصغر
		اسمرار و فرهنگ هرن ساسان در شه قاره	، سیدحیدر
۷۳	۱۶۴	هند و پاکستان (۱)	
		اسمرار و فرهنگ هرن ساسان در شه قاره	، سیدحیدر
۱۰۳	۱۶۵ - ۱۶۶	هند و پاکستان (آخرین قسمت)	
۷۰	۱۵۸	گوشدهائی از زندگی مردم دهکده سمبه	لفی
۷۰	۱۶۱	چهار شبه سوری در رضائنه	زن
		علویان در سوریه (همراه با محمد حواد	ی ، حسن
۲	۱۶۳	منکور)	
۱۸	۱۵۸	فلمرو خاندان رستم	بی
۲	۱۶۵ - ۱۶۶	نزهت در شاهنامه (۱)	
۱۶	۱۶۷	» (۲)	»
۵۰	۱۶۸	» (۳)	»
۸	۱۵۷	عمامه	بود
۷۶	۱۶۲	مراسم عروسی در شیراز	القاسم
۱۷	۱۵۹ - ۱۶۰	بند سیراف	ن

صفحه	شماره مجله	عنوان مقاله	نویسنده
۲	۱۵۷	میرزا محمدعلی خوشنوس اصفهانی	قدسی، منوچهر
۸	۱۵۹ - ۱۶۰	آقا حنفی علم، بنامش استغاثی	کریمزاده نرنزی، محمدعلی
۱	۱۶۱	کشف الطول و شرحی بر احوال ناهای آن	کبانی نژاد، رسالدین
۱	۱۶۴	اسانده - آنسی بهمانده ارسنه کهن	گلیو، فریده
۵	۱۵۷	شاهکارهای هنری شکستالکی از وی	گلچین معاصر، احمد
		نظم هجری و سرگذشت حبیب آوران	"
		دنداری از ماسج ایران در سال ۱۰۸۵	"
۸	۱۵۹ - ۱۶۰	هجری	"
۸	۱۶۴	درهای اردو باجی وین سردهم	"
۰	۱۶۸	شاعرانی که ساعده ساحه شده اند (۱)	"
۲	۱۶۲	وروز و بوسل در گیلان	گلندی، عبدالکریم
۵	۱۵۷	رد گنابه و کارنامه ادبی طالب آ (۱)	گودرزی، فرامر
۹	۱۵۸	(۲) " " " "	"
۶	۱۵۹ - ۱۶۰	(۳) " " " "	"
۹	۱۶۱	(۴) " " " "	"
۶	۱۶۲	(۵) " " " "	"
۸	۱۶۳	(۶) " " " "	"
۸	۱۶۴	(۷) " " " "	"
۹	۱۶۵ ۱۶۷	(۸) " " " "	"
۷	۱۶۷	(۹) " " " "	"
۱۲	۱۶۸	(۱۰) " " " "	"
۲	۱۵۹ - ۱۶۰	سازمانه خوانی	لسان حسن
۱۲	۱۶۵ - ۱۶۶	و سانی، ارزیز کار کهن: امروز (۱)	"
۱۰	۱۶۷	(۲) " " " "	"
۱۵	۱۵۷	سازمانه خوانی: سرق در ادب و فن ۱۷ و ۱۸ فراسه (۲)	مازیس
۱۳	۱۵۸	(۳) " " " "	"
۳۰	۱۵۹ ۱۶۰	(۴) " " " "	"
۲۱	۱۶۱	(۵) " " " "	"
۱۰	۱۶۲	(۶) " " " "	"
۱۹	۱۶۳	(۷) " " " "	"
۱۵	۱۶۴	(۸) " " " "	"
۲۲	۱۶۵ ۱۶۶	(۹) " " " "	"
۳۲	۱۶۷	(۱۰) " " " "	"
۳۱	۱۶۸	(۱۱) " " " "	"
۷۰	۱۶۵ - ۱۶۶	میت، اسطوره، راز	محمودی بختیاری، علیقلی
۱۵	۱۶۱	فاراب و فارابی	مشکور، محمدجواد



		علویان درسوریه (بهمراه حسن غروی اصفهانی)	محمدجواد
۲	۱۶۳	عروسی در ایل کلهر	غلامرضا
۵۸	۱۵۹ - ۱۶۰	معرفی دهکده باستانی حسنلو و کاوش در تپه باستانی آن	»
۳۳	۱۶۳	معرفی کاشی لاجوردی با نقش عقاب دوره هخامنشی در موزه ایران باستان	»
۲۱	۱۶۴	زنجان یا شهر عقابها	سیداحمد
۸۰	۱۶۵ - ۱۶۶	گنبد جبله	»
۷۵	۱۶۸	سیری در آداب مکتبخانه	قانی ، ابراهیم خلیل
۹۸	۱۶۵ - ۱۶۶	نسخه‌ای از یک پزشک ایرانی به سلطان سلیمان قانونی	، ، حسین
۳۵	۱۵۹ - ۱۶۰	شاهنامه خوانی اردبد مردم‌نمایی	، ، محمد
۵۷	۱۶۵ - ۱۶۶	مسجد دانگران در تنه و معماری و زینت‌های آن	احمد/مسعود رجب‌نیا
۳۸	۱۵۹ - ۱۶۰	بش از ابن باف‌های قدیم شهرها را ویران نکنیم	، پرویز
۲	۱۵۷	چگونه مسجد شاه از ابهام نجات یافت	»
۲	۱۵۸	چهلستون‌های پر شکوه ساب	»
۵	۱۶۲	نقش و اهمیت برکه‌ها و آب‌انبارها	»
۲	۱۶۸	کارنامه هری هرمداں همنام رضا عباسی ، رضا محور کاشانی ، آقا رضا مصور هروی	خ ، رکن‌الدین
۲۷	۱۵۸	اصفهان در دوره جانشینان نهمور	هاتف‌الله
۶	۱۶۲	هنر خاتم‌کاری	سفی ، علی
۴۷	۱۶۸		

۱۶۹۵۱۴  
۲۹-۱۲-۹۵

